تفسیر سورهٔ مبارکهٔ

والعصر

یا

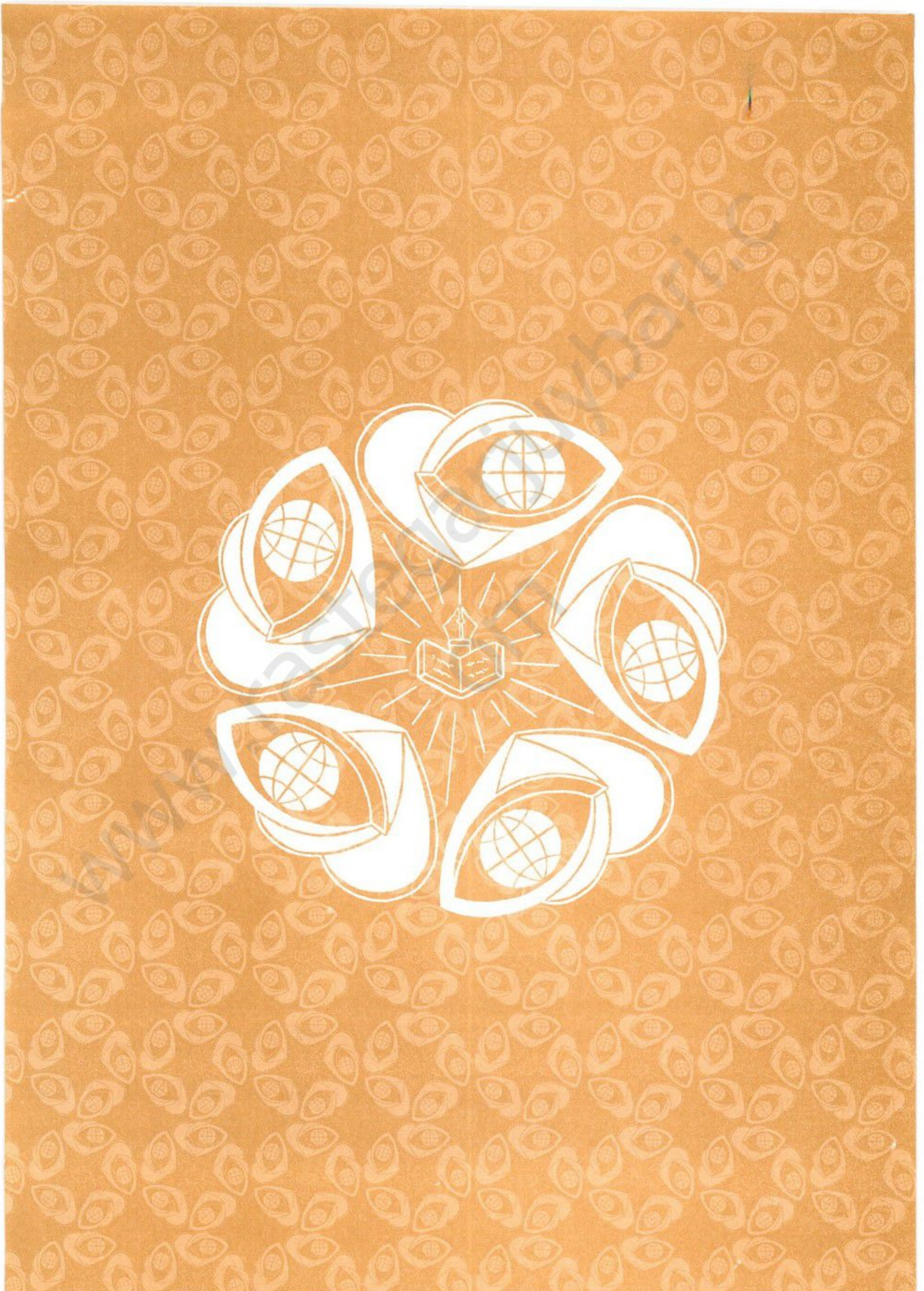
منشور جهانی دین مبین اسلام

یکصد و پنجاه درس از

اُستاد المحققین، رئیس المفسرین، فقیه اهل البیت علیهم‌السلام

حضرت آیة الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری دام ظله العالی

جلد اوّل



تفسیر سورهٔ مبارکهٔ

والعصر

یا

منشور جهانی دین مبین اسلام

یکصد و پنجاه درس از

اُستاد المحققین، رئیس المفسرین، فقیه اهل البیت علیهم السلام

حضرت آیة الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری مدظله العالی

جلد اول

آیةاللّٰه‌العظمیٰ رستگار جویباری، یعسوب الدین، ۱۳۱۹ ه ش.
تفسیر سورهٔ مبارکه والعصر، یا، منشورجهانی دین مبین اسلام / از یعسوب‌الدین رستگار جویباری.
- قم: دفتر آیةاللّٰه‌العظمیٰ یعسوب الدّین رستگار جویباری، ۱۳۸۲.
۳ ج، ۸۰۰۰۰ ریال ISBN 964 - 5927 - 46 - 3 (3VOL.SET)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا. (جلد اول) ISBN 964 - 5927 - 43 - 9
کتابنامه بصورت زیرنویس.
۱. تفاسیر (سورهٔ عصر) ۲. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴.
الف. عنوان.
BP ۱۰۲ / ۹۷۳ / ۵ ر ۷ ت ۲۹۷ / ۱۸.

شناسنامهٔ کتاب

نام کتاب: .... تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» یا منشور جهانی دین مبین اسلام
مؤلف: .... مفسّر بزرگ حضرت آیةاللّٰه العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری
جلد: .... اوّل
قطع: .... وزیری
تعداد صفحات: .... ۶۰۰ صفحه
نوبت چاپ: .... سوّم
تاریخ چاپ: پانزدهم شعبان المعظّم سال ۱۴۲۴ ه ق = بیستم مهرماه سال ۱۳۸۲ ه ش
محل چاپ: .... برهان
تیراژ: .... ۳۰۰۰ دوره
قیمت: .... دورهٔ سه جلدی ۸۰۰۰ تومان
مرکز پخش: .... قم، دفتر مؤلّف، تلفن: ۷۷۴۲۹۷۲

تفسير سورة مباركة

والعصر

كتابی است علمی، فنّی، اعتقادی، اقتصادی، فقهی، اصولی، استدلالی، ادبی، تاریخی، تحقیقی، انتقادی، کلامی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی وتربیتی ... بر أساس دو منطق عقل و دین.

بسم الله الرحمن الرحیم

قٰالَ اللّٰهُ جَلَّ وَ عَلاٰ:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ»

وَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (صلّی الله علیه و آله):

«قُولُوا لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ تُفْلِحُوا»

وَ قٰالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطّٰاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ لاٰانْفِصٰامَ لَهٰا»

وَ قٰالَ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ:

«وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا»

براستی

اگر انسان، کلام آفریدگار جهان را سرمشق زندگی خود قرار داده

و آنرا بر گفتار علیل مخلوق خاطی مقدم می‌داشت

و

اگر بیان واسطهٔ فیض إلهی: معصوم را فرا راه کمال خود انتخاب کرده

و آنرا بر آراء سقیم گیرندهٔ فیض برتری می‌داد

این... نبود که هست ...

پس آنچه که باید باشد غیر از آن است که هست.

اگر انسان دل به آنچه هست نبندد، و در صدد آنچه که باید باشد برآید،

زبان قلم، و قلم زبان کمتر خود را برای تکرار مکررات

بی‌حاصل آماده می‌کند.

تا انسان همّت خود را متوجّه کیفیّت ننماید، نه کمّیّت

تا تمدّن را در طلب تدیّن نیابد نه تدیّن را از شعب تمدّن

تا دنیا را برای انجام دین نداند، نه دین را دام دنیا

و تا از خودبینی و خودپرستی به حقیقت‌بینی و حق‌پرستی باز نگردد

نمی‌تواند گامی فراتر از هست بگذارد، و خود را از

آنچه هست برهاند و به آنچه که باید باشد برساند.

راه کمال و انحطاط کدام است؟

و

انسان کامل و منحط کیست؟

آفریدگار جهان

دو راه کمال و انحطاط، و دو انسان کامل و منحط را
با دو منطوق و مفهوم در سورهٔ مبارکهٔ

«وَالْعَصْرِ»

بیان و معرفی کرده است.

هرگاه شریعت ومعاد، هدف، وطبیعت ومعاش، وسیله قرارگیرند
کمال آفرین، و به عکس آن، انحطاط آورند.
تا فکر و أندیشهٔ انسان از إسارت بی‌دینی محض،
و دینداری غلط بی‌معیار آزاد نشود، توان درک أسرار
دو نظام طبیعت و شریعت را نخواهد یافت.

سبک تفسیر:

بنای ما در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «**والعصر**» طبق فرمودهٔ رسول اللّه(صلی الله علیه و آله):

«**إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثِّقْلَيْنِ: كِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتي أَهْلَ بَيْتي ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا بَعْدي أَبَداً**» بیان کلام جهان آفرین، وگفتار واسطهٔ فیض إلهی بر بندگان است، از اینرو کمتر به کلام مخلوق غیر معصوم می‌پردازیم:

با توفیقات إلهی سعی می‌کنیم که این سورهٔ مبارکه رابا آن دو بیان در ابعاد گوناگون علمی و فنی‌و ... به طور اختصار تفسیر، و از لفاظی و کلام زائد اجتناب ورزیم.

بنابراین نمی‌توانیم تمام ابعاد هر موضوع از موضوعات معنونه را تفصیلاً مورد بحث قرار دهیم، بلکه تنها به ذکر متن آیات قرآن کریم، و روایات مربوطه و ترجمه آنها با شرح و تفسیر ممزوج مختصری وگاهی جهت رعایت اختصار، تنها بذکر آیات و روایات بدون تفسیر و ترجمه بسنده می‌کنیم.

تا سرآغازی برای بحثهای عمیق علمی عالمان خردمند محقق، و بررسی‌های دقیق فنی پژوهشگران اندیشمند مدقق باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر إن الإنسان لفي

خسر إلا الذين آمنوا وعملوا

الصالحات وتواصوا

بالحق وتواصوا بالصبر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مقدّمهٔ چاپ اول:

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي هَدٰانِي لِلْإِسْلٰامِ، وَ اَكْرَمَنِي بِالْإِيمٰانِ، وَعَرَّفَنِي الْحَقَّ الَّذِي عَنْهُ يُؤْفَكُونَ، وَالنَّبَأَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، وَأَفْضَلُ صَلَوٰاتِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ وَأَكْمَلُ تَحِيّٰاتِ خَلْقِهِ عَلىٰ أَشْرَفِ الْأَنْبِيٰاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَعَلىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيٰارِ الْمُنْتَخَبِينَ الْمَعْصُومِينَ، وَ لاٰسِيَّمٰا بَقِيَّةِ اللّٰهِ فِي الْأَرَضِينَ الْحُجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ، وَاللَّعْنَةُ الدّٰائِمَةُ عَلَى أَعْدٰائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلىٰ لِقٰاءِ يَوْمِ الدِّينِ.

اما بعد:

درسهای صد و پنجاه گانهٔ تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» که بصورت (۳) جلد کتاب یکهزار و هشتصد صفحه‌ای در آمده است در یک دبستان و دبیرستان، یا در دانشگاه و آکادمی، و یا در حوزه و مدرسهٔ علوم دینی که کتابخانهٔ عمومی، یا در منزل که کتابخانهٔ خصوصی، و یا در جاهائی که کتاب در اختیار باشد گفته نشده است.

و همچنین در مکانی بی سر و صدا، و محلّی ساکت و آرام، یا در بحبوحهٔ سکوت و آرامش ییلاقی و آسایش و رفاه و دور از دغدغه نبوده است.

بلکه این سلسله درسهای یکصد و پنجاهگانه در محیطی ویژه و هیجانهای گوناگون برای افرادیکه به موجب نابهنجاریهای خاص محیط و تضاد با آنها به محدودیت در درون زندان اوین کشانده شده بودند انجام گرفته و نقش انکارناپذیر عملی مجموعه مباحث حاضر بر فرزندان به انحطاط کشیده شدهٔ این مرز و بوم و اصلاح ایشان که به جای ساخته شدن به لجاجت و گمراهی بیشتر، عقده‌های روانی و نابسامانیهای زایدالوصف کشیده شده بودند به معرض دید و آزمایش

نگارنده و خیل انبوهی از شرکت کنندگان گذاشته شده است که در یک بیان ساده می‌توان گفت: این درسها در چنین مکان و جوّی تنها با توفیقات الهی و توجهات بی‌شائبهٔ حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء میسور و محقق بوده است که مصداق بارزی است براینکه **(هذا من فضل ربی)**.

درسهایی که هرکدام حتّی برای خود مدرس به تنهایی درسهایی آموزنده بود و به حول و قوهٔ الهی در همهٔ افراد حاضر در جلسه بدون استثنا آنچنان دگرگونی عمیقی پدید آورده بود که برای مسئولین زندان نیز موجبات شگفت‌زدگی شگرفی گردید که:

آیا می‌شود سرسخت‌ترین منکر خداوند متعال و پیامبر اسلام و همه چیز، و شرورترین أفراد را آنچنان به حقائق آشنا نمود که با شناخت اصولی بخداوند سبحان و عبادت و بندگی و فضائل أخلاقی و حتّی بروزه گرفتن مستحبی و نماز شب و ... روی آورند؟!

پس شرارت جزء سرشت فطرت آدمی نیست، و می‌توان انسان مختار بین حق و باطل را با دو منطق عقل و دین نخست بخویشتن خویش، و سپس به آفریدگار جهان، و بحقائق دین و بأسرار دو نظام طبیعت و شریعت آشنا نمود که خود با شوق فراوان، و ارادهٔ کامل و اختیار تام، آزادانه بایمان، و عمل صالح و حق و صبر و بردباری روی آورد البته با منطق عقل و دین، نه با چماق در آستین.

زیرا انسان بر أساس فطرت، حق‌بین، حق‌جو، حق‌پذیر و حق‌گو می‌باشد.

خداوند متعال در همین سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» سوّمین رکن از أرکان چهارگانهٔ کمال انسانی را چهار خصلت حق‌بینی، حق‌جوئی، حق‌پذیری و حق‌گوئی دانسته و فرمود: «و تواصوا بالحقّ» یعنی کسی که در مسیر کمال انسانی حرکت می‌کند باید حق‌بین، حق‌جو، حق‌پذیر و حق‌گو باشد که لازمهٔ آن اینستکه: هم انتقادگر و هم انتقادپذیر باشد، خواه انتقاد سازنده و خواه ظاهراً سازنده نباشد که قطعاً هر

انتقادی اگر چه بظاهر مخرّب هم باشد سازنده خواهد بود، زیرا انتقاد اگر با حُسن نیّت و دوستانه باشد، إصلاح‌گر و رفع إشکال می‌کند، و چنانچه با سوء نیّت و بدخواهانه باشد دفع شبهه کرده و بیان حقائقی را در پی خواهد داشت.

بدون تردید! انسان تا حق‌بین نباشد، حق‌جو، حق‌پذیر و حق‌گو نخواهد بود، و آثار این حق‌بین، حق‌جو، حق‌پذیر و حق‌گو بودن از هر انسان بر أساس فطرت در أوان طفولیت بخوبی مشهود است که می‌تواند با تربیت صحیح، رشد و شکوفا گردد، و بکمال انسانی نائل آید، و یا بر أثر برخورد نادرست، رفته‌رفته فطرت، تضعیف و طبیعت بر فطرت غالب گردد، یعنی انسانی موهوم‌بین، موهوم‌جو، موهوم‌پذیر و موهوم‌گو شود.

إشکال بر طفل نیست که در أوان طفولیت و آغاز سخن‌گفتن، بر أساس فطرت که مربوط بجان اوست، حق‌بین، حق‌جو، حق‌پذیر و حق‌گو، و بر مقتضای طبیعت که مربوط بجسم اوست، موهوم‌بین، موهوم‌جو، موهوم‌پذیر و موهوم‌گوست، باید مربّی، کامل باشد تا بتواند با تربیت صحیح و پاسخ درست، فطرت طفل را تقویت و بر طبیعت او غالب سازد آفریدگار جهان،انتقاد بیجای شیطان بر خود در أمر بسجده بر آدم را با عبارات اعجازآمیزی نقل فرموده تا با دفع شبهه، حقائق و معارفی را بیان دارد که اگر این انتقاد بی‌جای شیطان نبود، نه دفع شبهه و نه حقائقی اینگونه بیان می‌شده است.

خداوند سبحان در أکثر سوره‌های قرآن کریم، سخنان نامربوط، افتراءها، نسبتهای ناروا، و انتقادات بیجای کفّار و مشرکین، فجّار و مستکبرین، و فسّاق و منافقین و ... بر خود و پیامبرانش را نقل فرموده، و در ضمن پاسخ به آنها، حقائق، معارف، نکات، لطائف، أسرار و حِکَمی را بیان داشته که بدون انتقاد، بیان آنها آنچنان شیوا، زیبا و گیرا نبوده است.

بنابراین علمای دینی، رهبران مذهبی، و مربّیان فرد و جامعه باید با شناخت اصولی بفطرت و طبیعت آدمی با دو منطق عقل و دین، و صبر و شکیبائی

پاسخگوی انتقادات و پرسشهای جوامع بشری باشند، تا فکرها رشد و استعدادها شکوفا، و فرد و جامعه بکمال انسانی نائل آیند، و منع از انتقاد و پرسش برخلاف دو منطق عقل و دین و فطرت آدمی است.

زیرا انتقاد از یکسو انتقادکننده را از خمودیها و جمودیها و ... میرهاند، و از سوی دیگر، بازوی پرتوان بازدارنده‌ایست که انتقادشونده را از تندرویها، گمراهیها، قانون‌شکنیها، بیدادگریها، سرکشیها، خیره‌سریها، خودمحوریها، خودکامگیها و استبداد و استثمار و ... باز میدارد، و ثالثاً انتقاد زنگ خطری است برای کسانی که بخواهند در مسیر انحطاط گام نهند.

بدون تردید! فرد یا سیستم یا جامعه‌ای که توان انتقادکردن یا انتقادپذیری را نداشته باشد، آن فرد و سیستم و جامعهٔ منحطی بیش نیست، و کسی که در مسیر کمال حرکت می‌کند باید انتقاد کند تا شناخت درست بمسیرش پیدا نماید، و باید انتقادپذیر باشد تا به اصلاح خویش پردازد اگر انتقاد بجا باشد، و یا جواب گوید تا دفع یا رفع شبهه نماید، و یا حجّت را بر بیراهه‌روندگان تمام کند، چنانچه انتقاد بظاهر بیجا باشد، پس انتقاد بهر صورت که باشد بسیار سازنده است، و چه بسا انتقاد باعث تفاهم می‌شود.

اینست آزادی فکر و اندیشه بر أساس فطرت و طبیعت در دین مبین إسلام که می‌تواند جوامع بشری را با دید جهان‌بینی بسوی هدف عالی و کمال انسانی رهنمون سازد.

بنده پس از آزادی از اطاق(۸) در بستهٔ سالن(۷) در بستهٔ تنبیهی آموزشگاه زندان إوین تهران در تاریخ (۱۳۷۵/۹/۲۴ هـ ش = سوم شعبان‌المعظم ۱۴۱۷ هـ ق) نوشته‌های خود در زندان را تنظیم کردم، پس از آنکه به صورت سه جلد کتاب موجود، حروفچینی شده است آنرا به بیش از ده نفر از برجسته‌ترین شخصیتهای علمی حوزه‌های علمیهٔ قم و تهران، و از أساتید متبحر و أندیشمند با سابقهٔ

دانشگاه‌ها و محققان و پژوهشگران نقّاد در رشته‌های گوناگون و فنون مختلف از علوم طبیعی، تاریخی، جامعه‌شناسی، روانکاوی، انسان‌شناسی، حقوقی و سیاسی و ... داده‌ام تا با دقت تمام مطالعه و نقد و بررسی نمایند، و به آنان این نکتۀ بسیار مهم و مبنای کارهای خود در تمام أبعاد زندگی‌ام را یادآور شدم که شما این کتاب را نود و پنج درصد(۹۵٪) با دیدۀ انتقاد، و پنج درصد(۵٪) با دیدۀ انصاف بررسی کنید.

یکی از علماء معروف تهران پس از مطالعۀ جلد أول این کتاب ببنده فرمودند:

«چرا شما کتاب باین عظمت علمی و ابتکاری و بی‌نظیر را جهت مطالعه، پیش از انتشار آن به حضرات آقایان داده‌اید؟»

گفتم: بدو جهت: **أول:** برای انتقاد بیجا تا دفع شبهات، و حقائق و معارف دیگری را بیان کنم، چه اینکه بنده به آنچه هست دل نبسته‌ام، بلکه همواره درصدد آنچه باید باشد هستم که بدون انتقاد بیجا إمکان‌پذیر نیست. **دوم:** جهت انتقاد بجا تا رفع شبهه و إصلاحش نمایم، زیرا هدفم نوشتن کتاب نیست، بلکه غرض، إرائۀ طریق کمال انسانی بجوامع بشری با دو منطق عقل و دین است که با وجود شبهات ممکن نیست.

فرمود: کدام یک بود؟ گفتم: متأسفانه هیچکدام، فرمود: پس چه نظر داده‌اند؟ گفتم: به اتفاق، نظر حضرتعالی را فرموده‌اند که: «چگونه ممکن است چنین مطالبی بدون کتاب در زندان با چنان شرائطی بیان شود؟» فرمود: شما چه گفتید: عرض کردم: «وَ مٰا تَوْفیقی إلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ»

العبد الفقیر إلی‌اللّه جلّ و علا: یعسوب‌الدین رستگار جویباری

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي هَدانا لِهٰذا وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللّٰهُ إِلىٰ وِلايَةِ نَبِيِّهِ الْمُصْطَفىٰ وَ وَصِيِّهِ الْمُرْتَضىٰ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَصْفِياءِ، عَلَيْهِمْ أَفْضَلُ صَلَواتِ اللّٰهِ وَ أَكْمَلُ تَحِيّاتِهِ وَ الثَّناءِ، وَاللَّعْنَةُ الدّائِمَةُ عَلىٰ أَعْدائِهِمْ أَعْداءِ اللّٰهِ جَلَّ وَ عَلا.

أی منزّه پرده دار و پرده در — أی بهر پرده دَر و از پرده دَر
چون سرایم من سپاست، کان سپاس — در قیاس است، تو بیرون از قیاس

کتاب موجود با عنایات خداوند منّان، و توجّهات حضرت صاحب‌الزّمان أرواحنا و أرواح‌العالمین لتراب مقدمه‌الفداء در اندک زمان، آنچنان تحوّلی نو و نگرشی تازه و تأثیر در افکار طبقات مختلف جوامع از مراجع تقلید، آیات عظام، علمآء أعلام، فضلاء، مدرسان، وعّاظ، خطباء، طلّاب علوم دینیه، دانشگاهیان، متفکّران، اندیشمندان، محققان، پژوهشگران، و نویسندگان گرفته، تا سیاستمداران و صاحبان ادیان و مذاهب و فرق مختلف از زن و مرد، از شهری و روستایی، از داخل و خارج ازکشور - اگرچه برای مؤلّف محترم آن، غیر از این انتظار نبود چه اینکه آنرا در سخت‌ترین شرائط زندان إوین تهران، و پربارترین زمان عمرش در جهت دفاع از کیان اسلام و بیان حقائق دین، و حمایت از ولایت أهل بیت وحی معصومین صلوات‌اللّٰه‌علیهم‌أجمعین، و إحقاق حق و إعانهٔ مظلومین نوشته است - گذارده و بینش نوین، و آگاهی جدیدی در ابعاد گوناگون علوم اسلامی به همگان متناسب به معلومات و احوالشان داده و دست بدست مورد مطالعهٔ دقیق قرارگرفته و یافته‌های از آن را بدیگران منتقل کرده و می‌کنند که برای گروه زیادی، شاید غیرقابل قبول، و غیرمنتظره بوده است.

چه‌اینکه درعین موانع زیاد آشکار و مخفی، مستقیم و غیرمستقیم و مرئی و غیرمرئی بیگانهٔ خودی‌نما و خودی‌نمای بیگانه و... که اسناد و شرحش در جایش خواهد آمد - عده‌ای از علماء و طلاب اهل سنّت و مردم عامی آنها، و دیگر اهل

ملل و نحل پس از مطالعهٔ دقیق این کتاب شریف، جذب مذهب حقّ شیعهٔ امامیّهٔ اثنی عشریه شده و أفراد متعدّدی بطور جمعی و فردی، خود به شهر مقدس قم نزد معظّم‌له آمده و رسماً، در حضور جمعی از فضلاء، اقرار به حقّانیّت این مذهب نجات‌بخش کرده و با تمام وجود آن را پذیرفته‌اند، و أفراد و جمعی دیگری از فِرَق مختلف... با نامه‌ها، پیامها، و تلفنها اعلان آمادگی جهت پذیرش آن کرده‌اند که بدون تردید در تاریخ دین مبین اسلام بی‌نظیر بوده‌است، و إن‌شاءاللّه تعالی قضایا با اسناد دقیق در چند جلد کتاب، مستقلاً چاپ و منتشر خواهد شد.

با توفیقات الهی و تقاضای بیش از حدّ وصف از معظّم‌له، با اجازه و إشراف آن جناب، و کمک بی‌شائبه و همیاری قابل تقدیر خادم أندیشمند اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام عمدة‌الأخیار جناب آقای حاج سیّد علی‌اکبر فولادپور منظورالأجداد تهرانی دامت برکاته فرزند مرحوم حجّة‌الاسلام‌والمسلمین حاج سیّد محمّد منظورالأجداد رحمة‌اللّه تعالی علیه، به مناسبت یکهزار و دویست و هفتاد و چهارمین سال ولادت با سعادت هشتمین اختر تابناک امامت و ولایت حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیة و الثناء در یازدهم ذی‌القعده سال (۱۴۲۲ هـ ق) دفتر اقدام به چاپ دوم آن کرده است.

با لطف و عنایات الهی، و توجّهات حضرت ولیّ عصر امام زمان أرواحنا فداه بر اثر بازتاب و تأثیر فراوان این کتاب شریف بر أفکار عموم طبقات، مخصوصاً در کشورهای اروپایی و غربی، پژوهشگر خردمند جناب آقای نصرت‌اللّه خوانساری و خانم فاطمهٔ عصارپور مقیم ایالات متحدهٔ آمریکا بمناسبت ولادت با سعادت برترین‌بانوی دو عالم حضرت صدیقهٔ‌طاهره‌فاطمهٔ‌زهراء علیها السلام در بیستم جمادی‌الثانی سال ۱۴۲۴ هـ ق = ۱۳۸۲ هـ ش اقدام بچاپ سوم آن نموده‌اند. با تقدیر و تشکر، صحت و خیر و برکات فراوان از خداوند منان برای آنان مسئلت داریم. والسلام.

از سر تا پای، گوش بادت **وین، آب زلال، نوش بادت**

قم: دفتر معظّم‌له

سورهٔ مبارکهٔ «والعصر»

(۳) آیه در (۳) بخش:

سورهٔ مبارکهٔ «**والعصر**» که دارای سه آیه می‌باشد به سه بخش تقسیم گردیده است: زمان، انسان، و أرکان کمال انسان یعنی: ایمان و عمل و حق و صبر.

به این مناسبت، ما هر بخش آن را پنجاه درس بطور خلاصه، و در یک جلد اختصاص داده‌ایم:

بخش أول: پنجاه درس در معانی بیستگانهٔ «والعصر» یعنی: آیهٔ أول، در یک جلد.

بخش دوم: پنجاه درس در پیرامون «الانسان»، یعنی: آیهٔ دوم در یک جلد.

بخش سوم: پنجاه درس در أرکان چهارگانهٔ کمال انسان یعنی: آیهٔ سوم، در یک جلد.

رکن اول: بیست درس در پیرامون ایمان.

رکن دوم: ده درس در بیان أعمال صالحه و ...

رکن سوم: ده درس در بیان حق و أنواع حقوق و ...

رکن چهارم: ده درس در پیرامون صبروبردباری در أبعادگوناگون زندگی انسانی و...

نخستین بخش در معانی بیست‌گانه

«والعصر»

پنجاه درس در بخش نخست:

هر درسی از دروس پنجاهگانه، تحت یک عنوان أصلی است که بطور متوسط، دارای چهار تیتر فرعی می‌باشد که مجموع آن به دویست و شصت رسیده‌است.

درس أول:

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتاحاً لِذِكْرِه وَ دَليلاً عَلىٰ آلآئِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَثَمَناً لِنَعْمآئِهِ وَ سَبَباً لِلْمَزيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ أَفْضَلُ صَلَواتِ اللّٰهِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ الْأَعْظَمِ وَ أَكْمَلُ التَّحِيّاتِ عَلىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ مَصابيحِ الظُّلَمِ وَ لاسِيَّما وَلِيِّ الْعَصْرِ وَ نَواميسِ الدَّهْرِ اَلْحُجَّةِ الْمُنْتَظَرِ وَاللَّعْنَةُ الدّآئِمَةُ عَلىٰ اَعْدآئِهِمْ اِلىٰ يَوْمِ الْحَشْرِ»

۱- معنی اجمالی سورهٔ مبارکهٔ «والعصر»

سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» بعد از سورهٔ «انشراح» و قبل از سورهٔ «عادیات» در مکّهٔ مکرمه نازل شده است، و سیزدهمین سورهٔ نزولی، و صد و سوّمین سورهٔ مصحفی قرآن کریم می‌باشد، و دارای سه آیه است که قبل از آن (۲۷۷) آیه بر رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ نازل گردید، و از نظر مصحفی (۶۱۷۶) آیه از أول قرآن مجید بر آن مقدّم شده است، و این سورهٔ مبارکه دارای (۱۴) کلمه و (۶۸) حرف می‌باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

«وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي خُسْرٍ إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا
وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»

یعنی: سوگند بعصر! همانا انسانها، همواره در زیانند، مگر کسانی که بخداوند متعال ایمان آورده و أعمال شایسته أنجام دهند، و یکدیگر را در راه حق، سفارش کنند، و در سختی‌های این مسیر، یکدیگر را توصیه به صبر نمایند.

آری: سوگند بعصارهٔ دو نظام تکوین (آفرینش) و تدوین (شریعت)، انسانهای از خود بیگانه و خود باختهٔ به امور مادی، و دل‌بستهٔ به متاع‌دنیا، مجذوب خوی

حیوانی گشته، و درگرداب جهل و گمراهی فرورفته، هرآینه زیانکار و منحطند.

مگر کسانی که با تزکیهٔ نفس و دو قوّه: قوهٔ نظریه، معرفت به نفس خود و پروردگار خویش پیدا کنند، و قوّهٔ عملیه، عبادت تنها برای خداوند سبحان، و عمل صالح انجام دهند بکمال انسانی نائل و خود آشنا گردند، و در مراحل قوس صعودی از باکمال‌تر از خود رنگ کمال گیرند، و در مراحل قوس نزولی به پائین‌تر از خود، رنگ کمال دهند، و در تمام مراتب فوق: قوهٔ نظریه و قوهٔ عملیه، و رنگ‌پذیری از باکمال‌تر از خود، و رنگ دهی به پائین‌تر از خود شکیبا و بردبار باشند، و یکدیگر را در این راه، بشکیبائی فرا خوانند.

۲- جهان بینی سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» و وجه اعجاز آن:

بر صاحب نظران و أهل تحقیق و اندیشمندان پوشیده نیست که تمام سوره‌های قرآن کریم، سخن و خطابی به فرد یا جمع، و یا بطبقه و گروه خاصّی دارد جز سورهٔ مبارکهٔ «والعصر».

۳- پرسش:

در اینجا این سؤال، لازم و ضروری بنظر می‌رسد که: پس سخن و خطاب این سورهٔ مبارکه به کیست؟

پاسخ: سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» یکی از کوتاه‌ترین سوره‌های سه‌گانهٔ قرآن مجید، و تنها سوره‌ایست که خطاب بفرد یا جمع خاصّ، به طبقه یاگروه خاص، به دسته یا قبیلهٔ خاص به أنجمن یا سازمان خاص، به تشکیلات یا حزب خاص، به حکومت یا نظام خاص، به ملّت یا مسلک خاص، به دین یا مذهب خاص، بفرقه یا عقیدهٔ خاص، به علم یا فنّ خاص، و بفکر و اندیشهٔ خاص و ... ندارد.

سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» عصارهٔ نظام تدوین، جهت بفعلیت رساندن، و شکوفا ساختن گل سرسبد نظام تکوین، و علّت غائی جهان هستی یعنی انسانیت و هویّت انسانها در هر عصر و زمان و مکان است.

خطاب سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» به انسانیت و هویّت انسان بگستردگی از فرش تا عرش است.

خطاب بتمام انسانهایی می‌باشد که با جنسها، رنگها، شکلها، قبائل، زبانها، تیره‌ها، طوائف، أحزاب، و طبقات مختلف و ... بر پهنهٔ گیتی و بسیط زمین در هر عصر و زمان و مکان زندگی می‌کنند.

خطاب به بایدها و نبایدها، خطاب به بایستی‌ها و نبایستی‌ها، خطاب به مطلوبها و نامطلوبها، خطاب به خود آشنایان و از خود بیگانگان، خطاب به خودباوران و خود باختگان، خطاب به تمام أشخاص و أفراد، خطاب به همهٔ طبقات وگروهها و أحزاب و ... خطاب به عالمان و جاهلان، به مؤمنان وکافران، به موحدان و مشرکان، به مخلصان و منافقان، به زنان و مردان، به جوانان وکهنسالان، خطاب به شهرنشنیان و روستائیان، به صاحبان صنائع و مخترعان، به متفکران و تئوری پردازان، خطاب به دلیرمردان و بزدلان، به بردباران و عجولان، به پیشرفتگان و عقب‌ماندگان، به شجاعان و درّنده‌خویان، به نیکان و بدان، به أخیار و أشرار و ...

خطاب به سعادتمندان و شقاوت پیشگان، به ستم گران و ستم دیدگان، به ثروتمندان و تهیدستان، به مستکبران و مستضعفان، به متمدنان راستین و متوحشان و حیوان صفتان، خطاب به عدالتخواهان و فرمانروایان، به متدینان و سیاستبازان، به تندرستان و بیماران، و خطاب به فعالان و بیکارانِ کَلّ بر جامعه و ....

خطاب به أهل تقوی و فجور، به أهل کرامت و دنائت، به أهل فضیلت و جهالت، و به أهل خیر و شرارت، خطاب به آنهائی که در اندیشهٔ خود آشنائی، چگونه شدن، چگونه بودن و چگونه ماندن می‌باشند و آنهائی که از خود بیگانه، و در صدد چگونه زیستن، چگونه خوردن و چگونه مردن هستند، خطاب به آنهائی که همواره به أسرار آفرینش و شگفتیهای جهان هستی، و عجائب نظام وجود و آفرینش می‌اندیشند، و به آنهائی است که در گرداب جهل و نادانی و ضلالت و گمراهی دست و پا می‌زنند و در لذائذ و شهوات حیوانی غوطه می‌خورند.

و خلاصه، آنکه: سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» سیستم و نظام فکری و عملی، اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، و دنیوی و اخروی دین مبین اسلام را با کوتاهترین عبارات، بازگو نموده، یعنی طرحی برای اینکه فرد و جامعهٔ انسانی چگونه باید باشد، و آنچه که نباید باشد را بیان کرده است.

اینست جهان بینی کوتاهترین سوره‌های قرآن کریم با دیدی وسیعتر از آسمانها و زمین که از مهمترین وجوه اعجاز این سوره بشمار می‌رود.

این عموم و شمول، مستفاد از «أل» استغراقی و کلمهٔ اسم جنس «انسان» و استثناء جمع أهل ایمان و عمل صالح و جمع تواصی و اطلاق حق و صبر می‌باشد.

چه کسی از جن و انس؟ در چه عصر و زمانی می‌تواند دو نظام تکوین و تدوین را همانند سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» در سه آیهٔ (۱۴) کلمه‌ای و (۶۸) حرفی خلاصه کند؟!

خداوند سبحان می‌فرماید:

«وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» البقرة:۲۳)

یعنی: و اگر باشید در شک از آنچه که ما فرو فرستادیم بر بندهٔ خود (حضرت محمّد رسول خدا«ﷺ») پس بیاورید (ولو کوتاهترین) سوره‌ای همانند (کوتاهترین) سوره‌ای (از قرآن مجید) و بخوانید همهٔ گواهان (دانشمندان) خود را به غیر خدا (برای انجام این کار) چنانچه راست می‌گوئید.

۴- سؤال دقیق:

قبل از ورود به بحث تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» پرسشی بنظر می‌رسد که پاسخ به آن می‌تواند بهترین راهگشا برای تکامل فرد و جامعه، و رشد و شکوفائی استعدادها، و بینش و آگاهی بمسائل انسانی در دو بعد: اعتقادی و اقتصادی، مادی

و معنوی، روحی و جسمی، و دنیوی و اخروی و... در تمام زمانها و مکانها باشد که بدون تردید! کمتر أفرادی بسراغ آن رفته و می‌روند و آن سؤال اینستکه:

با اینکه انسان بر أساس فطرت و عقل می‌تواند توحید و شرک، ایمان و کفر، حق و باطل، صدق و کذب، أمانت و خیانت، اخلاص و نفاق، عدل و ظلم، زیبائیها و زشتیها، و خوبیها و بدیها و ... را از یکدیگر جدا سازد، و با حکم عقل ناصح، خوب را به خوب بودنش، خوب بداند، نه به جهت ثوابش، و زشت را به زشت‌بودنش، زشت بداند، نه بخاطر ترس ازعقابش، در حالی که بسیاری از أفراد بر خلاف مقتضای عقل و فطرت، شرک را به جای توحید، و باطل را عوض حق می‌پذیرند با اینکه پذیرش توحید و ردّ شرک بر أساس فطرت و جزء سرشت آدمی و غیر قابل تبدیل است که آفریدگار جهان می‌فرماید:

«فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النّٰاسَ عَلَيْهٰا لاٰتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ» سورهٔ روم آیهٔ: ۳۰).

یعنی: خداوند متعال مردم را بر أساس فطرت توحید آفرید که تبدیلی در آن راه ندارد.

پس انسان براساس فطرت، موحّد، حق‌دوست، صلح‌جو و عدالت‌خواه و... و متنفّر از شرک و باطل و منزجر از فساد و ظلم و شر می‌باشد، و این تغییرات و ... با اینکه فطرت انسانی قابل تبدیل نیست ازکجا و منشأ آن چیست؟ چرا انسان یک روز موحد و روز دیگر مشرک، یک روز مؤمن و روز دیگرکافر، هنگامی عدالتخواه و هنگام دیگر ستمگر، یک وقت دوست و وقت دیگر دشمن و زمانی مطیع و فرمانبر، و زمان دیگر نافرمان و طغیانگر ... می‌گردد؟ «لاٰإِلٰهَ إِلاّٰ اللّٰهُ».

۵- پاسخ عمیق:

جواب این سؤال را می‌توان از مفهوم یک بیان آفریدگار جهان که مؤیّد حدیث ثقلین است یافت که خطاب به رهبران دینی کرده می‌فرماید:

«كُونُوا رَبّٰانِيِّينَ بِمٰا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتٰابَ وَ بِمٰا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» آل‌عمران:۷۹).

یعنی: أی علماء و رهبران دینی که تربیت روحی مردم به دست شما است، باید أساس تربیت خود را بر أساس دو أصل کتاب اللّه تعالی و سنّت رسولش«ﷺ» قرار دهید.

بر اندیشمندان آگاه پوشیده نیست که مورد مخصّص نیست مگر آنکه خاص باشد که تخصّصاً خارج است.

و در حدیث متواتر ثقلین از رسول اللّه«ﷺ» آمده که فرمود:

«إِنِّي تٰارِكٌ فيكُمُ الثِّقْلَيْنِ كِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مٰا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمٰا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدي أَبَداً».

یعنی: بتحقیق من بین شما دو أمانت سنگینی راکه تعالی وکمال انسانی شما به آندو با هم بستگی دارد بودیعه گذارده‌ام: أول کتاب اللّه (قرآن کریم) و دوم عترت که أهل بیت من هستند، هرگاه شما امت من، این دو با هم را در مسیر تکامل و تعالی، راهنمای خود قرار دهید، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید و از جادهٔ حق منحرف، و از طریق کمال خارج نخواهید شد.

پس اصل در فطرت بشر، حق و ایمان و عدالت و أمانت و خیر و درستی و راستی و تقوا و... است، و انحراف و کفر و ضلالت و ... برأساس طبیعت، علل خارجی دارند که از بیرون بر انسان تحمیل می‌گردند، و فرد و جامعهٔ انسانی را فاسد می‌کنند و تربیت می‌تواند جلوی عوامل خارجی را بگیرد، پس تغییر مسیر و انحراف - نه تبدیل در فطرت - به تربیت باز می‌گردد، و رسول خدا«ﷺ» با این معنی اشاره فرموده است:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتّٰى يَكُونَ أَبَوٰاهُ يُهَوِّدٰانِهِ أَوْ يُنَصِّرٰانِهِ أَوْ يُمَجِّسٰانِهِ»

یعنی: هر طفلی بر أساس فطرت توحید از مادر متولد می‌شود، لکن تربیت بد پدر و مادر می‌تواند انسان را از مسیر پاک توحید و یکتاپرستی، منحرف ساخته و در جادهٔ شرک یهودیت یا نصرانیت و یا مجوسیت قرار دهد.

پس تربیت بد می‌تواند صورت را تغییر دهد نه فطرت و سیرت را، چنانچه تربیت خوب می‌تواند مانع از تحمیل انحراف و تغییر صورت از انسان گردد، پس اگر تربیت و شناخت انسان برأساس دو أصل غیر متغیر کتاب و سنت استوار باشد، تغییر و انحراف در او پدید نمی‌آید، اگر معتقدات و أخلاقیات و سیاسات و اقتصادیات و ... اصولی و بر أساس و پایه‌های غیر متغیر، استوار باشد چهره عوض نکرده و تغییر نمی‌یابند.

اگر شناخت توحید و شرک، ایمان وکفر، حق و باطل، أمانت و خیانت، عدل و ظلم، محبت و عداوت و صدق وکذب و ... اصولی و عمیق باشد، انسان یک روز موحد، و روز دیگر مشرک، یک روز مؤمن و روز دیگر کافر، یک زمان تابع حق و أهلش، و زمان دیگر دنباله رو باطل و أهلش نمی‌شود، و یک روز عادل و روز دیگر ستمگر و ... نمی‌گردد، و این ممکن نخواهد بود مگر اینکه انسان، نخست نفس خود را بشناسد، و از خود بیگانه نباشد.

خداوند متعال بواسطهٔ عظمت چنین نفسی به آن قَسَم یاد کرده می‌فرماید:

«وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا» الشمس:۷-۱۰).

یعنی: سوگند به نفس مستعدّ برای نیل به کمال انسانی، و قَسَم به آفریدگار نفس که نفس انسانی را چنین آفرید، پس شر و خیر را، راه شقاوت و سعادت را، و طریق انحطاط وکمال را به او الهام کرد، به تحقیق رستگار شد آن کس که خیر و راه سعادت و طریق کمال را با اختیار برای نفسش انتخاب کرد، و بدون تردید منحط گشت آنکه شر و راه شقاوت و طریق انحطاط را برای نفس خود برگزید.

خلاصهٔ کلام آنکه: تا شناخت نفس، اصولی، و تربیت انسان بر أساس کتاب و سنت باهم نباشد کفر و نفاق و ظلم و فساد و رذائل أخلاقی و ... از خارج بر انسان مستعد بر اساس طبیعت برای پذیرش آنها تحمیل می‌گردد نه ذاتاً:

«مٰا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» الاحزاب:۴).

۶- شناخت اصولی نفس:

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» فرمود: «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**».

یعنی: کسیکه نفس خود را شناخت، پس بتحقیق پروردگارش را شناخته است.

و فرمود: «**اَلْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ كَفٰى بِالْمَرءِ جَهْلاً أَنْ لاٰ يَعْرِفَ قَدْرَهُ**».[۱]

یعنی: داناکسی است که قدر خود را بشناسد (تا در جادهٔ کمال گام نهاده و انسانیتش را بفعلیت برساند) و برای جهل و نادانی مرد همین بس که خود را نشناسد (از اینرو با پیروی از هوای نفس در راه ضلالت گام نهاده و منحط می‌گردد).

بدون تردید! تا انسان از خود بیگانگی در نیاید، و نفس خود را نشناسد، نه توحیدش ثبات دارد و نه شرکش، نه ایمانش و نه کفرش، نه عدلش و نه ظلمش، و نه دوستیهایش و نه دشمنیهایش و ... چه اینکه این شناخت، شناختی غیر اصولی است که هرگز دوام و ثباتی ندارد.

جدول از بحر وجودی حسن   بی خبر از جدول و دریاستی

و این شناخت باید برأساس چهار أصل استوار باشد تا اصولی گردد و نقص یا فقدان یکی از آنها موجب نقص أصل شناخت خواهد شد:

ألف: بداند حکمت وجودی انسان چیست؟ چرا در این نظام پهناور موجودی بنام انسان پدید آمد؟ آیا نظام هستی برای انسان است؟ یا انسان برای نظام؟ آیا انسان برای چگونه بودن، چگونه شدن و چگونه ماندن آفریده شد؟ یا برای چگونه زندگی کردن، و چگونه زیستن و چگونه مردن؟؟؟!!!

ب: مفهوم کلّی انسان، و معنی انسانیت را بداند که أرزش، عظمت، کرامت و شرافت و .... هر انسان به انسانیتش بستگی دارد.

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۰۲ ص ۳۰۴).

ج: شناخت مصداق، و فرد واقعی، و مظهر آن مفهوم را بشناسد، چه اینکه کلّی طبیعی، وجود خارجی ندارد مگر در ضمن فرد خارجی که ان‌شاءاللّٰه تعالی شرح آن در بحثهای آینده خواهد آمد.

د: آگاهی به مآل أمر انسان: (رضوان یا نیران، جنت یا جهنم) و بینش به بازگشت انسان: (بسوی رحمان یا شیطان...).

بدون تردید! اگر کسی حکمت وجودی خود در این نظام هستی را بداند، و علم به مفهوم کلی انسان و معنی انسانیت خویش پیدا کند، و فرد و مصداق خارجی آن مفهوم کلی انسان، و معنی انسانیت را بشناسد، و به مآل أمر انسان آگاه شود، هرگز از مدار انسانیت، و مقتضای فطرت خارج نخواهد شد، و هرگز تردیدی در توحید و ایمانش به خداوند متعال، و کفرش به طاغوت و طاغوتیان، و تزلزلی در حقانیت خود و دوستی أهل حق، و در ردّ باطل و دشمنی با أهلش، و اضطرابی در احقاق حق و ابطال باطل، و تغییری در عدلش، و ستیزه‌گی‌اش با ستم و ستمگر و... پدید نخواهد آمد.

بدیهی است که باید تمام امور اعتقادی و أخلاقی و اجتماعی و... برهمین چهار اصل استوار باشد تا تغییر و تزلزلی در آنها پدید نیاید، مثلاً اگر کسی نخست حکمت ایمان به خداوند سبحان، سپس مفهوم کلی ایمان، و آنگاه مصداق واقعی و فرد خارجی شخص با ایمان، و در خاتمه، نتیجهٔ ایمان را بداند هرگز اضطراب و تردیدی در ایمانش پدید نمی‌آید.

از اینرو خداوند متعال در این سورهٔ کوتاه «والعصر» که از کوتاهترین سوره‌های سه‌گانهٔ قرآن‌کریم است به «عصر» سوگند یاد نمود که: تمام أفراد انسان در جمیع زمانها و مکانها در خسران و زیان خواهند بود، مگر آنانکه شناخت، معرفت، بینش، آگاهی و علمشان عمیق و اصولی باشد، و اینکه تکامل و تعالی - که خود حکمت وجودی انسان در نظام هستی می‌باشد - باید بر أساس چهار أصل و پایه استوار باشد:

۱ - ایمان به آنچه که باید به آن ایمان آورد.

۲ - عمل صالح، خواه فعل باشد یا ترک فعل.

۳- حق بینی، حق جوئی، حق پذیری و حق گوئی.

۴- صبر و شکیبائی در سه أمر یاد شده و توصیهٔ آن‌را بدیگران، و پذیرش آن را از دیگران...

بسیار روشن و بدیهی است که نقص یا فقدان هر یک از آنها موجب نقص تکامل و تعالی انسان می‌گردد - همآنند صندلی چهار پایه‌ای که در صورت فقد یا نقص در هر یک از چهار پایه باعث نقص و عدم توازن در صندلی خواهد شد، زیرا در صورت فقدان یکی از پایه‌ها، عمود قرارگرفتن صندلی مشکل خواهد بود، و در صورت فقدان دو یا سه پایه، صندلی چهار پایه، عمود نخواهد شد - در سورهٔ مبارکه «والعصر» چهار پایه و رکن تعالی و تکامل انسان عبارتند از:

۱- ایمان.

۲- عمل صالح.

۳- توصیه به حق.

۴- سفارش به صبر.

البته باید هریک از آنها اصولی و عمیق - همچون شناخت نفس انسان - باشد تا تزلزل و شکست در آنها پدید نیاید.

انسان پس از شناخت نفس خود، در صورتی می‌تواند بر افق صندلی تکامل و تعالی قرار گیرد و بر آن تکیه زند که هر چهار خصیصهٔ سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» را بطور اصولی و عمیقاً دارا باشد، که بدون تردید! اگر یکی از چهار ستون کم یا نقص در آن باشد، صندلی نفسش به چپ یا راست گرایش پیدا خواهد کرد.

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیر المؤمنین عليّ بن أبیطالب ﴿؈﴾ به این معنی اشاره فرموده:

«اَلْـيَمينُ وَ الشِّمٰالُ مَضَلَّةٌ، وَ الطَّريقُ الْوُسْطى هِيَ الْجٰادَّةُ، عَلَيْها بٰاقِي الْكِتٰابِ وَ آثٰارُ النُّبُّوةِ وَ مِنْها مَنْفَذُ السُّنَّةِ وَ إِلَيْها مَصيرُ الْعٰاقِبَةِ».[1]

۱- نهج البلاغة خطبهٔ ۱۶ ص۶۹).

یعنی: گرایش به چپ و راست موجب گمراهی می‌شود، راه تکامل و تعالی انسان، راهی است که به چپ و راست گرایش نداشته باشد، و قرآن کریم و سنت‌رسول خدا﴿ﷺ﴾ تنها بر چنین راه، گواه و آنرا تأیید می‌نمایند، و سنت رسول‌الله﴿ﷺ﴾ تنها از همین‌راه، به دست آمده و قابل عمل می‌باشد و أمرتعالی و تکامل انسان، و عاقبت و سعادت دنیا و آخرت مردم تنها بسوی همین‌راه، بازمی‌گردد.

و همچنین در صورت فقدان دو یا سه خصیصهٔ دیگر، جادهٔ تعالی و تکامل را رها‌کرده و در بیابان ضلالت و گمراهی، و أفسارگسیختگی وارد و درگرداب تباهی گرفتار می‌گردد، و چنین انسانی، منحط و در خسران و زیان‌کاری است که خداوند متعال در همین سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» سوگند یاد می‌کند که چنین انسانی، منحط و زیانکار است: «**وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ**».

پر واضح و روشن است که در ساخت صندلی چهار پایه‌ای، وقتی ستون اول درست شود، بخودی خود، وجود ستون دوم به جهت عمود شدن، لازم بنظر می‌رسد، در اینجا با وجود ستون دوم، باز نقص همچنان باقی است، چه اینکه صندلی هنوز عمود نمی‌گردد، نتیجتاً وجود ستون سوم را ضروری می‌نماید، ولی باید در نظر داشت که با ساختن ستون سوم، گرچه صندلی عمود می‌گردد، أما حالت لرزان و اضطراب، و انحراف به چپ و راست، و احتمال سقوط را دارد، پس در نتیجه برای کمال متکامل، و جلوگیری از لغزش و لرزش، و از انحراف و سقوط، وجود ستون چهارم نیز لازم می‌گردد.

با دقت و تأمل در آیات سه‌گانهٔ سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» بخوبی می‌توان یافت که انسان کامل وکمال انسان دارای چهار شرط لازم، و باید تمام خصوصیّات یعنی: ایمان، و عمل صالح، و تواصی بحق، و تواصی به صبر، شامل «إلاّ» ممیّزهٔ «والعصر»

را دارا باشد، و سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» بیانگر زمان و انسان و راه تکامل و تعالی که حکمت وجودی انسان است را نشان می‌دهد.

۷- قَسَمها در قرآن مجید و حکمت و هدف از آنها:

آفریدگار جهان در سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» با خطاب تلویحی به تمام انسانها (ازکامل و منحط) تا روز قیامت، به عصر سوگند یاد کرد که: انسان تنها گُل سرسبد نظام هستی، و عصارهٔ جهان آفرینش، برای تعالی و تکامل به وسعت و گستردگی از فرش تا عرش آفریده شده است، و این تعالی و کمال، حاصل نمی‌گردد مگر به اجتماع چهار أمر در انسان:

الف- ایمان. ب- عمل صالح. ج- حق بینی، حق جوئی، حق گوئی و حق پذیری. د- تواصی به صبر.

قبل از بیان معانی «العصر» باید حکمت و هدف از سوگند به «العصر» را بیان‌نمود.

۸- پرسشها:

در اینجا چند سؤال لازم و ضروری به نظر می‌رسد که ذکر و پاسخ به آنها بسیار مفید و آموزنده خواهد بود.

الف: خداوند سبحان در چند سوره؟ در چند آیه؟ در چند مورد؟ و به چه چیزهایی در قرآن کریم سوگند یاد کرده است؟

ب: مخاطبان این قَسَمها کیانند؟

ج: حکمت و هدف از این قَسَمْها چیست؟

د: آیا سوگندی از غیر خالق متعال از انسان و غیر انسان در قرآن کریم آمده است؟ به چه چیزهایی و برای چه؟؟؟

۹- پاسخها:

ما در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۸» در پیرامون قَسَمها بطور تفصیل در ابعاد مختلف بحث کرده‌ایم، و قدماء و متاخرین از مفسّران و دیگران مطالبی در تفاسیر و کتب مستقل در پیرامون قَسَم نوشته‌اند که می‌توان به آنها مراجعه نمود، اما تحقیقات عمیقی که ما در قرآن مجید کرده و دسته‌بندی نموده و در جای دیگر تاکنون به این صورت دیده نشده و ما آن‌را در تفسیر کبیر «البصائر» آورده‌ایم آنکه:

خداوند متعال در (۱۱۸) مورد، در ضمن (۱۰۴) آیهٔ کریمه، در (۴۴) سوره از قرآن کریم قسمهایی را ذکر فرموده که به هشت دسته تقسیم می‌گردد:

۱- (۹۵) مورد از (۱۱۸) مورد، قَسَم‌هائی هستند که آفریدگار جهان در اثبات توحید و یگانگی‌اش، و علم و حکمتش، و تدبیر و قدرتش و کمال و عظمتش و ... و در رسالت رسول اللّه﴿ﷺ﴾ و عصمتش از خطا و گناه، و از هر نسبت ناروا: از جنون و سحر، و از کهانت و کذب و افتراء و ... و در خلقت انسان و استعدادش در اتصاف بدو صفت متضاد: تکامل و انحطاط، توحید و شرک، ایمان و کفر، حق و باطل، علم و جهل، طاعت و طغیان، تقوی و فجور، سعادت و شقاوت، خیر و شر، صدق و کذب، امانت و خیانت و دیگر صفات و حالات مختلف انسان و ....

و همچنین در وقوع و اثبات روز قیامت و محاسبهٔ أعمال و ... و در ثواب مؤمنان، و أجر صالحان، و عقاب کافران و عذاب فاسدان و ... یاد کرده است.

و این قِسْم از قَسَم‌های إلهی است که به ذات خود بالفظ جلالهٔ «اللّه» و «ربّ» و به جان رسول خاتمش﴿ﷺ﴾: «لعمرک» و به وحی آسمانی و قرآن کریم، و به أنواع گوناگون از دیگر مخلوقاتش از: طوائف ملائکه و أعمال و حرکات و صفات آنها، از آسمان و طارق آن، از زمین و گستردگی آن، به کعبه و عظمتش، از بیت

معمور و سقف مرفوع، از نفس انسانی و لوّامه‌اش، از والد و ولدش، بقلم و نوشته‌هایش، به خورشید و نورش، بطور و سیناء به تین و زیتون، به ستارگان و مواقع آنها، به مشارق و مغارب، به ماه و تابشش، به روز و شب و ... .

از فجر و شفق، از شبهای دهگانه و صبحها، از شفع و وتر، از بادها و أبرهای باردار، ازکشتیهای دریاها، ازکوهها و آتش‌فروزان، از دیدنیها و نادیدنیها، از شاهد و مشهود، از آلات جنگی و جنگ جویان، از روز قیامت و حساب و جزایش و ...و در خاتمه به «عصر» که مهمترین وسیلهٔ تکامل در نظام تکوین (آفرینش) و نظام تدوین (تشریع) و زمان ظهور تعالی انسان بشمار می‌رود قَسَم یاد کرده و فرمود:

«وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسانَ...»

۲- دو مورد از (۱۱۸) مورد، قسم‌هائی است که از زبان رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ در اثبات وقوع روز قیامت و محاسبهٔ أعمال و جزاء در آن روز آمده است.

۳- چهار مورد از آنها، قسمهائی است که از زبان مشرکان مکّه، و تخلّف آنان از تعهّداتشان در ایمان به رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ حکایت شده است.

۴- یک‌مورد، قسمی‌است که شیطان در اغواءبندگان غیرمخلص یادکرده است.

۵- چهار مورد قسم‌هائی است که از برادران حضرت یوسف﴿علیه السلام﴾ آمده است.

۶- یک مورد، قسمی است که ساحران برای فرعون یاد کرده‌اند که بر موسی﴿علیه السلام﴾ غالب خواهند شد و حال آنکه مغلوب شده‌اند.

۷- هشت مورد، قسم‌هائی است که منافقین یاد کرده و تخلف نمودند.

۸- سه مورد قسم‌هائی است که از منکران روز قیامت و محاسبهٔ أعمال و جزاء و در انکار آنها آمده است.

می‌توان مجموع آنها را در جدول ذیل ملاحظه، و در صورت لزوم به مواضعش از قرآن مجید مراجعه نمود:

۱۰- جدول قَسَم‌ها در قرآن کریم:

رقم	سوره‌ها	عددقسمها	شمارهٔ آیات
۱	النساء	۲	۶۲ و ۶۵
۲	المائدة	۱	۵۳
۳	الانعام	۳	۲۲ و ۳۰ و ۱۰۹
۴	الاعراف	۱	۴۹
۵	التوبة	۵	۶۲ و۷۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۱۰۷
۶	یونس	۱	۵۳
۷	یوسف	۴	۷۳ و۸۵ و ۹۱ و ۹۵
۸	ابراهیم	۱	۴۴
۹	الحجر	۲	۷۲ و ۹۲
۱۰	النحل	۳	۳۸ و ۵۶ و ۶۳
۱۱	مریم	۱	۶۸
۱۲	النور	۱	۵۳
۱۳	الشعراء	۱	۴۴
۱۴	سبأ	۱	۳
۱۵	فاطر	۱	۴۲
۱۶	یس	۱	۲
۱۷	الصافات	۳	۱-۳
۱۸	ص	۲	۱ و ۸۲
۱۹	الزخرف	۱	۲
۲۰	الدخان	۱	۲
۲۱	ق	۱	۱
۲۲	الذاریات	۶	۱-۴ و ۷ و ۲۳

رقم	سورەها	عددقسمها	شمارۀ آیات
۲۳	الطور	۵	۱-۲ و ۴-۶
۲۴	النجم	۱	۱
۲۵	الواقعة	۱	۷۵
۲۶	القلم	۲	۱
۲۷	الحاقة	۲	۳۸ و ۳۹
۲۸	المعارج	۲	۴۰
۲۹	المدثر	۳	۳۲ - ۳۴
۳۰	القيامة	۲	۱-۲
۳۱	المرسلات	۵	۱-۵
۳۲	النازعات	۵	۱-۵
۳۳	التكوير	۳	۱۵ و ۱۷ و ۱۸
۳۴	الانشقاق	۴	۱۶-۱۸
۳۵	البروج	۴	۱-۳
۳۶	الطارق	۴	۱ و ۲ و ۱۱ و ۱۲
۳۷	الفجر	۵	۱-۴
۳۸	البلد	۳	۱ و ۳
۳۹	الشمس	۱۱	۱-۷
۴۰	الليل	۳	۱-۳
۴۱	الضحى	۲	۱-۲
۴۲	التين	۴	۱-۳
۴۳	العاديات	۳	۱-۳
۴۴	العصر	۱	۱
۴۴	سوره	۱۱۸	۱۰۵ آیه

درس دوم:

نخستین معنی «العصر»

۱۱- عصر مهمترین وسیلهٔ تکامل در دو نظام تکوین و تدوین:

بنظر ما از مجموع روایات و کتب تفسیری و لغوی و کلمات عرب برای «العصر» بیست معنی محتمل است و ما در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۸» در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» برای «عصر» سیزده معنی ذکر کرده‌ایم که نخستین آنها معنای مصدری آن، یعنی فشردن می‌باشد که در قرآن‌مجید از زبان یکی از دو جوان‌زندانی با حضرت یوسف﴿عليه السلام﴾ چنین آمده است: «إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْراً» یوسف:۳۶).

یعنی: بدرستی که من خواب دیدم، برای سلطان، أنگور می‌فشارم تا با آبش خمر درست کنم.

و این معنی شامل هر دو نوع از فشار یعنی فشار در نظام تکوین، و فشار در عالم تشریع می‌گردد.

پر واضح و روشن است که: فشار، رنج، بلادیدن، زجر کشیدن، زحمت و سختی در نظام هستی، هم وسیلهٔ تکامل و تعالی، و هم ارزش آفرین است، و هر قدر فشار و رنج و... بیشتر باشد، فشار دیده و رنج کشیده متکامل‌تر و با ارزشتر می‌گردد، و بدیهی است که ارزش هر چیزی به عصارهٔ آنست که بدون فشار بدست نمی‌آید.

مثلاً آب انگور، آب أنار، آب گلابی، و آب سیب و... را بدون فشار نمی‌توان بدست آورد، و ارزش میوه به آب آنست، و تفاله تنها حامل آن می‌باشد که بدون آب، ارزشی ندارد.

پس هرگاه دانهٔ گندم به زیر خاک می‌رود، فشار و رنج میبیند، و تا این زحمت و فشار را نبیند، تبدیل به ساقه و خوشه نمی‌شود، و پس از دانه گرفتن، تا فشار نبیند از خوشه و غلاف خارج نمی‌گردد، و هرگاه زیر سنگ آسیاب خرد نشود، تبدیل به آرد نمی‌شود، و هرگاه آرد با آب در نیامیزد، و زیر مشت خمیرگیر تحت فشار قرار نگیرد، به خمیر تبدیل نمی‌گردد، و تا داخل تنور و با آتش روبرو نشود، تبدیل به نان نمی‌شود، و قابل استفاده نخواهد شد، و انرژی لازم بدن انسان را تأمین نخواهد کرد، پس گندم، هر مرحله از مراحل فشار، رنج، زحمت و سختی و ... راکه می‌بیند بر قیمت و ارزش آن افزوده می‌شود، تا بمرحلهٔ نهائی کمال، و حکمت وجودی خود که تأمین انرژی برای جسم انسان باشد برسد.

چنانچه آهن به عنوان جسم سخت ابتداءً بشکل سنگ آهن از معدن خارج می‌گردد، سپس تحت فشار حدود یکهزار و سیصد درجه حرارت ذوب شده بشکل مذاب در می‌آید، و در ادامهٔ سیر تکاملی و هدف غائی خود (مورد مصرف قرار گرفتن) در قالبهای مخصوص قرار می‌گیرد، و بر أثر فشار این قالبها است که به أشکال مختلف، قابل مصرف (تحت عناوین: تیرآهن و میلگرد و ...) در می‌آید، و در ادامهٔ همین سیر تکاملی، جهت متکامل‌تر شدن می‌بایست تحت فشار حدود سه هزار درجه حرارت قرارگیرد تا به فولاد تبدیل گردد، و ارزش بیشتری پیدا کند.

و همچنین در بدست آوردن آب، میبایست بدواً دو ملکول هیدروژن و یک ملکول اکسیژن ($H{-}O{-}H$) را در سرمای (۴) درجهٔ سانتیگراد زیر صفر قرار داد تا به یخ تبدیل گردد، و این یخ بدست آمده را باید مجدداً تحت فشار حرارت لازم قرار داد تا به آب تبدیل شود، و تا آب‌روان و خاک‌نرم بهم در نیامیزند و زیردست و پای خشتمال زیر و رو و تحت‌فشار قرارنگیرند، و درکورهٔ‌آتش، حرارت‌آنچنانی رابر خود هموارنسازند، دیوار و سقف‌ساختمان که انسان درآن زیست‌کند قرارنخواهند گرفت.

پس فشار، رنج و زحمت و ... مهمترین عامل تکامل برای همهٔ موجودات در نظام تکوین می‌باشد که از جملهٔ آنها انسان است، کسی که فشارها، رنجها، زحمتها و

سختیها و ... را در نظام تکوین نبیند، و از نقش بلا و رنج و فشار و ... درکسب کمال غافل گردد، و زحمت فشار و رنج را بر خود هموار نسازد، هرگز بکمال نخواهد رسید، و ازکمترین رنج، بلا و فشار و ... رنج می‌برد، و توان تحمل مشقات را از دست می‌دهد، و بی‌تابانه زبان به شکوه می‌گشاید و بعکس آن می‌تواند به کمال جسمی و روحی برسد.

از این‌رو قانون نظام وظیفهٔ عمومی چون در روش زندگی جوانان از حیث عادت به ورزشهای مشکل و راه پیمائی‌های خارج از اندازه و نوع خوراک و بهداشت، تغییرات فراوانی می‌دهد، و رفته رفته جوانان بی بنیه و ناتوان از بهترین سربازان جنگی از آب در می‌آیند، از روی همین قانون می‌توان اشخاص ترسو، کم دل، ناتوان وکم بنیهٔ روحی را با تغییر دادن رژیم زندگی در ردیف جوانان با شهامت و مردان شجاع و نیرومند قرار داد، زیرا به تجربه ثابت شده است که کارهای مشکل و وظائف سنگین و فشار و رنج و ... نه تنها در جسم انسان مؤثر است، بلکه روحیهٔ ناتوان و متزلزل را نیز عوض می‌کند.

پس اگرکسی بخواهد به گنج کمال برسد، باید رنج راه را تحمل کند، و هرکه بخواهد رنج نکشیده بگنج کمال دست یابد و راه نرفته به مقصد برسد، در همان مبدأ حرکت در جا خواهد زد.

۱۲- برتری انسان بر دیگر موجودات عالم:

بدون تردید! تمایز و برتری انسان بر دیگر موجودات عالَم، تکامل و تعالی او در بُعد معنوی و تشریعی است که باید تحت شرایط دو نیرو و حجت عقل و دین، با اختیار مسیر آنراکه فشار و رنج و زحمت و سختی و ... در آن اجتناب ناپذیر است بپیماید، و به خاطر چنین استعدادی در وجود انسان که منشأ آن روح خاص إلهی بود آفریدگار جهان، ملائکه را مأمور به سجدهٔ بر آدم «علیه السلام» نموده است:

«إِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلاٰئِكَةِ إِنِّي خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ فَإِذٰا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِينَ» ص: (۷۱-۷۲).

یعنی: ای رسول ما«ﷺ» یاد کن هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان خطاب فرمود: همانا من بشری را از گِل می‌آفرینم، پس آنگاه که او را به خلقت کامل، مستعد برای کمال بیاراستم، و بر او روح خاص خود را دمیدم، پس شما بواسطۀ چنین روحی در او، بر او سجده کنید.

این استعداد رشد و شکوفائی و تکامل و تعالی انسان بواسطه روح خاص إلهی تنها در وجود او در بین تمام موجودات عالَم، و حرکت او در مسیر تکامل و تعالی باختیارش تحت شرائط دو نیروی عقل ودین: «**وَهَدَيْنٰاهُ النَّجْدَيْنِ**» البلد: ۱۰) بود که خداوند سبحان، آسمان و زمین و آنچه در آنها است از فرش تا عرش را برای انسان آفریده، و مسخر ساخته، و او را خلیفۀ خود در روی زمین قرار داده است و فرمود:

« **هُوَالَّذي خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً - وَ إِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جٰاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - وَ إِذْ قُلْنٰا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدوُا اِلاّٰ اِبْلِيسُ أَبىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكٰانَ مِنَ الْكٰافِرِينَ**» البقرة ۲۹-۳۴).

یعنی: او خدائی است که همۀ موجودات روی زمین را برای شما آفرید - و بیاد آر ای پیامبر«ﷺ» آنگاه که پرودگار تو به فرشتگان فرمود: همانا من در روی زمین خلیفه‌ای را خواهم گماشت - و بیاد آر آنگاه که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، پس همه، سجده کردند مگر شیطان که اِبا و تکبّر ورزید، و از فرقۀ کافران گردید.

و فرمود:

«**وَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰواتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ اِنَّ في ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**» الجاثیه: ۱۳).

یعنی: خداوند متعال برای شما انسانها مسخّر و رام کرد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همگی را که از آنِ او تعالی است، بدرستی که در این تسخیر، نشانه‌ها، آیتها، حکمتها، و مصالح و اسراری است برای گروهی که با فکر و اندیشه می‌توانند آنها را دریابند.

من نکردم خلق تا سودی کنم　　　بلکه تا بر بندگان جودی کنم

۱۳- تکامل بدون فشار و رنج ممکن نیست:

انسان هرگز بدون دو نیروی عقل و دین با هم - همچون دو بال پرنده - نمی‌تواند مسیر تکامل و تعالی را که فشار و رنج و بلا و سختی و ... در آن اجتناب ناپذیر است بپیماید.

آیات بسیاری از قرآن کریم و روایات فراوانی از اهل بیت وحی علیهم‌صلوات اللّه بیانگر آنست که از جملهٔ آیات کریمه، آفریدگار جهان می‌فرماید:

«اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبينَ» العنکبوت: ۲-۳).

یعنی: آیا مردم می‌پندارند تنها باینکه بگویند: «ما بخدا ایمان آورده‌ایم» رها می‌شوند، و بر این ادّعا امتحان نمی‌شوند (که فشار و رنج و بلا و سختی در آن حتمی است، هرگز چنین نیست) و ما هر آینه امتهائی را که پیش از اینان بودند (با فشار و رنج و بلاء و ...) امتحان کردیم، پس (هرکس که در مسیر تکامل گام نهاده آزمایش و امتحان می‌گردد) تا خداوند متعال دروغگویان را از راستگویان کاملاً معلوم کند و به بندگانش معرفی نماید (و مقام منافق، و مؤمن پاک را از هم جدا سازد).

و می‌فرماید:

« وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرينَ - اوُلئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدوُنَ» البقره: ۱۵۵ و ۱۵۷).

یعنی: و البته ما شما را به فشارها، رنجها و بلاها و سختیها و ... چون ترس و گرسنگی و از دست رفتن اموال، و آفات زراعت و فشارهای روحی و درد و مرضهای جسمی، و کاستی میوه‌ها و باغات، و ... می‌آزمائیم و مژده بده، ای رسول‌ما(صلی الله علیه و آله) به آنهائی که در فشارها و سختیها و ... راه بردباری و شکیبائی را اختیار کرده و خود را نباخته‌اند - آن گروه، مخصوص به درود و الطاف

پروردگارشان، و مشمول رحمت خاص آفریدگارشان هستند، و تنها آنان هدایت یافتگان که به کمال انسانی نائل آمده‌اند.

تحمل رنج و زحمت و فشار و سختیها و ... و صبر و شکیبائی و بردباری در مسیر تکامل و تعالی، انسان را به کمال می‌رساند، و مشمول درودها و الطاف إلهی و رحمت خاصّه و مغفرت خداوندی قرار می‌دهد، چنین انسان هدایت شده، تکامل یافته و اهل صدق و صفا و اهل تقوی و وفاء است که می‌تواند با فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی خود به مقام راهبری کاروان و هدایتگر جامعه برسد، و آفریدگار جهان جزای چنین انسانی را در آخرت بی حدّ و حساب قرار داده است که فرمود:

«ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذينَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِما فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» النحل: ۱۱۰).

یعنی: آنگاه محققاً بدان ای محمد﴿ﷺ﴾ پروردگار تو با کسانی است که از شهر و دیار خود بر اثر ابتلاء بشرّ و فتنه و ظلم و استبداد حاکمان زر و زور و تزویر ناگزیر به هجرت بدیار دیگر شده‌اند، و در راه دین کوشش و صبر بسیار نمودند، بدرستی پروردگار تو با آن مؤمنان راستین و یار و یاور آنها است، و از این پس بر آنها بسیار غفور و مهربان می‌باشد.

و فرمود:

«وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» البقره: ۱۷۷).

یعنی: و آنانکه با هر که عهد بستند به موقع به عهد خود وفاء کنند، و در کارزار، صبور و بوقت فشار و رنج و بلاء و سختیها و تعب و ضرر، بردبار و شکیبائی پیشه کنند، آنها در ایمان و علم و عمل بحقیقت راستگویان، و آنهایند متقیان راستین.

و فرمود:

« وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ» السجدة: ۲۴).

یعنی: و بعضی از آنانرا امام و پیشوایانی قرار داده‌ایم که خلق را بأمر ما هدایت و بسوی کمال انسانی رهنمون سازند چه اینکه آنها در راه حق صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند.

و فرمود:

«قُلْ يا عِبادِ الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذينَ اَحْسَنُوا فى هٰذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ اَرْضُ اللّٰهِ واسِعَةٌ اِنَّما يُوَفَّى الصّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ» الزمر: ۱۰).

یعنی: ای رسول ما﴿ﷺ﴾ به بندگان با ایمان راستین من بگو: بترسید از پروردگارتان و پرهیزکار باشید، که برای أهل ایمان و تقوای راستین (علاوه بر خیر و سعادت آخرت) در دنیا هم نصیبش خیر ونیکویی وسعادت وخوبی است، و زمین خداوند متعال بسیار پهناور است اگر درمکانی حفظ ایمان و تقوی دارای مشکلات باشد به شهر وکشور دیگری روند و در این راه، صبر کنند که خداوند متعال صابران را به حد کامل پاداش خواهد داد.

و فرمود:

«اِنَّ اللّٰهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذينَ آمَنُوا - اَلَّذينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ» الحج: ۳۸ - ۴۰).

یعنی: بتحقیق خداوند متعال، مؤمنان راستین را از هر مکر و شرّ دشمنان حفظ می‌کند - آن مؤمنانی که (بظلم ظالمان و ستمگران و فرمانروایان جنایتکار و...) بناحق از خانه و دیارشان آواره شده‌اند و تنها جرمشان آن بود که می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتا است (باید تنها حکم او بر ما حاکم باشد، و ما زیر بار حکم غیر خدا نمی‌رویم).

پر واضح و روشن است که ستیز با فرمانروایان و حاکمان زر و زور و تزویر، و حفظ دین و ایمان و شرف، و هدایت و ارشاد جامعه را به سوی کمال، بدون رنج و فشار، بدون بلاء و زحمت، بدون سختیها و شکنجه‌ها و ... امکان پذیر نیست، گرچه ستمگر با نیروی قهارهٔ خود چند صباحی جولان گیرد، و ستیزه جو در فشار و رنج بسر برد اما پیروزی نهائی از آنِ مؤمنان راستین و ستیزه جویان بردبار است.

۱۴- کسی بدون رنج بگنج کمال نمی‌رسد:

حضرت مولی الموحّدین امام‌المتّقین امیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ اَللّٰهَ لَمْ يَقْصِمْ جَبّاري دَهْرٍ قَطُّ اِلاّٰ بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَ رَخٰاءٍ، وَ لَمْ يَجْبُرْ عَظْمَ اَحَدٍ مِنَ الْاُمَمِ اِلاّٰ بَعْدَ اَزْلٍ وَ بَلاٰءٍ، وَ فِي دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِـن عَـتْبٍ، وَ مَـا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ خَطْبٍ، مُعْتَبَرٌ، وَ مٰا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بِلَبِيبٍ، وَ لاٰ كُلُّ ذي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ، وَ لاٰ كُلُّ ذي نٰاظِرٍ بِبَصيرٍ»[۱]

یعنی: پس از حمد و سپاس خداوند متعال، و درود بی پایان بـر رسـولش محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾: ای مردم بدانید که آفریدگار جهان،فرمانروایان ستمگر و حاکمان زر و زور و تزویر وگردن‌کشان دنیا را در تاریخ بشری هرگز نابود نکرد، مگر پس از مهلت دادن آنها را در ظلم و ستم، و خوشگذرانی آنها، و شکستگی استخوان هیچ امتی از امتهای پیامبران إلهی را اصلاح نکرده مگر پس از فشار و سختی و بلاء و رنج و ... و در زندگی که شما به آن روی آورده‌اید، وکارهای بزرگ وگرفتاری‌هایی که شما از آن پشت گردانیده و رهائی یافته‌اید عبرت است که باید در آن تأمل شود که:

سختیها، رنجها، فشارها، گرفتاری‌ها و بـلاها و ... در کـارها چگـونه عـامل تکامل انسان است که بدون آنها هیچکس به گنج کمال نمی‌رسد، و لکن انسان کمتر به آن توجه دارد، زیرا هر دلداری خردمند نیست تا حقایق را بفهمد و اسرار عالم را درک کند، و هر گوش داری شنوا نیست تا حق را بشنود و بر اساس آن عمل کند، و هر چشم داری بینا نیست تا از فشارها، بلاها، رنجها، سختیها وگرفتاریها عبرت گیرد که ناگزیر باید انسان در مسیر تکامل و تعالی خود به آن روبرو گردد، و الا به کمال مطلوب نخواهد رسید، پس نه تنها نباید از رنجها رنج ببرد بلکه بدون رنج به گنج کمال نمیرسد.

و این از مهمترین ممیزات و برتری انسان بر دیگر موجودات عالَم است که می‌تواند با تحمل رنج به گنج کمال نائل آید.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۷ ص ۲۱۹)

همانطوری که اصناف ملائکه بر اثر چنین استعداد نهفته در وجود انسان، آدم«علیه السلام» را سجده کرده‌اند، هرگاه انسان پا به عرصهٔ وجود و نشأهٔ عنصری گذارد، و استعداد نهفتهٔ در وجودش را با دو نیروی عقل و دین به فعلیت رسانده و ظاهر سازد و به کمال و تعالی انسانی نائل آید، استحقاق آنرا می‌یابد که ملائکه پیوسته یار و یاور چنین انسان تکامل یافته و متعالی در دنیا و آخرت باشند، و مژدهٔ مقام بسیار والائی را به او بدهند:

«اِنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ اَلّاٰ تَخافُوا وَ لاٰتَحْزَنُوا وَ اَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ اَوْلِيآؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيها ما تَشْتَهِي اَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحيمٍ» فصلت: ۳۰ - ۳۲).

یعنی: بتحقیق آنانکه گفتند: پروردگار ما خداوند متعال است، و بر این ایمان، پایدار و ثابت قدم مانده‌اند، براستی فرشتگان رحمت إلهی بر آنان نازل شوند، و مژده دهند که: دیگر هیچ ترس و اندوهی ازگذشتهٔ خود نداشته باشید، و بشارت باد بر شما به بهشتی که انبیاء و رسولان إلهی و جانشینان بحق آنان به شما وعده داده‌اند، ما فرشتگان رحمت إلهی یار و دوستداران شما در دنیا و آخرت هستیم، و برایتان در بهشت برین، هرچه مایل باشید و یا آرزو و تقاضا کنید همه، مهیا است و این سفرهٔ احسان را خداوند سبحان غفور و مهربان بواسطهٔ ایمان و استقامت شما برای شما گسترده است.

فرشتگان رحمت إلهی برای چنین انسان که با تحمل رنج، بگنج کمال رسیده طلب مغفرت و رحمت إلهی، و دخول بهشت را برای او و پدران و مادران و فرزندان صالحش، و حفظ آنانرا از بدیها و ناگواری‌های روز قیامت از خداوند متعال می‌نمایند که قرآن کریم چنین می‌فرماید:

«اَلَّذینَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذينَ آمَنُوا - وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» المؤمن: ۷-۹).

یعنی: فرشتگانی که عرش با عظمت إلهی را بر دوش گرفته و آنانکه پیرامون عرش به تسبیح و ستایش پروردگارشان مشغولند، و هم خود بخداوند متعال ایمان دارند، و همچنین برای اهل ایمان از خداوند سبحان آمرزش می‌طلبند - و این

بحقیقت غایت کمال و رستگاری بزرگی است.

این استعداد انسانی در هیچ موجودی از موجودات عالم حتّی در ملائکه وجود ندارد.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید:

«فَهُمْ أُسَرآءُ ایمانٍ لَمْ یَفُکَّهُمْ مِنْ رِبْقَتِهِ زَیْغٌ وَ لاعُدُولٌ وَ لا وَنیً وَ لافُتُورٌ»[1].

یعنی: فرشتگان، اسیر و گرفتار و ناگزیر از ایمان به خداوند سبحان هستند، چه اینکه در آنها استعداد رشد و شکوفائی و تکامل و تعالی و اراده و اختیار همچون انسان وجود ندارد، و در فرشتگان میل و عدول از حق، و سستی و کاهلی در عبادت وجود ندارد تا آنان را از ایمان و عبادت جدا سازد.

از اینرو فرشتگان إلهی، استحقاق استغفار و ... آدمی را برای خود ندارند.

۱۵- ناگفته نماند:

فشار و رنج و بلاء و سختیها و حوادث و ناگواریها و گرفتاریها عامل تکامل و تعالی انسان است اما نه هر فشار ... بلکه فشار در مسیر کمال انسانی، چنانچه آیهٔ سوّم سورهٔ مبارکهٔ «**والعصر**» بیانگر آنست: یعنی فشار در راه ایمان بـه خـداونـد متعال، فشار در انجام عمل صالح خواه در فعلش و خواه در ترکش، و فشار در راه حق و احقاق آن، و فشار در تحمل صبر و بردباری و شکیبائی بر ایـمان و عـمل صالح، و راه حق مطلق (حق بینی، حق جوئی، حق پذیری، و حق گوئی) پس فشار و رنج و بلاء و زحمت و سختیها و خار مغیلان در مسیر حرکت انسان بسوی کمال اجتناب ناپذیر است و بدون تحمل و صبر و شکـیبائی، نـیل بکـمال امکـان‌پذیر نیست.

اما فشار در مسیر کفر و ضلالت، در راه باطل و جهالت، و در طریق نفاق و جنایت و... هرگز عامل تکامل نخواهد بود که خود علامت انحطاط و سقوط از انسانیت است.

خداوند متعال بر اثر اهمیت و اجتناب ناپذیری فشار و تحمل آن در مسیر تکامل انسان که معنی مصدری «عصر» است سوگند یاد نمود، و قسم بعصر، قسم بفشاریست که تحمل آن، عامل تکامل انسان است.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۰ ص ۲۵۰-۲۵۱)

درس سوم:

دومین معنی «العصر»

۱۶- انسان متعالی و تکامل یافته در سایهٔ عقل و دین:

خداوند متعال به چنین انسانی که گُل سرسبد نظام تکوین و هدف غائی نظام تدوین است سوگند یادکرده است.

تعالی و تکامل را می‌توان باعتباری نتیجهٔ فشارها، رنجها، زحمتها و سختیها در مسیر کمال انسانی به شمار آورد، و به اعتبار دیگر، انسان متعالی و متکامل را نتیجهٔ فشار و ... دانست که هر دو معنی اسم مصدری و معنی دوم «عصر» می‌باشد.

پس قَسَم به عصر، قَسَم به نفس تعالی و تکاملی است که بر اثر فشار در مسیر تکامل برای انسان حاصل می‌گردد، و نفس تکامل، علت غائی خلقت انسان است، یا سوگند بعصر، سوگند به نفس انسانی است که با تحمل فشار در مسیر تکامل، به کمال نائل آمده، و گُل سرسبد نظام هستی قرارگرفته است.

۱۷- انسان متعالی و تکامل یافته کیست؟

در اینجا سؤالی بنظر می‌رسد که طرح و پاسخ به آن بسیار آموزنده و سازنده است:

انسان متعالی و تکامل یافته کیست؟ و باید دارای چه خصوصیات و ممیّزاتی باشد؟

پاسخ این سؤال را می‌توان با آیات بسیاری از قرآن کریم و روایات وارده از

اهل بیت وحی علیهم‌صلوات اللّه داد، اما چون بنای ما بر اختصار است، از اینرو به قسمتی از بیان مولای متقیان امیرمؤمنان عليّ﴿علیه‌السلام﴾ در نهج‌البلاغهٔ شریف بسنده می‌کنیم که خود نفس رسول اللّه﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ و در بالاترین افق کمال انسانی قرار داشته، بلکه مظهر اسماء حسنای إلهی، و محور جمیع فضائل اخلاقی و معیار تمام کمالات نفسانی بوده، چگونه انسان متعالی و تکامل یافته را معرّفی می‌کند:

«عِبادَ اللّهِ إنَّ مِنْ اَحَبِّ عِبادِ اللّهِ اِلَيْهِ عَبْداً اَعانَهُ اللّهُ عَلىٰ نَفْسِهِ، فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ، وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ، فَزَهَرَ مِصْباحُ الْهُدىٰ في قَلْبِهِ، وَ اَعَدَّ الْقِرىٰ لِيَوْمِهِ النّازِلِ بِهِ، فَقَرَّبَ عَلىٰ نَفْسِهِ الْبَعيدَ وَ هَوَّنَ الشَّديدَ، نَظَرَ فَاَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ، وَارْتَوىٰ مِنْ عَذْبٍ فُراتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوارِدُهُ فَشَرِبَ نَهَلاً، وَ سَلَكَ سَبيلاً جَدَداً، قَدْ خَلَعَ سَرابيلَ الشَّهَواتِ، وَ تَخَلّىٰ مِنَ الْهُمُومِ اِلاّ هَمّاً واحداً اِنْفَرَدَ بِهِ، فَخَرَجَ مِن صِفَةِ الْعَمىٰ وَ مُشارَكَةِ اَهلِ الْهَوىٰ، وَ صارَ مِنْ مَفاتيحِ اَبْوابِ الْهُدىٰ وَ مَغاليقِ اَبْوابِ الرَّدىٰ.

قَدْ اَبْصَرَ طَريقَهُ، وَ سَلَكَ سَبيلَهُ، وَ عَرَفَ مَنارَهُ وَ قَطَعَ غِمارَهُ، وَاسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرىٰ بِاَوْثَقِها وَ مِنَ الْجِبالِ بِاَمْتَنِها، فَهُوَ مِنَ الْيَقينِ عَلىٰ مَثَلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ، قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلّهِ سُبْحانَهُ في اَرْفَعِ الْاُمُورِ مِنْ اِصْدارِ كُلِّ وارِدٍ عَلَيْهِ، وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ اِلىٰ اَصْلِهِ، مِصْباحُ ظُلُماتٍ، كَشّافُ عَشَواتٍ، مِفْتاحُ مُبْهَماتٍ، دَفّاعُ مُعْضَلاتٍ، دَليلُ فَلَواتٍ، يَقُولُ فَيُفْهِمُ، وَ يَسْكُتُ فَيُسْلِمُ.

قَدْ اَخْلَصَ لِلّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعادِنِ دِينِه، وَ اَوتادِ اَرْضِهِ، قَدْ اَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكانَ اَوَّلُ عَدْلِهِ نَفْيَ الْهَوىٰ عَنْ نَفْسِهِ، يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ، لا يَدَعُ لِلْخَيْرِ غايَةً اِلاّ اَمَّها، وَ لا مَظَنَّةً اِلاّ قَصَدَها، قَدْ اَمْكَنَ الْكِتابَ مِن زِمامِهِ فَهُوَ قائِدُهُ وَ اِمامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ، وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كانَ مَنْزِلُهُ»[۱]

یعنی: بندگان خداوند متعال! محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند عزوجل بنده‌ای است که خداوند سبحان او را بر تسلط بنفس خویش کمک کرده باشد (رحمت خاصهٔ إلهی شامل حال او گردد تا به ندای فطرت جواب گفته، و از

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۸۶، ص ۲۱۰-۲۱۱).

خواسته‌های نفس دوری جسته و عـنان نـفس را بـدست عـقل داده) پس چـنین بنده‌ای که عقل را بر نفس خویش حاکم قراردهد، حزن و اندوه را در تحصیل رضای حق تعالی، شعارخود قرارداده، و ترس از عذاب إلهی را روش خود گردانیده‌است.

پس در دل چنین انسانی، چـراغ هـدایت و عـلوم و مـعارف إلهـی روشـن می‌گردد، و با آن از تاریکی نادانی و گمراهی رهایی یافته، براه راست (کمال) قدم نهاده، و سفرهٔ ضیافت را برای روزی که به آن وارد می‌شود آماده ساخته، با توشهٔ ایمان و تقوی، پس از مرگ تهی دست نخواهد بود، و دور را (پیوسته بـیاد مـرگ بودن) بر خود نزدیک ساخت که بی خـبران آن را دور دانسـته و از آن غـافلند، و سختیها، رنجها، فشارها، و زحمتهای در مسیر تعالی و تکامل را با صبر و بردباری آسان گردانید.

چنین انسان در نظام هستی اندیشید که هیچ انسان کاملی بدون رنج و فشار و زحمت و سختی بکمال نرسیده پس بینا شد، و یاد آفریدگارش نمود و بر آن افزود، و فشار و متاع دنیا او را از یاد خداوند متعال بازنداشت، و از آب زلال وگوارائی که راههای ورود بر آن بواسطهٔ انس با خداوند متعال، و دل نبستن بدنیا، و تحمل رنج و فشار در مسیر تکامل بـرای او آسـان شـده بـود، سـیراب گـردید، از درک حـقائق نرنجیده، و از علوم و معارف آسمانی بهره‌مند شد، و در جادهٔ مسـتقیم و هـموار بسوی کمال گام نهاد.

چنین انسانی جامه‌های شهوات و هواها و امیال نفس را از تن بیرون کرده، و همهٔ خواسته‌های نفس را نادیده گرفته، تنها بخواسـتهٔ عـقل کـه تـحصیل رضـای خداوند متعال بود پاسخ مثبت داد، از اینرو متصف بعلم و معرفت إلهی شده و از کوری جهل و نادانی و از خودبیگانگی و معاشرت با هواپرستان رهائی یافته، و خود ازکلیدهای درهای کمال و هدایت بـرای دیگـران، و قـفلهای درهـای انـحطاط و هلاکت جامعه گردید، خود راهنمای مردم شده و جلوی گمراهیها را می‌گیرد.

زیرا چنین انسانی با بینش و آگاهی در مسیر کمال گام نهاده، و آن را پیموده و نشانه و علامت کمال خویش را شناخته، و فشارها و رنجها و سختیهای در این مسیر را با تمام وجود پذیرفته و بر خود هموار ساخت، و در این مسیر به محکمترین حلقه‌ها و بندها و استوارترین ریسمانها (قرآن کریم و اهل بیت وحی علیهم افضل صلوات اللّه) چنگ زده و راه سعادت و کمال را یافته است.

پس چنین انسانی، یقینش به نیل کمال در سایهٔ عقل و دین، مانند یقین او به نور و قرص خورشید در وسط روز است، هیچ تردیدی در مسیر و مقصد خود ندارد، و چون کتاب آسمانی (قرآن کریم) و سنت (رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله) منشأ علوم و معارف او است، نفس خود را برای خداوند متعال قرار داده در بزرگترین کارها از هر جهت که خشنودی خداوند رحمان در آنها باشد، و هر فرعی را به اصلش بازگرداند زیرا بر موازین کتاب و سنت حکم می‌نماید.

چنین انسان متعالی و تکامل یافته‌ای چراغ برای جوامع بشری در بحران تاریکیهای جهل و گمراهی و آشکار کنندهٔ امور مشتبهه، و غلط انداز و گمراه کننده می‌باشد، بدست اوست کلید مبهمات در دو بُعد اعتقاد و اقتصاد، و در امر دین و دنیا و ... اوست دفع کنندهٔ مشکلات افراد و نیازمندیهای جامعه، و راهنمای مطمئن افکار در علوم نقلیه و عقلیه، چه اینکه انسان کامل در علم و عمل، علوم و معارف را آنگونه بیان می‌کند که طلب کنندگان آن را درک کنند (مطالب را با شک و تردید نمی‌گوید تا بر جهل و شک دیگران بیفزاید) و خاموش می‌شود آنجا که باید خاموش باشد، تا علمش را به نااهل نیاموزد، یا مورد ردّ یا استخفاف نااهلان و حسودان قرار نگیرد، و یا از لغزش گفتار و فتوای بغیر حق سالم ماند.

پس سکوت او از روی جهل نیست، بلکه از سخن گفتن و خاموشی هر یک را در جای خود بکارگیرد، نه بیهوده سخن گوید، و نه بی جهت خاموش نشیند، (چه اینکه انسان کامل بر خلاف عقل عمل نمی‌کند):

دو چیز طیرهٔ عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

انسان کامل همواره کردار و گفتار و رفتار خود را تنها برای خداوند متعال، و از شرک و ریا و خودنمائی پاک نموده پس آفریدگار جهان هم او را برای خود اختیار کرده و توفیقات فراوان و فیوضات بسیار بر او ارزانی داشته، و فشارها و رنجها و سختیهای در مسیر کمال را در نظرش کوچک و آسان ساخته تا به قلّهٔ کمال انسانی رساند، تا جائی که پرچم کمال را به او عطاء فرموده تا جامعه را بـه سـوی کـمال رهنمون سازد.

پس انسان متعالی و تکامل یافته از جملهٔ رکنها و کانهای دین و اوتاد زمین است، اوست که دیگران از کانِ وجودش، جواهر نفیسهٔ علم و حکمت، و شرف و فضیلت را می‌گیرند، و انتظام امر دین و دنیا و آسایش و رفاه اهل زمین ببرکت وجود انسان کامل باقی و برقرار است، پس او عدالت را در تمام ابعاد زندگی، ملازم خود قرار داده است، پس نخستین گام و مرحلهٔ عدالت او آن است که: امیال و هواهای نفس را از خود دور ساخته، حق را بیان می‌کند، و خود قبل از دیگران بر طبق حق عمل می‌نماید، رها نمی‌کند نهایتی را برای خیر و نیکی مگر اینکه خود آهنگ آن می‌کند، و ترک نکرده گمان هیچ خوبی را مگر آنکه آن را قصد نموده تا انجامش دهد (تمام سعی انسان کامل آن است که: در همهٔ راههای خیر و نیکی قدم نهد تا به اوج کمال نائل آید).

انسان متعالی و تکامل یافته، عنان نفس خود را بقرآن کریم سپرده، پس کتاب آسمانی جلودار و پیشوای اوست، فرود آید هرجا که قرآن مجید فرود آید (قرآن کریم را سرمشق زندگی خود قرار داده است) و جا می‌گیرد هر جا که جایگاه قرآن حکیم باشد، او در خدمت قرآن مجید، و پیرو آن، و قرآن حکـیم در تـمام ابـعاد زندگی بر او حاکم می‌باشد، و اوست تربیت یافتهٔ مکتب قرآن مجید.

۱۸- خلاصهٔ بیان حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿؏﴾:

خلاصهٔ بیان امیرکلام حضرت مولی امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ آنکه: هیچ فرد و جامعه‌ای در تاریخ بشری به تعالی و کمال انسانی نمی‌رسد مگر با تحمل رنـج و

فشار و زحمت و سختی و ... در سایهٔ وحی آسمانی، و پیروی از آن در تمام ابعاد زندگی: اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، اخلاقی و سیاسی، و تربیتی و دنیوی و اخروی و ... و این است حکمت نزول کتب آسمانی که به صورت (۱۰۴) کتاب بر (۱۰۴) رسول از بین (۳۱۳) رسولان إلهی از میان یکصد و بیست و چهار هزار نبی نازل شده است، و قرآن کریم خلاصه و فشرده‌ای از (۱۰۳) کتاب آسمانی - و به اضافه، حامل آنچه که جوامع بشری در تمام ابعاد زندگی تا روز قیامت به آن نیازمند است - می‌باشد، و سورهٔ «والعصر» عصاره‌ای از قرآن کریم، و بیانگر راه تعالی و تکامل انسانیت است که فشار و رنج و زحمت و سختی در مسیر تکامل، اجتناب ناپذیر است.

حضرت امیرمؤمنان عليّ «عليه‌السلام» فرمود:

«اِنْتَفِعُوا بِبَيٰانِ اللّٰهِ، وَاتَّعِظُوا بِمَوٰاعِظِ اللّٰهِ، وَاقْبَلُوا نَصيحَةَ اللّٰهِ، فَاِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَعْذَرَ اِلَيْكُمْ بِالْجَلِيَّةِ، وَ اَخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ، وَ بَيَّنَ لَكُمْ مَحٰابَّهُ مِنَ الْاَعْمٰالِ وَ مَكٰارِهَهُ مِنْهٰا لِتَتَّبِعُوا هٰذِهِ وَ تَجْتَنِبُوا هٰذِهِ فَاِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ «صلّی الله عليه وآله» كٰانَ يَقُولُ: اِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكٰارِهِ وَ اِنَّ النّٰارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوٰاتِ وَاعْلَمُوا اَنَّهُ مٰا مِنْ طٰاعَةِ اللّٰهِ شَيْءٌ اِلاّٰ يَأْتي فِي كُرْهٍ، وَ مٰا مِنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ شَيْءٌ اِلاّٰ يَأتِي فِي شَهْوَةٍ، فَرَحِمَ اللّٰهُ رَجُلاً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَ قَمَعَ هَوٰى نَفْسِهِ، فَاِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ اَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْزَعاً، وَ اِنَّهٰا لاٰتَزالُ تَنْزِعُ اِلىٰ مَعْصِيَةٍ في هَوىً[۱]».

یعنی: ای مردم در تمام ابعاد زندگی خود از بیان خداوند متعال بهره گیرید که بهترین سودها است، و از پندهای خداوند سبحان (به زبان رسول الله «صلّی الله عليه وآله») سود ببرید (تا به کمال انسانی نائل آئید) و پند و اندرز إلهی را بپذیرید (تا از سختیهای عذاب برهید) زیرا خداوند متعال به دلیل‌هایی که بر همهٔ مردم آشکار است، جای عُذر برای عذاب نمودن گناهکاران شما باقی نگذاشته است (که بگویند چرا ما را عذاب می‌کنی در صورتی که ما نمی‌دانستیم).

۱- نهج‌البلاغه: خطبه ۱۷۵، ص ۵۶۶).

و بر شما حجّت را تمام کرده (حجّت درونی «عقل» و حجّت بیرونی قرآن کریم را نازل فرموده و رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را مبیِّن آن و راهنمای جن و انس قرار داده و خیر و شر را به همگان نشان داده تا ایشان را در ترک تکالیف حجّتی نباشد) و از اعمال آنچه راکه دوست داشته (به انجام آن امرکرده) و آنچه راکه بد دانسته (بجای آوردن آن را نهی فرموده) که (در قرآن کریم و سنت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾) برای شما بیان فرموده تا دوست داشتهٔ او را پیروی، و از آنچه بد دانسته دوری نمائید.

زیرا رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌فرمود: بهشت پیچیده شده به سختیها (تحمل فشارها و رنجها و زحمتها، و صبر و شکیبائی بر طاعت و خودداری از گناهان) و آتش پچیده شده به خواهشها (ی نفس و معصیت و نافرمانی) و بدانید هیچ چیز از طاعت خدا نیست مگر آنکه بر نفس گران می‌آید، و هیچ چیز از معصیت خدا نیست مگر آنکه موافق میل و خواهش نفس می‌باشد (چه اینکه پیروی نفس از قوهٔ شهویه، بمراتب بیشتر از قوهٔ عاقله است).

پس خداوند متعال بیامرزد مردی را که شهوت را از خویش دورکرده از پیروی خواهش و آرزوی نفس باز ایستد، زیرا نفس امارهٔ انسان مشکلترین چیز است در باز داشتن از شهوترانی و هواها و خواهش های نفس از شهرت و شهوت و شکم، و پیوسته بر اثر خواهش‌ها و آرزوهای طولانی به معصیت شوق دارد: مدتی به شهوت و معصیت، زمانی به‌شکم و متاع‌دنیا، و هنگامی به‌شهرت و ریاست و....

درس چهارم:

سومین معنی «العصر»

۱۹- سورهٔ مبارکهٔ «العصر» عصارهٔ تمام کتب آسمانی:

سوّمین معنی از معانی «العصر» معنی اسم مصدری است که همان عصاره و چکیده و نتیجهٔ هر چیز می‌باشد، و مراد از آن در اینجا نفس سورهٔ مبارکهٔ «العصر» است.

چه اینکه هر انسان با بینش و صاحب اندیشه، هر انسان خبیر و متفکر، و هر انسان روشن ضمیر و متدبر در آیات سه گانهٔ سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» که یکی از کوتاهترین سوره‌های سه گانهٔ قرآن کریم به شمار می‌رود، می‌یابد که این سورهٔ مبارکه با کوتاهترین عبارات، نخست به زمان، سپس به حکمت وجودی انسان که عصاره‌ای از نظام تکوین است اشاره فرموده است، آنگاه راه تکامل و تعالی این چکیدهٔ جهان هستی را با زیباترین متن بیان کرده است، و این جهان بینی یکی از کوتاهترین سوره‌های قرآن مجید، یکی از وجوه اعجاز همین سوره به شمار می‌رود که تمام جن و انس در تمام زمانها از آوردن مثل آن عاجز و ناتوانند:

«قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» یونس: ۳۸).

یعنی: ای رسول ما﴿ﷺ﴾ بمخالفین قرآن کریم بگو: اگر راست می‌گوئید که این کتاب وحی آسمانی نیست، شما هم از هر کس، بغیر از خداوند سبحان می‌توانید کمک بگیرید، و یک سوره نظیر قرآن بیاورید؟!

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلىٰ اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذاَ الْقُرْاٰنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كاٰنَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهيراً» الاسراء: ۸۸).

یعنی: ای رسول ما﴿ﷺ﴾ به منکرین وحی بگو: اگر انس و جن با هم اتفاق و اجتماع کنند تا همانند این قرآن، کتابی بیاورند، هرگز نخواهند توانست نظیر آن را ارائه دهند، هر چند، همه در آوردن مانند قرآن، یکدیگر را کمک کنند.

بدون تردید: سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» عصاره و چکیده‌ای از مجموع (۱۱۳) سورهٔ دیگر قرآن کریم و مجموع (۱۱۴) سورهٔ قرآن مجید، عصاره و چکیده‌ای از مجموع (۱۰۳) کتاب آسمانی دیگری است که بر رسولان إلهی نازل شده‌است، به علاوهٔ آنچه که بشر تا روز قیامت به آن نیازمند می‌باشد.

ناگفته نماند: یکصد و بیست و چهار هزار انسان برجسته و شایسته و منتخب آفریدگار جهان (۳۱۳) نفر از آنان رسول، و از (۳۱۳) نفر (۵) تن آنها اولوالعزم و بقیهٔ آنان نبی، و همهٔ یکصد و بیست و چهار هزار نفر در تاریخ بشری مأمور به بیان کتب آسمانی بوده‌اند، خداوند سبحان خطاب به رسول خاتمش﴿ﷺ﴾ می‌فرماید:

«وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ اِلاّٰ رِجالاً نُوحي اِلَيْهِمْ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنٰاتِ وَالزُّبُرِ وَ اَنْزَلْنٰا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّٰاسِ ما نُزِّلَ اِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» النحل: ۴۳ و ۴۴).

یعنی: ای رسول ما﴿ﷺ﴾ پیش از تو بر هیچ امتی نفرستادیم مگر مردانی را برای اصلاح، هدایت و ارشاد آنان به اینکه وحی می‌فرستادیم بسویشان، که ای مردم بپرسید از اهل کتاب و وحی، هرچه را که نمی‌دانید، فرستادیم رسولان مرد خود را با معجزات و کتب و آیات وحی، و فرستادیم به سوی تو ای محمد﴿ﷺ﴾ قرآن را (که جامعترین و کاملترین کتاب آسمانی است) تا بیان کنی برای مردم آنچه که برای هدایت آنان نازل شده، باشد که آنها عقل و اندیشهٔ خود را بکار بندند، و قرآن کریم را سرمشق زندگی خود قرار دهند.

سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» عصاره و چکیده‌ای از هدف مجموع کتب آسمانی است که تمام انبیاء و رسولان إلهی و اوصیاء و جانشینان آنها در جمیع زمانها، جوامع بشری را به آنچه که عقل و فطرت بشر اقتضاء می‌کرد، دعوت و هدایت می‌کردند.

حضرت امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«وَاصْطَفىٰ سُبْحانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيٰاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثٰاقَهُمْ، وَ عَلىٰ تَبْلِيغِ الرِّسالَةِ أَمٰانَتَهُمْ، لَمّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللّٰهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَاتَّخَذُوا الْأَنْدٰادَ مَعَهُ، وَ اجْتٰالَتْهُمُ الشَّيٰاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبٰادَتِهِ، فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَ وٰاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيٰآئَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثٰاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُو هُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفٰآئِنَ الْعُقُولِ، وَ يُرُوهُمُ الْآيٰاتِ الْمُقَدَّرَةَ: مِنْ سَقْفٍ فَوقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَ مَهٰادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَ مَعٰايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَ آجٰالٍ تُفْنِيهِمْ، وَ أَوْصٰابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَ أَحْدٰاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ، وَ لَمْ يُخْلِ سُبْحٰانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتٰابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لاٰزِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قٰآئِمَةٍ، رُسُلٌ لاٰ تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ وَ لاٰ كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ: مِن سٰابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غٰابِرٍ عَرَّفَهُ مَن قَبْلَهُ»[1].

یعنی: و (بعد از آنکه حضرت آدم«علیه السلام» در دنیا سکنی گرفت، و از آن بزرگوار فرزندان و فرزندزادگان بسیاری بوجود آمدند) خداوند سبحان از میان فرزندانش، پیامبرانی را برگزیده، و از آنها بر وحی و تبلیغ رسالت، عهد و پیمان گرفت (تا آنچه راکه از جانب خداوند متعال به آنان برسد انجام دهند، و مردم را به خداشناسی دعوت کرده هیچگونه کوتاهی ننمایند) چه اینکه بیشتر خلائق عهد و پیمان إلهی را (که فطری آنان بود) شکستند، پس بحق خداوند متعال نادان شدند (و او را اصولی به یگانگی نشناختند) و برای او مانندها و شریکهائی قرار دادند، و شیاطین، آنان را از معرفت خداوند سبحان (که مقصود اصلی و جبلّیشان بود) منصرف نمودند (فریبشان دادند) و ایشان را از پرستش او باز داشته‌اند.

۱- نهج‌البلاغه: خطبه اول: ص۳۳).

پس خداوند متعال پیامبران خود را در بین آنان برانگیخت، و آنان را پی در پی می‌فرستاد تا عهد و پیمان خداوند متعال راکه جبلّی آنها بود بطلبند، و به نعمت فراموش شده (توحید فطری) را یادآوریشان کنند، و از راه تبلیغ با آنها گفتگو نمایند (با برهان، سخن بگویند) و عقلهای پوشیده شده را (که در پشت ابرهای متراکم سیاه‌کفر، پنهان، و بر اثر تاریکی جهل و گمراهی مستور گردیده) بیرون آورده بکار اندازند، و آیات قدرت الهی را به آنها نشان دهند (و آن آیات قدرت عبارتست) از: آسمان افراشتهٔ بالای سرشان و زمین گستردهٔ زیر پایشان، و معیشتها، و چیزهائی که زنده‌شان می‌دارد و اجل‌هایی که نابودشان می‌نماید، و بیماری‌ای که پیرو فرسوده شان می‌کند، و حوادث روزگار و پیش آمدهای پی در پی که بر آنها وارد می‌شود.

و خداوند متعال بندگانش را از پیغمبر فرستاده یا کتاب نازل شده یا برهان حتمی یا راه استوار محروم ننموده است، رسولان إلهی که کمی یاران و زیادی مخالفان آنان را از تبلیغ رسالت باز نداشت، پیامبرانی بودند از پیش که نام پیامبر آینده به آنان گفته شده، و یا از بعد که پیغمبر قبلی او را معرفی کرده است (به امت خود، مبعوث شدن او را بشارت داده) که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ إِذْ قٰالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدُ» الصف:۶).

یعنی: و یادکن ای محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ هنگامی راکه عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، به درستی، من فرستادهٔ خدا به سوی شما هستم در حالی که تورات راکه نزد من است تصدیق می‌کنم، و پیغمبری که پس از من می‌آید، و نامش احمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ است بشما مژده می‌دهم.

می‌توان گفت: همانطوری که انسان در نظام تکوین، یک عالَم صغیر ولی بزرگتر از عالَم کبیر، و عالَم، یک انسان کبیر ولی کوچکتر از عالم صغیر است، سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» در نظام تدوین، کتاب صغیر تمام کتب آسمانی ولی بزرگتر از همهٔ آنها، و جمیع کتب آسمانی سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» کبیر ولی کوچکتر از آن است.

در کتب روائی و تفسیری آمده که پس از نزول سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» هرگاه دو نفر از صحابهٔ رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ به یکدیگر می‌رسیدند، پس از سلام، پیش از احوال پرسی، یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند، و هر یک، زیر گوش راست دیگری سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» را تلاوت می‌کردند، سپس از یکدیگر احوال‌پرسی می‌نمودند، و این عمل در واقع تذکار و یاد آوری هر یک از آنان، دیگری را به تمام ادیان آسمانی که بیانگر حکمت وجودی انسان، و راه تعالی و تکامل او بوده است، و از اینجا می‌توان دانست که خداوند متعال چرا برای چنین بیانی به «العصر» که از نظر لغت بمعنی زمان و فشار، و در تفسیر بمعنی نتیجهٔ فشار و محیط بر زمان و ... آمده سوگند یاد کرده است.

و قسم به **«العصر»** قَسَم به تمامی قرآن کریم، و قسم به تمامی کتب آسمانی است که در واقع سلاله و خلاصهٔ جمیع کتب آسمانی می‌باشد آنگونه که انسان سلالهٔ طین و آب و خاکی است که خواص مجموع نظام آفرینش و به اضافهٔ آنچه (روح خاصّ الهی) در وجود او است را دارد.

درس پنجم:

چهارمین معنی «العصر»

۲۰- قرآن کریم عصاره و مکمّل تمام کتب آسمانی:

چهارمین معنی «العصر» همان معنی اسم مصدری آن یعنی عصاره و چکیده و فشرده شده می‌باشد و مراد از آن در اینجا قرآن کریم است، چه اینکه قرآن مجید عصاره و فشرده و مکمّل یکصد و سه کتاب آسمانی که بر یکصد و سه رسول از میان (۳۱۳) رسولان إلهی نازل شده‌اند می‌باشد. خداوند سبحان به آن اشاره کرده فرمود:

«لَمْ يَكُنِ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكينَ مُنْفَكّينَ حَتّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللّهِ يَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً فيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» البيّنه: ۱-۳).

یعنی: کافرانی از اهل کتاب و مشرکان همواره در انتظار رسول إلهی برای هدایت جوامع بشری بوده‌اند تا اینکه آنها را با برهان قاطع بسوی کمال رهنمون سازد، رسولی از جانب خداوند متعال فرستاده شد تا خلاصهٔ تمام کتب آسمانی (قرآن کریم) را بر آنها تلاوت کند.

هر یک ازکتب آسمانی برای معرفت و عبادت و هدایت بشر بر رسولان إلهی نازل شده است:

خداوند سبحان می‌فرماید:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ اِلاّ نُوحي اِلَيْهِ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلاّ اَنا فَاعْبُدُونِ» الانبیاء: ۲۵).

یعنی: و ای رسول‌ما﴿ﷺ﴾ پیش از تو رسولی را برای هدایت‌بشر نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم به اینکه همانا به جز من خدائی نیست، پس مرا بشناسید، و تنها مرا عبادت کنید و بس.

هدایت بشر در ابعاد مختلف: از اصول و فروع و ... کمّاً و کیفاً بر حسب مقتضیات زمان و حالات گوناگون، و درکهای متفاوت جامعه و أفراد و ... و محدود به زمانها، و بسیاری از آنها محدود به مکانهای خاص بوده‌اند، از این رو هیچ یک از آن کتب آسمانی (غیر از قرآن کریم) ضمانت حفظ و مصون از دستبرد و تحریف توسط علماء سوء را نداشته است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظّاً مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَةٍ مِنْهُمْ إلاّ قَليلاً مِنْهُمْ» المائدة: ۱۳).

یعنی: علماء سوء اهل کتاب، کلمات خداوند متعال را از جای خود تغییر می‌دادند، و از بهرهٔ آن کلمات که با آنها پند داده شده بودند، نصیب بزرگی را از دست داده‌اند، و تو ای رسول ما﴿ﷺ﴾ همواره بر خیانتکاری و نادرستی آنها مطّلع می‌شوی (که به خیانت خود در دین ادامه می‌دهند) جز اندکی از آنها (که مردمی با ایمان و نیکوکارند).

و خداوند سبحان در کیفیت تحریف علمای سوء اهل کتاب، کتب آسمانی را، و در دین به دنیا فروشی آنها می‌فرماید:

«وَ قَدْ كانَ فَريقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. فَوَيْلٌ لِلَّذينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْديهِم ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَليلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ أَيْديهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّا يَكْسِبُونَ» البقرة:۷۵و۷۹)

یعنی: و حال آنکه گروهی از اهل کتاب بودند که می‌شنیدند کلام خداوند متعال را، سپس آن را به دلخواه خود تحریف می‌کردند، با آنکه در کلام

خداوندسبحان تعقّل کرده و معنی آن را دانسته‌اند - پس وای بر کسانی که با دستهاشان کتاب می‌نویسند، سپس آن را به خداوند سبحان نسبت می‌دهند تا به بهای اندکْ (متاع ناچیز دنیا) بفروشند، پس وای بر آنها از آنچه که نوشته‌اند و بی‌جا به خداوند سبحان نسبت داده‌اند، و وای بر آنها از آنچه که در این راه (از متاع ناچیز دنیا) بدست آورده‌اند و دین را به دنیا فروخته‌اند.

امّا قرآن کریم از یک سو عصاره و فشردهٔ (۱۰۳) کتاب آسمانی، و از سوی دیگر مکمّل و بیانگر تمام نیازمندیهای افراد و جوامع بشری تا روز قیامت در تمام ابعاد زندگی: اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، علمی و عملی، دنیوی و اخروی و فنّی و سیاسی و تربیتی و ... در همهٔ زمانها و مکانها، و مصون و محفوظ از تغییر و تحریف می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید:

« وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ اِلاّٰ رِجالاً نُوحِي اِلَيهِمْ - بِالْبَيِّناتِ وَالزُّبُرِ وَ اَنْزَلْنا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ اِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ - وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» النّحل: ۴۳-۴۴ و ۸۹).

یعنی: و ای رسول ما(ﷺ)! نفرستادیم کسی را برسالت، پیش از تو بر هیچ امت، مگر مردانی که وحی می‌کردیم بسوی آنان - بهر رسولی، معجزات و کتب و آیات وحی فرستادیم، و بر تو قرآن راکه جامعترین و کاملترین کتاب آسمانی است نازل کردیم تا آن را برای همهٔ مردم دنیا بیان کنی، و بیان نمائی آنچه راکه بر امتهای سابق نازل شده بود، تا شاید آنان در آن بیاندیشند - و ما بر تو این قرآن عظیم را فرستادیم که دربردارندهٔ تمام نیازمندیهای جوامع بشری تا روز قیامت می‌باشد و راهِ دین حق را از راههای باطل جدا سازد، و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت می‌باشد.

و در عمومیت رسالت رسول اللّه﴿ﷺ﴾ برای همهٔ مردم در جمیع زمانها می‌فرماید:

«وَ ما اَرْسَلْناكَ اِلاّ كافَّةً لِلنّاسِ بَشيراً وَ نَذِيراً وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ» سبأ: ۲۸)

یعنی: و أی رسول ما﴿ﷺ﴾ نفرستادیم تو را مگر برای اینکه عموم بشر را برحمت خدا بشارت دهی و از عذابش بترسانی، و لکن أکثر مردم از این حقیقت آگاه نیستند.

و می‌فرماید:

«قُلْ يا اَيُّهَا النّاسُ اِنّي رَسُولُ اللّهِ اِلَيْكُمْ جَميعاً - فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الَّذي يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ كَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» الاعراف: ۱۵۸).

یعنی: ای رسول ما﴿ﷺ﴾ بگو که من بدون استثناء بر همهٔ شما نوع بشر رسول خدایم - پس ای مردم بخداوند متعال و فرامین رسولش﴿ﷺ﴾ پیغمبری که از جنس خود شما بوده و از هیچکس جز خدا تعلیم نگرفته و بخدا و سخنان و فرامین خداگرویده است ایمان بیاورید و از او پیروی کنید باشد که هدایت یابید.

و در حفظ و مصونیت قرآن کریم از تحریف می‌فرماید:

«اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُونَ» الحجز: ۹)

یعنی: بتحقیق ما قرآن کریم را نازل کردیم، و ما آن را محقّقاً از هر زیاده و نقصان و تحریفی محفوظ خواهیم داشت.

و می‌فرماید:

«وَ اِنَّهُ لَكِتابٌ عَزيزٌ لا يَأْتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ» فصّلت: ۴۲).

یعنی: و این قرآن کریم کتاب بحقیقت صاحب عزّت و معجزهٔ خالدهٔ بزرگی

است، که هرگز از پیش و پَس (آینده و گذشته) این کتاب حق، باطل نشود و تا روز قیامت حکمش باقی است.

پس مراد از «العصر» تمام قرآن کریم، و قسم به «العصر» قسم به مجموع قرآن مجید، و سوگند به قرآن شریف، سوگند بهمهٔ کتب آسمانی و زیادهٔ بر آنهاست، چه اینکه قرآن کریم عصارهٔ تمام کتب آسمانی بإضافهٔ بیان تمام نیازمندیهای جوامع بشری در تمام ابعاد زندگیش تا روز قیامت می‌باشد که در کتب آسمانی پیشین نیامده است، و این قرآن مجید جامعترین و کاملترین کتاب آسمانی است که تعالی و تکامل بشر، و سعادت فرد و جامعه تا دامنهٔ قیامت به آن مرتبط است.

۲۱- تکامل و تعالی انسان در سایهٔ قرآن کریم:

قبل از ورود در بحث، لازم می‌دانم به یک مطلب بسیار مهم عمیق علمی إجمالاً إشاره کنم که متناسب با بحث ما می‌باشد، و ما در تفسیر کبیر «البصائر» بطور تفصیل در ابعاد مختلف بیان کردیم، و آن اینست که:

برای هیچ کتابی از کتب (۱۰۳) گانهٔ آسمانی - غیر از قرآن کریم - اسمها و صفتهائی که نشان دهندهٔ عظمت مسمّی و موصوف، و مفاهیم بلند، و برتری مبانی و معارف و محتوٰی و ... باشد به اندازهٔ قرآن کریم نیامده است، زیرا تنها برای قرآن مجید حدود (۱۴۰) اسم و صفت که بعضیها با لفظ مفرد با الف و لام، و تعدادی بدون الف و لام، و برخی به اضافه، و دسته‌ای بدون اضافه، و بعضی به صورت جملهٔ اسمیه، و پاره‌ای به صورت جملهٔ فعلیه آمده است که قطعاً هر کدام از آنها دارای معنی خاص و بیانگر معانی، و حقائق و معارف و حِکَم و اسرار و ... در ابعاد گوناگون این آخرین کتاب آسمانی یعنی قرآن کریم می‌باشد، و ما در اینجا به هفتاد اسم و صفت اشاره می‌کنیم:

۲۲- اسمها و صفات قرآن مجید:

مبارک	الحکیم	مصدّق	القرآن	مجید
برهان	الحکمة	الطیّب من القول	قرآن	نذیر
بشری	داعی اللّه	عجب	القول	منزّل
بصائر	الذّکر	أعجمي	قول ثقیل	نور
بلاغ	ذکرٰی	عربي	قول رسول	النّور
بیان	تذکرة	العروة الوثقٰی	قول فصل	مهجور
بیّنة	رحمة	عزیز	قیّم	هدٰی
تبیان	روح	العظیم	کتاب	هدَی اللّه
مبین	کتاب مسطور	العلم	کتاب اللّه	الهدٰی
حبل اللّه	متشابه	عليّ	الکتاب	مهیمن
حدیث	شفآء	عَمیٰ	کریم	الوحی
الحقّ	صحف مطهّرة	غیر ذی عوج	کلام اللّه	المیزان
الحقّ الیقین	صحف مکرّمة	الفرقان	لسان	موعظة
حکیم	الصّدق	تفصیل	المثاني	الموعظة الحسنة

اگر بخواهیم در اینجا وجه تسمیه و اتصاف قرآن کریم به این اسمها و صفات و ... مثلاً چگونه مبارکٔ، بصائر، حکیم، شفاء، روح و عليّ و ... بودن قرآن را بیان کنیم، نیاز بنوشتن چند جلد کتاب است که از بحث إجمالی ما در زندان إوین خارج است.

این اسماء و صفات تنها برای قرآن کریم از بین کتب آسمانی نشانگر عظمت و برتری و ... و در بر داشتن این آخرین وحی إلهی، علوم و فنون مختلفه، معارف و حِکَم، اسرار و احکام، حقائق و مبانی، و معانی و مفاهیم عالیه و ... می‌باشد که قطعاً یکصدم اگر نگوئیم: یکهزارم آن را ما مسلمانان بر اثر بی‌توجهی و ... بدست نیاورده‌ایم، از این رو براستی نه خود به کمال انسانی رسیده‌ایم، و نه توانسته‌ایم

جامعه را به سوی تعالی و کمال رهنمون سازیم، و چنین کلام خالق متعال را در حدّ کلام مخلوق خاطی ارج ننهاده‌ایم، بلکه بمراتب کلام مخلوق خاطی را برکلام خالق سبحان ترجیح داده، و ازکلام خداوند متعال غفلت و آن را مهجور نموده‌ایم، از این رو جهل را علم، باطل را حق، انحطاط را کمال، شقاوت را سعادت، و ضلالت را هدایت پنداشتیم و خود هم نمی‌دانیم که نمی‌دانیم!

تنها راه تعالی و تکامل و خیر و سعادت انسان آنست که:

در سایهٔ این آخرین وحی إلهی که فشرده و عصارهٔ همهٔ کتب آسمانی و مکمّل آنها - بیانگر تمام نیازمندیهای فرد و جوامع بشری در تمام ابعاد زندگی تا دامنهٔ قیامت - یعنی قرآن کریم قرار بگیرد و در درک مفاهیم و معارف و ... آن ازکسانی استمداد و پرسش نماید که خود مهبط وحی و اهل بیت آن یعنی خاندان رسالت و عصمت و طهارت که نخستین آنها حضرت مولی الموحّدین امام المتّقین أمیر المؤمنین علي بن أبیطالب و آخرین آنها حضرت بقیةاللّه الأعظم صاحب الزّمان صلوات اللّه علیهم أجمعین بوده‌اند.

خداوند متعال بندگان خود را امر به پرسش از خاندان رسالت«علیهم السلام» کرده می‌فرماید:

« فَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ» النحل: ۴۳).

یعنی: پس ای مردم در هر عصر و زمان و مکان که زندگی می‌کنید راه کمال و سعادت، و خیر دنیا و آخرت خود را از أهل بیت وحی که خود قرآن ناطقند بپرسید، بپرسید از آنها معارف و حقائق و أحکام و أسرار دو نظام تکوین و تدوین را که خود نمی‌دانید، چه اینکه قرآن کریم تنها از طریق خاندان رسالت«علیهم السلام» انسان را به اوج کمال و سعادت می‌رساند.

خداوند متعال می‌فرماید:

« اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ یَهْدِي لِلَّتِي هِیَ اَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصّٰالِحٰاتِ اَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً» الاسراء: ۹).

یعنی: به تحقیق این قرآن، انسان را در هر عصر و زمان بـراست‌تـرین راه و استوارترین طریق بسوی کمال و سعادت، هدایت می‌کند، و اهل ایمان راکه أعمال صالحه انجام داده و نیکوکار باشند، به أجر و ثواب عظیم بشارت می‌دهد.

۲۳- تنها راه کمال انسان از طریق قرآن:

أمیر بیان حضرت امیرمؤمنان عليّ بن أبيطالب«ع» خطاب بـتمام مـردم جهان می‌فرماید:

«وَاعْلَمُوا اَنَّ هٰذاَ الْقُرْآنَ هُوَ النّٰاصِحُ الَّذي لاٰ يَغُشُّ، وَ الْهٰادِي الَّذي لاٰ يُضِلُّ، وَالْمُحَدِّثُ الَّذي لاٰ يَكْذِبُ، وَ مٰا جٰالَسَ هٰذاَ الْقُرْآنَ أَحَدٌ اِلاّٰ قٰامَ عَنْهُ بِزِيٰادَةٍ اَوْ نُقْصٰانٍ، زِيٰادَةٍ فِي هُدىً، وَ نُقْصٰانٍ مِنْ عَمىً، وَاعْلَمُوا اَنَّهُ لَيْسَ عَلٰى اَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فٰاقَةٍ، وَ لاٰ لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنىً، فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ اَدْوٰآئِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلٰى لَأْوٰآئِكُمْ، فَاِنَّ فِيهِ شَفٰاءً مِنْ اَكْبَرِ الدّٰاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفٰاقُ وَالْغَيُّ وَ الضَّلاٰلُ.

فَاسْئَلُوا اللّٰهَ بِهِ، وَ تَوَجَّهُوا اِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَ لاٰ تَسْئَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، اِنَّهُ مٰا تَوَجَّهَ الْعِبٰادُ اِلَى اللّٰهِ بِمِثْلِهِ، وَاعْلَمُوا اَنَّهُ شٰافِعٌ وَ مُشَفَّعٌ، وَ قٰائِلٌ وَ مُصَدَّقٌ، وَ اَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ، شُفِّعَ فِيهِ، وَ مَنْ مَحَلَ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ، صُدِّقَ عَلَيْهِ، فَاِنَّهُ يُـنٰادي مُنٰادٍ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ:

«اَلاٰ اِنَّ كُلَّ حٰارِثٍ مُبْتَلىٰ فِي حَرْثِهِ وَ عٰاقِبَةِ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرَثَةِ الْقُرْآنِ.

فَكُونُوا مِنْ حَرَثَتِهِ وَ اَتْبٰاعِهِ، وَاسْتَدِلُّوهُ عَلٰى رَبِّكُمْ، وَاسْتَنْصِحُوهُ عَلٰى أَنْفُسِكُمْ وَاتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرٰآءَكُمْ وَاسْتَغِشُّوا فيهِ اَهْوٰآءَكُمْ»[1].

یعنی: و ای بندگان خداوند سبحان بدانید: این قرآن پنددهنده‌ای است که در

۱- نهج‌البلاغه: خطبة ۱۷۵، ص ۵۶۶ - ۵۶۷).

ارشاد به راه راست و کمال و سعادت انسانی خیانت نمی‌کند، و راهنمائی است که در طریق به سوی کمال، کسی را گمراه نمی‌نماید، و سخن‌گویی است که در گفتارش - پند و اندرز و بیان حقائق و حِکم و معارف و ... - دروغ نمی‌گوید، وکسی با این قرآن ننشست: قرائت ننموده و در آن نیاندیشیده،و آن را مقتدا و راهنمای خود قرار نداده مگر آنکه چون از پیش آن برخاسته (قرائت واندیشه را به پایان رسانده) هدایت و رستگاریش افزایش یافت، یا کوری و گمراهی و نادانی او کم گردیده است.

و ای مردم! بدانید: کسی را پس از فراگیری و آموختن قرآن کریم، و تدبّر در مفاهیم و تعقل در معانی و تعهد به عمل به آن، نیازی نیست تا در مسیر تعالی و تکامل خود به غیر قرآن روی آورد،و نه برای کسی پیش از آشنا شدن بقرآن کریم بی‌نیازی است تا راه تعالی و تکامل را بغیر قرآن بیابد، پس ای بندگان خداوند سبحان! بهبودی و دردهای ظاهری و باطنی، و روحی و جسمی خود را از این کتاب آسمانی بخواهید، و در فشارها، رنجها، سختیها و زحمتها و ... در مسیر تعالی و تکامل از قرآن مجید استمداد و استعانت جوئید، زیرا تنها در این وحی آسمانی برای بزرگترین دردهائی که بر انسان عارض می‌شود - دردهای روحی و انحرافات فکری که به مراتب بیش از دردهای جسمی و خطرناکتر از آن، و آن درد کفر و گمراهی، و درد جهل و نادانی - شفاء و بهبودی است.

پس ای مردم! با پیروی و عمل به قرآن مجید، از خداوند متعال شفاء بطلبید، و بسوی خداوند سبحان با دوستی (عمل) به قرآن کریم روی آورید- مثلاً مریض بدون عمل به دستور طبیب شفاء نیافته، و بدون عمل بنسخهٔ او بار دیگر به او رجوع کند - و آن را وسیلهٔ خواهش بندگانش قرار ندهید، زیرا بندگان به چیزی مانند قرآن کریم به خداوند متعال رو نیاوردند، برای درخواست و تقرّب بخداوند سبحان، قرآن مجید را بهترین وسیله دانسته‌اند، چه اینکه قرآن کریم ریسمان إلهی است که فرمود:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعاً» آل عمران: ۱۰۳).

یعنی: و ای مؤمنان همگی به رشتهٔ دین خداوند متعال چنگ زنید، دینی که مجموعه‌ای از قرآن کریم و سنت رسول الله«ﷺ» - همانند انسان مرکّب از جسم و روح - می‌باشد.

و أی بندگان خداوند سبحان بدانید! این قرآن در قیامت شفاعت کننده‌ایست که شفاعتش نزد خداوند متعال پذیرفته می‌گردد، و راستگوئی است که گفتارش تصدیق می‌شود، و کسی را که قرآن کریم، روز قیامت شفاعت نماید، بدرستی عقیده و گفتار و اعمالش گواهی دهد، قطعاً شفاعتش دربارهٔ او قبول خواهد شد، و کسی راکه قرآن مجید، در قیامت نزد خداوند سبحان نابکار و منحط بداند، و بکفر و نفاق و طغیان و فساد،و جرم و عصیان او گواهی دهد، گفتارش به زیان او تصدیق می‌گردد، زیرا روز قیامت نداکننده‌ای فریاد می‌کند:

«ای مردم! آگاه باشید وبدانید! هر کِشتکاری در عاقبت عمل و کِشتهٔ خود گرفتار است مگر کِشتکاران قرآن کریم».

پس شما ای مردم جهان در هر زمان و مکان از کِشت کنندگان و پیروان قرآن کریم باشید، و آن را راهنمای خود بسوی پروردگارتان قرار دهید، و در تمام ابعاد زندگیتان از آن پند و اندرز بگیرید، و اندیشه‌هایتان راکه بر خلاف قرآن مجید است متهم سازید (در اعتقاد و گفتار و کردار به اندیشه‌ها و افکار انسانهای غیر معصوم اعتماد نداشته باشید) و خواهشهای نفسانی خود را در برابر قرآن کریم خطا و بی‌جا بدانید (طبق هواهای نفسانی و امیال درونی، وحی آسمانی را تفسیر و تأویل ننمائید که هم خود منحط و گمراه خواهید شد، و هم افراد و جامعه را به انحطاط کشانده و درگرداب ضلالت گرفتار، و به عذاب إلهی مبتلا خواهید نمود».

۲۴- درک مفاهیم وحی بدون بیان اهل بیت وحی ممکن نیست:

طبق فرمودهٔ خداوند متعال در موارد بسیاری از قرآن کریم، و روایات وارده از اهل بیت وحی معصومین«علیهم السلام» تنها راه درک مفاهیم، معانی، مبانی، حقائق،

معارف، أسرار، حِکَم، أحکام و علوم و فنون مختلفهٔ این وحی آسمانی (قرآن کریم) اهل بیت وحی صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشند که از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ به آنان القاء شده است، و نخستین آنان حضرت امیرمؤمنان عليّ بن أبیطالب و آخرین آنان حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری صاحب الزمان علیهم أفضل صلوات الله می‌باشند:

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«مٰا سِوٰى ذٰلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللّٰهُ نَبِيَّهُ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فَعَلَّمَنيهِ، وَ دَعٰالي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْري، وَ تَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوانِحي»[1]

یعنی: و غیر از علم غیب خاص إلهی که جز ذات أقدس حق، کسی آن را نمی‌داند، پس علمی است که خداوند متعال تمام آن را به پیغمبرش﴿صلی الله علیه و آله﴾ آموخت، و آنچه راکه رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ از خداوند متعال دریافته است همهٔ آن را به من آموخت، و دعاکرد که سینهٔ من آن را نگاهداشته، و پهلوهایم احاطه‌اش نماید، حفظ کرده آن را ضبط نمایم.

و حضرت أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَرْسَلَهُ عَلىٰ حينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْاُمَمِ وَانْتِقٰاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ، فَجٰاءَهُمْ بِتَصْديقِ الَّذي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالنُّورِ الْمُقْتَدٰى بِهِ، ذٰلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ، وَ لٰكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ، اَلٰا اِنَّ فِيهِ عِلْمَ مٰا يَأْتِي، وَالْحَديثَ عَنِ الْمٰاضِي، وَ دَوٰاءَ دٰائِكُمْ وَ نَظْمَ مٰا بَيْنَكُمْ»[2]

یعنی: خداوند متعال آخرین پیامبرش محمّد مصطفی﴿صلی الله علیه و آله﴾ را هنگامی فرستادکه مدتی (پس ازعیسی﴿علیه السلام﴾ (۶) قرن) پیغمبری را نفرستاده بود، و امتهای پیامبران پیشین در خواب غفلت و گمراهی و جهالت طولانی فرورفته بودند، و پایه‌های استوار دین و دستورات إلهی بواسطهٔ علمای سوء و دین بدنیافروشان، ویران گشته بود:

۱- نهج‌البلاغه: از بخش کلمات إمام﴿علیه السلام﴾ رقم ۱۲۸ ص ۳۹۸).

۲- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۵۷، ص ۴۹۹).

«اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذينَ اُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ يُريدُونَ اَنْ تَضِلُّوا السَّبيلَ» النساء: ۴۴)

یعنی: «آیا ندیدی حال آنانکه اندك بهره‌ای از علم کتاب یافتند (یعنی علماء یهود و نصاری) که خریدار ضلالت هستند، و همی خواهند که شما اهل ایمان را به گمراهی اندازند».

پس (۶) قرن بعد از عیسی بن مریم ﴿علیه السلام﴾ پیغمبری از جانب خداوند متعال مبعوث نشده بود، و مردم دنیا از امتهای انبیای پیشین و دیگر فرق مختلفهٔ مردم در ضلالت و گمراهی، و جهالت و نادانی طولانی بسر می‌بردند، در چنین زمانی که سایهٔ شوم جهالت و ضلالت برکلّ جوامع بشری سایه افکنده و بر عمق جانشان اثر کرده بود خداوند متعال آخرین پیامبرش محمّد مصطفی ﴿صلی الله علیه وسلم﴾ را فرستاد، پس بسوی مردم آمد با تصدیق و اعتراف آنچه در دست داشت که درکتب آسمانی پیشین مژدهٔ آمدنش داده شده بود، آمد آنان را با نوری که باید از آن پیروی نمایند، و آن نور، آخرین کتاب آسمانی یعنی قرآن مجید است.

خداوند متعال فرمود:

«اَلَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَالْاِنْجيلِ - فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي اُنْزِلَ مَعَهُ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» الاعراف: ۱۵۷)

یعنی: آنانکه پیروی کنند رسول، نبیّ، امّی راکه در تورات و انجیلی که در دست آنها است (نام و نشان و اوصافش را) نگاشته می‌یابند - پس آنانکه باو ایمان آورده و حرمتش را نگاهداشته و یاریش کرده‌اند، و نوری راکه بر او نازل شده پیروی نمودند، یعنی بقرآنی که روشن کنندهٔ دلهای تاریک است عمل کردند، آنان هدایت یافتگان و رستگارانند.

امیرمؤمنان عليّ ﴿ع﴾ می‌فرماید: «نوری که شما مردم در هر زمان و مکان باید در تمام ابعاد زندگی فرا راه خود قرار دهید آن قرآن کریم است، پس درخواست نمائید تا قرآن گویا گردد، و حال آنکه این قرآن به خودی خود، و بدون مبیّن و مفسّر حقیقی آن هرگز گویا نمی‌شود، پس شما از کسی بپرسید که عالم به تنزیل و تأویل آن، به عام و خاص آن، به مطلق و مقیّد آن به ناسخ و منسوخ آن، به محکم و متشابه آن به ظاهر و باطن آن به مفاهیم و مبانی آن، به حقائق و معانی آن، به معارف و حِکَم آن، و به أحکام و اسرار آن و ... باشد.

و لکن نمی‌داند حقائق و اسرار وحی إلهی (قرآن کریم) را مگر اهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین پس من شما را خبر می‌دهم به أسرار و علوم و فنون مختلفهٔ این آخرین وحی آسمانی.

ای مردم! بدانید و آگاه باشید! در این قرآن کریم، علم آنچه بعد از این تا روز قیامت از علوم و فنونی که می‌آید وجود دارد، و در اوست خبر از گذشته، از علوم و فنون، از اسرار آفرینش آسمانها و زمین، و از آنچه در آنها است، و از چگونگی احوال پیشینیان و ... و داروی دردهای جهل و نادانی و کفر و گمراهی، و نظم و ترتیب در امور مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و تربیتی و ... شما».

درس ششم:

پنجمین معنی «العصر»

۲۵- دوگونه‌گی نزول وحی: کلّی «قرآن» و جزئی «سنت» بر رسول‌الله«صلی الله علیه و آله»:

پنجمین معنی از معانی «العصر» معنی اسم مصدری آن یعنی عصاره و فشرده شده است، و مراد از آن در اینجا سنّت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» می‌باشد، چه اینکه سنت حضرت ختمی مرتبت«صلی الله علیه و آله» عصاره و فشرده و مکمّل تمامی سنن أنبیاء پیشین و رسولان إلهی گذشته به اضافهٔ آنچه که جوامع بشری در تمام ابعاد زندگی به آن نیازمند است می‌باشد.

در اینجا لازم می‌دانم قبل از بحث از جامعترین وکاملترین سنن رسولان إلهی به دوگونه گی نزول وحی - غیر از نزول دفعی و تدریجی وحی بر رسول خدا«صلی الله علیه و آله» اشارهٔ إجمالی داشته باشم:

مستفاد از آیات قرآن کریم، و روایات وارده از اهل بیت وحی علیهم افضل صلوات اللّه و أکمل تحیاته آنکه: وحی آسمانی و پیام إلهی به دو صورت بر رسول خدا«صلی الله علیه و آله» نازل و می‌رسیده است:

۱- نخست توسط أمین وحی: جبرئیل«علیه السلام» با بیان کلی و محور و هستهٔ مرکزی در ابعاد گوناگون مورد نیاز فرد و جامعه تا روز قیامت در جمیع زمانها و مکانها و ... در ابعاد اصول و فروع، معارف و حِکَم و اسرار و ... که آن به صورت کتاب «قرآن مجید» درآمده است:

« وَ اِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَ اِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْاَوَّلِينَ» الشعراء: ۱۹۲-۱۹۶)

یعنی: و همانا این قرآن به حقیقت از جانب خداوند سبحان نازل شده است، جبرئیل روح الأمین (فرشتۀ بزرگ خداوند متعال) نازل گردانید، آن را بر قلب تو ای رسول خدا«ﷺ» فرود آورد، تا به حکمت و اندرزهای آن خلق را متذکر ساخته و از عقاب بترسانی، و مردم را به زبان عربی فصیح بسوی کمال هدایت کنی، و ذکر عظمت این قرآن مجید درکتب انبیای پیشین مسطور است.

۲- سپس توسط ملائکه، یا إلهام، و یا از وراء حجاب که بر مجموع آن نیز وحی اطلاق گردیده به عنوان مبیّن آن کلی به رسول اللّه«ﷺ» إبلاغ شده است، و این مبین کلّی گاهی همراه با کلّی، و أحیاناً با فاصلۀ زمانی حسب مقتضیات زمان و مکان، به رسول خدا«ﷺ» می‌رسیده است، مثلاً قرآن کریم، انسان را امر به نماز می‌کند: «**وَ اَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكٰاةَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**» النور: ۵۶)

یعنی: و برپادارید نماز را، و زکات مالتان را به مستحقان بدهید و از رسول خدا«ﷺ» اطاعت کنید باشد که مورد لطف و رحمت الهی واقع گردید.

أمّا کمیّت ،کیفیت، مقدمات، شرائط، موانع، مبطلات و دیگر جزئیات نماز و أحکام آن از زبان رسول خدا«ﷺ» که از طرف خداوند متعال به او رسیده بنام سنّت بیان گردیده است، و همچنین دیگر أحکام، علوم، فنون، معارف، حِکَم و أسرار قرآن کریم، و بر هر دو نوع: کتاب و سنت، وحی اطلاق گردیده و خداوند متعال بندگانش را به تبعیّت از هر دو أمر فرموده است:

«**وَ النَّجْمِ اِذٰا هَوٰى مٰا ضَلَّ صٰاحِبُكُمْ وَ مٰا غَوٰى وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى اِنْ هُوَ إلاّ وَحْيٌ يُوحىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوٰى**» النجم: ۱-۵).

یعنی: سوگند به ستارۀ (ثریای نبوت) هنگامی که فرود آید، هیچگاه صاحب شما محمّد«ﷺ» در ضلالت و گمراهی نبوده است، و هرگز از هوای نفس سخن نمیگوید، هیچ سخنی از او«ﷺ» غیر از وحی خداوند متعال نیست، آنچه می‌گوید آنرا فرشتۀ بسیار توانا از طرف خداوند متعال به او آموخته است.

آنچه رسول خدا«ﷺ» از کتاب و سنت سخن می‌گفت و عمل می‌کرد بر أساس وحی آسمانی بود که بواسطۀ أمین وحی، جبرئیل«علیه السلام» به آن

حضرت﴿ﷺ﴾ وحی می‌شد، خداوند متعال خطاب به رسولش﴿ﷺ﴾ می‌فرماید:

«قُلْ مٰا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ مٰا أَدْري مٰا يُفْعَلُ بي وَ لاٰ بِكُمْ إِنْ أَتَّبِـعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ وَ مٰا أَنَا إِلاّٰ نَذيرٌ مُبينٌ» الأحقاف: ۹).

یعنی: ای رسول ما﴿ﷺ﴾ بگو به مردم: من از میان رسولان،نخستین پیامبری نیستم که تازه در جهان آوازۀ رسالت بلند کرده باشم، و حال آنکه من نمی‌دانم که با من و شما، عاقبت چه خواهند کرد، من جز از آنچه که وحی از جانب خداوند متعال به من می‌شود پیروی نمی‌کنم (پس سخن و عمل من بر أساس وحی است نه از پیش خود سخن می‌گویم، و نه بر طبق هوای نفس عمل می‌کنم) و جز آنکه با بیان روشن مردم را آگاه کنم، و از خداوند متعال بترسانم در صورتی که تخلّف کنند وظیفۀ دیگری ندارم.

از اینکه رسول خدا﴿ﷺ﴾ مشرّع نبوده، و هیچ حکمی را نزد خود جعل نمی‌کرده، و در هیچ یک از کتاب و سنّت دخل و تصرفی بدون إذن إلهی نداشته است فرمود:

«تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنٰا بَعْضَ الْأَقٰاوِيلِ لَأَخَذْنٰا مِنْهُ بِالْيَـمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنٰا مِنْهُ الْوَتِينَ» الحاقة: ۴۳-۴۶)

یعنی: آنچه رسول ما محمّد﴿ﷺ﴾ از کتاب و سنت می‌گوید همۀ آنها فرستادۀ خداوند عالمیان بر اوست، چه اینکه اگر محمد﴿ﷺ﴾ کمترین سخنی از کتاب و سنت را بدون وحی بر او، بر ما می‌بست، محققاً ما او را به قهر و انتقام می‌گرفتیم و دست راست او را می‌زدیم، سپس رگ گردنش را قطع می‌کردیم.

پس گفتار و عمل و أمر و نهی رسول خدا﴿ﷺ﴾ بر أساس وحی آسمانی بود، از اینرو خداوند متعال بندگانش را به اطاعت و پیروی از رسولش﴿ﷺ﴾ که اطاعت از خداوند سبحان و پیروی از وحی إلهی است فرا می‌خواند، و آنانرا از تخلف و نافرمانی برحذر می‌دارد:

«وَ مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ» الحشر:۷)

یعنی: وآنچه راکه رسول ما﴿ﷺ﴾ به شما أمر فرمود پس فرمانش برید، و

آنچه را که نهی‌فرمود پس ترکش کنید و از خداوندمتعال بترسیدکه نافرمانی‌از رسول﴿صلی الله علیه و آله﴾ ماکنید، چه اینکه خداوند متعال متخلفان را بشدت عقاب می‌کند.

رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ تمامی آنچه از دو نوع وحی: کلّی بنام «کتاب» و جزئی بنام «سنت» راکه از جانب خداوند متعال توسط أمین وحی جبرئیل﴿علیه السلام﴾ تلقی کرده است به نخستین جانشین خود: حضرت مولی امیرمؤمنان عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ و آن حضرت به جانشین پس از خود، و هر امام به امام بعد از خود تا دوازدهمین امام یعنی حضرت ولیّ عصر صاحب الزمان صلوات اللّه علیهم أجمعین منتقل کرده‌اند، و خداوند سبحان بندگانش را به رجوع و اطاعت از آنان أمر فرموده است:

«**فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ**» الانبیاء: ۷)

یعنی: ای رسول ما﴿صلی الله علیه و آله﴾ به مردم بگو: پس آنچه راکه نمی‌دانید از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین بپرسید.

چه اینکه أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ راسخان در علمند، و عالم به تأویل قرآن کریمند که فرمود:

«**وَ مٰا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**» آل عمران: ۷)

یعنی: و نمی‌داند تأویل قرآن‌کریم را جز خداوند متعال و فرورفتگان در علم وحی آسمانی و واقف به حقائق و أسرار دو نظام تکوین و تدوین.

از اینرو خداوند متعال مردم را به اطاعت از خود و اطاعت رسولش و اطاعت أهل بیتش علیهم صلوات اللّه أمر فرموده و اطاعت از رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ را اطاعت از خود دانسته است که فرمود:

«**أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي‌الْاَمْرِ مِنْكُمْ - وَ مٰا اَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ اِلاّٰ لِيُطٰاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ - وَ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ**» النساء: ۵۹و۶۴و۸۰).

یعنی: اطاعت کنید خداوند متعال و اطاعت نمائید رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ را و اطاعت کنید کسانی راکه از طرف خدا و رسولش ولیّ أمر شما منصوب شده‌اند (و آنها أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه می‌باشند) - و ما نفرستادیم رسولی را برای هدایت بشر مگر برای اینکه مردم از آنها فرمان برده و به أمر خدا اطاعتشان نمایند - کسی که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را اطاعت کند، پس همانا خداوند سبحان را اطاعت کرده است».

۲۶ - وحی سنّت، مبیّن وحی کتاب است:

گفتیم: وحی آسمانی بر رسول خدا«ﷺ» به دو دسته تقسیم میگردد:

۱ - وحی کلّی بعنوان «کتاب» و محور أصلی و هستهٔ مرکزی که در بردارندهٔ کلیات مسائل، و بیان کنندهٔ اصول کلّی تمام نیازمندیهای جوامع بشری در تمام أبعاد زندگی فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی و اخلاقی و سیاسی و تربیتی و...

۲- وحی جزئی بعنوان «سنت» که مبیّن آن کلیات ... میباشد.

در بیان این فصل، روایات بسیاری از اهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم اجمعین آمده است اما چون در اینجا (زندان) مآخذ در اختیار ما نیست، به ذکر قسمتهائی از خطبههای مولی الموحّدین امام‌المتّقین امیر المؤمنین عليّ بن ابیطالب«عليه السلام» در نهج‌البلاغهٔ شریف بسنده میکنم که فرمود:

۱- «فَاللّٰهَ اللّٰهَ اَيُّهَا النّاسُ فيما اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتابِهِ، وَاسْتَوْدَعَكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ، فَاِنَّ اللّٰهَ سُبْحانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً، وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً، وَ لَمْ يَدَعْكُمْ في جَهالَةٍ وَ لا عَمىً، قَدْ سَمّىٰ آثارَكُمْ وَ عَلِمَ اَعمالَكُمْ، وَ كَتَبَ آجالَكُمْ، وَ اَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيءٍ، وَ عَمَّرَ فيكُمْ نَبِيَّهُ اَزْماناً، حَتّىٰ اَكْمَلَ لَهُ وَ لَكُمْ فيما اَنْزَلَ مِنْ كِتابِهِ دينَهُ الَّذي رَضِيَ لِنَفْسِهِ، وَ اَنْهىٰ اِلَيْكُمْ عَلىٰ لِسانِهِ مَحابَّهُ مِنَ الْأَعْمالِ وَ مَكارِهَهُ وَ نَواهِيَهُ وَ اَوامِرَهُ، فَاَلْقىٰ اِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ»[۱]

یعنی: ای مردم! از خداوند متعال، بترسید، بترسید در آنچه را که از کتاب خود (قرآن کریم) شما را به رعایت و محافظت آن امر فرموده است، و در آنچه از حقوق خود نزد شما به ودیعه و امانت گذارده است، در امانت إلهی: «کتاب خداوند متعال و سنت رسولش«ﷺ» » خیانت نکنید، زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده، و شما را مهمل و افسارگسیخته رها نکرده، و شما را در جهل و کوری و گمراهی وانگذاشته است.

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۸۵ ص ۲۰۵).

به تحقیق خداوند متعال: نیّات و گفتار و اعمال شما را معلوم کرده و راه سعادت و شقاوت را، راه حق و باطل را، راه خیر و شرّ را، و راه طاعت و طغیان و ... را از درون جان شما به شما نشان داده است، و به کردار و گفتار و رفتار نیک و بد، و کوچک و بزرگ و نهان و آشکار شما آگاه و دانا است، و مدّت عمر و زندگی شما را در دنیا معیّن کرده است.

و فرستاد بر شما کتابش «قرآن کریم» را که به صورت کلی و هستهٔ مرکزی بیانگر تمام نیازمندیهای افراد و جوامع بشری در جمیع ابعاد زندگی: از اصول و فروع، از معارف و حِکَم، از علوم و فنون، و از امور دین و دنیا و ... در تمام زمانها و مکانها تا روز قیامت می‌باشد، و روزگاری (بیست و سه سال) پیغمبر خاتمش محمّد مصطفی«صلی الله علیه وآله» را در میان شما زنده نگاهداشته تا آنکه دین خود را به آنچه درکتاب خویش بصورت کلی و محور أصلی فروفرستاده با وحیِ دیگر بنام سنت، آن کلّی را برای رسولش«صلی الله علیه وآله» و برای شما کامل نمود، دینی که مورد پسندش، و برای خود پسندید، و آن دین اسلام، جامعترین وکاملترین ادیانی إلهی است که پس از آن هیچ دینی را نخواهد پذیرفت و فرمود:

«اِنَّ الدّینَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلاٰمُ - وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلاٰمِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخٰاسِرینَ» آل عمران: ۱۹ و ۸۵).

یعنی: همانا دین پسندیده نزد خداوند متعال آئین اسلام است - و هرکس غیر از آئین اسلام، دینی را اختیارکند، هرگز از وی پذیرفته نخواهد شد، و در آخرت از منحطان و زیان کاران است.

و خداوند متعال به إضافهٔ وحی کلّی به نام کتاب «قرآن کریم» به زبان رسولش«صلی الله علیه وآله» آنچه دوست داشت از اعمال نیکو، و آنچه کراهت داشت از اعمال زشت، و نواهی و اوامر خود را بنام سنت که مبیّن کلی کتاب است بشما مردم إبلاغ فرموده است، و جای عذری را برای احدی از شما باقی نگذاشته است، و حجت خود را (از درون شما «عقل» و از بیرون به رسالت رسولش«صلی الله علیه وآله») بر شما انسانها در تمام زمانها و مکانها تمام کرد (چه اینکه آفریدگار جهان تمام آنچه را که فرد و جامعه در جمیع ابعاد زندگی تا دامنهٔ قیامت در مسیر تعالی و تکامل خود به آن نیازمند است به دو صورت: وحی کلّی به نام کتاب: «قرآن کریم» و وحی جزئی که

مبیّن آن کلّی بود به نام: «سنت» به رسول خاتمش«صلی الله علیه وآله» رسانده و آن حضرت«صلی الله علیه وآله» بدون کم و زیاد و بدون دخل و تصرف به مردم إبلاغ فرموده و حجّت بر همه تمام شده است).

۲۷- إتمام حجت بر همه:

۲- امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

« وَ لَمْ يُخْلِ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ، رُسُلٌ لا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ وَ لا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ: مِنْ سَابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، اَوْ غَابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ، عَلَىٰ ذٰلِكَ نُسِلَتِ الْقُرُونُ وَ مَضَتِ الدُّهُورُ، وَ سَلَفَتِ الآبَاءُ وَ خَلَفَتِ الأَبْنَاءُ اِلىٰ اَنْ بَعَثَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللّٰهِ«صلی الله علیه وآله» لإِنْجَازِ عِدَتِهِ وَ تَمَامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ، مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ، كَرِيماً مِيلادُهُ، وَ اَهْلُ الأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مُتَفَرِّقَةٌ، وَ اَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَ طَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلّٰهِ بِخَلْقِهِ، اَوْ مُلْحِدٍ فِي اِسْمِهِ، اَوْ مُشِيرٍ اِلىٰ غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلالَةِ وَ اَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ.

ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ«صلی الله علیه وآله» لِقَاءَهُ، وَ رَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَ اَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا وَ رَغِبَ بِهِ عَنْ مُقَارَنَةِ الْبَلْوىٰ، فَقَبَضَهُ اِلَيْهِ كَرِيماً«صلی الله علیه وآله» وَ خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الأَنْبِيَاءُ فِي اُمَمِهَا، اِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً، بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَ لا عَلَمٍ قَائِمٍ، كِتَابَ رَبِّكُمْ، مُبَيِّناً حَلالَهُ وَ حَرَامَهُ، وَ فَرَائِضَهُ، وَ فَضَائِلَهُ وَ نَاسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ، وَ رُخَصَهُ وَ عَزَائِمَهُ، وَ خَاصَّهُ وَ عَامَّهُ، وَ عِبَرَهُ وَ اَمْثَالَهُ، وَ مُرْسَلَهُ وَ مَحْدُودَهُ، وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً جُمَلَهُ وَ مُبَيِّناً غَوَامِضَهُ.

بَيْنَ مَأْخُوذٍ مِيثَاقُ عِلْمِهِ، وَ مُوَسَّعٍ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ، وَ بَيْنَ مُثْبَتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضُهُ، وَ مَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَ وَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ اَخْذُهُ، وَ مُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَ بَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَ زَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ، وَ مُبَايِنٍ بَيْنَ مَحَارِمِهِ: مِنْ كَبِيرٍ اَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ اَوْ صَغِيرٍ اَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَ بَيْنَ مَقْبُولٍ فِي اَدْنَاهُ وَ مُوَسَّعٍ فِي اَقْصَاهُ»[1].

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱ ص ۳۳-۳۶).

یعنی: و خداوند سبحان در هیچ زمان، بندگانش را از پیغمبر فرستاده یا کتاب نازل شده، یا برهان حتمی یا راه استوار محروم نکرده است، رسولانی را برای هدایت بندگانش بسوی کمال فرستاد که کمی یاران و پیروان، و زیادی دشمنان و تکذیب کنندگان و مخالفان، آنها را از تبلیغ رسالت باز نداشت، پیامبرانی بودند از پیش که نام پیامبر آینده به آنها گفته شده بود، و یا از بعد که پیامبر قبلی او را معرّفی کرده وبه امت خود مبعوث شدن او را بشارت داد، چنانچه عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ مبعوث شدن رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ را به امّت خود بشارت داد:

«وَ إِذْ قٰالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ يٰا بَنِي إِسرآئيلَ إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدُ» الصف: ۶).

یعنی: و یاد آر ای رسول ما﴿صلی الله علیه وآله﴾ هنگامی که عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ به بنی اسرائیل گفت: من همانا رسول خدا به سوی شما هستم، و حقانیت کتاب تورات که در نزد من است تصدیق می‌کنم، و شما را مژده می‌دهم که بعد از من رسول بزرگواری که نامش در انجیل من احمد است خواهد آمد.

این اتمام حجتها یکی پس از دیگری ادامه داشت، قرنها بر همین منوال سپری شد، پدرها درگذشتند و فرزندان جای پدران نشستند، تا اینکه خداوند متعال آخرین رسولش محمد مصطفی﴿صلی الله علیه وآله﴾ را برای هدایت بشر به سوی کمال فرستاد تا به وعدهٔ خود عمل کند، زیرا به پیامبران پیشین وعدهٔ بعثت حضرت محمد﴿صلی الله علیه وآله﴾ را داده بود، و تا پیامبری را به آن حضرت﴿صلی الله علیه وآله﴾ ختم نماید که پس از او پیامبری را نخواهد فرستاد در حالی که از تمام پیامبران خود عهد و پیمان گرفته بود تا آنان نیز به رسالت پیغمبر خاتمش اقرار و ایمان آورند، و رسالت و خاتمیتش را به امتهای خود خبر دهند، و همهٔ آنان نیز به پیغمبر خاتم محمّد مصطفی﴿صلی الله علیه وآله﴾ ایمان آورده‌اند:

« وَ إِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثٰاقَ النَّبِيِّينَ لَمٰا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتٰابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جٰآءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قٰالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَ اَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ اِصْرِي قٰالُوا اَقْرَرْنٰا قٰالَ فَاشْهَدُوا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّٰاهِدِينَ» آل عمران: ۸۱)

یعنی: و چون خداوند متعال از پیامبران پیمان تبلیغ گرفت، و آنگاه که به شما بعضی از کتاب آسمانی و حکمت إلهی را بخشید، سپس برای هدایت شما اهل

کتاب را به سوی کمال انسانی، رسولی از جانب خداوند متعال آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می‌داد، شما به او ایمان آورده و هر آینه یاریش کنید، خداوند متعال خطاب به آنان فرمود: آیا به رسول من و آنچه در کتاب آسمانی او «قرآن کریم» فرستادم اقرار داشته، و ایمان آورده و به عهد من وفا خواهید کرد؟ همه گفتند: اقرارکرده و ایمان آورده و به عهد، وفا خواهیم نمود، خداوند متعال فرمود: پس شما پیامبران بر خویش و امم خود گواه باشید، و من هم با شما بر آنان گواه خواهم بود.

پس نزد همهٔ جهانیان، علامت و نشانه‌های رسول خاتم محمّد مصطفی «صلی الله علیه و آله» شهرت یافته بود، زمان ولادتش گرامی و پسندیده و در بهترین اوقات بود، و در آن زمان مردم دارای مذهبهای متشتّت، بدعتهای زیاد، و رویّه‌های مختلف، بوده‌اند، چه اینکه گروهی خداوند سبحان را به مخلوقش تشبیه می‌کردند (چون طائفهٔ مجسّمه و مشبّهه که خالق را همانند مخلوق دارای اعضاء و جوارح، و محدود به زمان و مکان و ... می‌پنداشتند) و دسته‌ای در اسم خداوند متعال تصرف می‌نمودند (نامهائی از اسماء اللّه تعالی را بر بتهاشان می‌نهادند، چون بت پرستان عرب که «لات» را از «اللّه» و «عزّی» را از «عزیز» و «منات» را از «منّان» گرفته آنها را معبود خویش می‌پنداشتند:

«اَفَرَأَيْتُمُ اللّاٰتَ وَ الْعُزّٰى وَ مَنٰاةَ الثّٰالِثَةَ الْأُخْرىٰ - اِنْ هِيَ اِلاّٰ اَسْمٰآءٌ سَمَّيْتُمُوهٰا اَنْتُمْ وَ آبٰآؤُكُمْ» النجم: ۲۰-۲۳).

یعنی: آیا مشرکان و بت پرستان عرب، دو بت بزرگ لات و عزّی را دیده‌اید (که بی‌اثرند)؟ و منات، سوّمین بت دیگر را دانستید که جمادی بی نفع و ضررند. این اسمها را شما و پدرانتان بر این بتها نهاده‌اید.

و برخی به غیر خدا اشاره می‌کردند، چون دهریین که طبیعت و حرکات فلکیه و ازمنه را مؤثر در نظام هستی می‌دانستند:

«قٰالُوا مٰا هِيَ اِلاّٰ حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا نَمُوتُ وَ نَحْيٰا وَ مٰا يُهْلِكُنٰا اِلاَّ الدَّهْرُ» الجاثیة:۲۴).

یعنی: وکافران (منکران خداوند سبحان) گفتند: زندگی ما جز همین نشأه دنیا و مرگ و حیات نیست، وکسی ما را نمی‌میراند جز طبیعت.

و دیگر آراء متشتّته، و مذاهب مختلفه، و توهّمات واهیه و ... که دنیا را تاریک کرده بود، پس در چنین زمانی که خورشید عقل و علم غروب کرده، و تاریکی شهوت و جهل همه جا را فرا گرفته بود، خداوند متعال آخرین پیام آورش محمّد مصطفی«صلی الله علیه و آله» که عصارهٔ تمام انبیاء و مرسلین و علت غائی نظام هستی بود را فرستاد تا همهٔ امتهای پیامبران پیشین، و تمام انسانها را از سرچشمهٔ زلال وحی سیراب، و از جهل و نادانی نجات، و از ضلالت و گمراهی برهاند، پس رسول خاتم«صلی الله علیه و آله» کتابی را که عصارهٔ همهٔ کتب آسمانی بود، و سنتی را که عصارهٔ همهٔ سنتهای پیامبران پیشین، و مبیّن آن کتاب «قرآن کریم» بود به اضافهٔ آنچه بشر تا دامنهٔ قیامت در تمام ابعاد زندگی خود به آن نیازمند است بیان فرموده است.

(برتری قرآن کریم بر سائر کتب آسمانی، و برتری رسول خاتم«صلی الله علیه و آله» بر دیگر أنبیاء و رسولان إلهی، و برتری سنت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» بر تمام سنتهای پیامبران پیشین علیهم صلوات اللّه همان برتری عصارهٔ میوه بر میوه‌ایست که حامل آن است چه اینکه ارزش میوه به عصارهٔ اوست، و همان برتری سیرت بر صورت، و مغز بر پوسته، و معنی بر لفظ، و مفهوم بر ماده و ... است).

امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» فرمود: این است منتهی عظمت قرآن کریم، و بالاترین مقام و منزلت، و قرب و رحمت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» و غایت مرتبه و برتری سنت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» که برای دیگر کتب آسمانی و رسولان إلهی و سنتهای پیامبران پیشین متصوّر نیست، خداوند متعال پس از اعطاء چنین عظمت به کتابش، و منزلت به رسولش«صلی الله علیه و آله» و مرتبه به سنّتش اختیار کرد برای رسول خاتمش«صلی الله علیه و آله» لقاءش را، و پسندید برای او آنچه نزد اوست، و میلش را از دنیا به جانب خود متوجّه ساخت، و از مصیبات و رنجها و بلاها و سختیها و گرفتاریها، رهائیش داده قبض روحش نموده است.

رسول خاتم«صلی الله علیه و آله» قبل از رحلتش طبق فرمان إلهی، برای هدایت و راهنمائی مردم به سوی کمال انسانی، و استمرار رسالت و نبوتش در میان شما چیزی را گذاشت که پیامبران پیشین در میان امتهای خود گذاشته‌اند، زیرا پیامبران امتهای خود را بدون راه روشن و نشانهٔ صریح سرخود وانگذاشته‌اند، وقتی انبیاء و رسولان پیشین که نبوت و رسالت آنان محدود به زمان، و اکثر، محدود به مکان بوده

است برای پس از خود راه روشن و نشانۀ صریح را بیان، و مردم را در یک فاصلۀ زمانی - تا رسالت رسول بعدی - وانگذاشته‌اند، چگونه رسول خاتم محمّد مصطفی﴿ﷺ﴾ که نبوت و رسالتش برای همۀ زمانها و مکانها و همۀ مردم جهان تا دامنۀ قیامت بوده مردم جهان را برای همیشه بدون بیان راه روشن و نشانۀ صریح رها سازد؟!

ای مردم! رسول خاتم﴿ﷺ﴾ نیز بر اساس نظام تدوین و تشریع، کتاب پروردگار شما «قرآن کریم» را در دسترس شما گذاشت، در حالی که از طریق وحی سنّت، بیان کرد حَلال قرآن مجید و حرامش را، و واجبات و مستحباتش را، و ناسخ و منسوخش را، و رخصتها و عزیمتهایش را، و خاص و عامش را، و عبرتها و مَثَلهایش را، و مطلقها و مقیّدهایش را و محکمها و متشابهاتش را، در حالی که جمله‌های قرآن کریم را تفسیر کرد، و مشکلات و معضلاتش را بیان نمود.

دانستن بخشی از مطالب این کتاب إلهی «قرآن مجید»، و فراگیری آنها بر همۀ مردم واجب است چون علم به اصول و فروع دین و ...و قسمتی از آنها ندانستنش عیب ندارد همانند مفاتیح سوره‌های قرآن کریم، و مقداری که وجوبش ثابت گشته، و در سنّت، نسخ و رفع آن معلوم گردیده است، و پاره‌ای از آنها، در سنّت واجب، و درکتاب ترکش اجازه داده شده است، و چیزی که در وقت بخصوص واجب شده، و در غیرآن وقت واجب نیست، و آن کتاب آسمانی بین چیزهائی که حرام شده است فرق گذارده:

پس کسی که گناه کبیره‌ای مرتکب شود او را به عذابها و آتشها وعده داده و کسی که مرتکب گناه صغیره شده، آمرزش را برای او مهیا نموده است، و نیز مطالب آن کتاب آسمانی «قرآن کریم» دائر است بر چیزی که کم آن مورد قبول، و بسیار آن شایسته و پسندیده، و تحمیلی هم نشده است چون تلاوت قرآن مجید:

«فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» المزمل: ۲۰).

یعنی:پس ای مردم! تلاوت کنید از قرآن مجید آنچه را که برای شما میسّر است ، پس کم خواندن آن مورد قبول، و بسیار آن را به اختیارتان واگذارکرده که اگر نشود چیزی بر او نیست.

۲۸- جامعیت و مکمّلیّت قرآن مجید:

۳- امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در محوریت و جامعیت قرآن کریم فرمود:

«فِي الْقُرْآنِ نَبَأُ مٰا قَبْلَكُمْ، وَ خَبَرُ مٰا بَعْدَكُمْ، وَ حُكْمُ مٰا بَيْنَكُمْ».[۱]

یعنی: در قرآن کریم خبر آنچه پیش از شما است که بر رسولان پیشین نازل شده بود، و خبر آنچه بعد از شما است از علوم و فنون که فرد و جامعه تا دامنهٔ قیامت به آن نیازمند است، و دربردارندهٔ حکم آنچه بین شما است از واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح بصورت کلّی که جزئیات آن در وحی جزئی بنام سنّت بیان گردیده است.

۴ - امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در مکمّلیت قرآن مجید، نسبت به کتب آسمانی پیشین و اینکه سعادت فرد و کمال انسان درگرو عمل به آنست فرمود:

«فَالْقُرْآنُ آمِرٌ زٰاجِرٌ، وَ صٰامِتٌ نٰاطِقٌ، حُجَّةُ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ، أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثٰاقَهُمْ، وَارْتَهَنَ عَلَيْهِ اَنْفُسَهُمْ، اَتَمَّ نُورَهُ وَ اَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ، وَ قَبَضَ نَبِيَّهُ«صلی الله علیه و آله» وَ قَدْ فَرَغَ اِلَى الْخَلْقِ مِنْ اَحْكٰامِ الْهُدىٰ بِهِ، فَعَظِّمُوا مِنْهُ سُبْحٰانَهُ مٰا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ، فَاِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ اَوْكَرِهَهُ اِلاّٰ وَ جَعَلَ لَهُ عَلَماً بٰادِياً، وَ آيَةً مُحْكَمَةً تَزْجُرُ عَنْهُ اَوْ تَدْعُو اِلَيْهِ، فَرِضٰاهُ فِيمٰا بَقِيَ وٰاحِدٌ، وَ سَخَطُهُ فِيمٰا بَقِيَ وٰاحِدٌ».[۲]

یعنی: پس این قرآن کریم أمرکنندهٔ به معروف وهر آنچه که فرد و جامعهٔ انسانی را بخیر و سعادت وکمال میرساند، و نهی کنندهٔ از منکر و هر چه که انسان را منحط و در گرداب ضلالت گرفتار می‌سازد می‌باشد گرچه قرآن مجید به ظاهر خاموش است، اما در واقع بیان کنندهٔ تمام نیازمندیهای بشر در تمام ابعاد زندگی در همهٔ زمانها و مکانها و ... به صورت کلّی می‌باشد، این وحی کلّی «قرآن کریم» حجّت آفریدگار جهان بر تمام بندگانش می‌باشد که از آنان بر عمل به آن پیمان گرفته است، و خیر و سعادت وکمال نفسهای آنها را درگرو عمل بقرآن قرار داده است.

جهان آفرین، نور قرآن کریم را تمام گردانید که متمم نور تمام کتب آسمانی

۱- نهج‌البلاغه: باب حکم- رقم: ۳۰۵ ص ۱۲۳۵).

۲- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۸۲ ص ۶۰۱).

قبل از خود است، و دینش را با این قرآن مجید کامل گردانید که مکمّل (۱۰۳) کتاب آسمانی قبل از خود است، و خداوند سبحان پیغمبر خاتمش «ﷺ» را زمانی قبض روح کرد که از تبلیغ معارف و حِکم، و اسرار و أحکام و ... قرآن مجید فراغت یافته بود.

پس ای مردم! خداوند متعال را به عظمت و بزرگی یاد کنید، آنچنانکه خود را به مجد و جلال و عظمت و بزرگی در قرآن کریم یاد کرده است، زیرا خداوند متعال هیچ حکمی از أحکام، و هیچ مطلبی از مطالب که فرد و جامعه در تمام ابعاد زندگی خود به آن نیازمند می‌باشد نیست مگر آنکه کلّی آن را در این قرآن مجید بیان کرده و چیزی از امور دین و دنیای انسان را پنهان ننموده است، و پسند یا ناپسند، مطلوب یا نامطلوب، بایستنی، یا نبایستی باید و نباید و ... را رها نکرد مگر آنکه نشانی آشکار و علامتی هویدا «در کتاب و سنت» برای آن قرار داده است، تا انسان را از گفتار ناپسند، و رفتار زشت، و کردار بد باز دارد، و انسان را به سخن پسندیده، و رفتار نیکو، و کردار خوب و ... امر نماید.

پس خواست و خوشنودی خداوند متعال، و خشم و نهیش در آینده با گذشته یکسان است، حلال خداوند متعال همواره حلال، و حرام خداوند سبحان پیوسته و همیشه حرام است چه به صورت: کلّی که در کتاب «قرآن کریم آمده، و چه به صورت جزئی در «سنت» بیان گردیده است، و هیچ کس نمی‌تواند و نباید تغییر دهد» (و علمای دینی با شرائط لازم مسؤل بیان آنند).

۲۹- عمل به قرآن مجید:

۵- امیرمؤمنان علیّ «ع» در ترغیب مردم هر عصر و زمان و مکان را بعمل کردن، طبق دستورات قرآن کریم و سنت رسول الله «ﷺ» و از اینکه تخلّف از آن دو، موجب انحطاط و گسستگی نظام اِسلام و مسلمین می‌شود فرمود:

«اِنَّ اللّٰهَ بَعَثَ رَسُولاً هٰادِیاً بِکِتٰبٍ نٰاطِقٍ وَ اَمْرٍ قٰائِمٍ، لاٰ یَهْلِکُ عَنْهُ اِلاّٰ هٰالِکٌ، وَ اِنَّ الْمُبْتَدَعٰاتِ الْمُشَبَّهٰاتِ هُنَّ الْمُهْلِکٰاتُ، اِلاّٰ مٰا حَفِظَ اللّٰهُ مِنْهٰا، وَ اِنَّ فِی سُلْطٰانِ اللّٰهِ عِصْمَةً لِاَمْرِکُمْ فَاَعْطُوهُ طٰاعَتَکُمْ غَیْرَ مَلَوَّمَةٍ وَ لاٰ مُسْتَکْرَهٍ بِهٰا، وَ اللّٰهِ لَتَفْعَلُنَّ اَوْ

لَیَنْقُلَنَّ اللّٰهُ عَنْکُمْ سُلْطانَ الإِسْلامِ، ثُمَّ لا یَنْقُلُهُ اِلَیْکُمْ اَبَداً حَتّیٰ یَأْرِزَ الْاَمْرُ اِلیٰ غَیْرِکُمْ، اِنَّ هٰؤُلاءِ قَدْ تَمَا لَأُوا عَلیٰ سَخْطَةِ اِمارَتِی، وَ سَأَصْبِرُ ما لَمْ اَخَفْ عَلیٰ جَماعَتِکُمْ. فَاِنَّهُمْ اِنْ تَمَّمُوا عَلیٰ فَیالَةِ هٰذَا الرَّأْیِ انْقَطَعَ نِظامُ الْمُسْلِمِینَ، وَ اِنَّما طَلَبُوا هٰذِهِ الدُّنْیا حَسَداً لِمَنْ اَفاءَ هَا اللّٰهُ عَلَیْهِ، فَاَرادُوا رَدَّ الْاُمُورِ عَلیٰ اَدْبارِها، وَ لَکُمْ عَلَیْنَا الْعَمَلُ بِکِتابِ اللّٰهِ تَعالیٰ وَ سِیرَةِ رَسُولِ اللّٰهِ«صلی الله علیه و آله» وَالْقِیامُ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ»[1]

یعنی: همانا خداوند متعال رسولش محمّد«صلی الله علیه و آله» را که راهنمای بشر بود با کتابی «قرآن کریم» گویا برانگیخت تا راه کمال و انحطاط را، طریق حق و باطل را، راه خیر و شر را، و طریق سعادت و شقاوت را برای همهٔ مردم بیان کند، و به أمری «آئینی» استوار و برپا تا قیامت باقی و برقرار بوده کجی و نادرستی در آن راه ندارد، منحط و هلاك نمی‌شود مگر کسی که با کتاب و امر پایدارش مخالفت کرده، و راه انحطاط و تباهی را اختیار نماید، و بدون تردید بدعتهای مشتبه بدعت گذاران در دین که به سنت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» جلوه داده می‌شود، باعث انحطاط جامعه، و هلاکت افراد می‌شود مگر آن راکه خداوند متعال از پیروی از بدعت‌گذاران و عمل به بدعتها حفظ نماید.

و ای مردم به تحقیق إطاعت شما از حجّت خداوند متعال (امام معصوم«علیه السلام») حافظ کتاب و سنّت بعد از رسول خدا«صلی الله علیه و آله» و نگاهدار أمر دین و دنیای شما است، پس از امام معصوم«علیه السلام» که حافظ کتاب و سنت است بدون ملامت و اجبار و بدون سرزنش و اکراه بلکه با اخلاص و از صمیم قلب پیروی کنید تا به کمال انسانی، و سعادت دنیا و آخرت برسید، به خداوند متعال سوگند اگر بخواهید به کمال و سعادت برسید باید تنها از امام معصوم «علیه السلام» (یعنی از من) اطاعت کنید، وإلاّ خداوند متعال قدرت اسلام را از شما می‌گیرد، و افراد نالایق و نابکار بر شما مسلط می‌گردند، پس از آن، قدرت اسلام به شما بازنمی‌گردد تا اینکه مدتها افراد ناشایسته بر شما حکومت کنند.

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۶۸ ص ۵۴۸-۵۴۹).

به درستی که ناشایستگان (صحابهٔ دروغین) کـه هـوای خـلافت را بـر سـر داشته‌اند، به خلافت من راضی نشدند، و برای نـیل بـه آن، دور هـم گـرد آمـده، یکدیگر را کمک کردند تا اینکه حق مرا غصب نمودند، و من بر این ظلم و غصب خلافت صبر می‌کنم، و بر این شکیبائی باقی هستم، مادامی که از جماعت شـما علیه دیانت نترسیده باشم (زیرا اگر من با آنان بر سر حکومت درگیر شوم آنان دیانت را فدای حکومت می‌کنند، چه اینکه اصل نزد آنها حکومت بود، و دیانت ابزارکار آنها، اما نزد من دیانت اصل، و حکومت فرع بر آن، و حق من است، من حق خود را فدای دیانت می‌کنم تا دین از بین نرود که آنان درصدد محو آن در صورت درگیریم با آنها بر سر حکومت هستند).

اگر این صحابهٔ دروغین این اندیشهٔ باطل را (بادرگیر شدنم با آنان بـر سـر حکومت) در پیش گیرند و دنبال کنند، نظم و ترتیب امر دین و دنیای مسلمین به هم‌خورده تباه خواهد شد.

و جز این نیست که آن نالایقان، این دنیا (خلافت و امارت) را می‌طلبیدند و از روی حسد به کسی که خداوند متعال بر اساس لیاقت و شایستگی این منصب را به او عطاء فرموده است، پس آنان اراده کرده و تصمیم گرفتند که در صورت درگیری من با آنان بر سر حکومت، مردم را به شرک و بت پرستی سابق خود برگردانند.

امیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ در اینجا اشاره فرمود به کلام خداوند متعال:

«اَ فَإِنْ مٰاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ اَعْقٰابِكُمْ» آل عمران:۱۴۴).

یعنی: آیا پس اگر محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بمرگ یا شهادت درگذشت باز شما به آئین جاهلیت و شرک سابق خود باز خواهید گشت؟

امیرمؤمنان عـليّ ﴿عليه السلام﴾ فـرمود: ای مـردم اگـر شـما بـخواهـید از خـاندان وحی ﴿عليهم السلام﴾ پیروی کنید، حق شما بر ما عمل به کتاب خداوند متعال «قرآن کریم» و عمل به سیره و روش رسول اللّه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ با مردم، و قیام بحق او «عمل به فرامین و دستورات او» و ترویج و نشر سنّت رسول اللّه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در جهان می‌باشد که تنها در این صورت به تعالی و کمال انسانی خواهید رسید.

۳۰- تربیت جامعه بر أساس دو اصل کتاب و سنت با هم:

امیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ در اینجا خاندان رسالت -که خود در رأس و نخستین آنان بود- علیهم صلوات اللّه را بعد از رحلت رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ مربّی جوامع بشری معرّفی کرده، و به دو أصل که باید تربیت افراد و کمال جامعه بر أساس آن دو استوار باشد اشاره فرموده است:

۱- کتاب اللّه تعالی «قرآن کریم»

۲- سنت رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ اشاره‌ایست به فرموده خداوند سبحان که به مربّیان و رهبران دینی جوامع بشری خطاب کرده:

«**كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ**» آل عمران: ۷۹).

یعنی: شما علماء و رهبران دینی و مربّیان جوامع بشری باید اساس تربیت شما بر روی دو اصل استوار باشد: ۱- به آنچه که ازکتاب خداوند متعال وحی کلّی می‌آموزید ۲- به آنچه از وحی جزئی «سنت» فرا می‌گیرید.

و اشاره‌ایست به فرمودهٔ رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ خطاب به امتش «**اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي اَبَداً**».

یعنی: ای امّت من، به تحقیق دو امانت بزرگ را میان شما جهت هدایت شما به سوی کمال انسانی به ودیعه گذارده‌ام: کتاب خداوند متعال «قرآن کریم» و خواص، آنان اهل بیت من هستند، هرگاه به این دو امانت (همانند دو بازوی پرنده) با هم تمسک جوئید در حرکت به سوی کمال هرگز از پرواز سقوط نکرده و بعد از من گمراه و منحط نخواهید شد، که تمسک به یکی از آن دو بدون دیگری (چون مرغ یک بال) و یا ترک آن دو (همانند پرندهٔ بی‌بال) هرگز توان پرواز به سوی کمال را نخواهید داشت.

در اینجا می‌توان دو معنی برای «العصر» بیان نمود:

۱- قسم به وجود رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» آخرین پیامبر إلهی: «**أَمينُ وَحْيِهِ، وَ خاتَمُ رُسُلِهِ، وَ بَشيرُ رَحْمَتِهِ وَ نَذيرُ نِقْمَتِهِ**»(۱)

یعنی: حضرت محمّد مصطفی«صلی الله علیه و آله» أمین وحی خداوند متعال، و آخرین رسولان إلهی، و مژده دهندهٔ اهل کمال را به رحمت، و بیم کنندهٔ منحطان را از عذاب خداوند سبحان بوده است.

پس قَسَم به وجود رسول خاتم«صلی الله علیه و آله» سوگند به وجود تمام انبیاء و رسولان إلهی است زیرا رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» عصارهٔ وجودی تمام انبیاء و رسولان إلهی در نشأهٔ عنصری بود.

۲- قَسَم به سنت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله»؛ سوگند به تمام سنتهای انبیاء و رسولان إلهی پیشین می‌باشد، چه اینکه سنت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» عصارهٔ جمیع سنن رسولان إلهی پیشین به اضافهٔ بیان همهٔ نیازمندیهای بشر تا روز قیامت که در سنن پیشین نیامده می‌باشد که نخستین مبیّن آن پس از رسول خدا«صلی الله علیه و آله» حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«علیه السلام» بوده است.

۱- نهج‌البلاغه: خطبه: ۱۷۲ ص۵۵۸).

درس هفتم:

ششمین معنی «العصر»

۳۱- چگونه امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» مبيّن قرآن كريم و عصارهٔ رسالت رسول‌الله«صلى الله عليه وآله» بوده است؟

ششمین معنی از معانی «العصر» نیز معنی اسم مصدری آن یعنی عصاره و فشرده شده می‌باشد، و مراد از آن در اینجا ولایت حضرت مولی الموحّدین امام‌المتّقین امیر المؤمنین عليّ بن ابیطالب«عليه السلام» می‌باشد پس سوگند به «العصر» سوگند به ولایت امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» است که مبین قرآن کریم و عصارهٔ رسالت رسول اللّه«صلى الله عليه وآله» بود زیرا:

مستفاد از آیات کریمهٔ قرآن مجید، و روایات بسیاری از اهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم اجمعین این است که: قرآن کریم عصارهٔ تمام کتب آسمانی و بیانگر همهٔ نیازمندیهای افراد و جوامع بشری در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی، اخلاقی، و سیاسی و دنیوی و اخروی و ... تا دامنهٔ قیامت، و دین مبین اسلام عصارهٔ کل ادیان إلهی و مکمل آنها، و رسالت رسول اللّه«صلى الله عليه وآله» عصارهٔ جمیع نبوّات انبیاء و رسالات رسولان إلهی، و امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» عصارهٔ تمام امامتها و جانشینان رسولان پیشین، و عصارهٔ قرآن کریم، و مبيّن حقائق و معارف، و اسرار و أحکام و ... آن، ولایت مولی امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» عصارهٔ رسالت رسول خدا«صلى الله عليه وآله» بود، چه اینکه کمال دین

مبین اسلام به ولایت و امامت و جانشینی بلافصل مولی امیرمؤمنان عليّ﴿علیه‌السلام﴾ بستگی داشت که خداوند متعال فرمود:

«اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً» المائده: ۳).

یعنی: ای مسلمین جهان! من روز عید غدیر خم با ولایت مولی امیرمؤمنان عليّ﴿علیه‌السلام﴾ دین شما را کامل نمودم، و نعمت خود را با ولایت عليّ﴿علیه‌السلام﴾ در این روز بر شما تمام کردم، و اسلام را با ولایت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه‌السلام﴾ به عنوان یک دین کامل آسمانی - که مکمّل تمام ادیان آسمانی و پس از آن، دین دیگری نیست - برای شما پسندیدم که بدون ولایت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه‌السلام﴾ نه دین شما کامل، و نه نعمت بر شما تمام، و نه اسلام به عنوان دین، مورد پسند من می‌باشد.

چنانچه تبلیغ رسالت رسول اللّه﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ متوقف بر تبلیغ ولایت و امامت و جانشینی بلافصل مولی امیرمؤمنان عليّ﴿علیه‌السلام﴾ بود در حدی که تبلیغ رسالت رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ بدون تبلیغ ولایت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه‌السلام﴾ منفی بود زیرا خداوند متعال خطاب به رسولش﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ با صراحت تمام فرمود:

«يا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» المائده: ۶۷).

یعنی: ای رسول ما﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ برسان به مردم و با قول و عمل، بیان کن آنچه را که در امر ولایت و جانشینی بلافصل مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه‌السلام﴾ پس از تو از طرف پروردگارت به سوی تو نازل گردیده است، و اگر ولایت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه‌السلام﴾ را به مردم نرسانی رسالت خود را تبلیغ ننموده‌ای.

چه اینکه ولایت عليّ﴿علیه‌السلام﴾ روح قرآن کریم، و جان رسالت رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ بود که قرآن بی ولایت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه‌السلام﴾ چون کالبد بی روح، و اسلام بی ولایت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه‌السلام﴾ چون مسکن بی ساکن، و

رسالت بدون جانشینی بلافصل امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ همانند جسم بی جان و عبادت بدون ولایت امیر مؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ چون نماز پشت به قبله بوده است، از این رو خداوند سبحان در قرآن کریم مولی أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ را نفس رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ معرفی فرموده است:

«فَقُلْ تَعٰالَوْا نَدْعُ أَبْنٰآءَنٰا وَ اَبْنٰآءَكُمْ وَ نِسٰآءَنٰا وَ نِسٰآءَكُمْ وَ اَنْفُسَنٰا وَ اَنْفُسَكُمْ» آل عمران: (۶۱)

یعنی: ای رسول ما - طبق قرارداد با نصاری نجران که با تو به محاجّه و ستیز برخاسته‌اند - به آنان بگو بیائید! ما فرزندان خود را دعوت می‌نمائیم، و شما هم فرزندان خود را، و ما زنانمان را دعوت می‌کنیم و شما نیز زنان خود را، و ما از نفوس خود دعوت می‌کنیم، و شما نیز از نفوس خود را دعوت کنید.

خطبهٔ حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ در روز غدیر خم از نظر سند و تواتر آن، در حدّ حدیث أصل بعثت آن حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ است که هیچ مسلمانی حتّی نواصب و خوارج و أمثال آنها در آن تردید نکرده‌اند زیرا هیچ روایت و خطبه‌ای که در یک زمان و مکان، از هفتاد هزار تا یکصد و بیست و چهار هزار مستمع و شنونده داشته باشد نداریم، بنابراین هر کسی کمترین تردیدی در خطبهٔ غدیر خم نماید بدون تردید آنکس حرام‌زاده، منافق و مرکب شیطان است که قطعاً چنین حیوان دو پا در اصول دین مبین إسلام هم تردید دارد اگر چه جرأت بیان آنرا نداشته باشد.و علی‌رغم همهٔ ظلمها، ستمها، کتمانها و حق‌کشیها و ... این خطبه را مهاجرین و أنصار و تابعین و رواة شیعه و عامه با تمام فِرَق و أحزاب درکتب معتبرهٔ خود نقل کرده‌اند که در همین خطبهٔ روز غدیر خم حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«وَ فِي عَلِيٍّ وَاللّٰهِ نَزَلَتْ سُورَةُ «وَالْعَصْرِ»: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَفِي خُسْرٍ إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ» مَعٰاشِرَ النّٰاسِ! قَدِاسْتَشْهَدْتُ اللّٰهَ، وَبَلَّغْتُكُمْ رِسٰالَتِي، وَمٰا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ».

یعنی: و در حق عليّ بن أبيطالب﴿علیه السلام﴾ بخداوند متعال سوگند سورهٔ والعصر نازل شده است ... أی مردم جهان در هر عصر و زمان، بتحقیق، من خداوند متعال را گواه گرفتم و تبلیغ رسالت خود را نمودم، و وظیفهٔ رسول خدا جز ابلاغ رسالت نیست.

صاحبان خرد و اندیشه و نظر، با دقت می‌توانند به عمق و حکمت «والعصر» بودن مولی أميرالمؤمنين عليّ بن أبيطالب﴿علیه السلام﴾ و از آن، به مولی الموحّدین، إمام المتقین، أمیر المؤمنین بودن آن حضرت﴿علیه السلام﴾ پی برند.

۳۲- چگونه امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ جان رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ و روح قرآن کریم بود؟

خداوند سبحان با صراحت تمام، مولی أميرالمؤمنين عليّ بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ را نفس رسول خاتمش﴿صلی الله علیه وآله﴾دانست، یعنی رسول اللّه منهای عليّ مرتضی، یعنی رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ منهای رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ یعنی اسلام منهای اسلام، و یعنی قران منهای قرآن، عظمت و بزرگی، و فضیلت و برتری عليّ﴿علیه السلام﴾ همان عظمت و بزرگی، و فضیلت و برتری رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾بر کل ماسوی اللّه تعالی از ملائکه و انبیاء و رسولان إلهی و دیگر مخلوقات در نظام هستی بود، إلاّ اینکه حضرت محمّد﴿صلی الله علیه وآله﴾ رسول و نبی بود و حضرت مولی أميرالمؤمنين عليّ﴿علیه السلام﴾ وليّ، و وصيّ بود نبوتی که بدون ولایت منفی بود، مولی امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ مظهر اسماء حسنای إلهی، و مجمع تمام فضائل اخلاقی و دارای جمیع کمالات نفسانی در بالاترین افق عالم امکان قرار داشت آنگونه که رسول اللّه ﴿صلی الله علیه وآله﴾بود.

این فضائل و کمالات مولی أميرالمؤمنين عليّ﴿علیه السلام﴾ نخست به استعداد ذاتی و طیب نفسانی، و از سوی دیگر بخویش - پسر عمو و داماد رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾بودن - و از طرفی از زمان طفولیت در دامن رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾بزرگ شدن، و بدست رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾تربیت و شکوفا و رشد یافتن است که خود

فرمود: «رَبّانی صَغیراً وَ آخانی کَبیراً» رسول خدا«صلی الله علیه و آله»مرا درکودکی تربیت نمود و در بزرگی برادر خود قرار داد. و همهٔ اینها زمینه‌ای برای انتقال آنچه از کتاب و سنت که بر رسول خدا «صلی الله علیه و آله»نازل شده به مولی امیرمؤمنان عليّ بن ابيطالب«علیه السلام» بود و فراگیری همهٔ آنها را بدون کم و زیاد.

چه نیکو گوید شاعر:

عليّ و مصطفی همچون دو دیده ز یک نور جلیل‌اند آفریده

عليّ او بود لیکن چشم أحول شد از ادراک این وحدت معطل

حضرت مولی امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در خطبهٔ قاصعه فرمود:

« وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللّهِ«صلی الله علیه و آله» بِالْقَرابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَضَعَني في حَجْرِهِ وَ أَنَا وَلِيدٌ، يَضُمُّني إِلى صَدْرِهِ وَ يَكْنُفُني في فِراشِهِ وَ يُمِسُّني جَسَدَهُ، وَ يُشِمُّني عَرْفَهُ، وَ كانَ يَمْضَغُ الشَّئَ ثُمَّ يُلَقِّمُنيهِ، وَ ما وَجَدَ لي كِذْبَةً في قَوْلٍ، وَ لاخَطْلَةً في فِعْلٍ، وَ لَقَدْ قَرَنَ اللّهُ بِهِ«صلی الله علیه و آله» مِنْ لَدُنْ اَنْ كانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلائِكَتِهِ، يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكارِمِ، وَ مَحاسِنَ أَخْلاقِ الْعالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهارَهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّباعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لي في كُلِّ يَوْمٍ مِنْ اَخْلاقِهِ عَلَماً، وَ يَأْمُرُني بِالْاِقْتِداءِ بِهِ.

وَ لَقَدْ كانَ يُجاوِرُ في كُلِّ سَنَةٍ بِحِراءَ، فَأَراهُ وَ لايَراهُ غَيْري، وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ واحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلامِ غَيْرَ رَسُولِ اللّهِ«صلی الله علیه و آله» وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثالِثُهُما، أَرى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسالَةِ، وَ اَشَمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ«صلی الله علیه و آله» فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ ما هذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقالَ: هذَا الشَّيْطانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبادَتِهِ، اِنَّكَ تَسْمَعُ ما اَسْمَعُ، وَ تَرى ما أَرى، اِلاّ أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَ لكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَ اِنَّكَ لَعَلى خَيْرٍ»[1]

يعنى: و شما ای مردم! قدر و منزلت من نزد رسول خدا«صلی الله علیه و آله»به سبب خویشی نزدیک (پسر عمو و داماد او«صلی الله علیه و آله»بودن) و مقام بلند و احترام مخصوص

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۲۳۴، ص ۸۱۱-۸۱۲.

(به سبب استعداد ذاتی و طیب نفسانی) بود که زمان کودکی مرا در کنار خویش بزرگ کرده و در دامانش پرورش داده، و همچون پدر نسبت به فرزند خردسالش مرا به سینهٔ خودِ می‌چسبانید، و در بستر خود مرا در آغوش می‌گرفت، و تنش را به من می‌مالید، و بوی خوش خود را بمن می‌بویانید، و خوراکی جویده در دهانم می‌نهاد (چنانکه پدر مهربان نسبت به طفلش می‌کند) و رسول خدا«صلی الله علیه و آله» هیچگاه دروغی در گفتارم، و خطائی درکردارم، وکجی در رفتارم نیافت. (این دلیل قاطع بر عصمت امام می‌باشد که باید معصوم ازگناه کوچک و بزرگ فکری، قولی و عملی نه عمداً و نه نسیاناً و نه خطاءً و نه سهواً باشد).

و به تحقیق خداوند متعال بزرگترین فرشته‌ای از فرشتگانش را از وقتی که حضرت محمّد«صلی الله علیه و آله» از شیر گرفته شده بود همنشین آن حضرت«صلی الله علیه و آله» گردانید تا او را شب و روز براه بزرگواریها و خوهای نیکوی جهان آفرینش سیر دهد (مستفاد از روایات وارده از اهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین اینست که: آن بزرگترین فرشتهٔ إلهی، روح‌القدس بود که از جبرائیل و میکائیل بزرگتر و پیوسته با رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» بوده است، و پس از رسول خدا«صلی الله علیه و آله» با ائمه معصومین علیهم أفضل صلوات اللّه بوده و هم اکنون با حضرت ولیّ عصر و ناموس دهر یعنی صاحب الزمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف می‌باشد).

امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» فرمود: به تحقیق که من دنبال رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» می‌رفتم، رفتن بچه شتر پی مادرش (شب و روز در خَلوت و جِلوت با آن حضرت«صلی الله علیه و آله» بودم، و از او جدا نمی‌شدم).

ابن أبی الحدید معتزلی در شرح خود بر کلام امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» آورده است:

«فضل بن عباس گفت: از پدرم پرسیدم: رسول خدا«صلی الله علیه و آله» کدام یک از پسرانش را بیشتر دوست می‌داشت؟ گفت: علیّ بن أبیطالب را، گفتم: من از تو دربارهٔ پسران او می‌پرسم، گفت: او را نسبت به پسرانش از همه بیشتر دوست می‌داشت، ندیدایم

هیچ روزی عليّ«عليه السلام» را از وقتی که کودک بود از آنحضرت«صلی الله علیه و آله» جدا شود مگر زمانی که برای خدیجه در سفر بود، و ندیدیم پدری را به پسرش مهربانتر از محمّد«صلی الله علیه و آله» به عليّ«عليه السلام» و نه پسری را برای پدرش فرمانبرتر از عليّ«عليه السلام» برای رسول اللّه«صلی الله علیه و آله»».

امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود: هر روز رسول خدا«صلی الله علیه و آله» از خوها و حُسن خُلق و روش‌های نیک خود را برای من آشکار می‌کرد، و پیروی و تخلّق به آنرا بمن أمر می‌فرمود، و در هر سال قبل از بعثت که یکماه برای عبادت و بندگی خداوند متعال از مردم دوری میجست، و در حِرآء (کوهی در نزدیکی مکه) اقامت می‌نمود، تنها من او را می‌دیدم، و غیر از من کسی او را نمیدید، و در آنزمان دین مبین اسلام در خانه‌ای نیامده بود مگر خانهٔ رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» و خدیجه زوجهٔ آن حضرت«صلی الله علیه و آله» که من سوم آنان بودم (در آن روز مسلمانی غیر از رسول خدا«صلی الله علیه و آله» و خدیجه و من نبود).

روایات بسیاری از دو طریق شیعه و عامه نقل شده است که: مولی امیرمؤمنان عليّ بن أبیطالب«عليه السلام» نخستین مردی بود که به رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» ایمان آورده بوده، چنانچه خود در مواردی از نهج‌البلاغه تصریح فرمود:

«اَللّٰهُمَّ اِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنابَ وَ سَمِعَ وَ أَجابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلاّٰ رَسُولُ اللّٰـهِ«صلی الله علیه و آله» بِالصَّلاٰةِ».[1]

یعنی: بار خدایا تو میدانی که من نخستین کسی هستم که بحق رسیده و آنرا شنیده و پذیرفته‌ام، هیچکس بر من بنماز پیشی نگرفته مگر رسول اللّه«صلی الله علیه و آله».

امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود: من همراه با رسول خدا«صلی الله علیه و آله» نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوّت و رسالت را می‌بوئیدم (هنگام نزول وحی با رسول‌اللّه «صلی الله علیه و آله» بوده و به آنچه بر رسول خدا«صلی الله علیه و آله» نازل می‌شد، بدون تردید تلقی کرده و ایمان می‌آوردم) و هنگامی که وحی بر پیغمبر«صلی الله علیه و آله» نازل می‌شد،

۱- النهج: خطبهٔ ۱۳۱ ص ۴۰۷).

صدای شیطان را می‌شنیدم، و می‌گفتم: ای رسول خدا﴿صلّی الله علیه وآله﴾ این چه صدائی است؟ آن حضرت می‌فرمود: این شیطان است که او را از پرستش نمودن نومیدی روی داده تا بتواند مردم را بر کفر و بت پرستی، و جهل و گمراهی و بر طغیان و نافرمانی چون قبل از بعثت نگهدارد.

رسول خدا﴿صلّی الله علیه وآله﴾ بمن فرمود: یا عليّ! تو میشنوی آنچه راکه من میشنوم، و می‌بینی آنچه راکه من می‌بینم (در همه چیز با من یکسانی) مگر اینکه پیغمبر نیستی ولکن تو وزیر من هستی، و تو بر خیر و نیکوئی هستی (جامع جمیع فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی در بالاترین افق کمال انسانی)!!

۳۳- چگونه امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ عصارهٔ همهٔ رسالتها و کمالات إلهی بود؟

امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«تَاللّٰهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْليغَ الرِّسالاٰتِ وَ اِتْمٰامَ الْعِداٰتِ وَ تَمٰامَ الْكَلِمٰاتِ، وَ عِنْدَنٰا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوٰابُ الْحِكَمِ وَ ضِيٰاۤءُ الْاَمْرِ، أَلاٰ وَ اِنَّ شَرٰآئِعَ الدّينِ وٰاحِدَةٌ وَ سُبُلَهُ قٰاصِدَةٌ، مَنْ أَخَذَ بِهٰا لَحِقَ وَ غَنِمَ، وَ مَنْ وَقَفَ عَنْهٰا ضَلَّ وَ نَدِمَ»(۱)

یعنی: سوگند بخداوند متعال راههای تبلیغ رسالتهای رسولان إلهی به جوامع بشری، و وفای به وعده‌ها، و همهٔ معانی و حقایق و مفاهیم کلمات اللّه تعالی (از کتب آسمانی و سنتهای أنبیاء پیشین، و تفسیر و تأویل قرآن کریم و سنّت رسول اللّه﴿صلّی الله علیه وآله﴾ را از رسول خدا﴿صلّی الله علیه وآله﴾ آموختم، و در نزد ما أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه درهای علم و معرفت (علوم و فنون مختلفه) می‌باشد و راه روشن تعالی و تکامل انسانی به ما باز می‌گردد (چنانچه رسول اللّه﴿صلّی الله علیه وآله﴾ فرمود: **«أَنَا مَدينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بٰابُهٰا»** یعنی من شهر علم و عليّ﴿علیه السلام﴾ دَرِ آنست) پس جوامع بشری باید در نیل بتعالی و تکامل از این درب وارد گردند).

۱- نهج‌البلاغه: از کلام آن حضرت﴿علیه السلام﴾ رقم ۱۱۹ ص ۳۷۰.

پس ای مردم بدانید و آگاه باشید که: احکام و قوانین و دستورات و فرامین إلهی یکنواخت می‌باشد (آنچه ما أهل بیت وحی«علیهم السلام» می‌گوئیم همان أحکام و قوانین و... دین إلهی از کتاب خداوند متعال «قرآن کریم» و سنت رسول اللّه «صلی الله علیه و آله» است که اختلافی در آندو نیست) و راههای آن هموار و راست است (هرگز إعوجاج و کجی و ضلالت وگمراهی در آنها نیست) هرکه از أحکام و قوانین، و دستورات و فرامین آسمانی پیروی نماید، و در آن راهها گام نهد به حق ملحق، و بکمال نائل می‌آید، و هر که زیر بار آن نرفته (از کتاب خدا و سنت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» پیروی ننماید، و در آن راهائی که باید قدم ننهد و از دربی که نباید وارد شود) گمراه، منحط و پشیمان خواهد شد».

و امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ إِنَّمٰا أَنَا قُطْبُ الرَّحٰی، تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكٰانِي، فَإِذٰا فٰارَقْتُهُ اسْتَحٰارَ مَدٰارُهٰا وَ اضْطَرَبَ ثُفٰالُهٰا».(۱)

یعنی: و اینست و جز این نیست که من محور، هستهٔ مرکزی، قطب و میخ آسیا هستم (نگهدارندهٔ سنگ آسیا) که سنگ آسیا به أطراف من دور میزند (تعالی و تکامل، و خیر و سعادت بشر در سایهٔ قرآن کریم و سنّت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» بأطراف ولایت من می‌چرخد) و من در جای خود همانند قطب آسیا، ثابت هستم، پس اگر من از جای خود جدا گردم، مدار آسیا بهم خورده سنگ زیرین آن مضطرب و از کار می‌افتد، و اگر آسیا دور من نچرخد بدون من نمی‌تواند کارش را انجام دهد) اگر من نباشم نه کتاب خداوند متعال «قرآن کریم» و نه سنّت پیغمبری«صلی الله علیه و آله» قابل استفاده خواهند بود».

مثنوی گوید

چون تو بابی آن مدینهٔ علم را — چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای آب — تا رسند از تو قشور اندر لباب

و امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«إِنِّي لَلْمُحِقُّ الَّذي يُتَّبَعُ وَ إِنَّ الْكِتٰابَ لَمَعِيَ مٰا فٰارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ، فَلَقَدْ كُنّٰا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ«صلی الله علیه و آله» ...».(۲)

۱- نهج البلاغة: از کلام آن حضرت «علیه السلام» رقم ۱۱۸ ص ۳۶۸).

۲- نهج البلاغة: از کلام حضرت«علیه السلام» رقم ۱۲۱ ص ۳۷۷).

یعنی: سوگند بخداوند متعال هر آینه من بر حق و سزاوارم که از من پیروی شود، و بتحقیق کتاب آسمانی «قرآن کریم» از زمانی که با این وحی إلهی مصاحب و همراه شدم هیچگاه از آن جدا نشده‌ام (از یکسو از هنگامی که به رسول اللّه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بانزول وحی ایمان آوردم برکاری مخالف قرآن کریم اقدام ننمودم، أوامرش را عمل، و نواهیش را ترک نمودم) و از سوی دیگر همواره با رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بودم، و طبق سیره و سنتش عمل کردم، پس آنی با کتاب خداوند متعال و رسولش ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مخالفت ننمودم».

۳۴- نکتهٔ قابل توجهٔ علمی:

امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه السلام﴾ همگامی و همراهی و مصاحبت با کتاب خداوند متعال «قرآن کریم» و رسولش ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را با کلمهٔ «مع» بیان کرده است تا بهم آمیختگی و یکی بودن خود با ایندو، و ایندو با خود را بیان کند که اوست روح قرآن کریم، و جان رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و بعکس، از اینرو اطاعت و پیروی از خود را نفس تبعیت و اطاعت از کتاب خدا و رسولش ﴿صلی الله علیه و آله﴾ میداند، چنانچه در روایات متواتره از شیعه و عامه آمده است که رسول اللّه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، وَ الْحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ حَيْثُمٰا دٰارَ».

یعنی: عليّ ابن أبيطالب ﴿علیه السلام﴾ همراه و همگون با حق، و حق با عليّ همگون است، دور میزند حق آنجا که عليّ ﴿علیه السلام﴾ دور زند.

و رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُ»

یعنی: عليّ بن ابيطالب ﴿علیه السلام﴾ همگام با قرآن کریم، و قرآن مجید همگون با عليّ ﴿علیه السلام﴾ است. همانند یک انسان کامل: مرکّب از جسم و روح که با فقدان یکی از آن‌دو، انسانی نیست تا کامل باشد.

خداوند متعال در روز عید غدیر خم در أمر ولایت امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ بدین معنی اشاره فرمود:

«اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلاٰمَ ديناً - يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» المائدة:۳-۶۷).

یعنی: امروز (روز غدیر خم) دین شما مسلمانان جهان را با ولایت امیرمؤمنان عليّ بن ابیطالب﴿؏﴾ کامل، و نعمت خود را با ولایت امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ بر شما تمام، و اسلام با ولایت امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ را بعنوان دین کامل برای شما پسندیدم - ای رسول ما﴿ص﴾ برسان و تبلیغ کن أمر ولایت امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ راکه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، و اگر این امر را در غدیر خم در چنین مجمع عمومی یکصد و بیست و چهار هزار نفری بمردم نرسانی، تبلیغ رسالت نکرده‌ای!

۳۵- پرسش:

در اینجا این سؤال به نظر می‌رسد که: با اینکه رسول خدا﴿ص﴾ (۲۳) سال تبلیغ رسالت نموده، و اسلام را به عنوان جامعترین و کاملترین دین إلهی در دنیا معرفی کرده، و رسالت رسول اللّه﴿ص﴾ آخرین رسالت آسمانی قرار داده شده است، قضیهٔ غدیر خم چه چیز بوده است که پس از (۲۳) سال تبلیغ رسالت و معرّفی اسلام، و ختم رسالت، بدون بیان آن قضیه، نه اسلام، نه کمال، نه ختم رسالت، و نه تبلیغ رسالت بوده است؟

پاسخ: بدون تردید! رسول خدا﴿ص﴾ بفرمان إلهی، أمر امامت، ولایت و خلافت بلافصل امیرمؤمنان عليّ بن ابیطالب﴿ص﴾ پس از خود را در مواقع بسیاری از طول مدت رسالت خود در مجامع عمومی و خصوصی بیان فرموده است، اما باید بفرمان إلهی این أمر را در آخرین سال بعثت، و نزدیک زمان رحلت

(که فاصلهٔ زمانی آن حدود هفتاد روز بوده است) در یک اجتماع بی نظیر یکصد و بیست و چهار هزار نفری به علل مختلفی بدنیا اعلام نماید، که ما تنها به سه علت بطور اجمال در اینجا اشاره می‌کنیم:

الف: باید أمر ولایت در یک چنین مجمع عمومی بی نظیر بوضوح بیان گردد چه قولاً که فرمود: **(مَنْ كُنْتُ مَوْلاٰهُ فَهٰذٰا عَلِيٌّ مَوْلاٰهُ ...)**

مثنوی گوید:

زایـن سـبب پـیغمبر بـا اجـتهاد نـام خـود را بـا عـليّ مـولا نـهاد

گفت هر کس را منم مولی و دوست ابـن عـمّ مـن عـليّ مـولای اوست

و چه عملاً که از طریق «دست بیعت به او دادن و او را روی دست بلندکردن انجام شود» تا آن دسته از صحابهٔ دروغین که بطمع حکومت و نیل بـه ریـاست، تظاهر به اسلام نموده‌اند، و نام صحابی را بر خود نهادند، پس از رحـلت رسـول خدا﴿ﷺ﴾ نگویند: امر ولایت در آخرین سال یا ایام حیات رسول اللّه ﴿ﷺ﴾ از طرف خداوند سبحان نسخ شده و یا بشورٰی واگذارگردیده، و یاکسی دیگر غیر از مولی أمیرالمؤمنین عـليّ﴿ع﴾ جـای رسـول خـدا﴿ﷺ﴾ نـصب گـردیده است، چنانچه رسول خدا﴿ﷺ﴾ در آخرین ساعات حیاتش، خواست به أمر پروردگارش أمر ولایت و جانشینی بلافصل عليّ﴿ع﴾ پس از خود را بنویسد تا آن مـدعیان دروغین نگویند: أمر خلافت در آخرین ساعات و لحظات حیات رسول اللّه ﴿ﷺ﴾ نسخ و ... شده است.

ب: پرواضح و روشن است که مسکن را برای ساکن که نگهدارندهٔ آنست بناء می‌کنند، پس بناء مسکن بدون در نظرگرفتن ساکن در آن، لغو، بیهوده و عبث، و باگذشت زمان نه چندان طولانی، لانهٔ کلاغ و جغد و به ویرانه‌ای تبدیل می‌گردد، بناء ساختمان دین مبین اسلام در حجة الوداع بپایان خود رسیده که باید ساکن و نگهدارنده و استمرار دهندهٔ راه آن در چنین مجمع عمومی بی نظیر معرفی گردد.

ج: ولایت و امامت امیر مؤمنان عليّ بن ابیطالب﴿ع﴾ روح قرآن کریم، و جان رسالت رسول خدا﴿ﷺ﴾ همانند روح نسبت بکالبد یک انسان بود که بدون

روح، نه انسانی و نه کمالی است، اسلام منهای ولاء مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ - چون میوهٔ خشکیدهٔ بی‌عصاره‌ایست - و اسلام نیست، چنانچه رسالت رسول خاتم﴿صلی الله علیه و آله﴾ بدون ولاء مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ - همانند انسان بی جان - رسالت نبود.

اگر با نور عقل و اندیشه، و با حرّیت و آزادگی، و بادیدهٔ انصاف در قرآن کریم و روایات وارده از دو طریق شیعه و عامه، و در پیرامون تاریخ و سیرهٔ امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ (از هنگام ولادت، میان خانهٔ کعبهٔ معظّمه، و شهادت، میان محراب مسجد کوفه که نشانگر همگونی، همراهی و عجین بودن ولایت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ با ولادتش بود) را مطالعه و تدبّر و تأمّل نمائیم، بدون تردید نه تنها مولی امیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ را مبیّن قرآن کریم، و عصارهٔ رسالت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ مییابیم، بلکه امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه السلام﴾ روح قرآن کریم، و تمام مفاهیم، مبانی، معانی، حقائق، معارف، حِکَم، اسرار و أحکام و ... وحی آسمانی در او متبلور گشته، و جان رسالت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و مظهر اسماء حسنای إلهی، و میزان علمی و عملی دو وحی: کلّی «قرآن مجید» و جزئی «سنت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾» بوده است.

قَسَم به «العصر» قَسَم بوجود کعبه و مولودش، قَسَم بمحراب مسجد و شهیدش، قَسَم بولایت و امامت عليّ بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ که حکمت نظری و قوهٔ عاقلهٔ دین مبین اسلام، و قَسَم بخلافت و جانشینی بلافصل عليّ بن ابیطالب ﴿علیه السلام﴾ که حکمت عملی، و قوهٔ مجریه حکومت «اللّه» بر پهنهٔ گیتی و بر بسیط زمین بوده است، سوگند بوجود عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ سوگند بتمام قرآن کریم، سوگند بوجود رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ و بتمام سننش، سوگند بوجود همهٔ أنبیاء و رسولان إلهی، سوگند به تمام سنن آنها، سوگند به جمیع کتب آسمانی و سوگند به مظهر أسماء حسنای إلهی بوده است، چه اینکه امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ عصارهٔ تمامی دو وحی: کلّی «کتاب» و جزئی «سنت» از آغاز رسالت و دیانت تاریخ بشری تا روز قیامت بوده است.

درس هشتم:

۳۶- امیرمؤمنان عليّ ﴿؏﴾ مظهر علمی و عملی کتاب خدا و سنت رسول‌الله ﴿ﷺ﴾:

چون بنای ما در این بحث نیز بر اختصار است از اینرو در موضوع فوق به بخشهائی از فرمودهٔ مولی الموحّدین إمام المتقین أمیر المؤمنین عليّ بن أبیطالب ﴿؏﴾ که در نهج‌البلاغهٔ شریف آمده إشاره می‌کنیم که خطاب بمسلمین جهان کرده و فرمود:

«فَأَيْنَ يُتٰاهُ بِكُمْ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ؟ وَ هُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَ أَعْلاٰمُ الدّينِ، وَ أَلْسِنَةُ الصِّدقِ، فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنٰازِلِ الْقُرْآنِ، وَ رِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطٰاشِ.

أَيُّهَاالنّٰاسُ! خُذُوهٰا عَنْ خٰاتَمِ النَّبِيّينَ ﴿ﷺ﴾ إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مٰاتَ مِنّٰا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبْلىٰ مَنْ بَلِيَ مِنّٰا، وَ لَيْسَ بِبٰالٍ، فَلاٰ تَقُولُوا بِمٰا لاٰ تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمٰا تُنْكِرُونَ، وَ أَعْذِرُوا مَنْ لاٰ حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ، أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُم بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ، وَ أَتْرُكْ فِيكُمُ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، وَ رَكَزْتُ فِيكُمْ رٰايَةَ الْإِيْمٰانِ، وَ وَقَفْتُكُمْ عَلىٰ حُدُودِ الْحَلاٰلِ وَ الْحَرٰامِ، وَأَلْبَسْتُكُمُ الْعٰافِيَةَ مِنْ عَدْلِي، وَ فَرَشْتُكُمُ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَ أَرَيْتُكُمْ كَرٰائِمَ الْأَخْلاٰقِ مِنْ نَفْسِي، فَلاٰ تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمٰا لاٰ يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ، وَ لاٰ يَتَغَلْغَلُ إِلَيْهِ الْفِكْرُ».[۱]

یعنی: أی مردم! پس از آنکه حق و باطل، و راه کمال و انحطاط و خیر و شر و سعادت و شقاوت برای شما بیان گردید، و أهل آندو را شناختید بکجا می‌روید؟ و

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۶ ص ۲۱۴ - ۲۱۵).

چرا از حق و راه کمال و أهل سعادت روی برمیتابید، و باطل را پذیرفته، و در جادهٔ انحطاط، و به اهل شقاوت پیوسته‌اید؟ و حال آنکه پرچمهای حق و کمال و خیر و سعادت برپا است، و نشانه‌های خیر و صلاح و راستی آشکارا و هویدا و منار و نشانهٔ هدایت و رستگاری نصب گردیده است، پس چه چیز شما را حیران و سرگردان گردانیده و در گرایش بحق ناتوان ساخته که بباطل و انحطاط و شر روی آورده‌اید؟!

بلکه اکنون چگونه حیران و سرگردان هستید، وراه راست را نمی‌بینید، وحال آنکه عترت پیغمبر شما أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ در میان شما هستند؟

آنان پیشوایانی هستند که مردم را در هر زمان و مکان براه حق و کمال و خیر و سعادت می‌کشند (چنانکه شخصی مهار شتر را بدست گرفته براه میبرد) و آنها نشانه‌های دین مبین اسلام، و زبانهای راستگوی آن می‌باشند (علم و عملشان بر أساس وحی آسمانی است که بر رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ نازل گردید).

پس شما أی مردم! أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ را به نیکوترین منزلهای قرآن‌کریم فرود آورید و محبت و دوستی آنان را در عمق جانها و دلهای خود جای دهید، زیرا دل در میان منزلهای قرآن مجید (که عبارت است از مَنزِل در مقام تصوّر، و مَنزِل در زبان بوسیلهٔ خواندن و منزل در کتب) بهترین منزل است و (چون أهل بیت وحی تنها سرچشمهٔ زلال علوم و فنون، و حقائق و معارف و أسرار و أحکام إلهی هستند) بسوی آنان بشتابید (و از علم و دانششان بهره‌مند شوید) همانند شتاب ورود شترهای بسیار تشنه بر سر چشمه و آب.

أی مردم! این روایت را از خاتم النبیین﴿صلی الله علیه و آله﴾ فراگیرید (که در مدح و فضائل و کمالات أهل بیت خود فرمود): «در ظاهر مُرده است آنکه از ما می‌میرد و حال آنکه نمرده (بعد از مرگ «که برای همهٔ خلائق حتّی برای پیغمبر و عترتش حتمی است» با بدن مثالی، بلکه آنان با بدن أصلی هم در این عالم زنده‌اند گرچه از مردم مستور باشند، و آنها همانند زمان حیات ظاهری قبل از مرگ می‌بینند و می‌شنوند و سخن می‌گویند) و (بر طبق عقیدهٔ نادرست نادانان) پوسیده شده است آنکه از ما

پوسیده می‌شود، و حال آنکه پوسیده نشده (بدنش باقی و برقرار است)».

پس أی مردم نگوئید در بارهٔ أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه آنچه را که نمی‌دانید و نمیشناسید (به آن عالم و دانا نیستید) زیرا بیشتر حق در آنست که شما آنرا إنکار میکنید (چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «**بَلْ كَذَّبُوا بِمَالَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ**» یونس: ۳۹) یعنی این منکران از روی علم سخن نمی‌گویند، بـلکه انکار می‌کنند چیزی را که علم به واقع آن ندارند).

و أی مردم! هرگاه شما در گرداب ضلالت و گمراهی گرفتار و منحط شده‌اید، و بعذاب إلهی دچار شده معذور دارید، کسی را که بر او حجت و دلیلی ندارید، و او من هستم (پس در گمراهی و انحطاط و عذاب عذری ندارید که بگوئید: پروردگارا! آیا ما را به آنچه که ندانسته و نفهمیده‌ایم مؤاخذه و بازخواست مینمائی؟ زیرا من آنچه را که برای خیر و سعادت و کمال و رستگاری شما بکار آید بیان نموده و از راه علم و عمل آنرا بشما نشان داده و در اِرشاد و راهنمائی شما کوتاهی نکردم، لکن شما از من پیروی ننمودید و در گرداب ضلالت فرو رفته و منحط شده‌اید).

آیا من در میان شما بر طبق بارگرانبهای بزرگ (قرآن کریم) رفتار نکردم؟ و آیا در میان شما بارگرانبهای کوچک (عترت پیغمبر أکرم ﴿صلّی الله علیه وآله﴾ حسن و حسین) را بجا نگذاشتم که هادی و راهنمای شما بسوی کمال باشند؟ و من پرچم و نشانهٔ ایمان را در میان شما نصب نمودم تا گمراه نشوید، و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم، و از عَدل و دادگری خود، لباس عافیت را بشما پوشانیدم، راه رهائی از ظلم و ستم را بشما آموختم، و با گفتار و عمل خود، مـعروف را در بـین شـما گسترانیدم، و أخلاق پسندیدهٔ خود را برای شما آشکار نمودم، و شما را بأخلاق شایسته آشنا نمودم.

پس رأی و تدبیر نادرست خود را در چیزی که کنه آنرا دیدهٔ بینش شما در نمی‌یابد، و فکر و اندیشهٔ عادی به آن راه ندارد بکار نبرید (پس در این باب از پیش خود سخن نگوئید، زیرا دانستن آن برای هیچکس ممکن نیست مگر بإلهام و وحی،

و إلهام و وحی مختص بأشخاصی است که خداوند متعال آنانرا برای این منصب، معیّن فرموده است، پس آموختن معارف و علوم و ... و پیروی از آنان سبب خیر و سعادت و کمال و رستگاری است، و با رأی و از پیش خود سخن گفتن، و عمل بدون راهنمائی از آنان، و مراجعهٔ بغیر أهل بیت وحی«علیهم السلام» باعث گمراهی و انحطاط و عذاب إلهی خواهد شد.

۳۷- چه کسی غیر از امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» شایستهٔ إمامت و خلافت بود؟

۲- امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» در أمر امامت و ولایت خطاب بمسلمانان جهان کرد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ بَثَثْتُ لَكُمُ الْمَوَاعِظَ الَّتي وَعَظَ بِهَا الْأَنْبِيَاءُ أُمَمَهُمْ، وَ أَدَّيْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُمْ، وَ أَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا، وَ حَدَوْتُكُمْ بِالزَّوَاجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا!! لِلّٰهِ أَنْتُمْ أَتَتَوَقَّعُونَ إِمَاماً غَيْرِي يَطَأُ بِكُمُ الطَّرِيقَ وَ يُرْشِدُكُمُ السَّبِيلَ»(۱)

یعنی: أی مردم! بتحقیق من بشما پندهائی دادم که پیامبران پیشین امتهای خود را به آنها پند داده‌اند، و آنچه که از طریق مماشات و مهربانی و صبر و شکیبائی با شما برخورد نمودم که أوصیاء پیامبران پیشین با امتها بعد از پیامبران رفتار نمودند،و من شما را با تازیانهٔ پند و اندرز خود أدب نمودم أما شما به راه راست نیامدید، و شما را بوسیلهٔ ترسانیدنیها (از انحطاط و ذلّت و بدبختی و عذاب دنیا و آخرت) به کمال و سعادت سوق‌دادم اجتماع ننمودید، و از من پیروی نکردید!

مثنوی گوید:

پس کلام پاک در دلهای کور   مینپاید می‌رود تا أصل نور

أی مردم! أجرتان با خداوند سبحان آیا إمام و پیشوائی را غیر از من برای خود انتظار دارید تا شما را براه حق و صلاح و سعادت و کمال إرشاد نماید؟!.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ (۱۸ ص ۵۹۵).

۳- امیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ در أمر خلافت و جانشینی بلافصل خود پس از رسول خدا ﴿صلى الله عليه وآله﴾ خطاب بمردم جهان کرده و فرمود:

«أَيُّهَاالنَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ‌النَّاسِ بِهٰذَا الأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِاللّٰهِ‌فِيهِ».[1]

یعنی: أی مردم جهان در هر زمان و مکان آگاه باشید و بدانید! بتحقیق سزاوارترین و شایسته‌ترین شخص بأمر خلافت و جانشینی خاتم پیامبران إلهی، حضرت محمّد مصطفی ﴿صلى الله عليه وآله﴾ تواناترین مردم در تمام أبعاد زندگی اعتقادی و اقتصادی، علمی و عملی، مادّی و معنوی، روحی و جسمی، و دینی و اخروی و تربیتی و ... مردم، و داناترین مردم در آن امور بأمر خداوند متعال است».

چنانچه خداوند متعال طالوت را با ایندو امتیاز: نیروی جسمی و روحی، و علمی و عملی و ... بعنوان نبی و ملك برگزیده و حاکم قرار داده و فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰاهُ عَلَيْكُمْ وَ زٰادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشٰآءُ وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ» البقرة: ۲۴۷).

یعنی: همانا خداوند متعال برای شما طالوت را برگزیده، و در دانش و توانائی جسمی، او را فزونی بخشیده است و خداوند متعال ملکش را به هرکس که بخواهد می‌بخشد، و إحسان خداوند متعال وسیع و آگاه از لیاقت أفراد برای منصب‌ها است.

براستی چه کسی در زمان رسول خدا ﴿صلى الله عليه وآله﴾ و پس از رحلتش در این دو نیروی علمی و جسمی (عملی) با عليّ بن أبیطالب ﴿عليه السلام﴾ قابل مقایسه بوده است که خداوند متعال آندو را ملاك و معیار حکومت بحق و إلهی، و میزان گسترش عدل و انصاف در بین جوامع بشری قرار داده است؟ اگر شما فرض کنید که هیچ آیه و روایتی در جانشینی و خلافت بلافصل أمیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ پس از رحلت رسول اللّه ﴿صلى الله عليه وآله﴾ نبوده باشد، وجدان هر صاحب وجدانی حکم خواهد کرد که: تنها إمام عليّ بن أبیطالب ﴿عليه السلام﴾ معیار حکومت بحق، و میزان گسترش عدل الهی در میان جوامع بشری بوده است.

۱- نهج‌البلاغه: خطبۀ: ۷۲ ص ۵۵۸).

بدون کمترین تردید! این معیار إلهی پس از رحلت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ به کلّی نادیده گرفته شد، و بر خلاف این معیار، حکومت غیر إلهی و نا حق تشکیل گردیده و مفاسدش دامن تمام جوامع بشری را گرفته، و أکثر آنان تاکنون با ناآگاهی آنرا بدوش کشیده، و در انحطاط مطلق بسر میبرند، و خود نمی‌دانند، که نمی‌دانند چه اینکه تبعیت از جهل و نادانی مطلق، و رها کردن علم و بینش مطلق، جز انحطاط مطلق نیست.

۳۸- امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ و بینش مطلق و آگاهی کامل بواقعیات:

امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در بینش مطلق و آگاهیش بواقعیّات امور دینی و دنیا فرمود:

«وَ إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي: مٰا لَبَّسْتُ وَ لاٰ لُبِّسَ عَلَيَّ».[۱]

یعنی: و بتحقیق بینش و آگاهی من در أمر دین و دنیا، همراه و همگون و با تمام وجودم آمیخته و از من جدا نمی‌شود، و در علم و عمل با بصیرت و بینائی پیش رفتم، از اینرو هیچ امری را در علم و عمل بر کسی مشتبه نکردم، و نه أمری از خداوند سبحان و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ بر من مشتبه شده است، پس من بأسرار امور واقف و واقعیات آگاهم، چه اینکه علم من عین الیقین، و عمل من بر أساس واقع استوار است. لذا فرمود:

«لَوْ كُشِفَ الْغِطٰاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً».

یعنی: اگر پرده از أسرار دو نظام تکوین: «آفرینش» و تدوین: «دیانت» برداشته شود، چیزی بر یقین من افزون نمی‌گردد، چه اینکه من بأسرار دو نظام در دائرهٔ إمکان وجود واقف و آگاه هستم.

۱- نهج البلاغة: از کلام آن حضرت﴿علیه السلام﴾ رقم: ۱۳۷ ص ۴۱۸).

۵- امیرمؤمنان عليّ﴿علیه‌السلام﴾ فرمود:

«وَ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفِظُونَ مِنْ أَصْحابِ مُحَمَّدٍ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ أَنّي لَمْ أَرُدَّ عَلَى اللّهِ وَ لا عَلى رَسُولِهِ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ ساعَةً قَطُّ، وَ لَقَدْ واسَيْتُهُ بِنَفْسي فِي الْمَواطِنِ الَّتي تَنْكُصُ فيهَا الْأَبْطالُ، وَ تَتَأَخَّرُ فيهَا الْأَقْدامُ، نَجْدَةً أَكْرَمَنِيَ اللّهُ بِها، وَ لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللّهِ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلى صَدْري، وَ لَقَدْ سالَتْ نَفْسُهُ في كَفّي، فَأَمْرَرْتُها عَلى وَجْهي، وَ لَقَدْ وَليتُ غُسْلَهُ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ وَ الْمَلائِكَةُ أَعْواني، فَضَجَّتِ الدّارُ وَ الْأَفْنِيَةُ، مَلَأٌ يَهْبِطُ وَ مَلَأٌ يَعْرُجُ، وَ ما فارَقَتْ سَمْعي هَيْنَمَةٌ مِنْهُمْ، يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتّى وارَيْناهُ في ضَريحِهِ، فَمَنْ ذا أَحَقُّ بِهِ مِنّي حَيّاً وَ مَيِّتاً؟ فَانْفُذُوا عَلى بَصائِرِكُمْ، وَ لْتَصْدُقْ نِيّاتُكُمْ في جِهادِ عَدُوِّكُمْ، فَوَالَّذي لاإِلٰهَ إِلاّ هُوَ إِنّي لَعَلى جادَّةِ الْحَقِّ، وَ إِنَّهُمْ لَعَلى مَزَلَّةِ الْباطِلِ».[1]

يعني: و بتحقيق بزرگان از صحابهٔ راستين حضرت محمّد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ كه حافظ (قرآن كريم و سنت رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ هستند، و بأسرار و أحكام و معارف و حِكَم آن دو آگاهند (چون سلمان و أبوذر و مقداد و عمار ياسر و ...) می‌دانند كه من هرگز ساعتی از فرمان خداوند سبحان و رسولش﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ دور نمانده و آن را ترک ننموده‌ام، و حتّی از جان خود نيز دربارهٔ رسول اللّه﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ دريغ نكرده‌ام، در جاهائی كه «گرفتاريها، سختيها، خطرها و جنگها و ...» دليران پابفرار می‌گذاشتند، و گامها برمی‌گشت (كسی جرأت مقابله با خطرها، گرفتاريها، و نبرد با دليران و جلوگيری از دشمن را نداشت) أما من بر أثر شجاعت و جوانمردی كه خداوند متعال مرا به آن گرامی داشت، همهٔ اين خطرها و ... را پشت سر می‌گذاشتم، و بينی دليران را در ميدان نبرد بخاک می‌مالاندم و دشمن را مغلوب می‌ساختم.

و بتحقيق رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ قبض روح شد در حالی كه سر مباركش بر سينهٔ من بود، و بر روی دستم جانش از بدن مفارقت كرد پس (بجهت تيمّن و تبرّک)

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۸ ص ۶۳۳).

دست خود را بچهره‌ام کشیدم، و متصدّی غُسل آن حضرت«صلى الله عليه وآله» شدم، و فرشتگان در غُسل رسول خدا«صلى الله عليه وآله» مرا یاری می‌کردند، پس خانهٔ رسول‌اللّه«صلى الله عليه وآله» و أطراف آن (حاضرین و فرشتگانی در آمد و رفت بودند) بگریه و ناله در آمدند، گروهی از فرشتگان از آسمان فرود می‌آمدند، و دسته‌ای به آسمان بالا می‌رفتند، و همهمهٔ نماز ایشان که بر آن بزرگوار میخواندند از گوش من جدا نمی‌شد، تا اینکه آن حضرت«صلى الله عليه وآله» را در آرامگاهش نهادیم، پس چه کسی در حال حیات و ممات نسبت به آن حضرت«صلى الله عليه وآله» از من سزاوارتر و شایسته‌تر بود؟ (هرکه إدّعای شایسته‌تر بودن کند دروغ گفته، و بنا حق خود را خلیفه و جانشین رسول خدا«صلى الله عليه وآله» دانسته و جامعه را بگمراهی و انحطاط کشانده و به عذاب إلهی گرفتار ساخته است).

پس أی مردم! با بینشها و بینائیهای درونی، و دیده‌های قلبی خود حق و باطل را، خیر و شر را، و راه سعادت و شقاوت و کمال و انحطاط و ... را دنبال و بررسی کرده و أهل آندو را شناسائی کنید، باید در درک حق و باطل، و إحقاق حق و إبطال باطل، و حرکت بسوی کمال، و دوری از انحطاط با نیّت پاک و راستی درونی (بدون شک و تردید و نفاق) گام بردارید، تا با آگاهی و علم، إمام خود را بشناسید، و با شناخت اصولی و بینش به او ایمان آورید، و با اخلاص و یقین از او پیروی کنید.

پس سوگند به آنکه جز او خدائی نیست، من به راه حق هستم (علم و عمل من بر أساس واقع و میزان (و وحی: کلّی «کتاب» و جزئی «سنت» استوار است) و مخالفان و دشمنان و غاصبان خلافت، و صحابهٔ دروغین هر آینه بر لغزشگاه باطل (پیرو هواهای نفسانی و مرکب شیطان) هستند.

درس نهم:

۳۹- شناخت هر چیزی در دو نظام تکوین و تدوین بر شناخت ضدش متوقف‌است:

قبل از آنکه از زبان مولی‌الموحّدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علیّ بن أبیطالب«علیه السلام» مخالفان و دشمنان و صحابهٔ دروغین را بشناسیم که بر لغزشگاه باطل و انحطاط قرار داشته، و بعد از رحلت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» موجب انحراف و انحطاط و خسران أفراد و جامعه إسلامی از یکسو و جوامع بشری از سوی دیگر تا کنون شده‌اند، باید به یک نکتهٔ بسیار مهم اصولی علمی دقیق توجّه داشته باشیم:

پر واضح و روشن، بلکه از بدیهیات در عالَم وجود آنکه: شناخت هر چیزی در دو نظام تکوین و تدوین بشناخت ضدّش متوقف است، یعنی تا شب و تاریکی نباشد، مفهوم روز و روشنی، تا ظلمت و سیاهی نباشد، معنی نور و سفیدی، تا زن و ماده نباشد، مفهوم مرد و نَر، تا زمین و انسان و حیوان و نبات و جماد و ... نبود معنی آسمان و ملائکه و جن و شیطان و ... تا شرک و کفر نباشد مفهوم توحید و ایمان، تا شر و باطل نباشد، معنی خیر و حق، تا کذب و فساد نباشد مفهوم راستی و صلاح، تا ضلالت و شقاوت نباشد، معنی هدایت و سعادت، تا خیانت و معصیت نباشد، مفهوم أمانت و طاعت، تا ظلم و ستم نباشد، معنی عدل و انصاف، و تا انحطاط و خسران نباشد معنی کمال و نیل به رضوان و ... فهمیده نمی‌شود.

رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«أَلاٰ وَ إِنَّ أَفْضَلَ النّٰاسِ عَبْدٌ، عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطٰاعَهُ، وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَصٰاهُ»[1]

۱- مدینة البلاغة: ج ۲ ص ۲۰).

یعنی: أی مردم بدانید و آگاه باشید! بتحقیق برترین مردم، و با فضیلت‌ترین انسانها، بنده‌ای است که بشناسد پروردگارش را، و با شناخت اصولی عبادتش کند، و بشناسد دشمنش را و با شناخت اصولی، نافرمانی و معصیتش نماید.

هرگاه در این سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» که ازکوتاهترین سوره‌های (۳) گانهٔ قرآن کریم بشمار می‌رود تدبّر نمائید، خواهید دانست که خداوند متعال در آن باین دو بُعد متضاد و دو خط متعاکس: انحطاط و خسران، وکمال و رستگاری انسان إشاره فرموده است: انحطاط در طریق کفر و طغیان، و خسران در راه باطل و ناشکیبایی در أمر دین از یک زاویه، وکمال در مسیر ایمان و طاعت، و رستگاری و نیل برضوان اللّه تعال در طریق حق و شکیبائی و استقامت در مسیر تعالی و تکامل از زاویهٔ دیگر.

حتّی درکلمهٔ توحید: «**لاٰاِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ**» لزوم تضاد در تعالی و تکامل، و دو بُعد نفی و اثبات، و منفی و مثبت ملحوظ گردیده که بدون آن‌دو توحید معنی ندارد، چنانچه لامپ بدون اتصال دو سیم مثبت و منفی به نیروی برق، روشن نمی‌گردد. چه اینکه برخورد تضادها لازمهٔ ایجاد تحوّل و راز حرکت در نظام آفرینش است چنانچه در نظام شریعت نیز انسان با تضاد درونی بتکامل می‌رسد.

مولوی بتضاد در دو نظام تکوین و تدوین إشاره کرده و می‌گوید:

این جهان جنگ است کل چون بنگری ذرّه ذرّه همچو دین با کافری

و از این نتیجه می‌گیرد که جنگهای کنونی نشانه‌ای از تضادهای درونی است که در مبنای جهان و عناصر تشکیل دهندهٔ آن وجود دارد و این کون و فساد همچنان تا دار باقی یا بهشت موعود ادامه دارد و در آن تضادی وجود ندارد.

جنگ فعلی هست از جنگ نهان زین تخالف آن تخالف را بدان

مولوی جهان را مرکب از چهار عنصر أصلی میداند که هر یک از آنها ضدّ یکدیگرند و می‌گوید:

این جهان زین جنگ، قایم می‌بود در عناصر در نگر تا حل شود
چار عنصر چار استون قویست که بدیشان سقف دنیا مستویست

هــر ســتونی اشکــنندهٔ آن دگــر ‌ ‌ ‌ ‌ اُســتن آب اشکــنندهٔ هــر شــرر
پس بــنای خــلق بـر أضـداد بـود ‌ ‌ ‌ ‌ لاجرم جنگی شدند از ضرّ و سود
هست أحـوالت خـلاف یکـدگر ‌ ‌ ‌ ‌ هــر یکـی بـا هـم مـخالف در أثـر
چونک هـر دم راه خـود را مـیزنی ‌ ‌ ‌ ‌ با دگر کس سازگاری چون میکنی؟
فـوج لشگـرهای أحـوالت ببین ‌ ‌ ‌ ‌ هر یکی با دیگری در جنگ و کین
می‌نگر در خود چنین جنگ گـران ‌ ‌ ‌ ‌ پس چه مشغولی به جنگ دیگران
یا مگر ز این جنگ حقت وا خـرد ‌ ‌ ‌ ‌ در جـهان صـلح یکـرنگت بـرد
آن جهان جـز بـاقی و آبـاد نـیست ‌ ‌ ‌ ‌ زآنکه ترکیب وی از أضداد نیست
ایــن تـنافی از ضــد آیـد ضـد را ‌ ‌ ‌ ‌ چـون نـباشد ضدّ نـبود جـز بقا
نفی ضد کرد از بهشت آن بی نظیر ‌ ‌ ‌ ‌ که نباشد شمس و ضدّش زمـهریر

پس تحولاتی که از برخورد تضادها بوجود می‌آید بیهوده و عبث نیست این جنگها برای رسیدن به صلحی پایدار است برای رفتن به جـهان دیگـر و فـناء در خورشید حق، پس این همه دوریها و فراقها مقدمهٔ آن وصل است که می‌گوید:

هست بــیرنگی اصــول رنگــها ‌ ‌ ‌ ‌ صــلحها بــاشد اصـول جـنگها
آن جهانست أصل این پر غم وثـاق ‌ ‌ ‌ ‌ وصل باشد أصل هـر هـجر و فـراق
ایــن تـخالف از چـه آیـد و ز کـجا؟ ‌ ‌ ‌ ‌ و از چه زاید وحدت ایـن أعـداد را
زانک ما فرعیم و چهار أضداد أصل ‌ ‌ ‌ ‌ خوی خود در فرع کرد ایجاد أصـل
گوهر جـان چـون ورای فـصلهاست ‌ ‌ ‌ ‌ خوی او این نیست خوی کبریاست

به نظر مولوی روح بی اراده و مضطر نیست بلکه بر عالم ماده چیره است و أشیاء را صورت خارجی می‌بخشد، و همهٔ دگرگونی‌ها و سرانجام وصل به حق را ناشی از فرمان إلهی میداند و گوید:

أمــــر آیـــد در صـور رو در رَوَد ‌ ‌ ‌ ‌ بــاز هـم ز امـرش مـجرد مـی‌شود
پس له الخـلق و له الأمـرش بـدان ‌ ‌ ‌ ‌ خلق صورت، أمر جان راکب بر آن
راکب و مـرکوب در فـرمان شـاه ‌ ‌ ‌ ‌ جسـم بـر درگـاه و جـان در بـارگاه
چونک خواهـد کآب آیـد در سـبو ‌ ‌ ‌ ‌ شـاه گـوید جیش جـان را إرکبوا

هرگاه شما بقرآن کریم مراجعه، و دقت و تأمل در آیات شریفهٔ آن نمائید، حتّی در بسمله‌های أول سوره‌های قرآن مجید باعتباری دو مفهوم متضاد در آنها ملحوظ شده است، زیرا کلمهٔ «الرحمن» إشاره به رحمت عامّهٔ إلهی دارد که شامل موحد و مشرک، مؤمن و کافر، مطیع و عاصی، و مصلح و مفسد، و محسن و مسیئ و ... در دنیا می‌گردد، در حالی که لفظ «الرحیم» إشاره برحمت خاصّهٔ إلهی دارد که تنها شامل حال موحّد، و مؤمن و مطیع و محسن و مصلح و متقی و ... در آخرت می‌گردد، و خداوند متعال باین دو معنی عام و خاص، و باعتباری دو معنی متخالف و مثبت و منفی در قرآن کریم إشاره فرموده است:

«وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهٰا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيٰاتِنٰا يُؤْمِنُونَ» الأعراف: ۱۵۶).

یعنی: و حال آنکه رحمت من - در دنیا - همهٔ موجودات عالَم را فراگرفته است، پس آن رحمت را - در روز قیامت - حتم و لازم و مخصوص بکسانی خواهم نمود که راه تقوی را در پیش گیرند، و زکات مالشان را بمستحقان دهند، و به آیات ما ایمان آورند.

۴۰- انسان دو بُعدی و تضاد:

یکی از مهمترین علل بیان متضادین، متخالفین، و متناقضین و مثبت و منفی: بایستنی و نبایستنی، مطلوب و نامطلوب، ایمان و کفر، توحید و شرک، سود وزیان، نور و ظلمت،کمال و انحطاط، و بهشت و جهنم و ... را با هم حتّی در کوتاهترین سیاق قرآن کریم همچون «**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ**» و «**لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ**» اینستکه:

قرآن کریم خطاب بعقل و فطرت و وجدان، و حقیقت و واقع إنسان کرده سخن می‌گوید، إنسانی که دو بُعْدی آفریده شده است، یعنی استعداد پذیرش حق و گرایش بباطل و نیروی ایمان و کفر، خیر و شر، صدق و کذب، طاعت و طغیان، سعادت و شقاوت، تقوی و فجور و کمال و انحطاط و ... در انسان وجود دارد، و آفریدگار جهان باین معنی إشاره فرمود:

«وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰيهٰا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا» الشمس: ۱۰-۷)

یعنی: سوگند به نفس آدمی و آنکه آنرا دو بُعدی آفرید، پس بواسطهٔ دو بُعدی بودن نفس آدمی، آفریدگارش، گنهکاریش و پرهیزکاریش را باو إلهام کرد، بتحقیق هر کسی نفس خود را از گناه پاک سازد بیقین رستگار و بکمال انسانی خواهد رسید، و هر که نفس خود را بگناه آلوده سازد البته زیانکار و منحط خواهد شد.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی ج ۱ کتاب عقل و جهل حدیث ۱۴» روایت صحیحی را باسنادش از سماعة بن مهران نقل کرده است که گفت: «من با جمعی از دوستان و شیعیان در محضر إمام صادق﴿ع﴾ بودیم که ذکر عقل و جهل بمیان آمد، آن حضرت﴿ع﴾ به أصحابش فرمود: عقل را با لشگرش، و جهل را با لشگرش بشناسید تا هدایت شوید و بکمال انسانی نائل آئید، سپس إمام﴿ع﴾ یک لشگر (۷۵) نفری برای عقل و یک لشگر (۷۵) نفری را برای جهل یکی یکی برشمرد که صراحت بر دو بُعدی بودن انسان دارد.

این دو بُعدی بودن انسان و تضاد درونی در أمر تشریع از مهمترین وجوه ممیّزهٔ انسان با دیگر موجودات عالَم است، و او چون دیگر موجودات تک بُعدی (تکوین) نیست تا بلا اختیار و بلاتکلیف باشد.

۴۱- طبیعت انسان و طبیعت آب زلال:

طبیعت انسان، همچون طبیعت آب زلال بی رنگ و بو و مزه‌ئیست که اقتضاء پذیرش هر رنگ و بو و مزه‌ای را دارد، پس اگر بر این طبیعت انسانی رنگ خدائی زده شود و بوی دینی و مزهٔ عبادت بخود گیرد، إنسانی إلهی و دینی و عبادی می‌گردد که خداوند متعال فرمود:

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مٰا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوا - صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عٰابِدُونَ» البقرة: ۱۳۸-۱۳۷)

یعنی: پس اگر أهل کتاب، ایمان آورندآنگونه که شما مؤمنان راستین ایمان آورده‌اید، پس بتحقیق با چنین ایمان، راه سعادت و کمال را یافته‌اند - تنها این ایمان، رنگ آمیزی خداوند سبحان است که بمؤمنان راستین رنگ فطرت توحید و ایمان می‌بخشد، و هیچ رنگی نیکوتر و با ثبات‌تر از رنگ خدائی نیست، رنگ خدائی رنگی ثابت و لا یتغیّر است که انسان با رنگ خدائی هیچگاه رنگ به رنگ نمی‌شود و هر روز چهره عوض نمی‌کند، از اینرو رنگ یافتگان خدائی می‌گویند: «ما تنها و بی هیچ شائبه‌ای خدای یگانه را پرستش می‌کنیم، تنها از او استمداد، تنها باو استعانت، و تنها بر او توکل و تنها بسوی او امور خود را تفویض مینمائیم. چه اینکه عبادت تنها برای خداوند متعال از آشکارترین نشانه‌های رنگ خدائی گرفتن بندگان است.

و أما اگر انسان رنگ شیطانی بخودگیرد، او مرکب شیطان، و مظهر بلکه نفس شیطان مجسّم می‌گردد و هر آن برنگهای مختلف در می‌آید و چهره عوض می‌کند و شعار بی رنگان را: «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» سر می‌دهد، چه اینکه رنگ شیطانی بی ثبات و همواره متغیّر است، بر چنین انسانهای بی رنگ، همه رنگی، شیطان از راههای مختلف مسلّط می‌گردد.

خداوند متعال خطاب به شیطان می‌فرماید:

«فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاۤءُكُمْ جَزاۤءً مَوْفُوراً وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَعِدْهُمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً» الاسراء: ۶۳-۶۴)

یعنی: پس هر کس از فرزندان آدم در هر زمان و مکانی پیروی از تو کرد با تو بدوزخ که پاداش شما است کیفر خواهد شد، ای شیطان نافرمان، برو و هر کسی از آنانرا که میتوانی با آواز، گمراه ساز و بر لغزشگاه انحطاط قرار ده و با تمام لشگر سواره و پیاده‌ات بر آنان احاطه کن، و در أموال و اولاد هم با آنها شریک شو، و با وعده‌های دروغ آنها را فریب ده، آری وعدهٔ شیطان جز غرور و فریب نخواهد بود.

طبیعت انسان، همآنند طبیعت آب زلال بی رنگ و بو و مزه‌ای است که هر رنگ و بو و مزه‌ای که در آن ریخته و همراه شود، همان رنگ و بو و مزه را بخود می‌گیرد، اگر رنگ سفید در آب ریخته شود، به رنگ سفید در می‌آید، و اگر با رنگ سیاه در آمیزد، سیاه می‌گردد، اگر با بوی خوش آمیخته گردد خوشبو می‌شود، با بوی بد، متعفن می‌گردد اگربا مزهٔ شیرین درآمیزد خوش مزه می‌شود، با مزه تلخ همراه شود تلخ می‌گردد.

این انسان دو بُعدی می‌تواند با یک بُعدش حق، ایمان، طاعت و راه سعادت را اختیار نماید و از باطل و کفر و طغیان، و راه شقاوت دوری جوید تا بـه کـمال انسانی نائل آید، و می‌تواند با بُعد دیگرش باطل و کفر و طغیان، و راه شقاوت را انتخاب کند، و از حق و ... بگریزد، و انحطاط و زیان دنیا و خسران آخرت نصیبش گردد.

بدون تردید! انسان نمی‌تواند بدون شناخت اصولی بـدو بُـعدی بـودنش، بواقع دو شیٔ متخالف و متضاد و متناقض و مثبت و منفی چیزی پی برد، چنانچه نمی‌تواند یکی از ضدّین را بدون شناخت دیگری درک کند، و نـمی‌توانـد بـدون شناخت باطل، حق را، و بدون شناخت أهل باطل، أهل حق را درک نماید.

۴۲- شناخت اصولی حق و باطل بر شناخت أهل آندو متوقف است:

حضرت امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» خطاب به همهٔ انسانها در هـمهٔ زمـان‌ها و مکان‌ها کرده و فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتّٰى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتّٰى تَعْرِفُوا الَّذي نَقَضَهُ، وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتّٰى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ...».[1]

یعنی: و أی مردم دنیا که در هر زمان و مکانی زندگی می‌کنید بدانید هرگز شما براه راست (دین حق) پی نخواهید برد و راه کمال را نخواهید یافت مگر آنکه

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۴۷ ص ۴۵۰).

نخست کسی را بشناسید که راه کمال را رهاکرده و از دین حق دوری جسته است، و شما هرگز بعهد و پیمان قرآن کریم وفاء نکرده و ایمان درست بخداوند متعال و رسولش «صلّی الله علیه و آله» نخواهید آورد مگر آنکه نخست کسی را بشناسید، که نقض عهد کرده و پیمان إلهی را شکسته، و ایمان نیاورده است و شما هرگز به کتاب آسمانی (قرآن کریم) چنگ نزده و به معارف و حِکَم و أسرار و أحکام آن آشنا نشده، و بر طبق موازین آن عمل نخواهید کرد، مگر آنکه کسی را که آنرا دور انداخته، دوری کنید و پیشوای خود قرار ندهید و با آن مخالفت ورزیده و آن را بشناسید.

بنابراین پذیرش حق و پیروی از أهل آن بدون شناخت باطل و أهل آن ثبات و دوام ندارد، و تا باطل و أهلش را چون حق و أهلش اصولی نشناسیم، پیوسته بین دو خطر بزرگ قرار خواهیم داشت!

۱- در معرض خطر جذب باطل، و پیروی کورکورانه از أهل آن.

۲- خطر دوری از حق و أهل آن، و در نهایت: انحطاط و سقوط از انسانیت، و زیان دنیا و خسران آخرت.

بر رهبران دینی، و مسئولان اعتقادی مردم، و بر مؤمنان راستین لازم و واجب قطعی است که حق و باطل هر دو را با هم بواقعشان برای مردم بیان و بازگو کنند، تا أفراد جامعه با شناخت اصولی، حق را پذیرفته، و از باطل دوری جویند.

باید در هر حال، حق را بیان کرد: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ**» النساء: ۱۳۵).

یعنی: أی مؤمنان راستین نگهدار عدالت در تمام أبعاد زندگی باشید، برای خداوند متعال گواهی دهید هر چند بر ضرر خودتان باشد.

نگهداری عدالت و بسط عدل و انصاف جز با بیان حق و عمل بر میزان حق میسّر نخواهد شد. خداوند متعال از علمای دینی و رهبران مذهبی عهد و پیمان گرفت که حقائق دین را در هر حال بازگو نمایند که فرمود: «**وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ**» آل عمران: ۱۸۷).

یعنی: و یاد آر أی رسول ما«صلی الله علیه و آله» زمانی را که خداوند سبحان، از علمای دینی و رهبران مذهبی و مربیان روحی و مسئولان اعتقادی مردم پیمان گرفت که حقائق کتاب آسمانی را همواره، بی وقفه، و بدون بهانه‌های واهیه برای مردم بیان کنید و کتمان ننمائید.

باید حقائق را بیان کرد أما نه بمعنی تحمیل آن را بر کسی: «**لاٰ اِكْـراٰهَ فِي الدّينِ**» چنانچه بیان أباطیل و انحرافات فکری و عقائد گمراه کننده و دشمنان دینی را از یکسو باید معرّفی نمود، و از سوی دیگر بایست گذاشت أهل باطل نیز حرفهای خود را بگویند أما نه بقیمت تحمیل آن، و جذب أفراد را با زر و زور و تزویر، و تخریب حق و أهل آن، و جلوگیری از بیان و تبلیغ حق، اینست معنی آزادی در دین، تا مردم با شناخت اصولی حق و باطل هر دو، حق را اختیار کنند و از باطل دوری جویند.

با این بیان، می‌توان کلام سابق حضرت امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» را فهمید که نخست حق و أهلش را سپس باطل و أهلش را آنگونه که باید معرّفی کرده سپس سوگند یاد نمود که او«علیه السلام» بر جادّهٔ حق، و مخالفان و غاصبین خلافت و صحابهٔ دروغین بر لغزشگاه باطل قرار دارند، تا پیروان و شیعیانش را در مسیر بسوی کمال اطمینان بیشتری بخشد، و حجّت را بر دیگران تمام کند، و عذری برای کسی باقی نگذارد.

درس دهم:

۴۳- مخالفان و آفات دین مبین اسلام را از بیان حضرت امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» بشناسید:

دلالت آیات قرآن کریم، و صراحت روایات وارده از دو طریق شیعه و عامه در این باب بقدری زیاد است که ذکر همهٔ آنها، نیاز بنوشتن چندین جلد کتاب دارد که از حوصلهٔ بحث مختصر ما در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» خارج است، بنابراین ما در اینجا فرازهائی از خطبه‌های مولی الموحّدین إمام المتقین أمیر المؤمنین عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» را در معرّفی مخالفان و غاصبین خلافت، و صحابهٔ دروغین ... را که در نهج‌البلاغهٔ شریف آمده بیان می‌کنیم که هیچگونه تردیدی در حقیقت این بیان نیست، چه اینکه «نهج‌البلاغه» معجزهٔ خالدهٔ قولی امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» و أخو القرآن الکریم است تا شما با دیدهٔ بصیرت و انصاف قضاوت کرده و آنانرا بهتر و اصولی‌تر بشناسید، و اصولی بجهانیان بشناسانید که چگونه آنها بر لغزشگاه باطل و انحطاط، و مرکب شیطان قرار گرفته، و چگونه موجب انحراف مسیر دین مبین اسلام و إسارت قرآن کریم، و انحطاط مسلمین تاکنون شده‌اند؟

۱- امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» به انحراف مسیر اسلام، و إسارت دین، و آغاز انحطاط مسلمین از سقیفهٔ سخیفه پس از رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» اشاره کرد و فرموده‌است:

«حَتّیٰ إِذٰا قَبَضَ اللّٰهُ رَسُولَهُ«صلی الله علیه و آله» رَجَعَ قَوْمٌ عَلَی الْأَعْقٰابِ، وَ غٰالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَ اتَّکَلُوا عَلَی الْوَلاٰئِجِ، وَ وَصَلُوا غَیْرَ الرَّحِمِ، وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَ نَقَلُوا الْبِنٰاءَ عَنْ رَصِّ أَسٰاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَیْرِ مَوْضِعِهِ مَعٰادِنُ کُلِّ خَطِیئَةٍ، وَ أَبْوٰابُ کُلِّ ضٰارِبٍ فِي غَمْرَةٍ، قَدْ مٰارُوا فِي الْحَیْرَةِ، وَذَهَلُوا فِي السَّکْرَةِ عَلٰی سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَونَ مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَی الدُّنْیٰا رٰاکِنٍ، أَوْ مُفٰارِقٍ لِلدِّینِ مُبٰایِنٍ».[1]

۱- نهج البلاغهٔ: خطبة ۱۵۰ ص ۴۶۰).

یعنی: زمانی که خداوند متعال رسول خاتمش محمّد مصطفی﴿صلی الله علیه وآله﴾ را قبض روح فرمود گروهی از صحابهٔ دروغین به قهقرا (ضلالت و گمراهی) برگشتند (به أوامر و نواهی خداوند متعال و وصیّت رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ پشت کرده و مخالفت نموده و با اجتماع سه نفر یعنی أبوبکر و عمر بن الخطاب و أبو عبیدهٔ جراح در سقیفهٔ سخیفه با نام اسلام و صحابه بودن، مسیر اسلام را منحرف، و در راه ضلالت و گمراهی گام نهاده‌اند، و درهای باطل و انحطاط را بروی مردم جهان برای همیشه گشودند، و جوامع بشری را از مسیر هدایت و حق و کمال و رستگاری بازداشتند، و از أهل قرآن کریم و أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه دور نمودند). و راههای گمراهیها، آنها را درگرداب خود فرو برده، و خود و جامعه را منحط و بعذاب إلهی گرفتار ساختند، و آنان در أمر خلافت و جانشینی بر آراء فاسد، و اندیشه‌های غلط، اعتمادکرده و أمیال نفسانی خود را پیشوای خود قرار داده‌اند، و از غیر رحم، و غیر خویش رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ و از بیگانه از خدا و رسولش﴿صلی الله علیه وآله﴾ پیروی کردند، برای نیل بریاست و صدارت، جانشین بحق رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ را خانه نشین کردند و نا أهلان را بعنوان خلیفه و جانشین رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ بر مردم تحمیل نمودند.

و از سبب (وسیلهٔ هدایت و خیر و سعادت و راهنمای بسوی کمال یعنی أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه که مأمور بدوستی و پیروی از آنان بوده‌اند دوری جسته، و رهایشان کردند، و ساختمان دین مبین اسلام را از بنیاد استوارش انتقال داده آنرا در جائی که شایسته و سزاوار نبود بنا نمودند (إمام معصوم﴿علیه السلام﴾ عالم به أسرار آفرینش راکه خداوند متعال او را برگزیده و رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ بأمر إلهی وی را جانشین خود قرار داده و به مردم جهان آن‌روز معرّفی کرده کنار زدند، و أفراد خطاکار و جاهل و نالایق و ناأهلی همچون ابی‌بکر و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان را با زور و زر و تزویر روی کار آوردند و جانشین رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ قرارشان داده‌اند.

این نا أهلان ریاست طلب، منشأ و کانهای هر معصیت و گناه و جنایت و فساد و ... و درهای هر وارد شدهٔ درگرداب جهل و نادانی، و باطل و نادرستی، و ضلالت وگمراهی، و فتنه و اختلال در نظم امور دین و دنیای جوامع بشری تا دامنهٔ قیامت شده‌اند، این ناشایستگان صدارت جو، جَوّ حیرت و سرگردانی دائمی را چون موج دریا برای جوامع پدید آوردند، و درگرداب غفلت و بیهوشی و مستی ریاست و صدارت، و درکام جهل و نادانی بروش پیروان فرعون مصر فرو رفتند که از عذاب وکیفر إلهی غافل بوده‌اند.

(چنانچه فرعون و فرعونیان آنچنان مست ریاست و صدارت شده و در گرداب غفلت و درکام جهالت فرورفته بودند وگمان می‌کردند که عذاب وکیفری اگر باشد باز هم بدست آنان است، و فرعون را علیه موسی بن عمران﴿عليه السلام﴾ تحریک می‌کردند:

«**وَ قٰالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ؟**» الأعراف: ۱۲۷).

یعنی: و بعضی از سران قوم - جهت تحریک فرعون علیه موسی﴿عليه السلام﴾ - به فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی، تا در این سرزمین (مصر) فساد نمایند، و تو و خدایان تو را رها کنند؟!

امیرمؤمنان علیّ﴿عليه السلام﴾ فرمود: برخی از این ریاست طلبان، و این سیاست‌بازان صدارت جو، از آخرت و حساب و جزای آن غفلت کردند و در گرداب شهوات دنیا فرو رفتند، و دین مبین اسلام را أبزار خلافت و حکومت خود قرار داده‌اند (چون خلفاء غاصبین سه گانه) و اینان آفات دین از درون همچون آفات درخت از درون بوده‌اند، و بعضی دیگر از صحابهٔ دروغین پس ازگروه أول، بکلّی دست از دین کشیده - مانند بنی امیه - و از دین جداگشتند، و بصورت آفت بیرونی دین در آمدند که قطعاً خطرگروه أول بمراتب بیش از خطرگروه دوم بوده است، زیرا خطر آفت درونی درخت بمراتب بیش از خطر آفت بیرونی آنست.

از اینجا می‌توان حکمت صبر و سکوت امیرمؤمنان علیّ﴿عليه السلام﴾ در مقابل گروه أوّل، و جنگ و مبارزه و قیام علیه گروه دوم را بدست آورد، زیرا باغبانی که

می داند آفت از درون، درخت را تهدید می‌کند، ولی مردم نادان ظاهر آنرا می‌بینند، نمی‌تواند درخت را از ریشه در آورد و یا شاخه‌هایش را قطع کند، آفتی که با تحمیق مردم، خود را حافظ درخت إسلام درجا زده، و صحابهٔ صاحب درخت، معرّفی کرده است، و أما با آفت ظاهری، می‌توان حتّی درخت را از ریشه در آورد، و یا شاخه‌هایش را قطع نمود، چه اینکه مردم، آفت ظاهر را می‌بینند.

پس مبارزه با آفت درونی بمراتب مشکلتر از مبارزه با آفت بیرونی است، خلفای ثلاثه، آفات درونی دین مبین اسلام بوده‌اند که حضرت امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» راهی جز صبر و سکوت نداشت تا بتواند با بردباری و شکیبائی با چنین آفت خطرناک برخورد کند که درخت را بکلی نخشکاند گرچه از ثمره آوردن جلوگیری کند و درخت را بی ثمر نماید، أما بنی امیه آفت ظاهری دین مبین اسلام بوده‌اند که با تبر و داس و أرّه در صدد بریدن درخت و شاخه‌های آن برآمده بودند که امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» ناچار باید بهر نحوی که باشد از آن جلوگیری کند.

۴۴- صحابهٔ راستین و دروغین کیانند؟

۲- امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» دو دسته از صحابهٔ رسول اللّه«صلى الله عليه وآله» را که گروهی در خدمت دیانت، و مظهر إطاعت و بندگی خداوند متعال بوده‌اند، و گروهی دیگر دیانت را به إسارت خود در آورده، و خود أسیر و مرکب شیطان، و فرمانبر هوای نفس بوده‌اند، در مواضع بسیاری از خطبه‌ها و کلمات و نامه‌هایش معرّفی کرده است که از آن جمله فرمود:

«أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِمَصابِيحِ الْهُدٰى وَ الْأَبْصارُ اللاّٰمِحَةُ إِلٰى مَنارِ التَّقْوٰى؟ أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وُهِبَتْ لِلّٰهِ وَ عُوقِدَتْ عَلٰى طاعَةِ اللّٰهِ؟ إِزْدَحَمُوا عَلَى الْحُطامِ، وَ تَشاحُّوا عَلَى الْحَرامِ، وَ رُفِعَ لَهُمْ عَلَمُ الْجَنَّةِ وَالنّارِ، فَصَرَفُوا عَنِ الْجَنَّةِ وُجُوهَهُمْ وَ أَقْبَلُوا إِلَى النّارِ بِأَعْمالِهِمْ، وَ دَعاهُمْ رَبُّهُمْ فَنَفَرُوا وَ وَلَّوا، وَ دَعاهُمُ الشَّيْطانُ فَاسْتَجابُوا وَأَقْبَلُوا»[۱]

۱- نهج البلاغة: خطبة ۱۴۴ ص ۴۳۹).

یعنی: کجایند صاحبان عقلهائی که به چراغهای هدایت برأفروخته و روشن گشته‌اند؟ و کجایند صاحبان دیده‌هایی که با نشانه‌های تقوی و پرهیزکاری به امور دین و دنیایشان نگریسته‌اند؟ کجایند صاحبان دلهائی که به خداوند متعال اختصاص داده شده و به طاعت و بندگی خدای متعال پیمان بسته‌اند؟ (کجایند پیروان پیشوایان دینی، و صحابهٔ راستین رسول اللّه«ﷺ» و شیعیان مخلص خاندان رسالت«علیهم السلام» چون سلمان فارسی، و أبوذر غفاری، و مقداد و عمار یاسر و بلال حبشی و ...؟)

در حالی که صحابهٔ دروغین به ریاست و صدارت و متاع ناچیز دنیا هجوم آوردند، و برای نیل به حرام و ارتکاب گناه با تمام وجود، حرص ورزیدند، و هم فکران خود را بدان تحریص می‌کنند، و بکیفر و عذاب إلهی نمیأندیشند، و حال آنکه نشانهٔ بهشت و آتش جهنم برای آنها نمایان، و بیان شده است، پس این آفات درونی دینی از بهشت و نعمتهایش روگردانده و با أعمال زشت و کردار ناپسند خود به آتش سوزان جهنم روی آوردند، و حال آنکه پروردگارشان آنها را به راه حق و خیر و سعادت و کمال و رستگاری دعوت فرموده آنان رمیده پشت گردانیدند، و شیطان آنان را به راه باطل و شر و شقاوت و انحطاط و گمراهی فراخوانده و آنها دعوتش را پذیرفته و به آن روی آوردند.

۴۵- صحابهٔ دروغین در دام شیاطین:

۳- امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در بارهٔ صحابهٔ دروغین که به شیطان اعتماد نمودند، و در دامش گرفتار آمدند، و مرکب و چشم و گوش و زبانش قرار گرفته‌اند فرمود:

«إِتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلاٰكاً، وَ اتَّخَذَهُمْ لَـهُ أَشْراكاً، فَـباضَ وَ فَـرَّخَ في صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَ دَرَجَ في حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلَ مَن قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ في سُلْطَانِهِ، وَ نَطَقَ بِالْباطِلِ عَلٰى لِسانِهِ».[1]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۷ ص ۵۹).

یعنی: این غاصبان خلافت ریاست طلب، و این سیاست بازان صدارت جو درکارشان به شیطان اعتماد نمودند، و شیطان هم آنها را بهترین دام و شریک خود برای ضلالت و گمراهی و انحطاط دیگران قرار داده است، پس بواسطهٔ چنین آمادگی صحابهٔ دروغین، شیطان در سینه‌های آنان تخم گذاری کرده و جوجه در آورده است، و بتدریج و آهسته آنچنان با آنها آمیزش نموده و به کامشان لذتها بخشید، تا فرمانبردار و بصورت مرکب، شیطان مجسّم شدند.

آنچنان آنها چشم شیطان شدند که شیطان با چشمهای آنان می‌دید، و زبان شیطان گشتند که با زبانشان سخن می‌گفت، پس آنها را بمرکب ضلالت و گمراهی سوار، و گفتار باطل و عمل زشت را در نظرشان زینت داد، عقائد و أعمال و گفتار ایشان مانند عقائد و أعمال و گفتارکسی بود که شیطان او را در توانائی خود شریک قرار داده، و به زبان او سخن باطل و نادرست می‌گوید.

۴۶- مفاسد إسلام شورائی:

۴- وقتی بدستور عمر بن الخطاب بعد از مرگ عمر مجلس شورائی برای أمر خلافت، و انتخاب خلیفه تشکیل گردید، امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» به مفاسد این إسلام شورائی اشاره کرد و فرمود:

«لَمْ يُسْرِعْ أَحَدٌ قَبْلي إِلى دَعْوَةِ الْحَقِّ، وَصِلَةِ رَحِمٍ، و عٰائِدَةِ كَرَمٍ، فَاسْمَعُوا قَوْلي، وَعُوا مَنْطِقِي، عَسىٰ أَنْ تَرَوْا هَذَا الأَمْرَ مِنْ بَعْدِ هٰذَا الْيَوْمِ تُنْتَضىٰ فِيهِ السُّيُوفُ، وَ تُخٰانُ فِيْهِ الْعُهُودُ حَتّٰى يَكُونَ بَعْضُكُمْ أَئِمَّةً لِأَهْلِ الضَّلاٰلَةِ، وَشِيْعَةً لِأَهْلِ الْجَهٰالَةِ»[1]

یعنی: هیچکس از شما (اهل شورای) پیش از من به دعوت حق، و پیوند با خویشان، و به احسان و بخشش نشتافته است، پس (در آنچه إقدام نمی‌کنم مانند این مجلس که عمر بن الخطاب دستور تشکیل آن را داده است حق و حقیقتی نمی‌بینم، بلکه مجلس شورا، جهت انتخاب خلیفه، مفاسد بسیاری دارد بنابراین

۱- نهج البلاغة: از کلام إمام«عليه السلام» رقم ۱۳۹ ص ۴۲۷-۴۲۸).

سخنم را بشنوید و گفتارم را در نظر داشته باشید، بزودی بعد از امروز (که این مجلس منعقد می‌گردد) أمر خلافت را می‌بینید که شمشیرها در آن کشیده و عهد و پیمانها شکسته خواهد شد، تا جائی که بعضی از شما (صحابهٔ دروغین) رهبران گمراهان شده، و برخی پیرو نادانان (خلفاء ثلاثه) می‌گردید (و این همه فتنه‌ها و فسادها و بدعتها و خونریزیها، نتیجهٔ این مجلس شورا است که أساس آن روی باطل و نادرستی قرار گرفته است که منشأ آن سقیفهٔ سخیفه شؤمه می‌باشد).

۴۷- فتنه‌ها و بدعتها بعد از رحلت رسول خدا «صلّی الله علیه و آله»:

۵- امیرمؤمنان عليّ «علیه السلام» در ظهور فتنه‌ها و بدعتها و فسادها و گمراهیهایی که بعد از رحلت رسول اللّه «صلّی الله علیه و آله» ظاهر شد، فرمود:

«قَدْ خاضُوا بِحارَ الْفِتَنِ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ، وَ أَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ، وَنَطَقَ الضّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ، نَحْنُ الشِّعارُ وَالأَصْحابُ، وَالْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوابُ، وَ لا تُؤْتَى الْبُيُوتُ اِلاّ مِنْ أَبْوابِها، فَمَنْ أَتاها مِنْ غَيْرِ أَبْوابِها سُمِّيَ سارِقاً، فِيهِمْ كَرائِمُ الْقُرآنِ وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمنِ إنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا، فَلْيَصْدُقْ رائِدٌ أَهْلَهُ، وَلْيُحْضِرْ عَقْلَهُ».(۱)

یعنی: بتحقیق صحابهٔ دروغین و غاصبین خلافت، پس از رحلت رسول اللّه «صلّی الله علیه و آله» در دریاهای فتنه‌ها و فسادها، و درگرداب ضلالتها و گمراهیها و جهل و نادانیها فرو رفتند، خود گمراه شدند و جوامع بشری را بسوی انحطاط و تباهی سوق داده‌اند، و در دین مبین اسلام بدعتهای بسیاری پدید آورده و سنتهای رسول خدا «صلّی الله علیه و آله» را رهاکردند، و طبق خواسته‌ها و أمیال نفسانی خود حکم نمودند، و در چنین جوّی از اختناق و فشار بی حدّ، و با یورش بردن أراذل و أوباش بخانهٔ وحی و عصمت و طهارت وکنار زدن مظهر أسماء حسنای إلهی، و پیروان أفاضلش، مؤمنان کناره‌گیری کرده خاموش نشسته‌اند.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۳ ص ۴۷۹-۴۸۰).

و عنان سخن در جامعه (بواسطهٔ حکومت بر مردم و سلطهٔ بر آنان) به دست گمراهان و دروغگویان افتاده هر چه بخواهند می‌گویند، و هر که را که بخواهند می‌کوبند، حق را باطل، و باطل را حق، أهل حق را گمراه و گمراه را هدایت یافته بوسیلهٔ راویان مزدوری همچون أبوهریره‌ها، و أنس بن مالکها و... معرّفی می‌کردند، بطوریکه مردم از ما خاندان رسالت﴿صلّی الله علیه و آله﴾ کناره گرفته، دست کشیده‌اند.

در حالی که ما خاندان رسالت﴿علیهم السلام﴾ از جهت قرب و نزدیکی به رسول خدا﴿صلّی الله علیه و آله﴾ چون پیراهن تن او هستیم، و أصحاب راستین رسول اللّه﴿صلّی الله علیه و آله﴾ می‌باشیم، زیرا آنچه از کتاب و سنّت بر او﴿صلّی الله علیه و آله﴾ نازل می‌شد، به ما منتقل می‌گردید، و ما خزانه‌داران و درهای علوم و معارف و حِکَم و أسرار و أحکام دین مبین إسلام هستیم».

(در حدیث متواتر از دو طریق شیعه و عامه نقل شده است که رسول خدا﴿صلّی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِینَةَ فَلْیَأْتِ الْبَابَ»

یعنی: من شهر علم و دانش، و علیّ﴿علیه السلام﴾ دروازهٔ آنست، پس اگر کسی بخواهد وارد شهر شود، باید از دروازهٔ آن وارد گردد».

حکیم سنائی گوید:

مرتضائی که کرد یزدانش — همره جان مصطفی جانش
هر دو یک قبله و خردشان دو — هر دو یک روح و کالبدشان دو
دو رونده چو أختر گردون — دو برادر چو موسی و هارون
هر دو یک دُر ز یک صدف بودند — هر دو پیرایهٔ شرف بودند
تا نه بگشاد علم حیدر در — ندهد سنّت پیمبر بر

امیرمؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: «و داخل خانه‌ها نمی‌توان شد مگر از درهای آنها، پس کسی که از غیر درها، وارد خانه‌ها شود، دزد نامیده می‌شود، زیرا هرکه از غیر طریق ما خاندان رسالت﴿علیهم السلام﴾ خداوند و رسولش﴿صلّی الله علیه و آله﴾ را بشناسد، خداو رسولش﴿صلّی الله علیه و آله﴾ را نشناخته است، و هر که از غیر طریق ما علوم و معارف اسلام را فرا گیرد، فرا نگرفته است.

آنچه از آیات قرآن کریم که در فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی انسان نازل شده است، أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ محور و معیار و میزان آنند، و آنها گنجهای خداوند بخشنده می‌باشند، اگر به گفتار لب گشایند راست گویند، واگر خاموش باشند، نباید دیگران بر آنان پیشی گیرند چه اینکه سکوتشان از روی حکمت و مصلحت است نه از روی عجز و ناتوانی و نادانی تا دیگری بر آنها سبقت گرفته سخن گوید، پس باید پیشرو و جلودار هر قومی به پیروان خود راست گوید تا او را ازگمراهی و نادانی برهاند، و باید عقل را حاکم بر خود سازد، و با آن متوجه ما شود (سخنان ما را با فکر و اندیشه وگوش دل بشنود، تا بدرستی آنچه می‌گوئیم پی برد)

۴۸- هیچکس با أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ مقایسه نمی‌شود:

امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ درکاشتن تخم فجور صحابهٔ دروغین با غصب خلافت، و ثمرات شوم و نتائج ننگین آن، و اینکه کسی با أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ هرگز قابل مقایسه نیست فرمود:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ، وَسَقَوْهُ الْغُرُورَ، وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ، لا يُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ﴿صلی الله علیه وآله﴾ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَ لا يُسَوّٰى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً، هُمْ أَساسُ الدِّينِ وَ عِمادُالْيَقِيْنِ، إِلَيْهِمْ يَفِيئُ الْغالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التّالي، وَ لَهُمْ خَصٰائِصُ حَقِّ الْوِلايَةِ، وَ فِيْهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِراثَةُ، اَلْآنَ إِذْرَجَعَ الْحَقُّ إِلٰى أَهْلِهِ، وَ نُقِلَ إِلٰى مُنْتَقِلِهِ»[1]

یعنی: این صحابهٔ دروغین، و غاصبان خلافت با تشکیل سقیفهٔ سخیفه، و غصب خلافت، تخمهای فجور و طغیان، و بذرهای ضلالت و عصیان، و جهل و نادانی را درکشتگاه دلهای جوامع بشری کاشته‌اند، و با زر و زور و تزویر آن را آبیاری کرده‌اند، و نتائج و ثمرات ننگین این کِشت فجور در دلها، انحطاط، و خسران دنیا و آخرت بود که درو کردند، جامعهٔ بشری را منحط و بعذاب إلهی گرفتار ساختند.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲ ص ۴۵).

هیچکس از این اُمّت با آل محمّد﴿صلی الله علیه وآله﴾ طرف مقایسه نخواهد بود، و حتّی کسانی که پیوسته از نعمت و بخشش علوم و معارف أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ بهره‌ها برده‌اند (چون سلمان فارسی و أبوذر غفاری و ...) با خاندان رسالت﴿علیهم السلام﴾ برابری نمی‌کنند (پس چگونه این صحابهٔ دروغین جاهلان منحط، خود را بر أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ ترجیح می‌دهند، و مردم را بسوی خویش میخوانند، و خود را خلیفه و جانشین رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ جا می‌زنند) و حال آنکه تنها آل محمّد﴿صلی الله علیه وآله﴾ أساس و پایهٔ دین، و ستون ایمان و رکن اسلام و یقین هستند، (زیرا کمال دین و إتمام نعمت إلهی و پسندیدن إسلام را به عنوان دین، و تبلیغ رسالت رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ متوقف بر ولایت و إمامت و خلافت و جانشینی بلافصل آنها بوده است).

دور افتادگان از راه حق و کمال باید تنها به أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ بازگردند، و واماندگان، باید تنها به ایشان ملحق شوند، و خصائص إمامت و حق ولایت و خلافت (علوم آسمانی، و معارف حقهٔ إلهی، و آیات خدائی و معجزات نبوی و کرامات علوی و ...) تنها در أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ جمع و حق ایشان است و بس، و تنها دربارهٔ آنان وصیّت رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ و إرث بردن از وجود مقدس رسول‌خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ ثابت است که در صورت عمل باین دستورات بود که حق به سوی أهلش بازگشته، و به جائی که از آن خارج شده منتقل می‌گردید.

(أما خلفای غاصبین ثلاثه و صحابهٔ دروغین سفله بر خلاف نصّ و وصیّت رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ غصب خلافت کرده و ارث را پایمال نموده و بذر فتنه و فساد را در دل جامعه پاشیده و جامعهٔ انسانی را منحط ساخته‌اند، و زیان غیر قابل جبران را نصیب مردم جهان ساخته‌اند).

اولی‌الأمر از دو دیدگاه مختلف:

لازم است در اینجا بدو دیدگاه مختلف در پیرامون اولی‌الأمر إشارهٔ إجمالی داشته باشیم:

اولی‌الأمر یعنی کسانی که رهبری إجرائی و فکری جامعه را بعهده دارند در بین أقوام و ملل مختلف جهان معیارهای بسیار متفاوتی برای شناخت اولی‌الأمر وجود داشته و دارد که بیان آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

بدون تردید! شناخت اولی‌الأمر از أمر توحید و رسالت لازمتر و در عین حال مشکلتر است، از آن جهت لازم‌تر است که اولی‌الأمر از یکسو طریق برای توحید، و حافظ رسالتند که بدون آنها خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه و آله» هم بدرستی شناخته نمی‌شوند و از سوی دیگر، تماس مردم در هر حال با اولی‌الأمر بیشتر است، و از آن‌رو مشکلتر است که جوامع بشری برای شناخت اولی‌الأمر معیارهای بسیار مختلفی را إرائه می‌دهند، و فرمانروایان نیز معیاری را تأیید و تقویت می‌کنند که مناسب با هواهای نفسانی آنها می‌باشد از این‌رو به آسانی نمی‌توان اولی‌الأمر راستین را از مدعیان دروغین به آسانی تشخیص داد.

اولی‌الأمر از دیدگاه عامه:

بنظر عامه(یعنی سر سپردگان غاصبان خلافت و دزدان دین) اولی‌الأمر کسی است که قدرت را در اجتماع بدست گیرد، و معیار آن‌را اینگونه بیان میدارند: «**اَلْحُکْمُ لِمَنْ غَلَبَ**» زمامداری، فرمانروائی و حکومت بر مردم از آنِ کسی است که زمام امور را بهر نحوی که باشد بدست گیرد، و «**اَلْإمامُ مَنْ بِيَدِهِ السَّيْفُ بَرّاً کٰانَ أوْ فٰاجراً**» هرکس شمشیر قدرت را بدست گیرد خواه نیکوکار باشد یا بدکار، او پیشوا و رهبر مردم است. حضرت مولی‌الموحّدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«علیه السلام» دیدگاه آنها را اینگونه بیان فرموده است: «**ثُمَّ قٰالُوا: ألاٰ إنَّ في الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ**»[۱]

این معیار، همان معیار حاکمان زر و زور و تزویر، معیار فرمانروایان خودکامه، و معیار مستبدان و زور مداران جهان است که هدف از حکومت، بقاء فرد حاکم است، و باید همه چیز از قبیل اعتقاد و اقتصاد، از دنیا و آخرت، و همهٔ ارزشها فدای فرد حاکم شود، و برای بقاء فرد باید همه چیز مباح و توجیه گردد.

چنانچه این معیار بنام دین و وليّ أمر مسلمین عملی شود مفاسد فردی و اجتماعی و انحطاط أندیشه و فکری آن بمراتب بیشتر از فرمانروایان خودکامه‌ایست که با کودتاه و کشتار میلیونها انسان بی‌گناه و مانند آنها بر مردم حکومت می‌کنند.

۱- نهج‌البلاغة: خطبهٔ ۱۷۱ ص ۵۵۵).

اولی‌الأمر از دیدگاه شیعه:

اولی‌الأمر از دیدگاه شیعه (یعنی پیرو أهل بیت وحی صلوات‌اللّٰه علیهم أجمعین) طبق نصّ قرآن کریم: «**یٰا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوااللهَ وَ أطیعُواالرَّسُولَ وَ أُولِی‌الْأَمْرِ مِنْکُمْ**» النساء:۶۲) و طبق روایات متواتره از أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه کسی است که جانشین بحق حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ و منصوب از جانب خداوند متعال باشد که إطاعت از او عین إطاعت از حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و إطاعت از رسول‌اللّٰه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ همان إطاعت از خداوند متعال است که فرمود: «**مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ‌اللّٰهَ**» النساء: ۸۰) و شرط آن قبضه‌کردن قدرت و بسط ید نیست.

نکات بسیار مهم و قابل توجهی در صدر آیهٔ کریمهٔ(۶۲) وجود دارد که از آن جمله: ألف: خطاب بأهل ایمان است. ب: با أمر به إطاعت از خداوند متعال آغاز شده است که تصریح به این نکته دارد که: أولین مقامی که باید از او إطاعت کرد خداوند متعال است که باید طبق کتابش (قرآن کریم) إطاعتش نمود. ج: أمر به إطاعت از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ است که اشاره بسنّت دارد. د: اطاعت از اولی الأمر که مبیّن کتاب و سنّت باشد از اینرو جملهٔ «**أطیعوا**» در اولی الأمر نیامده است. ه:کلمهٔ «**منکم**» است که باید از مؤمنان راستین باشند نه غیر آنان.

بدون تردید! اولی الأمر دوازده امام معصوم، جانشینان بحق و منصوص و منصوب حضرت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ هستند، و در زمان غیبت، مجتهد جامع الشرائطی که اجتهادش بر أساس دو اصل کتاب و سنت با شرائط و ممیّزات لازمه می‌باشد، بنابراین اگر مجتهدی که اجتهادش بر أساس دو اصل کتاب و سنت نباشد، و یا دارای شرائط و ممیزات لازمه نباشد، اطاعت از او بر مؤمنان لازم بلکه جائز نیست.

درس یازدهم:

۴۹- یک نکتهٔ تازه و بسیار مهم عمیق علمی:

در اینجا لازم و ضروری می‌دانم به یک نکتهٔ صد در صد تازه و بسیار مهم عمیق علمی، أدبی، تاریخی، اعتقادی، أخلاقی، اجتماعی، و فنّی جدید بطور بسیار فشرده و گذرا إشاره کنم تا سر فصل تازه‌ای برای علمای دینی و رهبران مذهبی و محققان و پژوهشگران در علوم و فنون مختلف قرار گیرد و آن اینکه: از زمانی که بحث رجال و سیره و تراجم و درایه بعد از غیبت کبری حضرت ولیّ عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف بین علمای دینی متداول شده است، علماء در بررسی روایات از دو زاویه در صحت و سقم، و قبول و ردّ روایات نگریسته‌اند و هم أکنون نیز می‌نگرند:

۱- بُعد سند. ۲- بُعد دلالت.

بااین دوبُعد، بسیاری‌از روایات حتّی درکتب‌معتبره - بدون‌عرض برکتاب - مردود شناخته و ساقط می‌گردد، و یا مشکوک و مسکوت عنه قرار می‌گیرد!

أماما بیش از (۳۰) سال است که بُعد دیگری را بر آن دو أفزوده‌ایم، و آن بُعد جهت و سبک شناسی - غیر از درایت - روایت است که با این معیار، بسیاری از روایات مردوده و ساقط شده یا مشکوک و مسکوت عنه به‌صحت کامل و قبول و عمل باز می‌گردد، و ما در مقدمهٔ جلد أول تفسیر کبیر «البصآئر» بیست سال قبل، باین بُعد إشاره کرده و آنرا بُعد جهتی روایات نام نهاده‌ایم، و در نقل حدود یکصد و پنجاه هزار روایت که در مجموع شصت جلد تفسیر کبیر «البصآئر» آمده باین بُعد توجه خاصّی مبذول داشته‌ایم.

۵۰- سبک شناسی روایات چیست؟

این بُعد جهتی روایت یا سبک شناسی عبارت است از آشنائی فرد محقق و پژوهشگر و ... بطرز بیان أفراد و شیوهٔ نوشتن و سخنانشان - بدون توجه بسند و دلالت - که با این معیار می‌توان بصحت أصل بیان و عدم آن پی برد، و اینکه این کلام از چه کسی می‌تواند باشد یا نباشد.

مثلاً ما هرگاه بمکتوبات و خطبات و فرمایشات چهارده معصوم﴿علیهم السلام﴾ و طرز و شیوهٔ بیان هر یک از آنان از نظر فصاحت و بلاغت و ... آنگونه که باید آشنائی داشته باشیم، میتوانیم - تنها با ذکر یک روایت بدون ذکر راوی و مرویّ عنه - بگوئیم: این روایت از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ یا از امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ و یا از فاطمهٔ زهراء﴿علیها السلام﴾ و یا از إمام دیگر ... می‌باشد.

امروزه این نکتهٔ تازهٔ بسیار مهم عمیق علمی و فکری دقیق در بین محققان و پژوهشگران و شعراء مورد توجه عمیقی قرارگرفته است، حدود پانزده سال قبل، بعضی از پژوهشگران کتابی را - بدون ذکر نام کتاب و مؤلف آن - نزدم آورده‌اند تا با مطالعهٔ آن بگویم: «این کتاب از کیست».

۵۱- فوائد و آثار علمی سبک شناسی چیست؟

این حرکت جدید علمی عمیق، و فنی دقیق، فوائد جدید و آثار فراوان تازه‌ای را در بر دارد که از آن جمله:

الف: یک حرکت علمی و جهش فکری جدیدی را در علمای دینی و رهبران مذهبی، و محققان و پژوهشگران در أبعاد مختلف علمی و فنی بوجود می‌آورد، و از جمود فکری (چون دیگران چنین گفته‌اند ما هم ...) نجات می‌دهد، و دید کوتاه پیرامون را به وسعتی از فرش تا عرش در می‌آورد.

ب: بسیاری از روایات مردوده یا مشکوکه یا مسکوت عنها و بلاتکلیف را وارد صحنه و مورد تجزیه و تحلیل و بررسی و تحقیق تازه‌ای قرار می‌دهد.

ج: موجب آشنائی بلحن و شیوهٔ مکتوبات و خطبه‌ها و سخنان هر یک از أهل بیت وحی﴿علیهم‌السلام﴾ می‌گردد.

د: درهای بسیاری از علوم و فنون که تاکنون بسته بود گشوده می‌گردد، و بسیاری از مسائل و مشکلات روز در أبعاد گوناگون حل می‌شود.

ه: جلوی تعداد زیادی از کسانی که کتاب (با پول توسط أفراد مزدور نوشته می‌شود و یا با نوع سرقت زحمات دیگران) بنام آنها منتشر می‌شود را می‌گیرد.

و دیگر آثار بسیار مهم علمی و فنی و أخلاقی و اجتماعی و اعتقادی و اقتصادی و مادی و معنوی و تربیتی و ... که بر أندیشمندان و صاحب نظران پوشیده نیست.

پس بُعد جهتی روایت یا سبک شناسی اینستکه: ما نفس روایت را - با قطع نظر از دو بُعد سند و دلالت - دلیل بر صحت یا سقم آن قرار دهیم و بدانیم که آن از بیان کدام معصوم﴿علیه‌السلام﴾ می‌باشد و یا اینکه اصلاً کلام معصوم﴿علیه‌السلام﴾ نیست.

چنانچه نفس قرآن کریم، دلیل بر کلام خالق بودن، و بر صحّت و وحی آسمانی بودن آن می‌باشد، آفتاب آمد دلیل آفتاب، سند زندهٔ کلام خالق بودن قرآن مجید، و صحّت وحی آسمانی بودن آن، نفس قرآن کریم است.

من تاکنون بیش از پنجاه بار مجموع نهج‌البلاغهٔ شریف را با دید چنین معیاری مطالعه کرده و تأمل نمودم، نفس نهج‌البلاغهٔ شریف را سند زندهٔ همیشگی، متقن بر صحّت و بیان مولی الموحّدین إمام المتقین أمیر المؤمنین عليّ﴿علیه‌السلام﴾ و معجزهٔ خالدهٔ قولی بودن آن یافته، و یقین به آن دارم در حدّی که: «**لَوْ كُشِفَ الْغِطآءُ مَا ازْدَدْتُ يَقيناً**».

خود نباشد آفتابی را دلیل   غیر نور آفتاب مستطیل
بلک از او کن عاریت چشم و نظر   پس بچشم او بروی او نگر

کسانی که به فنّ فصاحت و بلاغت و معانی والا و سبک شناسی، تا حدودی آشنائی دارند، یقین دارند که تمام عبارات نهج‌البلاغهٔ شریف، جز از امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه السلام﴾ نمی‌تواند باشد:

«كَلاٰمُ الْمُلُوكِ مُلُوكُ الْكَلاٰمِ» و نه غیر از امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه السلام﴾ چنین عباراتی را گفته، و نه خواهند گفت، و نه غیر معصوم می‌تواند بگوید، گر چه مقدار زیادی از مفاهیم، معانی، مبانی، حقائق، معارف، حِکَم و أسرار نهج‌البلاغهٔ شریف برای بسیاری قابل درک و فهم نباشد که این خود منشأ تشکیک برای کسانی که در درک و فهم ضعیف هستند شده است، این از یکسو.

و از سوی دیگر بر أثر بیان حقائق در أمر إمامت و ولایت و خلافت، و فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی برای أهل بیت وحی ﴿علیهم السلام﴾، و بیان جنایات، فتنه‌ها، فسادها، ظلمها، ستمها، خیانتها و دسائس مخالفین و غاصبین خلافت، و بیان رذائل أخلاقی صحابهٔ دروغین و ... در نهج‌البلاغهٔ شریف (أخوالقرآن) بعضی - همچون ابن خلکانها - از پیروان آن خائنان را واداشت تا در این کتاب مقدّس تشکیک نمایند، و بعضی از ساده‌لوحان خودی بیگانه‌پرست، آنرا تلقی بقبول کنند! در حالی که از دشمن و مخالف، انتظاری غیر از تشکیک و تنقیص بیجا است.

اگر بیان حقائق و فضائل و کمالات برای أهلش، و معرّفی کردن جنایتکاران را به جنایاتشان مجوّز تشکیک باشد بدون تردید هیچ کتابی باندازهٔ قرآن کریم، صاحبان فضائل و کمالات را آنگونه که باید، و مشرکان و کافران و منافقان و ستمگران و مستبدان و صاحبان رذائل أخلاقی و ... را آنچنان معرّفی و رسوا نکرده است، پس باید نخست قبل از نهج‌البلاغهٔ شریف در قرآن مجید تشکیک نمود!

آنچه در قرآن کریم و نهج‌البلاغهٔ شریف آمده بیان یک واقعیت است نه إهانت که اگر غیر آن بود خلاف عدالت بود، مثلاً بیان دو نمرهٔ دو دانشجو و محصل در یک کلاس درس: یکی قبولی و دیگری مردودی بیان یک واقعیت است نه إهانت، بلکه کتمان یا بیان خلاف آن، بر خلاف عدالت، و إغراء به جهل و خیانت به هر دو و جامعه می‌باشد.

۵۲- نهج‌البلاغه معجزهٔ خالدهٔ قولی ولایت أمیر المؤمنین عليّ«ع»:

در اینجا لازم می‌دانم، مروری کوتاه در پیرامون نهج‌البلاغهٔ شریف داشته باشیم:

بر هیچ أهل تحقیق و خرد، و صاحبان أندیشه و انصاف پوشیده نیست که کلام أمیر المؤمنین عليّ«ع» أمیر کلام المؤمنین است که قلب آنان، جایگاه جهان آفرین: «**وَسَعَني قَلْبُ عَبدِيَ الْمُؤْمِنِ**» می‌باشد از اینرو آنرا مزرعهٔ علم و حکمت، و چراغ پرتو أفکن خود قرار داده و حق را بر زبانشان جاری ساخته است: «**فَإِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلٰى أَلْسِنَتِهِمْ**» چه اینکه زبانشان از وراء قلب، و با تدبّر و اندیشه سخن می‌گویند: «**لِسٰانُ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرآءِ قَلْبِهِ يَتَكَلَّمُ بِكَلاٰمٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ**» و دنیا را با دید عبرت مینگرند «**إِنَّمٰا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيٰا بِعَيْنِ الْاِعْتِبٰارِ**». بی تردید! کلام أمیر المؤمنین عليّ«ع» أمیر کلام المؤمنین است که دارای چنین قلب و زبان و دید می‌باشند، چه رسد بکلام غیر مؤمن که از هر دری بدون تدبّر و أندیشه و بی معیار سخن می‌گویند، و خود حضرت امیرمؤمنان عليّ«ع» بکلام بلیغ خود فرمود:

«**وَ إِنّٰا لَأُمَرآءُ الْكَلاٰمِ، وَ فِينٰا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَ عَلَيْنٰا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ**».(۱)

یعنی: و بتحقیق ما خاندان وحی و رسالت، أمیران سخن هستیم (آنچنان با فصاحت و بلاغت و مقتضای حال سخن می‌گوئیم، که کسی را توان آنگونه سخن گفتن نیست) و ریشه‌های آن در ما فرو رفته، و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده است (پس سخن در فرمان ما است که هر مطلبی را می‌توانیم در موقع مقتضی با منتهی درجهٔ فصاحت و بلاغت و جامعیت بیان کنیم).

هرگاه شما در همین جملهٔ کوتاه تدبّرکرده و بیاندیشید، و معانی بلندی راکه در آن نهفته است بیابید خواهید دانست که جز امیرمؤمنان عليّ«ع» کسی نمی‌تواند آن معانی عالیه را در چنین جملهٔ کوتاه بیان نماید، و خود همین کلام کوتاه شاهد صدق خود است که کلام أمیر المؤمنین«ع» أمیر کلام المؤمنین است.

۱- نهج البلاغة: از کلام امیرمؤمنان عليّ«ع» رقم: ۲۲۴ ص ۷۲۹).

بدون تردید! آنگونه که قرآن کریم، خود بهترین حجّت بالغه بـر حـجیّت و وحی آسمانی بودن خود، و برهان قاطع و دلیل واضح بر رسالت عـظمی خـاتم الأنبیاء محمّد مصطفی«صلی الله علیه و آله» و معجزهٔ خالدهٔ دین مبین اسلام است، نهج‌البلاغهٔ شریف که «أخوالقرآن الکریم» است نیز خود بهترین حجّت بالغه بر حجّت إلهی بودن عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» و برهان قاطع و دلیل واضح بر إمامت و ولایت کبری وليّ اللّه أمیر المؤمنین عليّ«علیه السلام» و معجزهٔ خالدهٔ شیعهٔ اثنی عشریه می‌باشد.

«يٰا مَنْ دَلَّ عَلٰى ذٰاتِهِ بِذٰاتِهِ» و **«الدَّليلُ دَليلٌ لِنَفْسِهِ»** «آفتاب آمد دلیل آفتاب».

و نیز بدون تردید! کسی که با نظر تحقیق و دیدهٔ انصاف در این معجزهٔ خالدهٔ شیعه یعنی نهج‌البلاغهٔ شریف «أخو القرآن الکریم» تدبّر و تـعقل نـماید، کـمترین تردیدی در إعجاز آن، و حجیّت خود بر حـجّت بـودن أمـیر المـؤمنین عـليّ بـن أبیطالب«علیه السلام» و بر ولایت کبری وليّ اللّه تعالی نخواهد نمود که بـیان ایـن هـمه معارف و حِکَم، و حقائق و أسرار و علوم مختلف و فنون در أبعاد گوناگون دو نظام تکوین و تدوین از یک انسان مکتب نرفته و معلم ندیده به جز از نفس مؤیّد بروح القدس و جامع أسماء حسنای إلهی نتواند بود، و این خود حجّت بالغه بر حجّت بودن کلام، و مرزوق بودن متکلم به علم لدنی است، و این معجزهٔ قولی بعد از قرآن کریم می‌باشد.

إعجاز نهج‌البلاغهٔ شریف تنها در فصاحت و بلاغت آن خلاصه نمی‌شود، بلکه اعجازش - علاوه بر فصاحت و بلاغت مـادون کـلام خـالق و مـافوق کـلام مخلوق - در بیان أسرار دو نظام تکوین و تدوین است، أسرار آفرینش و حقائق دار هستی، و أسرار طبیعت و دیانت و معارف و حِکَم و عـلوم و فـنون مـختلف بـا عالیترین تعبیرات عربی مبین، و دَرْج دُرّ معنی در بهترین، زیباترین و رساترین دُرج صدف عبارت که نوابغ دهر، و أفراد فوق تخصّص هر فنی از فنون و علوم در فهم آنها دست تضرّع و ابتهال بسوی ملکوت عالَم دراز می‌کنند می‌باشد، و خلاصه در جهان بینی دو بُعد تکوین و تدوین آنست.

هر یک از قرآن کریم، و نهج‌البلاغهٔ شریف در عین اینکه بظاهر لفظ هستند، خود حجت و شاهد و دلیل عینی و زنده‌ای است که با أصل هستی خود از دو طریق إنّی و لمّي ـ مضافاً بر دلالت لفظی ـ دلالت عقلانی بر مدّعای خود دارند، مانند هستی معلول که بدون وساطت لفظ از طریق إنّیّت بر هستی علّت خود دلالت عقلانی دارد، و مانند هستی علّت که از طریق لمّیّت بر هستی معلول معیّن و مشخّص خود دلالت عقلانی دارد.

اگر می‌گوئیم: قرآن کریم حجّت است یعنی نفس قرآن مجید(همآنند یک إنسان کامل) بخودی خود شاهد وگواه عینی بر قدرت بی‌پایان دستگاه خلقت الهی می‌باشد.

فرق بین کلام خالق متعال با کلام مخلوق غیرمعصوم، همان فرق بین جسم با روح یک انسان کامل و مجسّمهٔ آن است و فرق میان کلام مخلوق معصوم، با غیر معصوم، همان فرق بین مار سحرهٔ فرعون مصر، و اژدهای معجزهٔ حضرت موسی«عليه السلام» می‌باشد.

و اگر می‌گوئیم: نهج‌البلاغهٔ شریف حجت است یعنی نفس نهج‌البلاغهٔ شریف بخودی خود با تمام کلمات و حروف عینی‌اش نشان دهندهٔ غیبت مکنون الهی و افشاء کنندهٔ سرّ مستتر حقّ تعالی است که حقّ و حقیقت بر مدار او، و او بر مدار حقّ و حقیقت می‌چرخد.

درس دوازدهم:

۵۳- دو گونگی: فعلی و قولی معجزات:

در بحث گذشته، إشارهٔ إجمالی به معجزه بودن نهج‌البلاغهٔ شریف نمودیم، لازم می‌دانم در این بحث، إشارهٔ إجمالی بأنواع معجزات داشته باشیم:

معجزات أنبیاء و رسولان و صاحبان ولایت کلیهٔ إلهیّه بطورکلّی بر دو دسته تقسیم می‌شوند:

نوع أول: معجزات فعلی، و آن تصرّف در مادّهٔ کائنات، و تأثیر در عناصر طبیعی و تسخیر قوای أرضیه و سماویه با قوّت و نیروی ولایت تکوینی انسان کامل إلهی به إذن‌اللّه‌تعالی می‌باشد همچون شقّ‌الجبل (شکافتن کوه) توسط صالح نبی﴿علیه السلام﴾و بیرون آوردن ناقه ازکوه: «**قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَةٌ لَهٰا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ**» الشعراء: ۱۵۵).

یعنی: صالح پیغمبر﴿علیه السلام﴾ خطاب بقومش کرد و فرمود: این ناقه (شتر ماده) معجزهٔ من است، آب نهر را روزی ناقه بنوشد، و روزی هم شما بنوشید (و در روز نوبت ناقه بجای آب، از شیر ناقه بهره‌مند شوید).

و شق‌الأرض (شکافتن زمین) توسط موسی﴿علیه السلام﴾ در هلاک قارون، و شق‌البحر (شکافتن دریا) توسط موسی﴿علیه السلام﴾ در هلاک فرعون، و اخراج دوازده چشمه از سنگ خارا و ید بیضا و عصای موسی﴿علیه السلام﴾ و ابراء أکمه و درمان أبرص و احیاء موتای (زنده کردن مردگان) توسط عیسی﴿علیه السلام﴾:

«**قَد جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ اَنّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ اُنَبِّئُكُمْ بِمٰا تَأْكُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ**» آل عمران:۴۹).

یعنی: عیسی‌بن مریم﴿علیه السلام﴾ خطاب به بنی‌اسرائیل کرد و فرمود: بتحقیق من از طرف پروردگار شما معجزه‌ای آوردم، که از آن جمله: از گِل مجسمهٔ مرغی ساخته، و بر آن مجسمهٔ گِلی، نفس قدسی میدمم تا به أمر خداوند متعال مرغی گردیده و پرواز کند، و کور مادرزاد و مبتلایان به مرض برص را شفا می‌دهم، و مردگان را بأمر خداوند متعال زنده می‌کنم، و به شما از غیب، خبر می‌دهم که در خانه‌هاتان چه میخورید و چه چیزها را ذخیره می‌کنید».

و شق‌القمر: «**وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ**» القمر: (۱-۲).

یعنی: و رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ دو نیم کرد ماه را به أمر خداوند متعال، و اگر مشرکان و منکران معجزه‌ای را ببینند از آن روی بر می‌تابند و می‌گویند: این سحر تمام است.

و ردّالشمس، وکندن دَرِ قلعهٔ خیبر بدست مبارک یدُالله أمیرالمؤمنین عليّ‌بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ و تجسّم و بصورت شیر زنده در آمدن عکس شیر که به دیوار بود بأمر حضرت موسی بن جعفر﴿علیه السلام﴾ و دیگر معجزات فعلی از سفرای إلهی با قدرت ولایت تکوینی که جهت اثبات نبوت و رسالت و ولایت و به جهت اظهار قدرت و توانمندی صاحبان آنها فوق سایر مردم آورده می‌شد.

معجزات فعلی، موقت و محدود بزمان و مکان، و خلق‌السّاعة و زودگذر می‌باشند، و بعد از وقوع، تنها عنوان تاریخی و سمت خبری دارند، بخلاف معجزات قولی که در همهٔ أعصار معجزه و برای همیشه باقی و برقرار می‌باشند، معجزات فعلی برای عامهٔ مردم که با محسوسات خوکرده و پایبند نشأت طبیعت، و به ماوراء آن بیگانه‌اند جهت إثبات نبوّت و رسالت و ولایت و امامت و اظهار قدرت فوق سایر مردم آورده می‌شود تا این گروه با حواس ظاهری خود درک و بخصوص با چشم ببینند تا باورشان آید یا حجت برآنان تمام گردد، چه اینکه أکثر عقلها بر چشمها است چه آنان که در صنایع به پیش رفته و در حِرَف مادّی ورزیده باشند و چه نباشند، از آنرو عوامند که از ماوراء طبیعت بیگانه‌اند.

همچون بنی‌اسرائیل که از موسی‌بن عمران«علیه السلام» دیدن خداوند سبحان را با چشم سر، و سیر کردن شکم را با آب و نان و باقلا و سیر و پیاز و عدس و ... می‌خواستند و اصرار بر آن می‌کردند:

«یٰا مُوسٰی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً- یٰا مُوسیٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلٰی طَعٰامٍ وٰاحِدٍ» البقرة:۵۵-۶۱).

یعنی: و زمانی که شما بنی‌اسرائیل گفتید: یا موسی ما هرگز بتو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه خدا را با چشم سر آشکارا ببینیم - یا موسی ما هرگز بیک نوع غذا اکتفاء نمی‌کنیم.... .

نوع دوم: معجزات قولی، و آن نزول وحی و بیان حقائق و معارف و أسرار و حِکَم و علوم و فنون و ... بوسیلهٔ فرشتگان امناء وحی از حظآئر قدس ملکوت بر سفرای إلهی و صاحبان ولایت کبری تکوینی است که به فرمودهٔ مولی‌الموحّدین امام‌المتقین امیرالمؤمنین علیّ‌بن أبیطالب«علیه السلام»:

«جَعَلَهُمْ فیمٰا هُنٰالِکَ أَهْلَ الْأَمٰانَةِ عَلٰی وَحْیِهِ وَ حَمَّلَهُمْ إِلَی الْمُرْسَلِینَ وَ دٰائِعَ أَمْرِهِ وَنَهْیِهِ...».[1]

یعنی: «خداوند متعال بعضی از فرشتگانش را در جای خود أمین بر وحی خویش قرار داد، و وادارشان کرد تا أمانتهای الهی، از امر و نهی را برسولانش برسانند که خود فرمود:

«اَللّٰهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلاٰئِکَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النّٰاسِ إِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» الحج:۷۵).

یعنی: خداوند متعال از میان فرشتگان و آدمیان رسولان خود را برمیگزیند، بتحقیق خداوند متعال بسخن عالمیان شنوا، و به لیاقت و شایستگی آنان در هدایت بشر بینا است.

و امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ مِنْهُمْ أُمَنٰآءُ عَلٰی وَحْیِهِ وَ أَلْسِنَةٌ اِلٰی رُسُلِهِ، وَ مُخْتَلِفُونَ بِقَضٰآئِهِ وَ أَمْرِهِ»[2].

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۹۰ ص ۲۴۸).

۲- نهج‌البلاغه: خطبهٔ اول ص ۲۸).

یعنی: و گروهی از فرشتگان، أمین بر وحی خداوند متعال هستند، و برای رسولانش زبانها و ترجمانانند، و برای رساندن حکم و فرمانش در رفت و آمدند.

بدون تردید! سرسلسلهٔ معجزات قولی در نظام تدوین، قرآن کریم، و مبیّن آن معارف و أسرار و حقائق و حکم و علوم صادره از اهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم اجمعین که منطق صواب و فصل خطاب، و ناطق قرآن، و قرآن ناطق و معادن علم و ینابیع حِکَم و عالم باسرار دو نظام تکوین و تدوین بوده‌اند که تمام آنها از طرف خداوند متعال به رسول خاتمش محمّد مصطفی«صلی الله علیه و آله» و از رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» بأهل‌بیت عصمت و طهارت منتقل گردید، و سر سلسلهٔ آنها نهج‌البلاغهٔ شریف **«أخُو الْقُرآنِ الْكَرِيم»** و صحیفهٔ سجادیه و جوامع روائی بعد از آندو است که بیانگر أسرار و بطون و تأویلات قرآن کریمند.

امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در این معنی فرمود:

«فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ‌اللّهُ نَبِيَّهُ«صلی الله علیه و آله» فَعَلَّمَنِيهِ وَ دَعٰا لي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْري وَ تَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوٰانِحي».(۱)

یعنی: پس آنچه من آموختم و می‌دانم، علمی است که خداوند متعال به پیغمبر خود محمّد مصطفی«صلی الله علیه و آله» آموخته است، پس رسول‌خدا«صلی الله علیه و آله» همهٔ دریافته‌ها و آموخته‌هایش را بمن تعلیم فرمود، و دعا کرد برای من که سینهٔ من آنها را نگهدارد، و پهلوهایم آنها را احاطه نماید.

و فرمود«علیه السلام»:

«أَيُّهَا النّٰاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمٰآءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»(۲)

یعنی: ای مردم از من معارف و حقائق و حِکَم و أسرار آفرینش و دار هستی را بپرسید پیش از آنکه مرا بین خود نیابید، بپرسید از من، أسرار دو نظام تکوین و تدوین را چه‌اینکه من به راهها و أسرار آسمان داناتر از أسرار و راههای زمین هستم.

۱- نهج البلاغة: از بخش کلام امام «علیه السلام» رقم ۱۲۸ ص ۳۹۸).

۲- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۲۳۱ ص ۷۶۱).

و فرمود﴿عليه السلام﴾:

«تَاللّٰهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْليغَ الرِّسالاٰتِ وَ إِتْمامَ الْعِداٰتِ وَ تَمامَ الْكَلِماٰتِ، وَ عِـنْدَنا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْواٰبُ الْحِكَمِ وَضِياٰءُ الْأَمْرِ»[۱]

یعنی: به خداوند متعال سوگند هر آینه رساندن پیغامهای الهی به مردم به من آموخته شده، و تمام وفای به وعده‌ها و همهٔ معانی و تفسیر و تأویل قرآن کریم (و تمام معانی کتب آسمانی و سنن پیامبران پیشین) را از رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ آموخته‌ام، و أبواب تمام علم و معرفت، و راه روشن کمال و رستگاری نزد ما اهل‌بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه می‌باشد.

خداوند متعال در قرآن کریم أهل بیت وحی﴿عليهم السلام﴾ را راسخان در علم بـه بندگانش معرفی کرده است:

«وَ ما يَعْلَمُ تَأْويلَهُ إِلاَّاللّٰهُ وَ الرّاٰسِخُونَ فِى الْعِلْمِ» آل‌عمران ۷).

یعنی: و نمیداند تأویل قرآن کریم را جز خداوند متعال و کسانی که احاطه علمی بأسرار دو نظام تکوین و تدوین دارند.

۵۴- أهل بیت وحی﴿عليهم السلام﴾ و علم بأسرار آفرینش و شریعت:

حضرت امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ در اینکه أهل بیت وحی علیهم صلوات‌اللّٰه عالم بأسرار دو نظام تکوین و تدوین و خزائن علوم و سرچشمهٔ حکمتهای إلهـی هستند فرمود:

«هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوْئِلُ حِكَمِهِ، وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ، وَ جِباٰلُ دِينِهِ».[۲]

یعنی: أهل بیت وحی﴿عليهم السلام﴾ نگهدارنـدهٔ راز نـهان،و پـناه فـرمان آفـریدگار جهان، و خزینهٔ دانش ذات أحدیت هستند، و مرجع حکـمتهای إلهـی، و حـافظ کتابهای آسمانی، و دژهائی همانند کوهها برای حفظ دین خدائی هستند، همهٔ آنها

۱- النهج: ازکلام امام ﴿عليه السلام﴾ رقم ۱۱۹ ص ۳۷۰).

۲- النهج: خطبهٔ ۲ ص ۴۴).

را خداوند متعال بخاتم رسولانش محمّد«صلی الله علیه و آله» و آن حضرت«صلی الله علیه و آله» تمام آنها را بأهل بیت عصمت و طهارت خود«علیهم السلام» منتقل نمود.

و فرمود:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ مَحَطُّ الرِّسالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ، وَ مَعادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنابِيعُ الْحِكَمِ».[1]

یعنی: ما اهل بیت وحی (أئمه اثنی عشر) از شجرهٔ نبوّت، و از خاندانی میباشیم که رسالت و پیام إلهی در آنجا فرود آمد، و محل رفت و آمد، و نزول و صعود فرشتگان جهت نزول وحی آسمانی بود، و ما کانها و ریشه‌ها و معدنهای معرفت و دانش آسمانی، و سرچشمه‌های حکمتهای إلهی هستیم.

و این نوع قولی از معجزات برای خواص است که علوم و معارف و حقائق و حکم و أسرار را مائده‌های آسمانی ـ به جای نان و باقلا و ... أهل شکم ـ دانسته و طلب می‌کنند، آنان گوهر شناسند، و می‌دانند که کالاهای علم و معارف و حکم و حقائق و أسرار و ... کجائی و چگونه کالائی است و به قول ملاّی رومی:

پند فعلی خلق را جذّاب‌تر　　　کو رسد در جان هر بیگوش و کر

سخن ما با خواص و أهل فن و انصاف، و صاحبان أندیشه و نظر است که آشنائی به صحابهٔ رسول‌الله«صلی الله علیه و آله» و طبقات تابعین، و به غرر کلمات نظم و نثر آنان که در کتب سیر و تراجم و تواریخ، و طبقات و ... نقل شده آگاهی دارند؟

براستی کدام یک از آنان در یکی از أوصاف کمالی و فضائل انسانی کفو و عدیل مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیر المؤمنین عليّ‌بن أبیطالب«علیه السلام» می‌باشد، و یا لا أقل به تقلید از او بسان یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغهٔ شریف تفوّه کرده باشد؟ با اینکه آن جناب«علیه السلام» آن خطبه‌ها را ارتجالاً در مواضع لزوم انشاء می‌فرمود، دیگران با تروّی و تأنّی بگویند؟

۱ـ النهج: خطبهٔ ۱۰۸ ص ۳۳۷).

چه خوبست أهل فنّ و نظر، و صاحبان أندیشه و خرد و انصاف بار دیگر تنها در نخستین خطبهٔ نهج‌البلاغة که در موضوع توحید و آغاز آفرینش آسمان و زمین، و حکمت خلقت آدم﴿علیه السلام﴾ و رسالت رسولان إلهی را بیان میدارد تدبّر و تعقّل نمایند؟

اکنون که یکهزار و چهار صد و هفده سال از هجرت صاحب رسالت عظمی حضرت محمّد مصطفی﴿صلی الله علیه و آله﴾ میگذرد، و قبل از اسلام و بعد از آن، نوابغ دهر که طرفداران شعب علوم عقلیه و لطائف و معارف عالیه، و مدّعیان نکات و مکاشفات ذوقیه، و عبارت پردازان و سجع و قافیه سازان، و قلمداران نامور جهانی بوده‌اند، و در همهٔ أطراف و أکناف و نقاط مختلف زمین آمدند و رفتند، و منشئات دقیق و جلیل علمی و قلمی آنان موجود است، کدام گوهر سخن شناس با انصاف به خود اجازه می‌دهد که یک کتاب گفته‌هایشان را هموزن یکی از بندهای همین نخستین خطبهٔ نهج‌البلاغهٔ شریف قرار دهد؟!

کدام حکیم متأله را یارای آنستکه در برابر أوائل همین خطبهٔ توحیدی مولی‌الموحّدین پیرامون توحید و وصف ذات باریتعالیٰ قلم در دست گیرد؟!

کدام حکیم منازل و مراحل پیموده، کلماتش در کنار مشرب حکمت سر سلسلهٔ حکماء، أمیرالمؤمنین﴿علیه السلام﴾ نمودی داشته باشد؟!

کدام یک از علماء أخلاق و أهل تقوی و فضیلت در وصف متقین این چنین سخن گوید که همام شریح را شرحه شرحه نماید؟!

امروزه که ادّعاهای پیشرفت علوم و فنون و عصر ترقی معارف و تعالی فرهنگ، زیاده از حدّ است، چه کسی را یارای آنست که بأندازه چند بند خطبهٔ نخستین نهج‌البلاغة شریف دم برآورد؟!

کدام خرّیت راه بلد و نکته‌سنج وصف آراء است که در برابر وصف طبیعت، خفّاش و طاووس و ... انگشت حیرت به دندان نگیرد؟!

کدام أدیب فنّان توانسته و یا می‌تواند، ولو به تقلید صورت عبارات مظهر کمال إلهی امام علیّ مرتضی«علیه‌السلام» سخن گوید؟! نه تنها کلماتش از حیث فصاحت و بلاغت دستورالعمل، و سرمایهٔ أدبی ادباء متبحّر است، بلکه در جمیع شئون و ابعاد حیات انسانی، و جهان‌بینی، نهج قویم و طریق مستقیم‌اند.

کدام سیاستمدار؟ و کدام اقتصاددان؟ و کدام زمامدار اجتماع می‌تواند در ایجاد نظم و حفظ آن، و در مملکت‌داری و دستورالعمل مدینهٔ فاضله‌سازی و آداب راعی و رعیت، ترقیم همآنند عهدنامهٔ مالک أشتر را به عهده گیرد؟! این عهد اردشیر و رسائل و زراء و فرمانهای فرماندهان بسیار در متون سیر و تواریخ گواه صادقند.

و کدام فرماندهٔ سپاه و أمیر لشکر در آئین جنگاوری و سلحشوری و نبرد و ستیز و مبارزه با دشمن آنگونه که در فصلهای مختلف نهج‌البلاغة از أسداللّٰه الغالب علیّ‌بن أبیطالب«علیه‌السلام» آمده تواند تعلیم آداب حرب دهد؟! این کتاب سیاسة الحروب هرثمی، و کتاب الحرب و عیون الأخبار ابن‌قتیبة، و آداب الحرب مبارکشاه، و تبصرهٔ أرباب الألباب طرطوسی و غیرهم بهترین گواهند.

نهج البلاغة مسحه‌ای از علم إلهی، و قبسه‌ای از نور مشکات رسالت عظمیٰ، و نفخه‌ای از شمیم ریاضت ولایت کبری آسمانی است که هیچ یک از جن و انس توان آوردن حدیثی، مثل آن را ندارند «**فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ اِنْ كانُوا صادِقِينَ**».

۵۵- نظراتی در استناد نهج‌البلاغه بحضرت امیرمؤمنان علیّ«علیه‌السلام»:

سه نظر دربارهٔ استناد نهج‌البلاغه به حضرت مولی‌الموحّدین، امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌ابیطالب«علیه‌السلام» وجود دارد:

اول: آنکه بخشی از نهج‌البلاغه از حضرت امیرمؤمنان علیّ«علیه‌السلام» است، و استناد بخش دیگر به آن حضرت«علیه‌السلام» مشکوک می‌باشد.

دوم: بعضی از خطبه‌ها و نامه‌ها مربوط به آن حضرت«علیه‌السلام» نمی‌باشد.

سوم: تمام نهج‌البلاغه بطور قطع از حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» است و حتّی نباید در استناد مواردی جزئی از این کتاب به آن حضرت«علیه السلام» تردید نمود.

بر محققان اندیشمند و پژوهشگران خردمند پوشیده نیست که خطبه‌ها و نامه‌ها و وصایا و کلمات قصار حضرت أمیرالمؤمنین«علیه السلام» که در نهج‌البلاغهٔ شریف آمده است پیش از آنکه سید رضی رضوان‌اللّٰه تعالی علیه چشم بدنیا باز کند، و یا پیش از آنکه نهج‌البلاغه را در سال (۴۰۰) هجری قمری جمع‌آوری نماید، بطور متفرّق در منابع معتبر فراوانی از شخصیت‌های عالَم و مورد وثوق قطعی ثبت شده بوده است که محقق و متتبع معروف عبد الزهراء الحسینی - الخطیب درکتاب شریف (مصادر نهج‌البلاغه و أسانیده: ج ۱ ص ۲۷-۳۷) هفتاد و پنج منبع از منابع محتویات نهج‌البلاغه راکه پیش از سید رضی تألیف شده آورده است و این بعضی از منابع می‌باشد نه تمام آنها، بنابراین تردید بعضیها در موضوع نهج‌البلاغة یا از کودنی، و نفهمی و یابی‌اطلاعی و ناآگاهی است و یاازروی عناد و غرض‌ورزی و ...

دلیل أساسی صاحبان نظر أول و دوم: شکوه‌ها، توبیخها، و نارضایتی‌های سخت حضرت مولی‌الموحّدین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» است که در بعضی از خطبه‌ها، نامه‌ها، وصایا وکلمات قصار در بارهٔ غاصبین خلافت و صحابهٔ دروغین ابراز شده است.

براستی اگر بیان حق و إحقاق آن و معرّفی أهلش، وگفتگو از باطل و إبطال آن، و معرّفی أهلش دلیل بر تردید در استناد تمام نهج‌البلاغه بحضرت مولی‌الموحّدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» باشد باید لعنت و نفرین و عتاب و توبیخ و تهدید و ... قرآن کریم بباطل گرایان و فتنه‌جویان، و حق‌کشان، و مشرکان وکافران و ستمگران وگردنکشان و مستکبران و مجرمان و فاسقان و منافقان و خلاصه مؤمنان دروغین ..که در تمام سوره‌ها و أکثر آیات آن بچشم می‌خورد و بوضوح بیان شده دلیل بر تردید استناد آن بخداوند سبحان باشد! العیاذ باللّٰه تعالی.

۵۶- گفتاری در پیرامون نهج‌البلاغهٔ شریف:

گفتار، اقرار و اعتراف صاحب نظران موافق و مخالف از قدیم و جدید در عظمت نهج‌البلاغه به أندازه‌ای زیاد است که ذکر تمامی آنها نیاز به تحریر چندین جلد کتاب مستقل دارد، و سخن خود را در اینجا با بیان نظرات دوتن از عامه به پایان می‌بریم:

أول: أبوعثمان عمروبن‌بحر جاحظ عثمانی مذهب، صاحب کتاب «البیان و التّبیین» متوفی (۲۵۵ ه) أولین کسی که کلمات قصار مولی‌الموحّدین إمام المتقین أمیرالمومنین عليّ بن ابیطالب﴿؏﴾ را جمع کرده است، جاحظ صد کلمه از کلمات قصار آن حضرت﴿؏﴾ را انتخاب و آنرا «مطلوب کل طالب من کلام امیرالمومنین عليّ بن ابیطالب﴿؏﴾» نامیده است و حکم وی در بارهٔ آن صد کلمه این است:

«كُلُّ كَلِمَةٍ مِنْهٰا تَفِي بِأَلْفٍ مِنْ مَحٰاسِنِ كَلاٰمِ الْعَرَبِ»

یعنی: هر کلمهٔ آن به هزار کلام نیکوی عرب وافی می‌باشد.

دوم: ابن أبی الحدید شارح نهج‌البلاغه، وی در ضمن کلام حضرت أمیرالمؤمنین﴿؏﴾: **«كُلُّ وِعٰاءٍ يَضيقُ...»**

یعنی: ظرف علم که نفس ناطقهٔ انسانی است از جنس موجودات طبیعی و مادی نیست، بلکه موجودی از عالَم وراء طبیعت است که هر چه مظروف او یعنی علم در او نهاده شود سعهٔ وجودی او بیشتر می‌گردد، یعنی او را مقام فوق تجرّد است که آنرا حدّ توقفی نیست.

می‌گوید: «**هٰذَا الْكَلاٰمُ تَحْتَهُ سِرٌّ عَظيمٌ وَ رَمْزٌ إِلىٰ مَعْنىً شَريفٍ غٰامِضٍ، وَ مِنْهُ أَخَذَ مُثْبِتُوا النَّفْسِ النّٰاطِقَةِ الْحُجَّةَ عَلىٰ قَوْلِهِمْ**».

یعنی: این کلام دارای سرّ عظیمی است، و رمزیست بیک معنی شریف مشکل، و از این کلام، کسانی که قائل بنفس ناطقه هستند دلیل برای اثبات کلامشان قرار داده‌اند.

سپس ابن أبی‌الحدید در شرح آن کلام حضرت﴿علیه السلام﴾ کلامی دارد که خلاصه‌اش اینست که:

«هر یک از قوای جسمانی بر اثر تکرار أفعالش خسته و ناتوان و فرسوده می‌گردد، بلکه چه بسا که تباه و نابود می‌شود، و لکن قوهٔ عاقله بعکس آنها از تکرار أفعالش نیرومندتر، وگنجایش و انبساط و در یافتش بیشتر و فزونتر می‌گردد، پس این قوه از قوای جسمانی نیست، وگرنه با حکم آنها أنباز بود، و چون جسمانی نیست مجرّد است و این همان قوه‌ایست که او را نفس ناطقه می‌گوئیم».

این بهرهٔ ابن أبی‌الحدید معتزلی از کلام أمیرالمؤمنین﴿علیه السلام﴾ بود، أما بعضیها را نظر بر آنستکه: کلام أمیر کلام دلالت دارد بر این که نفس را فوق تجرّد است و آنرا حدّ یقف نیست، چه اینکه انسان دارای یک هویّت واحدهٔ ذات مراتب است، از مرتبهٔ طبع گرفته تا مرتبهٔ فوق طور تجرّد عقلی، و او را در هر مرتبه أحکامی خاص، مربوط بهمان مرتبه است، مضافاً بر این قوهٔ عاقله شأنی از شئون نفس بشمار می‌رود نه نفس ناطقه.

بدون تردید! نزد خواص و أصحاب فنّ و إنصاف و صاحبان أندیشه و خرد که خود بکرّات اقرار و اعتراف نموده و با براهین عقلیه و نقلیه سخن گفته‌اند: کلمات سفرای إلهی، و حاملین وحی، همه سرّ و رمز است که دست حواس از نیل به أثمار معارف و حکم و أسرار و رموز أغصان معتدلهٔ شجرهٔ نبوت قصیر و أفکار ألیف به مادیات و ... غیرمستضیئه از أنوار ولایت کبری در إدراک آنها عاجز، وامانده، درمانده و حسیرند، چه اینکه عقل ناصح، و قلب مجتمع، منوّر بنور ولایت، و قوهٔ قویّ فوق طور عقل باید تا أسرار خزائن خزّان وحی را تا حدّی دریابد و به حریم فهم لطائف قلبی آنها بار یابد، این لهجهٔ شیرین فوق طور عقلی نهج است که:

«إِنَّ اَمْرَنٰا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لاٰ یَحْمِلُهُ اِلاّٰ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِیْمٰانِ وَلاٰیَعِي حَدِیْثَنٰآ اِلاّٰ صُدُورٌ أَمِینَةٌ وَ أَحْلاٰمٌ رَزِیْنَةٌ»[1]

۱- نهج‌البلاغه خطبهٔ ۲۳۱ ص ۷۶۱).

یعنی: معرفت وشناسائی کار ما بسیار دشوار است، که بر نمیدارد و زیر بار آن نمی‌رود مگر بندهٔ مؤمنی که خداوند متعال دل او را برای ایمان بیازماید تا شایستگی درک و پذیرش آنرا داشته باشد، و حدیث و گفتار ما را نگاه نمیدارد مگر سینه‌های أمانت دار و خردهای استوار.

و نیز در نزد خواص ... عقلاً و نقلاً مبرهن است که: روایات و خطبه‌ها و کتب و رسائل و أدعیه و مناجاتهای أهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات‌اللّٰه معجزهٔ قولیهٔ باقیه در مرتبهٔ نازلهٔ قرآن کریم، و حجّت بر حجّت بودن آنان است، چنانکه خود آن بزرگواران دلیل بر امام بودن و عصمت خود بوده‌اند، و دلیل بر حقانیت شیعه اثنی‌عشریه می‌باشند.

کدام حکیم متأله؟ کدام متکلّم متبحّر؟ کدام بلیغ متدبّر؟ و کدام فصیح متفکّر؟؟؟ توان چنین کلام با آفریدگار جهان را دارد:

«**اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِمَعٰاني جَميعِ مٰا يَدْعُوكَ ....**» دعاء هر روز ماه رجب المرجّب.

۵۷- یک مرور کوتاه أما با نور عقل و اندیشه و دیدهٔ انصاف:

اینک لازم می‌دانم که مروری کوتاه أما با چراغ عقل و خرد، با نور أندیشه و فکر، با مشعل وجدان و شعور و با دیدهٔ انصاف بتمام شش فراز از فرازهای نهج‌البلاغهٔ شریف که در بحث دهم آورده‌ایم داشته باشیم، و قضاوت آنرا بشما واگذار می‌کنم که إمام أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«علیه‌السلام» مخالفان و غاصبین و صحابهٔ دروغین را اینگونه معرّفی کرده است و با صراحت بیان فرمود:

آنان پس از رحلت رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» بقهقرا و ضلالت و کفر، و جهالت و طغیان و ... قبل از اسلام بازگشته، و ازکتاب و سنت رسول‌اللّٰه«صلی‌الله‌علیه‌وآله» اعراض کرده و نه تنها أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه را رها نمودند بلکه بدترین ظلم وستم را بر آنها روا داشته و حرمتشان را دریده‌اند، و درگرداب باطل و گمراهی فرو رفته، و

منشأ فتنه و فساد، و بدعت و فجور، و منشأ طغیان و گناه و جنایت و انحراف جامعه، و اخلال در امور دین و دنیای مردم، و مرکب و دام و مظهر، و چشم و گوش و زبان شیطان قرارگرفته، و راه فرعون و فرعونیان را إدامه داده‌اند.

با توجه به صراحت تمام این بیان مولی‌الموحّدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن ابیطالب﴿عليه السلام﴾ در نهج‌البلاغهٔ شریف معجزهٔ خالدهٔ قولی «**أَخُو الْقُرآنِ الْكَرِيم**» اگر مطلب یا عبارت یا نقلی درکتب تاریخی یا حتّی روائی و ... آن هم از مکتوبات پیروان آن مخالفان آن چنانی که ملاك خلافت و حکومت و ولایت را قبضه کردن قدرت از هر طریقی و هرکه باشد میدانند: خواه عليّ‌بن ابیطالب﴿عليه السلام﴾ باشد یا معاویة بن أبی سفیان، حسین‌بن عليّ﴿عليهما السلام﴾ باشد یا یزیدبن معاویه، امام صادق﴿عليه السلام﴾ باشد یا منصور دوانیقی و ... و «**قالُوا اَلا اِنَّ فِي الْحَقِّ اَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ اَنْ تَمْنَعَهُ**» نهج‌البلاغه ازکلام امام﴿عليه السلام﴾ رقم ۲۰۸ ص ۶۸۹) می‌باشد نه علم و عمل و فضیلت وکمال طبق صریح کتاب و سنّت.

آیا بیان نهج‌البلاغه و گفتار مظهر أسماء حسنای إلهی وگفتار أهل بیت وحی معصوم از هر گناه و خطاء مقدم است یا نوشتار و مکتوبات تاریخ نویسان مزدور آنچنانی که آنچه فرمانروایان می‌خواهند می‌نگارند و می‌گویند نه آنچه می‌گذرد...؟!

۵۸- بیعت با أبی‌بکر و چند دروغ شاخ دار دیگر:

در اینجا این سؤال ضروری بنظر می‌رسد که: آیا امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ با این صراحت بیان به آن غاصبان خلافت و ... دست بیعت داده و اقتداء می‌کرده و نماز می‌خوانده است که برخی از ساده‌لوحان بظاهر خودی از بعض کتب تاریخ مشوّش گرفته، و بروایات موضوعه استناد کرده‌اند؟! آیا اقتداء بچنین جنایتکاران و ... با صراحت بیان خود إمام﴿عليه السلام﴾ تأیید خط مشی آنان بشمار نمیرود؟ و موجب حذف شرط عدالت حتّی ازإمام جماعت نمی‌شود؟ چه رسد بخلافت و جانشینی رسول‌الله﴿صلى الله عليه وآله﴾؟؟؟

کدام پیامبری دست بیعت بفرعون و فرمانروایان زر و زور تزویر زمان خود جهت مصلحت روزگار (خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو) داده و اقتداء کرده‌اند تا روندگان راه پیامبران و رسولان إلهی همچون عليّ‌بن ابیطالب و فرزندان معصومینش دست بیعت بفرعون زمان و فرمانروایان زر و زور و تزویر طبق صراحت بیان خود داده و اقتداء کنند؟!

آیا شما با علم بفسق و ضلالت إمام جماعتی باو اقتداء میکنید، خصوصاً اگر اقتدای شما موجب اقتداء هزاران نفر باو گردد؟ و آیا شما بیک ستمگر و جنایتکار طبق گفتهٔ خودتان دست بیعت دراز میکنید، خصوصاً اگر بیعت شما باعث بیعت هزاران نفر باو شود؟؟؟ اگر کمترین بهره‌ای از ایمان برده باشید چه رسد به مولی‌الموحّدین إمام المتقین أمیرالمؤمنین عليّ‌بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ که خود را نفس حق وکمال و مظهر جمیع فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی و معیار ایمان و علم و عمل، و آنها را منشأ کل جنایات، فتنها ضلالتها، بدعتها، ضد دین و قرآن کریم، و فرو رفته درگرداب شهوات دنیا و درکام جهالت، و رونده بر سنت آل فرعون معرّفی کرده است؟؟؟.

اگر ساده‌لوحی بگوید: بیعت امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ با أبی‌بکر به اجبار و إکراه بوده است باید گفت پس امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ دختر دو ساله‌اش ام کلثوم را هم باجبار بعقد عمربن الخطاب درآورده است یا هر دوکذب محض است و ساده لوحی هم بزودی قابل علاج نیست.

خطاب ما به اندیشمندان با انصاف و آزاد مردان حلال‌زاده است که:

آیا با چنین صراحت بیان! امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ دخترش ام کلثوم را که در زمان رحلت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ دو سال داشت بعقد عمربن الخطاب در آورده است؟؟ دختری که عمربن الخطاب، روز أول رحلت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ مادرش فاطمه زهراء﴿علیها السلام﴾ را از ارث پدرش ممنوع، و روز دوم رحلت از خمس طبق نص

قرآن کریم، محروم ساخته، و چند صباحی از رحلت نگذشته بود که حق مادرش (فدک) را طبق نص قرآن کریم، غصب نموده، و هنوز آب غسل رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ نخشکیده بود، که عمربن الخطاب سیلی آنچنانی که خود پیروان عمر درکتب خود آورده‌اند بصورت فاطمه زهراء﴿علیها السلام﴾ زده و پهلویش را شکسته، و محسنش را سقط کرده و دَرِ منزلش را به آتش کشیده تا اینکه فاطمهٔ زهراء﴿علیها السلام﴾ بکوتاهترین زمان پس از رحلت پدرش رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بشهادت رسیده است.

در حالی که بر عمربن الخطاب غضبناک بوده است، و حتّی وصیت کرد که: قبرش مخفی بماند، تا عمربن الخطاب بر سر قبرش نیامده و با ناله وگریهٔ دروغین مردم را نفریبد، و تا دوستان فاطمهٔ زهراء﴿علیها السلام﴾ همچون او تا آخرین لحظات حیاتشان بر عمربن الخطاب غضبناک باشند، نه تنها دست بیعت باو ندهند و باو اقتدا نکنند بلکه با حال غضب بر عمر از دارفناء بدار بقاء راه یابند تا مشمول شفاعت فاطمهٔ زهراء أولین مظلومهٔ إسلام، سلام اللّٰه علیها قرارگیرند.

آیا امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ دختر دو ساله‌اش ام‌کلثوم را بعقد عمربن الخطاب ملعون أزل و أبد پنجاه ساله در آورده پس از آنکه عمر غصب خلافت کرده و ریسمان بگردن مولا علی﴿علیه السلام﴾ أنداخته، و درکوتاهترین مدت پس از رحلت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ آنچنان ظلم بر أهل بیت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ روا داشته که نه تنها روی همهٔ ستمگران تاریخ را سفید کرده که باعث ننگ و خجلت و شرمندگی آنان شده، و راه ظلم و ستم و استبداد و جنایت بر خاندان رسالت﴿علیهم السلام﴾ را برای ظالمان و ستمگران و ... بعد از خود بازکرده است و آنچنان بر آنها ظلم و ستم نمودند که اگر بارها رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ سفارش ظلم و ستم بر خاندانش را بظالمین و ستمگران می‌کرده نمیتوانستند بیش از آن ستم کنند.

ام کلثوم در زمان رحلت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و شهادت مادرش فاطمهٔ زهراء﴿علیها السلام﴾ دو ساله بود، و عمربن الخطاب - بنا بنقل طبری در تاریخش - پنجاه

سال داشت، چه اینکه عمر بنابر این نقل در سن (۶۳) سالگی بدست آزاد مرد ایرانی أبولؤلؤ رضوان اللّه تعالی علیه مُرد و به درک واصل شد، ام کلثوم پس از چندسالی از شهادت مادرش زهراء﴿علیها السلام﴾ بدست عمر، بعقد عمر درآمد، و حال آنکه عمر پس از شهادت حضرت زهراء﴿علیها السلام﴾ کمتر از سیزده سال زنده بود؟

براستی! بیعت امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ با أبی بکر و اقتداء به او و ازدواج عمربن الخطاب با ام کلثوم دختر فاطمه زهرا﴿علیها السلام﴾ همآنند کاتب وحی و خال المؤمنین بودن معاویة بن أبی سفیان است، معاویه‌ایکه (۲۱) سال همراه پدرش ابوسفیان علیه رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بستیزه و عداوت و مبارزه و مخالفت برخاسته بود، و در سال هشتم هجری در فتح مکه، أسیر شده و جزء «**أَنْتُمُ الطُّلَقَآءُ**» بوده است، و پس از اسلام بدتر از شرکش، وقتی بمدینه آمده بود، رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ إجازهٔ إقامت بمعاویه در مدینه را نداده بود، و او در زمان رحلت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در مصر می‌زیسته، أما چگونه این جرثومهٔ کفر و نفاق، کاتب وحی بوده است خدا می‌داند!

قطعاً معاویه از آن جهت کاتب وحی و خال المؤمنین لقب گرفت که سرسخت‌ترین دشمن عليّ‌بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ بود، عليّ‌بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ که در دامن رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ تربیت شده و تعلیم وحی یافته، بیگانه از وحی شد! و معاویه ضد اهل بیت وحی، کاتب وحی شد! معاویه از آنرو خال المؤمنین شد که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ به عليّ‌بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ لقب أمیرالمؤمنین داده بود.

و همچنین عائشه دختر أبی‌بکر که تنها شش سال با رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در میان نه زن، بی فرزند زندگی کرد چون ضدّ عليّ‌بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ بود امّ‌المؤمنین شد، أما حضرت خدیجه﴿علیها السلام﴾ که (۲۸) سال با رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ تنها و با چندین فرزند، زندگی کرد چون مادر فاطمهٔ زهراء﴿علیها السلام﴾ بود در نزد پیروان عمربن الخطاب امّ‌المؤمنین بشمار نمیرود!

پیروان عمربن الخطاب و سرسپردگان معاویةبن أبی سفیان درکتب تفسیری و روائی و فقهی و رجالی و تاریخی و ... خود هزاران تا (چهل هزار) روایت با آب و تاب فراوان از عائشه دختر أبی بکرکه تنها (۶) سال بی فرزند، در میان (نه) زن با رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ زندگی کرده نقل نمودند، أمّا از حضرت خدیجهٔ کبری مادر فاطمهٔ زهراء﴿علیها السلام﴾ تنها زن رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بمدت (۲۸) سال (۲۸) روایت نقل نکردهاند! و همچنین از فاطمهٔ زهراء﴿علیها السلام﴾ دختر رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ که بنابر نقل آنها (۲۸) سال داشت (۲۸) حدیث و روایت نقل ننمودهاند.

و أمّا دیگر زنهای رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بمدت ده سال در مدینه، بکلی نادیده گرفته شدند که گویا آنها زنهای رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ نبودهاند، یا رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ هیچگاه در هیچ موضوعی با آنها سخن نگفته، و یا با آنها قهر بوده است! و همچنین جمع آوری قرآن کریم توسط عثمان که دشمنان إلقاء کردهاند، حتّی امروز سیاستبازان روز آن را با آب و تاب، تلقی بقبول کرده و در رسانههای گروهی و در نماز جمعه مطرح میکنند که امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ تابع مصحف عثمان بوده است در حالی که طبق نصّ قرآن مجید، به فرمان خداوند متعال جمع آوری شده است:

«**إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ**» القیامة ۱۷-۱۹) آیا بنوشتههای متفرق و ورقهای پراکنده کتاب گفته و إشارهٔ دور و نزدیک میشود: «**إِنَّ هٰذَا الْقُرآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ**» الاسراء: ۹)، «**ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَارَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ**» البقره:۲)، و دهها آیات دیگر...؟ آیا این آیات پس از جمع آوری عثمان نازل شده است؟!

و در روایات صحیحه از أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه قرآن کریم به فرمان إلهی بدست مبارک امیرمؤمنان عليّبن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ در زمان رسول اللّٰه﴿صلی الله علیه و آله﴾ جمع آوری شده است، و ما بطور تفصیل و مستدل در تفسیر کبیر «البصائر» بحث کردهایم.

و هزاران دروغ شاخ‌دار دیگر... از صحابهٔ دروغین و سرسپردگان آنها که ما در این جا در صدد بیان آنها نیستیم تنها هدفشان آنستکه: اهل بیت وحی را بیگانه از وحی، و بیگانگان از وحی را أهل کتاب و دلسوز وحی معرّفی نمایند: «**أَلاٰ لَعْنَةُاللّٰهِ عَلَى الْكاٰذِبِين**».

بنده از آن جهت که غاصبان خلافت و مرکب شیطان، و سرسپردگان و مزدوران و حرام‌زادگان چه می‌گویند نه تنها متأثر نیستم که بسیار خوشحال و آنرا دلیل واضح بر حقانیت شیعه می‌دانم، زیرا انتظار از پیرو کسی که نسبت هذیان بحضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی«صلی الله علیه و آله» داده، غیر از عداوت و یاوه‌سرائی بی جا است، چنانچه از شیطان که دشمن خداوند سبحان است، غیر از عداوت و شیطنت بیجا است.

تأسف اینجا است که عده‌ای از ساده لوحان و بیگانهٔ خودی‌نما می‌خواهند بکسی حرمت نهند که او حرمت حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» را دریده و بدترین ظلم و ستم را بر أهل‌بیت طاهرینش علیهم صلوات‌اللّٰه روا داشته است، می‌خواهند دست خود را بسوی دستی درازکنند که آن دست سیلی بصورت فاطمهٔ زهراء سلام‌اللّٰه علیها زده، دستی که خانهٔ وحی را به آتش کشیده، دستی که ریسمان بگردن مولای متقیان امیرمؤمنان عليّ مرتضی«علیه السلام» انداخته، دستی که شمشیر بر فرق مبارک نفس پیغمبر«صلی الله علیه و آله» در میان محراب زده، دستی که دین اسلام و قرآن کریم را ... به اسارت أشرار در آورده، دستی که حضرت امام حسن مجتبی«علیه السلام» را زهر داده، دستی که سر حضرت امام حسین«علیه السلام» را از بدن جدا کرده، دستی که خیمه‌های سیدالشهداء«علیه السلام» را به آتش کشیده، دستی که با أسبان بر بدنهای شهداء کربلا تاخته، دستی که بصورت أطفال امام حسین«علیه السلام» سیلی زده، دستی که سرهای بریدهٔ شهداء کربلا را روی نیزه‌ها نصب کرده، و دستی که غل و زنجیر بر گردن اسرای کربلا و امام سجاد«علیه السلام» انداخته است «**اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظاٰلِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تاٰبِعٍ لَهُ عَلىٰ ذٰلِكَ...**» **بِعَدَدِ ما أحاطَ بِهِ عِلْمُك**.

درس سیزدهم:

۵۹- أنواع آفات و صبر یا مبارزه با آنها:

از بیان سابق این سؤال اجتناب ناپذیر است:

چرا امیرمؤمنان عليّ﴿ﷺ﴾ در مقابل این فرعونیان و مستکبران، این فتنه‌گران و مفسدان، این منحرفان و بدعت گزاران در دین، این خیانتکاران و گمراهان وگمراه کنندگان، این ظالمان و ستمگران، این منشأ جنایات وگناهان، و این صحابهٔ دروغین و غاصبان خلافت و .... صبر و سکوت نمود؟

پاسخ: بدون تردید با مطالعه و تدبّر در قرآن کریم که می‌فرماید: «**وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ**» المائده:۶۷) ذیل آیهٔ تبلیغ جانشینی بلافصل أمیرالمؤمنین عليّ‌بن ابیطالب﴿ﷺ﴾.

یعنی: (ای رسول ما﴿ﷺ﴾ امر خلافت و ولایت و جانشینی عليّ‌بن ابیطالب﴿ﷺ﴾ پس از خود را حتماً در مجمع عظیم غدیرخم به مردم برسان، چه اینکه تبلیغ رسالت تو بتبلیغ ولایت و خلافت و جانشینی عليّ‌بن ابیطالب﴿ﷺ﴾ بستگی دارد- وقتی رسول خدا﴿ﷺ﴾ احساس بروز عداوت و خطر از صحابهٔ دروغین در این امر نمود خداوند متعال فرمود:) و خداوند متعال تو را از خطر بعضی از آنها حفظ می‌کند، که بتحقیق خداوند متعال گروه کافران را براه کمال موفق نخواهد نمود.

و همچنین با مطالعهٔ عمیق و اندیشه در روایات و تاریخ و سیره و ... از قبیل:

الف: از إمارت اسامة بن زید که تخلف صحابهٔ دروغین که در رأس آنها أبوبکر و عمر بوده‌اند از آن، همآنند گرد باد تندی بود که حرکت سریع دین مبین اسلام را مضطرب و متزلزل نمود.

ب: کتابت أمر خلافت در آخرین لحظات حیات رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» و مخالفت عمربن الخطاب با آن و إهانتش برسول خدا«صلی الله علیه و آله» در محضر مبارکش، و ایجاد تفرقه و شکاف بین مسلمین با این عمل زشت در محضر رسول خدا«صلی الله علیه و آله» حرکت مضطرب شدهٔ إسلام را متوقف ساخت گرفته تا....

ج: قضیهٔ سقیفهٔ شومهٔ بنی‌ساعده که اسلام متوقف را به اسارت خود در آورد بطوری که حضرت امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود: «**فَإِنَّ هٰذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً بِأَيْدِي الأَشْرارِ**»[1] از اینرو عمر بن الخطاب مؤسّس و مدیر سقیفه، توانست گام مؤثری در اسقاط حق ارث و خمس از أهل بیت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» و غصب فدک، و تحریم اقتصادی مطلق بر عترت پیغمبر أکرم«صلی الله علیه و آله» و حملهٔ وحشیانه بخانهٔ وحی، و آتش زدن درب خانهٔ خاندان رسالت، و سیلی زدن بصورت دختر رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فاطمهٔ زهرا سلام‌اللّه علیها و شکستن پهلوی فاطمه«علیها السلام» را با لگد، و اسقاط جنینش و ریسمان بگردن ید اللّه عليّ«علیه السلام» انداختن، و دیگر جنایات و ... باگذشت زمان کوتاهی از رحلت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» بردارد.

و همچنین با مطالعهٔ دقیق با دیدهٔ دل و انصاف در حوادث و رویدادهای بسیار ناگوار، و جریانات ضد اسلام تا مرگ عثمان ... و آنگاه در وقائع و حرکات بنی‌امیه از معاویةبن ابی سفیان و یزید و .... سپس در سیرهٔ بنی العباس و ... خواهید یافت: آفاتی که از قضیه إمارت اسامه تا انقراض بنی‌العباس متوجّه دین مبین اسلام شده بود بدو دسته تقسیم می‌شوند:

۶۰- دستهٔ اول:

آفات درونی و مخفی که از درون - بنام اسلام و دین و صحابه و ... - أصل و ریشه و اساس اسلام را تهدید می‌کرد که امیرمؤمنان عليّ‌بن ابیطالب«علیه السلام» بیست و پنج سال پس از رحلت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» در زمان خلفاء ثلاثهٔ غاصبین با آن روبرو بود.

۱- نهج‌البلاغه: از بخش نامه‌های امام«علیه السلام» رقم ۵۳ ص ۱۰۱۰).

۶۱- دستهٔ دوم:

آفات بیرونی و علنی که نخست، ثمرات و میوه‌ها و سپس شجرهٔ اسلام را تهدید می‌نمود و امیرمؤمنان علیّ«علیه‌السلام» پنج سال پس از خلفاء ثلاثه با آن روبرو شد.

پر واضح و روشن است که تنها مسؤل در دفع هر دو نوع از این آفات، اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه بوده‌اند که نخستین آنها امیرمؤمنان علیّ«علیه‌السلام» بوده است که قطعاً باید دو برخورد متفاوت و متناسب در دفع و رفع هریک از این دو نوع آفات مختلف داشته باشد، تا دین مبین اسلام از درون (آنچنان که دستهٔ اول می‌خواستند) نپوسد، و تا آثار دین محو نگردد، و بصورت یکدرخت خشکیدهٔ بی ثمر (آنچنانکه گروه دوم در صدد آن بوده‌اند) در نیاید.

چنانچه یک باغبان ماهر و خبیر و بیدار، در روی آوردن آفات بر بوستانش دو برخورد متفاوت و متناسب - بر اثر انواع آفات و اختلاف آنها- در دفع و رفع و مبارزهٔ با آنها خواهد داشت، زیرا اگر آفت مخفی و درونی باشد که ریشه و اصل درخت را تهدید می‌کند نیاز به صبر و شکیبائی دارد تا بتواند با برخورد متناسب - با حفظ اصل درخت - آفت را دفع نماید، و هرگز از آفت غفلت نکرده و دیگران را نیز به چنین آفتی یادآوری کرده و پنهانی با آن مبارزه کند، اما نه بقیمت قطع درخت، و اگر آفت علنی و بیرونی بود که میوهٔ درخت و در نهایت درخت را میخشکاند باید متناسب با آفت، مبارزهٔ علنی و سمپاشی و احیاناً با قطع شاخه‌های هرزه - نماید.

پس آفات درونی اسلام که از زمان تخلّف ابی‌بکر و عمر و هم‌فکران آنها از فرمان رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» در قضیهٔ امارت اسامة‌بن زید آغاز شده و تا مرگ عثمان ادامه داشت، و بنام اسلام و صحابه و بیعت دروغین آنچنانی با مردم، و جذب عده‌ای از خود فروختگان و دین بدنیا فروشان همچون ابوهریره‌ها و انس بن مالک‌ها -که ابن ابی‌الحدید معتزلی اسامی بیش از هفتاد نفر از این مزدوران را در شرح نهج‌البلاغه آورده است -که اینان برای تحمیق و فریب مردم، روایات جعل

می‌کردند، و از حلقوم حاکمان زر و زور و تزویر سخن می‌گفتند، و با قرار دادن دین را ابزار و وسیله برای نیل به خلافت و ریاست و صدارت و امیال نفسانی و ... از درون به جان اسلام افتاده، و شدیداً اساس اسلام را تهدید می‌کردند.

امیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» در چنان جوّی از زر و زور و تزویر برای دفع و مبارزهٔ با چنین آفات خطرناک بگونه‌ای که منجر بپوسیدگی درخت اسلام از درون نگردد، با صبر و شکیبائی، دیانت را حفظ و حراست نمود، و حق خود را که حکومت و خلافت بود فدای دیانت -که حق اللّٰه بود -کرد، زیرا اصل در نظر آن فرعونیان ریاست طلب، و فتنه‌گران صدارت‌جو، حکومت بود، و دیانت ابزارکار آنان بود تا بنام دین بر مردم حکومت کنند که اگر امیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» بر سر حکومت با آنها درگیر می‌شد آنان بدون تردید دیانت را فدای حکومت می‌کردند، و از ریشه آنرا می‌پوسانیدند و با اهلش نابودشان می‌کردند، و مردم تازه مسلمان را بشرک و بت‌پرستی وکفر و ضلالت زمان جاهلیت برمی‌گردانیدند، چنانچه از قبل، مصمم بر این بوده‌اند که خداوند متعال خطاب به آنان فرمود:

«أَفَإِنْ مٰاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰى أَعْقٰابِكُمْ» آل عمران: ۱۴۴).

یعنی: پس اگر رسول ما«صلی‌الله‌علیه‌وآله» بمرگ یا شهادت درگذشت، شما به آئین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟

آری! کسیکه آشکارا از فرمان رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» در قضیهٔ إمارت اُسامه، تخلف نماید، و باتمام وجود لعن خدا و رسولش«صلی‌الله‌علیه‌وآله» را بپذیرد، و در محضر رسول اللّٰه«صلی‌الله‌علیه‌وآله» میان عده‌ای از صحابه، آن چنان اهانت و هتک حرمت به رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» نماید و برسول اللّٰه«صلی‌الله‌علیه‌وآله» نسبت هذیان بدهد، و در زمانی بسیارکوتاه از رحلت رسول اللّٰه«صلی‌الله‌علیه‌وآله» آنچنان وحشیانه بخانهٔ وحی یورش برد، و آنگونه ظلم و ستم بر اهلش روا دارد، نه تنها که هیچ باکی در برگرداندن مردم را بزمان جاهلیت نداشته که مصمم بر آن، هرگاه وقتش فرا برسد بوده است.

در حالی که اصل در نظر امیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» همآنند تمام انبیاء و رسولان إلهی و اوصیاء آنان در تاریخ بشریت دیانت بوده و حکومت فرع بر آن، و در صورت

تشکیل حکومت، باید حکومت در خدمت دیانت باشد، از اینرو امیرمؤمنان علیّ «علیه السلام» برای حفظ اصل، فرع را فدای اصل نمود، نه بمعنی سکوت و لب فرو بستن در امر دیانت و اصل، و نه بمعنی نادیده گرفتن فرع و حق خود را در حدّ بیان و تذکار، و نه هم جنگ و نبرد، لذا امیرمؤمنان علیّ «علیه السلام» با اینکه غاصبین خلافت، دارای حکومت و قدرت ظاهری بوده‌اند هرکجا که آنها برخلاف موازین اسلام حکم می‌کردند، و یا بدعتی را در دین پدید می‌آوردند، و یا مزدوران آنها حدیثی را جعل می‌کردند، حقائق دین را بیان می‌فرمود، و مزدوران را معرفی می‌کرد، و از ظلمی که بر خاندان رسالت «صلی الله علیه و آله» شد سخن می‌گفت، و فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه را آنچنان که باید بازگو، و مخالفان و غاصبین خلافت و صحابهٔ دروغین را معرّفی می‌نمود که بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات آن حضرت «علیه السلام» در نهج البلاغه شریف بهترین گواه بر آن است.

این روش خاص دفاع از نوامیس اسلام، و حفظ و حراست ازکیان دین، و مبارزه با آفات درونی بسیار خطرناک که أساس دین را بشدیدترین وجهی تهدید می‌کرد بیست و پنج سال پس از رحلت رسول اللّٰه «صلی الله علیه و آله» تا مرگ عثمان با صبر و شکیبائی که متناسب با آفات درونی اسلام بود ادامه داشته است.

و هنگامی که ـ پس از مرگ عثمان ـ آفات بیرونی شجرهٔ اسلام با روی کار آمدن بنی‌امیه هجوم آورد، امیرمؤمنان علیّ «علیه السلام» در دفع و مبارزهٔ با آن، راه متناسب را در پیش گرفت که آن جنگ و نبرد و مبارزهٔ علنی با آفات علنی بود، و برأساس تأویل قرآن کریم با ناکثین و مارقین و قاسطین ... جنگید، آنگونه که همگام و همراه رسول اللّٰه «صلی الله علیه و آله» بر مبنای تفسیر قرآن مجید با مشرکین وکافران جنگید که خود فرمود،

«وَ إِنَّ مَسِيرِي هٰذَا لِمِثْلِهَا فَلَأَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّىٰ يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ، مَالِي وَلِقُرَيْشٍ وَاللّٰهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ وَلَأُقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ»[۱]

۱ـ نهج البلاغة: خطبهٔ ۳۳ ص ۱۱۱).

یعنی: و بتحقیق این رفتن من بجنگ مردم بصره برای دفع فتنه و فساد مانند همان هنگام است که با رسول خدا«صلی الله علیه و آله» برای هدایت و رستگاری خلق میرفتیم، پس (اکنون هم عاجز نبوده و ترس در راه حق بمن راه نمی‌یابد) باطل را میشکافم تا حق از پهلوی آن بدر آید (تاریکی باطل که حق را پوشانده، من بروشنائی علم و عمل خود بر طرف میسازم تا هویدا گردد) مرا با قریش چه کار است؟ (سبب دشمنی ایشان با من چیست؟) سوگند به خداوند متعال، غرض از جنگ کردن من با آنها اینست: زمانی که کافر (مشرک و بت‌پرست) بودند همراه و همگام با رسول خدا«صلی الله علیه و آله» با آنها جنگیدم، تا فتنهٔ شرک و فساد بت‌پرستی آنها را از اسلام دفع نمایم، و اکنون هم ـ بعد از تظاهر به اسلام ـ که فتنهٔ نفاق و فساد و عداوت با اسلام را در پیش گرفته‌اند از راه حق قدم بیرون نهاده‌اند، و همآنند آفات بیرونی، متوجّه شجرهٔ طیبهٔ دین مبین اسلام شده‌اند، در دفع آن، با آنها میجنگم.

۶۲- دو برخورد متفاوت امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» با آفات دین بعد از رحلت رسول خدا«صلی الله علیه و آله»:

امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» در ضمن خطبه‌ها، نامه‌ها و کلماتش در موارد عدیده‌ای به علل دو برخورد متفاوت: نخست، صبر و شکیبائی، سپس جنگ و نبرد، متناسب با دو نوع آفات: درونی مخفی، و بیرونی علنی، با صحابهٔ دروغین و دشمنان و مخالفین و غاصبان خلافت پس از رحلت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» اشاره فرموده، و ما تنها بذکر (۳) مورد بسنده می‌کنیم:

۶۳- مورد اول:

امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» هنگامی که مالک اشتر را والی مصر قرار داده بود نامه‌ای که برای أهل مصر و مالک أشتر نوشته به برخورد خود با نوع أول از آفات دین اشاره کرده است:

«أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً«صلی الله علیه وآله» نَذِيراً لِلْعالَمِينَ، وَ مُهَيْمِناً عَلَى الْمُرْسَلِينَ، فَلَمّا مَضىٰ«صلی الله علیه وآله» تَنازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ، فَوَاللّٰهِ ما كانَ يُلْقىٰ في رَوْعي، وَ لا يَخْطُرُ بِبالي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هٰذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ«صلی الله علیه وآله» عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ لا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنّي مِنْ بَعْدِهِ«صلی الله علیه وآله» فَما راعَني إِلاّ انْثِيالُ النّاسِ عَلىٰ فُلانٍ يُبايِعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتّىٰ رَأَيْتُ راجِعَةَ النّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلامِ يَدْعُونَ إِلىٰ مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ«صلی الله علیه وآله» فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرىٰ فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وَلايَتِكُمُ الَّتِي إِنَّما هِيَ مَتاعُ أَيّامٍ قَلائِلَ يَزُولُ مِنْها ما كانَ كَما يَزُولُ السَّرابُ أَوْ كَما يَتَقَشَّعُ السَّحابُ، فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْداثِ حَتّىٰ زاحَ الْباطِلُ وَ زَهَقَ وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهْنَهَ».[۱]

یعنی: پس از حمد و ستایش خداوند متعال، و درود بی‌پایان بر رسول گرامی‌اش«صلی الله علیه وآله» خداوند سبحان، رسولش محمّد«صلی الله علیه وآله» را فرستاد تا جهانیان را از عذاب إلهی بترساند، وگواه بر رسولان إلهی باشد، پس زمانی که رسول خدا«صلی الله علیه وآله» درگذشت، مسلمانان در امر خلافت و جانشینی آن حضرت «صلی الله علیه وآله» به نزاع برخاستند پس سوگند بخداوند متعال دلم راه نمیداد، و بخاطرم نمی‌گذشت که عرب (صحابهٔ دروغین) پس از رسول خدا«صلی الله علیه وآله» خلافت را از اهل بیت وحی و خاندان رسالت«صلی الله علیه وآله» بربایند، و بدیگران (نااهلان) واگذارکنند، و یا آنکه آنها پس از رسول خدا«صلی الله علیه وآله» (با همهٔ وصایا و تعیین نمودن مرا آشکارا برای خلافت در غدیر خم و سائر مواضع) آنرا از من باز دارند!

(امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» با اینکه ازگذشته و آینده آگاه بود این بیان را از آن جهت فرمود تا اشاره نماید باینکه: کسی باور نمی‌کرد که صحابه با آن همه سفارشهای آشکار، این چنین مخالفت علنی از فرمان خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه وآله» نمایند، وکسی چنین مخالفت و پشت‌پا بهمه چیز زدن را از آن اصحاب تصوّر نمی‌کردند، و بمردم بفهماند باینکه آنچه راکه تصور نمی‌کردید واقع

۱- نهج‌البلاغه: از نامه‌های امام «علیه السلام» رقم ۶۲ ص ۱۰۴۸).

شد، و اینکه اگر من با آنها بر سر حکومت و ریاست و صدارت درگیر شوم، آنها هیچ باکی در بازگشت بزمان جاهلیت و بشرک و بت‌پرستی، و محو آثار رسالت ندارند، و اینکه تظاهر آنها باسلام در زمان رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ تنها أبـزار و وسـیلۀ نـیل آنـها بحکومت و صدارت و ریاست بعد از رسول‌اللّٰه﴿صلی الله علیه و آله﴾ بوده است که اگر حکومت برای آنها نباشد، دیانت هم برای دیگران نباشد).

امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: و مرا برنج نیفکند و یا مرا بشگـفت نـیاورد (یعنی هر خردمند آگاهی را) مگر شتافتن مردم بسوی ابی‌بکر که با او بیعت کنند، پس در چنین جوّی فاسد، و با ظهور فتنۀ غیر مترقبه، و بروز آفات از درون، دست خود را از شمشیر و جنگ با آنها نگاه‌داشتم، و آنانرا بحال خودشان واگذاشتم، تا اینکه دیدم گروهی از مردم تازه مسلمان، مرتدّ شده و از اسلام برگشته، و در صدد محو دین حضرت محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ و از بین بردن آن بر آمدند، ترسیدم اگر(با صبر و شکیبائی) بیاری اسلام و مسلمانان راستین نپردازم، رخنه در دین یا ویرانی در آن بینم که مصبیت و أندوه آن بر من بزرگتر و گرانتر از فوت شـدن و از دست رفـتن ولایت و حکومت من بر شما باشد، ولایت و حکومتی که کالای چند روزی بیش نیست هر آنچه از حکومت و فرمانروائی حاصل می‌گردد، دین از دست می‌رود، همانند سراب (آب نما که تشنۀ گرمازده آنرا می‌بیند، و چون نزدیک می‌شود) زائل می‌گردد، و یا چون اَبر از هم پاشیده می‌شود.

پس در میان آن فتنه‌ها، فسادها، حوادث ناگوار، پیشامدها و تباهکاریهاو ... با در پیش گرفتن راه صبر و شکیبائی برخاستم، و اسلام و مسلمین را بابیان حقائق و معارف و حِکَم و أسرار و أحکام دین، و جلوگیری از بدعتها و ... یاری نموده، و دین را از پوسیدگی از درون حفظ نمودم، تا اینکه جلوی آفات درونی مخفی که أساس اسلام را در معرض خطر شدید و جدّی قرار داده بود گرفتم، ودین را از فتنۀ فتنه جویان و از پوسیدگی نجات دادم تا اینکه آرام گرفته و از نگرانی باز ایستاد (چـه اینکه ریاست طلبان و صدارت جویان بفرمانروائی مشغول و سرگرم شدند) و من

حکومت را که حق مسلّم من بود فدای دیانت نمودم، زیرا حکومت در نزدم فرع و دیانت أصل بود که باید فرع فدای أصل گردد بخلاف غاصبان خلافت که حکومت در نزد آنان أصل و دیانت فرع بود که اگر بحکومت نمی‌رسیدند، دیانت را فدای آن می‌کردند.

۶۴- مورد دوم:

امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ در شکایت از قریش(صحابهٔ دروغین) که غصب خلافت کردند، و کسانی که غاصبان را یاری نمودند در حال مناجات با خداوند متعال عرض کرد:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلٰى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعٰانَهُمْ، فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ أَكْفَأُوا إِنٰائِي، وَأَجْمَعُوا عَلٰى مُنٰازَعَتِي حَقّاً كُنْتُ أَوْلٰى بِهِ مِنْ غَيْرِي، وَ قٰالُوا أَلاٰ إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ، فَاصْبِرْ مَغْمُوماً أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفاً. فَنَظَرْتُ فَإِذاً لَيْسَ لِي رٰافِدٌ، وَ لاٰ ذٰابٌّ وَ لاٰ مُساعِدٌ إِلاّٰ أَهْلَ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ: فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذٰى، وَ جَرِعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجٰى، وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلٰى أَمَرَّ مِنَ الْعَلْقَمِ، وَ آلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ حَزِّ الشِّفٰارِ».[۱]

یعنی: بار خداوندا: من برانتقام از قریش (صحابهٔ دروغین) وکسانی که آنها را در غصب خلافت و ستم بر ما خاندان رسالت، و ایجاد فتنه و فساد بین مسلمین، و انحراف در دین یاری کردند از تو کمک میجویم،زیرا آنها خویشی و اتصال مرا با رسولت محمّد مصطفی﴿صلی الله علیه و آله﴾ قطع کردند و خلافتی را که تو برای من (جهت اجرای مبانی و أحکام کتاب و سنت و بینش و آگاهی مردم بأسرار طبیعت و دیانت) تعیین فرمودی، و رسولت﴿صلی الله علیه و آله﴾ را بتبلیغ آن بمردم امر فرمودی، غصب نمودند (و مردم را از حقایق دین و کمال انسانی محروم ساختند) و با حملهٔ وحشیانه بخانهٔ اهل بیت رسولت﴿صلی الله علیه و آله﴾ و آتش کشیدن درب مهبط وحی، و با سیلی زدن بصورت

۱- نهج البلاغة: از کلمات إمام﴿عليه السلام﴾ رقم ۲۰۸ ص ۶۸۹).

دختر رسولت«صلی الله علیه و آله» و شکستن پهلویش و سقط کردن جنینش و ریسمان انداختن بگردن من و دیگر جنایات ... حرمت وحی و اهل بیت وحی را دریدند.

و برای زد و خورد و درگیری و قتل من، اهل بیت رسولت«صلی الله علیه و آله» جهت حقی که من از دیگران به آن سزاوارتر بودم گرد آمدند (زیرا وقتی عمربن الخطاب و مزدورانش بدون درگیری امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» با آنان، درب خانهٔ وحی را آتش بزنند، و سیلی به صورت فاطمهٔ زهراء«علیها السلام» زده و پهلویش را بشکنند، و محسنش را سقط کنند، و ریسمان به گردن یداللّه عليّ بن ابیطالب«علیه السلام» ببندند آیا با درگیری وی، آنان خانهٔ وحی را با اهلش به آتش نمی‌کشیدند و حمله به قبر رسول‌خدا«صلی الله علیه و آله» نمی‌کردند؟!کسیکه به رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» که **«مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی إِنْ هُوَ اِلاّٰ وَحْیٌ یُوحٰی»** نسبت هذیان می‌دهد، آیا حرمت قبر و اهل بیتش را نگه‌می‌دارد؟!).

خداوندا تو میدانی که این غاصبان خلافت بمن گفتند: یا عليّ آگاه باش! براستی حق آنستکه آنرا (با زور و زر و تزویر) بگیری، و براستی حق آنستکه آنرا از تو با زر و زور و تزویر بربایند پس حق را با زور... بگیری یا با زور... از دست بدهی باید برای تو یکسان باشد، زیرا اگر تو با زر و زور و تزویر والی و حاکم و فرمانروای مردم گردی، ولایت و حکومت و فرمانروائی حق توست، و اگر غیر تو با زر و زور و تزویر والی و حاکم و فرمانروای مردم شد، ولایت و حکومت و فرمانروائی حق اوست.

(پس معیار حق - نزد غاصبان خلافت - گرفتن و تصاحب آن به هر کیفیت است، پس حقانیت حق بستگی به تصاحب آن دارد، هر چیزی را به هر نحوی که تصاحب کنی آن چیز حق تو است، و همان راکسی دیگر به هر نحوی تصاحب کند، حق او می‌شود).

و آن غاصبان خلافت گفتند: ای عليّ«علیه السلام» پس در غصب خلافت و ربودن حق از تو یا با غصّه و رنج خوکن، و یا با تأسف و اندوه بمیر (در صورتی که از غصب خلافت راضی نباشی چاره‌ای جز یکی از ایندو نداری: یا با غصّه خو کردن و با رنج

شکیبا بودن، و یا با تأسف و اندوه مردن) خداوندا! پس در آن هنگام دیدم مرا یار و دفاع کننده و یاوری نیست مگر اهل بیتم که دریغ داشتم با درگیری با غاصبان خلافت بر سر حکومت از اینکه درگیری‌ام منتهی به مرگ اهل بیتم گردد.

(امیرمؤمنان عليّ﴿ع﴾ نه از مرگ خود میهراسید، و نه از مرگ اهل بیت خود واهمه داشت، بلکه از مرگ قرآن کریم، و محو آثار رسالت، و نابودی دیانت و اسلام میترسید که در صورت درگیری با آنان، بدون تردید، آنها او و اهل بیتش را می‌کشتند که منتهی بمرگ قرآن مجید و محو آثار رسالت و نابودی دین مبین اسلام، و بازگشت به شرک و بت‌پرستی و ... می‌شد که دیگر امامت بعد از رسالت و ولی عصری﴿ع﴾ نبود، چنانچه اگر اسمعیل فرزند حضرت ابراهیم﴿ع﴾ در منیٰ قربانی می‌شد، دیگر رسول اللّٰه﴿ص﴾ و فاطمه و حسن و حسین و دیگر ائمهٔ معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین نبودند، چنانچه اگر آدم نبود من و شما نبودیم، پس حضرت آدم﴿ع﴾ برای تکثیر نسل حتماً از آسمان بزمین می‌آمد اما نه با وسوسهٔ شیطان، اسمعیل باید زنده بماند تا رسول خدا﴿ص﴾ و عليّ و فاطمه ... بدنیا آیند اما نه با نهی شیطان ابراهیم را از کشتن اسمعیل، امام حسین﴿ع﴾ باید بشهادت برسد اما نه با درگیری بر سر حکومت، بلکه در راه حفظ و حراست از دیانت ...)

خداوندا! پس من در چنین جوّ آلوده، چشم خاشاک رفته‌ام را بر هم نهاده‌ام، و با استخوان درگلو گیر کرده آب دهن را فرو بردم، و برای فرو نشاندن خشم، صبر کردم به چیزی که از حنظل (گیاهی است بسیار تلخ) تلختر، و برای دل ازکاردهای بزرگ دردناکتر بود.

درس چهاردهم:

۶۵- حکمت صبر امیرمؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾ در مقابل دستهٔ أول از آفات دین:

مورد سوم: امیرمؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾ در خطبهٔ شقشقیه که سوّمین خطبهٔ نهج‌البلاغهٔ شریف بشمار می‌رود مطالبی را در پیرامون دو برخورد متفاوت خود با آفات دین پس از رحلت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ بیان فرمودند که ما آنرا در شش بخش می‌آوریم که چهار بخش آن مربوط بصبر امیرمؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾ در مقابل آفات درونی دین و دو بخش دیگر آن مربوط بقیام آن حضرت﴿علیه السلام﴾ در برابر آفات بیرونی دین می‌باشد:

۶۶- بخش اول:

امیرمؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«أَمٰا وَاللّٰهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهٰا ابْنُ أَبِى قُحٰافَةَ، وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهٰا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحىٰ: يَنْحَدِرُ عَنِّى السَّيْلُ، وَ لاٰ يَرْقىٰ إِلَيَّ الطَّيْرُ، فَسَدَلْتُ دُونَهٰا ثَوْباً، وَ طَوَيْتُ عَنْهٰا كَشْحاً، وَ طَفِقْتُ أَرْتَإِى بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذّٰاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلىٰ طَخْيَةٍ عَمْيٰاءَ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَ يَكْدَحُ فِيهٰا مُؤمِنٌ حَتّٰى يَلْقىٰ رَبَّهُ، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلىٰ هٰاتٰا أَحْجىٰ، فَصَبَرْتُ وَ فِى الْعَيْنِ قَذىً، وَ فِى الْحَلْقِ شَجاً، أَرىٰ تُراثِي نَهْباً».

یعنی: أی مردم جهان در هر زمان و مکان بدانید و آگاه باشید! سوگند به خداوند سبحان هرآینه پسر أبی قحافه (أبوبکر که در زمان جاهلیت إسمش: عبد العزّی بود و «العزّی» إسم بتی بود که آنرا پرستش می‌کرد، «عبد العزّی» یعنی بندهٔ بت، و رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ این إسم أبی‌بکر را تغییر داده است) خلافت را مانند

پیراهنی پوشید (که هرگز سزاوار آن نبوده و با قامت او نمی‌آمد) و حال آنکه او میدانست که خلافت و جانشینی تنها برای‌من است و من (ازجهت فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی و علم و عمل) همآنند قطب وسط آسیا برای خلافت هستم.

(چنانچه دَوَران وگردش سنگ آسیا قائم به آن قطب و میخ آهنی وسط است که بدون آن خاصیّت آسیائی ندارد همچنین خلافت بدست غیر عليّ بن أبيطالب﴿علیه السلام﴾ نه تنها خاصیّت خود را از دست داده که زیان آورنیز بوده است، چه اینکه امام عليّ﴿علیه السلام﴾ خلافت را در خدمت دیانت قرار میداد، و غیر او دیانت را در خدمت خلافت و حکومت قرار می‌دهند که زیردست و پای کفر و ضلالت و ظلم و جنایت و شرّ و جهالت لگدکوب می‌گردد).

علوم و معارف و حِکَم و حقائق و أسرار و أحکام دین مبین إسلام تنها از سرچشمهٔ زلال فیض من که ازکتاب خداوند متعال «قرآن کریم» و سنت رسولش﴿صلی الله علیه وآله﴾ نشأت گرفته، همآنند سیل خروشان سرازیر می‌شود، و هیچ پرواز کننده‌ای در فضائل علم و عمل بأوج رفعت من نمیرسد، پس چون ابوبکر پیراهن خلافت را بنا حق (برقامت نارسایش) پوشیده و همدستانش مردم را با زر و زور و تزویر وادار ببیعت با او نمودند و مبارکبادش گفتند، من آن جامهٔ خلافت را رهاکرده و از آن پهلو، تهی نمودم، و درکار خود اندیشیدم که:

بدون سپاه و یاور در مقابل چنین بزهکارانی که بقیمت نابودی دین، و محو آثار رسالت، وکشتار أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾، و باز گشت مردم بزمان جاهلیّت و شرک و ضلالت، دست از خلافت برنمی‌دارند، حمله کنم، و حق خود را مطالبه نمایم، یا بر فریب خوردگی گروهی، وکوری وگمراهی دسته‌ای، و فرصت طلبی و هوا پرستی و ریاست و صدارت جوئی عدّه‌ای، و عداوت دیرینه و خونخواهی طایفه‌ای ... صبرکنم که در چنین جوّی از بروز فتنه، و بحران ضلالت و جهالت و ... پیران فرسوده گردند، و جوانان پژمرده و پیر شوند، و مؤمنان رنجورگشته تا بمیرند.

دیدم صبر و بردباری در مقابل چنین آفات درونی، و شکیبائی در برابر چنان حوادث و رویدادهای ویران‌کنندۀ دیانت و إنسانیت، خردمندیست، پس راه صبر و شکیبائی را در پیش گرفته‌ام در حالی که غبار و خاشاک چشمانم را پوشانده، و استخوان گلویم را گرفته بود، زیرا غاصبان خلافت، دیانت را بإسارت خود در آورده که جز جهالت و ضلالت نمی‌دیدم، که در صورت إقدام برای نجات أسیر، ذبحش می‌کردند، میراث دینی خود را أسیر شده و بتاراج رفته می‌دیدم که فساد آن تا زمان ظهور حضرت صاحب الزمان﴿عليه السلام﴾ خواهد ماند.

۶۷- بخش دوم:

امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«حَتّٰى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلىٰ بِهٰا إِلَى ابْنِ الْخَطّٰابِ بَعْدَهُ، فَيٰا عَجَبٰا بَيْنٰا هُوَ يَسْتَقِيلُهٰا فِي حَيٰاتِهِ! إِذْ عَقَدَهٰا لِآخَرَ بَعْدَ وَفٰاتِهِ، لَشَدَّ مٰا تَشَطَّرٰا ضَرْعَيْهٰا، فَصَيَّرَهٰا فِي حَوْزَةٍ خَشْنٰاءَ، يَغْلُظُ كَلْمُهٰا، وَ يَخْشُنُ مَسُّهٰا، وَ يَكْثُرُ الْعِثٰارُ فِيهٰا وَ الْاِعْتِذٰارُ مِنْهٰا، فَصٰاحِبُهٰا كَرٰاكِبِ الصَّعْبَةِ، إِنْ أَشْنَقَ لَهٰا خَرَمَ، وَ إِنْ أَسْلَسَ لَهٰا تَقَحَّمَ، فَمُنِيَ النّٰاسُ لَعَمْرُ اللّٰهِ بِخَبْطٍ وَ شِمٰاسٍ، وَ تَلَوُّنٍ وَ اعْتِرٰاضٍ، فَصَبَرْتُ عَلىٰ طُولِ الْمُدَّةِ وَ شِدَّةِ الْمِحْنَةِ».

یعنی: پس از رحلت رسول اللّه﴿صلى الله عليه وآله﴾ أبوبکر، خلافت را که حق من بود، با همیاری همدستانش غصب کرد، و دیانت بإسارت غاصبان خلافت درآمد، و آفات درونی متوجه أساس دین مبین إسلام شد، و من برای حق دیانت از حق خود (حکومت) چشم پوشیده، صبر کردم تا اینکه أبوبکر (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز غصب خلافت) درگذشت، در حالی که پیش از مرگش، خلافت بعد از خود را با خدعه و شیطنت در آغوش عمر بن الخطاب أنداخت.

جای بسی حیرت و شگفتی است که أبی‌بکر در زمان حیاتش (جهت تحمیق و فریب) از مردم، فسخ بیعت با خود را مطالبه می‌نمود و می‌گفت: «**أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فِيكُمْ**» یعنی: «أی مردم بیعت خود را از من فسخ کنید، و مرا از خلافت بر خود عزل نمائید که من از شما بهتر نیستم و حال آنکه عليّ﴿عليه السلام﴾ در میان شما است».

ولی همین أبی‌بکر نیرنگ‌باز حیله‌گر در آخرین لحظات حیاتش، طبق نقشه و دستور عمر بن الخطاب باو توسط عثمان بن عفان نوشت، و خلافت را برای عمر وصیت‌کرد، ایندو نفر: أبوبکر و عمر غارتگر، خلافت را همآنند دو پستان، شتر میان خود قسمت نمودند (پستانی را أبوبکر و پستان دیگر را عمر بدهان گرفته از آن نوشیدند، و صاحب شتر را از آن محروم ساختند).

أبوبکر با تزویر و نیرنگ، خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد (عمر را - با وصیتی که کاتب آن عثمان بود - بعد از خود خلیفه ساخت) در حالی که عمر، سخت تند خو و هرزه زبان وگستاخ بود، ملاقات با او رنج آور و دردناک بود، و جهل و اشتباهش در مسائل دینی و أخلاقی و اجتماعی و ... بسیار بود، و عذر خواهیش در آنها بیشمار بود، پس مصاحبت با او (هرکه با او سروکار داشت) مانند سوارشدن بر شتر چموش و سرکش و نافرمان بود که اگر مهارش را سخت نگاه داشته رها نکنند، بینی شتر پاره و مجروح می‌شود، و اگر رهاکرده بحالش واگذارند برو افتاده در پرتگاه هلاکت سقوط خواهد کرد.

پس بخداوند متعال سوگند! مردم پس از رحلت رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ در أمر خلافت سخت اشتباه کرده و درگرداب فتنه و فساد گرفتار آمده و درکام جهالت و گمراهی فرو رفته و منحط گشتند، و آتش فتنه برای همیشه دامنگیر آنها شده است، و آنها از مسیر حق وکمال و هدایت و رستگاری خارج، و از خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه وآله﴾ و از خاندان رسالت﴿علیهم السلام﴾ دور شده‌اند، پس من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) آفات درونی زمان عمر بن الخطاب همآنند (دو سال و سه‌ماه ودوازده روز) آفات درونی زمان غصب أبی‌بکر خلافت را، راه صبر و شکیبائی را در پیش گرفته، و از حق خود (حکومت) صرف نظر کرده و فشارها، سختیها، محنتها، غمها و رنجها و ... را بر خود هموار ساختم تا دیانت را از آفات درونی بسیار خطرناک (۱۲ سال و ۹ ماه و دوازده روز در دو زمان أبی بکر و عمر) که أساس دین مبین اسلام را از درون شدیداً در معرض خطر محو و نابودی قرار داده بودند حفظ کنم.

۶۸- بخش سوم:

امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«حَتّٰى إِذٰا مَضىٰ لِسَبيلِهِ، جَعَلَهٰا في جَمٰاعَةٍ، زَعَمَ أَنّي أَحَدُهُمْ. فَيٰالَلّٰهِ وَ لِلشُّورٰى، مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ؟ حَتّٰى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلىٰ هٰذِهِ النَّظٰآئِرِ، لٰكِنّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُّوا، وَ طِرْتُ إِذْ طٰارُوا، فَصَغىٰ رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَ مٰالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ مَعَ هَنٍ وَهَنٍ».

یعنی: عمر بن الخطاب هم (ده سال و شش ماه) غصب خلافت کرده و راه خود را پیمود، و پیش از مرگش، أمر خلافت را به جماعتی (شورائی) واگذارکرد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود (زمانی که أبو لؤلؤ رحمة اللّه تعالی علیه شش ضربه کارد بر عمر وارد نمود، و یا با چرخش سنگ آسیا، عمربن الخطاب را در هم کوبید و عمر دانست که خواهد مرد، برای تعیین جانشین خود مجلس شورائی -که اسلام شورائی بود نه شورای اسلامی - تشکیل داد و رؤسای قوم نزد او جمع شدند تا جانشین خود را معرّفی کند عمر گفت:

دوست ندارم زنده و مردهٔ هیچیک از شما که دور من جمع شدید جانشین من شود، گفتند: ما با تو مشورت می‌کنیم آنچه را صلاح میدانی بگو؟ عمر گفت: من هفت نفر را شایستهٔ أمر خلافت می‌دانم، و از رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ شنیدم (این هم قطعاً از تزویرها و نیرنگها و دروغهای عمر بود) که آنان أهل بهشت هستند:

أول: سعد بن زید است، چون او با من خویشی دارد خارجش مـی‌کنم، و شش نفر دیگر: سعد بن أبی وقّاص، و عبدالرحمن بن عوف، و طلحه، و زبیر، و عثمان و عليّ است.

سعد بن أبی وقّاص برای خلافت و جانشینی من شـایسته است ولکـن او مردی بد خو و درشت طبع و خشن است، أما عبدالرحمن ابن عوف چون قارون این امت است شایستگی خلافت را ندارد، و طلحه هم بر أثر تکبّر و نخوتی که دارد لائق نیست، و أما زبیر بواسطهٔ بخل و خِسّت طبع شایستهٔ خلافت نیست، و عثمان هم برای اینکه همواره علاقه‌مند است خویشان و أقوام خود را بر دیگران، و روابط

را بر ضوابط مقدم دارد لائق خلافت نیست و عليّ ﴿عليه السلام﴾ برای اینکه حریص در أمر خلافت است نباید به آن برسد.

سپس عمر گفت: صُهَیب سه روز با مردم نمازگزارد، و شما این شش نفر را در آن سه روز در خانه‌ای جمع کنید، تا یکی را از میان خودشان برای خلافت انتخاب کنند، و هرگاه پنج نفر از آنان متفق شدند، و یکی مخالفت کرد او را بکشید، و اگر سه نفر اتفاق کردند، و سه نفر دیگر آنانرا مخالفت نمودند آن سه نفری که عبدالرحمن (داماد عثمان) در میان آنها باشد اختیار کنید، و آن سه نفر دیگر را بکشید).

با دیدهٔ انصاف بنگرید: عمر بن الخطاب نخست چگونه (مزوّرانه برای اینکه عليّ ﴿عليه السلام﴾ را خراب کند) سلب صلاحیت از تمامی شش نفر برای خلافت نمود، وآنگاه با یک نیرنگ دیگر چگونه فرد را در واقع نصب کرده سپس دستور قتل سه نفر مخالف را داده است، زیرا عمر میدانست در آن جمع سه نفری که عبدالرحمن (داماد عثمان) باشد، عثمان هم خواهد بود، و عبد الرحمن پیشنهادی به مولی عليّ ﴿عليه السلام﴾ خواهد داد که قطعاً نخواهد پذیرفت، و همان پیشنهاد را عثمان قطعاً با تمام وجود خواهد پذیرفت، در نتیجه عثمان جانشین عمر خواهد شد، چنانچه این قول و قرار بین عمر و عثمان، هنگام نوشتن عثمان، وصیت أبی‌بکر، خلافت را بعمر شده بود.

یعنی هنگامی که عثمان، طبق دستور عمر، وصیت أبوبکر را مبنی بر خلافت عمر می‌نوشت، این قول و قرار (بین خلافت عثمان بعد از عمر) نیز بین آن دو نفر داده شده بود.

پس از مرگ عمر و دفنش برای تعیین خلیفه جمع شدند، عبدالرحمن گفت: برای من و پسر عمویم سعد بن أبی وقاص ثلث این أمر است، ما دو نفر خلافت را نمیخواهیم، و مردی را که بهترین شما باشد برای آن اختیار می‌کنیم، پس رو کرد بسعد و گفت: بیا ما مردی را تعیین کرده با او بیعت نمائیم، مردم هم با او بیعت خواهند نمود.

سعد گفت: اگر عثمان از تو متابعت و پیروی کند، من نفر سوّم شما میشوم، و اگر میخواهی عثمان را تعیین نمائی من عليّ را دوست دارم، پس چون عبدالرحمن از موافقت علنی سعد مأیوس شد أبو طلحه را با پنجاه نفر از أنصار برداشت، و آنانرا بر تعیین خلیفه وادار نمود، و بسوی عليّ﴿عليه السلام﴾ روکرد و دستش راگرفت وگفت: با تو بیعت می‌کنم ولی با دو شرط:

۱- عمل بکتاب خدا و سنّت رسولش﴿صلی الله علیه وآله﴾.

۲- عمل بسیرهٔ دو خلیفهٔ سابق: أبوبکر و عمر.

امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود: قبول می‌کنم با یک شرط و آن عمل بقرآن کریم و بسنّت رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ که من مبیّن آندو می‌باشم.

پس عبدالرحمن دست خود را از دست امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ رها کرد، و رو به عثمان آورد و دستش راگرفت، و دو شرطی راکه به مولی عليّ﴿عليه السلام﴾ پیشنهاد کرد بعثمان گفت، عثمان که میدانست کتاب و سنت أبزار کار و وسیلهٔ توجیه جنایات او چون أبوبکر و عمر می‌باشد، قبول کرد، و عبد الرحمن حیله‌گر سه مرتبه دو شرط را به مولی عليّ﴿عليه السلام﴾ و عثمان تکرارکرد، که در هر مرتبه از هر یک همان پاسخ اول را شنید. عبدالرحمن رو به عثمان کرد وگفت: پس خلافت از آنِ تو است، و با او بیعت نمود، و مردم هم که حدود سیزده سال درگرداب جهل وگمراهی بسر برده بودند با عثمان بیعت کردند، پس عثمان با إشارهٔ عمر بدست عبدالرحمن نصب شد.

امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ عرض می‌کند: بار خداوندا برای شورائی که برای تعیین خلیفه تشکیل شد، و مشورتی که نمودند از تو یاری میجویم، چگونه مردم فریب خوردهٔ گمراه مرا با أبی‌بکر نادان و فتنه‌گرِ ستم پیشه، مساوی دانسته در بارهٔ من شک و تردید نمودند، تا جائی که امروز با این أشخاص جهّال طغیانگر (پنج نفر أهل شوری) همردیف شده‌ام، ولکن (باز هم برای حفظ دیانت صبر کرده و برای اتمام حجّت در شوریٰ حاضر شدم).

در فراز و نشیب آنها را رها نکردم تا با دوری من از آنان، ضربهٔ جبران ناپذیر بدیانت زنند، و با حضور در صحنه در حدّ لازم از یکسو، جلوی بدعتهای آنانرا

گرفته، و حقائق دین را بیان کنم، و از سوی دیگر ظلمها و ستمهائی که بر خاندان رسالت«صلی الله علیه و آله» روا داشته‌اند و حقم را غصب کرده‌اند بازگو نمایم، و حجّت را بر دیگران تمام کنم، تا مردم گمان نکنند: ظلمی نشده و حقّی بتاراج نرفته، و عليّ«علیه السلام» از این حوادثی که پس از رحلت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» واقع شده راضی است، ولکن انزوا را اختیار کرده است.

امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود: پس مردی از آن ماجرا جویان بر أثر حسد و کینهٔ دیرینه‌ای که داشت، دست از حق شسته، و در مسیر باطل و گمراهی و انحطاط گام نهاد (مراد سعد بن أبی وقاص می‌باشد که حتّی پس از قتل عثمان با دسیسهٔ معاویه و عایشه بدست مردم ناراضی از بی عدالتیهای عثمان و عمّالش ... هم با آن حضرت«علیه السلام» بیعت نکرده بود) و مرد دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من إعراض نمود (مراد عبدالرحمن بن عوف که شوهر خواهر مادری عثمان بود) و همچنین دو نفر دیگر: (طلحه و زبیر در حدّی از رذالت و پستی و انحطاط قرار داشتند) که موهن و زشت است از آنان نام ببرم.

ملاحظه و دقت کنید و با دیدهٔ انصاف و خرد قضاوت کنید که: عمر بن الخطاب چه أفرادی را برای مجلس شوری در تعیین خلیفه انتخاب نمود که حتّی یک نفر از آنان همراه با امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» نبود، و آنگونه زمینه را برای انتخاب عثمان برای خلافت فراهم کرد که گویی در واقع از قبل عثمان را نصب کرده، و دَین خود را بعثمان أدا نموده است، و این مجلس شوری جز یک مجلس فرمایشی برای فریب و تحمیق مردم، بیش نبوده است یا بعبارت دیگر: مجلس إسلام شورائی بود نه مجلس شورای إسلامی.

۶۹- بخش چهارم:

امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«إِلىٰ أَنْ قٰامَ ثٰالِثُ الْقَوْمِ نٰافِجاً حِضْنَيْهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ، وَ قٰامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مٰالَ اللّٰهِ خَضْمَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلىٰ أَنِ انْتَكَثَ فَتْلُهُ، وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ».

یعنی: تا اینکه پس از مرگ عمر، و تشکیل مجلس شورای فرمایشی بدستور عمر، سوم قوم (عثمان) برخاست، و مقام خلافت را چون دو نفر سابق: أبوبکر و عمر بناحق و غاصبانه و مزوّرانه إشغال کرد، در حالی که بادکرد هر دو پهلوی خود را - همآنند شتری که از بسیاری خوردن و آشامیدن دو پهلویش باد کند - میان موضع بیرون دادن و خوردنش (شغل او مانند بهائم سرگین انداختن، و خوردن بود، و امور مربوط بخلافت را مراعات نمیکرد).

و اولاد پدرانش (بنی امیّه که خویشاوند عثمان بودند) با او همدست شدند، مال خدا (بیت المال مسلمین) را میخوردند، همآنند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهار را (و فقراء و مستحقین را محروم و گرسنه میگذاشت) تا اینکه ریسمان تابیدهٔ او باز شد (صحابه نقض عهد کرده و بر أثر ظلم و ستم و جنایات عمّال و خویشاوندانش، از دورش متفرّق شدند) و رفتارش موجب سرعت در قتل او شد، و پُری شکم، او را به رو انداخت (بر أثر اسراف و بخشش بیت المال بأقوام و خویشاوندان، و منع آنرا از فقراء و مستمندان، مردم جمع شدند، پس از یازده سال و یازده ماه و هیجده روز غصب خلافت، با دسیسهٔ عایشه و معاویه، عثمان را در منزلش کشتند).

۷۰- مدت خلافت خلفاء ثلاثه:

ناگفته نماند: مجموع خلافت خلفاء سه گانهٔ غاصبین و آفات درونی دین مبین اسلام پس از رحلت رسول اللّه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ که امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه السلام﴾ ناچار بصبر و شکیبائی در این مدت بود «۲۴» سال و نه ماه بوده است:

۱- مدت حکومت أبی‌بکر	۲ سال	۳ ماه	۱۲ روز
۲- مدت حکومت عمر بن الخطاب	۱۰ سال	۶ ماه	-
۳- مدت حکومت عثمان	۱۱ سال	۱۱ ماه	۱۸ روز

درس پانزدهم:

۷۱- حکمت قیام و جنگ امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» با گروه دوم از آفات دین:

بدون تردید آفاتی که با غصب خلافت - بنام اسلام، صحابه، خویشاوندی، و ظاهر سازی و مزوّرانه در دو زمان أبی‌بکر و عمر - از درون، دین مبین اسلام را بشدّت تهدید می‌کرد، و امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در دفع آن، و حفظ دیانت راه صبر و شکیبائی را در پیش گرفته بود، در زمان عثمان و روی کار آمدن خویشاوندانش چون مروان حکمها و معاویه‌ها و ... به آفات بیرونی و علنی تبدیل شد که همین خود منجر بقتل عثمان گردید، و هنگامی که مردم پس از قتل عثمان، با إصرار بسیار خود با امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» بیعت نمودند، امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» با آفات بیرونی که متوجه اسلام بود روبرو شد، و امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در دفع آن، و حفظ دیانت، راه متناسب با آنرا که قیام و جنگ با بزهکاران و تباهکاران بود اختیار نمود که در اینجا صبر و شکیبائی موجب محو آثار رسالت، و خشکیده شدن شجرهٔ دین مبین اسلام می‌شد.

امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در فرازهائی از خطبه‌ها، وکلمات و نامه‌هایش به آن اشاره فرموده است که ما غیر از دو بخش دیگر از بخش‌های ششگانهٔ خطبهٔ شقشقیه، بذکر چند مورد بسنده می‌کنیم:

۷۲- بخش پنجم:

امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«فَمَا رَاعَني إلاَّ وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إلَيَّ، يَنْثالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِ جانِبٍ، حتّى لَقَدْ

وُطِئَ الْحَسَنٰانِ، وَ شُقَّ عِطْفٰایَ، مُجْتَمِعِینَ حَوْلِی کَرَ بِیضَةِ الْغَنَمِ، فَلَمّٰا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَکَثَتْ طٰائِفَةٌ، وَ مَرَقَتْ أُخْرٰی، وَ قَسَطَ آخَرُونَ کَأَنَّهُمْ لَمْ یَسْمَعُوا کَلاٰمَ اللّٰهِ حَیْثُ یَقُولُ: «تِلْكَ الدّٰارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذِینَ لاٰیُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فَسٰاداً وَ الْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»

«بَلٰی وَ اللّٰهِ لَقَدْ سَمِعُوها وَ وَعَوْهٰا وَ لٰکِنَّهُمْ حَلِیَتِ الدُّنْیٰا فِی أَعْیُنِهِمْ وَ رٰاقَهُمْ زِبْرِجُهٰا».

یعنی: پس ازکشته شدن عثمان (بر اثر تباهکاریها، ظلمها، ستمها، و جنایات خود و عمّالش...) هیچ چیز مرا برنج و مشقت و صدمه نیانداخت مگر آنکه مردم (که بی عدالتیها و حق کشیهای عثمان و عمالش را دیده و باتمام وجود لمس کرده بودند) مانند موی گردن کفتار بدورم جمع شده، و از هر طرف بسوی من هجوم آوردند، بطوری که از ازدحام آنان، و بسیاری جمعیت، حسن و حسین زیردست و پا رفتند، و دو طرف جامه و رِدای من پاره شد (برای بیعت) أطراف مرا، همآنند گلّه گوسفند در جای خود گرفتند.

پس من با چنین اصراری از آنان، بیعتشان را قبول کردم و بأمر خلافت مشغول گشتم، جمعی(از ماجرا جویان و فتنه‌گران چون طلحه و زبیر و مانند آنها...) بیعت مرا شکستند، وگروهی (از یاغیان چون خوارج نهروان و سائرین...) از زیر بار بیعتم خارج شدند، و بعضی (از مرتدان ضد دین و رسالت و دشمن سر سخت أهل بیت وحی﴿علیهم‌السلام﴾ چون معاویه و عمر و عاص و مانند آنان ...) از اطاعت خداوند متعال بیرون رفتند، گویا این ماجرا جویان و فتنه‌گران، این یاغیان و مفسدان و گمراهان، و این مرتدان و دشمنان خدا و رسولش﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ نشنیده‌اند که خداوند متعال فرمود: «سرای جاودانی را برای کسانی قرار دادیم که هدف سرکشی و طغیان، و فساد و عصیان در روی زمین ندارند، و جزای نیک تنها برای پرهیزکاران است».

امیرمؤمنان عليّ«ﷺ» فرمود: آری سوگند بخداوند متعال آنان این آیهٔ کریمهٔ قرآن را شنیده و حفظ کرده‌اند اما دنیا و متاع آن از صدارت و ریاست و شهوات و لذائذ حیوانی آن، چشمهای ایشانرا آراسته، و زینت آن، آنها را فریفته است از اینرو دست از حق و هدایت، از خیر و سعادت، و از صلاح و کمال برداشته، و راه طغیان و سرکشی، و عصیان و گمراهی و ... را اختیارکرده و فساد و آشوب و فتنه در روی زمین بپا کردند، و ضدّیت خود را با دین و قرآن و خاندان رسالت علیهم صلوات اللّه علنی و آشکار نمودند.

۷۳- بخش ششم:

امیرمؤمنان عليّ«ﷺ» فرمود:

«أما وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَءَ النَّسَمَةَ، لَوْلاٰ حُضُورُ الْحاٰضِرِ وَ قِيامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النّاٰصِرِ، وَ مٰا أَخَذَ اللّٰهُ عَلَى الْعُلَمٰآءِ أَنْ لاٰيُقٰارُّوا عَلٰى كِظَّةِ ظٰالِمٍ، وَ لاٰسَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهٰا عَلٰى غٰارِبِهٰا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهٰا بِكَأْسِ أَوَّلِهٰا، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيٰاكُمْ هٰذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِى مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ»[۱]

یعنی: ای مردم! بدانید و آگاه باشید سوگند بخدائی که میان دانه، حبه را شکافت، و انسانرا آفرید اگر آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) حاضر نمی‌شدند و مرا در إتمام حجّت إلهی بر مردم، یاری نمی‌دادند، و اگر نبود عهد و پیمان إلهی که از علمای دینی و رهبران مذهبی و مربیان روحی و مسئولان اعتقادی مردم گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم از ظلم و ستم، وگرسنه ماندن مظلوم از ستم ستمگر، هر آینه ریسمان و مهارشتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رهایش می‌کردم (تا ناقهٔ خلافت بهر جا که بخواهد برود، و در هر خار زاری که بخواهد بچرد، و متحمل بار ضلالت و گمراهی هر ظالم و فاسقی بشود).

و آخر خلافت را با کاسهٔ أول آن آب می‌دادم (چنانکه پیش از این - در سه

۱- نهج البلاغة خطبة ۳ ص۴۶-۵۲).

زمان خلفاء ثلاثة غاصبین و آفات درونی دین - بر این کار إقدام نمودم، و اکنون هم - در زمان ظهور آفات بیرونی دین و بیعت مردم با من برای دفع آنها - کنار می‌رفتم، و أمر خلافت را رها کرده و مردم را در ضلالت و گمراهی و جهالت و نادانی وا می‌گذاشتم زیرا) شما فهمیده‌اید و بخوبی دانسته‌اید که این دنیای شما و شهوات و ریاست و صدارت و حکومت و فرمانروائی بر شما نزد من از عطسهٔ بز ماده‌ای خوارتر و بی‌ارزشتر است.

۷۴- قیام علیه ظلم و ستم، و احقاق حق و اجرای عدالت:

امیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» در قسمتی از نامه‌ای که برای مالک أشتر و أهل مصر نوشت در اینکه جهاد و قیام و مبارزهٔ آن حضرت «عليه السلام» با آفات بیرونی دین برای إحقاق حق و اجرای عدالت بوده است می‌فرماید:

«إنّي وَاللّٰـهِ لَوْ لَقيتُهُمْ واحِداً وَ هُمْ طِلاٰعُ الْأَرْضِ كُلِّها ما بالَيْتُ وَ لاَاسْتَوْحَشْتُ، وَ إِنّي مِنْ ضَلاٰلِهِمُ الَّذي هُمْ فيهِ وَ الْهُدَى الَّذي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلىٰ بَصيرَةٍ مِنْ نَفْسي وَ يَقينٍ مِنْ رَبّي، وَ إِنّي إِلىٰ لِقآءِ اللّهِ لَمُشْتاقٌ، وَ لِحُسْنِ ثَوابِهِ لَمُنْتَظِرٌ راجٍ، وَ لٰكِنَّني آسىٰ أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هٰذِهِ الأُمَّةِ سُفَهاۤؤُها وَ فُجّارُها فَيَتَّخِذُوا مالَ اللّٰـهِ دُوَلاً، وَ عِبادَهُ خَوَلاً، وَ الصّالِحينَ حَرْباً، وَ الْفاسِقينَ حِزْباً فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذي شَرِبَ فيكُمُ الْحَرامَ وَ جُلِدَ حَدّاً فِي الْإِسْلاٰمِ، وَ إِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتّىٰ رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلاٰمِ الرَّضائِخُ، فَلَوْ لاٰ ذٰلِكَ ما أَكْثَرْتُ تَأْليبَكُمْ وَ تَأْنيبَكُمْ، وَ جَمْعَكُمْ وَ تَحْريضَكُمْ وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَنَيْتُمْ.

أَلاٰتَرَوْنَ إِلىٰ أَطْرافِكُمْ قَدِ انْتَقَصَتْ، وَ إِلىٰ أَمْصارِكُمْ قَدِ افْتُتِحَتْ، وَ إِلىٰ مَمالِكِكُمْ تُزْوىٰ، وَ إِلىٰ بِلاٰدِكُمْ تُغْزىٰ؟! إِنْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ إِلىٰ قِتالِ عَدُوِّكُمْ، وَ لاٰتَثّاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتُقِرُّوا بِالْخَسْفِ، وَ تَبُوؤُا بِالذُّلِّ، وَ يَكُونَ نَصيبُكُمُ الْأَخَسَّ، وَ إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ، وَ مَنْ نامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ وَ السَّلاٰمُ».[۱]

۱- نهج البلاغة: از نامه‌های امام «عليه السلام» رقم ۶۲ ص ۱۰۵۰).

يعنى: همانا بخداوند متعال سوگند اگر من تنها با (اين غارتگران دين و دنياى مردم يعنى معاويه و عمال و سرسپردگانش) روبرو شوم، و آنها از أنبوهى، همۀ روى زمين را پركرده باشند باك نداشته و نمى‌هراسم، و من دربارۀ ضلالت وگمراهى آنان كه درگرداب آن گرفتارند، و بهدايت و رستگارى كه خود بر آن هستم از جانب خويش بينا، و از جانب پروردگارم يقين و باور دارم، و بملاقات (كشته شدن و شهادت در راه) خداوند متعال مشتاق بوده و انتظار نيكوئى پاداش او را اميدوارانه دارم(پس كمى و بسيارى دشمن در نظرم يكسان است و از نزاع و زد و خورد با دشمن پروا ندارم، چون جنگ با آنان در هر صورت سبب أفزونى سعادت و نيكبختى فرد و جامعه مى‌باشد).

و لكن اندوه من از اين است كه بركار اين امت اسلامى، غارتگران دنياى مردم، و ضدّ دين، أراذل و أوباش و بى‌خردان و بدكاران (چون بنى‌اميه و مزدورانشان) فرمانروائى كنند، و مال خداوند متعال (بيت‌المال مسلمين) را بين خودشان به نوبت، دست بدست كنند و بندگان خدا را غلامان خود قرار داده، و أفراد نيک و شايسته را دشمن خود پندارند، و بدكرداران و فاسقان را يارانشان قرار دهند، زيرا از آنان كسانى هستند كه در بين شما مسلمانها شراب آشاميدند، و آنانرا براى اين كار زشت بحدى كه در اسلام تعيين شده تا زيانه زدند (همچون مغيرة بن شعبه از بنى اميه كه از طرف عمر بن الخطاب بركوفه فرمانروا بود، وى در حال مستى با مردم نمازگزارد، و بر عدد ركعات أفزود، و در محراب مسجد قى كرد، پس او را حدّ زدند، و همچنين عتبة ابن أبى سفيان را كه بر أثر نوشيدن شراب كه خالد بن عبدالله ويرا در طائف حدّ زد) (و همچنين خالدبن وليد برأثر نوشيدن شراب آنگونه ننگ آفريد).

و بعضى از آنان كسانى بودند كه مسلمان‌نشدند (مانند أبوسفيان‌ومعاويه و...) تا اينكه براى اسلام آوردن بايشان بخششهاى كمى دادند (يعنى أبوسفيان و معاويه با گرفتن پول كم، بظاهر، اسلام را پذيرفتند) (رضيخه بخشش اندک پولى است كه بجهت تأليف قلوب و سازگارى بكفّار داده مى‌شد، تا مزاحمتى براى اسلام و مسلمين ايجاد و سنگ أندازى نكنند).

امیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» در کفر معاویه و مزدوران و سرسپردگانش فرمود:
«فَوَ الَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَ أَالنَّسَمَةَ، ما أَسْلَمُوا وَ لٰكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْكُفْرَ فَلَمّا وَجَدُوا أَعْواناً عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ».(۱)

یعنی: سوگند به آن خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید (منافقین و دو رویان مانند معاویه و عمر و بن عاص و مروان و امثال آنان در باطن) اسلام نیاوردند، بلکه از ترس و طمع زیربار رفتند (خود را مسلمان جلوه دادند) وکفرشان را پنهان نمودند، و هنگامی که برای آن یاری کنندگان یافتند آنرا آشکار ساختند (پرچم مخالفت با دین وزد و خورد با ما را بر افراشتند).

ابن أبی الحدید معتزلی در شرح کلام (رقم ۴۶) امیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» هنگامی که تصمیم حرکت بشام را گرفته بود نامهٔ محمّد بن أبی‌بکر بمعاویة بن أبی‌سفیان را آورده است که در آن نامه کفر و ضلالت، و فتنه و جنایت، و فساد و عداوت و غرور و مخالفت و مکر و طغیان معاویه و پدرش أبوسفیان را بیان کرده است که در قسمتی از آن نامه آمده:

«... وَ أَنْتَ اللَّعينُ بْنُ اللَّعينِ، لَمْ تَزَلْ أَنْتَ وَ أَبُوكَ تَبْغِيانِ لِدينِ اللّٰهِ الْغَوائِلَ، وَ تَجْهَدانِ عَلىٰ إِطْفاءِ نُورِ اللّٰهِ، وَ تَجْمَعانِ عَلىٰ ذٰلِكَ الْجُمُوعَ، وَ تُبْذِلانِ فيهِ الْمالَ وَ تُحالِفانِ في ذٰلِكَ الْقَبائِلَ، عَلىٰ هٰذا ماتَ أَبُوكَ، وَ عَلىٰ ذٰلِكَ خَلَفْتَهُ، وَ الشّاهِدُ عَلَيْكَ بِذٰلِكَ مَنْ يَأْوِي وَ يَلْجَأُ إِلَيْكَ مِنْ بَقِيَّةِ الْاَحْزابِ وَ رُؤُسِ النِّفاقِ وَ الشِّقاقِ لِرَسُولِ اللّٰهِ «صلّى الله عليه وآله» ...».

پس اگر برای جلوگیری از سلطهٔ این غارتگران و ضد دین بر امور مسلمین، و جلوگیری از والی شدن این أراذل و أوباش بر ممالک اسلامی، و جلوگیری از حکومت این فاسقان و ستمگران و ... بر مسلمین نبود، شما را بجنگ و جهاد با آنان فرا نمیخواندم، و ازکاهلی در آن شما را سرزنش نمی‌کردم، و درگردآوردن و ترغیب نمودن شما را بر آن کوشش نمی‌نمودم، و هنگامی که زیر بار جنگیدن با دشمن نمی‌رفتید و سستی می‌نمودید شما را رها کرده و بحالتان وا می‌گذاشتم.

۱- نهج البلاغة: از بخش نامه‌های امام «عليه السلام» رقم ۱۶ ص ۸۶۲).

آیا نمی‌بینید که با تجاوز دشمنان شما بمرز و بوم، أطراف شما کم گردید، و بدیارتان پیروزی یافتند، و آنچه در تصرف شما بود بدست آورده و غصب نمودند، و جهت کشورگشائی و سلطهٔ بر شما در شهرتان می‌جنگند (نمی‌بینید معاویه، بعضی از شهرهای شما راگرفته و می‌جنگد، تا همهٔ مملکت شما را در اختیار خود گیرد.)

خدا شما را بیامرزد، بجنگ با دشمن خود بروید، و خود را برزمین گران نسازید (چون زنها در خانه نمانده و سستی نورزید) تا دشمن بر شما سلطه یافته، خوار و ذلیل گردید، و پست‌ترین چیز، بهرهٔ شما باشد، و برادر جنگ (جنگجو) بیدار و هشیار است، و هرکه غافل از دشمن و آسوده بخوابد، دشمن از او بخواب نرفته بر او شبیخون زده سلطه یابد،کسی که خود را از دشمن آسوده بیند و بخواب رود، دشمن از او آسوده نبوده و بخواب نرفته بر او غالب خواهد شد، درود بر شایستهٔ آن.

خلاصهٔ کلام: حضرت امیرمؤمنان عليّ﴿ﻉ﴾ بر أساس واقع و حقیقت دو برخورد متفاوت: صبر و قیام با دو نوع آفات درونی و بیرونی دین مبین اسلام مبارزه نموده است که کمترین تردیدی در آن راه ندارد، که فرمود:

«وَ إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مٰا لَبَّسْتُ عَلٰى نَفْسِي وَ لاٰ لُبِّسَ عَلَيَّ».[۱]

یعنی: بدون تردید! بتحقیق من همواره با بینائی‌ام راه میروم، هرگز خود را فریب نداده‌ام وکسی هم نتوانست مرا فریب دهد و به اشتباه بیندازد.»

حضرت امیرمؤمنان عليّ﴿ﻉ﴾ از آن جهت فریب کسی را نخورده است که در صدد فریب دادن کسی بر نیامده بود وکسی در صدد فریب کسی برنمی‌آید که فریب نفس خویش را نخورده باشد، وکسی که فریب نفسش را بخورد، هم دیگران را فریب می‌دهد، و هم فریب دیگران را خواهد خورد.

و از آن جهت کسی نتوانست امیرمؤمنان عليّ﴿ﻉ﴾ را استثمارکندکه او فکر استثمار دیگران را بخود راه نداده بود.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۰ ص ۶۱).

درس شانزدهم:

۷۵- حکومت از دیدگاه امیرمؤمنان عليّ﴿ع﴾ قبل از خلافت:

باتوجه به بحث سابق، لازم و ضروری بـنظر مـی‌رسد: امـروز حکـومت از دیدگاه امیرمؤمنان عليّ﴿ع﴾ را بطور فشرده بیان کنیم:

حـضرت امـیرمؤمنان عـليّ﴿ع﴾ امـارت، حکـومت، خـلافت، ریـاست، سیاست و صدارت و ... دنیا و متاع آنرا در مواضع عدیده‌ای کـه در نـهج‌البـلاغۀ شریف آمده معرفی کرده و نظر و دیدگاه خود را نسبت به آنها بیان فرموده است و ما بذکر چهار نظر آن حضرت﴿ع﴾ در اینجا بسنده می‌کنیم:

ألف: امیرمؤمنان عليّ﴿ع﴾ در خطبۀ شقشقیه خطاب بمردم کرد و فرمود:

«وَ لأَ لْفَيْتُمْ دُنْيٰاكُمْ هٰذِهِ أَزْهَدَ عِنْدي مِنْ عَفْطَةِ عِنْزٍ».

یعنی: این دنیای شما و متاع آن، این امارت و حکومت، و ایـن ریـاست و صدارت و فرمانروائی من بر شما، نزدم از عطسۀ بز ماده(آب دماغ بز) بی‌ارزشتر و خوارتر است، اگر نبود عهد و پیمان إلهی که از علمای دین گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم از ظلم، و گرسنه ماندن مظلوم از ستم، هر آینه ریسمان و مـهار شـتر امارت و حکومت و خلافت را بر کوهان آن أنداخته و رهایش مـی‌کردم، تـا نـاقۀ خلافت بهر جا که بخواهد برود، و در هر خار زاری که بخواهد بچرد، و متحمل بار ضلالت و گمراهی هر ستمگری و بیدادگری بشود و آخر خلافت را با کاسۀ أول آن آب می‌دادم.

امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ در این بیان، مسؤلیت خود را در حفظ و حراست از دیانت، و حمایت از مظلوم، و دفع ظلم دانست، و حکومت در نظر آن حضرت﴿؏﴾ در صورتی با ارزش است که در خدمت دیانت باشد، و بتوان با آن دین را ترویج و احقاق حق، و ابطال باطل، و حمایت از مظلوم، و دفع ظلم نمود، و الاّ حکومت بهر نامی که باشد از آب دماغ بز مادۀ «گرگرفته» بی‌ارزشتر و بی‌مقدارتر است.

ب: امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ در جای دیگر، حکومت بی دیانت را از کفش کهنۀ بی‌قیمت، بی‌ارزشتر دانست که در خطبۀ(۳۳) نهج‌البلاغۀ شریف چنین آمده است:

«وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ﴿؏﴾ عِنْدَ خُرُوجِهِ لِقِتٰالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ قٰالَ عَبْدُاللّٰهِ ابْنُ الْعَبّٰاسِ: دَخَلْتُ عَلٰى أَميرِالْمُؤْمِنينَ﴿؏﴾ بِذِي قٰارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ، فَقٰالَ لِي: مٰا قيمَةُ هٰذِهِ النَّعْلِ؟ فَقُلْتُ: لاٰقيمَةَ لَهٰا، فَقٰالَ﴿؏﴾:

«وَاللّٰهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلاّٰ أَنْ اُقيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ بٰاطِلاً، ثُمَّ خَرَجَ، فَخَطَبَ النّٰاسَ فَقٰالَ: إِنَّ اللّٰهَ سُبْحٰانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً﴿ص﴾ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتٰاباً، وَ لاٰيَدَّعي نُبُوَّةً، فَسٰاقَ النّٰاسَ حَتّٰى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، وَ بَلَّغَهُمْ مَنْجٰاتَهُمْ، فَاسْتَقٰامَتْ قَنٰاتُهُمْ، وَ اطْمَأَنَّتْ صَفٰاتُهُمْ، أَمٰا وَاللّٰهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سٰاقَتِهٰا حَتّٰى وَلَّتْ بِحَذٰافيرِهٰا مٰا ضَعُفْتُ وَ لاٰ جَبُنْتُ، وَ إِنَّ مَسيرِي هٰذٰا لِمِثْلِهٰا، فَلَأَ بْقُرَنَّ الْبٰاطِلَ حَتّٰى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ».[۱]

یعنی: و از خطبه‌های امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ هنگام رفتن بجنگ با مردم بصره(در جنگ جمل)، عبدالله بن عباس گفت: در ذی قار (موضعی است نزدیک بصره) بر أميرالمؤمنين﴿؏﴾ وارد شدم، هنگامی که پارگی کفش کهنۀ خود را می‌دوخت، پس بمن فرمود: قیمت این کفش کهنه چقدر است؟ عرض کردم:

۱- نهج‌البلاغة: خطبۀ ۳۳ ص ۱۱۱).

ارزشی ندارد فرمود: سوگند بخدا این کفش کهنهٔ پارهٔ بنظر تو بی‌أرزش، نزد من از امارت و حکومت و فرمانروائی بر شما محبوبتر و با ارزشتر است، مگر اینکه حکومت و امارت را در خدمت دیانت قرار داده و با معیار دین، حقی را ثابت گردانم، و یا باطلی را بر أندازم.

سپس حضرت«عليه‌السلام» بیرون رفته برای مردم خطبه خواند و فرمود:

خداوند سبحان حضرت محمّد«صلى‌الله‌عليه‌وآله» را برای هدایت و سعادت و کمال انسان و جوامع بشری فرستاد، در حالی که در میان عرب کسی که کتابی را بخواند نبود، و نه کسی از میان آنان ادّعای پیغمبری کند (نه کتاب آسمانی قبل از بعثت رسول اللّه«صلى‌الله‌عليه‌وآله» در میان عرب بود و نه پیغمبری از میان عرب مبعوث شده بود).

پس رسول خدا«صلى‌الله‌عليه‌وآله» با کتاب آسمانی «قرآن کریم» عرب را بسوی کمال انسانی راهنمائی فرمود، و از گمراهی و انحطاط نجات داد، تا آنکه جا داد آنها را بمکانهای رفیع و بلند کمال، و بجایگاه آسودگی رسانیدشان، و از بیچارگی رهایشان نمود، پس نیزهٔ ایشان راست گردید، و به استقلال و نظم در زندگی رسیدند، و سنگ بزرگ لرزان آنان آرامش یافت، و اضطراب و نگرانی که بر أثر نا أمنی داشتند برطرف گردید.

ای مردم! بدانید و آگاه باشید سوگند بخداوند متعال من در میان کسانی بودم که آنها را براه هدایت و رستگاری و کمال سوق میدادند (و با آنانکه زیربار اطاعت خدا و رسولش«صلى‌الله‌عليه‌وآله» نرفته و مانع پیشرفت اسلام بودند جنگیدند جنگ کردم) تا همهٔ لشگریان دشمن، پشت کرده فرار نمودند، و من در آن واقعه عاجز و ناتوان نبوده و ترس بخود راه ندادم، و این رفتن من بجنگ مردم بصره مانند همان زمانی است که با رسول خدا«صلى‌الله‌عليه‌وآله» برای هدایت و رستگاری خلق می‌رفتم، پس اکنون هم عاجز و ناتوان نبوده و ترس و وحشت در من راه ندارد، پس با معیار دین، باطل را میشکافم، تا حق را با همان معیار از پهلوی باطل بیرون آورم (هنگامی که تاریکی باطل، حق را پوشانده با معیار دین، تاریکی را کنار زده، حق را آشکار می‌سازم).

بدون تردید! اگر دیانت در خدمت حکومت در آید، نه تنها از کفش کهنهٔ بی قیمت، بی‌ارزشتر خواهد بود که قطعاً آفت دیانت، و سبب انحطاط جامعه، و سقوط انسانیت، و بصورت انسان گرگ انسان در خواهد آمد.

ج: دیدگاه سوم: امیرمؤمنان عليّ﴿علیه‌السلام﴾ در کلامش - ضمن بیان ردّ تقاضای عقیل، بیت‌المال را بیش از حدّ لازم از آنحضرت﴿علیه‌السلام﴾ - خطاب بمردم کرده و فرمود: این دنیای شما و متاع آن، این امارت و خلافت و حکومت من بر شما نزدم از برگی که در دهان ملخی باشد پست‌تر و خوارتر و بی‌ارزشتر است، و اینکه اگر تمام هفت اقلیم عالَم را در اختیارم قرار دهند، تا پوست جوی را از دهان مورچه‌ای از روی ظلم و ناحق بگیرم نخواهم پذیرفت:

«وَاللّٰهِ لَو أُعْطيتُ الْأَقٰاليمَ السَّبْعَةَ بِمٰا تَحْتَ أَفْلاٰكِهٰا عَلٰى أَنْ أَعْصِيَ اللّٰهَ في نَمْلَةٍ أَسْلُبُهٰا جِلْبَ شَعيرَةٍ مٰا فَعَلْتُهُ، وَ إِنَّ دُنْيٰاكُمْ عِنْدي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ في فَمِ جَرٰادَةٍ تَقْضَمُهٰا، مٰالِعَلِيٍّ وَ لِنَعيمٍ يَفْنٰى، وَ لَذَّةٍ لاٰتَبْقٰى، نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سُبٰاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَلِ، وَ بِهِ نَسْتَعِينُ»(۱)

یعنی: سوگند به خداوند متعال اگر هفت إقلیم عالَم را با هر چه در زیر آسمانهای آنها است بمن دهند بر اینکه خداوند متعال را در یک مورچه‌ای که پوست جوئی را از روی ظلم و ستم از دهانش بگیرم که نافرمانی خداوند متعال در آن باشد نخواهم پذیرفت، و أی مردم جهان بتحقیق دنیای شما نزد من پست‌تر و خوارتر است از برگی که در دهن ملخی باشد که آنرا می‌جَوَد، عليّ را چه کار با نعمتی که بزودی از بین می‌رود، و خوشی که بر جا نمیماند، بخداوند متعال پناه می‌برم از خواب غفلت (از مفاسد دنیا و شهوات و لذائذ و متاع آن که اگر مزرعهٔ آخرت انسان قرار نگیرد، و غفلت از اینکه دنیا ظرف کمال است نه عین کمال) و

۱- نهج البلاغة: از کلام امام ﴿علیه‌السلام﴾ رقم ۲۱۵ ص ۷۱۴).

بخداوند متعال از زشتی لغزش و گمراهی پناه می‌برم، و در جمیع حالات تنها از او یاری می‌جویم.

د: دیدگاه چهارم: حضرت أمیرمؤمنان امام عَليّ«علیه السلام» در کلمات حکمت آمیزش، خطاب بمردم کرده و دنیای آنانرا منفورتر و مشمئزتر از استخوان خنزیری که در دست جذامی باشد دانست و فرمود:

«وَاللّٰهِ لَدُنْيٰاكُمْ هٰذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرٰاقِ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْذُومٍ».[1]

یعنی: بخداوند متعال سوگند! همانا این دنیای شما و متاع و شهوات و لذائذ و ریاست و صدارت و حکومت و ... آن در چشم من خوارتر، پست‌تر، منفورتر و مشمئزتر از استخوان بی‌گوشت خوکی است که در دست کسی که مبتلا به مرض جذام و خوره باشد (خوره مرضی است که باعث خوردن و از بین بردن گوشت و أعضاء مبتلا به آن مرض می‌شود و این بدترین بیماریها است).

۷۶- یک مرور و بررسی کوتاه با نور عقل و دیدهٔ انصاف:

حضرت امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» در این چهار بیان، إمارت، حکومت، خلافت، ریاست، سیاست و صدارت و فرمانروائی بر مردم و دنیا و شهوات و لذائذ و متاع آنرا بی ارزشتر، پستتر، خوارتر، منفورتر، و مشمئزتر از چهار چیز بی ارزش، و پست و بی مقدار، و مشمئز کننده دانست:

۱- بی ارزشتر از کفش کهنهٔ بی ارزش.

۲- پستتر از آب دماغ بُز مادهٔ گر گرفته.

۳- خوارتر و بی مقدارتر از برگ دهان ملخ.

۴- مشمئزکننده‌تر و منفورتر از استخوان خنزیری که در دست انسان جذامی، و مبتلا بمرض خوره باشد.

۱- نهج البلاغة: از بخش کلمات حکمت‌آمیز امام «علیه السلام» رقم ۲۲۸ ص ۱۱۹۲).

با مطالعه و بررسی دقیق در این چهار بیان امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» معلوم و روشن است که حضرت این مطالب را در زمان حکومت پنجسالهٔ خود فرموده‌اند که اگر آنها را در زمان گوشه نشینی بیست و پنج سالهٔ غصب خلافت خود می‌فرمود، شاید أفراد مغرض و کودن و ساده‌لوح چنین تصوّر می‌کردند که: چون دنیا و متاع آن، و حکومت و صدارت و خلافت و ... از دستش رفته چنان می‌گوید.

در اینجا این پرسش، لازم و ضروری بنظر می‌رسد که: اگر دنیا و متاع آن و إمارت، و صدارت و ریاست و خلافت و حکومت و فرمانروائی بر مردم - چون دیانت و نبوت و رسالت و إمامت - أصالت و ارزش ذاتی می‌داشت، آیا ممکن بود امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» آنها را نه تنها تشبیه به آن چهار چیز کرده بلکه از آنها بی ارزشتر و پستتر، و بی مقدارتر و منفورتر بداند؟

بدون تردید! دیانت، مبیّن حقائق و معارف و أسرار و حِکَم و أحکام إلهی است، و حکومت مجری آن می‌باشد، أصالت برای دیانت است، و حکومت باید در خدمت آن باشد، آن هنگام حکومت دارای ارزش خواهد بود که در خدمت دیانت، و مجری فرامین و دستورات و ... آن باشد و إلاّ ارزش حکومت همان است که امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

این إمارت و حکومت من بر شما در نظرم از کفش کهنهٔ بی أرزش، بی أرزشتر است مگر اینکه آنرا در خدمت دیانت قرار داده و با آن إحقاق حق و إبطال باطل نمایم، یعنی اگر حکومت، سیاست، ریاست، صدارت، إمارت و خلافت و ... در خدمت دیانت قرار گیرد، در این صورت حکومت إلهی، سیاست دینی، ریاست إسلامی، إمارت قرآنی، و صدارت إنسانی ارزشمند خواهد بود، و اگر دیانت در خدمت حکومت و سیاست، و أبزار و وسیلهٔ توجیه کار حکومت و ... درآید، در این صورت: خدا و دین و إسلام و قرآن و ... حکومتی، و حکومت، شیطانی خواهد بود.

بدون تردید! مهمترین عامل انحطاط جوامع بشری و جمود فکری، و عدم رشد و شکوفائی استعدادها و ... عدم درک این دو معنی متضاد و متعاکس است:

ألف: انقلاب إسلامی ⟷ انقلاب إسلامی

ب: جمهوری إسلامی ⟷ جمهوری إسلامی

ج: دولت إسلامی ⟷ دولت إسلامی

د: دولت حوزوی ⟷ دولت حوزوی

ه: حکومت إسلامی ⟷ حکومت إسلامی

و: حکومت قرآنی ⟷ حکومت قرآنی

ز: دولت علمائی ⟷ دولت علمائی

ح: سیاست دینی ⟷ سیاست دینی

ط: صدارت إسلامی ⟷ صدارت إسلامی

ی: ریاست دینی ⟷ ریاست دینی

ک: دولت مسجدی ⟷ دولت مسجدی

ل: حکومت دینی ⟷ حکومت دینی

م: حکومت إلهی ⟷ حکومت إلهی

ن: شورای إسلامی ⟷ شورای إسلامی

پر واضح و روشن است که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ (ده سال) در مدینهٔ منوره و عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ (پنج سال) درکوفه بنام خدا ودین و قرآن و إسلام حکومت کرده‌اند، و خلفاء غاصبین سه گانه و بنی امیه و بنی العباس نیز حکومتهای خود را بنام دین مینامیدند، آیا هر دو یکنوع حکومت بوده‌اند؟

بدون تردید! حکومت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ و عليّ مرتضی﴿علیه السلام﴾ حکومت إلهی، دینی، قرآنی و إسلامی بوده است و دیگران، اسلام و قرآن و دین حکومتی داشته‌اند، چه اینکه در حکومت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ و عليّ مرتضی﴿علیه السلام﴾ دیانت

حاکم، و حکومت، مجری آن بوده و در حکومت دیگران، دیانت در خدمت حکومت، و أبزار توجیه جنایات حاکمان و ... قرار داشته است.

۷۷- فرق بین حکومت إسلامی، و إسلام حکومتی چیست؟

مایز و فرق بین حکومت إسلامی، و إسلام حکومتی، و دولت قرآنی، و قرآن دولتی و ... را می‌توان از کوتاهترین بیان حضرت أمیرالمؤمنین عليّ «عليه السلام» بدست آورد که فرمود:

«يَعْطِفُ الْهَوٰى عَلَى الْهُدٰى إِذٰا عَطَفُوا الْهُدٰى عَلَى الْهَوٰى، وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذٰا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ».[1]

یعنی: حاکم بحق، هوای نفس را بهدایت و رستگاری برمی‌گرداند، و دیانت را أساس کار حکومت خود قرار می‌دهد، زمانی که حاکمان زر و زور و تزویر و فرمانروایان باطل، هدایت و رستگاری را بهوای نفس برمی‌گردانند، و دیانت را در خدمت حکومت خود قرار می‌دهند، و حاکم بحق، رأی را بقرآن کریم برمی‌گرداند، و قرآن کریم را معیار حکومت خود قرار می‌دهد، زمانی که فرمانروایان باطل، أفکار و آراء خود را أصل و قرآن را تابع آن قرار می‌دهند.

در حکومت إسلامی، هدایت و رستگاری معیار است، و هواها و آراء به آن باز می‌گردند در حالی که در اسلام حکومتی هواهای نفسانی و آراء میزان قرار می‌گیرند، و دیانت را بر آنها تطبیق داده، و از أمیال نفسانی پیروی می‌کنند، و در حکومت قرآنی، معیار قرآن کریم، و آراء و نظرات و أفکار به آن برمی‌گردد، قرآن مجید، میزان علم و عمل در حکومت قرآنی بوده، و وحی آسمانی بر أفکار حاکم است، و در قرآن حکومتی، آراء فاسد، و أندیشه‌های غلط، و هواها و أمیال نفسانی محور، و قرآن بر آنها تطبیق می‌گردد.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۳۸ ص ۴۲۴).

حکومت اسلامی بر مبنای اسلام، و حکومت در خدمت دیانت است، در حکـومت إسـلامی، مشـرکین و کـفار و یـهود و نـصاری و مـنافقین بـرای رسـول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ قابل تحمل بوده‌اند، و حتّی منزل ابـو سـفیان کـه مـرکز تـوطئه عـلیه رسول‌خدا و قرآن و اسلام بود و (۲۱ سال) به رخ رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ شمشیرکشیده و مخالفت نمود، أبوسفیان پس از إسلام بدتر از شرکش، منزلش مأمن قرار می‌گیرد بطوری که کسی نباید بر آن متعرض شود، در حکومت إسلامی، عـایشه بـا هـمهٔ مفاسدش در جنگ جمل، باید با حفظ حرمت برگردد، و اسبهای معاویه باید آب داده شوند ... أما إسلام حکومتی یعنی دیانت در خدمت سقیفه، و إسلام بعنوان وسیلهٔ توجیه و أبزارکار حکومت و خلافت، در آن حتّی رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ برای کسانی که هوای إسلام حکومتی را بر سر داشتند، قابل تحمل نبود کـه در قـضیهٔ کتابت أمر خلافت، آنگونه برسول اللّـه﴿صلی الله علیه و آله﴾ إهـانت کـردند، و سـنگ تـفرقه را انداخته و راه انحطاط راگشودند و مسلمین را به آن سو سوق داده‌اند.

در إسلام حکومتی، باید اسلام تابع سقیفه باشد، از اینرو، روز أوّل رحلت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ حق إرث أهل بیت وحی را ساقط کردند، و روز دوم از خـمس محرومشان ساختند، و روز سوم فدک غصب گردید و بر خاندان رسـالت﴿صلی الله علیه و آله﴾ تحریم اقتصادی مطلق نمودند، در اسلام حکومتی باید خانهٔ وحی به آتش کشیده شود، و دختر رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فاطمهٔ زهراء﴿علیها السلام﴾ با همهٔ طهارتش باید بشهادت برسد، و باید ریسمان بگردن عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ رود، باید حادثهٔ خونین کربلا پدید آید، و باید موسی بن جعفر﴿علیه السلام﴾ در زندان حبس گردد و بالاخره مسـموم شده و بشهادت برسد.

در حکومت إسلامی، علم بر جهل، و فاضل بر مفضول، نور بر ظلمت، حق بر باطل، صدق بر کذب، أمانت بر خیانت، فضائل بر رذائل، عدل بر ظلم، و فضلاء بر جهلاء و ... مقدم می‌باشند، ولی در اسلام حکومتی جهل محض بر علم محض، مفضول بر فاضل، و أوباش بر أفاضل و ... مقدم خواهند بود، در حکومت إسلامی، مـحور حـرکت، وحـی آسـمانی است، و در اسـلام حکـومتی مـدار کـار، سـقیفهٔ بنی‌ساعده است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی درکتاب شریف «وسائل الشیعة: ج ۱ ص ۷۹ حدیث ۲۵» بأسنادش از امیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ روایت کرده است که فرمود:

«اَلْمُلُوكُ حُكّامٌ عَلَى النّاسِ، وَ الْعِلْمُ حاكِمٌ عَلَيْهِمْ، وَ حَسْبُكَ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ تَخْشَى اللّٰهَ، وَ حَسْبُكَ مِنَ الْجَهْلِ أَنْ تَعْجَبَ بِعِلْمِكَ».

یعنی: فرمانروایان حاکم بر مردمند، و علم بر فرمانروایان حاکم است (یعنی فرمانروایان و حکومت باید در خدمت دیانت و زیر نظر علماء راستین دینی باشند) و بس است تو را از عظمت علم و دانش آنگاه که از خداوند متعال بترسی، و جاهل و نادانی آنگاه که علم در خدمت تو قرارگیرد. و از علمت خوشت بیاید.

خلاصه آنکه: در حکومت إسلامی دانهٔ جوی از دهان مورچه‌ای گرفته نمی‌شود، و در غیر آن نه تنها انسانیت، سقوط کرده و شرافت و کرامت انسانی به بازی گرفته می‌شود بلکه الوهیت و دیانت ملعبهٔ فرمانروایان و حاکمان زر و زور و تزویر قرار می‌گیرد:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَواهُ» الجاثیة: ۲۳).

بدیهی است که أعمال و عقائد و گفتار هر انسان معرّف اوست:

رسول اللّه ﴿صلى الله عليه وآله﴾ منزل أبوسفیان (مرکز شرک و نفاق و فساد) را مأمن قرار می‌دهد، أما أصحاب سقیفه، خانهٔ وحی را به آتش می‌کشند، امیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ با دست خود أسبهای دشمن را آب می‌دهد، یزید بن معاویه در صحرای کربلا، آب را بروی أهل بیت رسول اللّه ﴿صلى الله عليه وآله﴾ می‌بندد. پر واضح و روشن است: رسول خدا ﴿صلى الله عليه وآله﴾ و مولی أمیرالمؤمنین عليّ مرتضی ﴿عليه السلام﴾ و آن ماجراجویان یعنی صحابهٔ دروغین: أبوبکر و عمر و عثمان و سرسپردگانشان و ... همه نام مقدس إسلام را می‌بردند، هم سلمان و أبوذر و مقداد و عمار یاسر و ... و هم معاویه و عمر و عاص و مغیرة بن شعبه و مروان حکم و ... دم از اسلام میزدند، آیا مراد و مفهوم و معنی اسلام نزد هر دوگروه یکی بوده است؟

خداوند متعال در قرآن کریم اسلام را نسبت بعقائد و گفتار و أعمال أفراد بدو صورت بیان فرموده است:

۷۸- انقلاب إسلامی، و إسلام انقلابی:

۱- انقلاب إسلامی که در ضمن آیات بسیاری به آن إشاره فرمود که از آن جمله:

«فَإِنْ حاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ - اَلَّذِينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِيماناً وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» آل‌عمران: ۲۰ و ۱۷۳).

یعنی: أی پیامبر ما﴿ﷺ﴾ پس اگر دشمنانت در مخالفت با دین، با تو محاجه و ستیزکنند، پس بگو: من و پیروانم با تمام وجود، تنها تسلیم فرمان خداوند سبحان هستیم و بس - این پیروان، کسانی هستند که عده‌ای از مردم (منافق و بظاهر مسلمان) به آنها گفتند: بتحقیق (لشگر دشمن: مشرکین مکّه و پیروان و سرسپردگان ابوسفیان و ...) برای حمله بشما اجتماع کرده‌اند، از آنها بترسید و بر حذر باشید (اما این تبلیغات سوء، بجای ترس) بر ایمانشان میافزود، وگفتند: (در مقابل همهٔ دشمنان) تنها خداوند متعال ما راکافی، و بهترین یاور و حامی ما است، پس ما تنها تسلیم فرمان او، و او تنها ما راکفایت و یاری می‌کند.

در این صورت، معیار و میزان و محور حرکت فکری، علم و بیان و عمل، وحی آسمانی و تغییر ناپذیر است، و حتّی رسول اللّه﴿ﷺ﴾ تابع وحی و مبیّن آنست.

خداوند متعال می‌فرماید:

«قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرآنٍ غَيْرِ هٰذا اَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحىٰ إِلَيَّ» یونس: ۱۵).

یعنی: منکران معاد که امیدوار به لقاء ما نیستند، برسول ما﴿ﷺ﴾ اعتراض کرده وگفتند: اگر تو رسول خدائی، قرآنی غیر از این هم بیاور، و یا همین قرآن را بقرآن دیگری مبدّل ساز؟ أی رسول ما﴿ﷺ﴾ در پاسخ به آنها بگو: مرا نرسد و حق ندارم که از پیش خود این قرآن را به قرآن دیگری تبدیل کنم، من پیروی نمی‌کنم، جز آنچه از سوی خداوند متعال بمن وحی می‌گردد.

۲- إسلام انقلابی که باین نیز در ضمن بسیاری از آیات قرآن مجید إشاره گردید که از آن جمله فرمود:

«وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مٰا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ - وَ إِذٰا لَقُوالَّذِينَ آمَنُوا قٰالُوا آمَنّٰا وَ إِذٰا خَلَوْا إِلىٰ شَيٰاطِينِهِمْ قٰالُوا إِنّٰا مَعَكُمْ إِنَّمٰا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ» البقرة: ۸-۱۴).

یعنی: و بعضی از مردم (منافق) کسانی هستند که می‌گویند: ما بخدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم، و حال آنکه براستی ایمان نیاورده‌اند - و این منافقان (مؤمنان دروغین) هرگاه مؤمنان راستین را ملاقات کنند، به آنها می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم، و هر گاه با دوستان شیطان صفتشان خلوت کنند، به آنها می‌گویند: ما با شما هستیم، جز این نیست که با تظاهر به ایمان، مؤمنان را استهزاء می‌کنیم.

انقلاب إسلامی برای مؤمنان راستین است که تنها تابع وحی آسمانی و ثابت قدم می‌باشند، و چهرهٔ آنها، چهرهٔ وحی است که هرگز عوض نمیگردد، و اسلام انقلابی، برای مؤمنان دروغین (منافقان) که تابع هواهای نفسانی هستند که بتعداد أمیال نفسانی چهره عوض می‌کنند.

خداوند متعال در بارهٔ اینان فرمود:

«أَفَإِنْ مٰاتَ أَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقٰابِكُمْ» آل عمران: ۱۴۴).

یعنی: پس اگر رسول ما﴿ﷺ﴾ بمرگ یا بشهادت درگذشت، شما (مؤمنان دروغین) به آئین جاهلیت خود بازمی‌گردید.

در این صورت، معیار و متد و محور اعتقاد و گفتار و عمل، آراء و هواها و أمیال نفسانی است، و إسلام طبق خواسته‌های آنها توجیه می‌گردد، و در صورت اقتضاء دست از اسلام کشیده بکفر باز می‌گردند

و فرق بین انقلاب اسلامی، و اسلام انقلابی، همان فرق بین حکومت إسلامی، و إسلام حکومتی، بین شورای إسلامی، و إسلام شورائی، بین دولت

إسلامی، و اسلام دولتی، بین جمهوری اسلامی، و إسلام جمهوری، و بین دولت علمائی و علمای دولتی و ... همان فرق بین سیاست دینی، و دین سیاسی است که أکثر قریب باتفاق عامهٔ مردم، و بسیاری از خواص ... فرق آندو را جداً نمی‌دانند که متأسفانه آنهائی که دم از سیاست و روشن فکری می‌زنند هم نمی‌دانند.

خلاصه آنکه: در حکومت اسلامی، دیانت، أساس کار حکومت، و حکومت در خدمت دیانت است و در اسلام حکومتی، دیانت، أبزار توجیه کارهای حکومت، و دیانت در خدمت حکومت است. بعلاوه، طبع حکومتها اینستکه: هر حکومتی که پس از حکومتی می‌آید، حکومت قبل خود را تکذیب می‌کند، و مشکلات، خرابیها، نابسامانیها، نابرابریها، حق‌کشیها، و مفاسد أخلاقی، إجتماعی و اقتصادی و ... را بگردن حکومت سابق می‌گذارد و به آن نسبت می‌دهد، و دستیاران آن را سرکوب، و عزیزان را ذلیل می‌کند، ولی در نبوت و إمامت و حکومت در خدمت دیانت، نبوت و إمامت و... قبل خود را تأیید و همان راه را إدامه می‌دهد و خدمتگزاران و عزیزان بحال خود باقی می‌مانند.

در حکومت بحق، چنانچه حاکم عادل بمیرد، عدالتش تا مدّتی - چون حکومت سلیمان بن داود علیهماالسلام - کشورش را اداره می‌کند، ولی در حکومت باطل، اگر حاکم جائر یک روز چماق و زور را از سر مردم بردارد، پوست سرش را می‌کَنند.

درس هفدهم:

۷۹- حکومت و دنیا از دیدگاه حضرت مولی امیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» در زمان خلافت:

بدون تردید! اکثر بلکه قریب باتفاق عامهٔ مردم بلکه خواص هم در هر عصر و زمان و مکان در گفته‌ها و عقائد و أعمال و... چهره‌ها و رنگ‌ها و حالات مختلفی پیدا می‌کنند، در حال فقر و تهیدستی و ضعف و ناتوانی بگونه و چهره‌ای، و در زمان ثروت و قدرت و ریاست و صدارت و... بگونه و چهرهٔ دیگرند، و در این فراز و نشیبها، و دو قوس صعودی و نزولی است که ماهیت و سیرت و... أفراد روشن می‌گردد.

حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ«عليه‌السلام» فرمود:

«فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوٰالِ عِلْمُ جَوٰاهِرِ الرِّجٰالِ».[1]

یعنی: در تغییر و گردش حالات و روزها، (در فرازها و نشیب‌های زندگی، در بلندیها و پستیها، در توانگری و تنگدستی، در حوادث و رویدادها و در بیماری و تندرستی و ...) گوهرها و حقیقتهای مردان (از فضیلت و رذالت، از کرامت و خباثت، از صداقت و خیانت، واز عیب‌ها و هنرهای ... آنها) فهمیده و دانسته می‌شود.

و امیرمؤمنان عليّ«عليه‌السلام» فرمود:

«اَلْوِلاٰيٰاتُ مَضٰامِيرُ الرِّجٰالِ».[2]

یعنی: حکومتها و فرمانروائی‌ها بر أفراد و جامعه، میدانهای آزمایش مردان است، زیرا کسی که مسؤلیت و صدارت و ریاست و... را پذیرفته، و یا بحکومت

۱- نهج البلاغة: از بخش حکمتهای إمام«عليه‌السلام» رقم ۲۰۸ ص ۱۱۸۳).

۲- نهج البلاغة: از بخش حکمتهای إمام«عليه‌السلام» رقم ۴۳۲ ص ۱۲۹۱).

رسید، نیکی و بدیش، عدل و ظلمش و... آشکار می‌گردد، چه اینکه بسیاری از مردم، قبل از نیل بصدارت و حکومت دم از عدل و داد و عطوفت و... زده‌اند، أما وقتی بپست و مقامی و... رسیده‌اند بدترین جنایت و ظلم و قساوت را از خود نشان داده و بیداد کرده‌اند.

أما با تحقیق عمیق، و پژوهش دقیق در روش و سیره و خطبه‌ها و مکتوبات و کلمات حضرت مولی الموحّدین إمام المتّقین أمیر المؤمنین عليّ بن أبيطالب﴿عليه السلام﴾ می‌یابیم که حکومت، إمارت، صدارت، سیاست و خلافت و دنیا و متاع آن از دیدگاه آن حضرت﴿عليه السلام﴾ در دو زمان: (۲۵ سال) غصب خلافت و گوشه نشینی، و (۵ سال) خلافت و حکومت یکسان بوده است، همسان دیدگاه رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ به آنها در دوران (۲۳ سال) بعثت و رسالت.

ما در اینجا بچند مورد إشاره می‌کنیم:

۸۰- الف: پیشوایان بحق باید همآنند مستمندان زندگی کنند:

امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ در اینکه پیشوایان بحق باید همآنند مردمان تنگدست زندگی کنند فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ تَعٰالیٰ فَرَضَ عَلیٰ أَئِمَّةِ الْحَقِّ أَنْ یُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النّٰاسِ کَیْلاٰ یَتَبَیَّغَ بِالْفَقِیرِ فَقْرُهُ».[1]

یعنی: بتحقیق خداوند متعال بر پیشوایان حق، واجب گردانیده که خود را با مردمان تنگدست در زندگی مادی دنیا برابر نهند تا اینکه فقیر و تنگدست را پریشانیش فشار نیاورده و او را نگران نسازد.

و امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف أنصاری، حاکم بصره نوشته، آمده است:

۱- نهج البلاغة: از کلام إمام﴿عليه السلام﴾ رقم ۲۰۰ ص ۶۶۳.

«أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسي بِأَنْ يُقالَ: أَميرُ الْمُؤْمِنينَ وَ لا أُشارِكَهُمْ في مَكارِهِ الدَّهْرِ؟ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ في جُشُوبَةِ الْعَيْشِ، فَما خُلِقْتُ لِيَشْغَلَني أَكْلُ الطَّيِّباتِ كَالْبَهيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّها عَلَفُها، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُها تَقَمُّمُها، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلافِها، وَ تَلْهُو عَمّا يُرادُ بِها، أَوْ أُتْرَكَ سُدىً أَوْ أُهْمَلَ عابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلالَةِ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَريقَ الْمَتاهَةِ، وَ كَأَنّي بِقائِلِكُمْ يَقُولُ: إِذا كانَ هٰذا قُوتَ ابْنِ أَبيطالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَبِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتالِ الْأَقْرانِ، وَ مُنازَلَةِ الشُّجْعانِ؟!

أَلا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً وَالرَّوائِعَ الْخَضِرَةَ أَرَقُّ جُلُوداً، وَالنَّباتاتُ الْبَدَوِيَّةُ أَقْوىٰ وُقُوداً وَ أَبْطَأُ خُمُوداً، وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ«ﷺ» كَالصِّنْوِ مِنَ الصِّنْوِ وَالذِّراعِ مِنَ الْعَضُدِ».[۱]

یعنی: آیا قناعت کنم و مسرور و خوشحال باشم از اینکه بمن بگویند: زمامدار و سردار مؤمنان، در حالی که بسختیهای روزگار با آنان همدرد نباشم؟! و در تلخ کامی پیشگام آنها نباشم؟ پس من خلق نشدم تا خوردن غذاهای لذیذ مرا از کمال انسانی باز دارد، مانند چهار پایان بسته شده که تنها همتشان علف خوردن است، یا مانند چهارپایان رها گشته که خاکروبه‌ها را بهم زده تا چیزی یافته و بخورند، پر می‌کنند شکنبهٔ خود را از علفی که بدست آورده‌اند، و حال آنکه غافلند از آنچه که صاحبشان در نظر دارد (فربه‌اش می‌کند تا بکشتارگاه فرستاده یا برایش بار خوبی و بیشتری بکشند).

آیا من آفریده شدم تا بیکار مانده و بیهوده رها شوم، یا ریسمان گمراهی را کشیده و بی أندیشه در راه ضلالت وگمراهی و در مسیر سرگردانی و نادانی رهسپار و منحط گردم، و چنانست که می‌بینم گوینده‌ای از شما می‌گوید: اگر این است خوراک پسر أبی‌طالب، پس ضعف و سستی او را از جنگ با جنگجویان همتایان، و معارضه و برابری با دلیران، باز می‌دارد؟!

۱- نهج البلاغة: از بخش نامه‌های إمام«علیه السلام» رقم ۴۵ ص ۹۷۱).

بدانید درخت بیابانی که آب کم به آن می‌رسد، چوبش سختتر و دشوارتر و محکم‌تر است، و درختهای سبز و خرم که در باغهای پر آب کاشته شده پوستشان نازکتر و سست‌تر است، و گیاههای دشتی که جز آب باران آب دیگری نیابند، شعلهٔ آتش آنها افروخته‌تر، و خاموشی آنها دیرتر است (بدون تردید! انسان هر قدر کمتر بخورد و بیاشامد اندامش استوارتر، و هر قدر فشارها و رنجها و سختیها و... بیشتر بر او وارد گردد درکارزارها و نبرد با دشمن، قویتر و دلیرتر و پیروزمندتر خواهد بود و هر قدر بیشتر بخورد و بیاشامد نازک پوست‌تر و ضعیف‌تر، و هر قدرکمتر فشار و... ببیند سست‌تر و ترسناکتر، و در نبردها با دشمن شانس پیروزی بسیار کمتری خواهد داشت).

امیرمؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: اتصال و همبستگی من در دید و نظرم نسبت بجمیع امور دینی و دنیوی و مادی و معنوی و... با رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾، همآنند اتصال و همبستگی نخلی به نخل دیگر است، زیرا شجرهٔ هر دوی ما یکی، و از یک اصل و ریشه روئیده، و مانند اتصال و همبستگی دست بـازو است که بهم پیوسته‌اند، و دیدگاه ما، و روش و سیرهٔ هر دوی ما یکی است.

۸۱- ب: تأسی برسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ ویکسان بودن انسان در دو موضع قدرت و عجز:

حضرت أمیرالمؤمنین علیّ﴿علیه السلام﴾ در ترغیب مسلمان بتأسّی و پیروی از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در جمیع شئون زندگی، از جملهٔ آنها دل نبستن بدنیا و متاع آن، و مغرور نشدن بریاست و حکومت و خلافت و فرمانروائی و... یکسان بودن انسان در دو موضع قدرت و عجز، فقر و غنی و... فرمود:

«فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فَإِنَّ فيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسّىٰ، وَ عَزآءً لِمَنْ تَعَزّىٰ، وَ أَحَبُّ الْعِبادِ إِلَى اللهِ الْمُتَأَسّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ - وَ لَقَدْ كانَ﴿صلی الله علیه و آله﴾ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَ يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَ يَرْكَبُ الْحِمارَ الْعاري وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ ...»[۱]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۹ ص ۵۰۹).

یعنی: أی مسلمان در هر زمان و مکان، و در هر حال ... به پیغمبر خود﴿ﷺ﴾ که از همهٔ خلائق نیکوتر و برتر و پاکیزه‌تر است اقتداء کن و از آن بزرگوار پیروی نما، چه اینکه رسول خدا﴿ﷺ﴾ سزاوارترین مخلوق خداوند متعال برای پیروی کردن است، برای کسیکه پیروی کند از آنحضرت در مسیر تعالی و تکامل و تمدن انسانی در تمام زمان‌ها و مکان‌ها، و شایسته‌ترین نسبت است برای کسی که بخواهد به آن حضرت﴿ﷺ﴾ منسوب باشد (و یا بهترین سرمشق و معیار صبر و شکیبائی است برای کسی که بخواهد در مواقع لازم، راه صبر و بردباری را در پیش گیرد) خداوند متعال فرمود:

«**لَقَدْ كٰانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كٰانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيراً**» الاحزاب: (۲۱).

یعنی: هر آینه شما را در اقتدای برسول اللّٰه﴿ﷺ﴾ چه در صبر و استقامت با دشمن و چه در دیگر اوصاف أفعال نیکو، خیر و سعادت بسیار است برای کسی که به ثواب خداوند متعال و روز قیامت امیدوار باشد و بسیار یاد خداوند متعال کند.

امیرمؤمنان عليّ﴿ع﴾ فرمود: محبوبترین بندگان نزد خداوند متعال کسی است که از پیغمبر خود﴿ﷺ﴾ پیروی نماید، و سیره و روش رسول اللّٰه﴿ﷺ﴾ را سرمشق زندگی خود قرار دهد، خداوند متعال می‌فرماید:

«**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**» آل عمران: (۳۱).

یعنی: أی رسول ما﴿ﷺ﴾ بگو بمدّعیان دوستی خدا: اگر براستی خداوند متعال را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید، تا خداوند متعال شما را دوست بدارد، و گناه شما را ببخشد که خداوند متعال آمرزنده و مهربانست، و فرمود:

«**إِنَّ أَوْلَى النّٰاسِ بِإِبْرٰاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ**» آل عمران: (۶۸).

یعنی: بدرستی که نزدیکترین مردم به إبراهیم خلیل الرحمن«عليه السلام» کسانی هستند که از او پیروی کنند، و نیز از این پیغمبر«صلى الله عليه وآله» و ازکسانی که أهل ایمانند پیروی نمایند، و خداوند متعال ولیّ و سرپرست مؤمنان است.

امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود: هر آینه رسول خدا«صلى الله عليه وآله» بر روی زمین (بی آنکه خوان بگسترد) طعام میخورد، و با فقراء و ضعفاء می‌نشست همآنند نشستن بندگان در برابر موالی خودشان (دو زانو نشسته و پا روی پا نمیأنداخت) و با دست خود پارگی کفشش را دوخته و جامه‌اش را وصله میزد، و بر خَرِ برهنه سوار می‌شد، و پشت سر خویش دیگری را سوار می‌کرد.

۸۲- ج: روش حضرت مولی أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» در زمان حکومت:

حضرت امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در نامه‌ای که برای عثمان بن حنیف که حاکم کوفه از طرف آن حضرت«عليه السلام» بود، چنین نوشته است:

«أَلاٰ وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمٰاماً يَقْتَدِي بِهِ، وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلاٰ وَ إِنَّ إِمٰامَكُمْ قَدِ اكْتَفىٰ مِنْ دُنْيٰاهُ بِطِمْرَيْهِ، وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ، أَلاٰ وَ إِنَّكُمْ لاٰ تَقْدِرُونَ عَلىٰ ذٰلِكَ وَ لٰكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهٰادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سِدٰادٍ، فَوَاللّٰهِ مٰا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيٰاكُمْ تِبْراً وَ لاٰ ادَّخَرْتُ مِنْ غَنٰآئِمِهٰا وَفْراً، وَ لاٰ أَعْدَدْتُ لِبٰالِي ثَوْبِي طِمْراً».[۱]

یعنی: بدان و آگاه باش، هر پیروی کننده‌ای پیشوائی داردکه باید از او پیروی کند و از نور علمش بهره گیرد (اعتقاد درست، سخن راست، و عمل صحیح را از او بیاموزد و تو نیز باید پیرو پیشوای خود باشی) بدان و آگاه باش بتحقیق پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه (رداء و ازار، جامه‌ای که سرتا پا را می‌پوشاند) و از خوراکش به دو قرص نان(جهت افطار و سحر یا ناهار و شام) اکتفاء کرده است.

۱- نهج البلاغة: از بخش نامه‌های إمام«عليه السلام» رقم ۴۵ ص ۹۶۶).

بدانید! گرچه شما (با داشتن قدرت، و در موضع توانائی بر دنیا) بر چنین رفتاری توانا نیستید، ولی مرا با تقوی و پرهیزکاری وکوشش در راه حق و احقاق آن، و دفع باطل، و باپاکدامنی و درستکاری یاری کنید (ازکارهای ناشایسته دوری کنید، و خود را از هر ناپاکی پاک سازید تا مرا باصلاح حال رعایا و زیردستان یاری نموده باشید، زیرا اگر شما که از طرف من عامل و حاکم بر مردم هستید، فاسد باشید من نمی‌توانم مردم را اصلاح کنم).

پس بخداوند متعال سوگند که از دنیای شما طلا و زر أندوزی نکردم، و از غنیمتها و بیت‌المال مسلمین ذخیره‌ای نکردم، و با کهنه جامه‌ای که در بردارم، جامۀ کهنۀ دیگری را آماده ننموده‌ام.

۸۳- د: عتاب و سرزنش حضرت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿؈﴾ بعضی از والیان را در اسراف بیت‌المال:

امیرمؤمنان عليّ﴿؈﴾ در نامه‌ای برای بعضی والیان -گفته‌اند: عبدالله بن عباس بوده -که در بیت‌المال رعایت نمی‌کرده، عتاب و سرزنش نموده، و چنین نوشته است:

«وَ اللّٰهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلاٰ مِثْلَ الَّذي فَعَلْتَ مٰا كٰانَتْ لَهُمٰا عِنْدي هَوٰادَةٌ، وَ لاٰ ظَفِرٰا مِنّي بِإِرٰادَةٍ، حَتّٰى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمٰا، وَ أُزيلَ الْبٰاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمٰا، وَ أُقْسِمُ بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمين: مٰا يَسُرُّني أَنَّ مٰا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ حَلاٰلٌ لي أَتْرُكُهُ ميرٰاثاً لِمَنْ بَعْدي فَضَحِّ رُوَيْداً فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدٰى وَ دُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرٰى، وَ عُرِضَتْ عَلَيْكَ أَعْمٰالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذي يُنٰادِي الظّٰالِمُ فيهِ بِالْحَسْرَةِ، وَ يَتَمَنَّى الْمُضَيِّعُ فيهِ الرَّجْعَةَ، وَلاٰتَ حينَ مَنٰاصٍ».[1]

یعنی: بخداوند متعال سوگند! که اگر حسن و حسین﴿؉﴾ آنچه که تو در بیت‌المال مسلمانها حیف و میل کردی عمل کرده بودند، با ایشان صلح و آشتی نمی‌کردم، و از من بخواستۀ خود نمی‌رسیدند تا اینکه حق را از آنان بستانم، و باطل ناشی از ستم آنها را دور سازم، و سوگند بخداوند متعال، پروردگار جهانیان: آنچه را

۱- نهج البلاغة: از بخش مکتوبات إمام﴿؈﴾ رقم ۴۱ ص ۹۵۷).

که از مال مسلمین برده‌ای بحلال، اگر برای من باشد، مرا شاد نمی‌کند که آنرا برای وارث پس از خود، ارث بگذارم.

پس در هنگام چاشت، شتر را آهسته بچران (این جملهٔ: «ضَحِّ رُوَيْداً» مثلی است برای کسی که در جای آرام رفتن، شتاب کند، کنایه از اینکه در صرف بیت‌المال اسراف نکن) که به آن ماند که تو به آخرت (مرگ) رسیده‌ای و زیر خاک پنهان گشته‌ای، و کردارت بتو نمایانده شده در جائی که ستمکار در آنجا بر اثر غم و اندوه (آنچه از دست داده) فریاد می‌کند، و تباه کننده (حق دیگران) برگشت (بدنیا را) آرزو می‌نماید، در حالی که آنوقت، هنگام گریختن از عذاب إلهی نیست.

۸۴- هـ: با ظلم نمی‌توان عدالت برقرار نمود:

از سخنان مولی امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در ردّ خواسته‌ها و انتظارهای بی جای کسانی که از روی عتاب و تندی از حضرت«عليه السلام» داشته‌اند که چرا عطاء و بخشش بیت‌المال و صدقات و غنائم را در میان مردم بالسویه و با عدالت تقسیم می‌نماید، و بعضی را بر بعضی ترجیح نمی‌دهد و بیشتر بهره‌مند نمی‌سازد؟ و چرا سنّت و طریقهٔ رسول خدا«صلى الله عليه وآله» را دنبال می‌کند، که در تقسیم بیت‌المال میان مسلمانان، فرق نمی‌گذاشت؟ و چرا روش عمربن الخطاب راکه بعضی را بر بعضی مقدم می‌داشته است، و همچنین طریقهٔ عثمان راکه در زمان خلافتش روش عمر را بسط داده و بدلخواه خود بهر که هرچه می‌خواست می‌بخشیده انتخاب نکرده است؟!

این انتخاب و حرکت امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» بر سنّت رسول اللّه«صلى الله عليه وآله» و بر خلاف روش عمر و عثمان، و بر خلاف میل فتنه جویان، و انتظار بی‌جای آنان موجب شده که طلحه و زبیر نقض بیعت کرده، و از امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» دوری جویند، و جمعی هم به معاویه بپیوندند، فرمود:

«أَتَأْمُرُونِّي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ؟ وَاللّٰهِ لاأَطُورُ بِهِ مٰا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مٰا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمٰاءِ نَجْماً، وَ لَوْكٰانَ الْمٰالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمٰالُ مٰالُ اللّٰهِ؟».[۱]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۲۶ ص ۳۸۹).

یعنی: آیا مرا فرمان می‌دهید تا یاری بطلبم، بظلم و ستم برکسانی که زمامدار آنان شده‌ام؟ (بسنت رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ عمل نکرده و بزیردستان ستم روا داشته، و خود را در معرض خشم و غضب إلهی قرار دهم) سوگند بخداوند متعال این کار را نخواهم کرد مادامی که شب و روز دَهر مختلف و ستاره‌ای در آسمان (با قوهٔ جاذبه) ستاره‌ها را قصد می‌نماید، هرگز چنین نخواهم کرد، اگر بیت‌المال مال شخصی من هم بود آنرا بالسویه و باعدالت بین مسلمانان تقسیم می‌نمودم، پس چگونه (یکی را بر دیگری ترجیح داده و سهم بیشتری برایش قرار دهم) و حال آنکه بیت‌المال مال خداوند متعال است که باید به بندگان مستمند داده شود».

چنانچه از باطل نباید انتظار اظهار حق و احقاق حق داشت.

۸۵- و: حقیقت آزادی در حکومت اسلامی از بیان حضرت مولی امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾:

امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ حقیقت آزادی در حکومت اسلامی که از مبدأ وحی نشأت گرفته، و موجب رشد انسان، و شکوفائی استعدادهای افراد و تمدن جامعه می‌شود، و در رد برکسانی که امام﴿عليه السلام﴾ را در زمان حکومتش ستایش کرده و حق را بازگو نکرده‌اند، و پست‌ترین حالات فرمانروایان را در مدح و ثنا وکتمان حق را از ترس آنان دانسته فرمود:

«وَ إِنَّ مِنْ اَسْخَفِ حٰالاٰتِ الْوُلاٰةِ عِنْدَ صٰالِحِ النّٰاسِ أَنْ يَظُنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَيُوْضَعُ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبْرِ، وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جٰالَ في ظَنِّكُمْ أَنّي أُحِبُّ الْإِطْرٰاءَ وَ اسْتِمٰاعَ الثَّنٰاءِ وَ لَسْتُ بِحَمْدِاللّٰهِ كَذٰلِكَ، وَ لَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقٰالَ ذٰلِكَ لَتَرَكْتُهُ إِنْحِطٰاطاً لِلّٰهِ سُبْحٰانَهُ عَنْ تَنٰاوُلِ مٰاهُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَ الْكِبْرِيٰاءِ وَ رُبَّمٰا اسْتَحْلَى النّٰاسُ الثَّنٰاءَ بَعْدَ الْبَلاٰءِ، فَلاٰ تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَميلِ ثَنٰاءٍ لِإِخْرٰاجي نَفْسي اِلَى اللّٰهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ البَقِيَّةِ في حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدٰائِهٰا، وَ فَرٰآئِضَ لاٰبُدَّ مِنْ إِمْضٰآئِهٰا.

فَلاٰ تُكَلِّمُوني بِمٰا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبٰابِرَةُ، وَلاٰ تَتَحَفَّظُوا مِنّي بِمٰا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبٰادِرَةِ، وَ لاٰ تُخٰالِطُوني بِالْمُصٰانَعَةِ، وَ لاٰتَظُنُّوا بي اِسْتِثْقٰالاً في حَقٍّ قيلَ لي، وَ لاٰاَلْتِمٰاسَ إِعْظٰامٍ لِنَفْسي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقٰالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كٰانَ الْعَمَلُ بِهِمٰا أَثْقَلَ عَلَيْهِ، فَلاٰ تَكُفُّوا عَنْ مَقٰالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشْوَرَةٍ بِعَدْلٍ».(۱)

یعنی: و از پسترین حالات فرمانروایان، و حکم‌رانان جامعه نزد افراد شایسته و تکامل یافته،کسانی هستند که گمان دوستداری فخر و خودستائی به آنها برده شود (دوست داشته باشند که با کارهای خود بر ملت خود فخر کنند) و نحوهٔ کردارشان بگونه‌ای باشد که حمل بر کبر و خود خواهی گردد، و من کراهت دارم از اینکه بگمان شما راه یابد که ستودن و شنیدن ستایش را از شما دوست دارم، و سپاس خداوند متعال را که چنین نیستم و اگر - فرض محال هم شود که - من هم دوست داشته باشم که هرگز ندارم - دربارهٔ من مدح و ثناء گفته شود این میل را از جهت فروتنی تنها برای خداوند سبحان که او تنها بشمول و عظمت و بزرگی سزاوار است رها کرده از خود دور می‌ساختم.

و چه بسا مردم غیر متعالی و تکامل نایافته، مدح و ستایش را بعد از کوشش در کارها شیرین می‌دانند، و بنظر خود،کار بزرگی را انجام داده و ستودن و آفرین آنرا دوست دارد، پس مرا برای اطاعت از خداوند متعال، و خوش رفتاریم با شما بمدح و ثناء و ستودن نیکو، ستایش نکنید، زیرا از حقوقی که هنوز باقی مانده، و از اداء آنها فارغ نشده‌ام، و از واجباتی که ناچار باجرای آن هستم، هنوزاز من ساقط نشده‌است، پس هنوز که من بپایان کار نرسیده‌ام مرا ستایش نکنید (کنایه از اینکه هیچکس در دنیا بپایان کارش نخواهد رسید، پس مرا برای چه ستایش می‌کنید؟).

و با من سخنانی نگویید که با گردنکشان، و حکم رانان مستکبر و فرمانروایان مستبد برای خوش آمد آنها درکرده‌هاشان گفته می‌شود، چه رسد بنا کرده‌هایشان: «وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمٰالَمْ يَفْعَلُوا» آل عمران: ۱۸۸).

۱- نهج البلاغة خطبة ۲۰۷ ص ۶۸۶).

یعنی: و دوست دارند که مردم با اوصاف پسندیده‌ای که در آنها وجود ندارد آنها را ستایش کنند. و آنچه را که مردم از فرمانروایان مستبد، و حکم رانان مستکبر و زورگویان سرکش (بر أثر خشم آنها از بیان حقائق) خود داری کرده پنهان می‌نمایند از من پنهان ننمائید، و با مدارا و چاپلوسی و رشوه‌دادن (بزبان) چون مردم چاپلوس نسبت به فرمانروایان مستکبر و ... با من آمیزش نکنید، و در بارهٔ من گمان مبرید که اگر حقی گفته شود بر من دشوار آید، و نیزگمان نکنید که من بزرگ نمودن خود را از شما خواستارم (نمیخواهم شما با من همآنند سائر مردم که سخن حق را با فرمانروایان گردنکش خود نمیگویند رفتار نمائید).

زیرا کسیکه سخن حق را که با او گفتن، برای او سخت آید، و تحمّل شنیدن سخن حق را نداشته باشد، یا دادگری و درستی را که به او پیشنهاد گردد دشوار شمرد، قطعاً بر چنین انسانی، عمل بحق سخت‌تر و رفتار بعدل بر او دشوارتر خواهد بود، پس ازگفتن سخن حق نزد من، یا مشورت بعدل از من خودداری ننمائید، نزد من بی پروا سخن حق را بگوئید، و آنچه را درست و بعدل میدانید بیان کنید.

اینست معنی آزادی در حکومت إسلامی که از مبدأ وحی سرچشمه گرفته است، و مردم در چنین حکومتی با آزادی در حدّ انسانی، با حاکم و فرمانروای خود سخن می‌گویند، تا استعدادها رشد یافته و شکوفا گردد، و أفراد بکمال نائل آیند، و جامعه متعالی و متکامل و متمدن بتمدّن انسانی شود.

۸۶- ز: عمل قبل از گفتار و گفتار قبل از عمل:

در حکومت إسلامی باید حاکم قبل از آنکه مردم را بعملی وا دارد، نخست خود به آن عمل کند، و پیش از آنکه مردم را از چیزی باز دارد، خود آنرا ترک نماید.

حضرت امیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود:

«أَيُّهَا النّٰاسُ إِنِّي وَ اللّٰهِ مٰا أَحُثُّكُمْ عَلىٰ طٰاعَةٍ إِلاّٰ وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهٰا، وَ لاٰ أَنْهٰيكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلاّٰ وَ أَتَنٰاهىٰ قَبْلَكُمْ عَنْهٰا».[1]

۱- نهج البلاغة خطبهٔ ۱۷۴ ص ۵۶۴).

یعنی: أی مردم! بدرستی که من بخداوند متعال سوگند یاد می‌کنم که هیچگاه شما را بطاعتی ترغیب نمی‌کنم مگر آنکه پیش از شما، خود آنرا أنجام می‌دهم، و شما را از معصیتی نهی نمی‌کنم مگر اینکه پیش از شما خود آنرا ترک کرده باشم.

خداوند متعال می‌فرماید:

«لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ كَـبُرَ مَـقْتاً عِـنْدَاللّٰـهِ أَنْ تَـقُولُوا مٰـا لاٰ تَـفْعَلُونَ» الصف:۲-۳).

یعنی: چرا بزبان میگوئید و خود آنرا عمل نمی‌کنید، بترسید از گفتار بی عمل، که خداوند متعال را بسیار سخت به خشم و غضب در می‌آورد این عمل که سخنی بگوئید و خلاف آن کنید (کسی را بعمل وا دارید و خود آنرا ترک کنید، و یا کسی را از عملی نهی کنید و خود آنرا انجام دهید).

بدون تردید! اگر علم و عمل ملکوتی باشند، انسان ساز و بهشت آفرینند، و اگر علم بدون عمل باشد، و یا علم و عمل ریشهٔ دنیوی و طبع و رنگ مادی داشته باشند انحطاط آور و دوزخ سازند.

خلاصهٔ کلام آنکه: در حکومت إسلامی، باید جامعه در خدمت حکومت، و حکومت در خدمت دیانت باشد، چه اینکه دیانت همچون عقل ناصح مدبّر، و حکومت همآنند روح محرّک و مجری فرمان عقل، و جامعه مانند کالبد و جسم متحرک و فرمانبر، همچون یک انسان کامل از عقل و روح و جسم سالم، پیوند ناگسستنی دارند که در غیر این صورت حکومت إسلامی نخواهد بود، که حکومت استبداد بنام إسلام خواهد بود.

درس هیجدهم:

۸۷- پیوند دیانت و حکومت و جامعه با یکدیگر:

از دیر زمان تاکنون حکماء و مفسرین، و علماء و محدثین و فلاسفه و متکلمین، و محققان و پژوهشگران در أدیان و مذاهب، وجامعه شناسان و روانکاوان، و انسان شناسان و... با بررسی‌های عمیق علمی، و تحقیقات دقیق فنّی باین نتیجه رسیده‌اند که:

هر جامعهٔ کوچک: (یک خانواده، قبیله، محله، یک شهر و استان) یا بزرگ: (یک کشور یا جهان) بمنزلهٔ یک فرد انسان بزرگی است، و هر فرد انسان، بمنزلهٔ یک جامعهٔ کوچک (کوچک یا بزرگ) می‌باشد.

بدون تردید! کمال یک انسان به سه چیز بستگی دارد:

۱- جسم سالم و متحرّک.

۲- روح سالم، مُحرّک (یا قلب فعّال) و تحت فرمان عقل.

۳- عقل سلیم، مدبّر و مطاع.

پس اگر جسم ولو بنقص عضوی سالم و متحرّک نباشد، یا روح پژمرده و مریض یا محرّک جسم نباشد، یا عقل ناقص یا مدبّر و یا مطاع نباشد، آن فرد، انسان کامل نخواهد بود.

یک جامعهٔ متعالی و تکامل یافته، و متمدّن بتمدّن انسانی، جامعه‌ای است که عقل کامل، مدبّر و مطاع، و روح کامل و محرّک تحت فرمان عقل، و جسم سالم متحرک و فرمانبردار داشته باشد.

دیانت آسمانی بمنزلهٔ عقل ناصح، مدبّر و مطاع، و حکومت همآنند روح

محرّک (یا قلب فعّال) تحت فرمان عقل، و أفراد جامعه همچون أعضاء یک جسم سالم متحرک بشمار می‌روند، کار دیانت، هدایت و إرشاد، و کار حکومت با تبعیت از دیانت، تحریک جسم، و وظیفهٔ جسم، تحرّک و أنجام مأموریتهای جسمی است.

با مطالعه و دقت و تدبّر در قصص أنبیاء و تاریخ رسولان إلهی، و سیرهٔ أوصیاء و روش علمای دینی که در قرآن کریم و دیگر کتب آسمانی در دسترس و تواریخ، و روایات وارده از معصومین﴿علیهم السلام﴾ می‌یابیم که: دیانت أصل و مسؤل اعتقاد و معاد انسان، و حکومت فرع و مسؤل اقتصاد و معاش انسان می‌باشد، و باید حکومت در خدمت دیانت درآید تا جامعه بکمال انسانی نائل آید، و هدف تمام أنبیاء و رسولان إلهی و جانشینان معصوم و غیر معصوم آنها: هدایت و إرشاد جوامع بشری بسوی کمال انسانی بوده است که تنها با معرفت و شناخت به آفریدگار جهان، و عبادت و بندگی تنها برای او و تقوٰی و پرهیزکاری، و اجتناب و دوری از طغیان و طاغیان إمکان پذیر می‌باشد.

خداوند متعال فرمود:

«وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰإِلٰهَ‌إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ» الأنبیاء: ۲۵).

یعنی: و ما پیش از تو هیچ رسولی را نفرستاده‌ایم مگر آنکه وحی کردیم بسوی او که: همانا بجز من خدائی نیست، تنها مرا بیکتائی پرستش کنید و بس.

و فرمود:

«يُنَزِّلُ الْمَلاٰئِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلٰى مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاتَّقُونِ - وَ لَقَدْ بَعَثْنٰا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّٰاغُوتَ» النحل: ۲ و ۳۶).

یعنی: خداوند متعال فرشتگانرا با روح بأمر خود بر هر که از بندگانش که خواهد میفرستد تا او خلق را اندرز داده و از عقوبت خدا بترساند، و ببندگان بفهماند که نظام هستی را خدائی جز من نیست پس تنها از من و از عقاب من بترسند

- و هر آینه در میان هر امّت، پیغمبری را از جانب خود فرستادیم تا بخلق إبلاغ کند که تنها خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت و طاغوتیان دوری کنید.

۸۸- ولایت کلیه چیست؟ و برای کیست؟

لازم می‌دانم بطور إجمال به این دو مطلب بسیار مهم و دقیق که محور دو نظام تکوین و تدوین است إشاره کنم:

ألف: ولایت کـلّیه هـمان تـجلّی أعـظم إلهـی و نـور رخسـاری است کـه مولی‌الموحّدین إمام المتقین أمیر المؤمنین عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در دعاء کمیل خداوند متعال را به آن سوگند داده و عرض کرد:

«وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَضٰاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ»

این نخستین تجلّی که جامع جمیع أسماء حسنای إلهی، و در عین وحدت و بساطت، مجمع جمیع عوالم وجودی، و مراتب إمکانی است، ألقـاب و عـناوین بسیار دارد که رحمت واسعه، و وجه اللّه و یداللّه و عین اللّه از جملهٔ ألقاب اوست، وگاهی از آن به إضافهٔ إشراقیه تعبیر می‌گردد، چه اینکه بإشراق او تعالی ماهیات و هویات ازکتم و تاریکی عدم رهائی یافته و ظاهرگشته و وجود یافته‌اند، و اگر این تجلّی أعظم یا بزرگ نمایش خداوندی نبود، کسی و چیزی نبوده، تا از آثار بوجود خداوند سبحان آگاه گردد نه ازکنهش، زیرا در مرتبهٔ هویت، إسم و رسم راه ندارد و تعبیر پذیر نیست.

تنها باید گفت: «هو» یعنی هر چه هست او است **«يٰا هُو يٰا مَنْ لاٰ هُو إلاّٰ هُو»** باید اینرا گفت تا دانسته شود چنین حقیقتی هست که عین هستی است، نه دانسته شود که چیست؟ چه اینکه کسی را به آن مقام راهی نیست تا بتواند از آن مقام خبر دهد، حضرت سید الشهدآء علیه آلاٰف التحیة و الثناء در دعاء عرفه می‌گوید:

«يٰا مَنْ لاٰ يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إلاّٰ هُوَ يٰا مَنْ لاٰ يَعْلَمُ مٰا هُوَ إلاّٰ هُوَ يٰا مَنْ لاٰ يَعْلَمُ مٰا يَعْلَمُهُ إلاّٰ هُوَ».

پس تمام خبرها و آثار بتجلّی أعظم «**نمایش بزرگ إلهی**» باز می‌گردد که مقام واحدیت، و فوق آن مرتبهٔ أحدیت است.

أسماء و صفات إلهی از تجلی أعظم سر بدر می‌آورند، اگر می‌گوئیم، «**اللّه، رحمن، رحیم و ...**» و جهان آفرین را بسائر أسماء و صفات جلال و جمال میستائیم، روی سخن بهمان بزرگ جلوهٔ یزدانی است که ما وراء این تجلّی، حجاب أعظم است که «**نی إشارتی می‌پزیرد و نی نشانی**» بروز أوصاف إلهی از این تجلّی است، علم و حکمت، تدبیر و قدرت، جود و رحمت و دیگر صفات ذاتی و فعلی و جلالی و جمالی از همین تجلّی و بهمین تجلّی باز می‌گردد، و نور وجود از همین حقیقت عالیه بر ماهیات تابیده از اینرو «**وجود منبسط**» نامیده شد، و همین تجلّی است که از هر ماهیت و هویتی أثری مخصوص نشان می‌دهد، تمام آثار گوناگون، و خواص رنگارنگ که در موجودات نظام هستی مشاهده می‌شود، یک فروغ رخ ساقی است که در آینهٔ جام افتاده است.

در اینجا جهت تقریب بذهن می‌توان گفت: پر واضح و روشن است که نیروی برق آثارگوناگونی را بر أثر اختلاف أدوات و دستگاهها از خود نشان می‌دهد که یکجا با لامپ فضای تاریک را روشن می‌کند و در فریزر و یخچال سرما پدید می‌آورد، و در بخاری و اجاق برقی گرما تولید می‌کند، در یک جا آهن را آب و فولاد را میبُرد و قطعه قطعه، و در یکجا آهن را اکسیژن و تکه‌ها را بهم وصل می‌کند، یک جا آب را یخ، و یکجا یخ را آب می‌کند، یکجا غبار روبی، و یکجا تهویه می‌کند، یکجا سرما و در یک جاگرما تولید می‌کند و هزاران آثارگوناگون بلکه متضاد دیگر ... که همه از نیروی برق است، نیروئی که حقیقت آن بر همگان مجهول است، وکسی جز آثار از او مشاهده نمیکند، آن هم یک نیرو و هزاران بلکه میلیونها آثارگوناگون و مختلف و متضاد ... در آنِ واحد.

ولایت کلیه همان نیرو و تجلی أعظم إلهی و نور رخساری است که جامع جمیع أسماء حسنی و صفات علیای إلهی و در عین وحدت و بساطت مجمع جمیع عوالم وجودی و مراتب امکانی، و دارای ألقاب و عناوین فراوان است، این

نیرو مبدأ هستی دو نظام طبیعت و دیانت، و منشأ پیدایش دو نظام تکوین و تدوین و محیط بر دو نظام آفرینش و شریعت، و ماسوایش تحت نفوذ او است، و این نیرو در هر موجودی - بر أثر مراتب وجود - أثر و خاصیّت جداگانه‌ای دارد، هم ظهور کائنات از شعاع او، و هم خواصّ موجودات از نفوذ او است، و نیز پیوستگی و نظام أجزاء جهان هستی از عرش عظیم تا کوچکترین ذره از ذرات عالم بهمین نیرو بستگی دارد.

ب: این ولایت کلیه از آنِ آفریدگار جهان است و بس، چه اینکه منشأ دار هستی در قوس نزولی و بقاء و استمرار آن تا زمانی از اوست: «**إِنّٰا لِلّٰهِ**» و بازگشت همه در قوس صعودی نیز بسوی اوست: «**وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ**» پس ولایت کلیه مبدأ و معاد عالَم است، أصل عالم اوست، و بازگشت عالَم باوست همه از او و بسوی اویند.

این همان مرتبهٔ نورانیّت مولی‌الموحّدین عليّ بن أبيطالب﴿عليه السلام﴾ است که شناخت او شناخت آفریدگار جهان است و این مولی امیرمؤمنان عليّ مرتضی﴿عليه السلام﴾ در این مرتبه همان حقیقت مجهول الهویت ومرد نامتناهی و موجود ناشناخته‌ایست که جز خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ کسی او را نشناخته است، او با این مرتبه قبل از خلقت آدم و با آدم بین آب وگِل و با همه پیامبران إلهی بوده و سند رسالت آنان از او صادر گردیده وکمال دین مبین اسلام وتمام نعمت إلهی بر مسلمین و تبلیغ رسالت حضرت رسول خاتم﴿صلی الله علیه و آله﴾ باو پیوند خورده که بدون او نه آدمی و نه خاتمی ،نه آغازی و نه پایانی، و یازده امام پس از او آینه های نمایندهٔ اویند ،از اینرو او صاحب ولایت مطلقه در دائرهٔ إمکان و خاتم‌الاولیاء نامیده شد، اوست که در تمام أولیای گذشته و حال و آینده خود را بفراخور استعداد هر یکی نموده و نشان می‌دهد، چنانچه هموست که در فرد فرد و جزء جزء عالم وجود و نظام هستی جلوه گری دارد، چه اینکه او«**وجه اللّه و یداللّه و عین اللّه و ...**» است «**فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ**» البقرة: ۱۱۵).

همه جا طلعتش معاینه بین | یک رخ از صد هزار آینه بین

۸۹- حقیقت ولایت در دُو بُعد تکوینی و تشریعی:

و أمّا ولایت در دُو بُعد تکوینی بمعنی تصرف در نظام آفرینش، و تشریعی بمعنی جَعل حُکم خواه فعل «أمر» یا ترک «نهی» باشد که از آندو بولایت کلیهٔ مطلقهٔ إلهیّه تعبیر می‌گردد از آنِ آفریدگار جهان، و مخصوص باو تعالی است، و همانطوری که أحدی از مخلوق در وجوب وجود و در صفات جلال و جمال با خالق، همتا نیست در این ولایت کلیه نیزکسی شریک باریتعالی نمی‌باشد.

و انبیاء و رسولان إلهی و أوصیاء آنان با مراتب نبوّت و رسالت و وصایت مظهر این ولایت کلیه، چون دیگر صفات إلهی بوده‌اند که مظهر أتمّ و أکمل آن حضرت رسول خاتم محمّد مصطفی﴿صلی الله علیه و آله﴾ و أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ و به اعتبار مرتبهٔ نورانیّت عین ولایت کلیهٔ إلهیّه‌اند:

«أَطِيعُوااللّهَ وَ أَطِيعُواالرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ - وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ لِيُطٰاعَ بِإِذْنِ اللّهِ - مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّهَ» النساء: ۵۹ و ۶۴ و ۸۰).

یعنی: فرمان خداوند متعال و فرمان رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و فرمانداران منصوب از طرف خدا و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ را إطاعت کنید - و ما هیچ رسولی را برای هدایت بندگان نفرستادیم مگر به این منظورکه مردم بأمر خداوند متعال از او اطاعت کنند - هر کسی رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را إطاعت کند، پس بتحقیق در حقیقت خداوند متعال را اطاعت کرده است، چه اینکه فرمان رسول‌اللّه عین فرمان خداوند سبحان است.

و أما ولایت علمای دینی، شعاعی از ولایت تشریعی در حدّ بیان می‌باشد و بَس.

طبق نصّ کتاب و سنّت و مقتضای عقل سلیم همانطوری که ردّ و تخلّف مردم از آن حدّ، ردّ و تخلّف از فرمان خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و در حدّ شرک می‌باشد، تخلّف علمای دینی از حدّ بیان، کفر و شرک بخداوند سبحان و موجب

لعن و نیران است که فرمود:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذَا مِنْ عِنْدِاللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» البقرة: ۷۹).

و فرمود:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لاٰ تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ ... فَلاٰ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» آل‌عمران:۱۸۷-۱۸۸).

و فرمود:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلَاءِ أَهْدٰى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ» النساء: ۵۱-۵۲).

۹۰- آیا أنبیاء إلهی مأمور بتشکیل حکومت بوده‌اند؟

بدون تردید! هیچیک از أنبیاء و رسولان إلهی و جانشینان خاص و عام آنها مأمور به تشکیل حکومت نبوده‌اند، زیرا کمترین دلیل از کتب آسمانی و سنن رسولان إلهی و روایات وارده از أهل بیت وحی«علیهم‌السلام» و سیرهٔ رهبران دینی بر مأموریت آنها بتشکیل حکومت در دست نیست از اینرو تعداد آنهائی که حسب اقتضاء و فراهم شدن زمینه، حکومت تشکیل داده‌اند:

۱- یوسف پیغمبر«علیه‌السلام»

۲- داود نبی«علیه‌السلام»

۳- سلیمان پیامبر«علیه‌السلام»

۴- رسول خدا محمّد مصطفی«صلی‌الله‌علیه‌وآله»

۵- أمیر المؤمنین عليّ بن أبیطالب«علیه‌السلام» از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نکرده بود.

از اینرو مولی امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» برای حفظ دیانت، از خلافت و حکومت که حق مسلّم او، و إدامه دهندهٔ حکومت رسول اللّه«صلی الله علیه وآله» بود چشم پوشید، و آنرا فدای دیانت کرد، که اگر این حکومت در خدمت دیانت زمان رسول اللّه«صلی الله علیه وآله» در اختیار امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» قرار میگرفت، میتوانست استعدادها را رشد داده و آن چنان که باید، شکوفا ساخته، و انسان را بکمال رسانده، و راه تعالی و تکامل و تمدّن را برای جوامع بشری برای همیشه هموار سازد، نخست انسان را از خود بیگانگی بیرون آورده و بخود آشنا سازد و آنگاه معرفت بپروردگار پیدا کند: **«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»** و با شناخت و آگاهی و بینش تمام، خداوند متعال را عبادت و بندگی نماید، و در تمام أبعاد زندگی راه تقوی را برگزینند، و از طغیان و طغیانگران دوری جوید، و بیک جامعهٔ متمدّن واقعی انسانی برسد.

اگر حکومت - همآنند دیانت - در نزد أنبیاء و رسولان إلهی أصل، و آنان مأمور بتشکیل آن بوده‌اند، با اینکه حکومت تشکیل نداده‌اند چگونه همهٔ آنان طبق نصّ قرآن کریم بوظائف خود عمل کرده و تبلیغ رسالت خود نموده‌اند که خداوند متعال می فرماید:

«سُنَّةَ اللّٰهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْامِنْ قَبْلُ - اَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاٰتِ اللّٰهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لاٰ يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللّٰهَ» الأحزاب: ۳۸-۳۹).

یعنی: سنت إلهی در میان آنانکه درگذشتند هم اینست - آنان رسالتهای إلهی خود را بخلق تبلیغ می‌کردند، و از خداوند متعال میترسیدند، و از هیچکس جز خدا نمی‌ترسیدند.

و می فرماید:

«عاٰلِمُ الْغَيْبِ فَلاٰ يُظْهِرُ عَلٰى غَيْبِهِ أَحَداً اِلاَّ مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاٰتِ رَبِّهِمْ» الجن: ۲۶-۲۸).

یعنی: خداوند متعال دانای غیب نظام هستی است، و هیچکس بر عالَم غیب او آگاه نیست مگر آنکس را که بعنوان رسول خود برگزیده است که بر

محافظت او فرشتگانش را از پیش رو و پشت سر او میفرستد تا بداند که آن رسولان پیامهای پروردگار خود را ببندگانش کاملاً رسانیدند.

پس تمام انبیاء و رسولان إلهی بمأموریت خود که هدایت و إرشاد جامعه بوده بدون تشکیل حکومت عمل کرده‌اند، چه اینکه تشکیل حکومت جزء وظائف و مسؤلیت و مأموریت آنها نبوده است و حتّی موسی بن عمران«علیه السلام» پس از غرق‌کردن فرعون و قومش را در دریا، و فروبردن قارون را در زمین، و بهلاکت‌رساندن هامان تشکیل‌حکومت نداده است، در صورتی که قدرت تشکیل آنرا بدست آورده بود، ولی با وجود این، حکومت تشکیل‌نداده با اینکه بدون‌تردید برسالت إلهی خود عمل کرده است، و خداوند متعال خطاب باو کرده فرمود:

«قالَ یا مُوسیٰ إِنِّي اصْطَفَیْتُكَ عَلَی النّاسِ بِرِسالاٰتي وَ بِكَلاٰمي فَخُذْ ما آتَیْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشّاكِرِینَ» الأعراف: ۱۴۴).

یعنی: خداوند متعال فرمود: أی موسی من تو را برای اینکه پیام‌های مرا بخلق برسانی برگزیدم و بکلام و هم صحبتی خویش انتخاب کردم، پس آنچه را که بتو فرستادم کاملاً فراگیر و شکر و سپاس إلهی را بجای آور.

و أما اینکه أنبیاء و رسولان إلهی«علیهم السلام» نتوانستند! این سخن یک حرف بی مایه و پوچ و بی أساس است، چه اینکه تمام آنان علیهم‌السلام طبق نصّ آیات قرآن کریم و روایات وارده از أئمۀ معصومین«علیهم السلام» بوظائف خود کاملاً عمل کرده‌اند.

آیا کسی که فرعون را در دریا غرق می‌کند، و قارون را در زمین فرو میبرد، و هامان را بهلاکت می‌رساند کسیکه ناقه را از کوه خارج می‌سازد، کسی که کور مادر زاد را شفا می‌دهد، و مرده را زنده می‌کند، کسی که شق القمر، و ردّ شمس می‌کند، و کسی که صورت عکس روی دیوار را بجسم زنده و جاندار شیر تبدیل می‌کند آیا چنین کسانی نتوانسته‌اند؟؟؟!!! یا نکرده‌اند؟ خداوند متعال هم نکرده است، آیا نتوانسته است؟!

«وَ لَوْشاٰءَاللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واٰحِدَةً وَ لٰكِنْ لِیَبْلُوَكُمْ فیما آتاٰكُمْ» المائدة: ۴۸).

یعنی: و اگر خداوند متعال میخواست همۀ شما را یک امت واحده قرار می‌داد، ولکن نکرد تا شما را بیازماید به آنچه که بشما داده است.

اگر نسبت نتوانستن، بأنبياء و مرسلين که همان نسبت عجز به آنها است، روی اعتقاد - نه از روی جهل و نادانی - باشد کفر است.

۹۱- آیا نباید حکومت إسلامی تشکیل داد؟

ما إنکار نمی‌کنیم و نمی‌گوئیم: اگر زمینهٔ حکومت دینی و إسلامی - نه دین و إسلام حکومتی - یعنی اینکه حکومت در خدمت دیانت قرارگیرد، فراهم شود (نه اینکه دیانت أبزارکار حکومت قرارگیرد) نباید حکومت تشکیل داد، دیانت مسؤل اعتقاد مردم، و حکومت مسؤل اقتصاد مردم می‌باشد، هرگاه حکومت در خدمت دیانت قرارگیرد، و با فرامین و دستورات دیانت باقتصاد جامعه بپردازد آن جامعه بتعالی و تکامل و تمدن واقعی انسانی خواهد رسید.

بدون تردید! هر جامعه‌ای (مسلمان یا کافر) در امور اقتصادی و زندگی اجتماعی خود نیاز بیک إداره کننده: حاکم و أمیری ... «بفرمودهٔ امیرمؤمنان عليّ «عليه السلام»: بارّ یا فاجر» داردکه اگر بارّ بود، با بینش و آگاهی دادن بأفراد جامعه، و با رشد و شکوفائی استعدادهای آن در سایهٔ دین، در آن جامعه، نظم پدید آورده، و حسّ مسؤلیت در ایجاد نظم و حفظ آن، در آحاد ملت ایجاد می‌کند: «**كُلُّكُمْ راعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ**» و بوسیلهٔ خود آنها با منطق عقل و دین، نظم را حفظ می‌کند، و تنها این جامعه را می‌توان، و باید گفت: جامعهٔ متمدن انسانی است. و اگر حاکم فاجر بوده با زر و زور و تزویر در بین جامعه نظم پدید آورده، و با منطق چماق آنرا حفظ می‌کند، چون گلّهٔ چهارپایانی که با سگ‌ها و چماقهای چوپان در چراگاهها میچرند، و این در واقع یک جامعهٔ متوحش دوپای حیوانی است ولو بنام انسان، این جامعه است که باید زمینه را برای حکومت دینی بر خود فراهم سازد، تا در سایهٔ دین إلهی، چگونه بودن و چگونه ماندن راکه در شأن انسان است بانسان بیاموزد:

«**مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً**» النحل:۹۷).

یعنی: هرکس از مرد یا زن کار نیکوئی را بشرط ایمان بخداوند متعال انجام دهد، ما او را زنده داریمش، زندگی پاکیزه و با سعادت.

«وَ مٰا هٰذِهِ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدّٰارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوٰانُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ» العنکبوت: ۶۴).

یعنی: و این زندگانی چند روزهٔ دنیا (اگر در نیل بکمال انسانی صرف نشود) جز یک نوع هوسرانی و بازی نخواهد بود، و همانا زندگانی که حیاتش جاوید و نعمتش بیرنج است در آخرت می‌باشد اگر مردم بدانند (که نمی‌دانند)، که انسان برای چنین زندگی آفریده شده است نه برای چگونه زندگی کردن، و چگونه زیستن و چگونه مردن که در خور چهارپایان و حیوانات است:

«وَالَّذِينَ يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمٰا تَأْكُلُ الْأَنْعٰامُ وَ النّٰارُ مَثْوىً لَهُمْ» محمّد﴿صلی الله علیه وآله﴾: ۱۲).

یعنی: و آنانکه در مسیر کمال انسانی گام ننهاده و چگونه بودن و چگونه ماندن را نیاموختند و در صدد چگونه زیستن و چگونه زندگی کردن هستند آنان همانند حیوانات، تنها شهوترانی کردن و خوردن و آشامیدن را بر اساس طبیعت می‌دانند، و حال آنکه بازگشت و جایگاه آنها جهنم است.

۹۲- دیانت أصل و حکومت فرع بر آنست:

با براهین عقلیه قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه، مبرهن است که دیانت - همچون عقل برای انسان - أصل، و حکومت - همانند روح - فرع و در طول آنست که در صورت لزوم، باید فرع فدای أصل گردد، چنانچه مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ برای حفظ دیانت، حکومت را فدای دیانت نمود که اگر حکومت - چون دیانت - أصالت می‌داشت، إمام﴿علیه السلام﴾ آنرا فدای دیانت نمیکرد، و در إدارهٔ آن نمی‌فرمود:

«وَ إِنَّهُ لاٰ بُدَّ لِلنّٰاسِ مِنْ أَميرٍ بَرٍّ أَوْ فٰاجِرٍ».

چه اینکه دیانت و هدایت و إرشاد جامعه را نباید فاجر بعهده گیرد، و نسبت به حکومت آنچنان که قبلاً گذشت تعابیر چهارگانه: کفش کهنه، و آب دماغ بز ماده، و برگ دهان ملخ، و استخوان خنزیر در دست جذامی بکار نمی‌برد و نمی‌فرمود:

«وَ بَسَطْتُمْ یَدِي فَكَفَفْتُهٰا، وَ مَدَدْتُمُوهٰا فَقَبَضْتُهٰا، ثُمَّ تَدٰاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدٰاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَىٰ حِيٰاضِهٰا يَوْمَ وُرُودِهٰا، حَتَّىٰ انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَ سَقَطَ الرِّدٰاءُ وَ وُطِئَ الضَّعِيفُ، وَ بَلَغَ مِن سُرُورِ النّٰاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيّٰايَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَ هَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَ تَحٰامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَ حَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعٰابُ».[1]

یعنی: و شما ای مردم - پس از مرگ عثمان - برای بیعت با من جهت خلافت و حکومت بر خود، دستم را گشودید، پس من آنرا از شما باز داشته و بهم نهادم تا با شما بیعت ننمایم، و شما آنرا کشیدید، و من آنرا بازداشتم، وقتی دیدید که من حاضر ببیعت با شما نیستم، پس از آن بر من ازدحام نمودید، همانند ازدحام شتران تشنه، هنگامی که به آبشخورهاشان وارد می‌شوند، تا اینکه بند کفش‌ها پاره شد، و عباء از دوش افتاد و ناتوان زیر پا ماند تا با من بیعت کردید، در حالی که من از آن اکراه داشتم.

و شادی مردم بر أثر بیعتشان با من بجائی رسیده بود که بچه‌ها خوشحال و مسرور گشتند، و پیر و ناتوان، و بیمار گرفتار سختی و رنج، و دختران بی‌نقاب از خانه‌ها برای دیدار آن بیرون آمدند.

اگر امیرمؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ مسؤل تشکیل حکومت همآنند مسؤلیتش در دیانت بود آیا می‌توان گفت: امام ﴿عليه السلام﴾ با إصرار مردم به بیعت، از آن استنکاف نموده، ولو اینکه بداند که مردم نقض آن خواهند نمود؟! أما اگر از إمام ﴿عليه السلام﴾ حتّی کوچکترین مسئلهٔ دینی را می‌پرسیدند، ولو اینکه می‌دانست که سائل به آن عمل نخواهد کرد آیا جواب نمی‌داد؟! یا هرگز لحظه‌ای از زیر بار مسؤلیّت دیانت خارج می‌شد و حال آنکه مولی أمیرالمؤمنین عليّ ﴿عليه السلام﴾ در أمر دین هرگز سکوت

۱- نهج‌البلاغه: رقم کلمات: ۲۲۰ ص ۷۲۲).

نمی‌کرد و تقیه نمی‌نمود، چه اینکه هرگاه یکی از خلفاء ثلاثهٔ غاصبین یا سرسپردگانشان حکمی را بر خلاف موازین دیانت می‌گفته‌اند، و یا بدعتی در دین بوجود می‌آورده‌اند، امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ سخت با آن مبارزه می‌کرده و حقائق دین و أحکام إلهی را بیان می‌فرموده‌است.

برای صاحب نظران اندیشمند و آزاد مردان هوشمند پر واضح و روشن است که صبر و سکوت امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ بر حکومت و خلافت بود که فرع بر دیانت و البته حق مسلّمش بوده است، نه صبر و سکوت بر دیانت که أصل و حق إلهی که باید در هر حال و شرائطی بیان گردد، امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ در هیچ شرائطی، صبر و سکوت بر أمر دیانت ننمود و أمر آنرا به دیگران ارجاع نمیداد و أما در أمر حکومت می‌فرمود:

«دَعُوني وَالْتَمِسُوا غَيْري، فَإنّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَ أَلْوانٌ لاٰ تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لاٰتَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ، وَ اِنَّ الآفاقَ قَدْ أَغٰامَتْ، وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ، وَاعْلَمُوا أَنّي اِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مٰا أَعْلَمُ، وَ لَمْ أُصْغِ اِلىٰ قَوْلِ الْقٰائِلِ وَ عَتْبِ الْعٰاتِبِ، وَ اِنْ تَرَكْتُمُوني فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ، وَ لَعَلّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطْوَعُكُمْ لِمَنْ وَ لَّيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيْراً خَيْرٌ لَكُمْ مِنّي اَميراً».(۱)

یعنی: (از کلام امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ هنگام بیعت مردم با آن حضرت «روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه سال سی و پنج از هجرت» پس از مرگ عثمان این بوده است):

دست از من برای بیعت با من بردارید، و دیگری را بطلبید (و او را أمیر و خلیفه گردانید، امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ با اینکه خلافت، حق مسلمش بوده، آن را به دیگران ارجاع داد، و از بیعت استنکاف نموده‌است، زیرا پس از رحلت رسول اللّه﴿ص﴾ خلفای سه گانهٔ غاصب روی کار آمدند که بنام کتاب و سنّت، کتاب خدا و سیرهٔ رسول خدا﴿ص﴾ را تغییر داده‌اند و بیت المال را بر خلاف عدل و انصاف، به دلخواه خود بین أفراد تقسیم کرده‌اند، و بر طبق أمیال نفسانی هر کاری را

۱- نهج البلاغة: کلام ۹۱ ص ۲۷۱).

خواسته‌اند انجام داده‌اند، و عرب را بر عجم، و قوی را بر ضعیف، و جاهل را بر عالم، و مفضول را بر فاضل، و مفسد را بر مصلح، و بدان را بر خوبان و ... ترجیح داده‌اند.

و عثمان أقارب و خویشاوندانش را از بنی امیه بر سائر مردم برتری داد، و سالهای طولانی به همین منوال رفتار شد، و مردم حقیقت کتاب خداوند متعال (قرآن کریم) و سنت و سیرهٔ رسول خدا«صلی الله علیه و آله» را از یاد بردند، اکنون که آمده بودند با إمام«علیه السلام» بیعت نمایند منظورشان آن بود که آن حضرت هم برویّهٔ سه خلیفه بیگانهٔ پیش از خود رفتار کند، پس آن بزرگوار برای اتمام حجت و اینکه بدانند او«علیه السلام» بر خلاف کتاب خداوند متعال و سنت و سیرهٔ رسول خدا «صلی الله علیه و آله» عمل نخواهد کرد، وآنها نقض بیعت خواهند نمود، از اینرو فرمود):

ما بکاری (حکومت) اقدام می‌کنیم که آنرا روها و چهره‌ها و رنگهای گوناگون است (بمشکلاتی برخواهیم خورد «از قبیل جنگ با ناکثین یعنی طلحه و زبیر و سائر أصحاب جَمَل که پیمان خود را شکستند، و با قاسطین یعنی معاویه و لشگر شام که به آن حضرت یاغی شدند، و با مارقین یعنی خوارج نهروان که کافر شدند» بطوری) که دلها بر آن استوار نیست (مردم در این پیش آمدها و بروز چهره‌های گوناگون، صبر و شکیبائی ندارند) و عقلهای ضعیف آنها زیر بار آن نخواهند رفت (بلکه إنکار خواهند نمود).

آفاق (جامعه اسلامی) را أبر سیاه (ظلم و ستم و بدعت و استبداد و جنایت) فراگرفته (خورشید حق و حقیقت زیر آن پنهان گشته) و راه روشن (حقیقت أحکام إسلام) تغییر یافته است و بدانید اگر من دعوت (بیعت) شما را بپذیرم طبق آنچه از کتاب و سنت آموخته‌ام رفتار خواهم نمود (شما را بر مرکب حق سوار نموده در راه کمال سوق می‌دهم، و بر خلاف کتاب و سنت سخنی نگفته و گامی بر نمیدارم) و (اگر خلافت را قبول کرده سوار برکار شوم) به سخن هیچ گوینده (که گفتارش بر وفق هواهای نفسانی و برخلاف دین بوده) و به سرزنش هیچ توبیخ کننده‌ای (که مرا ملامت کند که چرا برویهٔ خلفاء غاصبین سه گانه رفتار نمیکنم) گوش نمیدهم.

و اگر مرا رها کنید (و به خلافت نگمارید) مانند یکی (از افراد) شما هستم و شاید بسخنان شما (در باب رفتار باطل و زشت خلفاء غاصبین سه گانه) بیشترگوش دهم (و از حقوقتان دفاع نمایم) و فرمان کسی راکه شما او را برکار خویش والی و زمامدار قرار میدهید (اگر طبق دستور اسلام عمل کند) بهتر أنجام دهم (بنابراین) وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر است از اینکه أمیر و فرمانروای شما باشم.

خلاصه اینکه مولی أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» جهت اتمام حجت بر آنان چنین فرمود تا پس از بیعت آنهاکه امام«عليه السلام» قطعاً بر خلاف هواهای نفسانی آنها رفتار خواهد نمود، ایراد نگیرند و نگویند: مانمی‌دانستیم که چنین رفتار خواهی نمود وگرنه با تو بیعت نمی‌کردیم.

۹۳- پرسش:

در اینجا این سؤال لازم و ضروری به نظر می‌رسد که حضرت امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» پس از رحلت رسول خدا«صلى الله عليه وآله» و تشکیل سقیفهٔ بنی ساعده، و غصب خلافت، امام«عليه السلام» مکرر از غصب (خلافت) حقّش سخن می‌گفت، ولی پس از (۲۵) سال ، و در پایان دوران غصب خلفاء ثلاثه، خلافت را ، وقتی مردم به سراغ امام«عليه السلام» آمدند تا با آن حضرت«عليه السلام» بیعت نمایند، حضرت استنکاف نمود تا با اصرار مردم، بیعت نمود، و بحقش رسیده که خود می‌فرمود:

«اَلْآنَ اِذْ رَجَعَ الْحَقُّ اِلىٰ أَهْلِهِ وَ نُقِلَ اِلىٰ مُنْتَقَلِهِ»[1]

یعنی: در این هنگام (بیعت مردم با آن حضرت«عليه السلام») حق بأهلش برگشته، بجائی که از آن خارج شده بود منتقل گردید.

پاسخ: بدون تردید: نظر امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» در استمرار حکومت رسول اللّه«صلى الله عليه وآله» با نظرش«عليه السلام» پس از اسارت اسلام (۲۵) سال با غصب خلفاء غاصبین خلافت را بسیار متفاوت بوده است، چه اینکه اگر امام«عليه السلام» پس از

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۲ ص ۴۵).

رحلت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بخلافت میرسید، و حکومت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را که حکومت اسلامی بود (نه اسلام حکومتی) ادامه میداد، پیشرفت اسلام و امور مسلمین و زمینه‌ها وجریانات و... غیر از آن بود که پس از (۲۵) سال اسارت اسلام و سقوط مسلمین، حضرت﴿علیه السلام﴾ با آن روبرو شد که حتّی در همان پنج سال حکومت هم که - با اصرار مردم - پذیرفت بر اثر موانع فراوان، و جریانات بسیار، و مخالفان و دشمنان قسم خورده و... کاری که باید از پیش نرفت، و در واقع زمینه در حدّ لازم برای تشکیل حکومت اسلامی فراهم نبوده است، از اینرو حضرت ﴿علیه السلام﴾ از بیعت، استنکاف می‌نمود.

در واقع جهان آباد اسلام در زمان رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ پس از رحلتش در مدت (۲۵) سال غصب خلافت بیک ویرانه تبدیل شده بود، اسلامی که برای جهانیان آنگونه آزادی، رأفت، أمانت، صداقت و سعادت و... آورد، خود به اسارت یک گروه ضدّ اسلام، بنام اسلام که جز خشونت، خیانت، کذب، و شقاوت و... از آنان دیده نشده در آمد، نه تنها اسلام از پیشرفتی که در زمان رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ داشت باز ایستاد بلکه طی (۲۵) سال بقهقرا برگردانیده شد، خانهٔ وحی به آتش کشیده شد و مولی امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ که نفس رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود ریسمان بگردنش رفت، وکعب الأحبار یهودی استاد عمربن الخطاب شد، دهان سلمان که «منّا أهل البیت» بود بسته شد، و أبوهریرهٔ مزدور، سخن‌گوی رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ گردید، زهراء أطهر﴿علیها السلام﴾ بشهادت می‌رسد عائشهٔ توطئه‌گر وارد میدان و صحنه می‌شود، و فرمان به پدرش أبی‌بکر می‌دهد.

براستی: فضای نور محض، علم محض، فضاء أمانت و صداقت و صفا و سعادت و هدایت وکمال و آزادی و... زمان رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾، به یک جوّ پرطلاطم ظلمت محض، جهل محض، و بفضاء خیانت و عداوت و شقاوت و ضلالت و انحطاط و استبداد مطلق تبدیل گردیده است، امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در دو فضای کاملاً متفاوت، مختلف، و متضاد و ... دو نظر و دو تکلیف و دو برخورد متفاوت

دارد، امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ که می‌خواست بأمر خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ فضاء باز و جوّ نور و حرکت اسلام زمان رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ را پس از رحلت آن حضرت ﴿صلی الله علیه و آله﴾ با خلافت و حکومت به حق خود ادامه داده و به سراسر گیتی و بسیط زمین گسترش دهد، قطعاً چنین زمینه با اسارت اسلام و غصب خلافت به مدت (۲۵) سال از بین رفت، از اینرو حضرت امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ از پذیرش خلافت، استنکاف می‌کند.

۹۴- یک نکته بسیار مهم و قابل توجه:

یکی از نکات بسیار دقیق و قابل توجه این است که: حضرت امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در بیان سابق، حکومت و خلافت و دنیای (۲۵) سال خلافت خلفاء غاصبین ثلاثه را از چهار چیز: کفش کهنهٔ بی ارزش، و آب دماغ بز مادهٔ گر گرفته، و برگ دهان ملخ، و استخوان خنزیر در دست انسان جذامی بی‌ارزش‌تر، پست‌تر، خوارتر و منفورتر دانست که شامل همهٔ حکومتهایی که در این راستا قرار دارند خواهند شد، دیانت و حکومت به پنج صورت قابل تصوّر و تحقّق است:

ألف: حکومت بدون دیانت همچون حکومت نمرود و فرعون و شدّاد و قارون و ... و اکثر بلکه قریب به اتفاق حکومتها و فرمانروایان دنیا.

ب: دیانت بدون حکومت چون نوح و ابراهیم و یعقوب و موسیٰ و عیسیٰ و... (علیهم السلام).

ج: دیانت أبزار کار حکومت باشد چون حکومت خلفاء ثلاثه و بنی‌امیه و بنی العباس و ... و حکومتهای ادامه دهندهٔ راه آنها یعنی حکومت عمر بچهرهٔ عمر...

د: دیانت أساس کار حکومت باشد همانند حکومت یوسف و داود و سلیمان و حکومت دهسالهٔ رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ در مدینهٔ منوره، و حکومت پنجسالهٔ حضرت أمیر مؤمنان﴿علیه السلام﴾ و حکومت حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه‌الشریف.

ه: دیانت أبزارکار حکومت باشد در چهرۀ امیرمؤمنان عليّ﴿؏﴾ و این نوع حکومت به مراتب خطرناکتر از أول و سوّم برای دیانت می‌باشد، چه اینکه حکومت باطل معاویه در چهرۀ حق عليّ﴿؏﴾ به مراتب خطرناک‌تر از حکومت باطل معاویه در چهرۀ باطل معاویه می‌باشد.

حکومتی که أبزارکارش دیانت باشد، بنام دین دست بهر جنایت میزند، و حکومتی که أساس کارش دیانت باشد دانۀ جویی را از دهان مورچه‌ای نمی‌گیرد، حکومت معاویه در چهرۀ عليّ﴿؏﴾ علیّ﴿؏﴾ را بنام علی﴿؏﴾ ذبح شرعی می‌کند.

۹۵- پرسش:

اگر انبیاء و رسولان و أوصیاء و علمای دینی مسؤل تشکیل حکومت إلهی نبوده‌اند، پس چرا حضرت وليّ عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف پس از ظهورش بلافاصله، تشکیل حکومت جهانی می‌دهد؟

پاسخ: حضرت وليّ عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف که خود صاحب الزمان است برای زدودن ظلم و ستم را از روی زمین، و بسط دادن و اقامۀ عدل در پهنۀ گیتی، و اتمام حجت بر فرمانروایان تاریخ -که در حکومتها با چند روز قدرت ناچیز و ناقص خود چه جنایتها که نکردند - از نخست مأمور به تشکیل حکومت است چنانچه مامور ببیان واقعیات و أسرار دو نظام تکوین و تدوین می‌باشد که در معنی هفتم «العصر» ان شاءاللّه تعالی بیان خواهد شد.

درس نوزدهم:

۹۶- رسالت و امامت و خلافت و حکومت:

براهین عقلیهٔ قاطعه و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن، و سیرهٔ أنبیاء و رسولان إلهی و أوصیاء معصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین شاهد صدق است که:

نبوّت و رسالت و امامت مبتنی بر أساس لیاقت و شایستگی ذاتی است، و نبی و رسول و امام برگزیدهٔ قبل از ولادت و منصوب از طرف جهان آفرین می‌باشند، و عصمت ازگناه کوچک و بزرگ و از سهو و خطا با ولادت آنان همزمان و با ذاتشان عجین و آمیخته است در زیارت حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء(علیها السلام) می‌خوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكِ ...» درود بر تو ای آزموده شده‌ایکه آنکه ترا آفرید، پیش از آفریدنت ترا آزمود.

هیچیک از نبوت و رسالت و امامت، وسیلهٔ آزمایش و آزمون برای صاحبان آنها نبوده‌اند، و نظر و انتخاب هیچ انسانی حتّی نبیّ و رسول و امام در آن دخالت ندارد، و تبعیت و پیروی و اطاعت از آنان بر همگان واجب، و قول و عمل و تقریر آنها حجّت است، و هرگز فرد ناشایسته و غیر معصوم بمقام نبوت و رسالت وامامت نخواهد رسید.

ما در اینجا به ذکر چند آیهٔ کریمه، سپس بفرازهائی از بیان مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیر المؤمنین عليّ بن أبیطالب(علیه السلام) در نهج‌البلاغهٔ شریف می‌پردازیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

«اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ» الانعام:۱۲۴).

یعنی: خداوند متعال بهتر میداند که کجا رسالت خود را مقرّر دارد، و این مقام والا را به چه کسی بخشد.

و می‌فرماید:

«وَ ما كانَ اللّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لكِنَّ اللّهَ يَجْتَبي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشآءُ» آل عمران: ۱۷۹).

یعنی: و خداوند متعال همهٔ شما مردم را از أسرار غیب خود آگاه نمیسازد، و لکن برای این مقام از پیامبران خود هر که را مشیّت او تعلق گیرد برمیگزیند.

و می‌فرماید:

«وَاذْكُرْ عِبادَنا اِبْراهِيمَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَالْاَبْصارِ اِنّا اَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدّارِ وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيارِ وَاذْكُرْ اِسْمٰعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ الْاَخْيارِ» ص:۴۵-۴۸).

یعنی: ای رسول ما یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را که همه صاحب اقتدار و بصیرت بوده‌اند، و بتحقیق ما آنها را برای تذکّر سرای آخرت خالص و پاکدل گردانیدیم، و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکان بوده‌اند، و باز اسمعیل و یسع و ذاالکفل را یاد کن که همه از خوبان بوده‌اند.

و می‌فرماید:

«قالَ اِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ» البقره:۱۲۴).

یعنی: خداوند متعال به ابراهیم﴿علیه السلام﴾ فرمود: من تو را به امامت و پیشوائی بندگانم برگزیدم، ابراهیم﴿علیه السلام﴾ عرض کرد: این امامت را بفرزندان من نیز عطا فرما، خداوند متعال فرمود: آری اگر صالح و شایستهٔ آن باشند، چه اینکه عهد من (امامت) هرگز بمردم ستمکار نخواهد رسید.

و می‌فرماید:

«وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ اِقامَ الصَّلٰوةِ وَ إيتاءَ الزَّكٰوةِ وَ كانُوا لَنا عابِدينَ» الانبیاء:۷۳).

یعنی: و ما آنانرا پیشوای مردم ساختیم تا بندگان ما را بأمر ما هدایت نمایند، و بر آنان وحی کردیم که نخست خود قبل از دیگران، کارهای نیکو انجام دهند، و اقامهٔ نماز نمایند و زکات مال را بدهند، و آنها از قبل بعبادت ما پرداخته بودند.

و می فرماید:

«وَ جَعَلْنٰا مِنْهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْـرِنٰا لَمّٰـا صَـبَرُوا وَ كٰـانُوا بِآيٰـاتِنٰا يُـوقِنُونَ» السجدة:۲۴).

یعنی: بعضی از آنان را امام و پیشوایانی قرار دادیم، که بندگان ما را بأمر و دستور و فرمان ما هدایت کنند، چه اینکه آنان در راه حق صبر کردند، و به آیات ما یقین داشتند.

و می فرماید:

«يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِى الْاَمْرِ مِنْكُمْ - وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ اِلاّٰ لِيُطٰاعَ بِإِذْنِ اللّٰهِ» النساء: ۵۹-۶۴).

یعنی: ای اهـل ایـمان، فـرمان خـداونـد مـتعال، و فـرمان رسـولش﴿صلى الله عليه وآله﴾ وفرمانداران برگزیدهٔ از طرف خداوند متعال را اطاعت کنید - و ما هیچ رسولی را برای هدایت بشر نفرستادیم مگر بر این غرض که بندگان بأمر خداونـد مـتعال از رسولان إلهی اطاعت کنند.

۹۷- رسالت و امامت بر اساس لیاقت ذاتی است نه انتخابی:

أمر رسالت و نبوت و امامت یک أمر إلهی و بر اساس لیاقت و شـایستگی ذاتی نبیّ و رسول و امام باز می‌گردد، و هیچگونه نظر و رأی و انتخاب انسان، حتّی نبیّ و رسول و امام نقشی در گزینش نبیّ و رسول و امام ندارد، تنها خداوند متعال است که فردی را بر اساس صلاحیت ذاتی بعنوان نبیّ و رسول و امام که هرگز گناه و خطاء عمدی و سهوی در او راه ندارد جهت هدایت بندگانش برمیگزینند، و نفس نبوّت و رسالت و امامت أبزار آزمون برای صاحبان آنها نمی‌باشد از اینرو هیچ نبیّ و رسول و امامی از منصب نبوّت و رسالت و امامت بخاطر بد آزمونی عزل نشده‌اند.

خداوند سبحان، انسانی راکه مظهر أسماء حسنی وکمال إلهی است برای هدایت بندگانش را بسوی کمال برمی‌گزیند که هرگز فکرگناه نمیکند.

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«عليه السلام» در وصف أنبیآء«عليهم السلام» فرمود:

«فَاسْتَوْدَعَهُمْ في أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَ أَقَرَّهُمْ في خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ، تَناسَخَتْهُمْ كَرائِمُ الْاَصْلابِ اِلىٰ مُطَهَّراتِ الْاَرْحامِ، كُلَّما مَضىٰ مِنْهُمْ سَلَفٌ قامَ مِنْهُمْ بِدينِ اللّٰهِ خَلَفٌ حَتّٰى أَفْضَتْ كَرامَةُ اللّٰهِ سُبْحانَهُ اِلىٰ مُحَمَّدٍ«صلى الله عليه وآله» فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعادِنِ مَنْبَتاً، وَ أَعَزِّ الْاَرُوماتِ مَغْرِساً، مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتي صَدَعَ مِنْها أَنْبِيائَهُ، وَانْتَخَبَ مِنْها اُمَنائَهُ، عِتْرَتُهُ خَيْرُ الْعِتَرِ وَ اُسْرَتُهُ خَيْرُ الْاُسَرِ، وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ، نَبَتَتْ في حَرَمٍ، وَ بَسَقَتْ في كَرَمٍ، لَها فُرُوعٌ طِوالٌ، وَ ثَمَرَةٌ لاتُنالُ.

فَهُوَ اِمامُ مَنِ اتَّقىٰ، وَ بَصيرَةُ مَنِ اهْتَدىٰ، سِراجٌ لَمَعَ ضَوْئُهُ، وَ شِهابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ، سيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ كَلامُهُ الْفَصْلُ، وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ، أَرْسَلَهُ عَلٰى حينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ هَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ وَ غَباوَةٍ مِنَ الْاُمَمِ».[1]

یعنی: آفریدگار جهان أنبیاء و رسولان خود را در برترین و بهترین امانتگاه (صلب پدران) امانت نهاد، و در پاکترین و بهترین جایگاه (رحم مادران) قرار داد، و آنانرا از صلبهای نیکو بر رحمهای پاک و پاکیزه انتقال داد (پدران و مادران تمام پیامبران بعد از حضرت آدم«عليه السلام» تا خاتم الانبیاء محمّد مصطفی«صلى الله عليه وآله» خداپرست بوده‌اند، و طرفة‌العینی به شرک وکفر وگناه آلوده نگشته، ودرزناشوئی بر خلاف شرع و دستور إلهی رفتار ننموده‌اند) هرگاه یکی از آنان از دنیا میرفت، دیگری پس ازاو برای نشر دین خداوند متعال و هدایت بندگان، به‌سوی کمال بجای او قیام می‌نمود (به‌تبلیغ أحکام إلهی مشغول میگشت)، تااینکه منصب نبوت و رسالت از جانب خداوند سبحان بحضرت محمّد«صلى الله عليه وآله» رسید، پس آن

۱- نهج‌البلاغه: خطبة ۹۳ ص ۲۷۹).

حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ را از نیکوترین معدنها (صلبهای پیامبران پیشین) رویانید، و در عزیزترین أصلها(رحمها) غرس نمود، و حضرت محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ را از شجرۀ طیّبۀ خاصّه‌اش که همه پیامبرانش را از آن به وجود آورد آشکار نمود، و تنها از آن شجرۀ طیّبۀ خاصّه، امین‌های بر وحی خود را برگزید.

خاندان حضرت محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بهترین خاندان در جهان انسانی، و أهل بیتش و خاصّگانش بهترین أهل بیت در نظام داخلی، و درخت خلقتش بهترین، و أصیل‌ترین و ثابت‌ترین درختها در عالَم تکوین و آفرینش بوده است، و از برتریها و خصائص حضرت محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ (که عصارۀ تمام أنبیاء و رسولان إلهی است همچون برتری عصارۀ میوه بر نفس میوه که حامل عصاره است می‌باشد) اینستکه: شجرۀ او﴿صلی الله علیه و آله﴾ در حرم إلهی (مکۀ مکرمه) روئید، و در بوستان مجد و شرف و عظمت؛ تربیت و رشد یافته و شکوفا شد.

برای چنین شجرۀ روئیده شدۀ در بهترین مکان در نظام آفرینش، و رشد یافته در بهترین بوستان مجد و فضیلت، شاخه‌هائی طولانی (فاطمۀ زهراء و دوازده امام معصوم﴿علیهم السلام﴾) که تا دامنۀ قیامت (با وجود و ظهور حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾) ادامه دارد، و برای شاخه‌های چنین درختی میوه‌هایی است که بکام ناپاکان نخواهد رسید، و نابخردان از آنها بهره‌مند نگردند، پس حضرت محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ امام و پیشوای پرهیزکاران در تمام زمانها، و روشنی دیدۀ بینایان در همۀ زمانها، و چراغی درخشان برای تمام بهره‌گیران، و ستارۀ فروزانی است که نورش پیوسته تا دامنۀ قیامت می‌درخشد، و آتش زنده‌ای است که شعلۀ آن همواره برق می‌زند.

روش آن حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ استقامت، و طریقه‌اش هدایت، و راهنمائی جوامع بشری به سوی کمال و سعادت و رستگاری تا روز قیامت است، و سخن او﴿صلی الله علیه و آله﴾ جداکنندۀ حق از باطل، ایمان ازکفر، اخلاص از نفاق، عدل از ظلم، صدق ازکذب، طیب از خبیث، و برّ از فاجر و ... و حکم و فرمانش به عدل و درستکاری است.

زمانی حضرت محمّد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ به رسالت و پیغمبری مبعوث شد که مدتها تا (۶) قرن پس از عیسی‌بن مریم﴿علیه‌السلام﴾ کسی به رسالت مبعوث نشده بود، و مردم در انجام وظائف خود از راه حق و کمال منحرف شده و امتهای پیامبران پیشین در غفلت و نادانی سرگردان بودند، خداوند متعال بهترین و آخرین پیغمبر خود حضرت محمّد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ را که عصارهٔ تمام انبیاء و مرسلین، و برترین آنان بوده در بهترین مکانها برای هدایت و کمال تمام انسانها مبعوث نمود.

فخر الدین عراقی از زبان حال حضرت رسول اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ اشعاری در این معنی گفته است:

وَ اِنّي وَ إِنْ كُنْتُ بْنَ آدَمَ صُورَةً فَلي فيهِ مَعْنیً شاهِدٌ بِاُ بُوَّتي

یعنی: گرچه از نظر صورت فرزند آدمم، ولی در من معنائی است که آن گواه بر پدر بودن من مرآدم است.

گفتا به صورت ارچه، ز اولاد آدمم
از روی مرتبت، به همه حال برترم

چون بنگرم در آینه، عکس جمال خویش
گردد همه جهان، به حقیقت مصوّرم

خورشید آسمان ظهورم، عجب مدار
ذرّات کائنات، اگر گشت مظهرم

ارواح قدس چیست؟ نمودار معنیم
اشباح انس چیست؟ نگهدار پیکرم

بحر محیط، رشحه‌ای از فیض فایضم
نور بسیط، لمعه‌ای از نور ازهرم

از عرش تا به فرش، همه ذره‌ای بود
در پیش آفتاب ضمیر منوّرم

روشن شود ز روشنی ذات من جهان
گر پردهٔ صفات خود، از هم فرو درم

آبی که زنده گشت ازو، خضر جاودان

آن آب چیست؟ قطره‌ای از حوض کوثرم

آن دم کزو، مسیح همی مرده زنده کرد

یک نفحه بود، از نَفَس روح پرورم

فی الجمله مظهر همهٔ اشیاست، ذات من

بل اسم اعظمم، به حقیقت، چو بنگرم

حضرت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«كُنْتُ نَبِيّاً وَ آدَمُ بَيْنَ الْماءِ وَالطِّينِ».

مثنوی گوید:

بنگرم سرّ، عالمی بینم نهان　　آدم و حوّا نرسته از جهان

بهر این فرموده است آن ذوالفنون　　رمز نَحْنُ الآخرون السابقون

گر به صورت، من ز آدم زاده‌ام　　من بمعنی، جدّ جد افتاده‌ام

مصطفیٰ ز این گفت کادم و انبیاء　　خلف من باشند در زیر لوا

حضرت امام حسن مجتبی«علیه السلام» فرمود: شنیدم از جدّم حضرت رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» که می‌فرمود:

«خُلِقْتُ مِنْ نُورِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ خُلِقَ اَهْلُ بَيْتي مِنْ نُوري».

مغز او خود از نسب دور است و پاک　　نیست جنسش از سمک کس تاسماک

مولی أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» در وصف رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«مُسْتَقَرُّهُ خَيْرُ مُسْتَقَرٍّ، وَ مَنْبَتُهُ اَشْرَفُ مَنْبِتٍ، فِي مَعْادِنِ الْكَرامَةِ، وَ مَماهِدِ السَّلامَةِ، قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ اَفْئِدَةُ الْاَبْرارِ، وَ ثُنِيَتْ اِلَيْهِ اَزِمَّةُ الْاَبْصارِ، دَفَنَ اللّٰهُ بِهِ الضَّغائِنَ، وَ اَطْفَأَ بِهِ النَّوائِرَ، اَلَّفَ بِهِ اِخْواناً، وَ فَرَّقَ بِهِ اَقْراناً، اَعَزَّ بِهِ الذِّلَّةَ، وَ اَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ، كَلامُهُ بَيانٌ وَ صَمْتُهُ لِسانٌ». (۱)

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۹۵ ص ۲۸۳).

یعنی: قرارگاه حضرت محمّد«ﷺ» (مکهٔ معظمه که در آنجا به رسالت مبعوث گردید) بهترین قرارگاه، و جای نموّ او (مدینهٔ طیبه که در آنجا احکام إلهی را منتشر نمود) شریفترین جا است (و آن بزرگوار) در کانهای کرامت و بزرگواری (اصلاب شامخهٔ و ارحام مطهره) و آرامگاههای سلامت (که از هر عیب و نقص ظاهری و باطنی منزّه و مبرّی بوده روئیده و رشد کرده است) دلهای نیکوکاران شیفتهٔ اوگشت، و زمام چشمها(ی خردمندان) به سوی او خیره شد (تا ببینند در ضلالت و گمراهی جهل و نادانی که سراسر جهان را فراگرفته چه می‌کند، و چه خوب دیدند).

خداوند متعال به وسیلهٔ آن حضرت«ﷺ» کینه‌های دیرینه را نابود ساخت (از میان مردم برداشت) و آتش دشمنی‌ها را خاموش نمود، و میان برادران ایمانی را (مانند امیرالمؤمنین و سلمان ...) الفت و دوستی انداخت، و میان خویشان (مانند حمزه و ابی لهب به سبب اسلام وکفر) جدائی افکند، و به واسطهٔ ظهور و پیدایش آن بزرگوار ذلت و بیچارگی مؤمنین را به عزّت و سروری و برتری، وکبر و برتری جوئی کفار را به نکبت و بدبختی مبدل نمود، سخن او بیان، و خاموشیش زبان بود (چه اینکه هرگاه سخن می‌فرمود احکام إلهی را بیان می‌کرد، و چون گفتاری می‌شنید وکرداری می‌دیده خاموش می‌ماند دلیل بر صحت و درستی و مباح بودن آن بود).

خداوند متعال در شمول بعثت و هدایت همهٔ انسانها در تمام زمانها تا روز قیامت فرموده است:

«وَ ما اَرْسَلْناكَ اِلاّٰ كافَّةً لِلنّاسِ بَشيراً وَ نَذيراً وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ» سبأ: ۲۸).

یعنی: و ای رسول ما«ﷺ» تو را نفرستادیم مگر برای اینکه عموم مردم را در هر مکان و زمان (به رحمت إلهی) بشارت دهی، و آنها را از عذابش بترسانی، ولکن اکثر مردم از این حقیقت آگاه نیستند.

و فرمود:

«قُلْ يا اَيُّهَا النّاسُ اِنّي رَسُولُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ جَميعاً» الاعراف: ۱۵۸).

یعنی: ای رسول ما بگو به مردم: من بدون استثناء بر همهٔ شما نوع بشر رسول خدایم.

خلاصۀ کلام آنکه: منصب نبوّت و رسالت و امامت، منصبی إلهی است که بر طهارت و لیاقت و شایستگی صاحبانشان مبتنی و استوار است، و نظر هیچ مخلوقی در این مناصب کمترین نقشی ندارد.

۹۸- حکومت و خلافت و سلطنت و ریاست براساس امتحان‌است نه لیاقت:

و اما حکومت و خلافت، و سلطنت و امارت، و صدارت و ریاست و فرمانروائی بر اساس لیاقت و مبتنی بر صلاحیت و شایستگی نیست، بلکه وسیلۀ امتحان و أبزار آزمون و آزمایش است، از این رو هیچ یک از آنها حسن ذاتی ندارند، و حسنشان مربوط به عمل متصدیان آن است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ هُوَ الَّذي جَعَلَكُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فيما آتاكُمْ» الانعام: ۱۶۵).

یعنی: و اوست آن خدایی که شما را جانشین گذشتگان اهل زمین قرار داد، و رتبۀ بعضی را بر بعضی بالاتر مقرر داشت، تا شما را در این تفاوت رتبه‌ها و آنچه که بشما داده است بیازماید.

خلافت و سلطنت و صدارت و ... میدانهای آزمون است که صاحبانشان به آنها آزموده می‌شوند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» یونس:۱۴).

یعنی: سپس ما پس از هلاک فرمانروایان پیشین، شما را جانشین آنها قرار دادیم تا بنگیرم که شما چگونه عمل خواهید کرد، همانند فرمانروایان پیشین راه ظلم و ستم و استبداد و انحطاط و جنایت و... را یا طریق عدل و داد و آزادی وکمال و صداقت و امانت و... را در پیش خواهید گرفت.

مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: «اَلْوِلاٰیٰاتُ مَضٰامیرُ الرِّجالِ».[۱]
یعنی: حکومتها، خلافتها، صدارتها، ریاستها، و سلطنتها و... میدانهای آزمایش و آزمون مردان است.

بدیهی است: هرگز در تاریخ انبیاء و رسولان إلهی و ا وصیاء صلوات اللّه علیهم اجمعین هیچ نبیّ و رسول و امامی - بر اثر عصمت آنان - از مقام نبوّت و رسالت و امامت سقوط نکرده است، و همهٔ آنان دارای ولایت بوده‌اند، زیرا شرط ولایت، مقام نبوّت و رسالت و امامت است نه قبضه کردن قدرت، و بسط ید و حکومت و فرمانروائی بر مردم، زیرا تمام انبیاء و رسولان و اوصیاء معصومین﴿علیهم السلام﴾ دارای ولایت بوده‌اند در حالی که حکومت و خلافت و سلطنت و ... در اختیار فرمانروایان و خلفاء و سلاطین و صاحب منصبان خیره‌سربوده است، یعنی ابراهیم﴿علیه السلام﴾ در زمان نمرود، و موسی﴿علیه السلام﴾ در زمان فرعون و عیسی بن مریم﴿علیهما السلام﴾ و رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ در مکهٔ مکرمه و امیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ در (۲۵) سال غصب خلافت، دارای ولایت بوده‌اند.

و روایت متواترهٔ: «**مَنْ مٰاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إمٰامَ زَمٰانِهِ مٰاتَ میتَةً جٰاهِلِیَّةً**» شامل صاحبان ولایت و إمامت إلهی است نه صاحبان خلافت و حکومت آزمونی، از اینرو مولی امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در همان (۲۵ سال) غصب خلافت، دارای ولایت بوده است، و إمام زمانِ حضرت فاطمهٔ زهراء﴿علیها السلام﴾، حضرت مولی أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ بوده است نه أبوبکر وگرنه چگونه «**مٰاتَتْ وَ هِیَ سٰاخِطَةٌ عَلَیْهِ**» و همچنین بقیهٔ أئمهٔ معصومین﴿علیهم السلام﴾، خلفاء و حکمرانان و فرمانروایان زمانشان را قبول نداشتند، بلکه آنها را بشدّت تکذیب می‌نمودند.

و أما ولایت فقیه که شعاعی از بُعد تبیینی ولایت تشریعی صاحبان ولایت کلیه در زمان غیبت حضرت ولی عصر صاحب الزمان﴿علیه السلام﴾ برای فقیه جامع الشرائط می‌باشد، در راستا و إدامه دهندهٔ راه نبوت و رسالت و إمامت و در محدودهٔ خاص خود است، و با توجه به عدم عصمت فقیه، إمکان سقوط او، در صورت فقد یا از دست دادن شرطی از شرائط آن برای او وجود دارد.

۱- نهج‌البلاغه: از بخش حکمتهای إمام﴿علیه السلام﴾ رقم ۴۳۲ ص ۱۲۹۱).

و أما خليفه و حاكم و سلطان و رئيس و أمير و رهبر و ... بواسطهٔ عدم عصمت، همواره در معرض سقوط می‌باشند، چناچه أكثر بلكه قريب به اتفاق آنان بر أثر غرور و طغيان، و جنايت و عصيان و خيانت و كفران و ... سقوط كرده و می‌كنند، و قبل از ظهر با زنده بادی، روی كار می‌آيند، و بعد از ظهر با مرده بادی، بركنار می‌شوند.

۹۹- حكومت در خدمت ديانت:

بدون ترديد! اگر حكومت و خلافت و سلطنت و... در خدمت ديانت قرار می‌گرفت - چناچه در زمان حضرت يوسف و داود و سليمان«عليهم السلام»، و ده سال حكومت رسول الله«صلى الله عليه وآله» و پنج سال خلافت مولی أميرالمؤمنين علیّ«عليه السلام» (گرچه نگذاشتند) - و با آن إحقاق حق و إبطال باطل، و ترويج دين و نشر فضائل أخلاقی و كمالات نفسانی می‌شد، استعدادها رشد يافته و شكوفا گشته، و جوامع بشری به تعالی و تكامل و تمدن انسانی نائل می‌شده است، و هرگاه حكومت و ... بدون ديانت باشد، كمترين ارزشی ندارد، و اگر حكومت، ديانت را در خدمت خود درآورد، بزرگترين مصيبت و بلای جامعه، و مهمترين وسيلهٔ انحطاط انسان، و بدترين خسران دنيا، و سخت‌ترين عقاب آخرت را در پی خواهد داشت.

پس اگر حكومت در خدمت ديانت قرارگيرد باعث سعادت و كمال انسانی است و هرگاه حكومت از فرمان و إطاعت ديانت سرباز زند، موجب شقاوت و انحطاط جامعه می‌گردد، چه اينكه شرف و ارزش حكومت به إمام معصوم است نه ارزش إمام بحكومت، چناچه شرف انسان بعلم است نه شرف علم بإنسان، از اينرو انسان بايد در خدمت علم باشد، نه علم در خدمت انسان، و حكومت بايد در خدمت ديانت باشد نه ديانت در خدمت حكومت كه در صورت اول، سعادت و در صورت، دوم شقاوت و انحطاط خواهد بود.

طبق نصّ آيات قرآن كريم، و روايات وارده از أهل بيت وحی«عليهم السلام»: دنيا برای انسان، و ظرف كمال انسان، و انسان برای آخرت، و آخرت، ظرف بروز و ظهور كمال انسان آفريده شده است، و ديانت، مسؤل اعتقاد انسان بوده، او را به چيزی كه برای آن آفريده شده هدايت و إرشاد می‌كند، و حكومت، مسؤل اقتصاد

جامعه، و باید انسانرا به چیزی که برای انسان آفریده شده برساند، و حکومت در صورتی می‌تواند به مسؤلیت خود عمل نماید که تحت فرامین دیانت قرارگیرد.

رابطهٔ حکومت با دیانت را می‌توان با دنیا و آخرت مقایسه نمود: دنیا در صورتی ارزشمند است که مزرعهٔ آخرت باشد، پس دنیا باعتباری فی حدّ ذاته حسن ندارد، حسنش بعمل کِرد در آنست، و بهمین اعتبار مورد مذمّت خداوند متعال و رسولانش و أوصیاء معصومین﴿علیهم السلام﴾ و اولیاء اللّه تعالی قرارگرفته است.

چونکه دنیا مؤنث أدناست هر که أدناست طالب دنیاست

همانطوری که انسان برای آخرت آفریده شد و به آن نخواهد رسید مگر در سایهٔ دین، که مسؤل آن أنبیاء و رسولان إلهی و أوصیاء آنها و پس از آن علمای راستین دینی می‌باشند، دنیا برای انسان آفریده شد و ظرف کمال انسانی است نه عین کمال، و مسؤل آن خلفاء و فرمانروایان هستند.

حضرت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ در نیاز جامعه در امور دنیوی بیک حاکم و إداره کننده فرمود:

«لابُدَّ لَكُمْ مِنْ أَميرٍ: بَرٍّ أَمْ فاجِرٍ» أما در نیاز بشر در امور دینی، نفرمود: شما در امور دینی نیاز به یک راهنما دارید خواه مؤمن باشد یا فاسق، نیاز براهنما قطعی است، أما نه هرکس، پس مسؤل دیانت و اعتقاد و معاد، غیر از مسؤل حکومت و اقتصاد و معاش می‌باشد.

اگر حکومت در خدمت دیانت قرار می‌گرفت، خواه حاکم نبیّ و رسول و إمام معصوم﴿علیه السلام﴾ باشد یا غیر آنان، أما زیر نظر جانشینان راستین آنهاکه تنها در این صورت انسان می‌تواند بکمال مطلوب نائل آید، و جمع بین دو مسؤلیت: اعتقاد و اقتصاد، معاد و معاش برای یک انسان معصوم﴿علیه السلام﴾ و تعالی و تکامل وی حتمی است.

از اینرو خداوند متعال با بهم پیوستن، و چون دو بال پرنده هم آهنگ شدن خلافت با إمامت مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ دین مبین إسلام را کامل دانست: **«اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً»** المائدة: ۳) و تبلیغ رسالت رسول خاتمش﴿صلی الله علیه و آله﴾ را به آن متوقف ساخت: **«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»** المائدة: ۶۷) تا

امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ با دو بازوی إمامت و خلافت خود، حکومت رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ را إدامه دهد و جوامع بشری را به تعالی و تکامل و تمدّن واقعی انسانی برساند.

أما سقیفهٔ سخیفهٔ بنی ساعده که با توطئه‌های از پیش طرّاحی شده، چنانچه در شامگاه غدیر خم با استفاده از تاریکی شب دور هم جمع شدند و تصمیم بر مخالفت با فرمان إلهی گرفتند، و صحیفهٔ شومه را تنظیم کردند تا اینکه پس از رحلت حضرت رسول أکرم﴿صلی الله علیه وآله﴾ نخست توسط سه نفر: أبوبکر و عمر بن الخطاب و أبو عبیدهٔ جرّاح قبرکن، در نخستین ساعت رحلت رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ تشکیل شد، و مانع از بهم پیوستن دو بازوی إمامت و خلافت شد، و آندو را از هم جدا نمود، و حرکت إسلام را متوقف، و دیانت را بإسارت خود درآورد، و جوامع بشری را تا ظهور آخرین عصارهٔ همهٔ نبوتها و رسالتها و إمامتها: حضرت وليّ عصر صاحب‌الزمان﴿علیه السلام﴾ از تعالی و تکامل و تمدّن واقعی بشری محروم ساخت، و انسانرا از نور محض و علم محض، از هدایت و سعادت مطلق، و از شرافت و کرامت إنسانی محروم ساخت، و در تاریکی کفر و نفاق و جهل محض، و بضلالت و شقاوت مطلق فرو برد، و بر ذالت و دنائت حیوانی گرفتار نمود، و خلاصهٔ کلام آنکه: سقیفه، انسان را از کمال بازداشت، و برای قرنهای طولانی جوامع بشری را منحط ساخت.

أصحاب سقیفهٔ سخیفه، امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ را از جاه و مقام و منزلت در نزد پروردگار و بندگان صالحش محروم نساختند، بلکه جوامع بشری را از مجد و کرامت و فضیلت انسانی محروم ساختند که باید تنها در سایهٔ ولایت و خلافت امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ به آن نائل می‌آمدند، و مجد و عظمت عليّ﴿علیه السلام﴾ در إمامتش بود که جز صالحان به آن نرسند، نه در خلافتش که غالباً ناکسان به آن دست یابند، وخلافت حقّ امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ بود نه معیار منزلتش.

بدون تردید! اگر دو بازوی اعتقاد: إمامت، و اقتصاد: خلافت، پس از رحلت رسول اللّه﴿صلی الله علیه وآله﴾ چون زمان حیاتش بهم می‌پیوستند، و در عصارهٔ همهٔ نبوتها و رسالتها و إمامتها و عصارهٔ تمام کتب آسمانی، و عصارهٔ دو نظام تکوین و تدوین شخصیتی الهی، دون خالق و مافوق مخلوق چون امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ جلمع

می‌شد، و راه برای آن حضرت «علیه السلام» با خلافت و قبضه‌کردن قدرت ظاهری و بسط ید در إحقاق حق، و إبطال باطل، و ترویج دین مبین إسلام، و بیان علوم و فنون، و أسرار و حِکَم و معارف و حقائق و نشر فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی باز بود، استعدادها را بر أساس دو أصل: کتاب خدا و سنّت رسولش «صلی الله علیه وآله» رشد داده و شکوفا ساخته، و بینشها و آگاهیهای أفراد را آنچنان بالا می‌برد که بأسرار دو نظام تکوین و تشریع، و بأسرار آسمان و زمین آشنا می‌نمود، و جوامع بشری را برای همیشه به تمدن إنسانی میرسانده است.

وظائف رهبران دینی و فرمانروایان چیست؟

پیشوایان راستین دینی و رهبران صالح مذهبی جامعه که مبیّن فرامین آسمانی بر أساس دو أصل کتاب و سنّت هستند، باید با تعلیمات خود، و نشان دادن راه حق و خیر و سعادت و کمال، و دادن آزادی فکر و أندیشه بأفراد، محیط مناسبی را برای تربیت نفوس، و بروز و شکوفائی استعدادهای نهفتهٔ در أفراد جامعه فراهم سازند، و فرمانروایان باید بعنوان بازوی پرتوان دین و مجری قوانین آسمانی و دستورات إلهی، کاروان انسانی را بسوی هدف عالی بحرکت درآورده بکمال برسانند که تنها در این صورت، فرد فرد جامعه بخیر و تمدّن انسانی در دنیا، و بسعادت اخروی خواهند رسید.

أما اگر سلطان، یا رهبر اقتصاد مردم یا رئیس‌جمهور یا فرمانروا از حدود مسؤلیت خود پا را فراتر نهد، خودرأیی، خودمحوری، خودبینی، خودپرستی و خودکامگی را میزان کارش قرار دهد، أندیشه‌ها جامد و خمود، و فکرها خسته، لبها بسته، و استعدادها در داخل عاطل و باطل، و مغزهای متفکر و متخصّص بی‌بهره یا در حبس و اسارت درآمده و یا کشته می‌شوند، و یا از داخل جامعه به خارج فرار کرده، و ادارهٔ اعتقادی و اقتصادی جامعه به عهدهٔ افرادی جاهل و نادان و فرصت‌طلب و چاپلوس و متظاهر واگذار می‌شود.

چنین جامعه‌ای اگر چه دارای همهٔ منابع اعتقادی و اقتصادی و امکانات ترقی باشد روز بروز دچار انحطاط فکری و فقر مالی و نابودی استقلال و از بین رفتن حاکمیت دین، که نتیجهٔ آن اشاعهٔ فحشاء و مفاسد أخلاقی و اجتماعی و نا امنی و از بین رفتن همهٔ ارزشهای انسانی و اسلامی خواهد شد. وَ عَلَى الْإِسْلامِ اَلسَّلامُ

درس بیستم:

۱۰۰- علم حضرت مولی أمیرالمؤمنین عليّ«عليه السلام» بأسرار دو نظام طبیعت و دیانت:

آیات متعددی از قرآن مجید، و روایات بسیاری از دو طریق شیعه و عامه که در مآخذ معتبرهٔ نزد فریقین آمده است -که نقل آنها در این مختصر نشاید - دلالت و صراحت دارد بر اینکه:

حضرت امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» عالم بتمام دو نوع وحی آسمانی: وحی کلّی، یعنی کتاب «قرآن کریم» که عصاهٔ (۱۰۳ کتاب) دیگر آسمانی، بإضافهٔ بیان آنچه أفراد و جوامع بشری در تمام أبعاد گوناگون: اعتقادی و اقتصادی، معنوی و مادی، روحی و جسمی، فردی و اجتماعی، أخلاقی و سیاسی و دنیوی و اخروی و ... تا روز قیامت به آن نیازمند است، و وحی جزئی یعنی سنّت رسول اللّه«صلى الله عليه وآله» مبیّن کتاب اللّه تعالی که عصارهٔ همهٔ سنتهای یکصد و بیست و سه هزار و نهصد و نود و نه نبیّ و رسول إلهی باضافهٔ بیان تمام نیازمندیهای بشر بوده است.

از جملهٔ آیات کریمه، آنست که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّاللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» آل عمران: ۷).

یعنی: و نمیداند حقائق قرآن کریم را مگر خداوند متعال، و فرو رفتگان در علم بأسرار دو نظام تکوین (طبیعت) و تدوین (دیانت) و اینان تنها أهل بیت وحی«عليهم السلام» می‌باشند.

امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود:

«أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا؟ كَذِباً وَ بَغْياً عَلَيْنَا».(۱)

يعنى: چه کسانی و کجایند آنانکه گمان کنند، آنها عالم بأسرار آفرینش و دانا به تفسیر و تأویل و أسرار و حقائق قرآن کریم هستند غیر از ما أهل بیت وحی و خاندان رسالت«صلی الله علیه وآله»؟! اگر کسی چنین إدّعائی کند، دروغ‌گوی محض و بحقّ ما تجاوز و ستم بر ما کرده است.

خداوند متعال فرمود:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» الرعد: ۴۳).

يعنى: و أی رسول ما«صلی الله علیه وآله» کافران بر تو اعتراض کنند و گویند: تو رسول خدا نیستی به آنان بگو: تنها بین من و شما خداوند متعال و عالمان حقیقی بکتاب خداوند سبحان برای گواهی کافی خواهد بود، همان عالمان حقیقی بأسرار دو کتاب تکوین و تدوین که در قرآن کریم آمده است.

روایات بسیار با سندهای متعدد از دو طریق شیعه و عامه آمده است که:

«وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» الرعد: ۴۳).

مولی أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«عليه السلام» است، کسی که علم بأسرار و حقائق دو نظام تکوین و تدوین در نزد اوست.

خداوند متعال دربارهٔ آصف بن برخیا که پیش از یک چشم برهم زدن، بلقیس ملکهٔ سبا را با تخت و تاجش برای سلیمان بن داود«عليه السلام» احضار کرد، فرمود: نزد او بعض کتاب از بعض کتاب آسمانی بود: **«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»** النمل: ۴۰).

يعنى: آنکس (آصف بن برخیا) که نزد او علمی از کتاب آسمانی بود به سلیمان«عليه السلام» گفت: من پیش از آنکه تو چشم برهم زنی، تخت و تاج را با صاحبش بلقیس نزد تو حاضر می‌کنم.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۴۴ ص ۴۳۷).

أما دربارهٔ مولی أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب﴿عليه السلام﴾ فرمود: نزد او تمام کتاب است، کتابی که جامع و عصارهٔ جمیع کتب آسمانی و بعلاوهٔ آن، کتابی که در آن حقائق و أسرار دو نظام طبیعت و دیانت تا روز قیامت آمده است.

امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ می‌فرماید:

«فَجٰاءَ هُمْ بِتَصْديقِ الَّذي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ النُّورِ الْمُقْتَدىٰ بِهِ، ذٰلِكَ الْقُرآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ، وَ لٰكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ، أَلاٰ إِنَّ فيهِ عِلْمَ مٰا يَأْتي وَ الْحَديثَ عَنِ الْمٰاضي، وَ دَوٰاءَ دٰائِكُمْ، وَ نَظْمَ مٰا بَيْنَكُمْ».[۱]

یعنی: پس رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ از طرف جهان آفرین برای هدایت مردم با دلیل قاطع و برهان ساطعی آمد که رسالتش را تصدیق و تأیید می‌کرد، آمد بسوی آنها با نوری جهان تاب که باید همهٔ انسان‌ها در هر زمان و مکان تا روز قیامت از آن استضائه و پیروی کنند، آنچه رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در دست داشت یعنی قرآن کریم که خود دلیل قاطع بر حقیقت خود، و تصدیق رسالت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌نمود و روشن کنندهٔ دلهای بشریت، و روشن کنندهٔ جادّهٔ تعالی و تکامل انسانها، و نجات دهندهٔ جوامع بشری را از تاریکیهای جهل و نادانی و ضلالت و گمراهی بود.

پس أی مردم از چنین کتابی بخواهید تا بیان کند برای شما آنچه در اوست، بیان کند برای شما تفسیر و تأویل، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، شرط و مشروط، ظاهر و باطن، معانی و مبانی، معارف و حکم، أسرار و أحکام، حقائق و فضائل خود را و حال آنکه این قرآن کریم بخودی خود و بدون مبیّن و مفسّر حقیقی هرگز گویا نمی‌شود، و لکن چون تنها ما أهل بیت وحی و خاندان رسالت و عصمت و طهارت عالم بحقائق و أسرار آن هستیم لذا شما را از علوم و فنون و أسرار و أحکام، و حقائق و معارف، و مفاهیم و مبانی و... آن خبر می‌دهم.

أی مردم جهان در هر زمان و مکان! بدانید و آگاه باشید در این قرآن‌کریم تمام علوم و فنونی که بعد از این تا دامنهٔ قیامت می‌آید موجود است، و خبر ازگذشته (از

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۷ ص۴۹۹).

دو نظام طبیعت و دیانت، از آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست و چگونگی أحوال پیشینیان و ...) موجود است، و در این قرآن‌کریم داروی همهٔ دردهای روحی و جسمی، ظاهری و باطنی، و دردهای جهل و نادانی و ضلالت وگمراهی و... شما موجود است، و در این قرآن مجید، نظم و ترتیب فردی و اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی، و أخلاقی و تربیتی و سیاسی، و روابط بین المللی و نظم و ترتیب امور دنیا و آخرت شما موجود است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» النحل: ۸۹).

یعنی: و ای رسول ما، فرستادیم ما بر تو این قرآن عظیم را تا حقیقت هر چیز را بیان کند و راه دین حق را از راههای باطل جدا سازد، و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت باشد.

و می‌فرماید:

«وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ اِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ» الانعام: ۵۹).

یعنی: و هیچ دانه‌ای در زیر تاریکیهای زمین، و نیز هیچ تر و خشکی در نظام آفرینش نیست مگر آنکه درکتاب مبین (قرآن مجید) مسطور است.

حضرت امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«فِي الْقُرْآنِ نَبَأُمٰا قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مٰا بَعْدَكُمْ وَ حُكْمُ مٰا بَيْنَكُمْ».[۱]

یعنی: در این قرآن مجید، خبر آنچه پیش از شما از أحوال پیشینیان، و خبر آنچه بعد از شما از أحوال آیندگان و علوم و فنون و ... و از أحوال مرگ و قبر و برزخ و قیامت و حساب و جزاء و حکم آنچه بین شما از واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح و ... می‌باشد موجود است.

۱- نهج البلاغة: از حکمتهای امام﴿عليه السلام﴾ رقم ۳۰۵ ص۱۲۳۵).

آنچه از علم به کتاب اللّه تعالی و سنّت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در مولی أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ بود، همان بود که از طریق وحی آسمانی در رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ بوده است آنچه خداوند متعال از أسرار آفرینش و دیانت برسول خاتمش﴿صلی الله علیه و آله﴾ آموخت، رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ آن را به وصیّش أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ آموخت.

خداوند متعال می‌فرماید:

«عٰالِمُ الْغَيْبِ فَلاٰ يُظْهِرُ عَلٰى غَيْبِهِ أَحَداً إِلاّٰ مَنِ ارْتَضٰى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسٰالاٰتِ رَبِّهِمْ وَ أَحٰاطَ بِمٰالَدَيْهِمْ وَأَحْصٰى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً» الجن ۲۶-۲۸).

یعنی: خداوند متعال دانای غیب و عالم بأسرار آفرینش است، پس أسرار و غیبش را برای کسی ظاهر نمی‌سازد، مگر آنکس از رسولان برگزیدهٔ او باشد که برای محافظت او، فرشتگانرا از پیش رو و پشت سر او می‌فرستد تا بداند که آن رسولان پیام پروردگار خود را ببندگانش کاملاً رسانیدند، و خداوند متعال به آنچه نزد رسولانست احاطهٔ کامل دارد، و بشمارهٔ هرچیزی در نظام آفرینش بخوبی آگاه‌است.

حضرت امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در جمیع فضائل أخلاقی وکمالات نفسانی، نفس رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود منهای نبوّت.

۱۰۱- آنچه رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ از وحی آموخت به مولا أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب ﴿علیه السلام﴾ انتقال داد:

امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در فراگیری خود به آنچه که خداوند متعال برسول خاتمش﴿صلی الله علیه و آله﴾ آموخت فرمود:

«وَ مٰا سِوٰى ذٰلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللّٰهُ نَبِيَّهُ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فَعَلَّمَنِيهِ وَ دَعٰالِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي وَتَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوٰانِحِي».[۱]

۱- نهج‌البلاغة: خطبة: ۱۲۸ ص ۳۹۸).

یعنی: و غیر از علم مختصّ بذات أقدس حق، پس علمی هست که خداوند متعال آنرا به پیغمبرش﴿صلى الله عليه وآله﴾ آموخت، و آن حضرت﴿صلى الله عليه وآله﴾ همهٔ آموخته‌های خود را بمن منتقل نمود، و دعا کرد که سینهٔ من، آنرا نگاهداشته و پهلوهایم همهٔ آنرا احاطه نماید.

و امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«فَاعْتَبِرُوا عِبادَ اللّٰهِ وَ اذْكُرُوا تَيْكَ الَّتي آبآؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ بِها مُرْتَهَنُونَ، وَ عَلَيْها مُحاسَبُونَ، وَ لَعَمْري ما تَقادَمَتْ بِكُمْ وَ لا بِهِمُ الْعُهُودُ، وَ لا خَلَتْ فيما بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمُ الْأَحْقابُ وَ الْقُرُونُ، وَ ما أَنْتُمُ الْيَوْمَ مِنْ يَوْمٍ كُنْتُمْ في أَصْلابِهِمْ بِبَعيدٍ، وَ اللّٰهِ ما أَسْمَعَهُمُ الرَّسُولُ شَيْئاً إِلاّٰ وَها أَنَا الْيَوْمَ مُسْمِعُكُمُوهُ وَ ما أَسْماعُكُمُ الْيَوْمَ بِدُونِ أَسْماعِهِمْ بِالْأَمْسِ، وَ لا شُقَّتْ لَهُمُ الْأَبْصارُ وَ لا جُعِلَتْ لَهُمُ الْأَفْئِدَةُ في ذٰلِكَ الْأَوانِ، إِلاّٰ وَ قَدْ أُعْطيتُمْ مِثْلَها في هٰذَا الزَّمانِ، وَ وَاللّٰهِ ما بَصُرْتُمْ بَعْدَهُمْ شَيْئاً جَهِلُوهُ وَ لا أُصْفيتُمْ بِهِ وَ حُرِمُوهُ، وَ لَقَدْ نَزَلَتْ بِكُمُ الْبَلِيَّةُ جائِلاً خِطامُها، رِخْواً بِطانُها، فَلا يَغُرَّنَّكُمْ ما أَصْبَحَ فيهِ أَهْلُ الْغُرُورِ، فَإِنَّما هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلٰى أَجَلٍ مَعْدُودٍ»(1)

یعنی: پس أی بندگان خداوند سبحان، عبرت گیرید، و عقائد باطل و نادرست، و سخنان زشت، وکارهای بد پدران و برادران خود را بیاد آورید که اکنون درگرو وگرفتار آنها هستند، و به آنها روز قیامت باز خواست و مؤاخذه می‌شوند، و برای رهائی از آنها چاره‌ای ندارند.

و بجان خودم سوگند از زمان شما تا زمان پدران و برادرانتان روزگار درازی طی نشده، و میان شما و آنان، سالها و قرنها نگذشته است، و شما امروز از روزیکه در أصلاب آنها بودید دور نیستید (زمان شما به آنان نزدیک است، پس سبب فراموشی و یاد نکردن روزگارشان چیست؟ بااینکه اندک زمانی است از دنیا رفته و از شما دور گشته‌اند).

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۸۸ ص (۲۲۱).

بخداوند متعال سوگند، رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ چیزی را به گوش گذشتگان شما نرسانید مگر آنکه من امروز آنرا به شما گوشزد می‌نمایم (پس برای مخالفت و نافرمانی خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ هیچگونه عذری ندارید، و نمی‌توانید بگوئید: کسی حقائق دین را بما نرسانده و گمراهیها و خیانتها و بدعتها و... را بیان نکرده و أهلش را معرّفی نکرده است) و گوشهای شما امروز از گوشهای گذشتگان شما در دیروز ناشنواتر، و در شنیدن و پذیرش حقائق ناتوان‌تر نیست، پس نمی‌توانید عذری بیاورید که پیشینیان از ماشنواتر بوده‌اند، آنها سخنان رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را شنیده‌اند و ما سخنان تو را که همان سخنان رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ است نشنیده‌ایم).

و در آنزمان دیده‌های آنان بینا نگشته، و دلهائی به آنها داده نشده مگر آنکه در این زمان مانند آن دیده‌ها و دلها را بشما داده‌اند (پس شما نمی‌توانید بگوئید: ما نابینا بوده نمی‌دیدیم آنطورکه پیشینیان ما بینا بوده و رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را می‌دیده‌اند، و یا آنکه دلها و قلبهای ما بیدار و هشیار نبوده تا سخنان ترا بفهمیم بطوری که آنها دل داشته و هشیار بوده سخنان آنحضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ را می فهمیده‌اند).

و سوگند بخداوند متعال شما بعد از ایشان بچیزی بینا و دانا نشده‌اید که گذشتگان شما آنرا ندانسته باشند، و بچیزی برگزیده نگشته‌اید که آنها از آن محروم و بی‌بهره‌مانده باشند (بلکه به آنان آموختند آنچه راکه شما آموختید، و عطاء شدند چیزیراکه بشما عطا شد، پس شماکه برآنان امتیازی ندارید، جهت اینکه از خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امام زمان خود پیروی نمی‌کنید چیست؟).

و بر اثر این پیروی نکردن از خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امام زمانتان﴿علیه السلام﴾ بلیّه‌ای (فتنه‌ها و فسادها از فتنه‌گران و مفسدان بشما وارد گشته که (بلیّه مانند شتر سرکشی است که) مهارش در جولان و تنگ آن سست است (و کسی که بر چنین شتری سوارگردد همواره در معرض خطر سقوط است) پس آنچه

که مستبدان و مستکبران و دل باختگان بدنیا و متاع به آن خو گرفته و روزگار می‌گذرانند، (از صدارت و حکومت و خلافت و ریاست و مال و ثروت) شما را نفریبد تا خیال کنید که همیشه باقی خواهید ماند، زیرا آن همآنند سایه‌ایست گسترده تا زمانی معیّن که برای همیشه باقی نخواهد ماند و بزودی زائل می‌گردد.

۱۰۲- علم امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» بأسرار دین و دنیای گذشته و آیندهٔ مردم:

حضرت امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» پس از پایان جنگ نهروان خطاب به مردم فرمود:

«أَمّٰا بَعْدُ! أَيُّهَا النّٰاسُ! فَأَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَ عَلَيْهٰا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مٰاجَ غَيْهَبُهٰا وَ اشْتَدَّ كَلَبُهٰا، فَاسْئَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَالَّذي نَفْسي بِيَدِهِ لاٰ تَسْئَلُونَنِي عَنْ شَيْءٍ فِيمٰا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السّٰاعَةِ، وَ لاٰ عَنْ فِئَةٍ تَهْدي مِأَةً وَ تُضِلُّ مِأَةً إِلاّٰ أَنْبَأْتُكُمْ بِنٰاعِقِهٰا وَ قٰائِدِهٰا وَ سٰآئِقِهٰا وَ مُنٰاخِ رِكٰابِهٰا وَ مَحَطِّ رِحٰالِهٰا، وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهٰا قَتْلاً، وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتاً».[۱]

یعنی: ای مردم! من چشمهٔ جوشان فتنه و فساد راکه متوجه اسلام و مسلمین بود گرفته و بسته و کورکردم، وکسی غیر از من جرأت بر دفع آن فتنه و فساد و دفع آفات بیرونی را نداشت، پس از آنکه تاریکی آن موج زده و سختی آن رو به افزونی نهاده و دامنگیر اسلام و مسلمین شده بود، پس علوم و فنون مختلف، از اسرار آفرینش و أحکام دین و ... را از من بپرسید پیش از آنکه از میان شما بروم و دیگر مرا نیابید.

سوگند به آن کسی که جان من بدست قدرت اوست، از هم اکنون تا روز قیامت أمری از امور دین و دنیا، و مادی و معنوی، ازگذشته و آینده، از اسرار آسمان و زمین و... را از من سؤال نمی‌کنید، و در موردگروهی که صدکس (کمتر یا بیشتر) را هدایت نمایند، و صد کس را گمراه سازند (مردمی که زمامدار جامعه و سبب

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۲ ص۲۷۳.

سعادت وکمال، و یا شقاوت و انحطاط جامعه گردند) پرسش نمی‌نمائید مگر آنکه (پیش گوئی می‌کنم) از خواننده و جلودار و راننده (زمامداران و فرمانروایان) آن گروه (مانند ساربان که شتران را بهر کجا بخواهد می‌کشاند) و از جای فرود آمدن و بارگیری (محل اجتماع) ایشان، و ازکسی که از آنان کشته می‌شود، و یا آنکه از آنها می‌میرد بشما خبر می‌دهم.

و امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وَ اللّٰهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلِجِهِ، وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَ لٰكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللّٰهِ﴿صلی الله علیه و آله﴾ أَلٰا وَ إِنِّي مُفْضِيهِ إِلَى الْخٰاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمَنُ ذٰلِكَ مِنْهُ، وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَ اصْطَفٰاهُ عَلَى الْخَلْقِ، مٰا أَنْطِقُ إِلاَّ صٰادِقاً وَ لَقَدْ عَهِدَ إِلَيَّ بِذٰلِكَ كُلِّهِ، وَ بِمَهْلِكِ مَنْ يَهْلِكُ وَ مَنْجىٰ مَنْ يَنْجُو، وَ مَآلِ هٰذَا الْأَمْرِ، وَ مٰا أَبْقىٰ شَيْئاً يَمُرُّ عَلىٰ رَأْسِي إِلاَّ أَفْرَغَهُ فِي أُذُنَيَّ، وَ أَفْضىٰ بِهِ إِلَيَّ».[1]

یعنی: سوگند بخداوند متعال اگر بخواهم خبر دهم به هر مردی از شما که از کجا آمده و به کجا می‌رود، و جمیع أحوال روحی و جسمی، اعتقادی و اقتصادی و اخلاقی و اجتماعی و ...گذشته و آیندهٔ او را بیان کنم می‌توانم، و لکن می‌ترسم که با بیان آنها، شما دربارهٔ من به رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ کافر شوید (مرا با این بیان بر رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ برتر دانید با اینکه من آنچه ازگذشته و آینده و أحوال هر فردی خبر دهم، و آنچه را می‌دانم از علوم و فنون، از حقائق و معارف و از حِکَم و أسرار و أحکام و ... همه را خود از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ آموخته‌ام).

بدانید و آگاه باشید! من این علوم و فنون و... را بخواص که توان تحمّل آنرا دارند، و کفر و غلوّ در آنان راه ندارد خواهم رسانید، و سوگند بخداوند متعال که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را بحق و راستی برای هدایت وکمال انسانها فرستاده، و او را بر خلائق برگزیده است، این سخن را نمی‌گویم مگر براستی، و این یک ادّعاء وگزافه گوئی نیست.

۱– نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۷۴ ص۵۶۴).

و هر آینه رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» همهٔ این امور را بمن خبر داده است، خبر داد بمن گمراهی و تباه شدن و هلاکت و انحطاط أفراد را، و خبر داد بمن هدایت و سعادت و رستگاری و نجات و کمال و ... أفرادی را که هدایت می‌گردند، و سعادتمند می‌شوند، و بکمال انسانی می‌رسند، و خبر داد بمن عاقبت أمر خلافت پس از خودم را، و چیزی باقی نگذاشته که بر سرم بگذرد و بفکرم آید، و عقلم بدان راه یابد، مگر آنکه آنرا درگوشم فرو برده و بمن رسانده است، مرا بگذشته و حال و آینده و بأسرار دو نظام تکوین و تدوین در بالاترین افق امکان (مادون خالق و مافوق همهٔ مخلوقات) عالم و دانا و آشنا ساخت.

۱۰۳- امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» بأسرار آسمان بیش از زمین آگاه است:

حضرت امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در علم و آگاهیش بأسرار آسمانها و زمین خطاب به مردم کرد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي - فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَآءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ - قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا، وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا».[۱]

یعنی: ای مردم بپرسید از من (أسرار آسمانها و زمین را، علوم و فنون مختلف جهان را، معارف آسمانی و حکمتهای إلهی را، خبرهای پیشینیان و احوال آیندگان تا روز قیامت را، و حالات خود در أبعاد گوناگون را ...) بپرسید از من پیش از آنکه بظاهر از میان شما بروم و دیگر مرا نیابید، از من بپرسید! زیرا من براههای آسمان داناتر از راههای زمین هستم (وقتی امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» بأسرار آسمانها با آن وسعتش دانا باشد، دانائی بأسرار زمین نسبت به أسرار آسمانها، چون خود زمین نسبت به آسمانها بسیار ناچیز است).

بپرسید از من، و علم و دانش آموزید تا با بینش و آگاهی در دام ضلالت و گمراهی که درکمین شما است گرفتار نشوید، بپرسید از من تا در راه حق و صلاح و سعادت و کمال انسانی قرار گیرید، قبل از آنکه با جهل و نادانی درگرداب فتنه و

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۳۱ ص ۷۶۱).

فساد و شقاوت و انحطاط غرق گردید، بپرسید از من پیش از آنکه فتنه و فساد فتنه جویان و افسادگران صحابهٔ دروغین پا بردارد و (چون شتر سرکش از دست صاحبش رمیده) بر مهار خود گام نهد، و جلوی تابش عقلها را بگیرد، و خردهای أهلش را از بین ببرد، و أبرهای متراکم سیاه جهل و گمراهی بر جامعهٔ انسانی سایه افکند.

بپرسید از من پیش از آنکه تباهکاریها، فتنه انگیزیها و فسادهای صحابهٔ دروغین به نام اسلام و صحابه و بیعت و ... همه جا را فراگیرد، و مردم را از راه حق و حقائق دین، و از شناختن امام زمانشان و جانشینان به حق رسول خدا«صلی الله علیه و آله» باز دارد، بپرسید از من پیش از آنکه استعدادها پژمرده شود، عقلها جامد گردد، و رکود فکری فراگیر شود، و در میان شما قحط الرجال گردد، و توان درک و فهم حقائق عالَم از شما گرفته شود، و شعور خود را با شعار فتنه‌انگیزان از دست بدهید، و جامعهٔ انسانی شما به یک جامعهٔ حیوان دو پا تبدیل گردد که جز خوردن و آشامیدن و شهوت‌رانی نیاندیشند.

حضرت امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«ما لِلّٰهِ آيَةٌ اَكْبَرُ مِنّي».[۱]

یعنی: خدای را در نظام آفرینش آیت و نشانه‌ای که بهتر از من او را ارائه داده و نشان دهد نیست.

۱۰۴- چه کسانی توان فراگیری علم مولی أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» را داشته‌اند؟

حضرت امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» که مردم را به پرسش از علوم و فنون خود فرا خوانده است، درکلامش باکمیل بن زیاد نخعی چهار دسته از مردم را شایسته و

۱- بحارالانوار: ج ۲۳ ص ۲۰۶).

لائق فراگیری علوم و فنون خود نمی‌داند که فرمود:

«یا کُمَیْلُ ابْنَ زِیادٍ! هَلَكَ خُزّانُ الْاَمْوالِ وَ هُمْ اَحْیآءٌ، وَ الْعُلَمآءُ باقُونَ ما بَقِیَ الدَّهْرُ، اَعْیانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ اَمْثالُهُمْ فِی الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ، ها اِنَّ هٰهُنا لَعِلْماً جَمّاً - وَ اَشارَ بِیَدِهِ اِلیٰ صَدْرِهِ - لَوْ اَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً، بَلیٰ اَصَبْتُ لَقِناً غَیْرَ مَأْمُونٍ عَلَیْهِ، مُسْتَعْمِلاً آلَةَ الدِّینِ لِلدُّنْیا، وَ مُسْتَظْهِراً بِنِعَمِ اللّٰهِ عَلیٰ عِبادِهِ وَ بِحُجَجِهِ عَلیٰ اَوْلِیآئِهِ، اَوْ مُنْقاداً لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لا بَصِیرَةَ لَهُ فِی اَحْنآئِهِ، یَنْقَدِحُ الشَكُّ فِی قَلْبِهِ لِاَوَّلِ عارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ اَلا لا ذا وَ لا ذاكَ، اَوْ مَنْهُوماً بِاللَّذَّةِ سَلِسَ الْقِیادِ لِلشَّهْوَةِ، اَوْ مُغْرَماً بِالْجَمْعِ، وَالْاِدِّ خارِ لَیْسا مِنْ رُعاةِ الدِّینِ فِی شَیْءٍ، اَقْرَبُ شَیْءٍ شَبَهاً بِهِمَا الْاَنْعامُ السّآئِمَةُ، كَذٰلِكَ یَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حامِلیهِ»[1]

یعنی: ای کمیل بن زیاد! گردآورندگان دارائیها و صاحبان ثروت هلاک و تباه شده‌اند (ثروتمندانی که دنیا و متاع آن را برای خود کمال دانسته و ازکمال انسانی غافلند، جسمهای آنان زنده و دلهاشان مرده است، ثروتمندانی که تمام همّشان چگونه زندگی کردن و چگونه ریستن: خوردن و آشامیدن و شهوت رانی کردن چون حیوانات است و از چگونه بودن و چگونه ماندن غافلند، اینان در واقع مردگان متحرّک و حیوانات دو پا هستند نه ثروتمندان أمین و خیّر و درست کردار و ...).

در حالی که علمای راستین دین، زنده هستند، علمائی که در خدمت دین، و همانند مرزبانان مرز و بوم کشوری به قیمت جانشان از نوامیس دین مبین اسلام و کیان قرآن‌کریم پاسداری و حراست می‌کنند، چنین علمائی پایدار و زنده می‌باشند، به بقاء و پایداری روزگار، جسم و صورتشان با بدرود گفتن از این جهان از دست رفته، و حال آنکه روح و سیرتهای آنها (آثار علمی و عملی و ذکر جمیل و پسندیدهٔ آنان) در دلهای مردم همیشه ثابت و برقرار است.

۱- نهج‌البلاغه: از کلام امام (علیه‌السلام) رقم ۱۳۹ ص ۱۱۵۶).

این دسته از علمای دین آنانی هستند که خداوند متعال در قرآن کریم آنان را چنین وصف می‌کند:

«اِنَّمٰا یَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمآءُ» فاطر: ۲۸).

یعنی: جز این نیست: علمائی که تنها طوق بندگی خداوند متعال را برگردن خود نهاده‌اند، تنها از خداوند سبحان می‌ترسند نه از غیر خدا، چه اینکه اینان در راستای انبیاء و رسولان إلهی هستند که در تبلیغ رسالت و هدایت جامعه از غیر خداوند متعال نمی‌هراسیدند: «اَلَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسٰالاٰتِ اللّٰهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لاٰ یَخْشَوْنَ اَحَداً إِلاَّ اللّٰهَ وَ کَفىٰ بِاللّٰهِ حَسیباً» الاحزاب: ۳۹).

این دسته از علمای دینی آنانی هستند که بعهد و میثاق إلهی در بیان حق و احقاق آن، و در هدایت و ارشاد جامعه وفادارند، و هرگز با مصلحت اندیشی‌های بی جا، نقض عهد إلهی نکرده وکتمان حق نمی‌کنند و مهر سکوت بر لب نمی‌نهند.

خداوند متعال دربارهٔ آنان فرمود:

«وَ إِذْ اَخَذَ اللّٰهُ میثٰاقَ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتٰابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّٰاسِ وَ لاٰ تَکْتُمُونَهُ» آل‌عمران: ۱۸۷).

یعنی: و ای رسول ما! یادآر هنگامی راکه خداوند متعال پیمان گرفت از علمای دینی و رهبران مذهبی که حقائق کتاب آسمانی را برای مردم بیان کنید و کتمان نکنید.

حضرت امیرمؤمنان علیّ«علیه‌السلام» خطاب به‌کمیل بن زیاد فرمود: بدان و آگاه باش! اینجا علم فراوان و بسیاری وجود دارد، علم به اسرار آفرینش، علم به حقائق و معارف آسمانی، و علم به حِکَم و احکام إلهی و ... - و با دست خود اشاره به سینه‌اش فرمود - اگر برای آن یادگیرندگان و آموزندگان شایسته و لائق می‌یافتم‌که توانائی فهم و درک آن را می‌داشتند و به آن عمل می‌کردند، آشکار می‌نمودم (اما متأسفانه بر اثر ظهور فتنه و فساد، و ضلالت وگمراهی، و حاکمیت جهل و نادانی بر جامعه، آنچنان استعدادها پژمرده، و عقلها جامد، و فکرها راکد، و دلها مرده است که افراد شایسته برای فراگیری چنین علمی وجود ندارد).

سپس امیرمؤمنان علیّ «علیه السلام» ناشایستگان برای فراگیری علم را به چهارگروه تقسیم کرده و فرمود:

گروه اول: آری احیاناً می‌یابم تیز فهمی را اما از او بر آن علوم مطمئن نیستم، زیرا او با فراگیری آن علوم، دین را در خدمت دنیا در می‌آورد، و دیانت را أبزار توجیه کارهای ناشایستهٔ اهل دنیا از فرمانروایان و شهوت رانان و ثروتمندان بی‌دین و ... قرار می‌دهد، و با نعمتهای خدا (توفیق کسب و علم و دانش) بر بندگانش برتری می‌جوید (علمی که با توفیق إلهی به دست آورده، وسیلهٔ برتری جوئی خود بر بندگان خداوند متعال قرار می‌دهد) و به حجتهایش (حجت‌های علمی و قواعد آن یا به عقل و خرد و فهم و درک خود) بر دوستان خداوند متعال برتری جسته و فخر می‌نماید.

(چنین کسی شایسته و لائق نیست که علم به او آموخته شود، زیرا هدف چنین انسانی آن نیست که با آموختن علم، در خدمت دین باشد، بلکه هدف او آن است که: علم را وسیلهٔ جاه و مقام و شهرت و ریاست، و أبزار رونق بازار دنیا، و برتری بر بندگان خداوند متعال قرار دهد، نه تنها با علمش افراد و جامعه را هدایت نکرده که به ضلالت و گمراهی اندازد و به عذاب إلهی گرفتارشان می‌سازد).

گروه دوم: یا می‌یابم افراد لائق و شایسته‌ای را درگوشه وکنار خود برای حمل علم، و فرمانبری برای ارباب دانش (مقلّد و پیرو درگفتار وکردار) از صاحبان علم، اما انسانی ساده و خوش باور است، در او بینائی نبوده و زیرک نیست، زیرا وی در اولین شبهه‌ای که به او روی آورده، شک وگمان خلاف در دلش آتش می‌افروزد، و در آنچه که معتقد است شک و تردید می‌کند (این صفت کسانی است که پیرو دین حق هستند اما درک و فهمشان ضعیف می‌باشد، باید برای چنین افرادی تنها مسائل ظاهر احکام از قبیل صورت نماز و روزه و حج و خمس و زکات و بهشت و دوزخ را بیان نمود، و توان درک حقائق دین و معارف و حِکَم و اسرار و فلسفهٔ احکام را ندارند).

ای کمیل بن زیاد! بدان و آگاه باش! نباید به این دوگروه علم آموخت، نه آن مقلّدِ بی بصیرت و ساده لوح اهل امانت، شایستهٔ فراگیری علم حقیقی می‌باشد، و نه آن تیز فهم، که از علم حقیقی، استفادهٔ سوء می‌کند.

دستهٔ سوم: - از کسانی که شایستگی فراگیری علم حقیقی را ندارند - یا می‌یابم کسی را که در لذت دنیا و خوشیهای آن زیاده روی کرده و به آسانی جذب شهوت و امیال نفسانی می‌گردد و خواهشهای نفس را با علمش توجیه می‌کند.

دستهٔ چهارم: -که لائق و سزوار نیستند علم حقیقی بیاموزند - یاکسی راکه شیفتهٔ گردآوردن و انباشتن (دارائی و کالای دنیا) است، هدف او از تحصیل علم دین، نیل به دنیا می‌باشد. این دو دسته هم شایستهٔ تحصیل علوم دینی نیستند، زیرا آنان نگهدارندهٔ دین در کاری از کارهای دین نخواهند بود، پس نباید تحصیل علم دین کنند که بکار دین نیایند، نزدیکترین و شبیه‌ترین چیز به این دو دستهٔ اخیر، چهارپایان چرنده می‌باشند، در چنین روزگار (که حملهٔ علم یافت نمی‌شود) علم حقیقی، با مرگ حاملان حقیقی، و نگهداران راستین آن می‌میرد.

۱۰۵- معیار گزینش محصّل علوم دینی:

حضرت امیرمؤمنان علیّ «علیه‌السلام» در این بیان کوتاه به معیار گزینش کسانی که بخواهند تحصیل علوم دینی نمایند! اشاره فرموده است.

و خداوند متعال در همین معیار گزینش فرمود:

«یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ وَ لاٰ تَمُوتُنَّ اِلاّٰ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا - وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ یَدْعُونَ اِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

آل‌عمران:۲ ۱۰-۱۰۴).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند متعال بترسید چنانکه شایستهٔ خداترس بودن است و نمیرید جز به دین مبین اسلام، و همگی به رشتهٔ دین (قرآن کریم و اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه) چنگ زنید و از هم جدا نشوید - و باید از میان شما مؤمنان راستین، گروهی برخیزند، و مرزبانی ناموس اسلام را بعهده

گیرند و پس از تحصیل علوم دینی مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند، و به کارهای نیکو امر، و ازکارهای بد و ناشایست نهی نمایند، و این گروه واسطهٔ هدایت خلق، و خود رستگارانند، و جامعه را به سوی کمال و رستگاری رهنمون می‌سازند... علمای دینی که پیوسته در دلها زنده‌اند دارای چنین خصائص و ممیزات کلّی چهارگانه‌اند:

الف: از میان خانوادهٔ با ایمان و در بالاترین افق تقوی بودن و استمرار آن تا زمان مرگ.

ب: تمسّک بریسمان إلهی «کتاب خداوند متعال و اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه» و مردم را به آن دو فراخواندن.

ج: از تفرقه و جدائی بین آن دو پرهیز نمودن.

د: مردم را به خیر و نیکی دعوت کردن و امر به معروف و نهی از منکر نمودن.

آن دسته از علمای دینی که دارای چنین خصائص و ممیزات باشند همواره در دلها زنده‌اند و اینان رستگارانند که امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در آغاز کلامش با کمیل بن زیاد بیان فرمودند، و اما چهارگروه دیگر قطعاً مشمول چهار آیهٔ قرآن کریم خواهند بود که فرمود:

«فَنَبَذُوهُ وَرٰآءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَليلاً فَبِئْسَ مٰا يَشْتَرُونَ لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذينَ يَفْرَحُونَ بِمٰا اَتَوْا وَ يُحِبُّونَ اَنْ يُحْمَدوُا بِمٰا لَمْ يَفْعَلوُا» آل عمران: ۱۸۷-۱۸۸).

یعنی: پس گروهی از علمای دینی عهد و پیمان إلهی را شکسته و پشت سر انداخته، و آیات إلهی را به بهای اندک دنیا و متاع آن فروختند، پس چه بد معامله‌ای کرده‌اند، ای رسول ما«صلی الله علیه و آله» گمان مبرکه این دسته از علمای پیمان شکن و دین به دنیا فروش که ازکردار زشت خود شاد مانند، و دوست دارند که مردم به اوصاف پسندیده‌ای که در آنها وجود ندارد ستایش‌شان کنند، پس گمان مبرکه آنها از عذاب إلهی رهایی یابند.

و فرمود:

«مَثَلُ الَّذينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ اَسْفاراً» الجمعة:۵).

یعنی: وصف حال آنانکه علم کتاب آسمانی که از آن جمله (تورات) آموخته‌اند و خلاف آموختهٔ خود عمل کرده‌اند، در مثل به حماری مانند که بار کتابها بر پشت کشد و از آن هیچ نفهمد.

و فرمود:

«اِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَالْهُدىٰ مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ فِي الْكِتابِ اُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ» البقرة: ۱۵۹).

یعنی: به تحقیق آن گروه از علمای دینی و رهبران مذهبی که آیات واضحه‌ای راکه برای راهنمائی خلق فرستادیم کتمان کنند، و پس از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم پنهان دارند و بیان ننمایند آنان را همواره خداوند متعال و تمام جن و انس و ملائکه نیز لعن می‌کنند، چه اینکه آنها باعث بروز فتنه‌ها و فسادها و بدعتها در دین، و انحطاط جوامع بشری می‌گردند که امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: **«اِذٰا فَسَدَ الْعٰالِمُ فَسَدَ الْعَوالِمُ»**.

یعنی: هرگاه یک عالم دینی فاسد گردد جوامع بشری را به فساد و تباهی می‌کشاند.

پس باید علم و حکمت را به أهلش آموخت، زیرا کسی که علم دین و حکمت الهی را به نا‌أهل بیاموزد، بعلم و حکمت ستم کرده، و کسی که علم و حکمت را از أهلش دریغ دارد به أهل علم و حکمت ظلم نموده است.

درس بیست و یکم:

۱۰۶- سقیفه منشأ محرومیت جوامع بشری از علم و فضیلت و مبدأ انحطاط و سقوط انسانیت:

در بحث سابق، کلام حضرت امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» باکمیل بن زیاد نخعی را آورده‌ایم که اشاره به سینه‌اش کرد و فرمود: در سینه‌ام علم فراوانی است اما اهلی را برای آن نمی‌یابم.

در اینجا این پرسش لازم و ضروری می‌نماید که:

با حرکت سریع و جهان شمولی دین مبین اسلام، و نشر علوم و فنون و معارف آسمانی در بسیط زمین و پهنهٔ گیتی، مخصوصاً در آخرین سالهای حیات رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» و خاصه بعد از فتح مکّه، وگرایش و روی آوردن و پیوستن مردم از اطراف و اکناف جهان به اسلام، و بهره‌گیری از علم و فضیلت و نیل به کمال و درس انسانیت از محضر رسول خدا«صلی الله علیه و آله» و آن حضرت«صلی الله علیه و آله» آنان را در خواسته‌هایشان در اکثر مواقع به حضرت أمیرمؤمنان عليّ بن ابیطالب«علیه السلام» ارجاع می‌داده چه اینکه تنها إمام عليّ«علیه السلام» در میدان علم و فضیلت وکمال و انسانیت چون دیگر میدانهایش پیش‌گام و تک تاز و مظهر و همانند خورشید فروزان می‌درخشید، چگونه امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» پس از رحلت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» اهلی را برای علم فراوان خود نمی‌یابد؟ و حتّی با چاه و آب آن سخن می‌گوید؟ چرا علمش را پنهان می‌کند؟ چه حادثهٔ عظیمی پدید آمد، که گویا ناگهان ابر تیره و سیاه متراکم، جلوی تابش خورشید را گرفته و قرص آفتاب را در پَسِ خود قرار داده است، یا ناگهان آفتاب وسط روز غروب کرده، و روز روشن به شب تاریک مبدّل شده است؟

چه حادثهٔ عظیمی روی داد که ناگهان فضای عطرآگین علم و فضیلت محض را به جوّ متعفن جهل و رذالت محض تبدیل نمود، شعور را از همه گرفته، و به شعار بسنده کرد، و فکرهای روشن را خمود، و بینشها را راکد، و عقلها را جامد، و قلبها را مرده، و استعدادها را پژمرده، و آزادی را به خفقان و استبداد مطلق، و اسلام را به اسارت خود در آورده است؟؟؟ و بی ولاءها، إدّعای ولایت مطلقه: «**الحکم لمن غلب**» کرده‌اند؟

۱۰۷- اسلام در اسارت سقیفه:

پاسخ: تنها با ژرف نگری و تحقیق عمیق، و با پژوهش و بررسی و تحلیل دقیق بی‌طرفانه، و با انصاف می‌توان بواقع دست یافت که: پدیدهٔ سقیفهٔ سخیفهٔ بنی ساعده در نخستین ساعات رحلت رسول اللّه﴿صلى الله عليه وآله﴾ همانند یک پدیدهٔ عظیم آسمانی بود که مانع از تابش خورشید گردید، بگونه‌ای که روز روشن را به شب تاریک مبدّل ساخت، و أصحاب سقیفه در این تاریکی جهالت مطلق ناگهانی، دین مبین اسلام را به اسارت خود در آورده‌اند.

بدون تردید! سقیفهٔ بنی ساعده منشأ تمام فتنه‌ها، فسادها و بدعتها، و منتهی بصحنهٔ خونین کربلا، و باعث همهٔ محرومیتهای جوامع بشری در طول مدت پانزده قرن تاکنون، و تا ظهور حضرت ولیّ عصر صاحب الزمان﴿عليه السلام﴾ از علم و فضلیت، و محرومیت از تمدن انسانی، و مبدأ انحطاط و سقوط انسانیت بوده و خواهد بود.

زیرا اگر امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ که عصارهٔ قرآن کریم (که عصارهٔ همه کتب آسمانی بعلاوهٔ بیان آنچه بشر تا روز قیامت به آن نیازمند است) بوده، و عصارهٔ سنت رسول اللّه﴿صلى الله عليه وآله﴾ (که عصارهٔ تمام سنتهای أنبیاء و رسولان إلهی پیشین باضافهٔ بیان همهٔ نیازمندیهای بشر تا قیامت) بوده است، اگر امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ که تمام علم کتاب آسمانی «**وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابُ**» در نزد او بوده، و جامع دو ثقل أکبر و أصغر: کتاب خدا و عترت رسول اللّه﴿صلى الله عليه وآله﴾ بوده و آنچه که خداوندمتعال برسولش﴿صلى الله عليه وآله﴾ داده که تنها امیرمؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ مبیّن آندو پس از رسول‌اللّه ﴿صلى الله عليه وآله﴾ بوده است.

اگر امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه‌السلام﴾ که عالم بأسرار دو نظام طبیعت و دیانت، آگاه به أحوال گذشتگان و حاضران و آیندگان، و دانا بأحوال تمام أفراد بشر و دیگر موجودات در نظام آفرینش و ... بوده است.

اگر امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه‌السلام﴾ که علم و فضیلت محض، عدل و قسط محض، ایمان و اخلاص محض، تقوی و طاعت محض، أمانت و صداقت محض، شجاعت و شهامت محض، هدایت و سعادت محض و حق وکمال محض و ... که متد و الگو و میزان و معیار جمیع فضائل أخلاقی، و مظهر تمام کمالات نفسانی در بالاترین افق دائرۀ امکان (مادون خالق و مافوق مخلوق) که مظهر أسماء حسنای إلهی و نفس رسول اللّه ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ بوده است.

و اگر امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه‌السلام﴾ پس از رحلت رسول اللّه ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ حرکت سریع و جهان شمولی دین مبین اسلام و حکومت رسول خدا ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ را ادامه میداد، و أفکار و عقلها و قلبها و... را با نور علم و فضیلت و ... روشن میساخت، استعدادها را رشد داده و شکوفا ساخته، و بکمال انسانی می‌رساند و ... بدون تردید حکومتی مهمتر، گسترده‌تر، متمدنتر از حکومت حضرت یوسف و داود و سلیمان ﴿علیهم‌السلام﴾ تشکیل میداد، حکومت سلیمان ﴿علیه‌السلام﴾ که: شیاطین و جنّ و انس، بادها و أبرها و وحوش و طیور و خورشید و ... در اختیارش بوده و فرمانش می‌بردند:

«وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ اَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ وَ تَماثِيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ» سبأ: ۱۲-۱۴).

یعنی: و ما برای سلیمان ﴿علیه‌السلام﴾ باد را مسخر نمودیم تا بساطش را صبحگاه یکماه راه برد، و عصرگاه یکماه، و معادن (مسّ گداخته و نفت و دیگر معادن را) برای او جاری ساختیم، و بعضی از دیوان بأمر پروردگارش باستخدام او در آمدند، و از آنها هر که سر از فرمان ما پیچد، عذاب آتش سوزانش می چشانیم، آن دیوان برای

سلیمان کار می‌کردند آنچه که او میخواست از کاخ و عمارات و معابد عالی و ظروف بزرگ، و حوضها و نقوش و تمثالها و دیگهای بزرگ که بزمین کار گذاشته بودند.

و فرمود:

«وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوّابٌ اِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصّافِناتِ الْجِيادِ فَقالَ اِنّي اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبّي حَتّي تَوارَتْ بِالْحِجابِ رُدُّوها عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْاَعْناقِ - فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْري بِاَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ اَصابَ وَالشَّياطِينَ كُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ وَ آخَرينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْاَصْفادِ» ص: ۳۵-۳۸).

یعنی: و بداود﴿ع﴾ فرزندش، سلیمان﴿ع﴾ را بخشیدیم، چه نیکو بنده‌ای بود سلیمان، زیرا بسیار بدرگاه خدا با تضرع و زاری رجوع می‌کرد، ای رسول ما یاد کن وقتی راکه بر سلیمان اسبهای بسیار تندرو و نیکو را هنگام عصر ارائه دادند و او ببازدید اسبها از نماز عصر غافل ماند، پس در آن حال گفت: من بر أثر علاقهٔ به أسبهای نیکو از ذکر و نماز خداوند متعال غافل شدم، تا آنکه آفتاب در حجاب شب رخ بنهفت، آنگاه با فرشتگان موکل آفتاب، خطاب کرد که به امر خداوند متعال آفتاب را بازگردانید (رد شمس نمود) تا نماز عصر را در وقت خود بخواند، وقتی نماز تمام شد، آفتاب به حال سابق بازگشت و سلیمان﴿ع﴾ شروع به دست کشیدن بر گردن اسبان نمود - پس ما باد را هم برای او مسخر کردیم تا به امر او هر کجا بخواهد به آرامی روان شود، و دیو و شیاطین را نیزکه بناهای عالی می‌ساختند و از دریاها جواهرات گرانبها در می‌آوردند مسخر او (سلیمان) نمودیم، وگروه دیگر از شیاطین نافرمان را به دست او به غل و زنجیر کشیدیم.

حکومت سلیمان﴿ع﴾ که پس از مرگش بر روی بلندی با تکیه دادن بر عصایش: «**فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلىٰ مَوْتِهِ اِلاّ دابَّةُ الْاَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ**» سبأ: ۱۴).

یعنی: پس چون ما سلیمان«علیه‌السلام» را که بر بلندی به عصایش تکیه داده بود قبض روح کردیم، کسی از دیوان از مرگ سلیمان«علیه‌السلام» با خبر نشد، و همه بکار خود مشغول بودند، تا اینکه موریانه عصایش را خورد و جسد بی جان سلیمان پس از مدتها به روی زمین افتاد، پس در این هنگام دیوان دانستند که سلیمان«علیه‌السلام» قبض روح شده است.

شعاع عدالتش سالها مملکتش را اداره کرده بود، حکومت سلیمان«علیه‌السلام» که زمانی، زمان در اختیارش بود، نه او در اختیار زمان، از این رو آصف بن برخیا به فرمان او با یک چشم بهم زدن، بلقیس ملکهٔ سباء را با تخت و تاجش برای سلیمان احضار کرد:

«قٰالَ يٰا اَيُّهَا الْمَلَاءُ اَيُّكُمْ يٰاْتِيْنِي بِعَرْشِهٰا - قٰالَ الَّذي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتٰابِ اَنَا آتيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ يَرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ - فَلَمّٰا جٰآئَتْ قيلَ اَهٰكَذا عَرْشُكِ قٰالَتْ كَاَنَّهُ هُوَ» النمل: ۳۸-۴۲).

یعنی: سلیمان«علیه‌السلام» خطاب به حضّار بارگاهش کرد وگفت: کدام یک از شما می‌توانید تخت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم أمر من شود نزدم حاضر کنید تا چون اعجاز مرا مشاهده کند از روی اعتقاد، تسلیم شود؟ - آنکس (آصف بن برخیا) که نزدش علمی از کتاب بود گفت: من پیش از آنکه تو چشم بر هم زنی تخت را با بلقیس نزد تو حاضر می‌کنم - پس هنگامی که بلقیس با تخت و تاجش به یک چشم بهم زدن نزد سلیمان«علیه‌السلام» حاضر شد، از او پرسیدند: آیا این، همان تخت تو می‌باشد؟ وی گفت: گویا همین است.

۱۰۸- خیانت سقیفه به علم، و جنایت اصحاب سقیفه به انسانیت:

بدون تردید! اگر امیرمؤمنان عليّ«علیه‌السلام» جانشین بلافصل رسول اللّه«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و حکومت جهان شمول آن حضرت«صلی‌الله‌علیه‌وآله» را ادامه می‌داد که در نزد امیرمؤمنان عليّ«علیه‌السلام» علم تمام کتاب آسمانی «**وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ**» بود نه «**عِلْمٌ مِنَ الْكِتٰابِ**» امیرمؤمنان عليّ«علیه‌السلام» حاکم بر زمان بود نه محکوم زمان، و پیروان و

شیعیانش نیز پانزده قرن تاکنون واز این پس نیز حاکم بر زمان می‌شدند نه محکوم زمان، و امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ عملی به مراتب مهمتر و سریعتر و بیشتر از آنچه سلیمان﴿علیه السلام﴾ انجام داده انجام می‌داد و به مراتب بیشتر از آنچه در اختیار سلیمان﴿علیه السلام﴾ بود در اختیار امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ قرار می‌گرفت، و جوامع بشری چهارده قرن گذشته، و حال و آینده تا زمان ظهور حضرت صاحب الزمان﴿علیه السلام﴾ آن نبود که بوده و هست و خواهد بود.

آری! زمان در اختیار رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود که با یک چشم بهم زدن در سدرة المنتهی حاضر و تا مرز امکان گام نهاد، که تنها مخلوق در آنجا مولا أمیرمؤمنان عليّ مرتضی﴿علیه السلام﴾ با محمّد مصطفی﴿علیه السلام﴾ بود، باید دیروز و امروز و فردا، سفرهای ما به فضا، و حرکات ما در روی زمین، و انتقال و جابجائی ما به دورترین یا نزدیکترین نقطهٔ عالَم یکسان با یک اراده و خطور قلبی، و بر هم زدن چشم انجام می‌شد.

براستی امروزه انسان در نقطهٔ نخست علم قرار دارد، و گمان می‌کند که پیشرفت کرده است، چه اینکه آصف بن برخیا در چند هزار سال قبل توانسته با یک چشم بر هم زدن، بلقیس ملکهٔ سبأ را با تخت و تاجش برای سلیمان﴿علیه السلام﴾ احضار کند، و امروزه، انسان با همهٔ ادّعاهایش در پیشرفتهای علمی نمی‌تواند حتّی یک خودکار را همانند آصف بن برخیا از جائی به جائی منتقل کند، تنها کاری که کرده است صدا و سیما را با فرستنده و ماهواره منتقل می‌کند نه جسم و صاحب صدا و سیما را.

۱۰۹- درماندگی پیشرفت علم از درک اسرار آفرینش:

امروز با إدّعاء و پیشرفت به اصطلاح علم و دانش و تکنیک و صنعت و اختراع و اکتشاف جدید و ... توانسته‌اند با دستگاه کامپیوتر و ... ضربان قلب را ضبط کنند که در هر دقیقه (۷۰) بار به طور طبیعی پمپاژ می‌کند، و ارتعاشات مغز انسانی را نشان دهند، اما به نشان دادن خطورات قلبی و ضبط آنها، و چرا قلب بعدد

(۷۰)بار در هر دقیقه می‌زند و این عدد چه تأثیر در جان و جسم و فعل و انفعالات قلب و دیگر اعضاء جسمی و قوای روحی انسان دارد، و ضبط طرز تفکر افراد نسبت به یکدیگر و بدست آوردن محفوظات آن و هزاران ناگفتنیهای دیگر ... راه بسیار طولانی در پیش دارند، و به اسرار نهفتهٔ در آنها آگاه نیستند!

امروز با همهٔ پیشرفتها، آگاهی بشر به صورت - چه رسد به سیرت - خود و دیگر موجودات عالَم بسیار سطحی می‌باشد، چه رسد به اسرار سیرت و دست‌یابی به آنها.

امروزه تمام فرمانروایان دنیا بدون استثناء، ملتها را به وسائل مختلف تصویری: سینما و تلویزیون و ویدئو و ... و صوتی: رادیو و ... به صورتهای مختلف، و به بازیهای گوناگون دیگر و ... سرگرم کرده‌اند، و نقش عمربن الخطاب در (۱۵) قرن پیش را بازی می‌کنند تا کسی به فکر سیرتها و درک واقعیتها و اسرار دو نظام طبیعت و دیانت نیافتد، تا بتوانند بر جامعهٔ حیوان دو پا حکومت و فرمانروائی کنند، و انسان در یک جامعهٔ حیوانی دو پا و یک جامعهٔ متوحش زندگی می‌کند به گمان اینکه جامعهٔ انسانی و متمدن است.

۱۱۰- نقش عمر در منع از پیشرفت اسلام:

وقتی در نخستین ساعات رحلت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ سقیفهٔ بنی ساعده با اجتماع سه نفر، جهت غصب خلافت و اسارت اسلام تشکیل شد، و ضلالت و نادانی و ظلمت و گمراهی بر جامعهٔ اسلامی سایه افکند، عده‌ای از جوانان و روشنفکران و ... البته با ترس و وحشت - بر اثر جوّ اختناق و استبداد مطلق و إدّعای ولایت مطلقه - با خود، و با یکدیگر زمزمه می‌کردند که:

پس مولا أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب﴿علیه السلام﴾ که عالم به اسرار طبیعت و دیانت، و دانا به حقائق و معارف و حِکَم و احکام آسمانی، و مظهر اسماء حسنای إلهی، و محور همهٔ فضائل اخلاقی وکمالات نفسانی، و نفس رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود

چه شده است؟ چرا منزوی و گوشه نشین؟؟ چرا جهل و رذالت جای علم و فضیلت را گرفته است؟؟

عمر بن الخطاب دید اگر این زمزمه‌ها و تفکرات و ... به صداها و فریادها و اعتراضات تبدیل شود خلافتش در معرض خطر جدّی قرار می‌گیرد، نقشهٔ جنگ را کشیده و کشورگشائی را طراحی کرده است، نه به خاطر نشر اسلام، بلکه تا از یکسو بتواند با براه انداختن جنگ، جوانان را از مدینه پراکنده و سرگرم جنگ کند، و افراد و افکار را متوجه جنگ نماید تا دور مولا أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«عليه السلام» گرد هم نیایند و تا رفته‌رفته فراموش گردد، و نیز دهان عده‌ای را به بهانهٔ جنگ و تبعاتش ببندد، و از سوی دیگر مردم (اصحاب خاص حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» و بزرگان از مهاجر و انصار) را از سفر و خروج از مدینه منع کرد تا دیگران از وضع داخلی و حقائق اسلام، و روی کار آمدن نااهلان و غصب خلافت با خبر نشوند.

ابن ابی الحدید معتزلی در (شرح نهج البلاغة: ج ۱۱ ص ۱۰-۱۳) در بیان کلام «رقم ۱۹۶» امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» ضمن بیان اخبار طلحه و زبیر آورده است که:

«عمر بن الخطاب قریش و مهاجرین و افراد با سابقهٔ در اسلام را از مدینه ممنوع الخروج کرد، و ازگرد همآئی و آمیزش و تماس با مردم منع نمود، و آزادی را از مردم گرفت و جوّ اختناق و استبداد را بر جامعهٔ اسلامی حاکم ساخت، و قریش و مهاجرین را در مدینه محصور نمود، و اجازه سفر و خروج از مدینه را به آنها نمی‌داد، و هرگاه کسی از قریش، مخصوصاً مهاجرین اجازهٔ شرکت در جنگ با رومیان و فارس را از عمربن الخطاب می‌خواستند، اجازه نمی‌داد و می‌گفت: همینکه شما در زمان رسول خدا«صلی الله علیه و آله» جنگ کردید، شما را کفایت می‌کند و بَسِ‌تان هست، و آنها را در مدینه حبس نمود، و می‌گفت: خیر شما در این است که نه دنیا شما را ببیند، و نه شما دنیا را ببینید».

پر واضح و روشن است کسی که در محضر رسول اللّه«صلّی اللّه علیه و آله» آنچنان اهانت به آن حضرت«صلّی اللّه علیه و آله» نماید و بگوید: «إِنَّ هٰذاَالرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» و حال آنکه خداوند متعال فرمود: «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى إِنْ هُوَ اِلاّ وَحْيٌ يُوحىٰ» النجم: ۳ و ۴)، کلام خدا را تکذیب و رسول خدا«صلّی اللّه علیه و آله» را تحقیر نماید و در کوتاهترین مدت بعد از رحلت رسول اللّه«صلّی اللّه علیه و آله» به خانۀ وحی هجوم برده و حمله کند مولوی گوید:

بر دَرِ این خانه گستاخی ز چیست؟ گر همی دانی که اندر خانه کیست؟

و دَرِ خانۀ وحی را آتش زند، و دختر رسول خدا«صلّی اللّه علیه و آله» را به شهادت برساند، و ریسمان برگردن عليّ مرتضی«علیه السلام» اندازد، و آن همه فشار و اختناق بر بنی‌هاشم و اهل بیت رسول‌اللّه«صلّی اللّه علیه و آله» وارد آورد، چه کسی را توان نَفَس کشیدن بوده است؟؟

و از سوی دیگر مردم را از نشر و نقل کلام رسول اللّه«صلّی اللّه علیه و آله» منع می‌کرد، و به پیروی از ترویج گفتار کعب الاحبار یهودی امر می‌نمود.

بدون تردید! سقیفۀ بنی ساعده که با طرح و نقشۀ عمر بن الخطاب در نخستین ساعات رحلت رسول اللّه«صلّی اللّه علیه و آله» تشکیل شد دین مبین اسلام را به اسارت خود درآورد، و با این اسارت تمام هستی را از جوامع بشری گرفته، و لباس نیستی را بر اندام آن پوشانده است، و جوامع بشری را از علم و فضیلت و کمال انسانی و تمدّن حقیقی محروم و منحط ساخت، و از انسانیت ساقط نمود.

به خدای مولا أمیرالمؤمنین عليّ مرتضی«علیه السلام» سوگند یاد می‌کنم که: سقیفۀ سخیفۀ بنی‌ساعده باعث شد تا تمام جوامع بشری - غیر از خاندان رسالت علیهم صلوات اللّه و افراد بسیارکمی چون سلمان وابوذر و ... - حتّی از خواص و عوام و دوست و دشمن، تنها شخص امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» را آن هم به اسم، و اسلام را تنها به اسم، بشناسند نه به شخصیت علمی و عملی مولا أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» و نه به واقعیت اسلام، و اگر مولا أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» را بعليّ بودنش در تمام ابعادش، و اسلام را به واقعیتش می‌شناختند این نبودند که هستند!

و معنی و حقیقت این آیۀ کریمه در آنان تحقق می‌یافت:

«وَ لَوْ اَنَّ أَهْلَ الْقُرٰى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَ الْأَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» الاعراف: ۹۶).

یعنی: و اگر مردم شهر و دیار به حقیقت و راستی ایمان می‌آوردند نه به ظاهر و لفظ، و راه پرهیزکاری را در پیش می‌گرفتند و از باطل و فتنه و فساد دوری می‌جستند، هر آینه ما، درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می‌گشادیم، و لکن چون حق را تکذیب کرده و به باطل پیوستند، پس ما هم آنها را به کیفر کردارشان که انحطاط و ذلت و سقوط از انسانیت، و محرومیت از برکات آسمان و زمین بود رساندیم.

نه تنها ستم‌پیشه‌گان و فتنه‌جویان، خود از برکات آسمان و زمین محروم شدند، و از انسانیت سقوط کرده و منحط گردیدند که جوامع بشری را نیز محروم و منحط ساختند.

۱۱۱- سقیفه و محرومیت از حقیقت قرآن کریم:

پر واضح و روشن است که حقیقت میوه، همان عصارهٔ او است، و حقیقت بادام و گردو و ... مغز آنها، و ارزش آنها به حقیقت آنهاست.

امیرمؤمنان عليّ«عليه السلام» عصارهٔ وحی آسمانی، و حقیقت قرآن کریم، و جان رسالت، و نفس رسول الله«صلى الله عليه وآله» بود، قرآنی که اگر بر کوهها نازل می‌شد، متلاشی می‌گردیدند.

«لَوْ اَنْزَلْنٰا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَ تِلْكَ الْاَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» الحشر: ۲۱).

یعنی: ای رسول ما اگر این قرآن عظیم الشأن را بر هرکوه سختی ازکوهها نازل می‌کردیم، بی تردید مشاهده می‌کردی که کوه از ترس خداوند متعال خاضع و ذلیل و متلاشی می‌گشت، و این مثالها را در قرآن عظیم برای مردم بیان می‌کنیم تا متفکران در آن بیاندیشند.

حقیقت قرآن کریم این کلمات و حروف و آیات و سطرهای نوشته شده در اوراق بین دفّتین (جلد زیرورو) نیست، چنانچه معاویةبن ابی سفیان، وقتی در جنگ صفین،جهت تخدیر افکار و تحمیق مردم فرمان داد قرآنها را روی نیزه کنند

حضرت امیرمؤمنان عليّ﴿علیه‌السلام﴾ فرمود:

«آنچه بر سر نیزه‌ها کرده‌اند قرآن نیست، حقیقت قرآن من هستم».

ما باید به حروف و کلمات و آیات و سطرها و ورقهای قرآن کریم را حرمت بنهیم، اما حقیقت قرآن این حروف و ... نیست، بلکه حروف و ... حامل آن حقیقت است، چنانچه حقیقت میوه به تفاله و حقیقت بادام به پوستهٔ آن نیست، بلکه تفاله، حامل عصاره و پوسته، حافظ مغز است که اگر تفاله خشک و بی عصاره و پوسته، بدون مغز باشد، ارزش میوه از تفاله، و ارزش بادام از پوسته تجاوز نمی‌کند.

قرآن کریم، بدون عليّ بن ابیطالب﴿علیه‌السلام﴾ همانند میوهٔ بی عصاره و بادام بی‌مغز است، چه اینکه براهین عقلیهٔ قاطعه و ادلهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن است که حقیقت قرآن مجید عليّ مرتضی﴿علیه‌السلام﴾ بود که جبرئیل أمین آن را از مبدأ وحی بر قلب رسول اللّه﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ که نفس عليّ﴿علیه‌السلام﴾ بود نازل می‌کرد:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمينُ عَلٰى قَلْبِكَ - وَ اَنْذِرْ عَشيرَتَكَ الْاَقْرَبينَ وَاخْفِضْ جَنٰاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ» الشعراء: ۱۹۲-۱۹۳ و ۲۱۴-۲۱۵).

یعنی: جبرئیل روح الامین (فرشتهٔ بزرگ خدا) قرآن را از جانب خداوند متعال بر قلب تو یا محمّد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرود آورد تا به حکمت و اندرزهای آن بندگان خدا را متذکر ساخته و از عقاب إلهی در صورت طغیان آنها بترسانی - و نخست این کار را با خویشان نزدیک خود انجام ده، و پر و بال مرحمتت را برای کسی که از تو پیروی کرده و به تو ایمان آورده به تواضع بلرزان.

طبق روایات متواتره از دو طریق شیعه و عامه: نخستین کسی که «یوم الانذار» به رسول اللّه﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ ایمان آورده و پیروی نموده عليّ مرتضی﴿علیه‌السلام﴾ بود که رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ نخستین بار مأمور به گشودن پر و بال رحمت و تواضع برای او شد.

أمین وحی جبرئیل﴿علیه‌السلام﴾ قرآن کریم را که حقیقت آن عليّ مرتضی﴿علیه‌السلام﴾ بود از مبدأ وحی نازل می‌کرد بر جان رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ که عليّ مرتضی﴿علیه‌السلام﴾ بود روزی که فاصلهٔ بین نزول و صعود پنجاه هزار سال راه بود:

«مِنَ اللّٰهِ ذِي الْمَعٰارِجِ تَعْرُجُ الْمَلاٰئِكَةُ وَالرُّوحُ اِلَيهِ في يَوْمٍ كٰانَ مِقْدارُهُ خَمْسينَ اَلْفَ سَنَةٍ» المعارج: ۳ و ۴).

یعنی: از سوی خداوندیست که مالک آسمانهاست، فرشتگان و روح الامین (جبرئیل) به سوی عرش خدا بالا می‌روند در یک روزی که مدت آن پنجاه هـزار سال می‌باشد.

اعتقاد راسخ بر آن است که: سقیفهٔ بنی ساعده مانع از درک جوامع بشری نسبت به این حقیقت قرآن کریم و دست یابی به آن شده است، که اگر انسان آن را درک می‌کرده و به آن دست می‌یافت، هر فردی از افراد به اندازهٔ درک این حقیقت قرآن مجید، حرکاتش در فضا، و بر بسیط زمین همان حرکات أمین وحی با یک اراده و خطور قلبی بود، چنانچه حرکات بهشتیان در جنات برین چنین است.

سقیفه نه تنها جوامع بشری را از درک حقیقت قرآن مجید و روح اسـلام و جان رسالت و نفس نبیّ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و دست‌یابی به آن محروم ساخت، کـه انسـان را منحط و از انسانیت ساقط نمود، و در میان شعلهٔ سوزان آتش فتنه و فساد تا ظهور حضرت صاحب الزمان﴿علیه السلام﴾ گرفتار، و درگرداب جهل وگمراهی فرو برد.

اسلام بدون مولا أمیرالمؤمنین علیّ مـرتضی﴿علیه السلام﴾ هـمان مـیوهٔ خشک و بی‌عصاره، و بادام پوک و بی‌مغز و اسلام عامه همان تفالهٔ میوه و پوست خشکیدهٔ بی‌مغز و بی‌حقیقت بادام است.

سقیفه، مولا أمیرالمؤمنین علیّ مرتضی﴿علیه السلام﴾ را از مجد و عظمت، از علم و فضیلت، و از مقام و شخصیت نیانداخت و از علیّ بودنش نکاست، چه اینکه مجد و عظمت و ... با ذاتش در آمیخته و با طبیعتش عجین شده بود همچون طلای ناب که هر چند در دل خاک بماند همان طلا است، ولی جوامع بشـری را از مـجد و عظمت، از علم و فضیلت و مـقام و شـخصیت والای مـولا أمـیرالمـؤمنین عـلیّ مرتضی﴿علیه السلام﴾ و انسان را از تکامل و تعالی، و از انسانیت که حقیقت و شرافت و کرامت انسان تنها به او است محروم ساخت.

درس بیست و دوم:

۱۱۲- هنوز جوامع بشری در میان شعلهٔ آتش فتنهٔ سقیفه می‌سوزد:

خداوند متعال نخست بندگانش را از آتش فتنه بر حذر می‌دارد، تا نه خود، فتنه ایجاد کنند، و نه دور فتنه بگردند، چه اینکه فتنه، فتنه است در هر صورت کسی که به آتش آن نزدیک گردد درکامش فرو خواهد رفت، خواه فتنه‌گر باشد یا فتنه‌جو:

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خاصَّةً وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدیدُ الْعِقابِ» الانفال: ۲۵).

یعنی: و بترسید و برحذر باشید از آتش فتنه که چون شعله‌ور گردد تنها مخصوص ستمکاران و فتنه برانگیزان نباشد، بلکه فتنه گران و هر کس دور فتنه بگردد را درکام خود فرو خواهد برد و بدانید که عقاب خداوند متعال بسیار سخت است.

سپس بندگانش را نهی از رکون و نزدیک شدن به فتنه‌گران کرده است، پس نه تنها نباید خود فتنه ایجاد کنید، بلکه نباید دور فتنه بگردید، و نه به فتنه‌گر نزدیک شوید، که نزدیک شدن به فتنه‌گر نیز انسان را درکام آتش فتنه فرو خواهد برد:

«وَ لاٰ تَرْكَنُوا اِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّٰارُ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِیٰاءَ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ» هود: ۱۱۳).

یعنی: و شما مؤمنان هرگز نباید با فتنه‌گران و ستمکاران و ظالمان همدست و دوست و نزدیک شوید وگرنه آتش فتنهٔ ظلم و فساد آنها شما را نیز خواهد سوزانید، و در آنحال جز خداوند متعال هیچ دوست و یاوری نخواهید یافت، و هرگز کسی به یاری شما بر نخواهد خواست.

بر پژوهشگران خبیر بیدار دل، و محققان آزادهٔ با انصاف پوشیده نیست که با توطئه‌های مزوّرانهٔ از پیش تعیین شده، در نخستین ساعات رحلت رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» سقیفهٔ بنی‌ساعده توسط سه نفر: (ابوبکربن ابی قحافه، و عمربن الخطاب، و ابوعبیدهٔ جرّاح قبرکن) به نام امت اسلام تشکیل گردید که بی‌درنگ آتش سوزان این بزرگترین فتنهٔ تاریخ از درون آن شعله کشید، و به خرمن وحی و اسلام و قرآن کریم و رسالت و دیانت و عترت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» زد و شرف وانسانیت را در کام خود فرو برد.

و افراد جامعهٔ آن روز - غیر از بنی هاشم و چند تن معدود - نه تنها در صدد اطفاء حریق و خاموش کردن آتش فتنه برنیامدند که:

دسته‌ای: با زور فتنه‌گران، امر خداوند به دوری و پرهیز از فتنه را فراموش کرده و از فتنه‌پرهیز ننمودند تا اینکه شعلهٔ آن دامنشان را گرفت.

گروهی: با زر، نهی خداوند متعال را از رکون به فتنه‌گران، نادیده گرفته و به دنبال آتش افروزان راه افتاده یاریشان کرده و رکون به آنان نموده و به شعلهٔ آن سوختند.

و عده‌ای: با تزویر و فریب خوردن، گرفتار شعلهٔ آتش سوزان فتنه گردیدند، که این شعله از طریق این (۳) گروه به دامن جوامع بشری رسیده و باگذشت چهارده قرن از آن، هنوز جوامع بشری گرفتار آنند.

امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» در کلماتش گاهی به صراحت، و احیاناً به کنایه، و گاهی نیز به اشاره، این بزرگترین فتنهٔ آتشین تاریخ بشری یعنی فتنهٔ سقیفهٔ بنی ساعده و فتنه انگیزان، و نتایج و آثار مرگبار و علل استمرار آن، و تنها راه نجات از آن را نیز برای جوامع بشری بیان می‌دارد، تا حجت را بر همگان تمام، و راه عذری را برای کسی باقی نگذارد، و ما در اینجا به ذکر دو مورد بسنده می‌کنیم:

۱۱۳- اوّل: علل فراگیری فتنهٔ سقیفه و استمرار آن تاکنون:

حضرت امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در علل دامنگیر شدن شعلهٔ سوزان سقیفهٔ بنی‌ساعده و فراگیری آن جوامع بشری را و در استمرار آن می‌فرماید:

«لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوٰاءِ الْحِكْمَةِ، وَ لَمْ يَقْدَحُوا بِزِنٰادِ الْعُلُومِ الثّٰاقِبَةِ، فَهُمْ فِي ذٰلِكَ كَالْأَنْعٰامِ السّٰائِمَةِ وَ الصُّخُورِ الْقٰاسِيَةِ، قَدِ انْجٰابَتِ السَّرٰائِرُ لِأَهْلِ الْبَصٰائِرِ، وَ وَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخٰابِطِهٰا، وَ أَسْفَرَتِ السّٰاعَةُ عَنْ وَجْهِهٰا، وَ ظَهَرَتِ الْعَلاٰمَةُ لِمُتَوَسِّمِهٰا، مٰالِي أَرٰاكُمْ أَشْبٰاحاً بِلاٰ أَرْوٰاحٍ وَ أَرْوٰاحاً بِلاٰ أَشْبٰاحٍ، وَ نُسّٰاكاً بِلاٰ صَلاٰحٍ، وَ تُجّٰاراً بِلاٰ أَرْبٰاحٍ، وَ أَيْقٰاظاً نُوَّماً، وَ شُهُوداً غُيَّباً، وَ نٰاظِرَةً عَمْيٰاءَ وَ سٰامِعَةً صَمّٰاءَ وَ نٰاطِقَةً بَكْمٰاءَ؟؟؟!».(۱)

یعنی: این کوردلان و کرگوشان، این لال زبانان و جامد عقلان، و این راکد فکران و منحطان و... که در شعلهٔ آتش سوزان فتنهٔ سقیفه گرفتار شده و درمانده‌اند، علل این کور دلی و... درماندگی این است که:

آنان از روشنی‌های حکمت إلهی که تنها در نزد أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه می‌باشد بهره نگرفته‌اند، و به آتش زنه های علوم ومعارف درخشان آسمانی آتش نیفروخته‌اند، پس این فریب خوردگان سقیفه در واقع حیواناتی دو پایند که مانند چارپایان چرندهٔ بی‌شعورکه تنها همّت و سعیشان، خوردن و آشامیدن و شهوات و ... است و دلهای آنان همچون سنگهای سخت بنیان است که حقائق و علوم و معارف و أسرار و ... را درک نمی‌کنند.

بتحقیق برای صاحبان بصیرت و بینائی پوشیده‌ها بیان و آشکار گردید، و برای اشتباه کنندهٔ راه حق و هدایت، راه خیر و سعادت و راه کمال و سیادت و ... روشن و هویدا گشت (به وسیلهٔ امام﴿علیه السلام﴾ فتنه‌های فتنه گران، و ضلالتها و فسادها و خیانتها و جهالتهای مدّعیان دروغین و ...که درصدد خاموش ساختن نور حق بوده‌اند از یکسو نمایان گردید، و از سوی دیگر حقائق و علوم و معارف و أسرار آل محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ که دشمنان پنهان می‌نمودند بیان شد، پس برای مردم در جذب و روی آوردن به باطل وگمراهی، و ضلالت و نادانی، و دوری از حق و هدایت، جای عذری باقی نمانده است).

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۰۷ ص ۳۲۱).

و قیامت پرده از روی خود برداشته، و نشانهٔ آن برای اهل فراست و زیرکی ظاهر شد (زیرا رسول خدا«ﷺ» تمام نیازمندیهای انسان در تمام أبعاد زندگیش تا روز قیامت را بیان کرد، و چیزی از آنرا فروگزار ننموده بطوری که گویا قیامت بر پا گردید، پس جای سخن باقی نمانده تا در انتظار بعثت پیغمبر دیگری باشید که دو راه حق و باطل، و خیر و شر، و هدایت و ضلالت و صلاح و فساد و کمال و انحطاط و ... را برای شما بیان نماید).

سپس امیرمؤمنان عليّ«ؑ» منحطان جامعه راکه منشأ انحطاط آنها سقیفه بوده است، مورد عتاب قرار داده و آنها را به (۹) گروه تقسیم کرده و فرمود: با این بیان آشکار، چه شده است که می‌بینم:

۱-گروهی از شما را پیکرهای بی‌جان می‌بینم که، همآنند مردگان نمی‌فهمید، و از آتش فتنه و فساد سقیفه دوری نمی‌کنید، و شعلهٔ آتش آن که دامن شما را گرفته خاموش نمی‌کنید؟

۲- و می‌بینم دستهٔ دیگر از شما را جان‌های بی‌پیکر، یعنی دارای عقل و فهم، أمّا حبّ جاه و مقام و ریاست و صدارت و حبّ دنیا و متاع آن، مانع از دوری شما از فتنه و فساد و ضلالت و أهل آنها می‌شود؟!

۳- و می‌بینم گروه سومی از شما را عبادت کنندگان بدون تقوی و پرهیزکاری؟!

۴- و می‌بینم گروه چهارمی از شما را همآنند بازرگانانی که در تجارت سودی نبرده که مغلوب گشته و شکست خورده است.

۵- و می‌بینم دستهٔ پنجمی از شما را همآنند انسانهای بیداری که خواب رفته‌اند (یعنی بی تفاوت).

۶- و می‌بینم دستهٔ ششمی از شما را همآنند انسانهای حاضر که حواسشان جای دیگر و در واقع غائبند چراکه حضورشان کمترین فائده‌ای ندارد (انسانهای بی خاصیّت).

۷- و می‌بینم دستهٔ هفتمی از شما را همآنند انسانهای بینای کور (بینای سر، و کوردل).

۸- و می‌بینم طائفهٔ هشتمی از شما را شنوا، چون کر. (یعنی گوش شنوا دارند، ولی هوش درک آنچه می‌شنوند را ندارند).

۹- و می‌بینم گروه نهمی از شما راگویا، ولی لال. (یعنی زبان و دهان آنها حرکت می‌کند ولی آنچه راکه باید بگویند نمی‌گویند و مانند أشخاص بُهت زده هستند).

(شعله های آتش فتنه و فساد سقیفهٔ سخیفهٔ بنی ساعده را میبینید که دامنهای شما و دامن جامعه راگرفته، و توانائی اطفاء آنرا دارید أما خاموش نمی‌کنید).

۱۱۴- دوم: راه نجات از آتش فتنهٔ سقیفه چیست؟

حضرت امیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» تنها راه نجات از شعلهٔ آتش فتنهٔ سقیفه را به جوامع بشری برای همیشه نشان می‌دهد و می‌فرماید:

«أَلا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصارِ مانَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ، أَلا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْماعِ ما وَعَى التَّذْكِيرَ وَ قَبِلَهُ، أَيُّهَا النّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْباحِ واعِظٍ مُتَّعِظٍ وَامْتاحُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدَرِ.

عِبادَ اللّهِ لاتَرْكَنُوا إِلى جِهالَتِكُمْ، وَ لاتَنْقادُوا إِلى أَهْوائِكُمْ، فَإِنَّ النّازِلَ بِهذَا الْمَنْزِلِ نازِلٌ بِشَفا جُرُفٍ هارٍ، يَنْقُلُ الرَّدى عَلى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلى مَوْضِعٍ لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ، يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مالا يَلْتَصِقُ، وَ يُقَرِّبُ مالا يَتَقارَبُ، فَاللّهَ اللّهَ أَنْ تَشْكُوا إِلى مَنْ لايُشْكِي شَجْوَكُمْ، وَ يَنْقُضُ بِرَأْيِهِ ماقَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ، إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمامِ إِلاّ ما حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ:

اَلْإِبْلاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَ الْاِجْتِهادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَ الْإِحْياءُ لِلسُّنَّةِ، وَ إِقامَةُ الْحُدُودِ عَلى مُسْتَحِقِّيها، وَ إِصْدارُ السُّهْمانِ عَلى أَهْلِها، فَبادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ ، وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَثارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، وَانْهَوْا غَيْرَكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ تَناهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّما أُمِرْتُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّناهِي». (۱)

۱- نهج‌البلاغه: خطبة ۱۰۴ ص ۳۱۱).

یعنی: ای مردم! بدانید و آگاه باشید! بیناترین دیده‌ها، دیده‌ای است که نظرش در خیر و صلاح نافذ باشد، و از فتنه و فساد دوری جوید، تا در شعلۀ آتش فتنه نسوزد، و دامنش بفساد آلوده نگردد، آگاه باشید شنواترین گوشها، گوشی است که پند و أندرز را حفظ کرده و با تمام وجود آنرا بپذیرد.

أی مردم! چراغ راه خیر و صلاح، راه کمال و فلاح و راه هدایت و سعادت و... را از شعلۀ چراغ پند دهندۀ پند، پذیرفته، بیفروزید، راه کمال را از کمال یافته پرسش نمائید، پند و اندرز را از کسی بپذیرید که آنچه می‌گوید خود عامل به آن باشد، راه کمال را از گمراه، سراغ نگیرید، و پند و اندرز را از غیر عامل به آن نپذیرید، و آب زلال را از چشمۀ صاف که تیره و آلوده نیست بکشید (حقائق و علوم و معارف و أسرار و أحکام و .... را از منبع و سرچشمۀ زلال آنها فراگیرید، و آنها أهل بیت وحی أئمۀ معصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین می‌باشند).

ای بندگان خداوند متعال بجهل و نادانی خود اعتماد نکنید، و از أمیال و خواسته‌های نفسانی خویش پیروی ننمائید، زیرا کسی که از هواهای نفسانی خود تبعیت و پیروی نماید همآنند کسی است که بکنار رود خانه‌ای که زیر آن تهی گشت و در شرف ریزش و انهدام است منزل نماید، هلاکت و تباهی را بر پشت خود بار کرده از جائی بجائی می‌گرداند، بجهت تزلزل و اضطراب و شک و تردید در معتقداتش هر لحظه، اندیشه‌ای را پس از اندیشه‌ای و عقیده‌ای را بعد از عقیده‌ای بکار آرد، هر زمان مسلکی را اختیار نموده، و هر روز روش تازه‌ای را ابراز داشته، و هرلحظه عقیدۀ جدیدی را اظهار نماید، و بر هیچ مسلک و روش و عقیده‌ای ثابت‌قدم نباشد.

چنین انسان بی‌ثبات در اندیشه و عقیده، می‌خواهد بچسباند چیزی را به چیزی که هرگز آندو بهم نزدیک نخواهند شد (چون حق را با باطل ، و نور را با ظلمت، و هدایت را با ضلالت، وایمان را با کفر و ...)

پس از خداوند متعال بترسید و شکایت ننمائید پیش کسی که غم و اندوه شما را برطرف نمیکند، راه هدایت را ازکسی که خود درگرداب ضلالت وگمراهی گرفتار است نجوئید، از جاهل و نادان، طلب علم و دانش نکنید، و از أهل باطل و شر، جویای حق و خیر نشوید، و پیش ظالم و ستمگر داد مظلومیت سر ندهید، و از انسان منحط راه کمال، سراغ نگیرید و ... زیرا او شما را به رأی باطل خود میکشد و افساد می‌کند آنچه را از هدایت وعلم و حق وکمال و ... که شما بر آن استوار هستید، پس باید فضائل اخلاقی وکمالات نفسانی را از صاحبان فضل وکمال بیاموزید نه از فاقدین آنها.

خداوند متعال می‌فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰيَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدٰى» یونس :۳۵).

یعنی: آیا آنکه بندگان خداوند سبحان را به راه حق وکمال هدایت و ارشاد می‌کند، سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکه هدایت نمیکند (شرائط لازم هدایت و ارشاد دیگران را ندارد) مگر آنکه خود هدایت شود)؟.

ذات نایافته از هستی بخش   کی تواند که شود هستی‌بخش

(پس باید حقائق دین و معارف قرآن کریم، و علوم و حکم و اسرار و أحکام اسلام، و فضائل وکمالات را از صاحبان آنها بیاموزید که مظهر و منبع و سرچشمۀ زلال همۀ آنها تنها أهل بیت وحی علیهم‌السلام می‌باشند، و در این راستا علمای راستین اسلامی خواهند بود)

۱۱۵- مسؤلیت کلّی امام معصوم«علیه‌السلام» نسبت به امت چیست؟

سپس امیرمؤمنان عليّ«علیه‌السلام» مسؤلیت و وظائف کلّی امام بحق نسبت به مردم را بیان فرموده‌اند:

بتحقیق نیست بر امام مگر قیام به آنچه پروردگارش به او أمر فرموده و آن پنج چیز است:

۱- إبلاغ موعظه به مردم از کلمات خداوند متعال و فرمایشات رسولش«صلی‌الله‌علیه‌وآله».

پس باید کار هدایت و ارشاد مردم به سوی کمال انسانی بر أساس دو أصل استوار باشد: کتاب اللّه تعالی: «قرآن کریم» و سنّت رسول اللّه«ﷺ» که مبیّن آن أهل بیت رسالت هستند و خداوند متعال علمای دینی را در تربیت فرد و هدایت جامعه به ایندو أصل فراخوانده است و فرمود: «**کُونُوا رَبّانِیّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ**» آل عمران: ۷۹)

یعنی: ای کسانی که تربیت و هدایت جامعه را به سوی کمال به عهده گرفته‌اید، باید کار شما بر اساس دو اصل استوار باشد: آنچه از کتاب آسمانی می‌آموزید و آنچه از سنّت و فرمایشات رسول خدا«ﷺ» فرا می‌گیرید.

و رسول خدا«ﷺ» امتش را به تمسّک به ایندو أصل، و پیروی از آندو با هم فرا خوانده است و فرمود:

«**اِنّي تارِکٌ فیکُمُ الثَّقْلَیْنِ: کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتي، أَهْلَ بَیْتي ما إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا بَعْدي أَبَداً**».

یعنی: به تحقیق من دو أمانت بزرگی را میان شما به ودیعه گذارده‌ام: کتاب خداوند متعال و أهل بیتم، هرگاه به این دو أمانت تمسّک جوئید و طبق آندو با هم عمل کنید، و آندو را از هم جدا نکنید، تنها در این صورت پس از من هرگز گمراه نخواهید شد.

۲- با تمام وجود سعی و کوشش نمودن در هدایت و ارشاد، و پند و اندرز دادن به مردم، سستی ننمودن در این راه، و نترسیدن در أمر دیانت از غیر خداوندمتعال.

خداوند متعال رسول خاتمش«ﷺ» و پیروانش را به آن أمر فرمودند:

«**فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ**» هود: ۱۱۲)

یعنی: ای رسول ما«ﷺ» تو چنانکه در هدایت و إرشاد و انذار مردم ماموری، استقامت و پایداری کن، و کسی که با همراهی تو به خداوند متعال رجوع کرد نیز باید در وظایف خود پایدار باشد.

و فرمود:

«فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمٰا أُمِرْتَ وَ لاٰتَتَّبِعْ أَهْوٰآءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ كِتٰابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» الشوری:۱۵).

یعنی: پس بدین سبب ای رسول ما، تو همهٔ مردم را به دین اسلام و توحید دعوت کن، و آنچنانکه مأموری پایداری نما، و پیرو هوای نفس مردم مباش، و بگو به آنان که: من بکتابی که خداوند متعال فرستاد «قرآن کریم» ایمان آورده‌ام، و مأمورم که میان شما به عدالت حکم کنم.

۳- امام«علیه السلام» باید سنّت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» را احیاء کند (یعنی باید در تمام أبعاد، طبق أحکام و سیرهٔ آن حضرت«صلی الله علیه و آله» عمل کند چه اینکه اطاعت از او«صلی الله علیه و آله» همان اطاعت از خداوند متعال است).

خداوند متعال می‌فرماید:

«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ» النساء:۸۰).

یعنی: هرکس رسول خدا«صلی الله علیه و آله» را اطاعت کند در حقیقت خداوند متعال را اطاعت کرده است و فرمود:

«وَ مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰانَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ» الحشر:۷).

یعنی: و آنچه که رسول خدا«صلی الله علیه و آله» به شما داد و أمرکرد بگیرید و عمل کنید، و هر چه که نهی کرد آنرا ترک کنید، و در مخالفت از أمر و نهی رسول خدا«صلی الله علیه و آله» از خداوند متعال بترسید، چه اینکه عقاب خداوند متعال بسیار سخت است.

۴- اجرای حدود إلهی برکسی که باید بر آن جاری شود (وقتی امام معصوم«علیه السلام» باید مبیّن حکم اللّه تعالی و مجری حدود إلهی باشد، چه کسی می‌تواند حکمی بغیر حکم اللّه جعل و یا اجراکند).

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكٰافِرُونَ - وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُونَ - وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ» المائده:۴۴ - ۴۵ و ۶۷)

یعنی: و هرکس بر خلاف حکم إلهی، بر کسی حکم کند، او از کافران و ستمگران و فاسقان خواهد بود.

و می‌فرماید:

«وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُونَ»البقره: ۲۲۹).

یعنی: و هرکس از حدود الهی تجاوزکند یا بغیر حکم خداوند متعال، حدّی را برکسی جاری سازد، پس آنان بحقیقت از ستمگران می‌باشند.

و می‌فرماید:

«وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نٰاراً خٰالِداً فِيهٰا وَ لَهُ عَذٰابٌ مُهِينٌ» النساء:۱۴۰).

یعنی: و هرکس خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه وآله﴾ را نافرمانی کند، و از حدود أحکام الهی تجاوز نماید، خداوند متعال او را به آتشی درافکند که همیشه در آن معذّب، و همواره در عذاب خواری و ذلّت خواهد بود.

۵- رساندن سهم و نصیب هرکس را از بیت‌المال بدون ظلم و ستم بر أحدی که سهمی در آن دارد.

پس (چون بوظائف امام معصوم﴿علیه السلام﴾ و جانشین راستین امام﴿علیه السلام﴾ آشنا شدید، و در غیر طریق حق و کمال و خیر و صلاح گام ننهاده‌اید، و دست نیاز و ارادت بهر بی خبر از اصول و فروع دین، و بی خبر از علوم و معارف و حقائق و احکام و اسرار و ... اسلام دراز نکرده‌اید) برای کسب علم و فضیلت و کمال و .... بشتابید بسوی صاحبان آن، پیش از خشک شدن گیاه آن (رحلت امام معصوم﴿علیه السلام﴾ و جانشینان راستین او) و بشتابید پیش از آنکه ازکسب علم و دانش،

و فضیلت و کمال از اهلش وامانید (بر أثر حوادث و موانع و سختیهای روزگار و ...) و بخود مشغول گردید، و فرصت را از دست بدهید.

و با فراگیری شما، اصول و فروع را، حقائق دین و معارف اسلام را، و باکسب فضائل و کمالات را از سرچشمه و صاحبان آنها، نهی کنید دیگران را ازگناهان، پس از آنکه خود آنها را ترک نمودید، زیرا اینست و جز این نیست: شما مأمور شده‌اید؛ دیگران را نهی از منکر نمائید، پس از آنکه خود آنرا بجای نیاورید، زیرا کسی که مرتکب عمل زشت می‌شود نمی‌تواند دیگران را از ارتکاب آن باز دارد، انسان گمراه هرگز راهنمای دیگری نمی‌شود، و جاهل نمی‌تواند بدیگران علم بیاموزدو ...

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
خشک ابری که شود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی

«**فٰاقِدُ الشَّيْءِ لاٰيُعْطيهِ**» کسی که خود چیزی ندارد نمی‌تواند چیزی به دیگری دهد.»

درس بیست و سوم:

۱۱۶- تنها راه نجات از انحطاط و نیل بکمال انسانی چیست؟

در بحث گذشته بیان شد که سقیفهٔ سخیفهٔ بنی ساعده منشأ اسارت اسلام و انحطاط مسلمین، و شعلهٔ آتش سوزان فتنه و فساد آن دامنگیر جوامع بشری تاکنون شده است، در بحث امروز میخواهم بسراغ راه نجات از اسارت و انحطاط، و خاموش ساختن آتش فتنهٔ آن برویم:

حضرت امیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» در مواضع متعددی از نهج‌البلاغه تنها راه نجات اسلام از اسارت، و مسلمین از انحطاط و اطفاء حریق فتنه سقیفه، و راه نیل بکمال انسانی را برای جوامع بشری بیان میدارد، و آن تنها رجوع بأهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه و تنفّر از سقیفه و برائت از اصحاب آن می‌باشد، و ما در اینجا بذکر چند مورد در این خصوص از سخنان آن حضرت «عليه السلام» بسنده می‌کنیم:

۱- امیرمؤمنان عليّ «عليه السلام» می‌فرماید:

«وَ إِنِّي لَعَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ مِنْهاجٍ مِنْ نَبِيِّي، وَ إِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْواضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطاً، أُنْظُرُوا اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ، فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ وَ اتَّبِعُوا اَثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدىً، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدىً فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا وَ إِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا، وَ لاٰ تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَ لاٰ تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا».(۱)

یعنی: ای مردم چگونه از من دور میشوید، و از تبعیت و پیروی و اطاعت از من سرباز می‌زنید، در حالی که من از جانب پروردگارم بر حقانیت و هدایت و صداقت و ولایت خود حجّت و گواه دارم، و بفرمان پیغمبر خویش تنها در مسیر

۱- نهج‌البلاغه: از کلمات آنحضرت «عليه السلام» رقم ۹۶ ص ۲۸۶).

حق و کمال سیر می‌کنم، و همانا من برویّهٔ واضح و آشکار بفرامین آسمانی و دستورات الهی و سنّت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» عمل می‌کنم، و راه حق و کمال را از روی بینش و آگاهی در میان راههای باطل و انحطاط پیدا نموده و در آن میروم.

ای مردم نگاه کنید بأهل بیت پیغمبر خود: «امیرالمؤمنین عليّ‌بن ابیطالب و فاطمه و فرزندان معصومین آنان علیهم صلوات اللّٰه» و از طریقهٔ آنها جدا نشوید، وتنها آنانرا معیار اعتقاد وگفتار و عمل خود قرار دهید، و از آنان پیروی کنید، زیرا ایشان الگوی حق و میزان کمال انسانی هستند که هرگز شما را از راه حق و کمال بیرون نخواهند برد، و شما را بگمراهی و انحطاط بر نمی‌گردانند، آنان بهترین خلق خداوند متعال، و سزاوارترین بندگان برای پیروی از ایشان هستند، که پیروی از غیر آنان موجب گمراهی و انحطاط و هلاکت و تباهی می‌گردد.

پس اگر اهل بیت وحی«علیهم السلام» بعللی راه صبر و شکیبائی و خانه‌نشینی و سکوت در أمر خلافت و حکومت (نه دیانت و امامت) را اختیار کردند، شما نیز با همان علل، همان راه آنانرا برگزینید، و از آنان پیروی نمائید، و اگر به علل دیگر و مقتضیات در أمر خلافت و دیانت و غیر آنها قیام نمودند، شما نیز از آنان پیروی کرده یاریشان کنید و یا قیام نمائید، و هیچگاه از خاندان رسالت علیهم صلوات اللّٰه در هیچ امری پیشی نگیرید، و برای خود عمل نکنید که گمراه و سرگردان خواهید شد، و از آنان جدا نشده و عقب نمانید که منحط و تباه می‌گردید.

پس تنها خاندان رسالت«علیهم السلام» شما را از راه باطل وگمراهی، و از راه جهل و تباهی و انحطاط و عذاب الهی نجات داده و بحق و درستی و علم و رستگاری و کمال و نعمتها و سعادت أبدی میرسانند.

۲- امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود:

«وَ إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ، وَ عُرَفَاؤُهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ لَايَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ لَايَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ».(۱)

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۵۲ ص ۴۷۰.

يعنى: و اينست و جز اين نيست تنها پيشوايان (ائمه اثنى‌عشر معصومين از خاندان عصمت و طهارت صلوات اللّٰه عليهم أجمعين) براى راهنمائى خلائق، پيرو امر و نهى خداوند متعال بوده، و او را به بندگانش ميشناسانند، زيرا تنها بوسيلۀ أهل بيت وحى معصومين «عليهم السلام» خداوند متعال شناخته و پرستيده مى‌شود و در زيارت جامعۀ كبيره ميخوانيم: «**اَلسَّلامُ عَلىٰ مَحَالِّ مَعْرِفَةِاللّٰهِ**»)، از اينروكسى داخل بهشت نمى‌شود مگر آنكه آنها را بشناسد و معتقد باشد كه تنها آنان خلفاء بر حق و جانشينان رسول اللّٰه «صلى الله عليه وآله» اميرالمؤمنين و يازده فرزند معصوم آن بزرگوار هستند، و دوستدار آنها، و از ايشان پيروى نمايند، و آنان هم آنكس را معتقد بخودشان و مطيع و پيرو خودشان بدانند.

پس اگر كسى أهل بيت وحى «عليهم السلام» را دوست بدارد، و باور داشته باشد كه تنها آنان خلفاء و جانشينان بر حق رسول خدا «صلى الله عليه وآله» هستند، اما از آنان پيروى ننمايد، آنانرا نشناخته، و از اين دوستى و اعتقاد سرسرى سودى نخواهد برد، و داخل بهشت نخواهد شد مگر اينكه توبه نمايد، و از آنان پيروى كند.

و اميرمؤمنان علىّ «عليه السلام» فرمود: و داخل آتش سوزان جهنم نمى‌شود مگر كسى كه منكر خلافت و جانشينى بلافصل آنان شود، و ايشان هم (بسبب انكار آنكس) او را از خود ندانند.

۳- اميرمؤمنان علىّ «عليه السلام» در وصف أهل بيت عصمت و طهارت صلوات اللّٰه عليهم أجمعين مى‌فرمايد:

«فِيهِمْ كَرٰائِمُ الْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمٰنِ، إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا فَلْيَصْدُقْ رٰائِدٌ أَهْلَهُ وَ لْيُحْضِرْ عَقْلَهُ».[1]

يعنى: آنچه از آيات قرآن كريم در مدح علم و هدايت، و در فضائل أخلاقى و كمالات نفسانى نازل‌شده همۀ آنها درباره و شأن أهل بيت وحى عليهم صلوات اللّٰه نازل گرديده است، و تنها آنان گنجهاى خداوند بخشنده هستند (زيرا آفريدگار جهان

۱- نهج‌البلاغه: خطبۀ ۱۵۳ ص ۴۸۰).

تمام گوهرهای گرانبها یعنی فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی و صفات پسندیده از: عقل و تدبیر، از علم و حلم، از ایمان و تقوی، از عصمت و طهارت، از عدل و عمل صالح، از معرفت و عبادت، از صداقت و امانت، از جود و کرم، از شهامت و شجاعت، و از فصاحت و بلاغت و ... همهٔ آنها را تنها در آنان جمع کرده، و آنها را محور، و متد و میزان و الگو و معیار و اسوهٔ همهٔ فضائل و کمالات قرار داده است.

از اینرو اگر آنان لب بگفتار گشایند راست گویند، چه اینکه آنها جز راستی فکر نمی‌کنند، و جز راستی بزبان نمیاورند، و اگر خاموش باشند، نباید کسی بر آنان سبقت و پیشی گیرد، زیرا سکوتشان از روی حکمت و مصلحت است نه از روی خوف یا جهل و نادانی، و نه از روی عجز و ناتوانی که دیگری بر آنها سبقت گرفته سخن گوید.

پس پیشرو و جلودار و راهنمای هر قوم و ملت و جمعی باید به پیروان خود سخن راست گوید، تا ایشان را با صداقت و راستی از جهل و گمراهی نجات داده و بعلم و کمال برساند، باید هر کس، عقل خویش را بر نفس خود حاکم سازد، و با عقل و فکر در سخنان ما بیاندیشد تا بدرستی گفتار ما پی برد، و با پیروی از ما بخیر و سعادت و کمال انسانی نائل آید.

۱۱۷- أهل بیت وحی«علیهم السلام» نگهدارندهٔ علم الهی هستند:

حضرت امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در اینکه خاندان رسالت«صلی الله علیه وآله» سرچشمه و نگهدارندهٔ علم الهی و برگزیدگان خداوند متعال می‌باشند، می‌فرماید:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ عِبادَاللهِ الْمُسْتَحْفَظِينَ عِلْمَهُ، يَصُونُونَ مَصُونَهُ، وَ يُفَجِّرُونَ عُيُونَهُ، يَتَواصَلُونَ بِالْوِلايَةِ، وَ يَتَلاقُونَ بِالْمَحَبَّةِ، وَ يَتَساقَوْنَ بِكَأْسٍ رَوِيَّةٍ، وَ يَصْدُرُونَ بِرِيَّةٍ، لاتَشُوبُهُمُ الرِّيْبَةُ، وَ لا تُسْرِعُ فيهِمُ الْغيْبَةُ، عَلىٰ ذٰلِكَ عَقَدَ خَلْقَهُمْ وَ أَخْلاقَهُمْ، فَعَلَيْهِ يَتَحابُّونَ، وَ بِهِ يَتَواصَلُونَ، فَكانُوا كَتَفاضُلِ الْبَذْرِ يُنْتَقىٰ، فَيُؤْخَذُ مِنْهُ وَ يُلْقىٰ، قَدْ مَيَّزَهُ التَّخْليصُ، وَ هَذَّبَهُ التَّمْحيصُ فَلْيَقْبَلِ امْرُؤٌ كَرامَةً بِقَبُولِها، وَ لْيَحْذَرْ

قٰارِعَةً قَبْلَ حُلُولِهٰا، وَلْيَنْظُرِ امْرُؤٌ في قَصيرِ أَيّٰامِهِ وَ قَليلِ مُقٰامِهِ، في مَنْزِلٍ حَتّىٰ يَسْتَبْدِلَ بِهِ مَنْزِلاً فَلْيَصْنَعْ لِمُتَحَوِّلِهِ، وَ مَعٰارِفِ مُنْتَقَلِهِ.

فَطُوبىٰ لِذِي قَلْبٍ سَليمٍ أَطٰاعَ مَنْ يَهْديهِ، وَ تَجَنَّبَ مَنْ يُرْدِيهِ، وَ أَصٰابَ سَبيلَ السَّلاٰمَةِ بِبَصَرِ مَنْ بَصَّرَهُ وَ طٰاعَةِ هٰادٍ أَمَرَهُ، وَ بٰادَرَ الْهُدىٰ قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوٰابُهُ، وَ تُقْطَعَ أَسْبٰابُهُ، وَ اسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ، وَ أَمٰاطَ الْحَوْبَةَ، فَقَدْ أُقيمَ عَلَى الطَّريقِ وَ هُدِيَ نَهْجَ السَّبيلِ».[۱]

یعنی: ای مردم بدانید و آگاه باشید بدرستی که بندگان خداوند متعال (خاندان رسالت«علیهم السلام») که حافظان و نگاهدارندگان علم خداوند متعال هستند، (زیرا حفظ و حراست علم الهی تنها باین خاندان پاک واگذار شده است)، و تنها آنها آنچه را که باید نگاهداشته شود حفظ می‌کنند (از کسیکه استعداد درک و فهم آنرا ندارد، یا آموختن به او بعللی مقتضی نیست پنهان می‌دارند، و آنان چهار گروه می‌باشند که در روایت کمیل بن زیاد گذشت، نباید به آنان علم دین آموخت که وزر بحال آنان، و وبال برای جامعه خواهد بود).

و تنها خاندان عصمت و طهارت«علیهم السلام» هستند که چشمه‌های علم الهی را در جائی و به سویی که باید جاری میگردانند (بکسانی که استعداد و شایستگی فراگیری علم دین را دارند می‌آموزند) برای کمک و یاری با هم اختلاط می‌کنند، و با دوستی و محبت دو طرف، یکدیگر را ملاقات و روبرو می‌شوند، و از جام سیر آب کننده (علم و حکمت) بهم می‌نوشانند، و سیرآب شده باز می‌گردند.

هرگز شک و ریب و تردید در دین **(لَوْ کُشِفَ الْغِطآءُ مَا ازْدَدْتُ یَقیناً)** و تهمت و بدگمانی در آنان راه نمییابد، زیرا آنان عالم بحقائق، و آگاه بأسرار در دائرهٔ امکانند، پس حق و باطل، خیر و شر، هدایت و ضلالت و ایمان و کفر و.... أهل آنها نزد آنان بواقعشان آشکار است، و غیبت و بدگوئی نزد آنان نمی‌شتابد (پس مجالسشان از شک و تردید، از تهمت و بدگمانی، و از غیبت و بدگوئی عاری و پیراسته است).

۱- نهج‌البلاغه: خطبة ۲۰۵ ص ۶۷۶)

خداوند متعال جان و جسم خاندان رسالت«علیهم السلام» را، و فطرت وخوهای ایشان را بر این أوصاف پسندیده آفریده است، و آنان بر همین أساس خلقت و خوی فطری و جبلی (عصمت) با هم دوستی و زیست می‌کنند، پس خاندان رسالت«علیهم السلام» در میان مردم همآنند برتری تخم و دانه هستند که پاک می‌گردد، آنچه نیکو است از آن فرا می‌گیرند، و آنچه بکار نمی‌آید، دور میریزند، و آن تخم را پاک کردن جلوۀ خاصّی داده، و آزمایش، پاکیزه گردانیده است، پس خاندان وحی علیهم صلوات اللّٰه مردمانی برگزیده و انتخاب شدۀ الهی هستند.

خداوند متعال در بارۀ آنان می‌فرماید:

«اِنَّما یُریدُاللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» الاحزاب:۳۳).

یعنی: جز این نیست که خداوند متعال چنین میخواهد که هر آلایشی را از شما أهل بیت وحی«علیهم السلام» دور نماید، و شما را از هر عیبی پاک و منزّه گرداند.

فرمود:

«وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» الانبیاء: ۷۳)

یعنی: و ما آنانرا پیشوای مردم قرار دادیم، تا بندگان خداوند متعال را بأمر ما هدایت نمایند.

و فرمود:

«اِنّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِکْرَی الدّارِ وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیارِ» سورۀ (ص): ۴۶-۴۷)

یعنی: و بتحقیق ما آنها را خالص و پاکدل برای تذکّر سرای آخرت قرار دادیم، و آنها نزد ما از برگزیدگان و خوبان می‌باشند.

امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» می‌فرماید: پس باید هر انسانی، شرف و بزرگواری را با پذیرفتن این أوصاف و فضائل و ... قبول کند، و از سختی و عذاب قیامت پیش از رسیدن آن بر حذر باشد (یعنی بر أثر شک و تردید در فضائل و کمالات .. و یا

وسوسه در وجوب تبعیّت و پیروی از آنان، و یا شبهه در اینکه تنها راه نجات از انحطاط و نیل بکمال انسانی پیروی و اطاعت از آنان می‌باشد). و باید هر انسانی که در صدد نجات اسلام از اسارت و انحطاط و نیل بکمال انسانی است درکوتاهترین روزها، و کمی توقف و درنگش در این منزل (دنیا) نظر داشته و اندیشه نماید (بخواب غفلت فرو نرود، و درگرداب جهل و فساد گرفتار نگردد، و در آتش فتنه نسوزد، و درگودال انحطاط تباه نشود) تا اینکه این منزل زودگذر دنیا را بمنزل دیگر آخرت تبدیل کند، و باید برای منزل آخرت زاد و توشه‌ای از ایمان و تقوی و عبادت و بندگی و عمل صالح و... را در این منزل دنیا فراهم سازد، زیرا دنیا ظرف کمال، و آخرت بروزکمال انسانی می‌باشد، در این دنیا باید کسب حقیقت و انسانیت نموده و در آخرت آنرا عرضه نموده و بهره گیرد.

اگر انسان در این جهان بکمال انسانی نرسیده وکسب انسانیت (که حقیقت و هویّت و ارزش انسان تنها باوست) ننماید، در عالم آخرت که «**تُبْلَى السَّرٰائِرُ**» است از صورت انسانی برگشته به سیرت حیوانی باز می‌گردد، و با وحوش محشور، و در صف آنان قرار خواهد گرفت، اینستکه تمدن لخت انسانی بی کمال دنیائی، بتمدن برهنهٔ وحوش اخروی تبدیل می‌گردد، که اگر لختی و برهنگی تمدن انسانی بشمار می‌رود، پس وحوش و حیوانات از انسان متمدنتر می‌باشند، و اگر مکشوف العوره بودن تمدن است، بُز از انسان متمدنتر است!

بدون تردید! هر کس در روز قیامت، متناسب با عمل خویش محشور می‌گردد که خداوند متعال می‌فرماید:

«**يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنٰاسٍ بِإِمٰامِهِمْ - وَ مَنْ كٰانَ فِي هٰذِهِ أَعْمٰى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمىٰ وَ أَضَلُّ سَبيلاً - قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ**» الاسراء: ۷۱- ۷۲و۸۴).

یعنی: (ای رسول ما بیاد آر و امّت را یادآوری کن) روزی راکه ما هرگروهی از مردم را با پیشوایشان (حق و باطل) به پیشگاه حق فرا میخوانیم - و هرکس در این جهان نابینای کفر و جهالت و شر و ضلالت باشد، پس او در عالم آخرت نابینا و

گمراه‌تر خواهد بود (چه اینکه سیرت و باطن انسان در دنیا، بصورت و ظاهر انسان در آخرت تبدیل می‌گردد) - ای رسول ما بگو بمردم: هرکس بر حسب راه و روش و خواستهٔ درونی و سیرت خویش عمل می‌کند، و در آخرت بصورت عملش محشور می‌گردد.

البته أحمقان و نافهمان با خرها، و چاپلوسان و مکّاران با گربه ها، و دروغگویان و کذّابان با سگ ها، و ظالمان و ستمگران با گرگ ها، و بی غیرتان و دیوثان با خوک ها، و حیله گران با روباه‌ها، و دزدان با موش ها، و غیبت‌کنندگان با مارها، و تهمت‌زنندگان با عقرب‌ها و ... محشور و در صف آنها قرار می‌گیرند.

امیرمؤمنان عليّ «عليه‌السلام» می‌فرماید: پس خوشا بحال صاحب دل سالم (از رذائل اخلاقی و انحطاط نفسانی) که از صاحبان فضائل اخلاقی وکمالات نفسانی پیروی می‌کند، که او را براه خیر و صلاح و حق وکمال و سعادت دنیا و آخرت هدایت و راهنمایی می‌کنند، و دوری گزیند از آنکه او را بفساد و انحطاط و تباهی می‌کشاند و بیابد راه سلامت از فتنه و فساد و انحطاط و تباهی و ... را با بینائی کسی که او را بینا می‌نماید، و برسد بکمال انسانی با پیروی از راهنمائی که در مسیر تعالی و تکامل باو فرمان می‌دهد، و بشتابد در مسیر نیل بکمال پیش از آنکه درهای آن بسته شود، و وسیله‌های تعالی و تکامل از بین برود، و یا انسان بر أثر موانعی از پیری، و فرا رسیدن آخر عمر و ... نتواند از آن وسائل کمال بهره گیرد، و یا نتواند به آنها دست یابد.

و خوشا بحال کسی که قبل از دست رفتن فرصت و فرا رسیدن مرگ، باز شدن درِ توبه را طلب کند، و بسوی آفریدگارش بازگردد، و بر أثر توبه و بازگشت، از گناه و معصیت دوری جوید، وگرد جهالت و ضلالت نگردد، پس بتحقیق هر انسان از زن و مرد بر أساس خلقت بر سر دو راه: حق و باطل، کمال و انحطاط، ایمان و کفر، صلاح و فساد، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت و تقوی و فجور قرار دارد که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا» الشمس:۷-۸).

یعنی: سوگند بنفس انسانی و بکسی که نفس را بر سر دو راه حق و باطل برپانموده و خیر و شر هر دو راه را به آنان الهام کرده و روشن ساخت که پایان هر یک بکجا منتهی می‌شود: بهشت و نعمتهای آن، یا جهنم و عذاب آن.

پس انسان بر سر دو راهی دو خط متعاکس و متضاد قرار گرفته است، و انتخاب هر یک باختیار اوست، پس از آنکه راه روشن برای همه نمودارگشته است (راه حق و باطل و راه کمال و انحطاط برای همه بیان گردید، همآنند کسی که بر سر دو راه متعاکس ایستاده تا رونده را راهنمائی کند، و مصالح و مفاسد دو راه و خیر و شر و منتهی الیه هر یک از آندو را برای همه بیان دارد، و یا نشانه‌ای بر پا باشد که راه را بنماید، راه ورود ممنوع، و راه مجاز را نشان دهد، پس هر که بر أثر غفلت از راهنما یا در نتیجهٔ بی‌اعتنائی به آن، راه راگم کند، و یا راه ورود ممنوع: راه ضلالت وگمراهی و انحطاط و تباهی را اختیارکند، عذر و بهانه‌ای نخواهد داشت).

حضرت امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» می‌فرماید: آن بیان کنندهٔ راه که هرگز در او خطا و اشتباه و جهل و نادانی راه ندارد خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌اللّٰه علیهم اجمعین می‌باشند.

۱۱۸- هرگز خطأ در أهل بیت وحی«علیهم السلام» راه ندارد:

امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» در اینکه خطا و اشتباه و جهل و نادانی وگمراهی و شر و باطل و ... در أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین راه ندارد فرمود:

«هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ، يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ ظاهِرُهُمْ عَنْ باطِنِهِمْ، وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حِكَمِ مَنْطِقِهِمْ، لايُخالِفُونَ الْحَقَّ وَ لا يَخْتَلِفُونَ فيهِ، هُمْ دَعائِمُ الْإِسْلامِ، وَ وَلائِجُ الْإِعْتِصامِ، بِهِمْ عادَ الْحَقُّ في نِصابِهِ، وَ انْزاحَ الْباطِلُ عَنْ مَقامِهِ، وَ انْقَطَعَ لِسانُهُ عَنْ مَنْبَتِهِ، عَقَلُوا الدّينَ عَقْلَ وِعايَةٍ وَ رِعايَةٍ، لا عَقْلَ سِماعٍ وَ رِوايَةٍ، فَإِنَّ رُواةَ الْعِلْمِ كَثيرٌ وَ رُعاتُهُ قَليلٌ».[1]

۱- نهج‌البلاغه: خطبه ۲۳۹ ص ۸۲۵).

یعنی: خاندان رسالت «أئمۀ معصومین علیهم صلوات‌اللّه» حیات علم و زنده کنندۀ دانائی، و مرگ جهل و از بین برندۀ نادانی هستند (حقیقت علم و دانائی تنها از طریق آنان بدست می‌آید، و ریشۀ جهل و نادانی تنهابوسیلۀ آنها محو و بر طرف می‌گردد) بردباری آنان شما را از دانائیشان آگاه می‌سازد (زیرا بردباری نمی‌کنند مگر از روی دانستن و علم بمواقع بردباری) و ظاهرشان شما را از باطنشان خبر می‌دهد (کردار و گفتار نیکشان دلالت بر کمال طهارت قلب و اخلاصشان دارد).

و خاموشی آنان حکایت از راستی و درستی گفتارشان دارد (چه اینکه خاموشی و بیجا سخن نگفتن شخص، دلیل است بر اینکه گفتار او از روی علم و حکمت است).

دو چیز طیرۀ عقل است دم فروبستن   بوقت گفتن، و گفتن بوقت خاموشی

خاندان رسالت علیهم صلوات اللّه با حق مخالفت نمی‌کنند، و هرگزکمترین اختلافی در آن ندارند، زیرا آنان نفس حق، و حق عین آنان است: «**عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ حَیثُمٰا دارَ**».

یعنی: علیّ بن ابیطالب«علیه السلام» همراه و همگام با حق است، و حق با ذات امام علیّ«علیه السلام» عجین شده است، علیّ«علیه السلام» محور حق است که حق دور او می‌چرخد، همآنند سنگ آسیاکه دور قطب می‌گردد.

امیرمؤمنان علیّ«علیه السلام» فرمود: تنها أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه ستونها و پایه‌ها و رکنهای اسلام، و دژها و پناهگاههای دین هستند (که بدانائی خود آنرا حفظ نموده و احکامش را بمردم آموخته، و آنانرا ازگمراهی و نادانی میرهانند) تنها بوسیلۀ ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین حق بأصل و موضع خود باز می‌گردد، و باطل و نادرستی توسط آنان از جای خود کنده و دور و نابود می‌شود، وزبان باطل آنجاکه زبان حق گویا شود بریده می‌گردد.

أئمهٔ أطهار﴿علیهم السلام﴾ نفس دین و حقائق و اسرار و معارف و احکام و ... آنرا شناختهاند، شناختنی عمیق و احاطهای کامل، چون احاطه ظرف بمظروفش، و رعایت نمودن، و عمل کردن طبق آن، نه شناختنی که از روی شنیدن و نقل نمودن باشد، چه اینکه روایت کنندگان علم، و نقل کنندگان دانش بسیارند، و حال آنکه رعایت و عمل کنندگان به آن بسیار اندک هستند.

۱۱۹- راویان راستین و ناقلان دروغین:

بدون تردید! أئمهٔ معصومین﴿علیهم السلام﴾ نفس حق و کمال، نفس علم و فلاح، نفس خیر و صلاح، نفس عدل و شرف، و نفس هدایت و سعادت و .... بودهاند، از اینرو ارشاد و هدایت آنان نفس مطلوب بود، و اما راویان و ناقلان از آنان بدو دسته تقسیم میشوند:

دستهٔ اول:کسانی هستند که زمان رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه را درک کردهاند، و اینان بدو گروه تقسیم میگردند:

گروهاول: راویانی که نخست، خود طبق روایات عمل میکردند، و بدون کم و زیادکردن بدیگران میآموختند، و نقل میکردند، همچون سلمان و أبوذر و مقداد و عمّار یاسر، و سلیم بن قیس، و مالک اشتر، و زراره و محمدبن مسلم و عليّ بن یقطین و ... و نوّاب أربعهٔ حضرت ولی عصر﴿علیه السلام﴾ که ارشاد و هدایت آنان را میتوان ایصال الی المطلوب دانست، و تعداد آنان بسیار اندک است و اینان راویان راستین اسلام میباشند.

گروه دوم: راویانی که نه تنها بروایات عمل نمیکردند، بلکه کم و زیاد و تحریف نیز میکردند همچون أبوهریرهها و أنس بن مالکها و ... که تعداد آنها بسیار بوده است، و ارشاد و هدایت آنهاعین انحطاط و ضلالت بوده است و اینان راویان دروغین اسلام هستند.

دستهٔ دوم: کسانی که زمان رسول اللّٰه و اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین را درک نکرده‌اند، و اینان نیز بدو طائفه تقسیم می‌شوند:

طائفه اول: کسانی هستند که با بررسی عمیق، و تحلیل دقیق روایات از نظر سند و دلالت و جهت آنها، نخست خود طبق روایات عمل می‌کنند، سپس آنها را برای دیگران نقل و می‌آموزند، اینان ناقلان راستین و علماء و جانشینان بحق خاندان رسالت علیهم صلوات‌اللّٰه می‌باشند، که همآنند مرزبان مملکت و صاحب ناموس بقیمت جانشان از نوامیس دین و قرآن کریم و ولایت أهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ دفاع می‌کنند، و آنان خود را برای دین می‌خواهند نه دین را برای خود، و اینان نیز چون گروه اول بسیار اندکند، و خداوند متعال آنانرا چنین معرّفی کرده است:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فاطر: ۲۸).

یعنی: جز این نیست، تنها علمائی از خداوند متعال می‌ترسند که تنها طوق بندگی خداوند یکتا را برگردن خود نهند.

«أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آل عمران: ۱۰۴).

یعنی: علمای راستین اسلام گروهی از مردم با ایمان و تقوائی هستند که مردم را بسوی خیر و کمال و حق و سعادت دعوت می‌کنند، و مردم را امر به معروف و نهی از منکر مینمایند، و اینان واسطهٔ هدایت بندگان خداوند متعال و خود رستگارانند.

طائفه دوم: کسانی هستند که همّشان حمل و نقل روایات است، بدون عرض آنها رابر کتاب «قرآن کریم» و بدون توجّه بصحّت و سقم آنها، و نه مبالاتی در تحریف و کتمان و کم و زیاد کردن آنها دارند، و طبق هواهای نفسانی معنی، و هر جنایت و ظلم و خیانت و گناه و ... را با همان روایات توجیه می‌کنند، و تعداد اینان

نیز بسیار، و از آنان بناقلان دروغین تعبیر شده است و خداوند متعال در مواضع بسیاری از قرآن کریم آنها را مورد عتاب قرار داده و فرمود:

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَفَلا تَعْقِلُونَ - إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدىٰ مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِي الْكِتابِ أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ» البقرة: ۴۴ و ۱۵۹).

یعنی: آیا شما مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش میکنید، و حال آنکه شما کتاب خداوند متعال را میخوانید پس چرا در آن تعقل نمی‌کنید؟ - بتحقیق کسانی که کتمان کنند آیات واضحه‌ای را که برای هدایت و سعادت و کمال مردم فرستادیم و آنها را درکتاب بیان کردیم، آنانرا خدا و تمام جن و انس و ملائکه نیز لعن می‌کنند.

«وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ ميثاقَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَ راءَ ظُهُورِهِمْ - فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ» آل‌عمران: ۱۸۷ - ۱۸۸)

یعنی: وای رسول ما بیاد آر! زمانی راکه خداوند متعال از علمای دینی عهد و پیمان گرفت که حقائق کتاب آسمانی را برای مردم بیان کنند وکتمان ننمایند، پس دسته‌ای از آنها عهد الهی را نقض و پیمان او را شکستند و آنرا پشت سر انداخته و آیات الهی را ببهای اندکی فروختند - پس ای رسول ماگمان مبرکه آنهابا نقض عهد و پیمان شکنی از عذاب الهی رهائی یابند، که برای آنها در دوزخ عذاب دردناکی است.

و فرمود:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذينَ كَفَرُوا هٰؤُلاءِ أَهْدىٰ مِنَ الَّذينَ آمَنُوا سَبيلاً أُولٰئِكَ الَّذينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ»النساء: ۵۱ - ۵۲).

یعنی: آیا ندیدی و تعجّب نکردی از حال گروهی از علمای دین که بهره‌ای از کتاب آسمانی برده‌اند چگونه به بُتان و طاغوت (فرمانروایان خیره‌سر و ستمگران بدسرشت‌و ...) پیوسته‌اند، و اعمال زشت و جنایات جنایت‌کاران را توجیه کرده و آنها را بر مؤمنان ترجیح می‌دهند این گروهند که خداوند متعال آنانرا لعن کرده است.

بدون تردید! ضرر این طائفه برای اسلام ومسلمین کمتر ازگروه دوم از دستهٔ اول نخواهد بود، و روایات بسیاری از اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه در ذمّ آنها آمده است، که ما تعدادی از آنرا در موضوع علم در جلد (۵۶) تفسیر کبیر البصائر در تفسیر سورهٔ «علق» آورده‌ایم.

کسانی سزاوار و شایستگی ارشاد و هدایت جامعه و جانشینی اهل بیت وحی ﴿علیهم السلام﴾ را دارند که تابع وحی و خود را برای دین بخواهند، و همآنند مرزبان یک کشور بقیمت جان از مرز و بوم نوامیس دین دفاع کنند، و تربیت یافتهٔ مکتب وحی و اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین باشند، و نخست خود عامل به آندو باشند، سپس افراد و جامعه را به آندو دعوت نمایند، چه اینکه کسی که مرّبی و عامل به آن دو نباشد شایستگی مربّي شدن را نخواهد داشت، و شایستگی دعوت دیگران به آن دو را ندارد.

ذات نایافته از هستی بخش   کی تواند که شود هستی بخش

کسی که خود در گرداب ضلالت و گمراهی فرو رفته، چگونه می‌تواند دیگران را نجات دهد؟ وکسی که خود درکام ظلمت و تاریکی گرفتار است چگونه می‌تواند دیگران را نور و روشنی بخشد؟؟؟!!!

درس بیست و چهارم:

۱۲۰- آشنائی به مقام اهل بیت‌النبوّة با مروری کوتاه به فرازهائی از زیارت جامعهٔ کبیره:

بدون تردید اهل بیت النبوّة صلوات اللّٰه علیهم اجمعین عصارهٔ همهٔ رسالتها و نبوّتها و ولایتها و وصایای انبیاء و رسولان الهی و اوصیای پیشین، و عصارهٔ تمام کتب آسمانی و مظهر اسماء حسنای الهی بوده‌اند و همهٔ این حقائق در یک زیارت بنام «زیارت جامعهٔ کبیره» آمده است، از اینرو لازم می‌دانم در بحث امروز بسراغ زیارتی برویم که از نامش پیداست، واقعاً اسمی با مسمّی است که: هم جامعه است و هم کبیره:

الف: جامعهٔ کبیره است که به مقطع خاصّی از زمان، و منطقهٔ مخصوصی از مکان اختصاص ندارد بلکه در هرکجا از مشاهد مشرفه و غیر آن، واز راه دور و نزدیک آنرا می‌توان خواند.

ب: جامعه است که همهٔ اهل بیت النبوّة علیهم صلوات اللّٰه را می‌توان با آن زیارت نمود، چه اینکه جمیع الفاظ زیارت، همه از صفات جامعه است که اختصاص ببعضی از اهل بیت النبوّة ندارد.

ج: جامعه است که عصارهٔ جمیع فضائل اخلاقی وکمالات نفسانی اهل بیت النبوّة صلوات اللّٰه علیهم اجمعین در آن آمده است.

د: جامعه کبیره است که بیان کننده جمیع مقامات عالیه، و صفات رفیعه، و منازل کبیره اهل بیت النبوّة«علیهم السلام» با شیواترین بیان، و گیراترین تعبیر، و زیباترین اسلوب و رساترین مفاهیم و معانی می‌باشد.

۱۲۱- جامعیّت زیارت جامعهٔ کبیره:

زیارت جامعه کبیره بدو فصل تقسیم می‌شود:

فصل اول: در شناخت عمیق و معرفت دقیق بـه (۶۰) فـضیلت از فـضائل اخلاقی و کمالات نفسانی اهل بیت النبوّة با بلیغترین عبارات و فصیحترین بیان، و عالی‌ترین معانی و ... که این فصل به پنج بخش تقسیم می‌گردد که هر بخش آن با سلام بر آنان علیهم صلوات اللّٰه آغاز، و برحمت و برکات الهی بر آنها ختم می‌گردد.

فصل دوم: در شهادت به (۳۴۰) منزلت از منازل و مناقب رفیعه و مقامات عالیهٔ اهل بیت النبوّة صلوات اللّٰه علیهم اجمعین و از علم و عـمل و عـصمت و ولایت تکوینی و تدوینی آنها، و پیروی از آنان، و برائت از دشمنانشان با جامعترین و کاملترین بیان می‌باشد.

پس در زیارت جامعهٔ کبیره چهار صد فضیلت و منزلت و منقبت و ... برای اهل بیت النبوّة صلوات اللّٰه علیهم اجمعین بدو صورت معرفت و شهادت بـیان گردیده است.

زیارت جامعهٔ کبیره از نظر فصاحت و بلاغت در قلّه ایست که آنرا در ردیف «نهج‌البلاغه» و «صحیفهٔ سجادیه» قرار داده است که خود دلیل بر سندیت نـفس خویش، و از بررسی سند، بی‌نیاز ساخته است چه آفتاب آمد دلیل آفتاب.

با این حال، محدثان بزرگ همچون مرحوم علامهٔ مجلسی و دیگران زیارت جامعه را از جهت سند، صحیحترین زیارات، و از نظر موارد، کاملترین و جامعترین آنها، و از جهت لفظ زیباترین و فصیحترین آنها، و از نظر معنی رساترین و بلیغترین آنها، و از جهت رتبه، برترین و والاترین آنها دانسته‌اند.

علمای بزرگ شیعه آنرا درکتابهای أدعیه و زیارات که منبع همهٔ آنها: «کافی» و «تهذیب» و «فقیه» که سه کتاب از کتب اصول اربعه، و «عیون الاخبار» و «البلد الامین» و «کامل الزیارة» که سه کتاب ازکتب معتبرهٔ شیعه بشمار می‌روند می‌باشد، با سلسله أسناد از حضرت امام هادی﴿علیه‌السلام﴾ دهمین پیشوای شیعیان جهان نـقل کرده‌اند، و تاکنون حدود صد شرح مستقل و شرح ضمنی بر آن نوشته شده است.

با اینکه عامه کمتر بذکر أدعیه و اذکار و مناجات و زیارات از اهل بیت النبوّة علیهم صلوات اللّٰه درکتب خود می‌پردازند، اما عده‌ای از آنان زیارت جامعه کبیره را درکتب معتبره خود همچون حاکم نیشابوری درکتاب «مستدرک» و جوینی در «فرائد السمطین» آورده‌اند.

۱۲۲- فرق بین متن و مفاهیم روایات با ادعیه و زیارات چیست؟

بر صاحب نظران دقیق و اندیشمندان عمیق پوشیده نیست که أذکار و أدعیه و مناجات و زیارات مأثوره هر یک دارای مقامی بس رفیع از مقامات انشائی و علمی و حکمی و عرفانی اهل بیت النبوّة می‌باشد که در آنها حقائق و دقائق و لطائف و معارف و حِکَم و اسرار و ... نهفته است که در روایات یافت نمی‌شوند چه اینکه در روایات مخاطب مردم هستند که با آنان به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفتشان سخن می‌گویند، نه هر چه گفتنی بود که رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ فرمود:

«إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَآءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ».

یعنی: ماگروه انبیاء الهی بأندازه عقلها و درکهای مردم با آنان سخن می‌گوئیم.

اما در أذکار و أدعیه و مناجات، با آفریدگار جهان وکمال مطلق، و جمال بی مثال او به راز و نیاز بوده‌اند، از اینرو آنچه در نهان خانهٔ سر و بیت‌المعمور أدب داشته‌اند به زبان آورده‌اند.

بنابر این در زیارات مأثوره خطاب و سخن مردم با واسطهٔ فیض خالق و مخلوق و مظهر کمال الهی است، از اینرو با زبان خود آنچه از حقیقتشان بود بیان کرده‌اند تا مردم آنها را به آنچه خود بیان فرموده‌اند بخوانند، نه آنچه مردم میدانند.

ما در این بحث بفرازهائی از زیارت جامعهٔ کبیره که بیانگر عصارهٔ جمیع منازل کبیره و مقامات رفیعه، و صفات عالیهٔ اهل بیت النبوّة صلوات اللّٰه علیهم اجمعین می‌باشد بطور اختصار اشاره می‌کنیم:

۱- «اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ يٰا اَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ».

درود بی حدّ بر شما ای اهل خانهٔ پیغمبری، درود مخصوص که در شأن شما اهل بیت النبوّة باشد اما بی حدّ، نه هر درودی.

آغاز زیارتهای مأثور که دستور خواندن آنرا اهل بیت النبوّة بشیعیانشان داده‌اند بطور عموم کلمهٔ «سلام» است که ساده‌ترین، شیرین‌ترین، آسانترین، زیباترین، أدبی‌ترین و جامعترین ألفاظ از نظر معنی، و ارزنده‌ترین آداب اجتماعی و اخلاقی در آئین دین مبین اسلام است، «سلام» یکی از (۹۹) نامهای نیکوی جهان‌آفرین، و مبدأ اشتقاق اسلام و فرد مسلمان است که طبق دستور مؤکد هر دو نفر مسلمان هنگام برخورد با یکدیگر پیش از هر گفتگو و جستجوئی باید رعایت این أدب بزرگ را نموده و در سرلوحهٔ گفتارشان «سلام» نام محبوبشان خدا، ونشاندهندهٔ آئینشان اسلام و حقیقتشان مسلمان بودن باشد، تا درهای سلامت جسم و روح، و صفا و صمیمیت، و آرامش دل و برکت و میمنت برای هر یک از گوینده و شنونده گشوده، و درهای شر و بدی و عداوت و گمراهی و ... بسته شود.

درود مخصوص بی‌پایان بر شما ای اهل خانهٔ پیغمبری.

۱۲۳- فرق بین بیت نبیّ و بیت نبوّت چیست؟

بر صاحب نظران خردمند پوشیده نیست که اهل خانهٔ پیغمبر با اهل خانهٔ پیغمبری تفاوت کلی دارند، چه اینکه بیت نبوّت با بیت نبی - همچون انسان و انسانیت - دو تا است که خانهٔ نبی ظرف جسم افراد بود که عائشه نیز در آن زندگی می‌کرد، و خانهٔ نبوت همان حقیقت محمدیه است که شامل همهٔ افرادی که در خانهٔ نبی زندگی می‌کردند نمی‌گردد، بلکه تنها شامل کسانی می‌گردد که در خانهٔ نبوت و مخصوص باین حقیقت باشند گر چه در خانهٔ دیگری چون علیّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم صلوات اللّه زندگی کنند، و یا هنوز چون نه امام دیگر باین عالم ناسوت و نشأهٔ عنصری گام ننهاده باشند، پس ایندو خانه هرگز با هم مقایسه نمی‌شوند.

امیرمؤمنان علیّ ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لا یُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ اَحَدٌ»[1]

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۲ ص ۴۵).

یعنی: هیچکس از این امت بـا آل مـحمد﴿صلى الله عليه وآله﴾ کـه مـخصوص بـحقیقت محمدیه‌اند طرف مقایسه نمی‌باشند.

حقیقت مقدسهٔ محمدیه، تجلّی أعظم الهی است کـه هـمان ولایت کـلیهٔ مطلقهٔ الهیه است، و تمام عوالم امکانیه فروغهای این حقیقت مـقدسه است کـه دهندهٔ این حقیقت خطاب بگیرندهٔ آن فرمود: «**لَوْلاٰكَ لَمٰا خَـلَقْتُ الْأَفْـلاٰكَ**»، ایـن حقیقت خانهٔ نبوت مطلقه در دائرهٔ امکان است که نبوت پیامبران دیگر که از آن به نبوّت مقیده تعبیر می‌شود از شؤون و مراتب این نبوّت است، پس خانهٔ نبوّت - چون خانهٔ نبی - که از گل و خاک، از سنگ و سیمان و از گـچ و آهک درست و ساخته شده باشد، و أثاث آن، فرش و ظروف و لوازم زندگانی مادی باشد نیست، بلکه بنای خانهٔ نبوّت از اسماء حسنی و صفات جلال و جمال الهـی و اثـاث آن فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی انسانی است، و این خانه دارای دو در است:

۱۲۴- خانهٔ دو در کدام است؟

یک در بیت‌النبوّة بسوی نقطهٔ وحدت و بمنظور واردات باز می‌شود که آنرا ولایت مطلقه در دائرهٔ امکان می‌نامند. و یک در آن بروی عـالم کـثرت و جـهت صادرات گشوده می‌گردد که آنرا نبوت مطلقه در دائرهٔ خلقت می‌گویند.

از در ولایت مطلقه پیوسته تجلیّات وجود افاضه مـی‌شود، و از در نـبوّت مطلقه همواره اشراقات بر ماهیات و هویات می‌گردد، پس یک در از خالق می‌گیرد، و یک در به مخلوق میرساند.

بعنوان تقریب بذهن می‌توان گفت: چراغ برق دارای دو بعد است: یک بعد آن متصل به نیروگاه و کارخانهٔ برق، و از آنجا می‌گیرد، و یک بعد آن مرتبط بفضای باز و فضای خانه و اطاق، که هر چه ازکارخانه می‌گیرد، بفضا منتقل می‌کند، پس اگر نبوت مطلقه نبود، مخلوقی نبود تا افاضهٔ فیض از خالق بمخلوق شود، چه اینکه نبوت مطلقه حلقهٔ اتصال بین خالق و مخلوق در نظام هستی بود، و اینست معنی «**لَوْلاٰكَ لَمٰا خَلَقْتُ الْأَفْلاٰكَ**» و نبوت مطلقهٔ رسول خاتم﴿صلى الله عليه وآله﴾ نه تنها قبل از خلقت آدم﴿عليه السلام﴾ که قبل از خلقت کائنات، برای همه کائنات بوده است.

اینست حقیقت «بیت النبوّة» و خانهٔ «دو دَر» هرگاه این حقیقت را بدانید، خواهید دانست که اهل بیت النبوّة (نه اهل بیت نبی) کیانند، که جز عليّ و فاطمه و یازده امام از این دو صلوات اللّٰه علیهم اجمعین نمی‌توانند باشند، تنها آنهایند اهل بیت‌النبوّة و عین بیت‌النبوّة که خداوند متعال فرمود:«**وَ اَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ**».

بدون تردید! حفظ حرمت خانهٔ نبی﴿صلی الله علیه وآله﴾ بر هر مسلمانی واجب بوده است، اما حدّ وجوب حفظ حرمت خانهٔ نبوت را خداوند متعال میداند و خانهٔ عليّ و فاطمه علیهما أفضل صلوات اللّٰه خانهٔ امامت و عصمت و طهارت، و موضع رسالت ومحلّ نزول وحی و فرشتگان و ... بود، اما پس از رحلت رسول اللّٰه﴿صلی الله علیه وآله﴾ چه اندازه حرمت آنرا نگهداشته‌اند؟ باز هم خداوند سبحان میداند.

۱۲۵- ۲ - «وَ مَوْضِعَ الرِّسالَةِ»

درود مخصوص بی‌پایان بر شما ای جایگاه رسالت.

لفظ «موضع» مشترک بین اسم زمان و اسم مکان و مصدر میمی است.

همانطوری که عليّ و فاطمه و یازده امام معصوم﴿علیهم السلام﴾ اهل بیت النبوّة بوده‌اند، جایگاه رسالت نیز بوده‌اند، رسالت تعلیمی و تبلیغی نه رسالت تشریعی، چه اینکه آنچه بر رسول اللّٰه﴿صلی الله علیه وآله﴾ وحی شد باهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ منتقل گردید، و آنان مأمور بتعلیم وتبلیغ رسالت رسول اللّٰه﴿صلی الله علیه وآله﴾ بوده‌اند.

امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«**وَ ما سَوٰى ذٰلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللّٰهُ نَبِيَّهُ﴿صلی الله علیه وآله﴾ فَعَلَّمَنِيه**»[۱]

یعنی: غیر از علم مخصوص بذات اقدس حق، پس علمی است که خداوند متعال برسولش﴿صلی الله علیه وآله﴾ تعلیم فرمود، پس رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ همهٔ آنرا بمن آموخت. و امیرمؤمنان عليّ ﴿علیه السلام﴾ نیز همهٔ آنرا بأئمه معصومین﴿علیهم السلام﴾ منتقل نمود.

و امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«**تَاللّٰهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْليغَ الرِّسالاٰتِ وَ اِتْمامَ الْعِداٰتِ وَ تَمامَ الْكَلِماٰتِ وَ عِنْدَنا أَهْلَ الْبَيتِ أَبْوابُ الْحِكَمِ وَ ضِياٰءُ الأَمْرِ**»[۲]

۱- نهج‌البلاغه: از کلمات إمام﴿علیه السلام﴾ رقم ۱۲۸، ص ۳۹۸).

۲- نهج‌البلاغه: از کلمات إمام﴿علیه السلام﴾ رقم۱۱۹، ص ۳۷۰).

یعنی: سوگند بخداوند متعال هر آینه رساندن پیامهای الهی و وفاء بوعده‌ها و همهٔ معانی قرآن کریم از تفسیر و تأویل، از معارف و حِکَم، و از اسرار و احکام و... آنرا از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ آموختم، و در نزد ما اهل بیت النبوّه ابواب حکمتها (اسرار دو نظام تکوین و تدوین) و راه روشن بسوی کمال می‌باشد.

۱۲۶- ۳ - «وَ مُخْتَلَفَ الْمَلٰائِکَةِ»:

درود مخصوص بی‌حد بر شما محل هموارهٔ رفت و آمد فرشتگان الهی.

طبق روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه، ملائکه پیوسته بحضور ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین رفت و آمد داشته و هم اکنون تشرف بمحضر ولی عصر صاحب الزمان عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف دارند. و تشرف فرشتگان بمحضرامام معصوم﴿علیه السلام﴾ جهات مختلفی دارد که از آن جمله:

الف: کسب اجازه در امور کائنات از امام معصوم﴿علیه السلام﴾:

مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب «حدیقة الشیعه» روایتی طولانی از سلمان فارسی نقل کرده است که قسمتی از آن اینستکه: «پس از رسیدن بکوه قاف، ملکی که نگهبان آن کوه و بصورت انسان بود از امیرمؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ اجازه خواست تا بزیارت خضر برود، امام﴿علیه السلام﴾ به او اجازه داد، سلمان از امام ﴿علیه السلام﴾ پرسید: چگونه این ملک تا از شما اجازه نگرفته، نرفته است؟ امام ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وَالَّذي رَفَعَ السَّمٰآءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ، لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ رٰامَ أَنْ يَزُولَ مِنْ مَكٰانِهِ بِقَدْرِ نَفَسٍ وٰاحِدٍ لَمٰازٰالَ حَتّٰى آذِنَ لَهُ، وَ كَذٰلِكَ يَصيرُ خٰالُ وَلَدِيَ الْحَسَنُ وَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، تٰاسِعُهُمْ قٰآئِمُهُمْ».[۱]

یعنی: سوگند بخداوندی که آسمان را بدون ستون برافراشته، اگر یکی از ملائکه بخواهد بقدر یک نفس کشیدن از جای خود بجنبد، باید من باو اجازه بدهم، و پس از من نوبت این ریاست بفرزندم حسن، و پس از او بفرزند دیگرم حسین، و سپس نوبت نه تن از فرزندان حسین یکی بعد از دیگری خواهد بود که نهمی آنها قائم آنهاست.

۱- حدیقة الشیعة: ص ۳۸۹).

ب: رساندن خبر تازه بامام معصوم«علیه السلام»:

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی» - کتاب الحجّة - باب أنّ الأئمة تدخل الملائکة بیوتهم و ... حدیث ۴ - بأسنادش از علیّ بن أبی حمزه روایت کرده که گفت: شنیدم از موسی بن جعفر«علیه السلام» می‌فرمود: «**مٰا مِنْ مَلَكٍ يَهْبِطُهُ اللّٰهُ في أَمْرٍ مٰا يَهْبِطُهُ، إِلاّٰ بَدَأَ بِالْإِمٰامِ فَعَرَضَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ، وَ إِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلاٰئِكَةِ مِنْ عِنْدَاللّٰهِ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالىٰ إِلىٰ صٰاحِبِ الْأَمْرِ**».

یعنی: هیچ ملکی بمنظور انجام هیچ کاری نازل نمی‌گردد مگر اینکه نخست، خدمت امام معصوم«علیه السلام» می‌رسد، و مأموریت خود را بعرض امام میرساند، و همانا آمد و رفت ملائکه از نزد خداوند تبارک و تعالی بسوی امام صاحب امر ولایت است.

ج: أعمال بندگان در هر عصر روز دوشنبه و پنجشنبه توسط فرشتگان بر امام‌زمان«علیه السلام» عرضه می‌گردد.

د: خداوند متعال حوادث و وقائع سال را توسط ملائکه در شب قدر به امام‌زمان«علیه السلام» خبر می‌دهد.

ه: هدف از تشرّف، تنها بهره مندی از دیدار شخص امام«علیه السلام» است:

نظر کردن برویش نیم ساعت   همی ارزد هزاران سال طاعت

۱۲۷- ۴- «وَ مَهْبِطَ الْوَحْيِ»

یعنی: و درود مخصوص بی‌پایان بر شما ای محل نزول وحی آسمانی.

پس همانطوری که فرشتگان آسمانی بر رسول خدا«صلی الله علیه و آله» نازل می‌شدند و ابلاغ رسالت می‌کردند به جهات مختلفی بر ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین نازل می‌شدند چنانچه در جملهٔ سابق گذشت، و حضرت فاطمهٔ زهراء سلام اللّه علیها در این مزیت نیز با ائمهٔ هدی همراه بود از اینرو او را «مُحَدَّثَة» لقب داده‌اند، و آنان اهل بیت النبوّة و خانهٔ دو در بوده و هستند که همهٔ فیضهای الهی که از آن جمله وحی می‌باشد باید از یک در وارد و از در دیگر به محل نزول خود برسند.

۱۲۸- ۵- «اَلسَّلامُ عَلیٰ مَحٰالِّ مَعْرِفَةِ اللّٰهِ»

یعنی: درود مخصوص بی‌حدّ و حصر بر شما محور و میزان و معیار معرفت بخداوند سبحان.

این سومین درود مخصوص بی‌پایانیست که در بخش سوم از فصل اول زیارت کبیره با سلام آغاز و برحمت و برکات خداوندی ختم می‌گردد.

«محالّ» جمع «محل» چون «موضع» مشترک بین اسم زمان و مکان و مصدر میمی است، و وجه آمدن بلفظ جمع این است که: نه تنها معرفت بخداوند متعال در هر زمان و مکان، جز از طریق اهل بیت‌النبوّة «خانهٔ دو در» حاصل نمی‌گردد، بلکه معرفت بصفات ذات و فعل، و جلال و جمال، و صفات ثبوتیه و سلبیهٔ خداوند سبحان بدون ورود آن باین خانه از یک در، و خروج از در دیگر آن ممکن نمی‌باشد.

۱۲۹- فرق بین علم و معرفت چیست؟

در اینجا این سؤال بنظر می‌رسد: فرق بین علم و معرفت چیست؟

پاسخ: بین علم و معرفت فرقهای بسیاریست که جای ذکر همهٔ آنها در بیان مختصر ما نیست، و ما بذکر چند فرق بطور اجمال در اینجا بسنده می‌کنیم:

الف: اول باید گفت: بین علم و معرفت، نسبت عموم و خصوص مطلق است، چه اینکه معرفت اخص از علم می‌باشد، زیرا معرفت علم بشئ است اجمالاً که معرفت تعیین، و تمییز دادن به معلوم است، و علم اشاره بمعلوم، مثلاً وقتی شما در میان خانه زیر لحاف خوابیده‌اید، کسی بشما بگوید: آفتاب طلوع کرد، از گفتهٔ گویندهٔ راستگو، علم بطلوع آفتاب پیدا می‌کنید و یا از روشنی فضا و یا از تابش نور آفتاب از پنجره بدرون اطاق، علم بطلوع آفتاب پیدا می‌کنید، اما وقتی شما در فضای باز بدون حجاب و ابر، آفتاب بر شما بتابد و نور و حرارت را باتمام وجود خود حس و قرص خورشید را مشاهده کنید اینجا معرفت به آفتاب پیدا کرده‌اید که فوق علم است.

ب: علم از شنیدن و خواندن حاصل می‌گردد، و معرفت از طریق دیـدن و لمس کردن، مثلاً وقتی شما نام کسی را شنیده یا سخنانش را گوش کرده و کتابش را خوانده‌اید اما خودش را ندیده‌اید، علم باو پیدا کرده‌اید نه معرفت، زیـرا مـمکن است همین شخص را در جائی ببینید و نشناسید که کیست اما وقتی او را دیده‌اید، و تطبیق با آنچه شنیده و خوانده شده کرده‌اید، معرفت حاصل می‌گردد.

پس علم عبارت است از آگاهی بوجود کلّی و اجمالی چـیزی، و مـعرفت عبارت است از آگاهی بوجود مصداق خارجی و تفصیلی آن، پس هر چیزی را که علم به آن پیدا کرده‌اید تا مصداق خارجی و معلوم آنرا نیافته باشید معرفت به آن پیدا نخواهید کرد، مفهوم انسانیت انسان (کلّی طبیعی) علم است، تبلور این مفهوم در فرد و تعیین مصداق آن در خارج، معرفت می‌باشد.

ج: علم از طریق نظر با چشم سر و استدلال و درس و بحث و قیل و قـال حاصل می‌گردد، اما معرفت با تزکیهٔ نفس و تهذیب اخلاق از راه دیدهٔ دل و نور و عقل و اندیشهٔ سالم حاصل می‌شود.

د: ممکن است علم انسان بیش از عقل و یا بعکس باشد، اما در مـعرفت، عقل همگام با معرفت است نه عقل بیش از معرفت، و نه معرفت بـیش از عـقل است.

ه: علم ظاهر ساختمان و صورت شیء را می‌بیند، و معرفت درون بـنا، و سیرت را نظر می‌کند، که علم رو بنائی و ظاهرگرا است، و مـعرفت واقـع بـین، و حقیقت‌گرا است، عالم را می‌توان از علمش باز داشت و منحرف و منصرف نمود، اما عارف را نمیتوان از معرفت و شناختش باز داشت، عالم از دیدن دود، استدلال بوجود آتش می‌کند، و به همین اندازه خرسند و قانع است، اما عارف خود را از تیرگی دود میرهاند، و به روشنی و صفای آتش می‌رسد و عین آنرا مشاهده می‌کند، عالم کف روی دریا را مینگرد، و از فراز و نشیب کف سطح دریا بجوش و خروش

دریا پی میبرد، اما عارف با دیدهٔ تیزبینی ازکف عبورکرده و به عین دریا می‌رسد. و مولوی می‌گوید:

گردش کف را چو دیدی مختصر ‌‌‌ حیرتت باید به دریا در نگرا!
آن که کف را دید سر گویان بود ‌‌‌ و آنکه دریا دید او حیران بود
آن که کف را دید نیتها کند ‌‌‌ و آنکه دریا دید دل دریا کند
آن که کف را دید باشد در شمار ‌‌‌ و آنکه دریا دید، شد بی‌اختیار
آن که کف را دید درگردش بود ‌‌‌ و آنکه دریا دید او بی‌غش بود
آن که کف را دید پیکارش کند ‌‌‌ و آنکه دریا دید بر دارش کند
آن که کف را دید گردد مست او ‌‌‌ و آنکه دریا دید، باشد غرق او
آن که کف را دید آید در سخن ‌‌‌ و آنکه دریا دید شد بی ما و من
آن که کف را دید پالوده شود ‌‌‌ و آنکه دریا دید آسوده شود

و می‌گوید:

چون بدیدی گردش سنگ آسیا ‌‌‌ آب جو را هم ببین آخر بیا
خاک را دیدی بر آید در هوا ‌‌‌ در میان خاک بنگر باد را
دیگهای فکر می‌بینی به جوش ‌‌‌ اندر آتش هم نظر می‌کن به هوش
چند بینی گردش دولاب را ‌‌‌ سر برون کن پس ببین میر آب را

درکنار دریا ایستادن وکف و جوش و خروش و جزر و مدّ دریا دیدن و آب نیلگون را تماشا کردن، و سرگرم بحث و جدال و قیل و قال شدن که: این کف و جوش و خروش و جزر و مدّ و... چرا و ازکجا؟ و خواص آنها چیست؟ و چه دردی را دوا می‌کند همه علم است اما آنکه دل بدریا زده و قلب کف را شکافته و بعمق دریا فرو رفته از تمام این بحثها فارغ و آسوده خاطر است.

لذا گفته‌اند: **«مَنْ عَلِمَ اللّٰهَ طَالَ لِسانُهُ، وَ مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ كَلَّ لِسانُهُ»** آنکه عالم و دانا بوجود خداوند متعال باشد زبانش دراز است، و آنکه معرفت بذات احدیت پیدا کند زبانش الکن ولال است، در علم، همهٔ دهنها باز و زبانها دراز است، و در

معرفت، همهٔ دهنها بسته و زبانها لال، اما فکرها و اندیشه‌ها و دلها بوسعت فرش تا عرش باز است، در عالم علم از بیرون، جوش و خروش و غوغا است، و در عالم معرفت، از درون جوش و خروش و غوغا است.

۱۳۰- گذری به دو مکتب خالق و مخلوق باید:

اینک چه خوب است گذر و عبوری بدو مکتب وحی آسمانی، و أندیشه‌های انسانی داشته باشیم تا به ببینیم درکدام یک از ایندوکسب علم، و در کدام کسب معرفت می‌شود، درکدام قیل و قال و جوش و خروش، و جارو جنجال و هیاهو و غوغا و شعار از بیرون، انسان را مدهوش می‌کند، وکدام با سکوت و آرامش و شعور از درون انسان را مجذوب می‌کند، درکدام مکتب و مدرسه، محور، کلام خالق، و در کدام، معیار: گفتار مخلوق است، کدام یک قال اللّٰه جل و عَلا می‌گوید، وکدام، قال فلان میبافد، و درکجا سخن از «**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي لایَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقٰائِلُونَ وَ لا یُحْصي نَعْمٰآئَهُ الْعٰادُّونَ، وَ لایُؤَدّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ اَلَّذي لایُدرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لایَنٰالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ ... أَوَّلُ الدّینِ مَعْرِفَتُهُ ...**» و چگونه آرامش و سکوت حاکم، صدا ازکسی برنمی‌آید، جوش و خروش فراوان اما در دلها نه برلبها است، به قول حافظ:

«گرچه از آتش دل چون خم می‌در جوشم
مهر بر لب زده خون می‌خورم و خاموشم»

و درکجا سخن از دور و تسلسل و وجوب و امکان و حدوث و قدم و امثال آن و... دهنها باز و زبانها دراز است.

۱۳۱- نتایج دو مکتب چیست؟

پرواضح و روشن است که نتایج تحصیلات در ایندو مکتب بسیار متفاوت است، چه اینکه نتیجهٔ تحصیل در مکتب وحی آسمانی، معرفت و خدابینی است که مصون از هر ضلالت وگمراهی است و چنین مکتب در جهان هم اکنون وجود

ندارد، و نتیجهٔ تحصیل در مکتب اندیشه‌ها علم و خدادانی است که همواره در معرض خطر انحراف و انحطاط می‌باشد، ولی نتیجهٔ معرفت و خدابینی که با گشوده شدن چشم دل حاصل می‌گردد بدو دسته تقسیم می‌شود:

اول: آنکه عارفِ چشم دل گشوده شده تنها خداوند متعال می‌بیند وبس، آنچنانکه خود و غیر خود را نمی‌بیند، و آنچه غیر حق تعالی است، از نظرش محو می‌گردد، البته این عرفان ناقصی است گر چه بعضی آنرا عالی‌ترین مراتب عرفان برشمرده‌اند.

دوم: آنکه عارف در عین اینکه خداوند متعال را با چشم دل می‌بیند، و در هر چه نظر می‌کند سیمای خداوند سبحان را مشاهده مینماید و بحقیقت آیهٔ کریمهٔ «**أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ**» البقره:۱۱۵) رسیده است، موجودات نظام هستی را که آثار وجود جهان آفرین هستند نیز بجای خود میبینند.

اینکه انسان در روز روشن ستاره را نمیبیند از ضعف چشم و محدودیت دید اوست که اگر قویتر از آنچه که هست بود، ستاره را در روز روشن میدید، چنانچه «زرقاء یمامه» می‌دید، و در تیزبینی ضرب المثل بوده است.

تنها این معرفت را می‌توان بحقیقت معرفت دانست که در عین خدابینی، خلق‌بین، و در عین خلق‌بینی خدابین است، نه مشاهدهٔ حق تعالی، صاحب چنین معرفتی را از دیدن خلق محروم می‌سازد، و نه تماشای خلق او را از دیدن حق جلّ و علا باز میدارد.

خداوند سبحان بچنین معرفتی در قرآن کریم اشاره فرمود:

«**سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**» فصّلت:۵۳).

چنین انسان عارف تربیت یافتهٔ مکتب وحی را «ذوالعینین» صاحب دو چشم مینامند یعنی صاحب چهار چشم است: دو چشم سر، و دو چشم دل. و در خبر «**مُحَالٌ مَعْرِفَةِ اللَّهِ**» آمده است که: «**شيعَتُنا أُولُوا أَرْبَعَةِ أَعْيُنٍ**» شیعیان ما صاحب چهار چشم‌اند: دو چشم سر که ظاهر خلق را، و دو چشم باطن، که حق و باطن

أشیاء را می‌نگرند. و فرمودند: «اِذٰا أَرٰادَاللّٰهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَتَحَ عَیْنَیْ قَلْبِهِ» هرگاه خداوند متعال خیری را برای بنده‌ای اراده کند، دو چشم دلش را میگشاید تا آنچه از مردم عادی پوشیده است، او آشکارا ببیند.

این معرفت جز در مکتب وحی از طریق **«مَحٰالِّ مَعْرِفَةِ اللّٰه»** حاصل نمیگردد، مکتبی که نخستین معلّم آن پس از رسول اللّٰه«صلی الله علیه و آله» مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب «علیه السلام» است که فرمود:

«مٰا رَأَیْتُ شَیْئاً اِلاّٰ وَ رَأَیْتُ اللّٰهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ».

یعنی: ندیدم در این نظام آفرینش چیزی را مگر اینکه دیدم خداوند متعال را قبل از آن و بعد او و با خود او.

امیرمؤمنان عليّ«علیه السلام» فرمود: «هیچ چیز را نمی‌بینم مگر خدا را» بلکه فرمود: هر چه می‌بینم قبل از او و بعد از او و با او خداوند متعال را می‌بینم، پس هم، چیزها را می‌بیند و هم، خداوند متعال رامی‌بیند.

حضرت سیدالشهداء حسین‌بن عليّ صلوات اللّٰه علیهما در دعاء عرفه فرمود:

«**عَمِیَتْ عَیْنٌ لاٰتَرٰاكَ**» کور باد آن دیده‌ای که تو را نبیند. یعنی دیدهٔ دل.

۱۳۲- معانی «محالّ معرفة اللّٰه»:

برای این جملهٔ عالیه، معانی بسیاریست که ما بذکر سه معنی در اینجا بسنده می‌کنیم:

ألف: أهل بیت النبوّة صلوات اللّٰه علیهم أجمعین طریق معرفت بذات أقدس حق و صفات ذات و فعل، و جلال و جمال و صفات ثبوتیه و سلبیهٔ الهی‌اند.

ب: مراد از محال معرفة اللّٰه تعالی، معرفت بمقام نورانیت هر یک از أهل بیت النبوّة علیهم صلوات اللّٰه می‌باشد، چه اینکه معرفت بکنه ذات أقدس حق محال است، و آخرین و برترین درجهٔ معرفة اللّٰه تعالی، معرفت تجلّی نخستین اوست که آن مقام نورانیت أهل بیت النبوّة است، و از آن به مقام واحدیت تعبیر

می‌گردد، و به این تجلّی، أسماء حسنی و صفات علیای الهی ازکنه ذات أقدس حق سر در آورده و نمودار می‌گردد، از این برتر و بالاتر برای أهل بیت النبوّة نیز نخواهد بود، پس مراد از محال معرفة اللّٰه تعالی شناخت اوست به أسماء و صفات او و راه بردن به تجّلی أعظم و مقام واحدیت او که همان مرتبهٔ نورانیت أهل بیت النبوّة می‌باشد، و شناخت آنها به نورانیت، شناخت ذات أقدس حق است.

مرحوم مجلسی در أول (جلد ۲۶ بحار الانوار) حدیث نورانیت را از سلمان فارسی و أبی‌ذر غفاری آورده است که حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین امیرالمؤمنین عليّ بن ابی طالب﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«مَعْرِفَتِي بِالنُّورٰانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورٰانِيَّةِ وَ هُوَ الدّينُ الْخٰالِصُ الَّذي قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالٰى:«وَ مٰا أُمِرُوا اِلاّ لِيَعْبُدُوااللّٰهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ حُنَفآءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلٰاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكٰاةَ وَ ذٰلِكَ دينَ الْقَيِّمَةِ»البيّنة:۵).

پس هرکس به هر درجه از معرفة اللّٰه تعالی نائل آمد، به همان درجه به معرفت أهل بیت النبوّة نائل گردیده، چه اینکه معرفة اللّٰه تعالی در آنها و با آنهاست.

ج: هر یک از أهل بیت النبوّة علیهم صلوات اللّٰه محل معرفت و شناخت خداوند متعال هستند و به نحوی که می‌باید و مقدور و ممکن است خداوند متعال را شناخته‌اند.

چه نیکو گفت شاعر شیرین سخن:

مظهر طلعت دادار، شمائید شما
جلوه‌گر در همه أطوار، شمائید شما
گر چه اندر همه ذرات جهان جلوه‌گرید
لیک پوشیده ز أنظار، شمائید شما
پادشه از حرم خاص، عَلَم زد بیرون
علم شاه و علمدار، شمائید شما

شـــد مـــنّور دو جـهان از نـفس صـبح أزَل
دم آن صـــبح ضـــیاء بـــار، شـمائید شـما

گـلی از پـرده در افـتاد و جـهان شـد گـلزار
مـــعنی آن گـــل و گـــلزار، شـمائید شـما

کاخ هستی به همه نقش و نگاری که دروست
از أزل بـــانی و مـــعمار، شـــمائید شـــما

عـالمی زنـده بـه بـوئی است زگـیسوی نگـار
بـــوی آن گـــیسوی طـرّار، شـمائید شـما

مـــرکز دائـــرۀ عـــالَم مـــلک و مـلکوت
مـــحور گـــنبد دوّار، شـــمائید شـــما

آنکـه انـداخـته بـر پـیکر خـورشید فـلک
شـــرر از آتش رخســـار، شـــمائید شـــما

چه خبرهاست در این پرده که ما بی خبریم
از پس پـــرده خـــبردار، شـــمائید شـــما

هم لغزهاست در این دفتر خوش خط وجود
واقـف از ایـن هـمه اسـرار، شـمائید شما

نذر آوردم و بـردم کـه بـبینیم چـه کسـی است
جـز شـمانیست در ایـن دار، شـمائید شما

شکـر للـه کـه نـمردم مـن و مـعلومم شـد
کـه در ایـن مـلک جـهاندار، شمائید شما

در قیامت که ز خجلت همه سرهاست به زیر
شـــافع خـــلق گـــنهکار، شـــمائید شـــما

جنّت و آنچه در او هست ز حور و ز قصور
هـــم ز أنـــهار و ز أشـجار، شـمائید شـما

۱۳۳- زبان عجز و ناتوانی از درک کنه أهل بیت النبوّة میگشائیم:

براستی باید زبان عجز از درک کنه أهل بیت النبوّة علیهم أفضل صلوات اللّه و أکمل تحیاته بگشائیم چنانچه در فصل دوم از زیارت جامعهٔ کبیره شهادت می‌دهیم:

«لاٰ أُحْصِي ثَنٰآئَكُمْ، وَ لاٰ اَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ،وَ مِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ، وَ اَنْتُمْ نُورُ الْاَخْيٰارِ وَ هُدٰاةُ الْاَبْرٰارِ، وَ حُجَجُ الْجَبّٰارِ، بِكُم فَتَحَ اللّٰهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ اللّٰهُ، وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَ بِكُم يُمْسِكُ السَّمٰآءَ اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ اِلاّٰ بِاِذْنِهِ، وَ بِكُمْ يُنَفِّسُ الْهَمَّ، وَ يَكْشِفُ الضُّرَّ، وَ عِنْدَكُمْ مٰا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ، وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلاٰئِكَتُهُ».

یعنی: نمی‌توانم شما را آنچه هستید ستایش کنم، و نمیتوانم بکنه مدح شما برسم، و نمیتوانم بقدر وصف شما پی برم، و حال آنکه شمائید نور خوبان، و رهبران نیکان، و حجتهای جبّار، بشما گشود نظام آفرینش را، و بشما پایان می‌دهد دار هستی را، و ببرکت وجود شما باران را بر بندگان نازل می‌کند، و به شمانگهدارد آسمانرا که به زمین نیافتد مگر به إذنش، و بواسطهٔ شما اندوه را از دوستانتان ببرد،و سختی را بگشاید، و نزد شما است آنچه رسولانش از کتب آسمانی برای هدایت بندگان آورده بودند، و فرشتگانش بزمین آوردند.

أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه واسطهٔ فیض إلهی بر بندگان:

دربارهٔ اینکه حضرت رسول أکرم﴿صلّی الله علیه و آله﴾ واسطهٔ فیض إلهی است چه نیکو گفت شاعر:

جز به توسیطش ز حکمت در إفاضاتِ نِعَم

حق نمی‌دارد روا بر هیچکس انعام را

نقص فاعل نیست، عجزِ قابل از إدراک فیض

مور بی توسیط نَم از یَم نیابد کام را

اگر قابل (قبول کنندهٔ فیض) نتواند بواسطهٔ نقص وجودی که دارد از خداوندِ فاعل، کسب فیض نماید، دلیل نقص فاعل نیست، همان طوری که مورچه بواسطهٔ عجز وجودی بدون وساطت نم نمی‌تواند مستقیماً از دریا آب بنوشد.

در إفاضهٔ فیض از فاعل، عجز قابل ملاک عمل است نه توانائی فاعل، مثلاً اگر بخواهیم از یک دریا آبی را در استخر بریزیم باید تمام محاسبات، ملاحظات، و دقت‌ها بر مبنای ضعف و محدودیت و ظرفیت وجودی آن استخر محاسبه شود نه بمقتضای آب دریا، و همچنین اگر بخواهیم از یک نیروگاه با ظرفیت تولیدِ چندین میلیون کیلووات نیروی برق را بـه خـانه‌ها و مـصارف عـادی در زنـدگی شـهرها روستاها، کارخانه‌ها، و مؤسسات منتقل کنند باید صدها محاسبه و ملاحظهِ انجام شود تا آن قدرت و فشار عظیم نیروگاه در ده‌ها پست‌های برق شکسته شده تا یک مصرف کننده ـ مثلاً یک چراغ خواب در یک خانه ـ هم بتواند از آن استفاده کند. خداوند متعال می‌فرماید: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوااللّٰهَ وَ ابْـتَغُوا إِلَـیْهِ الْـوَسیلَةَ**» المائدة: ۳۵).

درس بیست و پنجم:

۱۳۴- خاندان رسالت همانند ستارگان برای هدایت و نیل به انسانیت:

آفریدگار جهان، خاندان رسالت أئمۀ اثنی عشر صلوات اللّه علیهم أجمعین را همانند ستارگان برای هدایت جامعه در شب تاریک، و نیل انسان به‌کمال انسانی قرار داده است و فرمود:

«وَ هُوَ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها في ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»الانعام:۹۷).

یعنی: و اوست آن خدائی که روشنائی ستارگان را مانند چراغی برای راهنمائی شما در تاریکیهای بیابان، و دریا روشن داشته، همانا ما آیات خود را برای أهل فهم و درک بتفصیل بیان نمودیم.

همانطوری که روندهٔ راه در تاریکی شب، درکوه و بیابان، در دشت و صحرا، در خشکی و دریا، و در زمین و فضا و... بوسیله ستارگان آسمان راه خود را می‌یابد، و به مقصد می‌رسد، باید انسان در مسیر تعالی و تکامل خود، تنها بوسیلهٔ خاندان رسالت أئمۀ أطهار صلوات اللّه علیهم أجمعین همانند ستارگان آسمان، که یکی پس از دیگری همواره برای هدایت انسان می‌درخشند، استضائه کند تا راه تعالی را بیابد، و به کمال انسانی نائل آید.

حضرت أمیر مؤمنان عليّ «عليه السلام» فرمود:

«وَ نَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ غَيْرُهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ«صلى الله عليه وآله» أَرْسَلَهُ بِاَمْرِهِ صادِعاً، وَ بِذِكْرِهِ ناطِقاً، فَاَدّىٰ أَميناً، وَ مَضىٰ رَشيداً، وَ خَلَّفَ فينا رايَةَ الْحَقِّ: مَنْ تَقَدَّمَها مَرَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها زَهَقَ، وَ مَنْ لَزِمَها لَحِقَ، دَليلُها مَكيثُ الْكَلامِ، بَطيءُ القِيامِ، سَريعٌ إِذا قامَ، فَإِذا أَنْتُمْ أَلَنْتُمْ لَهُ رِقابَكُمْ ، وَ أَشَرْتُمْ اِلَيْهِ بِأَصابِعِكُمْ،

جاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ، فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ ماشاءَاللّٰهُ حَتّیٰ يُطْلِعَ اللّٰهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ، وَ يَضُمُّ نَشْرَكُمْ، فَلا تَطْمَعُوا في غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسىٰ أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدىٰ قائِمَتَيْهِ وَ تَثْبُتُ الْأُخْرىٰ وَ تَرْجِعا حَتّیٰ تَثْبُتا جَميعاً.

أَلا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» كَمَثَلِ نُجُومِ السَّماءِ: إِذا خَوىٰ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّهُمْ قَدْ تَكامَلَتْ مِنَ اللّٰهِ فيكُمُ الصَّنائِعُ وَ أَراكُمْ ما كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ».[1]

یعنی: و گواهی می‌دهم که جز آفریدگار جهان خدائی نیست، و گواهی می‌دهم که محمد«صلّی‌الله‌علیه‌وآله» بنده و فرستادهٔ خداوند متعال برای هدایت بندگانش بسوی سعادت و کمال می‌باشد، او را فرستاده تا امر و فرمانش را برای جوامع بشری بیان و آشکار سازد تا با اطاعت از آن بسعادت و کمال انسانی نائل آیند که فرمود:

«وَ أَنْزَلْنا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» النحل:۴۴).

یعنی: و ای رسول ما فرستادیم بسوی تو (جامعترین و کاملترین کتاب آسمانی): قرآن را تا بیان کنی برای مردم جهان آنچه بسوی آنها فرستاده شد، باشد که عقل و اندیشه خود را بکارگیرند و به آن عمل کرده بسعادت و کمال انسانی برسند.

و فرمود:

«قُلْ يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّما أَنَا لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ فَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَريمٌ» الحج: ۴۹-۵۰).

یعنی: ای رسول ما بگو بمردم جهان: من برای شما رسولی ترساننده و مشفق هستم که راه سعادت و کمال را بشما نشان می‌دهم، پس آنانکه بخداوند متعال ایمان آوردند، و اطاعت و بندگی خدا و کار نیک انجام دهند برای آنها آمرزشی است همراه با رزق و کرامت الهی.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۹ ص ۲۹۵).

و بـیاد خـداونـد مـتعال گـویا بـاشد، و انسـانرا بـخدا آشـنا سـازد، پس رسول‌خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ تبلیغ رسالت نمود، و حقائق دیـن و مـعارف اسـلام و اسـرار و احکام قرآن کریم را با امانت و درستکاری برای مردم بیان نموده و رساند، و ارشاد کننده از دنیا رحلت نمود، و باقی گذاشت میان ما بیرق حق، و پرچم کمال و نشانهٔ انسانیت را، آنان ائمه اثنی‌عشر خاندان رسالت﴿علیهم السلام﴾، راهنمایان جوامع بشری را بسوی خداوند متعال با دو اصل: کتاب اللّٰه تعالی (قـرآن کـریم) و سـنت رسـول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ ادامه دهندهٔ راه رسول اللّٰه در تعالی و تکامل انسانها هستند.

کسی که از آن بیرق حق و نشانهٔ کمال جلو افتاد، و بناحق، خود را بر آن مقدّم کند چنانچه زیاد، و یا کسی از جلو افتادگان بی جا پیروی نماید از دین و حدود آن، و از مسیر حق و راه کمال خارج می‌گردد، و کسی که از نشانهٔ کمال و بیرق حق عقب افتد، و در مسیر آن حرکت ننموده و از آن پیروی نکند، در جادهٔ ضلالت و گمراهی، و در راه انحطاط و تباهی قرار می‌گیرد، هلاک خواهد شد، و کسی که بدنبال بیرق حق رفت و بحق پیوست، بسعادت و کمال رسید.

پرچمدار حق و نگاهدارندهٔ آن بیرق، با تأنّی در مسیر حق و کمال حـرکت کرده و با درنگ و تأمل مردم را بسوی حق و کمال فرا می‌خواند، و حقائق و معارف آسمانی، و أسرار آفرینش و أحکام دین را بیان می‌دارد، و پرچمدار حق با أندیشه هر گاه مصلحت ایجاب کند، دیر قیام و حرکت می‌نماید(همانند رئیس کاروان هر گاه مصلحت بداند در منزلی توقف بیشتری می‌کند) و چون مصلحت بیند که قیام و حرکت نماید بدون از دست رفتن فرصت قیام می‌کند.

پس هر گاه شما بدنبال این پرچـمدار حـرکت کـردید، و تـنها از او پـیروی نمودید، و گردنهای خود را زیر فرمان او قرار داده‌اید، و با أنگشتهایتان بسـوی او اشاره کردید، و جامعه را بسوی او فرا خوانده‌اید، و از جلو افتادگان و عقب ماندگان فاصله گرفته و دور شدید، تا اینکه مرگ پرچمدار حق را دریابد، پس از دنیا رحلت نماید،پس شما بعد از رحلت آن پرچمدار، مدتی که خداوند متعال خواست درنگ خـواهـید نـمود، تـا ایـنکه خـداونـد مـتعال آشکـار گـرداند کسـی (ولیّ عـصر صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ را که همهٔ شما را گرد آورده و از پراکندگی برهاند.

پس شما از امام حاضر که (بواسطهٔ عدم اقتضاء و شرایط لازم برای حکومت) در صدد تشکیل حکومت نیست، و مشغول أداء وظائف اصولی خود که حفظ دیانت و تبلیغ آن می‌باشد، طمع حکومت نداشته باشید، زیرا وظیفهٔ أصلی امام معصوم «علیه السلام» تشکیل حکومت بدون شرایط لازم نیست، اما حفظ دیانت و تبلیغ آن وظیفهٔ اصلی امام معصوم«علیه السلام» و در هر شرایطی لازم است، و از امام زمان«علیه السلام» که بر أثر مصالحی غائب است ناامید نشوید، زیرا ممکن است یکی از دو پای او (حکومت و خلافت) از جای دررفته باشد یعنی شرایط لازم برای حکومت موجود نباشد که همین خود مانع از ظهور آن حضرت «علیه السلام» می‌باشد، و پای دیگرش (امامت و ولایت) بر جای مانده باشد.

و روزی خواهد آمد که شرایط لازم برای تشکیل حکومت فراهم آید که در آن هنگام ظهور خواهد نمود، و هر دو پای آن حضرت«علیه السلام» (حکومت و امامت، خلافت و ولایت) با هم ظاهر می‌گردد، و امور دین و دنیای همه مردم جهان بدست مبارکش«علیه السلام» منظم می‌گردد، زیرا تنها او «علیه السلام» از بین تمام أنبیاء و رسولان الهی و أوصیاء معصومین صلوات اللّٰه علیهم أجمعین مأمور بتشکیل حکومت است، تا عدل و قسط را در بسیط زمین، و پهنهٔ گیتی گسترانیده و معنی انسانیت انسان را بتمامه ظاهر سازد.

ای مردم! بدانید و آگاه باشید! مَثَل آل محمد«صلی الله علیه و آله» (دوازده امام معصوم صلوات اللّٰه علیهم أجمعین) مَثَل ستارگان آسمان است که هر گاه ستاره‌ای بظاهر غروب کرده و ناپدید گردد، ستارهٔ دیگری طلوع کرده آشکار می‌گردد(چون یکی از دوازده امام از دنیا رحلت نماید امام دیگری بجای او بنشیند، که هیچگاه زمین از وجود حجّت بالغهٔ الهی: امام معصوم«علیه السلام» خالی نخواهد بود).

پس چنان است که نعمتهای الهی در شما کامل گشته، و آنچه را آرزو دارید بشما ارائه داده است، همانگونه که دین شما بولایت من کامل گشته که خداوند متعال فرمود: «**اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً**»المائده:۳).

یعنی: روز عید غدیر خم با ولایت مولا أمیرالمؤمنین عليّ‌بن أبیطالب ﴿علیه‌السلام﴾ دین شما راکامل نمودم، و با ولایت مولا أمیر مؤمنان عليّ ﴿علیه‌السلام﴾ نعمت خود را بر شما تمام کردم و با ولایت عليّ ﴿علیه‌السلام﴾ اسلام را به عنوان دین حقّ برای شما پسندیدم.

دنیای شما روزی بدست آخرین جانشین رسول اللّه ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ در خدمت دین قرارگرفته کامل می‌گردد، بطور قطع آن حضرت (صاحب‌الزّمان ﴿علیه‌السلام﴾) را خواهید یافت، و به آروزی درک دولت و حکومت اسلامی که در خدمت دیانت الهی باشد می‌رسید، روزی که شخصیتهای أشخاص و انسانیت انسانها ظاهر می‌گردد، و جوامع بشری به کمال انسانی می‌رسند.

۱۳۵- زمین خالی از حجّت نیست، و حجّت بالغهٔ الهی کیست؟

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب ﴿علیه‌السلام﴾ درکلامش باکمیل بن زیاد نخعی رضوان اللّه تعالی علیه، حکمت خالی نبودن زمین از حجّت بالغهٔ الهی که آخرین آنها حضرت مهدی صاحب‌الزّمان ﴿علیه‌السلام﴾ است و منزلت آنان نزد خداوند سبحان را اینگونه بیان می‌فرماید:

«اَللّٰهُمَّ بَلٰی لاٰ تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قٰائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ: إِمّٰا ظٰاهِراً مَشْهُوراً، وَ إِمّٰا خٰائِفاً مَغْمُوراً لِئَلاّٰ تَبْطُلَ حُجَجُ اللّٰهِ وَ بَيِّنٰاتُهُ وَ كَمْ ذٰا وَ أَيْنَ؟ أُولٰئِكَ - وَ اللّٰهُ - الْأَقَلُّونَ عَدَداً وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَاللّٰهِ قَدْراً يَحْفَظُ اللّٰهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنٰاتِهِ حَتّٰى يُودِعُوهٰا نُظَرٰاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوهٰا فِي قُلُوبِ أَشْبٰاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلٰى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بٰاشَرُوا رَوْحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلاٰنُوا مٰا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَ أَنِسُوا بِمٰا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجٰاهِلُونَ وَ صَحِبُوا الدُّنْيٰا بِأَبْدٰانٍ أَرْوٰاحُهٰا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلٰى أُولٰئِكَ خُلَفٰاءُ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعٰاةُ إِلٰى دِينِهِ، آه آه شَوْقاً إِلٰى رُؤْيَتِهِمْ إِنْصَرِفْ يٰا كُمَيْلُ إِذٰا شِئْتَ»[1]

۱- نهج البلاغة: ازکلام امام ﴿علیه‌السلام﴾ رقم: ۱۳۹ ص ۱۱۵۸).

یعنی: بار خداوندا! آری زمین هیچگاه خالی و تهی نمیماند از حجّت بالغۀ الهی که با حجّت و دلیل، دین خداوند متعال را بر پا دارد(خداوند متعال خطاب برسول خاتمش «صلّی الله علیه و آله» می‌فرماید: «**قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ**» الانعام:۱۴۹).

یعنی: ای رسول ما! بگو بمردم جهان: پس برای خداوند متعال حجّت بالغه است که با حجّت و برهان، دین خداوند سبحان را بر پا می‌دارد).

حضرت أمیر مؤمنان عليّ «علیه السلام» می‌فرماید: آن حجّت بالغۀ منتخب الهی یا آشکار و مشهور است، همآنند یازده امام معصوم یکی پس از دیگری صلوات اللّٰه علیهم أجمعین، ویا بر أثر وجود موانع، و مساعد نبودن زمان برای تشکیل حکومت الهی، ترسان، و تا رفع موانع، و اقتضاء زمان، پنهان است، مانند امام دوازدهم حضرت وليّ عصر صاحب‌الزّمان «علیه السلام» تا حجّتها و دلیلهای روشن خداوند متعال(قرآن کریم و سنّت رسول خدا«صلّی الله علیه و آله») از بین نرود و باقی و برقرار ماند.

و این حجّت بالغۀ الهی چند نفر و کجایند (یا حجّت پنهان و ترسان تا چه زمانی ترسان، و تاکی پنهان خواهد بود؟) بخداوند متعال سوگند! شمار و عدد این حجتهای بالغۀ الهی بسیار أندک است و اما از نظر منزلت و بزرگی آنان نزد خداوند سبحان بسیار با عظمت و بزرگوار هستند، خداوند متعال بوسیلۀ این حجتهای بالغه، حجتها و دلیلهای روشن خود(وحی آسمانی:قرآن کریم و سنت رسول‌اللّٰه«صلّی الله علیه و آله») را حفظ می‌کند تا آنها را بمانندانشان سپرده و در دلهاشان کِشت نمایند (تا دنیا از دین، و علم و حکمت تهی نماند).

(چه اینکه در این صورت زمین أهلش را فرو خواهد برد، زیرا حجّت بالغۀ الهی همآنند روحی است بر کالبد جامعه، همانطوری که زمین، کالبد بی‌روح را در خود فرو می‌برد، جامعۀ بی حجت را چون کالبد بی‌روح در خود فرو خواهد برد).

مرحوم نعمانی درکتاب شریف «الغیبة»از أبی حمزه روایت کرده که گفت:

«**قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِاللّٰهِ«علیه السلام»: أَتَبْقَى الْاَرْضُ بِغَيْرِ إمامٍ؟ فَقٰالَ: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إمامٍ لَساخَتْ**»[1]

۱-کتاب الغیبة: ص ۱۳۸).

یعنی: به امام صادق﴿؏﴾ عرض کردم آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ پس امام﴿؏﴾ فرمود: اگر زمین بدون امام بماند هر آینه اهلش را فرو خواهد برد.

أمیر مؤمنان عليّ﴿؏﴾ فرمود: حقیقت علم و دانش حقیقی با بینائی حقیقی باین حجّتهای بالغهٔ إلهی یکباره روی آروده است و آنها آن علم را با آسودگی و خوشی یقین و باور بکار بسته‌اند و آنان سهل و آسان یافته‌اند آنچه راکه اشخاص متنعم و نازپرورده و عده‌ای از علمای تن‌پرور و دنیا طلب آن را سخت و دشوار می‌دانستند (این حجتهای الهی در حفظ و حراست از دیانت و تبلیغ آن با همهٔ سختیها، رنجها، شکنجه‌ها، تبعیدهاو زندانها و ... ساخته‌اند، و بقیمت جانشان از نوامیس دین وکیان اسلام دفاع کردند، و دنیا و لذات آنرا فدای دیانت نمودند).

و به آنچه (فشار و رنج و حبس و تبعید و شکنجه و زندان و محرومیتها...)که نادانان عالم‌نما از آن دوری نموده و می‌گریزند، انس و خو گرفته‌اند، و آن حجتهای بالغه با بدنهائی که روحهای آنها بجای بسیار بلند(رحمت خداوند متعال) آویخته در دنیا زندگی می‌کنند، آنان خلفای راستین رسول‌اللّٰه ﴿ﷺ﴾ و نمایندگان منتخب خداوند متعال در بسیط زمین هستندکه مردم را بسوی دین الهی فرا میخوانند، آه آه چه بسیار مشتاق و آرزومند دیدار آنان علیهم صلوات اللّٰه، هستم پس أمیر مؤمنان عليّ﴿؏﴾ فرمود: ای کمیل برگرد هرگاه بخواهی».

۱۳۶- شیعیان در انتظار کیستند؟ و دشمنان در انتظار چیستند؟

حضرت أمیر مؤمنان عليّ﴿؏﴾ فرمود:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ الرِّسالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ، وَ مَعادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنابِيعُ الْحِكَمِ، ناصِرُنا وَ مُحِبُّنا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ عَدُوُّنا، وَ مُبْغِضُنا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ».[۱]

۱- نهج البلاغة: خطبة ۱۰۸ ص ۳۳۷).

یعنی: ما (أهل بیت النبوّة صلوات اللّٰه علیهم أجمعین) نفس درخت نبّوت هستیم، و ما نفس محل نزول پیام الهی و فرود آمدن رسالت هستیم، و محل رفت و آمد فرشتگان آسمانی می‌باشیم، و ما کانهای علم الهی، و چشمه‌های حکمتهای آسمانی می‌باشیم، یاران و شیعیان ما در انتظار رحمت الهی برای ما و بندگان خداوند سبحان هستند، و حال آنکه دشمنان بدخواه ما انتظار مغلوبیت ما و یاران و شیعیان ما را دارند.

این دو: براستی دو دید متضاد و متعاکس، و دو انتظار متخالف است: دید رحمت و خیر و برکت و ... و انتظار نعمت و سعادت و کمال و ... برای بندگان خداوند سبحان، و دید نقمت و شرّ و نکبت و... انتظار فتنه و شقاوت و انحطاط برای جامعه.

۱۳۷- چه کسانی در آخر الزمان در کام آتش فتنه فرو می‌روند و راه نجات چیست؟

حضرت أمیر مؤمنان عليّ«علیه السلام» به وقوع فتنه در آخر الزمان خبر داده و راه نجات آنرا نیز بیان فرموده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَلْقُوا هٰذِهِ الْأَزِمَّةَ الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورُهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ، وَ لاٰ تَصَدَّعُوا عَلىٰ سُلْطَانِكُمْ فَتَذُمُّوا غِبَّ فِعَالِكُمْ، وَ لاٰ تَقْتَحِمُوا مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ فَوْرِ نَارِ الْفِتْنَةِ، وَ أَمِيطُوا عَنْ سُنَنِهَا، وَ خَلُّوا قَصْدَ السَّبِيلِ لَهَا، فَقَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْلِمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ مَثَلُ السِّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ لِيَسْتَضِيئَ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا وَ أَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا».[۱]

یعنی: ای مردم این مهارهای شتران (نفس أمّاره) راکه پشتهای آنها بارهای سنگین برداشته است از دستهای خود رها کنید، و با پیروی از هواهای نفسانی، از

۱- نهج البلاغة: خطبه ۲۲۹ ص ۷۵۵).

اطاعت امام زمانتان سرباز نزنید و از او دور نشوید که در صورت پیروی از هوای نفس و نافرمانی و دوری از امام زمان«علیه‌السلام» پشیمان شده خود را توبیخ و سرزنش خواهید نمود، و بدون تدبیر بی‌باکانه داخل نشوید در آنچه که به پیروی از نفس أماره به آن روی آورید، از برافروختن آتش فتنه و فساد و خونریزیهای ناحق، و آن راه فتنه و فسادی که خواهد آمد سربرگردانید و سرپیچی کنید، و میان راه را برای آن خالی گذارید.

شما از آن آتش فتنه و فساد حتمی کناره‌گیری کنید تا بیاید و بگذرد، چون شما را طاقت جلوگیری از آن نیست، پس بیهوده در جلوگیری از آن نکوشید، پس شما نه در برافروختن آتش فتنه و فساد که ظهورش حتمی است بی‌باکانه گام بردارید و نه در جلوگیری آن بکوشید).

پس بجان خودم سوگند! بتحقیق در زبانهٔ آتش آن فتنه و فساد حتمی، مؤمن هلاک می‌شود، و غیر مسلمان سالم میماند(زیرا گروهی از مؤمنان نا آگاهانه در برافروختن آتش آن فتنه و یا پس از ظهور در تقویت آن گام بر میدارند،و خود در آن می‌سوزند، و دستهٔ دیگر از آنان در جلوگیری از آن به آن می‌سوزند و در این فتنه و فساد منافع تنها عائد غیرمسلمان‌ها و مسلمان نماها می‌گردد که هم اکنون شاهد آن هستیم).

أمیر مؤمنان عليّ«علیه‌السلام» فرمود: مَثَل من در میان شما مَثَل چراغی است در تاریکی شب، هر آینه راه خود را می‌یابد، و آنکس که دنبال چراغ حرکت کند، و از نورش استضائه نماید به مقصد می‌رسد.

پس ای مردم جهان! بشنوید سخنان و اندرز مرا، و آنرا بدرستی حفظ کنید، همآنند ظرفی سالم که مظروفش را حفظ می‌کند(همچون ظرف شکسته نباشید که هر چه در آن آب ریخته شود خارج می‌گردد) و گوشهای دلهاتان را مهیّا و آماده سازید تا اشارات سخنانم را بفهمید.

أمیر مؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ در بخش نخست این بیان به هشت أمر بسیار مهم و دقیق که مربوط به قبل از ظهور دوازدهمین جانشین بحق رسول اللّه ﴿صلى الله عليه وآله﴾ حضرت وليّ عصر صاحب‌الزّمان ﴿عليه السلام﴾ می‌باشد اشاره فرمود که بدون تأمل کامل، و دقت نظر تمام، درک و فهمیده نخواهد شد:

۱۳۸- خلاصهٔ بیان مولا أمیر مؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾:

۱- از وقوع حوادث و رویداد بسیار ناگوار، و وقایع سنگینی که زمینهٔ آن با دستهای مردم فراهم می‌آید خبر می‌دهد، و امام ﴿عليه السلام﴾ آنها را پس از وقوع، از آن بر حذر می‌دارد.

۲- أمیر مؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ مردم را در چنین حادثهٔ عظمای فراگیر، به روی آوردن و توجّه بحضرت وليّ‌عصر امام زمان حجة بن الحسن العسکری ﴿عليهما السلام﴾ فرا می‌خواند.

۳- أمیر مؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ خبر از پشیمانی و توبیخ مردم، توسّط خودشان می‌دهد، در صورتی که از آن حادثهٔ خطرناک دوری نجویند و به حضرت وليّ‌عصر ﴿عليه السلام﴾ روی نیاورند.

۴- امام ﴿عليه السلام﴾ نهی می‌کند مردم را و بر حذر می‌دارد آنانرا از ورود و تقویت آتش فتنه‌ای که خود ناآگاهانه آنرا برافروخته‌اند.

۵- أمیر مؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ أمر می‌کند مردم را بکناره گیری از آتش فتنه پس از ظهور و شعله‌ور شدنش.

۶- امام ﴿عليه السلام﴾ امر می‌کند مردم را به رها کردن فتنه به حالش تا راهش را إدامه دهد، چه اینکه کسی را طاقت و یارای جلوگیری از آن نیست.

۷- أمیر مؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ خبر می‌دهد باینکه آتش این فتنهٔ عظمی تنها مؤمنان (شیعیان) را در کام خود فرو برده می‌سوزاند: دسته‌ای داخل در آتش فتنه شده و با عمل و بیان آنرا تقویت کرده به آتش آن میسوزند، وگروهی دیگر در مقابل و مسیر راه برای جلوگیری از آن قرار گرفته می‌سوزند، همآنند سیل بنیان کن که خانه‌ها و آبادیها را به ویرانه‌ها تبدیل می‌کند، و باغات و مزارع را نابود، وگلّه‌های گاو وگوسفند را غرق می‌کند ...

۸- أمیر مؤمنان عليّ«عليه السلام» خبر می دهد که در این فتنهٔ فراگیر، سود مادی، و منافع دنیوی، و منابع اقتصادی و بهره‌گیریهای سیاسی علیه دین مبین اسلام، و مذهب بحق شیعه، تنها نصیب غیر مسلمان (کافران و منافقان ...) می‌گردد.

سپس أمیر مؤمنان عليّ«عليه السلام» مردم را عموماً بتأمّل و تدبّر و تفكّر،و دقت نظر در سخنانش که باشارهٔ مطالب بسیار مهم و سرنوشت سازی که نقش أساسی در تکامل و تعالی و سقوط و انحطاط أفراد و جامعه دارد را أمر فرموده، جهت درک و فهم آنها فراخوانده است، پس باید نیک تأمل نمود، و بدقت اندیشید تا بمطالب دست یافت.

بدون تردید! کسی در این زمان ما به آن مطالب دست نیاویزد، مگر اینکه با تمام وجود و دیدهٔ دل و أندیشهٔ صحیح از این اطاق در بستهٔ سالن(۷) زندان اوین تهران بسراغ امام زمانش وليّ‌عصر و نوامیس دهر حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف برود، و ما ان شآءاللّه تعالی در بیان هفتمین معنی «العصر» به شمّه‌ای از مطالب، دست خواهیم یافت:

نَزِيلُكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهَتْ رِكَابِي وَ ضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلاْدِ

درس بیست و ششم:

هفتمین معنی «العصر»

۱۳۹- حضرت ولیّ‌عصر(علیه السلام) عصارهٔ همهٔ رسالتها ...

هفتمین معنی از معانی «العصر» معنی اسم مصدری آن، یعنی عصاره، چکیده، خلاصه، فشرده شده و نتیجهٔ هرچیزی می‌باشد، و مراد از آن در اینجا حضرت ولیّ عصر، بقیة‌اللّٰه الاعظم صاحب‌الزّمان عَجَّلَ اللّٰهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشَّریفَ وَ اَرْواحُنا لَهُ الْفَداءُ است، زیرا او خلاصهٔ دو نظام تکوین و تدوین، و عصارهٔ همهٔ رسالتها و نبوّتها و امامتها، و فشردهٔ یکصد و چهارکتاب آسمانی است که بر یکصدو چهار رسول از میان (۳۱۳) رسول الهی نازل گردید، و چکیدهٔ همهٔ سنتهای انبیاء و مبیّن اسرار دو نظام طبیعت و دیانت، و مکمل علم و عمل، و پیوند دهندهٔ اقتصاد را به اعتقاد، و هماهنگ کنندهٔ حکومت و خلافت را با امامت و ولایت در پهنهٔ گیتی و بسیط زمین است.

پس مراد از «العصر» وجود مقدس حضرت ولیّ عصر و ولایت کلیّهٔ نورانیهٔ نوامیس دهر می‌باشد که سوگند به او سوگند به کل نظام آفرینش و علت غائی خلقت و انسانیت، سوگند به همهٔ انبیاء و مرسلین و اوصیاء و معصومین صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ، و سوگند به تمام کتب آسمانی و سنن رسولان الهی، و سوگند به جمیع اسرار طبیعت و شریعت است.

چه اینکه او، بقیة اللّٰه الاعظم، و عصارهٔ جهان هستی در تمام ابعادش می‌باشد که جهان آفرین فرمود:

«بَقِیَّةُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ» هود: ۸۶).

زیرا او«علیه السلام» انسان کاملی است در بالاترین افق کمال، بلکه مظهر کمال مطلق الهی که تمام مراتب هستی را طی کرده، و همهٔ مراحل کمال را پیموده، و به تجرّد کامل راه یافته آنچنان که بدون استمداد از ابزار مادی، چون زبان سخن می‌گوید، و چشم می‌بیند، و گوش می‌شنود، و دست می‌گیرد، و پا می‌رود، گرچه دارای چنین ابزار نیز می‌باشد «**اَوَّلُ ما خَلَقَ اللّٰهُ تَعالی** -که خود- **آخِرُ ما خَلَقَ اللّٰهُ جَلَّ وَ عَلا**» نیز می‌باشد و امام«علیه السلام» فرمود: «**اَوَّلُ ما خَلَقَ اللّٰهُ نُورُ جَدّي**»

دو سر خط حلقهٔ هستی به حقیقت به هم تو پیوستی

حضرت بقیةاللّه الاعظم«علیه السلام» همان نخستی است که در پایان جلوه می‌کند و او حقیقت همان قرآنی است که رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» در بین امتش به ودیعه گذارده است تا روزی نظام عدل الهی را در پهنهٔ گیتی پدید آورد که تمام انبیاء و رسولان الهی بشارت آن را داده‌اند.

اوست عصارهٔ همهٔ برگزیدگان الهی که در زیارت حضرت صاحب الامر می‌خوانیم: «**اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللّٰهِ مِنَ الصَّفْوَةِ الْمُنْتَجَبينَ**».

حضرت مولی الموحّدین امام‌المتّقین امیر المؤمنین علیّ‌بن ابیطالب«علیه السلام» دربارهٔ حضرت بقیّةاللّه ولیّ عصر«علیه السلام» می‌فرماید:

«**قَدْ لَبِسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَها، وَ اَخَذَها بِجَميعِ اَدَبِها: مِنَ الْاِقْبالِ عَلَيْها وَ الْمَعْرِفَةِ بِها، وَالتَّفَرُّغِ لَها، فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضالَّتُهُ الَّتي يَطْلُبُها، وَ حاجَتُهُ الَّتي يَسْئَلُ عَنْها، فَهُوَ مُغْتَرِبٌ اِذاَ اغْتَرَبَ الْاِسْلامُ، وَ ضَرَبَ بِعَسيبِ ذَنَبِهِ، وَ اَلْصَقَ الْاَرْضَ بِجِرانِهِ، بَقِيَّةٌ مِنْ بَقايا حُجَّتِهِ، خَليفَةٌ مِنْ خَلآئِفِ اَنْبِيآئِهِ**».(۱)

یعنی: امام زمان حجةبن الحسن العسکری دوازدهمین جانشین به حق رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» به تحقیق پوشید برای حکمت الهی سَپَرش را (که اوست عالم به حقائق اشیاء، و دانا به معارف و اسرار آفرینش، و احکام الهی، و آگاه به واقعیات امور در

۱- نهج البلاغة: خطبة: ۱۸۱ ص ۵۹۵).

نظام هستی) و فراگرفته آن حکمت الهی را به تمام شرائطش ... و آنها عبارتند از:

الف: توجه تام، و روی آوردن به حکمت الهی با تمام وجود.

ب: معرفت کامل، و شناخت عمیق به واقع حکمت الهی و حقائق امور ...

ج: حفظ قداست، و طهارت وعاء، و ظرف حکمت الهی، با فارغ ساختن خود را از علاقهٔ به دنیا و متاع آن ...

پس حکمت الهی نزد حضرت ولیّ عصر﴿علیه‌السلام﴾ گم شده‌ای است که همواره آن را می‌جوید، و خواسته‌ای است که پیوسته آن را می‌طلبد (نه او از حکمت الهی جدا است، و نه حکمت الهی از او جدا است، همانند یک انسان کامل مرکّب از جسم و روح سالم، و عقل ناصح، جستن و طلبیدن وانس حضرت ولیّ عصر﴿علیه‌السلام﴾ با حکمت الهی، همان جستن و طلبیدن و انس روح با جسم تحت فرمان عقل است).

پس ولیّ عصر﴿علیه‌السلام﴾ (پس از ولادتش در سال «۲۵۵ه‍ق» دو غیبت را اختیار کند: غیبت صغری به مدت «۷۴» سال، و غیبت کبری پس از غیبت صغری تا زمان ظهورش) پنهان شده و در اختفاء به سر می‌برد وگوشهٔ نامعلوم راگزیند، زمانی که در آن فتنه و فساد، و طغیان و تباهکاری بسیارگشته، اسلام غریب گردد، و مردم دین را رهاکرده به دنیا روی آورند، و همانند شتری که هرگاه رنج بسیار و آزار فراوان بیند، و ضعف و سستی بر او غالب گردد دُمِ خود را به حرکت درمی‌آورد، و جلوگردنش را به زمین می‌چسباند.

(این جملهٔ مولی أمیرالمؤمنین علیّ﴿علیه‌السلام﴾ اشاره به فرمودهٔ رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ است: «**بَدَأَ الْإِسْلاٰمُ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً**» یعنی دین مبین اسلام غریب و تنها ظهورکرد، و زود است که تنهاگردد یعنی پیرو واقعی و راستین نداشته باشد گرچه در اسم فراوان، و اما در رسم بسیار اندکند).

حضرت أمیر مؤمنان عليّ«ع» می‌فرماید: وليّ‌عصر«ع» تنها باقی ماندهٔ باقی‌مانده‌های حجت‌های الهی (ائمهٔ اثنی عشر صلوات اللّٰه علیهم اجمعین) و تنها جانشین به حق جانشینهای به حق پیغمبران خدائی است.

لازم می‌دانم در اینجا اجمالاً، ولادت و نسبت، و بعضی از اسماء و القاب و خصائص، و نواب اربعه در زمان غیبت صغری، و نواب عامه در زمان غیبت کبری حضرت وليّ عصر«ع» را بیان کنم:

۱۴۰- ولادت و انتساب حضرت مهدی«ع» به اسماعیل و اسحق دو پسر ابراهیم«ع»:

تنها امام از بین دوازده امام شیعه، حضرت مهدی حجةبن الحسن العسکری«ع» است که از طرف پدر و مادر به دو پیغمبر خدا«ع» عرضاً منسوب است، از طرف پدر به اسمعیل، فرزند حضرت ابراهیم خلیل الرحمن«ع» و از طرف مادر به حضرت اسحق، فرزند ابراهیم«ع» پرچمدار توحید، زیرا مادر حضرت وليّ عصر«ع» نرجس خاتون که نام اصلی‌اش ملیکه بود، وی دختر یشوعاء فرزند قیصر پادشاه روم، و مادرش از نسل شمعون بن حمون بن الصفا، وصيّ حضرت عیسی«ع» بود که از نسل اسحق نبی«ع» بوده است.

پس حضرت مهدی«ع» نسبتش از طرف مادر به قیاصرهٔ روم، و به بسیاری از انبیاء و اوصیاء بنی اسرائیل از نسل اسحق«ع» منتهی می‌شود، و از طرف پدر به یازده امام و جدش رسول خدا«ص» که از نسل اسمعیل«ع» است منتهی می‌گردد.

بشربن سلیمان که از خواص اصحاب حضرتِ امام عليّ‌النّقی«ع» و همسایهٔ آن حضرت بوده و در شهر سرّ من رآی می‌زیست به فرمان امام«ع» ملیکه راکه جزء اسرای روم بود، و به دست مسلمانان در جنگ با رومیان اسیر و به بغداد آورده شده بود به (۲۲۰) اشرفی خرید، و حضرت«ع» او را به عقد فرزندش حضرت امام حسن عسکری«ع» درآورد، و حضرت مهدی«ع» شب جمعه پانزدهم شعبان المعظم سال (۲۵۵) هجری در سرّ من رآی از نرجس خاتون متولد شد.

و دوران حمل حضرت مهدی«علیه‌السلام» شبیه به دوران حمل حضرت موسی«علیه‌السلام» بود که آثار حمل از مادرش ظاهر نبود، و احدی برحال او مطلع نگردید، و در هنگام صبح صادق روز ولادت، اثر حمل را تنها حکیمه خاتون، خواهر حضرت عسکری«علیه‌السلام» یافت.

حکیمه گوید: وقتی که حضرت مهدی«علیه‌السلام» از نرجس خاتون متولد شد رو به قبله سر به سجده نهاد و انگشتان سبّابه را به طرف آسمان بلند کرد و می‌گفت:

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَ اَنَّ جَدّي رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنَّ اَبي اَميرَالْمُؤْمِنينَ وَصِيُّ رَسُولِ اللّٰهِ«صلی‌الله‌علیه‌وآله»».

سپس اسامی یک یک از امامانرا شمرد تا بخودش که رسید فرمود:

«اَللّٰهُمَ اَنْجِزْ لي وَعْدي، وَ أَتْمِمْ لي أَمْرِي، وَ ثَبِّتْ وَطْاَتي، وَامْلَاِ الْاَرْضَ بي عَدْلاً وَقِسْطاً».

یعنی: خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرموده‌ای وفا کن، و أمر خلافت و امامت مرا تمام فرما، استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پرکن زمین را بسبب من از عدل و داد.

حکمت ولادت حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام»:

می توان گفت: یکی از علل یا حکمت تولد حضرت بقيّة اللّٰه الأعظم حجة بن الحسن العسكرى«علیه‌السلام» آنست که: اگر آن حضرت متولد نمیشد، بدون تردید! فرمانروایان خودکامه و حاکمان زر و زور و تزویر، برای جلوگیری از تولد آنحضرت«علیه‌السلام» هزاران طفل مسلمان راکه از مادر متولد می‌شدند در دامانشان بقتل می‌رسانیدند: مخصوصاً از فرزندان سادات راکه از نسل حضرت رسول أکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» هستند، تا بخیال خود از ولادت حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» جلوگیری نمایند، چنانچه فرعون برای جلوگیری از ولادت موسی«علیه‌السلام» چنین کرده است.

۱۴۱ - أسماء و القاب حضرت مهدی«علیه السلام»

حکماء و مفسّرین، و علماء و محدّثین، و ادباء و محققین، و ظرفاء و مورّخین حدود دویست اسم و لقب برای حضرت مهدی صاحب‌الزّمان«عجل اللّه تعالی فرجه الشّریف» ذکر کرده‌اند، و ما تمامی آنها را در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۱۱» آورده‌ایم. و مرحوم محدّث علامهٔ نوری مازندرانی(ره) در کتاب شریف «نجم الثاقب» و شاگرد بزرگوارش مرحوم محدّث جلیل، شیخ عباس قمی(ره) در کتاب پر ارج «منتهی الآمال» یکصد وهشتاد و دو اسم و لقب را آورده‌اند، و ما در اینجا به ذکر ده اسم و لقب از اسماء و القاب مبارکهٔ آنحضرت«علیه السلام» تبرّک می جوئیم:

۱- مهدی علیه أفضل صلوات اللّه و أکمل تحیاته، و این اسم مبارک، مشهورترین أسماء و القاب آن حضرت«علیه السلام» در نزد جمیع فرق اسلامیّه بشمار می‌رود.

روایات بسیاری با سندهای متعدد از دو طریق شیعه و عامه وارد شده است که حضرت مهدی«علیه السلام» از آن جهت مهدی نامیده شد که پس از ظهورش مردم جهان را باموری هدایت و آشنا و آگاه میسازد که تاکنون بر آنان مخفی بوده است.

هدایت می‌کند جامعه را بحقائق و واقع امور، و آگاه میسازد أفراد را بأسرار دو نظام تکوین و تشریع، و آشنا میسازد انسان را به انسانیت انسان و....

۲- (مُ حَ مَّ دْ) صلوات اللّه علیه، و این اسم أصلی، و نام أوّلی الهی آن حضرت است که باسم و کنیت با جدّش رسول خدا«صلی الله علیه و آله» موافق است، و در زمان غیبت جائز نیست آن حضرت«علیه السلام» را باین اسم و کنیهٔ «ابوالقاسم» ذکر کردن، و حکمت آن برای أکثر مردم مخفی می‌باشد، و در روایات متواتره از دو طریق شیعه و عامه آمده است که رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود: «مهدی همنام من است» و در حدیث لوح مستفیض اسم آن حضرت«علیه السلام» باین نحو ضبط شده است: «**اَبُوالْقاسِمِ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ هُوَ حُجَّةُ اللّهِ الْقائِمُ**».

طبق روایات معتبرهٔ بسیاری عدم جواز بردن این اسم مبارک حضرت«علیه السلام» در محافل و مجالس تا زمان ظهور آن حضرت«علیه السلام» از خصائص مذهب امامیهٔ اثنی

عشریهٔ حقه می‌باشد، و تشکیک در حرمت آن، اجتهاد در مقابل نص، و قابل اعتناء نیست.

۳- بقیّة اللّه﴿علیه السلام﴾ است، در روایات صحیحه آمده، که هرگاه آن حضرت﴿علیه السلام﴾ ظاهر شود، پشت به خانهٔ کعبه می‌دهد، و سیصد و سیزده مرد بدورش جمع شوند، و نخستین کلامش در آن هنگام این آیهٔ کریمه: «**بَقِيَّةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**» هود:۸۶) می‌باشد و آنگاه می‌فرماید: «**اَنَا بَقِيَّةُ اللّٰهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ**» پس بر او سلام نمی‌کند سلام کننده‌ای مگر آنکه می‌گوید: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا بَقِيَّةَ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ**».

۴- حجّت - و این لفظ نیز از ألقاب مشهور آن حضرت﴿علیه السلام﴾ است، و در روایات و أدعیه و زیارات بسیار بهمین لقب آمده است، و أکثر محدّثین آنرا ذکر کرده‌اند، گرچه سائر ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین در این لقب شریکند، زیرا همهٔ آنان از جانب خداوند متعال حجّت برخلقند، و لکن این لقب چنان اختصاص به آن حضرت دارد که در أخبار هر جا بدون قرینه و شاهدی ذکر گردد، مراد آن حضرت خواهد بود. و عده‌ای گفته‌اند: لقب آن جناب «**حُجَّةُاللّٰهِ**» است. به معنی غلبه یا سلطنت خدائی بر خلایق زیرا این بواسطهٔ آن حضرت بظهور خواهد رسید و نقش خاتم آن جناب «**اَنَا حُجَّةُ اللّٰهِ**» است.

۵- صاحب‌الزّمان - و این نیز از ألقاب مشهور آن حضرت﴿علیه السلام﴾ می‌باشد، و اختصاص به آن جناب دارد چنانچه در دعاء فرج و استغاثه و توسّل، و دیگر أدعیه و زیارات آمده است.

۶- مدارالدّهر - چنانچه در دعاء شب ولادت باسعادت آن حضرت﴿علیه السلام﴾ پانزدهم شعبان، و در بعضی روایات و أدعیه و زیارات آمده است.

۷- نوامیس العصر - چنانچه در أعمال شب نیمهٔ شعبان، و در بعضی روایات و أدعیه و زیارات نیز آمده است: «**مَدٰارُ الدَّهْرِ وَ نَوٰامِيسُ الْعَصْرِ**». و همچنین «**وَلِيِّ عَصْر**» که از ألقاب مشهوره نیز بشمار می‌رود و از مختصّات آن حضرت﴿علیه السلام﴾ می‌باشد.

۱۴۲ - نکته‌ای در فرق بین معنی دهر و عصر:

دهر بمعنی وقتهای پیاپی است، خواه أوقات، مختلف باشند یا نباشند، و أما عصر شامل زمانهای مختلف می‌گردد، مثلاً شامل زمستان و تابستان، پائیز و بهار، شب و روز، وقت سحر و صبحگاه و... می‌شود، فلانی أهل این عصر است یعنی أهل این زمان، و فلانی معاصر با ماست یعنی همزمان با ما می‌باشد، و عصر شامل سالهای متمادی مـی‌گردد، حـضرت ولیّ‌عـصر﴿علیه السلام﴾ مـدار دهـر است کـه زمـان بدورش - همانند سنگ آسیا به دور قطب - میچرخد، و شامل جـمیع أوقـات و أحوال مختلفه می‌شود، و نوامیس عصر است که حاکم بر زمان از آغاز تـا پـایان است.

برای عصر معانی متعددی درکتب لغت آمده است که أکثر آنها قابل انطباق بر حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ می‌باشد، که از آن جمله بمعنی: حبس و منع، و ملجأ و منجاة و دژی که هرگاه انسان به آن پناه برد مصون و محفوظ میماند، و أصل و أساس هر چیزی را عصر گویند، و عصر بمعنی بطیء: چیزی که بکندی حرکت نماید آمده است و ما همهٔ آنها را در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۸» در تفسیر سورهٔ‌مبارکهٔ «والعصر» تفصیلاً آورده‌ایم.

۸- یعسوب‌الدین - این لقب در روایات بسیاری بر حضرت امیرالمـؤمنین علیّ بن ابیطالب و حضرت مهدی صلوات‌الله علیهما اطلاق گردیده است.

۹- قائم - یعنی بر پا دارندهٔ فرامین الهی زیرا آن حـضرت﴿علیه السلام﴾ هـمواره: شب و روز مهیّا و در انتظار فرمان الهی است تا بمحض اشاره ظهور و قیام نماید. و در روایات آمده است: حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ را از آنرو «قائم» نامیده‌اند که قیام بحق خواهد نمود، و در روایت از حضرت امام محمد تقی﴿علیه السلام﴾ آمده است: حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ را قائم نامیده‌اند برای آنکه امامت را اقامه خواهد نمود بعد از آنکه خاموش شد ذکر آن، و بعد از ارتداد أکثر کسانی که قائل به امامت آن حضرت﴿علیه السلام﴾ بوده‌اند. و در روایت دیگر: قائم نامیده شده است، زیرا برای انتقام خون جدّش امام حسین﴿علیه السلام﴾ قیام خواهد نمود. و در روایت دیگر: به إصلاح أهل عالم قیام خواهد نمود.

بین روایات تضاد نیست چونکه همهٔ آن معانی قابل جمع در آن حضرت(علیه السلام) می‌باشد.

و از مختصّات مذهب شیعه این است که: هرگاه حضرت مهدی(علیه السلام) را به این اسم «القائم» میخوانند، جهت تعظیم و احترام به آن حضرت(علیه السلام) از جا برمیخیزند. و در روایت آمده است: روزی در مجلس امام صادق(علیه السلام) اسم مبارک آنجناب را برده‌اند، پس حضرت(علیه السلام) جهت تعظیم و احترام برخاست.

و در روایتی آمده است: وقتی دعبل خزاعی قصیدهٔ تائیّهٔ خود را برای حضرت رضا(علیه السلام) انشاد کرد، وقتی باین بیت رسید:

خروج امام لامحالة خارج — یقوم عليّ اسم اللّٰه بالبركات

حضرت رضا(علیه السلام) از جای خود برخاست، و بر روی پاهای مبارک خود ایستاد، و کف دست راست خود را روی سرش گذاشت، و سر مبارک را بسوی زمین خم نمود و گفت: **«اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ (سَهِّلْ) مَخْرَجَهُ، وَانْصُرْنا بِهِ نَصْراً عَزيزاً»**.

۱۰- مُنْتَظَر - یعنی انتظار برده شده، زیرا همهٔ خلائق در انتظار مقدم مبارک آن حضرت(علیه السلام) می‌باشند، و از تکالیف بندگان در زمان غیبت آن حضرت(علیه السلام) انتظار فرج آل محمد(صلی الله علیه و آله) در هر آن است، و ترقّب بروز و ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهرهٔ حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری سلام اللّٰه علیهما، و غلبهٔ دین مبین اسلام بر جمیع أدیان که خداوند متعال برسول خاتمش(صلی الله علیه و آله) خبر و بشارت و وعده داده است، بلکه بتمام أنبیاء و امم چنین روزیرا بشارت داد، که جز خداوند متعال کسی پرستش نشود، و چیزی از دین نماند که از بیم أحدی در پردهٔ ستر و حجاب بماند، و بلاها و سختیها از حق پرستان زائل گردد، چنانچه در زیارت حضرت مهدی(علیه السلام) آمده است:

«اَلسَّلامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذي وَعَدَ اللّٰهُ بِهِ الْاُمَمَ اَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ، وَ تَلُمَّ بِهِ الشَّعْثَ، وَ تَمْلَأَ بِهِ الْاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً وَ يُنْجِزُ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنينَ».

یعنی: سلام بر مهدی آل محمد(صلی الله علیه و آله) که خداوند متعال وعده داده باو

جمیع امتها راکه جمع کند بوجود او کلمه‌ها را یعنی اختلاف را از میان آنان ببرد، و دین یکی شود، وگرد آورد بواسطهٔ او پراکندگی‌ها را، و پرکند بواسطهٔ او زمین را از عدل و داد، و وفاء کند بسبب او، وعدهٔ فرجی راکه بمؤمنین داده است.

۱۴۳ - بعضی از خصآیص حضرت مهدی«علیه‌السلام»:

در روایات و أدعیه و زیارات و تاریخ،خصائصی برای حضرت مهدی«علیه‌السلام» آمده است که مجموع آن به پنجاه خصیصه رسیده است،و ما بذکر ده خصیصه دراینجا تبرک میجوئیم:

۱- حرمت بردن نام مبارک آن حضرت «علیه‌السلام»: «مُ حَ مَّ د» وشریک بودن آن جناب در اسم وکنیه با جدّش رسول اللّه «صلی‌الله‌علیه‌وآله».

۲- اختصاص دادن خداوند متعال آن حضرت«علیه‌السلام» را درکتب سماویّه و أخبار معراجیّه از سائر أوصیاء علیهم صلوات اللّه به اینکه او را بلقب ،بلکه به ألقاب متعدده ذکر کنند و نام مبارکش را نبرند.

۳- غیبت آن جناب از روز ولادت ،وسپرده شدن بروح القدس،وتربیت و نموّ او در عالم نور وفضای قدس ،ومؤانست ومجالستش با ملأ أعليّ وأرواح قدسیّه.

۴- عدم معاشرت و مصاحبت با کفار ومشرکین ،و عدم همزیستی در جامعه فسّاق و منافقین ،و دوری از جامعهٔ آلودهٔ بفساد وفحشاء از روز ولادت تا هنگام ظهور.

۵- تشکیل یک حکومت واحده بر پهنهٔ گیتی ،ونابودی همهٔ حکومتها، وتسخیر آسمان وزمین و ملائکه و جن و شیاطین و حیوانات ونباتات وجمادات ودیگر موجودات عالَم در دائرهٔ وجود، وپر شدن تمام روی زمین از قسط و عدلش که تاکنون چنین نشده است ،و فراگیری صلح و صفا وصمیمیت بین آحاد بشر و حیوانات بدون عداوت و اختلاف ،ونابودی آثار شرک و گناه و فتنه وفساد ، و اجتماع تمام جوامع بشری زیر پرچم یک دین واحد که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَعَدَاللهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحَاتِ مِنْکُمْ لَیَسْتَخْلِفَنَّکُمْ فِي الْاَرْضِ کَمَا

اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی وَ لاٰ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً» النور: ۵۵).

یعنی: خداوند متعال وعده فرموده که به کسانی از شما بندگان -که به خدا وحجّت عصر﴿علیه السلام﴾- ایمان آورد و نیکوکار گردد - در ظهور امام زمان﴿علیه السلام﴾ - در زمین خلافت دهد، و به شما بجای امم صالحه، حکومت و اقتدار بخشد، چنانکه امم صالحهٔ پیامبران گذشته، جانشین پیشینیان خود شدند، و علاوه بر خلافت، دین پسندیدهٔ آنان راکه اسلام راستین است بر همهٔ ادیان تمکین و تسلط اعطاء نماید، و بهمهٔ مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد، که مرا به یگانگی، بی‌هیچ شائبهٔ شرک و بی‌ریا پرستش کنند.

۶- حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ مأمور ببیان و اجرای احکام به واقع امور - نه به ظواهر - می‌باشد که تمام انبیاء و مرسلین و اوصیاء﴿علیهم السلام﴾ مأمور به ظواهر بوده‌اند، و حکم فرمودن آن جناب﴿علیه السلام﴾ میان مردم به علم امامت است نه با بیّنه و شهود ...

۷- بیان تمام مراتب علوم و اسرار و حقائق و معارف و حِکَم نوامیس وجود، و رشد استعداد افراد جامعه برای درک آنها ... و نیل همه به کمال انسانی، و اشباع همه را از تمام لذائذ روحی به گونه‌ای که اندیشهٔ گناه به مخیله آنها خطور نمی‌کند.

۸- نزول برکات از آسمان، و فراگیری آن از زمین بر تمام افراد انسان و حیوان ... و اشباع همه از نظر مادی و لذائذ جسمی ... و تحقق معنای آیهٔ کریمه در آن زمان:

«وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰی آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ بَرَکٰاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَالْاَرْضِ» الاعراف: ۹۶)

یعنی: و اگر همهٔ مردم شهر و دیار عالَم، ایمان به خداوند متعال آورده و راه تقوی و پرهیزگاری را در پیش می‌گرفتند، همانا درهای برکات را از آسمان و زمین بر روی آنها می‌گشادیم، تا از تمام لذائذ مادی و معنوی بهره‌مند گردند.

۹- نزول دو رسول: ادریس و عیسی﴿علیهما السلام﴾ از آسمان، و پیوستن هفت نفر اصحاب کهف و (۲۷) تن از قوم موسی﴿علیه السلام﴾ و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و ابودجانهٔ انصاری و مقداد و عمار یاسر و مالک اشتر، وعدهٔ دیگر از خواص به حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ و اقتداء آنها به آن جناب در نماز و اجرای اوامر آن حضرت﴿علیه السلام﴾ در بلاد جهان.

۱۰- نیروی فکری و قوت جسمی خارج از عادت در دیدگان و گوشهای یاران آن حضرت﴿علیه السلام﴾ که هر یک از آنها نیروی فکری و قدرت و توان جسمی چهل مرد کامل روحی و جسمی در غیر زمانش را دارد، و طول عمر آنان، تا اینکه برای هر یک هزار پسر متولد شود، زیرا برای هر فرد، نیروی شهوت چهل مرد و در زمان اوج نیروی شهوت (از سن - ۲۵ الی - ۴۰) سالگی می‌باشد.

۱۴۴- نوّاب اربعه، و دو غیبت صغری و کبری حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾:

برای حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ دو غیبت است:

غیبت صغری:

مدت آن هفتاد و چهار سال بود، و در این مدت چهار نفر به عنوان نائب خاص از طرف آن حضرت﴿علیه السلام﴾ یکی پس از دیگری - و در طول هم - انتخاب شدند و آنان عبارت بودند از:

۱- عثمان بن سعید عمروی، وکیل حضرت إمام عليّ نقی و امام حسن عسکری ﴿علیهما السلام﴾ در زمان حیات آنان، و نخستین وکیل حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ در آغاز غیبت صغرایش که مورد کمال وثوق و امانت و اعتماد آن حضرت﴿علیه السلام﴾ بوده است، و حضرت وی را بعد از وفات پدر بزرگوارش به منصب وکالت و نیابت خاصه تعیین فرموده است، و جواب مسائل شیعیان به توسط او به ایشان می‌رسید، و اموالی را که از سهم امام﴿علیه السلام﴾ بود به او تسلیم می‌نمودند، و به برکت وجود حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ مشاهده می‌نمودند از امور غریبه و اخبار به مغیبات، و اموالی را که می‌خواستند به او تسلیم نمایند، وصف آن را از حلّیت و حرمت و مقدار آن را قبل از تسلیم آنها خبر می‌داد، و آنکه صاحبان اموال کیانند، و همهٔ آنها از جانب آن حضرت﴿علیه السلام﴾ به او اعلام می‌شد، و او به مردم خبر می‌داد، و همچنین بود حال باقی وکلاء و نوّاب و سفراء آن حضرت﴿علیه السلام﴾ که با دلائل و کرامات از طرف آن جناب نیابت و وکالت داشته‌اند.

۲- محمد بن عثمان بن سعید عمروی که مورد کمال وثوق و اعتماد حضرت عسکری«علیه السلام» بود، و به شیعیان خود خبر داد که وی از وکلای فرزندم مهدی می‌باشد، و چون زمان وفات پدرش عثمان بن سعید فرا رسید توقیعی از جانب حضرت مهدی«علیه السلام» بیرون آمد که مشتمل بر تعزیت نامه در خصوص وفات پدرش بود، و آنکه او نائب خاص و منصوب از جانب ولیّ خدا در امر سفارت و در مقام پدرش برقرار است، و دلائل و معجزات و کرامات بسیار امام«علیه السلام» از برای شیعیان در دست او جاری شده بود، و در زمان نیابت خاصه از جانب حضرت مهدی عَجَّلَ اللّٰهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشَّریف مرجع همهٔ شیعیان بود.

۳- ابوالقاسم حسین بن روح که در زمان سفارت محمد بن عثمان از جانب او و به امرش متصدی بعضی از امور او بود، محمد بن عثمان، هنگام احتضار به امر حضرت مهدی«علیه السلام» حسین بن روح را به جای خود منصوب نمود.

۴- شیخ ابوالحسن علیّ بن محمد سَمُری بود که حسین بن روح وی را به امر حضرت مهدی«علیه السلام» قائم مقام خود قرار داد، و چون زمان وفاتش فرارسیده بود شیعیان تقاضاکردند تاکسی را به جای خود نصب کرده و امر نیابت را به او واگذارد، وی در جواب گفت: برای خداوند متعال، امری هست که باید آن را به اتمام رساند، یعنی باید غیبت کبری واقع گردد.

وفات علیّ بن محمد سَمُری در سال سیصد و بیست و نه هجری بوده است، بنابراین مدت غیبت صغرای حضرت مهدی«علیه السلام» که نوّاب اربعه یکی پس از دیگری از جانب آن حضرت«علیه السلام» منصوب شده بودند، هفتاد و چهار سال بود که چهل و هشت سال آن، ایام نیابت عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد بن عثمان بود، و (۲۶) سال دیگر مدت نیابت حسین بن روح و علیّ بن محمد سمری بود که بعد از درگذشت چهارمین نائب خاص، غیبت صغری به پایان رسید، و غیبت کبری آغاز شده است.

۱۴۵- نوّاب عامّهٔ حضرت مهدی﴿علیه‌السلام﴾ در زمان غیبت کبری:

لازم می‌دانم قبل از بیان نوّاب عامّهٔ حضرت مهدی﴿علیه‌السلام﴾ در زمان غیبت کبرای آن جناب بأهم فرقهایی که بین نوّاب اربعهٔ خاصّه و نوّاب عامّهٔ آن حضرت﴿علیه‌السلام﴾ می‌باشد اشاره کنیم:

الف: نوّاب أربعه خاصّه در زمان غیبت صغری مستقیماً از جانب حضرت مهدی﴿علیه‌السلام﴾ انتخاب و نصب و معرّفی می‌شدند، در حالی که نواب عامهٔ آن حضرت﴿علیه‌السلام﴾ در زمان غیبت کبری با احراز جمیع (۱۴ شرط) از شرایط فتوی، و مرجعیت دینی، منصوب و منتخب از طرف حضرت﴿علیه‌السلام﴾ نمی‌باشند، بلکه مردم را در مسائل دینی به کسانی که دارای شرایط لازمه باشند ارجاع داده‌اند که خداوند متعال می‌فرماید:

«فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ» النحل: ۴۳).

یعنی: پس ای مردم (پس از اهل بیت وحی﴿علیهم‌السلام﴾) بروید از اهل ذکر (علمای دینی و رهبران مذهبی جامع الشرایط) مسائل دینی خود را اگر نمی‌دانید سؤال کنید.

و آیهٔ نفر و دیگر آیات ....

و حضرت امام حسن عسکری﴿علیه‌السلام﴾ فرمود:

«فَاَمّٰا مَنْ كٰانَ مِنَ الْفُقَهآءِ صٰائِناً لِنَفْسِهِ، حٰافِظاً لِدينِهِ، مُخٰالِفاً عَلىٰ هَواهُ، مُطيعاً لِاَمْرِ مَوْلاٰهُ، فَلِلْعَوامِ اَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذٰلِكَ لاٰ يَكُونُ اِلاّٰ بَعْضَ فُقَهآءِ الشيّعَةِ لاٰكُلَّهُمْ».[1]

یعنی: پس اما آن فقیه از فقهائی که دارای چهار صفت اصولی باشد:

الف: نفس خود را از میل به دنیا و متاع آن حفظ نماید.

ب: - همچون مرزبان کشور - دین مبین اسلام را از تجاوز متجاوزین و بدعت گزاران حفظ کند، و از ناموس دین با تمام وجود دفاع کند.

ج: با هواهای نفسانی مخالفت نماید.

۱- وسائل الشیعة: ج ۱۸ باب عدم جواز تقلید غیر المعصوم﴿علیه‌السلام﴾ فیمایقول برأیه حدیث ۲۰ ص۹۵).

د: فقط مطیع و فرمانبر فرمان مولایش (خداوند متعال و رسولش«صلّی الله علیه و آله») باشد یعنی بر اساس دو اصل کتاب و سنّت احکام دین را برای مردم بیان کند نه طبق رأی و نظر خود.

پس برای عوام جائز است در فروع دین از چنین فقیهی تقلید کنند، و این صفات کلّی چهارگانهٔ لازم را همهٔ فقهاء دارا نیستند، بلکه بعضی از فقهاء شیعه دارای چنین صفات هستند که می‌توان از آنها تقلید نمود.

ذیل حدیث شریف، تردید و وسوسهٔ بعضی از فاقدین صفات در صحت حدیث را از بین می‌برد، بعلاوهٔ آنکه این حدیث شریف پس از عرض برکتاب «قرآن کریم» مورد تأیید و در بُعد جهتی (سبک شناسی) از صحیحترین احادیث به شمار می‌رود.

ب: نواب اربعه مستقیماً یا بوسیلهٔ توقیع، مسائل دینی از اصول و فروع و احکام و معارف و حِکَم و حقائق و مبانی اسلام را از حضرت مهدی«علیه السلام» اخذ می‌کردند، و خود به واقع امور واقف و آگاه بودند، و در موارد لازم آنها را به مردم می‌رسانیدند، و علم و بیان آنها، علم و بیان آن حضرت«علیه السلام» و بر اساس واقعیات بود که در آن خطا راه ندارد، در حالی که علم نوّاب عامّه از طریق اجتهاد درکتاب و سنت است، و اجتهاد طریق به سوی واقع می‌باشد نه عین واقع، از این‌رو خطا در طریق بسیار است. و هیچ مجتهدی نمیتواند بگوید: فتوایش عین واقع می‌باشد.

ج: فرق سوم آنکه برا ثر ارتباط نوّاب اربعه به حضرت مهدی«علیه السلام» قول و فعل و تقریر آنها حجّت بوده است، چنانچه قول و فعل و تقریر امام معصوم«علیه السلام» حجت است، و اما نوّاب عامه، به واسطهٔ عدم ارتباط با آن حضرت«علیه السلام» قول و فعل و تقریر آنها حجت نیست.

د: نواب اربعه به واسطهٔ ارتباط مستقیم که با حضرت مهدی«علیه السلام» داشته‌اند، کرامات و معجزات و امور غریبه و اخبار به مغیبات و... به آنان اعلام می‌شده و آنان آنها رادر موارد لزوم بیان می‌فرمودند، چنانچه نیابت آنان نیز با دلائل و کرامات از

جانب آن حضرت﴿علیه السلام﴾ بوده است، درحالی که نوّاب عامه نه ارتباط مستقیم با حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ داشته و نه دارای کرامات و معجزات، و نه نیابت آنان با دلائل و کرامات می‌باشد، پس هر که ادّعای نیابت خاصّه و یا بر طبق آن دعوای کرامات و مشاهده نماید، کذّاب و مفتری بر حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف خواهد بود.

نائب عام حضرت حجّت﴿علیه السلام﴾ در زمان غیبت کبری کسی است که دارای شرایط لازمه‌ای که اهم آنها در آیات کریمه و حدیث شریف اشاره و محدود به بعضی از فقهاء شیعه گردیده، می‌باشد نه تمامی آنها و نه غیر شیعه، و نه شیعهٔ غیر اثنی عشری. و باید مجتهد جامع‌الشرائط مرد باشد، و به هیچ وجه تقلید از زن جائز نیست بلکه حرام است ، چنانچه هیچ نبی و رسول و إمامی علیهم‌السلام زن نبوده است تا جانشین و نائب آنها زن باشد، و آیات قرآن کریم و روایات متواتره صراحت بر این مطلب دارد که تردید در آن از وساوس شیطانی است، و ساز جواز تقلید از زن از دست‌های مرموزی است جهت هتک حرمت و از بین بردن مقام رسالت، نبوت و إمامت که مرجعیت در راستای آنست، بر مراجع تقلید و مؤمنان راستین و خطباء و مبلّغین واجب قطعی است که این دستهای مرموز را قطع و بمردم معرفی نمایند.

بر اهل تقوی و ایمان و فضل و کمال راستین و صاحب نظران اندیشمند، عمیق و آینده نگر دین مبین اسلام پوشیده نیست که یکی از مسائل بسیار مهم دین مبین اسلام که در اصل امامت ائمهٔ معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین، و در نیابت خاصّه و نیابت عامه در زمان غیبت کبری مورد توجه اصولی قرارگرفته بود و تا حدود نیم قرن پیش در مذهب شیعه رعایت شده و هم‌اکنون از آن غفلت شده است، وحدت و طولیت امامت و نیابت خاصّه و نیابت عامه بوده است.

یعنی در یک زمان دو امام معصوم﴿علیهما السلام﴾ دو نائب خاص، و دو نائب عام ابراز وجود نمی‌کردند، به عبارت دیگر: حضرت أبي عبداللّه الحسین﴿علیه السلام﴾ در زمان امامت حضرت امام حسن مجتبی﴿علیه السلام﴾ اظهار امامت نکرده بود، و یا

حسین بن روح در زمان محمد بن عثمان ابراز وجود ننمود، و حتی جعفر بن احمد که بر حسین بن روح مقدم بود، و در حال احتضار محمد بن عثمان بر بالینش نشسته بود، و حسین بن روح بر پائین پای محمد بن عثمان، اما وقتی از طرف حضرت حجت﴿عليه السلام﴾ حسین بن روح به نیابت خاصه منصوب و معرفی گردید، جعفر بن احمد خود راکنار کشیده و جای خود را به حسین بن روح داده، و خود جای حسین بن روح نشسته است، چنانچه شیخ طوسی رحمةاللّٰه تعالی علیه در کتاب شریف «غیبت» و دیگران نیز آورده‌اند.

وحدت نیابت عامه در زمان غیبت کبری به عنوان بزرگترین قدرت و پرتوان‌ترین نیروی اسلام و مذهب شیعه تا نیم قرن پیش حفظ شده بود که بعنوان نمونه در زمان خودمان واقع شده است: وقتی آیةاللّٰه حاج آقا حسین بروجردی رضوان اللّٰه تعالی علیه به قم مشرف شده بود، سه مرجع بزرگ قم **آیات عظام**: سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای و سید صدرالدین صدر و سید محمد تقی خوانساری رحمة اللّٰه تعالی علیهم جهت حفظ وحدت نیابت عامه در زمان غیبت کبری حضرت صاحب‌الزّمان عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف مرجعیت عامه را به آیةاللّٰه بروجردی واگذار کرده‌اند، و پرتوان‌ترین قدرت مذهب شیعه و بازوی اسلام را در زمان غیبت کبری از بهم پاشیدگی به واسطهٔ تعدد مرجع حفظ کرده‌اند.

و این بدان معنی نیست که دیگر مجتهدان و صاحب نظران نتوانند نظرات خود را بر اساس دو اصل کتاب و سنت در مسائل اسلامی بیان کنند چنانکه مجتهدان بسیار توانمند سابق با حفظ وحدت مرجعیّت نظرات خود را بطور وضوح بیان می‌فرمودند و مسؤلیت‌های بسیار سنگین اسلامی را در ابعاد مختلف بعهده داشته‌اند.

و آن چنان به مرجعیت اهمیت می‌دادند که: شیخ انصاریها، و سعید العلماءها و سید محمد فشارکیها و حاج آقا حسین قمیها، و صدرها و خوانساریها و حجتها، و حاج آقا مرتضی حائریها، و سید محمد محقق دامادها و سید علیّ محقق

بهشتیها و ... با آن همه علم و تقوی و قداست از پذیرش مسؤلیت بسیار سنگین آن استنکاف می‌کردند، و به دیگران حواله می‌دادند.

اما با نهایت تأسف: هم اکنون بر خلاف منطق قرآن کریم: «**وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا**» آل عمران: ۱۰۳) از فرمان الهی اعراض نموده و به ندای اجانب و بیگانگان: «**فَرِّقْ تَسُدْ**» پاسخ مثبت داده‌اند، و این قدرت شیعه، قطعه قطعه و در حدّ نابودی قرارگرفته که خواستهٔ دشمنان اسلام و مذهب از دیرزمان بوده است، و با این تکثّر و تفرق، دین مبین اسلام را مُثله، و دست و پای ولایت اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین را قطع، و قرآن کریم را تکه‌تکه، و حرمت روحانیت را دریده‌اند!

در دعاء حضرت مهدی صاحب‌الزّمان عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف می‌خوانیم:

«**اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنٰا تَوْفِيقَ الطّٰاعَةِ، وَ بُعْدَ الْمَعْصِيَةِ، وَ صِدْقَ النِّيَّةِ، وَ عِرْفٰانَ الْحُرْمَةِ، وَ اَكْرِمْنٰا بِالْهُدىٰ وَالْاِسْتِقٰامَةِ، وَ سَدِّدْ اَلْسِنَتِنٰا بِالصَّوٰابِ وَالْحِكْمَةِ، وَامْلَأْ قُلُوبَنٰا بِالْعِلْمِ وَ الْمَعْرِفَةِ، وَ طَهِّرْ بُطُونَنٰا مِنَ الْحَرٰامِ وَالشُّبْهَةِ، وَاكْفُفْ اَيْدِيَنٰا عَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَةِ وَاغْضُضْ اَبْصٰارَنٰا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِيٰانَةِ وَاسْدُدْ اَسْمٰاعَنٰا عَنِ اللَّغْوِ وَ الْغِيبَةِ وَ تَفَضَّلْ عَلىٰ عُلَمٰائِنٰا بِالزُّهْدِ وَ النَّصِيحَةِ ...**» تا ادامه دهندهٔ راه انبیاء و اوصیاء و رسولان الهی، و زمینه ساز ظهور آخرین حجت بالغهٔ الهی حضرت مهدی«علیه السلام» باشند.

درس بیست و هفتم:

۱۴۶- وجوب وجود مظهر کمال الهی در هر زمان:

در بیان وحی و لسان اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، و اقتضاء عقل سلیم، مبرهن و متقن است در لزوم وجود مظهر کمال و اسماء حسنی و صفات علیای الهی، و حجة اللّٰه البالغة و خلیفة اللّٰه تعالی فی ارضه در هر عصر و زمان که خداوند سبحان فرمود: «فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ» الانعام: ۱۴۹).

یعنی: ای پیامبر ما بگو به مردم جهان: برای خداوند متعال پیوسته حجت بالغه است، و هیچگاه زمین خالی از حجت بالغهٔ الهی نخواهد بود، خواه ظاهر و آشکار باشد، و خواه پنهان و در اختفاء بسربرد:«اَلْاِمامُ اَصْلُهُ قائِمٌ وَ نَسْلُهُ دائِمٌ کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتِی اُکُلَها کُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّها».

یعنی: امام اصلش پایدار، و نسلش پیوسته همانند درخت پاک که اصل و ریشهٔ آن برقرار باشد، و شاخهٔ آن به سوی آسمان بالا رود، و آن درخت پاک ریشه‌دار به اذن پروردگارش همواره دارای ثمرات زیبا و خوشی است.

این سنت الهی در نظام هستی، تغییر ناپذیر است که فرمود:

«سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدیلاً» الفتح:۲۳).

یعنی: سنت الهی از قبل بر این بوده که حجت الهی پیوسته در زمین باشد، و هرگز تغییری را در این سنت نخواهید یافت، پس حجت الهی همواره خواهد بود.

وجود حجت الهی قبل از خلق، و با خلق و بعد از خلق، عقلاً و نقلاً ضروری و بدیهی است، چه اینکه وجود علت غائی در علل طولیه قبل از معلول قطعی است، چنانچه مسکن برای ساکن جهت سکون و آرامش در آن، بنا می‌شود.

علت غائی خلقت، معرفت به خالق، و نخستین نمود آن، عبادت تنها برای اوست، و حجت بالغه، رابط بین خالق و مخلوق در معرفت و عبادت می‌باشد، آنگونه که ساکن، و سکون قبل از مسکن.

امام ششم، حضرت صادق﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«اَلْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ».

یعنی: حجت بالغهٔ الهی، قبل از نظام آفرینش، و همراه با آفرینش، و بعد از این دار هستی هست. این حجّت بالغهٔ الهی، صاحب ولایت کبری، نفس صاحب رسالت عظمی، اسمش از اسم علیّ اعلی، و عین اسماء اللّٰه الحسنی، و صفات اللّٰه العلیا، و مظهرکمال الهی قبل از خلقت، و فوق خلافت در نشأهٔ عنصری بوده است، او مولا أمیر مؤمنان علیّ مرتضی علیه آلاف التحیّة و الثناء ولید و شهید خانهٔ خداوند تبارک و تعالی: ولید کعبه، قلب عالَم وجود، و شهید قلب خانهٔ خدا (محراب مسجد) بود امامی که اصلش استوار، و نسلش دائم تا بقائم: مدار دهر، و نوامیس عصر، حضرت صاحب‌الزّمان﴿عليه السلام﴾ منتهی می‌گردد، و بعد از نشأهٔ عنصری (قیامت) بر جمیع خلق، حجت است که فرمود:

«وَ اِنَّ لَكُمْ نِهٰايَةً فَانْتَهُوا اِلىٰ نِهٰايَتِكُمْ، وَ اِنَّ لَكُمْ عَلَماً فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ، وَ اِنَّ لِلْاِسْلاٰمِ غٰايَةً فَانْتَهُوا اِلىٰ غٰايَتِهِ، وَ اخْرُجُوا اِلَى اللّٰهِ مِمّٰا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ، وَ بَيَّنَ لَكُمْ مِنْ وَظٰآئِفِهِ، اَنَا شٰاهِدٌ لَكُمْ وَ حَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ عَنْكُمْ».[1]

یعنی: شما بیهوده و عبث آفریده نشده‌اید، زیرا برای شما عاقبت و خاتمه و پایانی است که باید خود را به آن (بهشت جاوید) برسانید، و به تحقیق برای شما در نیل به عاقبت‌تان پرچم و نشانه‌ای است (که آن حجت بالغهٔ الهی است که بدون آن نمی‌توانید به عاقبت خویش برسید) پس (برای رسیدن به حسن عاقبت) به نشانهٔ خودتان هدایت و به دنبال آن حرکت کنید (که تنها اوست حلقهٔ اتصال شما به مبدأ و معاد) و به درستی که برای اسلام غایتی است (که آن سعادت و کمال شمااست پس) آن را (به وسیلهٔ حجت بالغه) بدست آورید.

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۷۵ ص ۵۶۹ - ۵۷۰).

و (با هدایت حجت بالغه) به سوی خداوند متعال روید، و حق او را (که معرفت شما باوست) آنچه بر شما واجب کرده أداء کنید، و أحکام خود را که برایتان (در قرآن کریم و سنت رسولش ﴿صلی الله علیه و آله﴾) بیان فرموده انجام دهید (در صورتی که شما معرفت بخداوند متعال پیداکرده و باحکام و دستوراتش عمل کنید) من روز قیامت برای شما گواه، و از طرف شما حجّت و دلیل می‌آورم (که شما با هدایت حجت الهی، معرفت بخدا پیداکرده و به دستوراتش عمل کرده‌اید.

پس حجّت قبل از نشأهٔ عنصری و خلافت، و با نشأهٔ عنصری و خلافت، و بعد از نشأهٔ عنصری و خلافت است، و خلافت مندک در حجّت است، و چه بسا بخلافت، ناکسی بناحق، دست آویزد، و أمّا حجّت «لاٰ یَمَسُّهُ إلاّ الْمُطَهَّرُونَ».

در زیارت جامعهٔ کبیره، دومین سلام و درود ما بر أهل بیت النبوّة علیهم صلوات اللّه اینست:

«اَلسَّلاٰمُ عَلیٰ أَئِمَّةِ الْهُدیٰ، وَ مَصٰابِیحِ الدُّجیٰ وَ أَعْلاٰمِ التُّقیٰ، وَ ذَوِی النُّهیٰ، وَ أُولِی الْحِجیٰ، وَ کَهْفِ الْوَریٰ، وَ وَرَثَةِ الْاَنْبِیاءِ، وَ الْمَثَلِ الْأَعْلیٰ، وَالدَّعْوَةِ الْحُسنیٰ، وَ حُجَجِ اللّهِ عَلیٰ أَهْلِ الدُّنیا وَ الْآخِرَةِ وَالْأُولیٰ».

یعنی: درود بر شما پیشوایان دینی، و چراغهای روشنی دهندهٔ در تاریکیها، و نشانه‌های تقوی و محور پارسائی، و صاحبان آخرین درجهٔ خِرد، و دارندگان درجهٔ نهائی فراست، و دژ و پناهگاه خلق، و وارث پیامبران الهی، و بالاترین مَثَل فضائل أخلاقی و کمالات نفسانی، و نمایانگر صفات جلال و جمال الهی، و محور دعوت بسوی بهترین چیزها که آن معرفت بخداوند متعال و عبادت تنها برای او، و حجتهای إلهی بر أهل دنیا، و بر أهل آخرت، و قبل از نشأهٔ عنصری.

۱۴۷- حجت قبل از خلق و با خلق و بعد از خلق کیست؟

حجت در لغت عرب بمعنی برهان قاطع، و دلیل واضح آمده است.

در جملهٔ آخر سلام دوم زیارت شریفهٔ جامعهٔ کبیره، سلام بر حجتهای إلهی بر

أهل دنیا، و بر أهل آخرت، و قبل از دنیا و آخرت که همان قبل از آفرینش است آمده، و حجت بودن أهل بیت النبوّة بر مردم جهان در دنیا پر واضح و بر أهل آخرت روشن‌تر است، چه اینکه عرصهٔ دنیا مجال همّت مظهرکمال و أسماء حسنای الهی را ندارد، و تمام جلوهٔ حق، و بروز محبّت و نمایندگی آنها در آخرت است، و أمّا حجیّت أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه قبل از آفرینش: «اَلْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ» بعالم ذرّ باز می‌گردد که تقدم وجودی بر نشأهٔ عنصری دارد، و مااِنْ شٰاءَ اللّٰهُ تَـعٰالیٰ در بحث «انسان» اشاره‌ای به «عالم ذر» خواهیم نمود.

آیات قرآن کریم، و روایات صحیحه بلکه مستفیضهٔ وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّه علیهم أجمعین در وجوب وجود حجّت بالغهٔ الهیه قبل از نشأهٔ عنصری، و وجود خلیفة اللّه تعالی بعد از نشأهٔ عنصری بقدری زیاد است که بحث در پیرامون آندو موضوع، نیاز بنوشتن و تحریر چندین جلد کتاب مستقل دارد، تنها در «نهج البلاغهٔ» شریف حدود یکصد وپنجاه مورد از کلام نخستین حجّت بالغهٔ الهی قبل از نشأهٔ عنصری مولا أمیرالمؤمنین علیّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در اثبات وجوب وجود حجّة اللّه بعد از نشأهٔ عنصری آمده است.

۱۴۸- وجوب وجود حجة اللّه قبل از خلقت و وجود خلیفةاللّه بعد از نشأهٔ عنصری:

ما در پیرامون خلیفة اللّه تعالی و حجّة اللّه جل و علا بذکر چند آیهٔ کریمه و روایت با مختصر شرح و بیانی در اینجا بسنده می‌کنیم:

خداوند متعال دربارهٔ نخستین خلیفهٔ خود بعد از نشأهٔ عنصری فرمود:

«هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوىٰ إِلَى السَّمٰآءِ فَسَوّٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰواتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَ إِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلاٰئِكَةِ إِنِّي جٰاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» البقرة: ۲۹-۳۰).

یعنی: او خدائی است که آفرید برای شما همهٔ موجودات روی زمین را، و آنگاه نظر گماشت به آفرینش آسمان، و برافراشت هفت آسمان را بر فراز یکدیگر، و او بهر چیز از نظام آفرینش دانا است و ای رسول ما بیاد آر آنگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: بتحقیق خواهم گماشت در روی زمین خلیفه‌ای را برای خود...

آیهٔ کریمه بر امّهات مسائل خلافت و خلیفة اللّٰه تعالی دلالت دارد که ما اجمالاً بذکر پاره‌ای از آنها إشاره می‌کنیم:

ألف: جملهٔ اسمیهٔ مؤکده بالفظ اسم فاعل: «**اِنّي جٰاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَـلِيفَةً**» دلالت بر استمرار وجود خلیفهٔ منصوب از جانب خداوند متعال که متعلّم بأسمآء اللّٰه جل و علا: «**وَ عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمٰآءَ كُلَّهٰا**» باشد دارد، تا پیوسته در میان أفراد نوع بشر، فرد أکمل و أشرف و أتم از جمیع أفراد زمان خود در أسماء و صفات جمال و جلال در زمین موجود، و تا خلیفة اللّٰه متصف به صفات مستخلف عنه باشد.

باید در جملهٔ «**اِنّي جٰاعِلٌ**» همانند «**اِنِيّ جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ اِمٰاماً**»البقرة: ۱۲۴). و مضاف و مضاف الیه کلمهٔ «**عَهْدي**» بدقّت تأمل نمود.

چنانچه کسی غیر از آفریدگار جهان، حق تشریع ندارد -که اگر جائز بود برای علّت غائی خلقت، حضرت ختمی مرتبت، صاحب رسالت کبری، حضرت محمد«ﷺ» بود که نبود: «**لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنٰا بَعْضَ الْاَقٰاوِيلِ لَأَخَذْنٰا مِـنْهُ بِـالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنٰا مِنْهُ الْوَتِينَ**» الحاقة: ۴۴-۴۶).

یعنی: و اگر محمد«ﷺ» حکمی را جعل می‌کرد و آنرا بما نسبت می‌داد، هر آینه ما او را به قهر و انتقام می‌گرفتیم دستش را قطع و سپس رگ گردنش را می‌زدیم.

کسی حق تعیین خلیفة اللّٰه ندارد.

همانطوری که: «**اِنّي خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ**» ص: ۷۱). دلالت دارد بر اینکه تنها ذات أقدس حق، خالق این چنین است، جملهٔ «**اِنّي جٰاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً**» دلالت دارد که فقط آفریدگار جهان، جاعل خلیفه است.

ب: «جاعل» وصف دائمی است، مقید به شخص خاص و زمان خاص نیست، پس لزوم وجود خلیفه تا روز قیامت از امّهات و محکمات است.

ج: خلافت بانشأهٔ عنصری حضرت آدم«علیه‌السلام» فعلیت یافت.

د: در زمان واحد و مکان واحد، تعدّد و انقسام به ظاهر و باطن، و شقوق أعلم و أعقل و غیرها... در خلافت راه ندارد که کلمهٔ «خلیفة» به لفظ واحد دلالت بر وجوب وحدت خلیفه در مکان واحد دارد، و أما امامت ابراهیم و لوط«علیهماالسلام» در زمان واحد در دو مکان مختلف و لوط تابع صحف ابراهیم علیهماالسلام بود، چنانچه رسالت موسی و هارون«علیهماالسلام» طولی بوده است، چنانچه آیهٔ کریمهٔ: «**وَ هُوَ الَّذي جَعَلَكُمْ خَلآئِفَ الْاَرْضِ**» الأنعام: ۱۶۵). بصیغهٔ جمع، خلافت طولی خلفاء بوده است.

حضرت أمیرالمؤمنین عليّ«علیه‌السلام» در کلامش با کمیل بن زیاد: «**اَللّٰهُمَّ بَلىٰ لاٰ تَخْلُو الْاَرْضُ مِنْ قٰائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ - أُولٰئِكَ خُلَفٰاءُ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ**» اشاره بخلافت طولی فرموده است.

و مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی» از حسین بن علاء روایت کرده است که گفت: «به امام صادق«علیه‌السلام» عرض کردم: ممکن است در زمین امامی نباشد؟ فرمود: نه، عرض کردم: دو امام؟ فرمود: نه، اگر دو امام در یک زمان باشند یکی از آندو ساکت خواهد بود».

۱۴۹- زمین هیچگاه خالی از حجت الهی نیست:

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«علیه‌السلام» در لزوم وجود حجّت، و خالی نبودن زمین از وجود آن از آغاز رسالت تا پایان آن فرمود:

«**وَ لَمْ يُخْلِ سُبْحٰانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتٰابٍ مُنْزَلٍ، اَوْ حُجَّةٍ لاٰزِمَةٍ اَوْ مَحَجَّةٍ قٰائِمَةٍ - فَقَبَضَهُ«صلی‌الله‌علیه‌وآله» اِلَيْهِ كَرِيماً، وَ خَلَّفَ فيكُمْ مٰا خَلَّفَتِ الْاَنْبِيآءُ فِي أُمَمِهٰا اِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً بِغَيْرِ طَرِيقٍ وٰاضِحٍ وَ لاٰ عَلَمٍ قٰائِمٍ**»[1].

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ اول ص: ۳۳ -۳۵).

یعنی: و خداوند سبحان محروم نساخت بندگانش را از آغاز خلقت، از پیغمبر فرستاده یا کتاب نازل شده، یا حجّت لازمه، و یا راه استوار (و برای استمرار سنّت الهی) در میان شما گذاشت چیزیرا (حجّت و جانشین) که پیامبران پیشین در میان امتهای خود میگذاشتند، زیرا پیامبران پیشین، امتهای خود را بدون راه روشن و نشانهٔ صریح، سرخود وانگذاشتند.

و أمیر مؤمنان عليّ ﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«فَلَمّا مَهَّدَ أَرْضَهُ وَ أَنْفَذَ أَمْرَهُ اِخْتارَ آدَمَ ﴿عليه السلام﴾ خِيَرَةً مِنْ خَلْقِهِ - فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ، وَ لِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلىٰ عِبادِهِ وَ لَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رُبُوبِيَّتِهِ، وَ يَصِلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، بَلْ تَعاهَدَهُمْ بِالْحُجَجِ عَلىٰ أَلْسُنِ الْخِيَرَةِ مِنْ أَنْبِيائِهِ، وَ مُتَحَمِّلِي وَ دائِعِ رِسالاتِهِ قَرْناً، فَقَرْناً حَتّىٰ تَمَّتْ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ ﴿صلى الله عليه وآله﴾ حُجَّتُهُ، وَ بَلَغَ الْمَقْطَعَ عُذْرُهُ وَ نُذْرُهُ»[۱].

یعنی: پس آفریدگار جهان چون زمین را همانند گهوارهای برای آرامش بندگانش آفرید، و أمر خود را به آفرینش موجودی متناسب با کرهٔ زمین جاری ساخت، آدم ﴿عليه السلام﴾ را متناسب با کرهٔ زمین برگزید، و او را بر دیگر مخلوقاتش برتری داد - پس خداوند متعال بعد از پذیرش توبه از آدم ﴿عليه السلام﴾ او را بزمین فرود آورد، تا با نسل او زمینش را آباد گرداند، و تا حجّت خود را بوسیلهٔ او بر بندگانش (حواء و فرزندانش که از آندو بدنیا آمدهاند) تمام کند، و هیچگاه زمین خالی از حجّت نباشد.

و بعد از آنکه آدم ﴿عليه السلام﴾ را قبض روح نمود، فرزندان آدم ﴿عليه السلام﴾ را در باب ربوبیت و معرفت و شناسائی خود که حجّت و دلیل بر آن استوار مینماید رها نکرده بحال خودشان وانگذاشتهاست، تا زمین خالی از حجّت و رابط بین خالق و مخلوق نماند، بلکه بسبب حجّتها و دلیلهائی که بر زبان برگزیدگان از پیغمبرانش فرستاد، و همهٔ آنان یکی پس از دیگری آورندهٔ پیامهای الهی به مردم بودهاند، و به

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۹۰ ص: ۲۶۲).

آنان آنها را رساندند، تا مردم بدون حجّت، گمراه نگردند، و در گمراهی خود حجّت بر خدا نیاورند که ما راهنما نداشتیم.

خداوند متعال می‌فرماید:

«رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» النساء:۱۶۵)

یعنی: خداوند متعال رسولان را فرستاد که نیکان را به خیر و سعادت و نعمت و رضوان الهی بشارت دهند، و بدان را از شر و شقاوت و نقمت و نیران ابدی بترسانند، تا آنکه پس از فرستادن رسولان، برای مردم بر خدا حجتی نباشد (که ما راهنما نداشتیم تا به سوی کمال رهنمون شویم).

خداوند متعال از مردم پیمان گرفت (آنها را به وسیلهٔ رسولانش راهنمائی فرمود) تا اینکه سلسلهٔ نبوّت و رسالت با نبوّت پیغمبر ما محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ پایان یافت، و حجّت را در لباس نبوّت و رسالت تمام کرد، و جای عذری را برای احدی تا روز قیامت باقی نگذاشت، و بیم دادن او و به وسیلهٔ نبيّ و رسول پایان یافت (زیرا دین خود را با رسالت رسولخدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و ولایت عليّ﴿علیه السلام﴾ تکمیل نمود که از آن پس، جای عذری برای هیچکس باقی نماند که صاحبان ولایت کبری ادامه دهندهٔ راه رسالت خاتم الانبیاء﴿صلی الله علیه و آله﴾ تا روز قیامت هستند).

گرچه حجت الهی به شکل نبوت، و در لباس رسالت با رسالت رسول اللّٰه﴿صلی الله علیه و آله﴾ پایان یافت، اما در لباس ولایت و امامت که ادامه دهندهٔ علت مبقیهٔ رسالت‌ها و نبوّتها است تا روز قیامت ادامه دارد، خواه حجت ظاهر و شاهد باشد، مانند یازده امام معصوم﴿علیهم السلام﴾ یا بر اساس مصالح، غائب و پنهان چون امام دوازدهم حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ که:

حضرت أمیر مؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ در کلامش با کمیل بن زیاد تصریح فرمود:

«اَللّٰهُمَّ بَلىٰ لاٰ تَخْلُو الْاَرْضُ مِنْ قائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ: اِمّٰا ظاٰهِراً مَشْهُوراً وَ اِمّٰا خاٰئِفاً مَغْمُوراً لِئَلاّٰ تَبْطُلَ حُجَجُ اللّٰهِ وَ بَيِّناٰتُه ...».[۱]

۱- نهج البلاغة: از کلام إمام﴿علیه السلام﴾ رقم ۱۳۹ ص ۱۱۵۸).

یعنی: بار خدایا! آری زمین خالی و تهی از (حجت نیست) کسی که با حجت و برهان، دین خدا را بر پا دارد (و آن حجت خدا) یا آشکار و مشهور است (مانند یازده امام معصوم«علیهم‌السلام») یا (بر اثر موانع ظهور) ترسان و پنهان است (مانند امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف) تا حجتها و دلیلهای روشن خداوند متعال (علم و معرفت و آثار نبوت و احکام دین) از بین نرود (باقی و برقرار ماند، پس امام معصوم«علیه‌السلام» خود حجت الهی است برای اقامه و اتمام حجت الهی بر مردم یعنی برای بیان براهین اصول اعتقادی، و بیان ادلهٔ احکام و فروع دین و...).

و أمیر مؤمنان عليّ«علیه‌السلام» فرمود:

«اَلا اِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ«صلی‌الله‌علیه‌وآله» كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمآءِ اِذا خَوىٰ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكامَلَتْ مِنَ اللّٰهِ فيكُمُ الصَّنائِعُ، وَ اَراكُمْ ما كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ».[۱]

یعنی: ای مردم! آگاه باشید و بدانید مَثَل آل محمد«صلی‌الله‌علیه‌وآله» (ائمه اثنی عشر«علیهم‌السلام») همانند ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای غروب کرده، و ناپدید شد، ستارهٔ دیگری طلوع کرده، آشکار می‌گردد (چون یکی از آنها از دنیا رحلت نماید، امام دیگری به جای او بنشیند، پس هیچگاه زمین خالی از حجت الهی نیست) پس چنان است که نعمتهای خداوند متعال در شما کامل گشته، و آنچه آرزو دارید به شما ارائه داده است (بطور قطع روزی دوازدهمین امام معصوم«علیه‌السلام» را خواهید یافت، و به آرزوی خود که درک زمان دولت حقهٔ او است می‌رسید).

و در دعای چهل و هفتم صحیفهٔ سجادیه -که دعاء عرفه است - حضرت امام زین العابدین سید الساجدین«علیه‌السلام» فرمود:

«اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَيَّدْتَ دينَكَ في كُلِّ اَوانٍ بِإِمامٍ اَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِكَ، وَ مَناراً في بِلادِكَ بَعْدَ اَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّريعَةَ اِلىٰ رِضْوانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَ حَذَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ اَمَرْتَ بِامْتِثالِ اَوامِرِهِ، وَالْاِنْتِهاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ اَلاّٰ يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَ لا يَتَاَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللّائِذينَ، وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنينَ، وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكينَ وَ بَهاءُ الْعالَمينَ».

۱- النهج: خطبهٔ ۹۹ ص ۲۹۵).

یعنی: بار خدایا تو دین خود (اسلام) را در هر زمان و روزگاری به وسیلهٔ امام و پیشوائی (یکی از ائمه معصومین﴿علیهم السلام﴾) که او را برای گمراهان از بندگانت علامت راهنما و در شهرهایت نشانهٔ راه حق بر پا داشته‌ای، تأیید و کمک کرده‌ای، پس از آنکه پیمان دوستی آن امام را به پیمان دوستی خود پیوسته، و او را سبب خوشنودی و افاضهٔ رحمت خویش گردانیده‌ای، و طاعت و فرمانبرداری از او را واجب نموده و از فرمان نبردن از او ترسانیده‌ای، و به فرمانبری فرمانهایش، و باز ایستادن از نهی و باز داشتنش، و به اینکه کسی از او پیشی نگیرد، (جز پیروی از فرمان او از پیش خود کاری نکند).

و از او پس نماند (خلاف فرمانش قدمی بر ندارد) فرمان داده‌ای، پس او است نگهدار پناهندگان (به خود از واقع شدن در یکی از دو طرف افراط و تفریط) و پناه اهل ایمان (در رهائی از تاریکیهای کفر و نفاق و جهل و گمراهی) و دستاویز چنگ زدگان از کیفرها، و جمال و نیکوئی جهانیان (زیرا به راهنمائی و روش او ترازوی عدل و داد در بین مردم در بسیط زمین برابر می‌گردد).

و در ریاض السالکین - شرح صحیفهٔ سجادیه - از طریق عامه نقل کرده است که ابن عساکر از خالد بن صفوان روایت کرده که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«لَمْ تَخْلُ الْاَرْضُ مِنْ قائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ في عِبادِهِ».[1]

یعنی: هیچگاه زمین از کسی که حجت (دین) خدا را میان بندگانش بپا دارد خالی نبوده است.

روایات در این باب از دو طریق شیعه و عامه بسیار است، و ما به ذکر چند حدیث از احادیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی -کتاب الحجة - باب «**اَنَّ الْاَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَةٍ**» و مرحوم نعمانی در کتاب شریف «الغیبة - باب ۸» و دیگر اعاظم نیز در کتب معتبرهٔ خود آورده‌اند بسنده می‌کنیم:

۱- ریاض السالکین: ج ۶ ص ۳۹۴).

۱- مرحوم کلینی به اسنادش از أبی حمزه روایت کرده که حضرت امام باقر(علیه السلام) فرمود: «**وَ اللّٰهِ مٰا تَرَكَ اللّٰهُ اَرْضاً مُنْذُ قَبَضَ آدَمَ(علیه السلام) اِلاّٰ وَ فِيهٰا إِمٰامٌ يُهْتَدىٰ بِهِ اِلَى اللّٰهِ وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلىٰ عِبٰادِهِ، وَ لاٰ تَبْقَى الْاَرْضُ بِغَيْرِ اِمٰامٍ حُجَّةً لِلّٰهِ عَلىٰ عِبٰادِهِ**».

یعنی: به خداوند متعال سوگند از روزی که آدم(علیه السلام) قبض روح شده تاکنون، خدا زمینی را وانگذارده مگر آنکه در آن امام بحق بوده که بوسیلهٔ او مردم به سوی خدا هدایت می‌شدند، و او حجت خدا بر بندگانش بوده، و زمین هیچگاه بی حجت خدا بر بندگانش نخواهد ماند.

۲- و به اسنادش از عبدالله بن سلیمان عامری روایت کرده که حضرت امام صادق(علیه السلام) فرمود: «**مٰا زٰالَتِ الْاَرْضُ اِلاّٰ وَ لِلّٰهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعَرِّفُ الْحَلاٰلَ وَالْحَرامَ وَ يَدْعُوا النّٰاسَ اِلىٰ سَبيلِ اللّٰهِ**».

یعنی: زمین همیشه نپاید مگر آنکه برای خداوند متعال در آن حجتی باید که حلال و حرام خدا را برای مردم بیان کند، و مردم را به راه خدا فرا خواند.

۳- و به اسنادش از ابی بصیر روایت کرده که یکی از دو امام: «باقر یا صادق(علیهما السلام)» فرمود: «**اِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَدَعِ الْاَرْضَ بَغَيْرِ عٰالِمٍ، وَ لَوْ لاٰ ذٰلِكَ لَمْ يُعرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبٰاطِلِ**».

یعنی: به راستی خداوند متعال زمین را بی عالم «امام» به حق نگذارد، و اگر جز این باشد حق از باطل شناخته نشود.

۴- و به اسنادش از ابی حمزه روایت کرده که گفت: عرض کردم به امام صادق(علیه السلام): «**اَتَبْقَى الْاَرْضُ بِغَيْرِ اِمٰامٍ؟ قٰالَ: لَوْ بَقِيَتِ الْاَرْضُ بِغَيرِ اِمٰامٍ لَسٰاخَتْ**».

یعنی: آیا ممکن است زمانی، زمین بی امام بماند؟ فرمود: اگر زمین زمانی بی امام گردد، فرو برد (اهل خود را در خود کشد و هلاک کند).

چه اینکه خداوند متعال انسان را مختار و مکلف آفریده است، و لازمهٔ تکلیف، و جود حجت «دین» الهی است، و این حجت تنها با قرآن کریم تمام نمی‌شود، زیرا قرآن مجید دارای وجوه بسیار و قابل تفسیر به رأی می‌باشد، و کمال و تمامیت حجت «دین» تنها به وجود امام معصوم می‌باشد که خداوند متعال فرمود: «**اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتي**» و این دو حجت «دین» و عترت همانند جسم و روح در یک کالبد با همند که رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمود: «**لَنْ يَفْتَرِقا حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوضَ**» و هرگاه هر یک از این دو حجت برداشته شود، تکلیف برداشته خواهد شد، و هرگاه تکلیف نباشد، خلق منقرض می‌گردند که در این زمان زمین اهلش را در خود فرو خواهد برد.

این است ارتباط ناگسستنی و همگونی دائمی بین توحید و ولایت مولا أمیرالمؤمنین عليّ بن أبيطالب﴿علیه‌السلام﴾ که در حدیث متواتر سِلْسِلَةُ الذَّهَب از حضرت عليّ بن موسی الرّضا﴿علیه‌السلام﴾ آمده که حق تعالی فرمود: «**كَلِمَةُ لاٰ اِلٰهَ إلاَّ اللّٰهُ حِصْني فَمَنْ دَخَلَ حِصْني أَمِنَ مِنْ عَذٰابي**».

و فرمود: «**وِلاٰيَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبيطالِبٍ حِصْني فَمَنْ دَخَلَ حِصْني أَمِنَ مِنْ عَذٰابي**».

درس بیست و هشتم:

۱۵۰- حکمت وجوب وجود دو حجت عام و خاص قبل از نشأه و بعد از آن:

در پایان بحث سابق بذکر چهار روایت از کتاب شریف «اصول کافی» با شرح مختصری بسنده کردیم، أمادر این بحث، لازم است اشارهٔ اجمالی بـه حکـمت وجوب وجود دو حجت عام و خاص قبل از نشأهٔ عنصری و با نشأهٔ عنصری داشته باشیم، در اینجا دو نوع بحث ضروری بنظر می‌رسد:

۱- بحث کلّی، و غرض از آن این است که: براهین قطعی عقلی قائم بر وجوب وجود حجتی قائم، بطور دائم، و بر امتناع خلوّ نشأهٔ عنصری از لزوم چنین واسطهٔ فیض الهی حاکم‌اند که: «**اَلْإمٰامُ أَصْلُهُ قٰائِمٌ وَ نَسْلُهُ دٰائِمٌ**» چنانچه وجود عقل، حجت باطنی، قبل از عاقل نیز چنین است، دو حجّت ظاهری و باطنی، تفکیک ناپذیرند، و در حدیث اشتقاق أسمآء خمسهٔ طیّبه از أسماء اللّٰه الحُسْنیٰ:

«**هٰؤُ لآءِخِیٰارُ خَلیقَتي وَ کِرٰامُ بَرِیَّتي، بِهِمْ آخُذُ وَ بِهِمْ أُعْطي، وَ بِهِمْ أُعٰاقِبُ وَ بِهِمْ أُثیبُ ...**» و در خلقت عقل: «**أَمٰا إِنّي إِیّٰاكَ آمُرُ وَ إِیّٰاكَ أَنْهیٰ، وَ إِیّٰاكَ أُعٰاقِبُ وَ إِیّٰاكَ أُثیبُ ...**» مبرهن است.

۲- بحث جزئی و شخصی، و مراد از آن این است که: أدلهٔ متقنهٔ نقلیه از بیان وحی و لسان أهل بیت وحی معصومین صلوات اللّٰه علیهم أجمعین معرّف شخص آن حجّت است.

پس کلّی طبیعی با عقل، و مصداق آن با نقل ثابت می‌شود، چون وجود عقل و عاقل، پس وزان بحث حجّت و امامت، همان وزان بحث نبوّت و رسالت است که نبوّت کلّی با براهین قطعی عقلی، ثابت می‌گردد که نشأهٔ عنصری و جامعهٔ انسانی را

واسطهٔ فیض الهی یا «خانه دو در» باید، و نبوّت جزئی با أدلهٔ متقنه نقلیّه از معجزات قولی و فعلی، و دیگر دلائل صدق، فرد نبی متشخّص می‌گردد.

به عبارت دیگر: بر أساس عقل ناصح، و نقل قاطع آنکه: خداوند متعال دار هستی را ظرف کمال برای انسان که مستعد بالقوّه برای نیل به کمال است آفرید که با معرفت به آفریدگار جهان، و عبادت تنها برای او تعالی با هدایت دو حجّت: باطنی «عقل ناصح» و ظاهری «انسان کامل» که مظهر کمال الهی است بتدریج فعلیت پیدا می‌کند، و از انسان کامل به کامل بالفعل و حجّت الهی تعبیر می‌گردد، پس وجوب وجود حجّت قبل از نشأهٔ عنصری أمری بدیهی است، و إلاّ خلقت موجود مستعدّ بالفعل برای کمال بدون کامل بالفعل عبث و یا ذات واجب الوجود بالذات در علیّت و فاعلیّت خود تامّه نخواهد بود.

در سلسلهٔ علل محدثهٔ طولیهٔ غائیهٔ دار هستی و نظام آفرینش - در عالم أشباح - چهارده تن، و در سلسلهٔ علل مبقیهٔ طولیه در نشأهٔ عنصری بعد از رسول‌اللّه «ﷺ» دوازده حجت بالغهٔ الهی بوده‌اند: «**فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ**» الانعام : ۱۴۹) که نخستین آنها مظهر کمال مطلق الهی حضرت علیّ مرتضی، و آخرین آنها در این زمان، سرّ آل محمد حضرت ولیّ عصر صاحب‌الزّمان صلوات اللّه علیهم أجمعین می‌باشد، پس آنها هم علّت محدثه، و هم علت مبقیه هستند، و وجوب وجود حجّت در زمان غیبت - در نشأهٔ عنصری - عین وجوب وجود حجّت در عالم أشباح قبل از دار هستی می‌باشد.

بقیّة اللّه، حجّة اللّه، عبداللّه، عنداللّه، ولیّ اللّه، و خلیفة اللّه تعالی فی أرضه، قلبش أوعیٰ و أوسع قلبها که قلب عالم امکان، و معادن و راسخ در علم، وینابیع حکم، و زارع قلوب، و شورانندهٔ دفائن عقول، و موضع أسرار الهی در دو نظام طبیعت و دیانت، وکنوز رحمن، و قرآن ناطق، و ناطق قرآن، و متصرّف درکائنات و مسخّر آسمانها و زمین، و مظهر أتم و أکمل أسماء حسنای الهی، و صاحب ولایت کبرای الهی که با آن باذن اللّه تعالی در مادّهٔ کائنات تصرّف کرده و قوای أرضیّه و

سماویّه را تحت تسخیر خویش در آورد، و در آن واحد در أماکن مختلفه حاضر (همچون إشراف و احاطهٔ روح بر کالبد) و بر نظام هستی اشراف و احاطه و بـه قضای حوائج عباد اللّه تعالی قیام نماید.

أحادیث صحیحهٔ جوامع روائی فریقین که بیان أسرار و بطون و تأویلات آیات قرآن کریم‌اند - علاوه بر اصول و براهین علمیه در معرفت أسرار و شناخت مقامات و درجات نفس ناطقهٔ انسان - در اثبات وجوب وجود و غیبت و قیام و ظهور آخرین حجّت بالغهٔ الهی، و مدار دهر و نـوامیس عـصر، حـضرت مـهدی حجةبن الحسن العسکری صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام» بحدّی است که به مَثَل چون سخن در اثبات وجود شمس در هوای صاف، وقت زوال می‌باشد.

مدار دهر و مظهر کمال الهی در عـصر مـحمدی«صلی‌الله‌علیه‌وآله» - جـز در نـبوت و مناصب خاصّهٔ برسول اللّه«صلی‌الله‌علیه‌وآله» - حائز میراث خاتم به نحو أتم، و مشتمل بـر علوم و أحوال و مقامات او بطور أکمل، و با بدن عنصری در عالم طبیعی، و سلسلهٔ زمان موجود است، چنانکه لقب شریف خاصّ: صـاحب‌الزّمـان، امـام الزّمـان، و قائم‌الزمان مشعر به آنست.

و از وی به بقیّة اللّه، و حجة اللّه و ولیّ اللّه، و خلیفة اللّه، و یداللّه الباسطة، و مدار دهر، و نوامیس عصر، و ولیّ أمر، و قطب عالم امکان، و شریک القرآن، و قرآن ناطق، و ناطق قرآن، و کلمة الحق، و میزان الحق، و مهدیّ و منتقم و منتظر، و مبلی السّرائر، و واسطهٔ فیض الهی و دیگر أسماء و ألقاب و عناوین و... که تا به دویست اسم و لقب و پنجاه خصیصه رسیده، تعبیر گردیده است.

۱۵۱- برای نبوّت و رسالت انقطاعی است که برای حجت و امامت نیست:

با براهین عقلیهٔ قاطعه، و أدلهٔ نقلیه واضحه مبرهن است که برای نـبوّت و رسالت که از صفات کونیّهٔ زمانیّه، و وجههٔ خلقی دارند انقطاعی است که بانقطاع زمان، نبوّت و رسالت قطع می‌شوند، و أما برای حجّت اللّه که از صفات الهـیّه و

باطن نبوّت و رسالت است - خواه حجت به صورت نبیّ یا رسول ظهور کند یا جانشین آندو، غائب باشد یا حاضر - و جنبهٔ حقّانی، و اشتغال به خالق، و رابط فیض بمخلوق است انقطاعی نیست، پس حجّت اللّه -که باطن نبوّت و رسالت است - قبل از نشأهٔ عنصری با رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ در عالم أشباح، و با نبیّ اللّه در نشأهٔ عنصری، و بعد از نبیّ اللّه، ادامهٔ دهندهٔ راه نبی اللّه و علّت مبقیهٔ نبوت و رسالت است، تا روز قیامت خواهد بود که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«اَلْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ مَعَ الْخَلْقِ، وَ بَعْدَ الْخَلْقِ».[۱]

و چون حجّت، شامل رسالت و نبوّت تشریعی، و نبوّت عامّهٔ غیر تشریعی می‌باشد از آن به فلک محیط عام تعبیر شده است که بر حقائق و معارف و أسرار دو نظام آفرینش و شریعت، و حِکَم الهیّه در حدّ مادون خالق، و مافوق مخلوق مطلع است.

چنین انسانی، بذر ثمرهٔ شجرهٔ وجود، و کمال عالم کونی، و غایت حرکت وجودیّه و ایجادیّه است که نخستین حجّت الهی، نفس رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ در دو نشأهٔ لاهوت و ناسوت: عليّ مرتضی﴿علیه السلام﴾ باین معنی اشاره فرمود:

«فَإِنّٰا صَنٰائِعُ رَبِّنٰا، وَ النّٰاسُ (الْخَلْقُ خ) بَعْدُ صَنٰائِعُ لَنٰا».[۲]

یعنی: پس بتحقیق ما أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه تعالی مخلوق و تربیت یافتهٔ مستقیم پروردگارمان هستیم، و حال آنکه شما مردم (یا تمام مخلوقات) بطفیل وجود ما خلق شده، و ما بذر وجود آنها بوده و بوسیلهٔ ما تربیت شده و به کمال می‌رسند.

چه اینکه غایت قصوٰی ایجاد عالَم و نظام آفرینش و تمام و کمال آن خلقت انسان است که جهان آفرین فرمود:

«هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمیعاً» البقرة: ۲۹).

۱- اصول کافی: ج ۱ - ص ۱۷۷).

۲- نهج البلاغة از مکتوبات رقم ۲۸ - ص ۸۹۴).

او خدائی است که همهٔ موجودات روی زمین را برای شما آفرید(همچون مسکن و خانه‌ای که برای ساکن بنا می‌گردد) و فرمود:

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» الجاثیه: ۱۳).

یعنی: و آفریدگار جهان همهٔ آنچه که در آسمانها و زمین است مسخّر شما گردانید، همانا در این کار هر آینه آیات و نشانه‌هایی از علم و حکمت و تدبیر و قدرت الهی، و مقام و منزلت انسان در نزد خداوند متعال خواهد بود برای کسانی که نیک بیاندیشند.

و أما ثمره و غایت وجود انسان به فعلیت رسیدن دو قوهٔ: عقل نظری: «معرفت بخالق متعال» و عقل عملی او: «عبادت تنها برای خالق» یعنی از قوّه بفعل رسیدن می‌باشد، و فعلیت ایندو جز از طریق حجّت که خود بذر ثمرهٔ شجرهٔ وجود دار هستی، و مظهر کمال بالفعل الهی است میسّر نباشد.

۱۵۲- توان و نفوذ حجّت الله در نظام آفرینش:

حجّت اللّه، همان مشیّت اللّه تعالی و صاحب ولایت کلیّهٔ الهیه‌ایست که هرگاه بخواهند (و البته جز خواست خداوند متعال خواستی ندارد، بلکه عین خواست اوست: «**وَ مٰا تَشٰاؤُونَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ**» الانسان: ۳۰) می‌توانند در مادّهٔ کائنات تصرّف، و قوای سماویّه و أرضیّه را تسخیر نمایند، و حکم آنان آنچنان در صورت و هیولای عالم طبیعت و نظام آفرینش نافذ و مجری است که نه تنها می‌توانند هیولای عنصری را خلع صورت نموده، و لبس صورت جدید نمایند، همآنند موسی بن عمران﴿ع﴾ که بأمر الهی صورت جمادی عصا را خلع نموده و صورت حیوانیّه بر آن پوشانید، و جسمی را به جسم دیگر و سیرت را بصورت تبدیل نموده است:

«فَأَلْقىٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِيَ ثُعْبٰانٌ مُبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذٰا هِيَ بَيْضٰاءُ لِلنّٰاظِرِينَ» الاعراف: ۱۰۷ و ۱۰۸).

یعنی: پس حضرت موسی بن عمران﴿علیه‌السلام﴾ بأمر الهی، عصای خود را بیفکند، پس بناگاه آن عصا اژدهائی پدیدارگردید و دست خود را از جیب بیرون آورد که ناگاه برای بینندگان همچون آفتاب تابان بود.

بلکه می‌توانند چون حضرت موسی بن جعفر﴿علیه‌السلام﴾ صاحب ولایت کبری، عَرَض - صورت شیر منعکس بر دیوار یا پرده - را تبدیل به جسم شیر زنده و جاندار نماید که تبدیل عَرَض به جسم بمراتب مهمتر از تبدیل جسم به جسم دیگر است.

و نه تنها چون حضرت عیسی بن مریم﴿علیه‌السلام﴾ از مادهٔ آب و خاک «طین» باذن اللّٰه تعالی پرنده پدید آورد:

«وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي» المائدة: ۱۱۰).

یعنی: و هنگامی که تو عیسی﴿علیه‌السلام﴾ ازگِل پیکرهٔ مرغی را بأمر من ساخته‌ای، و در آن روح حیوانی دمیدی تا به أمر من مرغی گردیده است.

که می‌تواند چون صاحب رسالت عظمی حضرت محمّد مصطفی﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ با یک خطاب در غزوهٔ تبوک از معدوم، انسان کامل بیافریند که فرمود:

«كُنْ أَبَاذَرَ فَكَانَ أَبَاذَرَ».[1]

این چنین حجّت بالغهٔ الهی، آدم أبوالبشر الأول ﴿علیه‌السلام﴾ را از سرگردانی، و وسوسهٔ شیطان، و نوح أبوالبشرالثانی﴿علیه‌السلام﴾ را از طوفان، و ابراهیم خلیل الرحمن﴿علیه‌السلام﴾ را از آتش سوزان، و یوسف نبیّ﴿علیه‌السلام﴾ را از چاه کنعان، و موسی بن عمران﴿علیه‌السلام﴾ را از رود نیل، و یونس﴿علیه‌السلام﴾ گرفتار را از شکم ماهی نجات داد.

۱۵۳- تصرّف حجت اللّٰه در مادهٔ کائنات بر أساس ولایت تکوینی است نه تشریعی:

بر أساس براهین عقلیهٔ قاطعه، و نصوص کتب سماویّه، و سنن رسل إلهیّهٔ متقنه آنکه: اقتدار نفوس صاحبان ولایت کبرٰی بر تصرّف در مادهٔ کائنات ناشی از

۱- فتوحات مکیة - باب ۳۶۱).

ولایت تکوینی است نه تشریعی، زیرا بر همان أساس، ولایت تشریعی - بمعنی جعل حکم و شریعت نه بمعنی ابلاغ و تبیین فقط - خاص ذات واجب الوجود که شارع و مشرّع است می‌باشد، و برای عبادش شریعت و آئین قرار می‌دهد، و جز او کسی حق تشریع شریعت و جعل حکم و قانون ندارد، وگرنه ظالم و کافر و فاسق خواهد بود که فرمود:

«ثُمَّ جَعَلْناكَ عَلىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوآءَ الَّذينَ لاٰيَعْلَمُونَ» الجاثية: ۱۸).

یعنی: أی رسول ما! پس (از موسی و رسولان بعدی او) ما تو را بر شریعت کامل در أمر دین مقرّر فرمودیم، تو آن شریعت خدائی را کاملاً پیروی و تبلیغ نما و هرگز پیرو هواهای نفسانی مردم نادان مباش.

و فرمود:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدّينِ ما وَصّىٰ بِهِ نُوحاً وَالَّذي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عيسىٰ أَنْ أَقيمُوا الدّينَ وَ لاٰتَتَفَرَّقُوا» الشوری: ۱۳).

یعنی: خداوند متعال شرع و آئینی راکه برای شما قرار داده، حقائق أحکامی است که نوح ﴿علیه السلام﴾ را هم به آن سفارش کرد، و برتو ای رسول ما نیز وحی کردیم، و به ابراهیم و موسی و عیسی هم سفارش نمودیم که دین خدا را برپا دارید، و هرگز در دین تفرقه و اختلاف نکنید (و از پیش خود حکمی را جعل و قانونی را وضع نکنید که تشریع شریعت و جعل حکم و قانون، خاص آفریدگار جهان است).

و فرمود:

«أَمْ لَهُمْ شُرَكآءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدّينِ مالَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللّٰهُ وَ لَوْلاٰ كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّٰالِمينَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ» الشوری: ۲۱).

یعنی: آیا برای کافران و گمراهان و هواپرستان خدایانی است که طبق هواهای نفسانی آنها شریعت و دین جدیدی را بدون اذن خداوند متعال بوجود می‌آورند، و اگر کلمهٔ فصل (یعنی حکم تأخیر عذاب برای دین سازان) نبود، هر آینه حکم هلاکت و نابودی آنها بزودی صادر می‌شد، و البته برای ستمکاران (که دین و شریعت نزد خود سازند) روز قیامت عذابی دردناک است.

و فرمود:

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ - وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ - وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ» المائدة: ۴۴-۴۵ و ۴۷).

یعنی: و هرکس بر خلاف آنچه خداوند متعال فرستاده حکم کند، پس آنها به حقیقت کافرانند - و هرکس خلاف آنچه خداوند متعال فرستاده حکم نماید، پس آنها بتحقیق ستمکارانند - و هر کس بخلاف آنچه خداوند متعال فرستاده حکم کند، آنها بدون تردید از فاسقان می‌باشند.

و صاحب رسالت عظمی حضرت محمد مصطفی«ﷺ» مأمور به انذار و تبشیر و تبلیغ و مبلّغ أحکام الهی و معارف آسمانی و تابع وحی خدائی بوده است نه مشرّع.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاّ مُبَشِّراً وَ نَذيراً» الاسراء: ۱۰۵).

یعنی: و ما این آیات (قرآن کریم) را بحق فرستادیم، و برای اقامهٔ حق و راستی نازل شد، و أی رسول ما! نفرستادیم تو را جز برای آنکه مؤمنان را بشارت برحمت ما دهی، وکافران را از عذاب ما بترسانی.

و می‌فرماید:

«إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحى إِلَيَّ وَ ما أَنَا إِلاّ نَذيرٌ مُبِينٌ» الاحقاف: ۹).

یعنی: أی رسول ما به مردم بگو: من جز از آنچه که بر من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، و جز آنکه با بیان روشن مردم را به فرامین الهی آگاه کنم، و از خداوند متعال بترسانم وظیفه‌ای ندارم.

دوازدهمین حجت بالغهٔ الهی، صاحب ولایت کبری در آخر الزمان، حضرت صاحب‌الزّمان«ﷺ» در نشأهٔ عنصری بر أثر مصالح، پنهان از عیان است.

بر علمای دینی و رهبران مذهبی واجب قطعی است که در زمان غیبت حضرت صاحب‌الزّمان ﴿علیه السلام﴾ پیوسته مردم را ارشاد و انذار و حقائق دین مبین اسلام را برای مردم بیان و هیچگاه و در هیچ شرائطی کتمان ننمایند: «**لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ**» آل عمران: ۱۸۷) و حجت را بر آنان تمام کنند، که کتمان و وقفه در بیان موجب لعن و نفرین الهی و لعن همهٔ خلائق بر آنها می‌باشد: «**إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدى مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِي الْكِتابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ**» البقرة: ۱۵۹).

چه اینکه ارشاد و انذار و اتمام حجت در هیچ زمان نه تنها وقفه پذیر نیست که اصرار و استمرار آن واجب قطعی است، زیرا پذیرش مردم در هیچ زمان از آدم تا خاتم الاوصیاء علیهم صلوات‌اللّه شرط انذار و اتمام حجت نبوده و نخواهد بود چه اینکه انذار باید و پذیرش شاید است:

«**وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**»التوبة: ۱۲۲).

درس بیست و نهم:

۱۵۴- حکمت و مصالح غیبت حضرت ولیّ عصر صاحب‌الزمان«علیه السلام»:

در روایات صحیحه و أدعیه و زیارات وارده از أهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم أجمعین، و در کلمات حکماء و مفسّرین و ادباء و محدّثین، و شعراء و متکلمین، و فلاسفه و محققین از قدماء و متأخرین برای غیبت حضرت ولیّ عصر صاحب‌الزّمان«علیه السلام» حکمتها و علل و مصالح متعددی بیان گردیده است که ذکر تمام آنها نیاز بنوشتن چندین جلد کتاب مستقل تنها در همین موضوع دارد که از حوصلهٔ بحث مختصر ما خارج است، از اینرو ما در اینجا بذکر فرازهائی از أدعیه و چند روایت و بعضی از کلمات أعلام، و بعضی از آنچه در نظرم می‌باشد اکتفا می‌کنیم:

۱- در دعاء عدیله می‌خوانیم:

«ثُمَّ الْحُجَّةُ الْخَلَفُ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِیُّ الْمُرْجَی الَّذي بِبَقائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيا، وَ بِيُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرىٰ، وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّماءُ، وَ بِهِ يَمْلَأُ اللّهُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جُوْراً».

یعنی: پس دوازدهمین حجّت و جانشین رسول خدا«صلی الله علیه و آله» قائم بأمر دین الهی، منتظر مهدی«علیه السلام» مایهٔ امید مستضعفان، ستمدیدگان و مظلومان و صالحان جهان، کسی که ببقاء او دنیا باقی مانده است، و ببرکت وجود او، مردم روزی داده می‌شوند، و بوجود او زمین و آسمان پابرجا است، و خداوند متعال به وجود مقدس او پر می‌کند زمین را از داد و عدل، پس از آنکه از ظلم و جور پر شود.

در این بیان، پنج اسم و لقب آن حضرت «علیه السلام» که هر یک دلالت بر معنی خاصّی دارد، سپس، پنج مطلب بسیار مهم که هرکدام اشاره‌ای بـه حِکَم غـیبت حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» دارد، آمده است که با تأمل و دقت نظر می‌توان آنها را دریافت.

۲- در أعمال شب نیمهٔ شعبان می‌خوانیم:

«نُورُكَ الْمُتَأَلِّقُ، وَ ضِيَاؤُكَ الْمُشْرِقُ، وَ الْعَلَمُ النُّورُ في طَخْيَآءِ الدَّيْجُورِ، الْغَائِبُ الْمَسْتُورُ، جَلَّ مَوْلِدُهُ، وَ كَرُمَ مَحْتِدُهُ».

یعنی: خداوندا! این مولود شب نیمهٔ شعبان، نور تو است که تابندهٔ مستقیم بر دلهای صالحان و شایستگان است، و پرتو تو است که فروزان از پشت أبرها بر أفکار گروهی از مردمان، و او نشانهٔ نور ذات تو است در تاریکی شب أبری و طـولانی زمستان، او بعلل و مصالح بندگانت غائب و پنهان است، ولادت او بسیار والا و نژادش گرامیست».

چه نیکو گفت شاعر عرب:

لشهر شعبان فضل ليس نحصيه — شهر أتىٰ مولد الهادى لنا فيه

شهر كريم حوى فخراً بمولده — فيه خطاب فما شهر يضاهيه

ألم تر قسمة الأرزاق فيه بما — حوى و بالفضل قد حقّت لياليه

به تولّد نجم الفخر من مضرّ — مهدينا خير مقصود لرا جيه

مولى كأنك تتلوحين تذكره — آى السجود علينا اذ تسمّيه

الحجة القائم المهدى، من ظهرت — آياته و علت قدراً معاليه

السيّد السّند النور البهىّ و من — لم يبلغ الوصف عشراً من معانيه

اما منا الخلف المنصور أكرم من — مشى و من عمت الدنيا أياديه

عليه صلّى إلٰه العرش ما هتفت — ورق و ما مال غَصن فى تثنيه

۳- در زیارت حضرت صاحب الأمر «علیه السلام» می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَظْهِرْ كَلِمَتَكَ التَّامَّةَ، وَ مُغَيَّبَكَ في أَرْضِكَ الْخَائِفَ الْمُتَرَقِّبَ».

یعنی: خداوندا! رحمت فرست بر محمد و آل محمد، و ظاهر کن(حجتت صاحب‌الزّمان«علیه السلام») را، و او را از غیبت و پنهانی بدر آر (برای ریشه‌کن ساختن ظلم و نابرابریها، و اقامهٔ عدل و داد در بسیط زمین) که تنها او کلمهٔ تامّهٔ تو است که می‌تواند چنین کند، و ظاهر نما غائب خود را در زمینت که از او خائف و هراسان است که زمین بر أثر ظلم و ستم، بر أثر فتنه و فساد، و بر أثر جهل و گمراهی و... أهلش را درکام خود فرو برد، او در انتظار ظهورش بفرمان تو است تا به اصلاح أهل زمین برخیزد.

۴- مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» روایت کرده از جابر بن عبداللّٰه أنصاری که رسول خدا«صلی الله علیه و آله» پس از آنکه أسامی یکایک از دوازده امام و جانشینان بحق پس از خود را بر شمرد فرمود: «پس همنام و هم کنیهٔ من :«**حُجَّةُ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبٰادِهِ**» حجة بن الحسن علیهما السلام می‌باشد، او کسی است که خداوند متعال فتح می‌کند بدست او مشارق و مغارب زمین را، اوست که بأمر خداوند متعال غیبت می‌کند از شیعه و أولیاء خود، غیبتی که باقی نمی‌ماند در زمان غیبت او بر اعتقاد به امامت او مگر کسی که خداوند متعال دلش را برای ایمان امتحان کرده باشد.

جابر عرض کرد: یا رسول اللّٰه «صلی الله علیه و آله» آیا شیعه در زمان غیبت، از صاحب‌الزّمان منتفع شده و بهره‌مند می‌شوند؟ حضرت «صلی الله علیه و آله» فرمود: آری قسم بخداوندی که مرا به پیامبری مبعوث نمود، شیعه و أولیاء ولیّ عصر«علیه السلام» از او منتفع شده و بهره می‌گیرند، و از نور امامت و ولایتش استضائه می‌کنند، همآنند استضائه مردم از نور خورشید در پس أبرها.

۵- مرحوم طبرسی مازندرانی درکتاب معتبر «احتجاج» روایت کرده است که: توقیعی از جانب حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» بدست محمد بن عثمان دومین نائب خاصّ آن حضرت «علیه السلام» رسید که در آن آمده است:

«أما وجه انتفاع مردم از من، همآنند انتفاع و استضائه خلق و بندگان خداوند

متعال از نور آفتاب است که در پشت أبرها قرار گیرد، و قرص خورشید بواسطۀ أبرهای متراکم سیاه از نظرها غائب گردد، بتحقیق من أمانم برای أهل زمین، چنانکه ستارگان أمانند برای أهل آسمان».

۱۵۵- بهره‌مندی موجودات عالم از وجود حضرت ولی‌عصر«علیه السلام» در زمان غیبت:

پر واضح و روشن است که کرۀ خورشید و ماه و دیگر منظومه‌های شمسی در مدار خود حرکت معین، و گردش معلوم دارند:

«وَ الشَّمْسُ تَجْري لِمُسْتَقَرٍّ لَها - وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ - لاَالشَّمْسُ يَنْبَغي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لاَاللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ في فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» یس: ۳۸-۴۰).

یعنی: «و خورشید تابان، بر مداری معین بدون کمترین اختلافی، دائم در گردش است - و ماه را نیز در منازل معین قرار داده‌ایم - نه درگردش منظم عالم، خورشید را شاید که بماه فرا رسد، و نه شب بر روز سبقت گیرد، هریک (و دیگر ستارگان...) در مدار معیّنی در فضای بی‌پایان شناورند».

و همچنین ارتفاع و علوّ و انفراد و نور و شعاع و انرژی و أوج و حضیض، و فاصلۀ هریک با کرۀ زمین و دیگر کرات آسمانی در حدودی معین، و رنگهای مختلف ... و طلوع و غروبهای آنها در هر آن نسبت به افقهای مختلف ... و هزاران أسرار کشف نشدۀ دیگر تاکنون هست که نه تنها در رشد و نموّ و تربیت جسمی انسان مؤثّر است، و در شکوفائی استعدادها و رشد عقلها و کمال أرواح و نفوس و أفکار، و در امور مادّی و معنوی، و در قوای ظاهری و باطنی، و جسمی و روحی و... و در تمام أبعاد زندگی انسانها تأثیر بسیار و بسزائی دارد.

بلکه تأثیر فراوان و بسزائی در عناصر و مرکبات، و قهر و غلبه بر بسیاری از کواکب و ستارگان و نجوم و سیارات، و در شهابهای آسمانی، و هوا و فضا و أبرها و بادها و ... دارد.

و در تربیت و رشد و نموّ و شکوفائی تمام أنواع حیوانات و نباتات و جمادات، و کوهها، درّه‌ها، دشتها، و بیابانها و صحراها و دریاها، و همهٔ موجودات خشکی و دریائی و فضائی دارد، و هرکدام از آنها بقدر نیاز و در حدّ معیّن از وجود آفتاب باتمام أبعادش منتفع و بهره می‌گیرند که قطعاً تاکنون یکهزارم هم از بهره‌گیریها، و از أسرار و فوائد و منافع خورشید برای کل موجودات آسمانی و زمینی کشف نشده است و براستی باید گفت:

انسان با همهٔ ادعاهای خود در پیشرفتهای علم و صنعت و اختراع و اکتشاف و تکنیک و ... در نقطهٔ نخست آن قرار دارد که بدون تردید تا حضرت ولیّ عصر، صاحب الأمر امام زمان﴿علیه السلام﴾ نیاید هرگز بشر بنقطهٔ نهائی آن نخواهد رسید.

۱۵۶- نکات بسیار مهم و قابل توجه در تشبیه ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ به خورشید:

در زیارات و أدعیه و أذکار و روایات صحیحه از رسول اللّه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و أهل بیت طاهرینش صلوات اللّه علیهم أجمعین حضرت ولیّ عصر، صاحب الامر امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف در انتفاع و استضائه از آن حضرت﴿علیه السلام﴾ به قرص خورشید تشبیه شده است که بقاء آسمان و زمین، و حیات أهل آندو بوجود خورشید بستگی دارد.

با این بیان می‌توان معنی دعای عدیله و أعمال شب نیمهٔ شعبان و روایت چهارم و پنجم را فهمید که اگر ولی نباشد، عصری نیست، اگر امام نباشد، زمانی نخواهد بود، و اگر صاحب نباشد أمر معنی ندارد.

برای تشبیه وجود مقدس حضرت ولیّ عصر صاحب‌الزّمان ﴿علیه السلام﴾ به خورشید، وجوهی بنظرم می‌رسد که ما ببیان چند وجه بطور اختصار در اینجا اکتفا می‌کنیم:

ألف: ولیّ عصر ﴿علیه السلام﴾ مظهر أسماء حسنی وکمال الهی است که نور وجود ذات أقدس حق، و علم و حکمت، و خیر و هدایت، و رزق و رحمت، و دیگر

فیوضات و کمالات و برکات و نعمتهای مادی و معنوی، روحی و جسمی، دنیوی و اخروی، و ظاهری و باطنی و... به برکت وجود آن حضرت صاحب الزّمان﴿علیه السلام﴾ بأهل زمان از جن و انس، از کافر و مسلمان، و از حیوانات و نباتات و جمادات و... می‌رسد، و به برکت و شفاعت و توسل به آن حضرت﴿علیه السلام﴾ حقائق و معارف و حکم و أسرار و أحکام و... بر موالیانش ظاهر می‌گردد.

و بلاها و فشارها و رنجها، و سختیها و مشکلات و فسادها و فتنه‌ها از آنان دور می‌شود، چنانچه در عصر هر حجّتی از حجتهای الهی چنین بوده است که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ» الأنفال: ۳۳).

یعنی: أی رسول ما! تا تو در میان مردم هستی خداوند متعال آنها را عذاب نخواهد کرد.

در روایات متواتره از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ آمده است که فرمود: «أهل بیت من أمانند برای أهل زمین، چنانچه ستارگان أمانند برای أهل آسمان».

ب: هرگاه قرص خورشید در پشت أبرهای متراکم سیاه قرارگیرد، با وجود انتفاع خلق از ضوء آن، در هر آن، در انتظار برطرف شدن أبرها و سحاب، وکشف پرده و حجاب، و جلوه و ظهور قرص خورشید هستند تا مستقیماً از نور آفتاب استضائه، و از حرارت او بهره‌گیرند، همچنین أهل ایمان و یقین، و أهل اخلاص و تقوٰی و... پیوسته در زمان غیبت حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ در انتظار فرج و ظهور آن حضرت ﴿علیه السلام﴾ می‌باشند، و مأیوس از آن نیستند، و برای منتظرین بفرج و ظهورش ثوابی عظیم است.

ج: انکار و تشکیک و تردید در وجود مقدس حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ با وجود پرتو افکنی أنوار امامت، و ظهور آثار ولایت، مانند انکار و تردید در وجود خورشید در پس أبرهاست.

د: چنانچه قرار گرفتن قرص خورشید در پشت ابرهای متراکم، گاهی برای مخلوقات و بندگان خداوند متعال أصلح و أنفع مـی‌باشد، غـیبت حـضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ نیز برای شیعیان باوجود بهره‌وری از آثار وجود او أصلح و بهتر از ظهور آن حضرت﴿علیه السلام﴾ برای بسیاری می‌باشد.

در روایات صحیحه آمده است که عـبادت و بـندگی عـده‌ای بـا خـوف و وحشت در زمان دولت باطل و حکومت کفر و نفاق و فساد و گمراهی و... أفضل و برتر از عبادت و بندگی بدون خوف و ترس در زمان ظهور دولت بحق، و حکومت ایمان و اخلاص و تقوی و عقل و... می‌باشد، چنانچه صدقه در پنهانی برای گروهی بهتر و أفضل از صدقهٔ آشکار و علانیه است.

هـ: همانطوری که خفاشان توان بیرون آمدن از لانه‌ها و حرکت در فضای پس از طلوع آفتاب را ندارند، و دیدها و چشمهای أکثر مردم، قـدرت و تـوان دیـدن مستقیم قرص خورشید را ندارد، و نظر و خیره شدن به قرص آفتاب باعث کوری و تار شدن دیدهای عدهٔ زیادی از مردم می‌گردد.

به آفتاب نماند مگر به یک مـعنی   که در تأمل او خیره می‌شود أبصار

هـمچنین خـفّاش صـفتان نـیز تـوان زنـدگی پس از ظـهور حـضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ را ندارند، و عدهٔ زیادی از مردم قدرت بـر رؤیت جـمال بـی‌مثال آن حضرت﴿علیه السلام﴾ را نداشته که باعث کوری بصیرت و تاریکی سیرت آنان می‌گردد.

چنانچه بسیاری از مردم قبل از بعثت أنبیاء و رسولان الهی﴿علیهم السلام﴾ در انتظار بعثت آنها﴿علیهم السلام﴾ بوده‌اند ولی پس از بعثت، بر أثر پیروی از هواهای نفسانی و حبّ جاه و مقام و ریاست و شهرت و... پیشگام در کـفر و تکـذیب و انکـار آنـها قـرار گرفته‌اند.

خداوند متعال دربارهٔ رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ می‌فرماید:

«لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ مُنْفَکّینَ حَتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ - وَ ما تَفَرَّقَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ إِلاّ مِنْ بَعْدِ ما جائَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ» البینة: (۱-۴).

یعنی: کافران از أهل کتاب و مشرکین پیوسته در انتظار بعثت آخرین پیامبر الهی بوده‌اند تا اینکه رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ با حـجّت حـق و بـرهان قـاطع از طـرف

خداوند متعال مبعوث شد - و أهل کتاب در حق این رسول راه تفرقه را نپیمودند مگر آنگه که رسول با حجّت کامل بر حقانیت خود آمد(و مشرکین هم راه انکار و تکذیب را پیمودند).

و می فرماید:

«وَ لَمّٰا جٰاءَهُمْ کِتٰابٌ مِنْ عِنْدِاللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَهُمْ وَ کٰانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا ... - الَّذینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ یَعْرِفُونَهُ کَمٰا یَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَ هُمْ وَ إِنَّ فَریقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» البقرة: ۸۹ و ۱۴۶).

یعنی: و چون آمد برای کافران از أهل کتاب، کتاب آسمانی (قرآن کریم) از جانب خداوند متعال و این کتاب (قرآن مجید) تصدیق می‌کرد کتاب أهل کتاب را، و با اینکه پیش از بعثت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در انتظار بعثتش بودند (و خود را بظهور این پیغمبر﴿صلی الله علیه و آله﴾ و کتابش نوید می‌دادند و در برابر تجاوز مشرکان در انتظار این پیامبر) امید فتح داشتند (که باکمک او بر دشمنان و مشرکان غالب و پیروزگردند با همهٔ اینها) پس چون پیغمبر﴿صلی الله علیه و آله﴾ باکتابش (قرآن کریم) آمد، آنها او را در حالی که از قبل شناخته بودندش کافر باو شدند - آنها که کتابهای آسمانی را به آنان داده‌بودیم، رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را همچون فرزندان خود می‌شناختند، و بدرستی که جمعی از آنان با اینکه حقانیت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را می‌دانند کتمان می‌کنند.

طبق روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات اللّٰه عدّه‌ای از علمای دروغین و دین به دنیا فروشان، و وعاظ السلاطین، و سخنگویان از حلقوم‌های فرمانروایان مستبد و حاکمان زر و زور و تزویر، و علماء ریاست خواه و جاه طلب و... از فرق مختلف که قبل از ظهور حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ از فرج آن حضرت﴿علیه السلام﴾ سخن می‌گفتند و در انتظار فرجش بوده‌اند، أما پس از ظهور بچند دسته تقسیم می‌شوند:

دستهٔ اول: راه سکوت را انتخاب کرده و مهر خاموشی بر لب می‌نهند نه تکذیب و نه تأییدش می‌کنند.

گروه دوم: راه مخالفت را در پیش می‌گیرند.

طائفهٔ سوم: انکار و تکذیبش می‌کنند.

دستهٔ چهارم: تکفیرش می‌نمایند و فتوای قتل آن حضرت﴿علیه السلام﴾ را صادر می‌کنند.

من در سال ۱۴۱۷ هـ ق = ۱۳۷۵ هـ ش از بعضی علماء شنیدم که: یکی از علمای بزرگ شیعه آرزوی مرگ خود را قبل از ظهور حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ می‌کرد از ترس و خوف امتحان در آن زمان و افتادن در دام شیطان... **نَعُوذُ بِاللّٰهِ الْقَادِرِ الْمُتَعَالِ مِنَ النَّفْسِ الْأَمَّارَةِ بِالسُّوءِ.**

و: همانطوری که در روزهای أبری بعضی‌ها قرص خورشید را از لابلای أبرها می‌بینند، و گروهی نمی‌بینند، همچنین در زمان غیبت حضرت صاحب‌الزّمان ﴿علیه السلام﴾ بعضی از شیعیان شایسته به محضر آن حضرت﴿علیه السلام﴾ تشرّف می‌یابند، و حال آنکه أکثر آنها در حدّ شایستگی درک محضرش نیستند.

ز: حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ همآنند خورشید تابان است در عموم نفع به همهٔ موجودات تحت سیطرهٔ نور و حرارت و شعاع آن، حسب استعدادها و قابلیتها و بهره‌گیریها و... و پرسش از آن بالسان حال یا مقال، و نخواستن أجر و جزائی از أحدی از منتفعان و بهره‌گیران، حتّی با علم آنان بانتساب آن همه خیرات و برکات و فیوضات بی‌شمار به وجود مقدس آن حضرت بلکه با انکار انتساب خیرات ... به آن جناب﴿علیه السلام﴾ و نسبت آنها را بغیرش﴿علیه السلام﴾ و نرسیدن ضرر و خدشه از این کار بدامن عصمت و جلال، و عظمت و مقام او﴿علیه السلام﴾ و دست بر نداشتن از سیرهٔ مرضیه و افاضهٔ فیوضات بر آنان بواسطهٔ انکار یا تردید و شبهه و تشکیک...

چنانچه از منکر رسیدن منافع و فوائد از آفتاب پشت أبرها، ضرری بنور و تابش وجود آفتاب نمی‌رسد، و خورشید از تأثیر و تربیت در موجودات تحت سیطرهٔ نور و حرات و شعاع خود باز نمی‌ایستد و دست نمی‌کشد.

ح: بدون تردید وجود آفتاب بزرگترین نعمت الهی بر بندگان است، و بیشترین نقش و تأثیر در رشد و شکوفائی و تربیت جسمی و روحی انسان دارد، ولی بشر کمتر توجه به آن داشته و در فکر آن نیست، همچنین است وجود مقدس حضرت ولیّ عصر«عليه السلام» که بقاء زمین و آسمان و حیات و رزق بشر باو است أما انسان کمتر توجهی به آن دارد و یا اصلاً در فکر او نیست.

ط: نور و حرارت و شعاع خورشید از فضای خانه، و درها و پنجره‌ها و روزنه‌ها و... وارد منزل و اطاق می‌شود، و صاحب منزل بقدر راهی که برای تابش آفتاب در نظر گرفته، و مهیّا ساخته از آن بهره می‌گیرد، همچنین مردم به أندازهٔ رفع حجابها، پرده‌ها و قفلها و... که بر أثر شهوات، و شبهات و معاصی و... بر گوشها و دلها و فکرهای خود دارند که با وجود آنها دیده‌های دل کور، و گوشهای درون کر، و فکرها خمود، و أندیشه‌ها جامد، و نور عقلها خاموش گردیدند که اگر عالَم تمام پر از نور شود چیزی نبینند، و اگر همهٔ قدسیان سخن گویند، چیزی نشنوند!!!

ی: از وجود مقدس حضرت ولیّ عصر«عليه السلام» به خورشید تعبیر و تشبیه شد نه به ماه و ستارگان در حالی که از وجود و ذوات مقدسهٔ سائر أئمه أطهار و حتی أنبیاء و رسولان و دیگر أوصیاء الهی تعبیر و تشبیه به ماه و ستارگان در تاریکی شبها شده، زیرا تمام زمانهای أنبیاء و رسولان و أوصیاء آنها چون شبهای تاریکی بود، و آنان بمنزلهٔ ماه و ستارگان آسمان برای هدایت جوامع بشری ولی هیچ شب تاریکی بوجود هیچ نبی و رسول و وصیّی بروز روشن آنچه که باید تبدیل نگردید، حتّی اولوالعزم و پیامبرانی که حکومت تشکیل داده‌اند چون یوسف نبی و داود پیغمبر و سلیمان رسول، و رسول اللّٰه و پنجسال حکومت حضرت أمیر مؤمنان علیّ‌بن أبیطالب صلوات اللّٰه علیهم أجمعین زیرا نه ظلم و ستم و فتنه و فساد و ضلالت و استبداد و جهل و نادانی و... ریشه کن شده بود و نه عدل و انصاف، و قسط و داد در پهنهٔ گیتی و بسیط زمین گسترش یافت تا شب تاریک بروز روشن آنچه که باید مبدّل گردد.

أما ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿ﻉ﴾ همچون طلوع خورشیدیست که شب تاریک را بروز روشن تبدیل می‌کند، زیرا در آن زمان تاریکی ظلم و ستم، تاریکی فتنه و فساد، تاریکی جهل و نادانی، تاریکی ضلالت و گمراهی و تاریکی طغیان و استبداد و... وجود ندارد، بلکه در آن زمان، نور مطلق بر زمان حاکم، و همه جا چون روز روشن است، و او ﴿ﻉ﴾ چون خورشید عالم تاب نه تنها بر بسیط زمین که بر آسمانها می‌تابد.

ک: دانشمندان و محققان و پژوهشگران فضائی معاصر می‌گویند: میان دو کرهٔ خورشید و زمین لایه‌ای وجود دارد بنام «**أُزُنْ**» که دارای حدود بیست کیلومتر ضخامت است، وظیفهٔ آن تنظیم حرارت و نور و شعاع ... خورشید در رسیدن به زمین می‌باشد، یعنی از کم یا زیاد رسیدن حرارت اشعهٔ فرابنفش آفتاب که باعث سرمای شدید و یخ زدگی و انجماد، یا گرمای شدید و سوختگی و نابودی أهل زمین می‌گردد، و از کم یا زیاد رسیدن نور و شعاع آن که باعث کوری یا تاریکی می‌گردد و دیگر مضرّات به زمین جلوگیری می‌نماید.

لایهٔ «**أُزُنْ**» در واقع بشکل پرده‌ایست سوراخ دار یا چون صافی و غربالی که در مقابل خورشید قرار گرفته است.

و گفته‌اند: لایهٔ «**أُزُنْ**» از ۱۰۰٪ حرارت خورشید فقط ۴۰٪ آن را به سطح زمین می‌رساند، و ۶۰٪ دیگر آن جذب لایه یا توسط لایه منعکس می‌گردد.

و أخیراً دانشمندان اعلام کرده‌اند که بر أثر ضایعات زمینی، منفذهای این لایه، وسیعتر گشته، در نتیجه حرارت بیش از نیاز، از خورشید به زمین می‌رسد که باعث گرمای زیاد و سوختن و از بین رفتن موجودات و جانداران روی زمین می‌گردد(اگر درست باشدکه قطعاً نیست).

و أما تشبیه حضرت ولیّ عصر﴿ﻉ﴾ را بخورشید شاید به این منظور باشد که ظرفیت جامعهٔ زمان ولادت و غیبت آن حضرت﴿ﻉ﴾ برای دریافت نور مطلق، عدل مطلق و علم مطلق بأسرار دو نظام طبیعت و دیانت، و هدایت و رحمت ...

مطلقه در حدّ لازم نبوده و نیست، و این عدم ظرفیت در حدّ لازم خود چون لایۀ «اُزُنْ» فاصله ایست بین خورشید و مردم در تابش نهائی که اگر در زمان ولادت و یا زمان غیبت ظهور می‌کرد، بر أثر نبود یا کمبود ظرفیت، سوختگی أفکار و عقول جوامع بشری پدید می‌آمده، پس باید با سیر زمان، و سعی وکوشش مردم جهان در حرکت بسوی کمال انسانی، ظرفیت در حدّ لازم برای تابش نور مطلق فراهم گردد، و جوامع بشری توان لازم برای فرو رفتن در نور مطلق را بیابند، پس باید کوشید تا توان لازم را بدست آورد و آنگاه بأسرار دو نظام طبیعت و دیانت که بیانگر آن حضرت صاحب‌الزّمان ﴿علیه السلام﴾ است آگاه شد.

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «تجرید» دربارۀ حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«وُجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرُ وَ عَدَمُهُ مِنّا».

یعنی: وجود حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ لطفی است که به وجود شریفش خلائق روزی داده می‌شوند، و به وجودش آسمان و زمین برقرار مانده‌اند، و ظهورش لطف دیگری است، و غیبت آن از قصور و تقصیر ما مردم است.

وجود امام زمان﴿علیه السلام﴾ در پس پردۀ غیبت همچون آفتابی است که در پس پردۀ أبرهای متراکم قرارگیرد، گرچه قرص آفتاب را با بودن اَبر به چشم خود نمی‌بینیم أما جهان بنور آن روشن است، و مردم از روشنی و نور تابناکش بهره‌می‌گیرند، البته تابش مستقیم آفتاب برای موجودات لطف دیگری است، ولی تا مصلحت است باید در پشت أبرها قرارگیرد، تا در وقت معین که خدا خواهد ظاهر شود.

ل: همانطوری که وجود خورشید از آغاز خلقت زمین برای موجودات ضروری و حتمی بوده و تا آخر الزمان و بقاء زمین و حیات بشر روی آن خواهد بود پس چون وجود زمین و حیات أهل آن و فناء زمین و أهل آن بوجود خورشید و فناء آن بستگی دارد، وجود مقدس حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ همچون خورشید از آغاز

خلقت زمین و بشر بوده و تا پایان آن خواهد بود و عمر زمین پس از پایان حکومت آن حضرت«علیه السلام» به آخر خواهد رسید، بنابراین می‌توان گفت: زمین هیچگاه خالی از وجود حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» نبوده و تا آخر الزمان هم خالی نخواهد بود، چنانکه هیچگاه خالی از وجود خورشید نبوده و تا آخر الزمان نخواهد بود.

۱۵۷- پرسش:

در اینجا این سؤال بنظر می‌رسد: آیا حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» در زمان پیامبران و رسولان و أوصیاء الهی پیشین بوده است؟

پاسخ: می‌توان گفت: آری و باید هم گفت، چه اینکه در عالم أرواح و أشباح، وجود أنبیاء و رسولان الهی، همآنند قرص ماه است که از خورشید استضائه و نور می‌گیرد، و در شب تاریک می‌درخشد و در انتظار طلوع خورشید و روشنائی روز است، وجود مقدّس حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» بوده که به ظهور و بعثت أنبیاء و رسولان الهی معنی داده است، و همهٔ آنان از ظهور آن حضرت «علیه السلام» در آخرالزمان خبر داده‌اند، و آرزوی درک زمانش را می‌کردند، و همهٔ بعثتها و نبوّتها و رسالتها و امامتها و نزول کتب آسمانی، و هدایتها و شهادتها و... مقدمهٔ حکومت الهی جهانی صاحب‌الزّمان«علیه السلام» بوده‌اند و او عصارهٔ آنها است و آنان (علیهم السلام) حامل او«علیه السلام» می‌باشند.

در زیارت حضرت صاحب الامر«علیه السلام» می‌خوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلیٰ بَقِیَّةِ اللّٰهِ فِي بِلادِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلیٰ عِبادِهِ، اَلْمُنْتَهیٰ اِلَیْهِ مَواریثُ الْأَنْبِیاءِ وَ لَدَیْهِ مَوْجُودٌ آثارُ الْأَصْفِیاءِ، اَلْمُؤْتَمَنِ عَلَی السِّرِّ وَ الْوَلِیِّ لِلْأَمْرِ».

یعنی: سلام و درود بر تنها باقی مانده‌ای از حجتهای الهی در بسیط زمین، و درود بر آخرین حجت خداوند متعال بر بندگانش، آنکه همهٔ مواریث پیامبران الهی به او رسیده، و آثار تمام برگزیدگان خداوند متعال نزد او موجود است، اوست أمین بر سرّ الهی و ولیّ برای أمر آسمانی.

درس سی‌ام:

۱۵۸- علل غیبت و براهین قاطعه بر طول عمر نوامیس دهر(علیه السلام):

بر أساس عقل ناصح و نقل قاطع، حجّت بالغه، مظهر کمال، و جامع أسماء حسنای الهی، و صورت جامعهٔ انسانیّه، غایة الغایات تمام موجودات امکانیّه است، از اینرو دوام مبادی غایات، دلیل بر استمرار بقاء علّت غائیّه است، پس به بقای فرد حجت بالغه، بقای تمام‌دار هستی خواهد بود.

بدیهی و مبرهن است که فائدهٔ وجود حجّت بالغهٔ الهی منحصر به نظام تشریع نیست و در پاسخ به سؤالات دینی و شرعی عبادالله تعالی خلاصه نمی‌شود تا ظهورش را در هر شرائطی لازم و ضروری سازد، بلکه شامل نظام تکوین نیز می‌باشد که موجودات و کمالات وجودیّهٔ آنها بسته به وجود او هستند، و در حال غیبت، افاضه واستفاضهٔ او استمرار دارد که او تنها رابط فیض بین فیّاض مطلق به تمام مخلوقات است، پس او قائمی است که هیچگاه قعود ندارد که ملقّب به «قائم الزمان» است.

آن شاخ گل ار چه هست پنهان ز چمن   از فیض وجود اوست عالم گلشن
خورشید اگر چه هست در أبر نهان   از نور ویست باز عالم روشن

بدون تردید! حجة الله تعالی غائب نیست این ما هستیم که حاضر نیستیم و در حجابیم.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی - کتاب الحجة - باب الغیبة - حدیث ۴» بأسنادش از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت:

«سَمِعْتُ أَبٰاعَبْدِاللّٰهِ ﴿عليه السلام﴾ يَقُولُ: إِنَّ فِي صٰاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ شَبَهاً مِنْ يُوسُفَ ﴿عليه السلام﴾ قٰالَ: قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّكَ تَذْكُرُهُ حَيٰاتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ قٰالَ: فَقٰالَ لِي: وَ مٰا يُنْكَرُ مِنْ ذٰلِكَ، هٰذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبٰاهُ الْخَنٰازِيرِ، إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ ﴿عليه السلام﴾ كٰانُوا أَسْبٰاطاً أَوْلٰادَ الْأَنْبِيٰاءِ تٰاجَرُوا يُوسُفَ، وَ بٰايَعُوهُ وَ خٰاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتّٰى قٰالَ: أَنَا يُوسُفُ، وَ هٰذٰا أَخِي، فَمٰا تُنْكِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقٰاتِ كَمٰا فَعَلَ بِيُوسُفَ ﴿عليه السلام﴾.

إِنَّ يُوسُفَ ﴿عليه السلام﴾ كٰانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ وَ كٰانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وٰالِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمٰانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً، فَلَوْ أَرٰادَ أَنْ يَعْلَمَهُ لَقَدَرَ عَلىٰ ذٰلِكَ، لَقَدْ سٰارَ يَعْقُوبُ ﴿عليه السلام﴾ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبَشٰارَةِ تِسْعَةَ أَيّٰامٍ مِن بَدْوِهِمْ إِلىٰ مِصْرَ، فَمٰا تُنْكِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللّٰهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمٰا فَعَلَ بِيُوسُفَ، أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوٰاقِهِمْ وَ يَطَأَ بُسُطَهُمْ حَتّٰى يَأْذَنَ اللّٰهُ فِي ذٰلِكَ لَهُ كَمٰا أَذِنَ لِيُوسُفَ، قٰالُوا: «أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟ قٰالَ: أَنَا يُوسُفُ»؟».

یعنی: سدیر صیرفی می‌گوید: از امام صادق ﴿عليه السلام﴾ شنیدم که می‌فرمود: به تحقیق در صاحب این أمر (صاحب‌الزّمان) شباهتی به یوسف ﴿عليه السلام﴾ است. عرض کردم: گویا شما زنده بودن و نهان بودن صاحب‌الزّمان ﴿عليه السلام﴾ را یادآوری می‌کنید؟!: حضرت صادق ﴿عليه السلام﴾ فرمود: این امت (دشمنان و مخالفین ما) که خوک صفت شده‌اند چه چیز را انکار می‌کنند؟ به راستی برادران یوسف ﴿عليه السلام﴾ از قوم اسباط و پیامبرزادگان بودند، و با یوسف، تجارت و خرید و فروش میکردند و برادر او بودند و او برادر آنها بود، و با این همه او را نشناختند تا وقتی که یوسف ﴿عليه السلام﴾ خود را به آنها معرفی کرد و فرمود:

«أَنَا يُوسُفُ وَ هٰذٰا أَخِي» یوسف: ۹۰).

من یوسف هستم و این هم برادر من است.

این امت (دشمنان و مخالفین) لعنتی ما منکر هستند که خداوند عزّوجل با حجّت خود در یک وقتی از اوقات چنان کند که با یوسف ﴿عليه السلام﴾ کرد! یوسف ﴿عليه السلام﴾ پادشاه پرنام مصر بود و فاصلهٔ او با پدرش هیجده روز راه بود، اگر خداوند متعال می‌خواست که او را آگاه سازد می‌توانست، هر آینهٔ یعقوب و فرزندانش پس از

دریافت مژده از یوسف نه روز خود را به مصر رسانیدند، چه انکاری دارند این امُتّ که خدای عزّ و جل با حجّت خود چنان کند که با یوسف کرد، در بازارهای آنها رفت و آمد کند و روی فرشهای آنها پا بگذارد (و حال آنکه آنها او را نشناختند) تا خداوند متعال به او اجازه دهد که خود را به آنها بشناساند چنانکه اجازه معرفی به یوسف داد، تا اینکه گفتند: راستی تو یوسف«عليه السلام» هستی؟ فرمود: من یوسف«عليه السلام» هستم.

امام صادق«عليه السلام» در این حدیث، قصور و تقصیر را متوجه مسلمانان میداند که نه تنها مانع از ظهور آن حضرت (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) است و چه بسا ممکن است که در بین آنها باشد، ولی آنها او را به واسطهٔ عدم شایستگی خودشان نشناسند، پس باید کوشید جامعه، شایستگی ظهور آن حضرت«عليه السلام» را بیابد، و افراد، لیاقت درک محضرش را پیدا کنند.

۱۵۹ - امتحان امتّ اسلام در زمان غیبت حضرت ولیّ‌عصر«عليه السلام»:

مرحوم کلینی در همین جا (باب الغیبة حدیث ۳) بأسنادش از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت:

«سَمِعْتُ أَبٰا عَبْدِاللّٰهِ«عليه السلام» يَقُولُ: إِيّٰاكُمْ وَ التَّنْوِيهُ، أَمٰا وَ اللّٰهِ لَيَغِيبَنَّ إِمٰامُكُمْ سِنِيناً مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتُمَحَّصُنَّ حَتّٰى يُقٰالَ: مٰاتَ، قُتِلَ، هَلَكَ، بِأَيِّ وٰادٍ سَلَكَ؟ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتُكْفَأُنَّ كَمٰا تُكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوٰاجِ الْبَحْرِ، فَلاٰ يَنْجُو إِلاّٰ مَنْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثٰاقَهُ، وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْاِيمٰانَ، وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَ لَتُرْفَعَنَّ إِثْنَتٰا عَشَرَةَ رٰايَةً مُشْتَبِهَةً، لاٰيُدْرٰى أَيٌّ مِنْ أَيٍّ، قٰالَ: فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ فَنَظَرَ إِلىٰ شَمْسٍ دٰاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ، فَقٰالَ: يٰا أَبٰاعَبْدِاللّٰهِ تَرىٰ هٰذِهِ الشَّمْسَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقٰالَ: وَ اللّٰهِ لَأَمْرُنٰا أَبْيَنُ مِن هٰذِهِ الشَّمْسِ».

یعنی: مفضل بن عمر گفت: از امام جعفر صادق«عليه السلام» شنیدم که می‌فرمود: شما شیعیان و دوستان ما بپرهیزید از فاش کردن أسرار مذهبتان، آگاه باشید و بدانید! بخداوند متعال سوگند هر آینه امام شما (ولیّ‌عصر صاحب‌الزّمان«عليه السلام»)

سالهای طولانی از میان شما پنهان می‌گردد و شما در آن زمان در بوتهٔ امتحان قرار گرفته آب شوید تا گفته شود(عده‌ای خواهند گفت): «امام زمان«علیه السلام» مرد» (وگروهی گویند): «امام زمان کشته شد» (و دسته‌ای گویند): «امام زمان نابود و هلاک شد» (و طائفه‌ای گویند): «به چه درّه‌ای افتاده است؟».

و چشم مؤمنان (راستین) در آنزمان بر او أشک بارد، و در آن زمان کشتی مذهب شما واژگون گردد، همآنند کشتی‌ها که بر موجهای دریا واژگون گردند، و در چنین بحران، نجات نیابد از انحراف و گمراهی و انحطاط و تباهی مگر آنکس که خداوند متعال از او پیمان گرفته، و دردلش ایمان را نقش و مستقر ساخته، و بروح خود او را تأیید کرده است، در چنین زمان، دوازده پرچم (یکی پس از دیگری که هر یک ادعاء حقانیت کنند) همآنند یکدیگر بر أفراشته گردد، و حال آنکه دانسته نشود کدام، کدام است.

مفضّل گفت: با این بیان امام صادق«علیه السلام» من گریستم و سپس عرض کردم: پس ما در آن زمان چه کنیم؟ امام«علیه السلام» نگاهی بآفتاب که در ایوان، پرتو افکنده بود کرد و فرمود: أی اباعبدالله! آیا این آفتاب را می‌بینی؟ گفتم: آری، فرمود: بخداوند متعال أمر ما از این آفتاب روشن‌تر است.

پس یک علت از علل غیبت حضرت وليّ‌عصر«علیه السلام» امتحان امت اسلام است، چنانچه چهل روز غیبت موسی«علیه السلام» امتحان بنی‌اسرائیل بوده‌است.

مرحوم کلینی در «اصول کافی -کتاب الحجة - باب التمحیص و الامتحان - حدیث ۵» از حضرت امام باقر«علیه السلام» روایت کرده است که فرمود:

«إِنَّ حَديثَكُمْ هٰذا لَتَشْمَئِزُّ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجالِ، فَمَنْ أَقَرَّ بِهِ فَزيدُوهُ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فَذَرُوهُ، إِنَّهُ لابُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فيها كُلُّ بِطانَةٍ وَ وَليجَةٍ، حَتّٰى يَسْقُطَ فيها مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ حَتّٰى لايَبْقىٰ اِلاّٰ نَحْنُ وَ شيعَتُنا».

یعنی: حضرت امام باقر «علیه السلام» فرمود: براستی این حدیث شما شیعیان و دوستان ما (دربارهٔ وليّ‌عصر صاحب‌الزّمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای این مردها (عامهٔ مردم) دلهره دارد، پس هرکه آنرا بپذیرد بیشتر برای او بگوئید، و

هر کس که منکر آن شود دست از او بردارید و رهایش کنید، حقیقت این است که بناچار امتحان و آزمایشی است که هر ظاهرساز وابستهٔ به دیگران، و هر جاسوس بیگانه (در این أمر) سقوط کرده و منحط گردد تا برسد به آنجاکه هرکس یک تار مو را دو تارمو نماید نیز سقوط کرده و منحط شود (یعنی دوروئی و نفاق او به این باشد که نیم تار مو را بجای یک تار مو جلوه دهد) و تا آنکه باقی نماند (در این أمر) جز خود ما و شیعیان راستین ما.

و مرحوم کلینی در همین جا (باب التمحیص و الامتحان حدیث۶) به أسنادش از محمد بن منصور صیقل از پدرش روایت کرده که گفت: من و حارث بن مغیره و جمعی از أصحاب ما جلسه‌ای داشتیم، و امام صادق«علیه السلام» سخن ما را می‌شنید، پس به ما فرمود:

«فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهاتَ هَيْهاتَ!! لاٰ وَاللّٰهِ لاٰيَكُونُ مٰا تَمُدُّونَ اِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّٰى تُغَرْبَلُوا، لاٰ وَاللّٰهِ لاٰيَكُونُ مٰا تَمُدُّونَ اِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّٰى تُمَحَّصُوا، لاٰ وَاللّٰهِ لاٰيَكُونُ مٰا تَمُدُّونَ اِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّٰى تُمَيَّزُوا لاٰ وَاللّٰهِ مٰا يَكُونُ مٰا تَمُدُّونَ اِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ اِلاّٰ بَعْدَ إِيٰاسٍ لاٰ وَاللّٰهِ لاٰيَكُونُ مٰا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّٰى يَشْقٰى مَنْ يَشْقٰى، وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ».

یعنی: (گویا أصحاب امام صادق«علیه السلام» در پیرامون دولت حقهٔ حضرت ولیّ‌عصر (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) گفتگو می‌کردند) امام صادق «علیه السلام» (که شنیده بود) فرمود: شما در چه موضوعی وارد شده سخن می‌گویید؟ پر دور است و پر دور است آن زمان!!نه به خداوند متعال سوگند آنچه (دولت حقه) شما چشم بدان دارید و انتظارش را می‌کشید به زودی پدیدار نگردد و تحقق نیابد مگر اینکه همهٔ شما غربال و بازرسی شوید، نه، به خدا سوگند آنچه (دولت حقه) شما بدان چشم انتظارید ظاهر نشود مگر آنکه شما با امتحان الهی، خوبان از بدان جدا شوید، نه بخدا سوگند آنچه (دولت حقه) که شما چشم به آن دارید واقع نگردد، مگر پس از نومیدی عدهٔ زیادی از شما مردم، نه، به خدا سوگند آنچه (دولت حقه) شما

انتظارش را می‌کشید تحقق نیابد مگر آنکه هر که باید راه انحطاط و شقاوت و بدبختی را اختیار کرده و هر که باید راه کمال و سعادت و خوشبختی را انتخاب نماید.

۱۶۰- حضرت ولیّ‌عصر «علیه‌السلام» آگاه بأحوال ما و ما غافل از او هستیم:

بدون تردید حضرت ولیّ‌عصر صاحب‌الزّمان (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) همواره و در هرکجا آگاه به أحوال ما و دیگر موجودات عالم است و ما از او غافل هستیم، او ما را می‌بیند و ما هنوز شایستگی دیدن و درک محضرش را پیدا نکرده‌ایم.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی -کتاب الحجة - باب الغیبة حدیث ۶» به أسنادش از عبید بن زرارة روایت کرده و گفت: «**سَمِعْتُ أَبٰا عَبْدِاللّٰهِ«علیه‌السلام» يَقُولُ : يَفْقُدُ النّٰاسُ اِمٰامَهُمْ، يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ، فَيَرٰاهُمْ وَ لاٰ يَرَوْنَهُ**».

یعنی: شنیدم از امام صادق «علیه‌السلام» که می فرمود: مردم(شیعیان ما) امام (زمان ولیّ‌عصر«علیه‌السلام») خود را نیابند در حالی که امام (زمان «علیه‌السلام») در موسم حج (هر ساله) حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند و مردم او را نبینند (یعنی بعنوان امام زمان«علیه‌السلام» او را نشناسند و تشخیص ندهند که او ولیّ‌عصر و امام زمان«علیه‌السلام» است).

و در همین باب (حدیث ۱۹) بأسنادش از اسحق بن عمار روایت کرده است که گفت:

«**قٰالَ أَبُوعَبْدِاللّٰهِ«علیه‌السلام»: لِلْقٰائِمِ غَيْبَتٰانِ: إِحْدٰاهُمٰا قَصِيرَةٌ وَالْاُخْرىٰ طَوِيلَةٌ، اَلْغَيْبَةُ الْاُولٰى لاٰيَعْلَمُ بِمَكٰانِهِ فِيهٰا اِلاّٰ خٰاصَّةُ شِيعَتِهِ، وَالْاُخْرىٰ لاٰيَعْلَمُ بِمَكٰانِهِ فِيهٰا إِلاّٰ خٰاصَّةُ مَوٰالِيهِ**».

یعنی: امام صادق«علیه‌السلام» فرمود: از برای قائم آل محمد«صلی‌الله‌علیه‌وآله» دو غیبت است: یکی (زمانش نسبتاً) کوتاه می‌باشد (که هفتاد و چهار سال بود) و دیگری (زمانش) طولانی می‌باشد، در غیبت اولی جز شیعیان خاص آن حضرت «علیه‌السلام»

کسی جای او را نداند، و در غیبت دومی تنها خادمین محرم(و خاصّ الخوّاص) او جای او را می‌دانند.

براهین قاطعهٔ عقلیه و أدلهٔ متقنهٔ نقلیه در علم و آگاهی و توجه حضرت ولیّ‌عصر «علیه السلام» به بندگان خداوند سبحان به حدی است که ما را نیاز به تمسّک به امور اقناعیه نیست، اما جهت تقریب به ذهن و درک ناتوان خود می‌گوئیم:

«باخه» سنگ پشت که آنرا لاک پشت نیز می‌گویند دربارهٔ او بـه أحـجیّه گفته‌اند:

آسمان پشت و زمین پیکر   مرده را زنده می‌کند به نظر

لاک پشت از دور توجه به تخم خود می‌کند، و آنرا برای وجود لاک‌پشتی آماده و مستعد میگرداند.

آیا توجه نفس کلّی قدسی حجة اللّٰه البالغة به خلق در حال غیبت از توجه نفس لاک‌پشت به تخم وی کمتر است؟!

براستی جوامع بشری تاکنون، بلکه خواصّ، کمترین توجّهی بـه بـزرگترین جامع دو کتاب تکوین و تدوین، و مبیّن أسرار دو نظام طبیعت و دیانت آنچنان که باید نکرده است، چه رسد به ورق زدن و مطالعهٔ دقیق آیات و کلمات و حروف و درک معانی، و مفاهیم، و فهم حقائق و أسرار و آگاهی به معارف و حکم آن ... از این رو أکثراً با شنیدن نام حضرت حجّت بالغهٔ الهی بر أثر جهل و نادانی در آن تردید، و تشکیک و شبهه و انکار می‌کنند که همواره جهل به شیء، انکار و دشمنی با آنرا در پی دارد که خداوند متعال می‌فرماید:

«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ» یونس: ۳۹).

یعنی: (این منکران از روی علم، سخن نمی‌گویند) بلکه انکار چیزی را می‌کنند که علم به آن ندارند و حقیقت و باطن آن را نمی‌دانند.

و می‌فرماید:

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰيَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» الانبیاء:۲۴).

یعنی: بلکه أکثر منکران و مشرکان و کافران حق را نمیدانند، پس بر أثر جهل و نادانی، و عدم آگاهی و بینش به واقع، از حق اعراض می‌کنند و دوری میجویند (که اگر بواقع واقف گردند انکار نخواهند نمود).

و حضرت أمیر مؤمنان عليّ﴿؏﴾ فرمود:
«اَلنّاسُ أَعْداءُ ماجَهِلُوا».[۱]

یعنی: مردم دشمن چیزی هستند که آنرا نمیدانند (چه اینکه نادانان آنچه را که می‌دانند دانش پندارند، و جز آنرا نادرست و با آن دشمنی ورزند).

جهل به هر چیزی باعث تکذیب آن می‌شود: پر واضح و روشن است که جهل و نادانی انسان به حقیقت چیزی باعث می‌شود که آنرا تکذیب نماید، و هرگاه علم و یا معرفت به آن پیداکند آنرا رها نمیسازد، چنانچه محصّل که برای سال اول به دبستان می‌رود معمولاً با گریه همراه و با زاری روانهٔ مدرسه و کلاس می‌شود، چون بحقیقت آنچه که باید بیاموزد جاهل است، از اینرو در آموختن آن زاری می‌کند، ولی چون به آن پی برد بی‌قراری می‌کند.

مثنوی گوید:

کودکان را می‌بری مکتب، به زور — زان که هستند از فوائد، چشم کور
چون شود واقف به مکتب، می‌رود — جانش از رفتن، شکفته می‌شود
می‌رود کودک به مکتب، پیچ پیچ — چون ندید از مزد کار خویش هیچ
چون کند در کیسه دانگی دست مزد — آنگهان بی‌خواب گردد، همچو دزد
سعی کن تا نور تو، رخشان شود — تا سلوک و طاعتت، آسان شود
سعی کن تا نور طاعت، در رسد — بر مطیعان آنگهت، آید حسد

۱۶۱ - معرفت بخداوند متعال بشناخت امام زمان﴿؏﴾ بستگی دارد:

بدون تردید! نه تنها أهمّ معارف، و أشرف معارج مقامات نفسانی، و محور تمام مسائل علوم عقلیه و نقلیه، و درک أسرار و حِکَم دو نظام آفرینش و شریعت، وقوف به مواقف این حجّت بالغه و صحیفهٔ الهی دارد که تنها راه معرفت بخالق متعال، معرفت باین حجت و صحیفه می‌باشد، چه اینکه حجت بالغهٔ الهی تنها حلقهٔ اتصال میان خالق و مخلوق است که بدون آن اتصال میسّر نگردد. این صحیفهٔ الهی در عصر محمدی﴿ص﴾ (آخر الزمان) که واسطهٔ فیض خالق متعال به بندگان در نشأهٔ عنصری، حضرت حجة بن الحسن المهدی صاحب‌الزّمان﴿؏﴾ همانند زَرِ ناب (طلا) است که هیچ عنصری از عناصر طبیعت او را تغییر ندهد.

۱- نهج البلاغة از حکم امام﴿؏﴾ رقم ۱۶۳ و ۴۳۰ ص ۱۱۶۸ و ۱۲۹۰).

خواجه نصیر الدین طوسی رضوان اللّه تعالی علیه در «تنسوخ نامه» در وصف زر می‌گوید:

«اما صورت جوهر زر به هیچ چیز از کیفیات عناصر أربعه فساد نپذیرد، و هیچ قوت عنصری او را باطل نتواند کرد، و بیشتر فلزاتی راکه با او امتزاج دهند او را بسوزاند، و زر خالص بماند، و غش را از او پاک گرداند، و اگر زر خالص را مدتهای مدید در زیر زمین پنهان دارند، هیچ چیز از او کم نگردد، و لون آن متغیّر نشود، به خلاف جواهر دیگر».

و در وصف نقره می‌گوید:

«نقره زر است أمّا پایندگی آن چندان نیست که از آنِ زر (طلا) و زود به داروها، سوخته و ناچیز گردد، و در زمین به روزگار دراز خاکستر شود».

وقتی زمان و زمانی در زر (طلا) أثر نکنند، چگونه در صاحب‌الزّمان، امام زمان، قائم الزمان«علیه السلام» أثر کنند؟!

۱۶۲ - منصب امامت در زمان صباوت:

در بحثهای گذشته با براهین عقلیهٔ ناصحه، و أدلهٔ نقلیهٔ واضحه مبرهن شد که منصب امامت همچون منصب خلافت و حکومت و امارت و سلطنت نیست که با موازین طبیعت از بلوغ و رشد جسمی و... سنجیده شود، بسا ناکس بخلافت و حکومت و... دست بیاویزد و با آراء علیل نصب گردد، بلکه صاحبان منصب امامت و ولایت همچون صاحبان نبوّت و رسالت قبل از نشأهٔ عنصری از جانب جهان آفرین برگزیده می‌شوند که فرمود:

«وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ» ص: ۴۷).

یعنی: و بتحقیق آن رسولان هر آینه از برگزیدگان خوبان نزد ما هستند.

و فرمود:

«اِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ» البقره: ۱۲۴).

یعنی: خداوند متعال بابراهیم﴿علیه السلام﴾ فرمود: همانا من تو را امام و پیشوای مردم برگزیدم، ابراهیم عرض کرد: این امامت را بفرزندان و نسل من نیز عطا خواهی کرد؟ خداوند سبحان فرمود: (آری اگر صالح و شایستهٔ آن باشند، خود، آنها را برگزینم) چه اینکه عهد من (امامت) هرگز بمردم ستمکار نخواهد رسید (پس امامت بر أساس سیاست رحمن است نه با سیاست شیطان).

رسول و امام در عالم أشباح و دوران حمل و هنگام ولادت، رسول و امام است گرچه إبراز رسالت و إظهار امامت در نشأهٔ عنصری در زمانش خواهد بود، خواه در زمان صباوت یا کهولت ... و دست هیچ ناکس به آن نیاویزد.

حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ در سن پنج سالگی، (سال ۲۶۰ هق) إبراز امامت نمود، چنانچه امام نهم حضرت امام محمد تقی﴿علیه السلام﴾ در هفت سالگی اظهار فرمود.

مرحوم شیروانی در کتاب «بستان السّیاحة» در وصف حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ می‌گوید:

«حضرت واهب العطایا آن حضرت﴿علیه السلام﴾ را مانند یحیی﴿علیه السلام﴾ در حالت طفولیت حکمت عطاء فرمود، و در صغر سنّ امام أنام گردانید، و بسان عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ در وقت صباوت به مرتبهٔ أرجمند رسانید، عجب است از أشخاصی که قائلند به اینکه خواجه خضر و الیاس از أنبیاء و شیطان و دجّال از أعداء در قید حیاتند، و انکار دارند، وجود ذیجود صاحب‌الزّمان را، و حال آنکه آن حضرت أفضل است از أنبیاء سلف، و اوست ولد صاحب نبوّت مطلقه، و ولایت کلیّه.

عجب‌تر آنکه بعضی از متصوّفه که خود را از أهل دانش شمارند، و از أرباب بینش پندارند، قائلند بر اینکه در ملک هندوستان در میان برهمنان و جوکیان مرتاضان و ریاضت کشان می‌باشند که بسبب حبس نَفَس، و قلّت أکل چند هزار سال عمر کرده و می‌کنند، با وجود این، منکر وجود آن حضرت‌اند».

این حال مردم عادی است که نه منصب ولایت دارند، نه مقام نبوّت، خداوند متعال در قصّهٔ یحیی نبیّ﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«یٰا یَحْیىٰ خُذِالْکِتٰابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَیْنٰاهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً» مریم:۱۲).

و دربارهٔ عیسی بن مریم«علیه السلام» که درگاهواره سخن گفت آمده است:
«**قٰالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كٰانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً قٰالَ اِنِّي عَبْدُاللّٰهِ آتٰانِيَ الْكِتٰابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيّاً**» مریم: ۲۹-۳۰).

تأمل و دقّت نظر در نزول وحی آسمانی بر طفل، و آمدن حکم الهی و أخذ کتاب و ظهور مقام نبوّت در حال صباوت یحیی بن زکریا«علیه السلام» و نزول انجیل و سخن گفتن بچهٔ تازه بدنیا آمده، و ادّعای نبوّت عیسی بن مریم«علیه السلام» در میان گهواره، هرگونه تردید در وجوب وجود حجّت بالغه و صحیفهٔ الهی حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» در نشأهٔ عنصری را از أهل أندیشه و خرد برطرف میسازد، و جای هیچگونه وسوسه را برای أهل وسواس باقی نمی‌گذارد.

وقتی بعضی از بندگان صالح - غیر نبیّ و رسول و ولیّ - علاوه بر روح انسانی بتوانند با روح بزرگتری پیوند یابند، و به شخصیت تازه‌ای متحقق گردند، و با موجودات عالم غیب رابطه برقرار کنند، و أعمال خارق عادات أنجام دهند - خواه آغاز این ارتباط از هنگام کودکی باشد یا بزرگی - آیا جای تردیدی در صاحب بزرگترین روح الهی، مدار دهر و نوامیس عصر حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» باقی می‌ماند؟!

بدون تردید! تردید و شبهه و تشکیک و وسوسه و انکار وجود حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» که صاحب معتدل‌ترین مزاجها، و مؤید به روح القدس، و جامع حقائق و رقائق و دقائق و أسرار أسمای حسنای الهی، وفق موازین عقلیّه و علمیّه و نقلیّه می‌باشد، در واقع تردید ... در علم و حکمت، و تشکیک در تدبیر و قدرت آفریدگار جهان است.

حضرت صاحب‌الزّمان مهدی منتظر«علیه السلام» مظهر أتم و أکمل ولایت کلیّه الهیّه‌ای است که اعتدال مزاج بدنش را حفظ، وسالیانی دراز در نشأهٔ عنصری نگه می‌دارد و تردید در بقای بدن عنصری که مرتبهٔ نازلهٔ نفس است به توجّه و تصرف روح کلی خزانهٔ اسرار الهی، ازکوردلی و جهل و نادانی است که از عالم انسانی و مفهوم انسانیّت بی‌خبرند، خواه به علوم طبیعی و مادّی و رسمی و... دستی داشته باشند یا ناآگاه و بی‌خبر باشند.

۱۶۳- دلیل قرآنی بر طول عمر حضرت مهدی«علیه السلام»:

مرحوم حاج شیخ عليّ اکبر نهاوندی که از علمای بزرگ شیعی و دارای آثار فراوان و ارزنده می‌باشد درکتاب شریف «جنّتان مد هامّتان» مینویسد:

«از تبریز مکتوبی از شیخ اسماعیل که از مبرّزین در نقل فتاوی حجج بود به من رسید، و در ضمن این خواب را به عنوان سوغاتی مرقوم فرموده: یکی از ثقات فرمود: سیّدی از علمای تبریز در نجف اشرف بود فرمود: در مسجد سهله پس از زیارت مقام حضرت حجة اللّه«علیه السلام» در قلبم افتاد که اگر سنّی مذهب بگوید: در خصوص سن مبارک حضرت بقیة اللّه«علیه السلام» در قرآن چه دارید یعنی کدام آیه دلالت دارد بر طول عمر آن حضرت«علیه السلام»؟ ما در جواب چه خواهیم گفت؟

هر چه فکر کردم چیزی به ذهنم نیامد، به همین حال خوابم برد، در عالم رؤیا دیدم در مسجد کوفه هستم و پرده کشیده شده که در عقب آن پرده حضرت حجت عَجّل اللّه تعالی فرجه الشریف تشریف دارند، شخصی دو نفر رابرد آن حضرت«علیه السلام» را زیارت کردند، نوبت چون به من رسید، همین که پرده را بلند کردیم، چشم آن حضرت«علیه السلام» به من افتاد و فرمود بدون تأمل:

«وَ اِنَّ یونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلینَ» تا رسید به **«فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلیمٌ فَلَوْ لاٰ أَنَّهُ کٰانَ مِنَ الْمُسَبِّحینَ لَلَبِثَ فی بَطْنِهِ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» الصافات: ۱۳۹ - ۱۴۴)**.

از خواب بیدار شدم، دیدم اشکال برطرف شد، خدایی که می‌تواند یونس را در شکم ماهی تا روز قیامت بدون طعام و شراب و هواخوری زنده نگه‌دارد، آیا نمی‌تواند حضرت حجت«علیه السلام» را در روی زمین تا وقت ظهورش حفظ کند؟».

درس سی و یکم:

۱۶۴- گروهی از معمّرین تاریخ بشری:

آفریدگار جهان در عمر طولانی طوائفی از پیشینیان می‌فرماید:

«وَ لٰكِنّٰا أَنْشَأْنٰا قُرُوناً فَتَطٰاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» القصص: ۴۵).

یعنی: ولکن ما امم و قبایلی را بیافریدیم که عمرهای طولانی بر آنها گذشت.

و می‌فرماید:

«بَلْ مَتَّعْنٰا هٰؤُلاٰءِ وَ آبٰائَهُمْ حَتّٰى طٰالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» الانبیاء ۴۴).

یعنی: بله تنها ماییم که آن قبایل و امم و پدران پیشینشان را متمتّع به نعمتهای دنیا کردیم تا آنکه عمرهای طولانی بر آنها گذشت.

و می‌فرماید:

«وَ مٰا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ اِلاّٰ في كِتٰابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰـهِ يَسيرٌ» الفاطر: ۱۱).

یعنی: و هیچ کس عمر طولانی نکند، و نه از عمر کسی کاسته شود، مگر آنکه همه در کتاب «علم أزلی حق تعالی» ثبت است و این ثبت عمرها و ضبط اجل‌های بندگان بر خداوند سبحان بسیار آسان است.

باید دانست که: ما نمی‌خواهیم در اینجا از بیان تعدادی از معمّرین تاریخ بشری که محکومین زمان بوده‌اند، عمر طولانی وجود مقدّس حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» که صاحب‌الزّمان، امام زمان، و قائم الزمان است را اثبات کنیم، چه اینکه حاکم بر زمان با محکومین زمان قابل مقایسه نیستند تا چیزی را که برای محکومین ثابت کردیم برای حاکم از همان طریق اثبات کنیم که تنها اوست، صاحب‌الزّمان، امام زمان، قائم الزمان، ولیّ عصر، نوامیس عصر، مدار دهر، و

صاحب الامر و... تنها اوست همانند نیروی جاذبه برای حفظ نظم کرات، و مانند بند تسبیح در ایجاد نظم دانه‌های آن، و چون آب زلال و گـوارا مـایع حـیات هـر موجود زنده که بقای آنها به بقای اوست نه بقای او به بقای آنها، که زمان در اختیار اوست، و او حاکم بر زمان است، و دیگران متاثّر از زمان و محکومین زمان.

پس طول عمر معمّرین تاریخ نه بر اثر حاکمیت آنها بر زمان، بوده‌است بلکه به لحاظ مصالح و عللی بوده که خداوند متعال عمر آنان را از سیر طـبیعی زمـان خـارج سـاخت، تـا کـوته‌فکران و کـم‌انـدیشگان بشـر، طـول عـمر حـضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ را بعید نشمرده و یا تشکیک و انکار ننمایند، و بدون تردید، خروج عده‌ای از سیر طبیعی زمان، در واقع جهت رعایت سخن گفتن به قدر عقول است که:

«**کَلِّمِ النّٰاسَ عَلٰی قَدْرِ عُقوُلِهِمْ**» به قدر توانایی فکری باید با مردم سخن گفت، چه اینکه عامه و اکثر قریب به اتفاق مردم، توان درک حقایق و اسرار آفرینش و... را ندارند، پس به ناچار باید برای اثبات طول عمر حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ به طول عمر عده‌ای از محکومین زمان که از سیر طبیعی زمان خارج شده‌اند استدلال نمود، بنابراین ما در اینجا به ذکر ده تن از معمّرین تاریخ بشری بسنده می‌کنیم:

۱۶۵- ده تن از معمّرین تاریخ بشری:

اوّل: حضرت نوح نبیّ﴿علیه السلام﴾ از پیامبران اولوالعزم، ابوالبشر الثانی است که طبق صریح قرآن کریم (۹۵۰) سال زمان تبلیغ رسالتش میان قومش بوده است که خداوند متعال می‌فرماید:

«**وَلَقَدْ اَرْسَلْنٰا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ اِلاّٰ خَمْسينَ عٰاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفٰانُ وَ هُمْ ظٰالِمُونَ**» العنکبوت: ۱۴).

یعنی: و هر آینه ما نوح را به رسالت به سوی قومش فرستادیم او (۹۵۰) سال میان قومش تبلیغ رسالت نمود، و چون به او ایمان نیاوردند و تکذیبش نمودند، پس طوفان دریا آنها را درکام خود فرو برد و هلاکشان نمود، و حال آنکه آنها با این عمل، ظلم و ستم بر خود کردند.

أما نوح نبيّ ﴿علیه السلام﴾ در چند سالگی مبعوث به رسالت شده و پس از طوفان چند سال زندگی کرده است؟ دلیل متقنی در دست نیست، و در بعضی از روایات و تاریخ، تا سه هزار سال، و بیش از آن آمده است واللّه تعالی اعلم.

دوم: حضرت ادریس نبيّ ﴿علیه السلام﴾ بود که طبق صریح قرآن مجید، خداوند متعال او را به آسمان بالا برده است که:

می‌فرماید:

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً وَ رَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً» مریم ۵۶-۵۷).

یعنی: و ای رسول ما یاد کن درکتاب خود، احوال ادریس راکه او شخصی بسیار راستگو و پیغمبری عظیم الشأن بود، و ما او را به آسمان بالا برده و در مکانی بس بلند قرار داده‌ایم.

و طبق روایات صحیحه ادریس پیغمبر﴿علیه السلام﴾ هزاران سال از عمرش می‌گذرد، و هنوز زنده است، و رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در شب معراج در آسمان چهارم او را ملاقات کرد و ادریس﴿علیه السلام﴾ اول کسی بود که با قلم خط نوشت،و با هفتاد و دو زبان با مردم سخن می‌گفت و در زمان ظهور حضرت وليّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ از آسمان به زمین می‌آید و به یاری آن حضرت﴿علیه السلام﴾ می‌شتابد، و دوشادوش الیاس نبيّ و عیسی بن مریم و خضر صالح﴿علیهم السلام﴾ در خدمت حضرت وليّ عصر﴿علیه السلام﴾ می‌باشد.

سوم: الیاس رسول﴿علیه السلام﴾ می‌باشد:

«وَ اِنَّ اِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلاٰ تَتَّقُونَ أَتَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ اَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» الصافات ۱۲۳ - ۱۲۵).

طبق روایات و تاریخ، الیاس﴿علیه السلام﴾ که از اسباط و بعد از سلیمان نبی و قبل از یسع نبيّ ﴿علیه السلام﴾ مبعوث به رسالت گردیده، و بیش از دو هزار سال از زمانش می‌گذرد و هنور در زمین زندگی می‌کند، و در هنگام ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ ظاهر می‌شود و به یاری‌اش برمی‌خیزد.

ابوریحان بیرونی درکتاب «آثارالباقیه» آورده است:

«در ماه (آب) در نظر مسیحیان در روز ششم این ماه عید طور تابور است که در انجیل مذکور است که موسی بن عمران و ایلیا که الیاس باشد این دو پیغمبر در طور تابور به مسیح ظاهر شدند، و سه نفر از اصحاب مسیح با او بودند که شمعون و یعقوب و یوحنا باشند، و درخواب بودند، و چون از خواب برخواستند و تا این امر را مشاهده کردند گفتند: خدای ما (مقصود از این جمله مسیح بود) سه سایبان احداث کن، یکی برای خود، و دو دیگر را برای موسی و الیاس و هنوز این جمله تمام نشده بود که سه ابر درخشان بر ایشان سایه افکندند و موسی و الیاس داخل در ابر شدند و رفتند، و موسی سالیان دراز پیش از این واقعه مرده بود.و به عقیدهٔ ایشان الیاس زنده هست و هنوز هم هست و خود را از مردم می‌پوشاند و در پنهانی زندگی می‌کند».

چهارم: حضرت خضر صالح﴿؟ع﴾ می‌باشد که قصّه‌اش با موسی بن عمران﴿؟ع﴾ تفصیلاً در سورهٔ مبارکهٔ کهف از (آیهٔ ۶۰ الی ۸۲) آمده است، و خضر صالح﴿؟ع﴾ با گذشت هزاران سال از عمرش، هم اکنون زنده و در زمین زندگی می‌کند، که در زمان ظهور حضرت ولیّ‌عصر﴿؟ع﴾ ظاهر، و بیاریش میشتابد.

پنجم: حضرت عیسی بن مریم﴿؟ع﴾ می‌باشد که طبق صریح قرآن کریم، خداوند متعال او را به آسمان بالا برده است که فرمود: «**بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ**» النساء: ۱۵۸).

یعنی: بلکه خداوند متعال عیسی بن مریم﴿؟ع﴾ را به سوی خود (به آسمان) بالا برده است.

عیسی بن مریم﴿؟ع﴾ حدود دو هزار سال از عمرش می‌گذرد و هم اکنون زنده می‌باشد، و در زمان ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿؟ع﴾ از آسمان نزول و از مهمترین یاران آن حضرت﴿؟ع﴾ به شمار می‌رود، و حکمت بقای عیسی﴿؟ع﴾ ایمان مسیحیت بأمر و تصدیق عیسی﴿؟ع﴾ به رسول اللّٰه﴿ص﴾ در زمان حضرت مهدی﴿؟ع﴾ می‌باشد که در آیهٔ شریفه به آن اشاره شده است:

«**وَ اِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ اِلاّٰ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ**» النساء:۱۵۹).

یعنی: هیچکس از أهل کتاب نیست جز آنکه پیش از مرگش به حضرت عیسی«علیه‌السلام»، و عیسی«علیه‌السلام» به حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» ایمان می‌آورند.

چه اینکه تمام أهل کتاب به حضرت مسیح«علیه‌السلام» پیش از مرگ او ایمان می‌آورند و دست از الوهیت او میکشند، و این زمانی است که حضرت عیسی«علیه‌السلام» طبق روایات بسیاری در هنگام ظهور حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» از آسمان فرود می‌آید، و پشت سر او نماز میگذارد و أهل کتاب با پیروی از او به حضرت مهدی«علیه‌السلام» ایمان آورده و اقتداء می‌کنند.

بدون تردید! بقاء ادریس و عیسی بن مریم «علیهما‌السلام» در آسمان و الیاس و خضر«علیهما‌السلام» در زمین به تبعیت بقاء و فرع بر وجود مبارک حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» می‌باشد، و ایمان به وجود فرع و تابع، جائی را برای تشکیک و استبعاد و انکار به وجود أصل و متبوع باقی نمیگذارد.

قصّه و حیات و حالات و عمر طولانی و... این پنج نفر از أنبیاء و رسولان الهی و عبد صالح درکتب تفسیری و تاریخی و روائی و دیگرکتب بطور مشروح از دو طریق شیعه و عامه آمده است که در بیان مختصر مانگنجد.

ششم: دجّال است، او از هزاران سال پیش تاکنون زنده وکافر و مشرک، بلکه مدّعی ربوبیت و گمراه‌کنندهٔ بندگان خداوند سبحان می‌باشد، و از دو طریق شیعه و عامه رسیده که: هیچ پیغمبر و رسول و وصیّی نیامده مگر آنکه مردم را از فتنه و فساد و گمراهی و اضلال دجّال بر حذر داشته‌اند، و حکمت بقاء او را ابتلاء و امتحان خداوند متعال از بندگانش بیان کرده‌اند تا موحدین از مشرکان، و مؤمنین از کافران، و مخلصین از منافقان، و مصلحین از مفسدان، و مطیعین از عاصیان و محسنین از مسیئان و... جدا گردند.

کسی که وجود چنین کسی راکه هزاران سال از عمرش میگذرد از زبان أنبياء و رسولان الهی و أوصیاء آنان صلوات اللّه علیهم أجمعین قبول داشته باشد، چگونه در وجود و طول عمر کسی که هم اکنون (۱۱۶۲) سال هجری قمری از آن می‌گذرد، تردید می‌کند و حال آنکه: تمام پیامبران و رسولان الهی و أوصیاء

معصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین به وجود او بشارت داده‌اند، و همهٔ آنان در انتظار فرج و ظهور او﴿علیه السلام﴾ و آرزوی درک محضر آن حضرت﴿علیه السلام﴾ را مینمودند که:

تنها اوست که دنیا را پر از عدل و داد کرده وکفر و شرک و نفاق و فتنه و فساد و... را ریشه کن میسازد، و همهٔ مردم را به یک ملت و شریعت و دین واحد فرا خوانده و جمع می‌نماید، و یک حکومت واحدهٔ جهانی در پهنهٔ گیتی تشکیل می‌دهد، و جوامع بشری را در دو بعد اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی و دینی و دنیوی و... به حدّ کمال انسانی میرساند که برای هیچ پیغمبر و وصیّی میسّر نشده بود.

هفتم: مرحوم محدّث علامه میرزا حسین نوری مازندرانی در کتاب شریف «نجم الثاقب» نقل کرده که علماء نجوم گفته‌اند: «دور آفتاب هزار و چهار صد و پنجاه و یک سال می‌باشد، و آن عمر عوج بن عنق بوده است که از زمان نوح تا زمان موسی علیهما السلام زندگی کرده است».

هشتم: مرحوم شیخ طوسی در کتاب شریف «غیبت» فرمود: أصحاب أخبار روایت کرده‌اند:

«سلمان فارسی رضوان اللّه تعالی علیه عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ را ملاقات کرد، و باقی ماند تا زمان پیغمبر ما﴿صلی الله علیه و آله﴾ و خبر او مشهور است».

و در روایت دیگر آمده است چون سلمان مسلمان شد و مسلمانان به او تهنیت می‌گفتند، رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود آیا تهنیت می‌گوئید سلمان را به اسلام و حال آنکه او قبل از چهارصد و پنجاه سال بنی اسرائیل را به ایمان به خداوند متعال و به من دعوت می‌کرد؟.

نهم: عبید بن شرید جرهمی می‌باشد، وی سیصد و پنجاه سال عمر کرد ، و زمان رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را درک نمود و اسلام آورده بود، و تا عهد معاویه زندگی کرد، و به او گفت: من کسی را درک کردم که هزار سال زندگی کرد، و او به من خبر داد که کسی را درک نمود که دو هزار سال عمر کرده بود.

دهم: سطیح کاهن معروف که سیصد سال عمر کرد، و خبر او مشهور است.

و این پنج نفر أخیر را نیز عامّه درکتب تفسیری و تاریخی و روائی و دیگر کتب خود آورده‌اند، و ما نیز بطور مشروح در تفسیر کبیر «البصائر» آورده‌ایم.

و نیز عامه روایات بسیاری را در مآخذ و مدارک و کتب معتبرهٔ نزدشان آورده‌اند که: تمام پیامبران و رسولان الهی و أوصیاء آنان صلوات اللّه علیهم أجمعین و علماء و مؤمنین شیعه در انتظار فرج حضرت ولیّ‌عصر أرواحنا و أرواح العالمین له الفداء بوده و می‌باشند، و عدّهٔ زیادی از علمای عامه آرزوی درک زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» را نموده و دارند که ذکر آنها در بیان مختصر ما نشاید، و ما آنها را نیز بطور مشروح در تفسیر کبیر «البصائر» آورده‌ایم.

به علاوه اینکه: بشر از آغاز پیدایش تاکنون بر أساس فطرت در انتظار روزی است که در سایهٔ عدل و داد، و صفا و صمیمیت و رفاه و اخوّت و آرامش دل و آسایش روان، و درک أسرار نظام آفرینش و دیانت، و در یک جامعهٔ انسانی راستین زندگی کند که بدون تردید هنوز انسان تاکنون به آرزویش نرسیده است.

درس سی و دوم:

۱۶۶- انتظار فرج بر أساس فطرت:

با تحقیق و بررسی دقیق، و اندیشه و تحلیل عمیق می‌توان دانست که: دو صفت خوف و رجاء در وجود هر موجودی از موجودات، در نظام هستی از ملائکه و جن و شیطان، و از انسان و حیوان و از نباتات و جمادات نهفته و جزء سرشت، خلقت، فطرت و طبیعت آنها بشمار می‌رود گرچه أکثر بلکه قریب به اتفاق مردم در هر زمان و مکان کمترین توجّهی به این دو صفت حتی در خود را ندارند و از بود آن دو در وجود ملائکه و جن و شیطان،و حیوان و انسان غافل، و در نباتات و جمادات جاهل می‌باشند.

خداوند متعال در بود آن دو در وجود ملائکه می‌فرماید:

«يَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ» النحل: ۵۰).

یعنی: و تمام موجودات که از جملهٔ آنها ملائکه می‌باشند از خداوند متعال که فوق همهٔ آنها است می‌ترسند، و به هر چه که أمر شده‌اند اطاعت می‌کنند.

و می‌فرماید:

«وَ الْمَلَكُ عَلٰى أَرْجائِها وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ» الحاقة:۱۷).

یعنی: و فرشتگان در أطراف آسمان (در انتظار فرمان حق تعالی می‌باشند) و عرش پروردگارت را در آن روز، هشت ملک برگیرند.

و در وجود جن می‌فرماید:

«أَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدٰى آمَنّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً» الجن:۱۳).

یعنی: و بدرستی که ما چون به آیات قرآن گوش فرا دادیم هدایت یافته و ایمان به آن آورده‌ایم و هرکه به پروردگار خود ایمان آورد، پس نه ترسی از نقصان خیر و ثواب، دارد، و نه از احاطهٔ رنج و عذاب بر خود میهراسد.

و در وجود شیطان می‌فرماید:

«وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ - قالَ اِنّي بَرىءٌ مِنْكُمْ إِنّي أَرى مالا تَرَوْنَ اِنّي أَخافُ اللّهَ» الانفال: ۴۸).

یعنی: و یادآور زمانی راکه شیطان کردار زشت آنان را در نظرشان زیبا جلوه داد - و (چون آنها با فریب شیطان، منحط و گرفتار شدند از آنان بیزاری جسته) گفت: همانا من از شما (و از کردار زشت شما) بیزارم و من قوائی از فرشتگان آسمانی را می‌بینم که شما نمی‌بینید، زیرا من می‌ترسم (از قدرت و قهر و غضب) خداوند متعال.

و می‌فرماید:

«قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْني اِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» ص:۷۹).

یعنی: شیطان گفت: پروردگار من، پس مهلتم ده تا روز قیامت زنده بمانم.

بر أساس خوف و رجاء، تمام موجودات عالم، خالق و هستی بخش خود را تسبیح می‌گویند و سجده و عبادت و بندگی‌اش می‌کنند گرچه ما ندانیم و نفهمیم، زیرا آفریدگار جهان می‌فرماید:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰواتُ السَّبْعُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰكِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ» الاسراء:۴۴).

یعنی: هفت آسمان و زمین و هر چه در آنها است همه به ستایش و تنزیه خداوند متعال مشغولند، و هیچ موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش اوست، و لکن شما تسبیح آنها را نمیفهمید.

و می‌فرماید:

«وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ» الروم: ۲۶).

یعنی: و هرکس در آسمانها و زمین هست همه بندهٔ خداوند متعال، و باکمال خضوع و خشوع، مطیع فرمان او هستند.

و می‌فرماید:

«إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ آتِي الرَّحْمٰنِ عَبْداً» مریم: ٩٣).

یعنی: هیچ موجودی در آسمانها و زمین نیست، مگر آنکه خداوند متعال را بندهٔ فرمان بردار است.

و می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبٰالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوّٰابُ» الحج: ١٨).

یعنی: آیا با دیدهٔ بصیرت و چشم دل ندیدی که بتحقیق هر چه در آسمانها و هر چه در زمین از موجودات هست،و همچنین خورشید فروزان، و ماه تابان و ستارگان درخشان، و کوهها و درختان و همهٔ جنبندگان بسجدهٔ خداوند سبحان و اطاعت او مشغولند.

و می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنْشِئُ السَّحٰابَ الثِّقٰالَ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلاٰئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ» الرعد: ١٢ - ١٣).

یعنی: اوست خدائی که برای خوف و بیم از قهر و غضب،و امید و رجاء به رحمت و لطف خود برق را به شما مینمایاند، و أبرهای سنگین را بهر جانب بر می‌انگیزد، و رعد (و برق و همهٔ قوای عالم غیب و شهود) و جمیع فرشتگان، همه از خوف و ترس قهر خداوند متعال به تسبیح و ستایش او مشغولند.

١٦٧- خوف و رجاء با ذات هر موجودی همراه است:

خوف یعنی ترس هر موجودی از قهر و غضب و عقاب ... هستی بخش خود، و رجاء یعنی امید هر مخلوقی به عفو و رحمن و ثواب ... خالق خویش،که هر دو بطور مساوی با سرشت هر موجود، و با خلقت و طبیعت هر مخلوقی عجین شده است.

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیر المؤمنین عليّ بن أبیطالب﴿عليه السلام﴾ فرمود:

«فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ»[1].

یعنی: پس بدرستیکه گمان نیک و امید بنده به پروردگارش به مقدار ترس او از پروردگارش می‌باشد.

بنابراین با دقت نظر و أندیشه و تفکر، روشن می‌شود که: انتظار فرج بمعنی عام با فطرت و سرشت و طبیعت هر مخلوقی عجین شده است، چه اینکه خوف و رجاء بدون انتظار فرج، مفهوم و معنائی نخواهد داشت.

ما به عنوان تقریب به ذهن در اینجا می‌گوئیم: از روزی که بشر پا به عرصهٔ عالَم مادی و نشأهٔ عنصری و دنیا گذاشته است، نیاز به غذا و آب و هوا و لباس و سپس همدم و توالد و تناسل و ... را در خود إحساس نموده، و درصدد به دست آوردن، و نیل به آنها افتاده است، بدون اینکه کسی این نیاز را به او آموخته و یا دیکته کرده باشد، و این نخستین نمودی از نیازهای فطرت و سرشت و طبیعت آدمی به شمار می‌رود که از خود نشان می‌دهد، گرچه تاکنون نه آب و غذا، و نه لباس و هوا را دیده و نه شناخته و نه شنیده و حسّ کرده است.

وقتی طفل به دنیا می‌آید نخستین نشانهٔ زنده بودن او، ظهور علامت خوف و رجاء از او است ، و آن گریه می‌باشد، که با گریه، خوف از مرگ را با نرسیدن غذا به او، و امید و رجاء به حیات را با رسیدن غذا به خود، نشان می‌دهد، و با گریه در حال انتظار فرج بودن خود را نشان می‌دهد، و با گریه در جستجوی غذا و نیل به امید خود بر می‌آید، تا بتواند به حیات خود ادامه داده و به هدف خود برسد.

وقتی مادر پستان را به دهانش بگذارد، بدون تعلیم و آموزشی از قبل، آنرا می‌مکد و تا سیر نشده رهایش نمی‌کند، و هرگاه با شیر، سیر شد، بخواب می‌رود و یا می‌خندد، و یا چون بچه حیوان بازی می‌کند تا بار دگر گرسنه شود و... اگر غذا و

۱- نهج البلاغة: از مکتوبات أمیر مؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ رقم ۲۷ ص ۸۸۷).

آب و هوا و... نبود، این خوف و رجاء و این گریه و جستجو و انتظار فرج بی جا و بی معنی بود، پس انسان از نخستین دقائق ولادتش در انتظار فرج بودن خود را نشان می‌دهد، تا مادر پستان خود را در دهان نوزادش گذاشته با شیرش، سیرش نماید، پس انتظار فرج همگام با ولادت انسان، و جزء لاینفک سرشت، و خلقت و طبیعت و فطرت آدمی است.

وقتی همین نوزاد بزرگ شد، و روابطش با دیگران بیشتر شد، خوف و رجاء و انتظار فرج در تمام أبعاد زندگیش همراه او و بر او حاکم است، از ظلم ظالم و ستم بیدادگر میهراسد، و هرگاه مظلوم واقع شد، امید رفع ظلم از خود را دارد و در انتظار انتقام از ستمگر می‌باشد، و این معنی در قصّهٔ قابیل و هابیل بخوبی قابل فهم و درک است:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ - فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» المائدة: ۲۷ - ۳۱).

یعنی: و ای رسول ما! بحقیقت و راستی، حکایت پسران آدم (قابیل و هابیل) را بر مردم بخوان -که قابیل ازکار خود سخت پشیمان گردیده است.

اگر روزی برای انتقام‌نبود، انتظارش بی جا بود.

۱۶۸- انتظار فرج از آغاز زندگی انسان بر بسیط زمین تاکنون:

بدون تردید! انسان از روزی که در بسیط زمین سکنی گزیده، و زندگی را به صورت دسته جمعی آغاز نموده، همواره در آرزوی یک زندگی انسانی اجتماعی و اجتماعی انسانی که مقرون بخیر و سعادت، و همراه با صفا و صمیمیت، و کمال و رستگاری به تمام معنی باشد بوده و می‌باشد، و پیوسته در انتظار چنین روزی نشسته، و به امید رسیدن به آن گام برداشته و برمی‌دارد، و اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین آرزو و امیدی در نهاد و ذات بشر نقش نمی‌بست.

چنانچه اگر غذا نبود گرسنگی و گریهٔ طفل بی معنی بود، و اگر آبی نبود تشنگی مفهومی نداشت، و اگر تناسلی نبود تمایل جنسی تصوّری نداشت، و اگر

انتقامی نبود، انتظارش بی‌جا بود... و حال آنکه از روزی که خداوند منّان لباس هستی بر أندام انسان پوشانید، در انتظار چنین روزی بوده و می‌باشد.

بنابراین بحکم ضرورت، آیندهٔ جهان روزی را در آغوش خواهد گرفت که در آن، جامعهٔ بشری پر از عدل و داد شده، و تمام أفراد آن، با صلح و صفا هم زیستی نمایند و همه غرق در خیر و صلاح و فضیلت و کمال می‌گردند.

در آن روز کفر و نفاق، فتنه و فساد، شرک و عناد، ظلم و بیداد و طغیان و استبداد و... نباشد، روزی که معرفت و توحید، ایمان و اخلاص، فضیلت و کمال، خیر و صلاح، و عدل و داد و... بر همه حاکم باشد، و در دو بعد: اعتقاد و اقتصاد، روحی و جسمی، معنوی و مادی و دینی و دنیوی و... هر انسان بحد کمال انسانی نائل آید، در آن روز احقاق حق شود، و مظلومان و ستمدیدگان و محرومان و مستضعفان و... از ظلم و ستم و محرومیت و استضعاف رهائی یابند، و در آن روز ابطال باطل ، و ظالمان و ستمگران، مستبدان و مستکبران، و فرمانروایان نابکار و حاکمان زر و زرو و تزویر و... مکافات گردند، پیش از آنکه در قیامت مجازات شوند.

استقرار چنین وضعی بدست خود انسان خواهد بود، و رهبر چنین جامعه‌ای منجی عالم بشری و بلسان روایات مهدی موعود نامیده شده است.

۱۶۹- همه سخن از روز موعود گفته و همه در انتظار آنند:

بدون تردید! تمام أنبیاء و رسولان الهی و أوصیاء آنان علیهم صلوات اللّٰه، و علماء و پیشوایان دینی و رهبران مذهبی، و حکماء و متکلمان و عقلاء و محققان، و فلاسفه و مورخان تاریخ بشری به فرا رسیدن چنین روزی مژده و بشارت داده و از آن سخنها گفته و در پیرامون آن کتابها نوشته‌اند، و بدون تردید! چنین روزی تاکنون نیامده و تحقق نیافته است، و نیز بدون تردید! اگر چنین روزی نبود نه انسان بر أساس فطرت در انتظارش بود، و نه رسولان الهی از طرف آفریدگار جهان بجوامع بشری وعده و بشارت آنرا می‌داده‌اند.

و هم اکنون تمام جوامع بشری از مسلمان و غیر مسلمان، و از شیعه و عامّه، از مرد و زن، از عالم و جاهل، از سفید و سیاه، از شهری و روستائی و از نیکان و بدان و... در انتظار روزی هستند که فردی مظهرکمال الهی، مصلح کل، ظهورکند، تا أساس شرک و نفاق وکفر و باطل، و بنیان فتنه و فساد، وگناه و طغیان، و ریشه ظلم و ستم وکبر و استبداد و... را بر کند، و همه را زیر سایهٔ یک پرچم واحد توحید و حق و ایمان، و عدل و داد و صلح و صفا، و برادری و برابری و صلاح وکمال و... در آورده و همگان را به هدف نهایی خلقت انسان که آن نیل به کمال انسانی در دو بعد: اعتقاد و اقتصاد است برساند، روز احقاق حق ، و ابطال باطل در پهنهٔ گیتی.

پس تمام جوامع بشری یک هدف مشترک را بر أساس فطرت تعقیب کرده، و در انتظار فرج مصلح کل هستند و اختلاف آنان در فرد مصلح می‌باشد که:

این مصلح کیست؟ فرزند کیست؟ آیا تولد یافته؟ و هم اکنون زنده هست؟ یا هنوز به دنیا نیامده است؟ وکی خواهد آمد؟؟؟

طبق أدلّهٔ فراوان ازکتب آسمانی، و سنن پیامبران و رسولان پیشین، و از مذاهب و فرق مختلفهٔ اسلامی اینکه: تمام أنبیاء و رسولان الهی و أوصیاء آنان﴿علیهم السلام﴾ وجود دوازدهمین و آخرین جانشین رسولان الهی را، مصلح کل دانسته، و بشارت به وجود او در آخرالزمان که خود صاحب‌الزّمان است را داده‌اند، و همهٔ آنان در انتظار فرجش بوده‌اند.

۱۷۰- مصلح کل از دیدگاه شیعه کیست؟

أما طبق مذهب شیعهٔ امامیّهٔ اثنی عشریهٔ حقه، و مذهب بعضی دیگر از فرق اسلامی، اسم مصلح کل «مهدی» است که دارای حدود دویست اسم و لقب، و نام پدرش «حسن العسکری﴿علیه السلام﴾» یازدهمین جانشین بحق رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و نام مادرش نرجس (ملیکه) دختر یشوعا، فرزند قیصر، پادشاه روم می‌باشد، و در سال (۲۵۵) هجری قمری متولد شد، و پس از ولادت برای آن حضرت﴿علیه السلام﴾ دو غیبت بوده است:

أوّل: غیبت صغری بمدت (۷۴) سال که خواص از شیعیان به محضرش می‌رسیده‌اند.

دوّم: غیبت کبری، که پس از دوران غیبت صغری آغاز شده و تاکنون (سال ۱۴۱۷ هـ.ق) ادامه داشته و منتهی به ظهور آن حضرت«علیه السلام» می‌گردد، و زمانی به پایانش می‌رسد، و در غیبت کبری، خاصّ الخواص به محضرش تشرف مییابند وفّقنا اللّه تعالی.

و أما در چه سالی ظهور خواهد نمود؟ معلوم نیست، و مادر انتظار فرج آن جناب هستیم که اِن شاء اللّه تعالی محضرش را درک کرده و از بهترین یاران آن حضرت باشیم.

در دعای غیبت حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» میخوانیم:

«اَللّٰهُمَّ وَ لاٰ تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ، وَ انْقِطٰاعِ خَبَرِهِ عَنّٰا، وَ لاٰتُنْسِنٰا ذِكْرَهُ وَ انْتِظٰارَهُ، وَ الْإِيمٰانَ بِهِ، وَ قُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ، وَالدُّعٰآءَ لَهُ وَ الصَّلاٰةَ عَلَيْهِ حَتّٰى لاٰ يُقَنِّطَنٰا طُولُ غَيْبَتِهِ مِنْ قِيٰامِهِ، وَ يَكُونَ يَقِينُنٰا فِي ذٰلِكَ كَيَقِينِنٰا فِي قِيٰامِ رَسُولِكَ، صَلَوٰاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ مٰا جٰآءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَ تَنْزِيلِكَ، فَقَوِّ قُلُوبَنٰا عَلَى الْاِيمٰانِ بِهِ حَتّٰى تَسْلُكَ بِنٰا عَلٰى يَدَيْهِ مِنْهٰاجَ الْهُدٰى وَ الْمُحَجَّةَ الْعُظْمٰى وَ الطَّرِيقَةَ الْوُسْطٰى، وَ قَوِّنٰا عَلٰى طٰاعَتِهِ، وَ ثَبِّتْنٰا عَلٰى مُتٰابَعَتِهِ ، وَ اجْعَلْنٰا فِي حِزْبِهِ وَ أَعْوٰانِهِ وَ أَنْصٰارِهِ...».

یعنی: خداوندا یقین ما را به وجود ولیّ عصر«علیه السلام» به واسطهٔ طول مدت غیبتش و انقطاع خبرش از ما، از ما سلب مکن، و یاد او و انتظار فرجش را از یاد ما مبر، و ایمان ما به او و قوت یقین ما در ظهورش، و دعاء ما را برای او و نماز بر او را از یاد ما مبر، تا ما را طول غیبتش از قیام او نومید نکند، و یقین ما به وجودش در زمان غیبتش همآنند یقین ما بقیام رسولت که رحمت تو بر او و آلش باد، و همچون یقین ما به آنچه که رسول تو«صلی الله علیه و آله» از وحی و تنزیلت (کتاب و سنّت) آورده بوده باشد.

پس دلهای ما را بر ایمان به او نیروبخش و تقویت فرما، تا ما را بدست او بر طریق هدایت به سوی کمال انسانی، و شاه راه سعادت، و طریقهٔ راست راه‌بری، و ما را بر اطاعت او تقویت فرما، و ما را بر متابعتش ثابت قدم بدار، و ما را از حزب و کمک کاران و یارانش قرار بده.

درس سی و سوم:

۱۷۱- حکمت انتظار فرج، و برخاستن هنگام ذکر «القائم»:

در لسان أدعیه و أذکار و زیارات و روایات صحیحهٔ وارده از أهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم أجمعین در حکمت انتظار فرج ولیّ عصر امام زمان﴿علیه السلام﴾ و ثواب آن، و همچنین در برخاستن، هنگام ذکر لفظ «القائم» مطالب بسیاری آمده است که ذکر عُشر آنها هم در بیان مختصر ما نگنجد، پس به ذکر چند تای آنها در اینجا بسنده می‌کنیم:

۱- رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:«**أَفْضَلُ جِهادِ أُمَّتي إِنْتِظارُ الْفَرَجِ**».

یعنی: بالاترین جهاد امّت من، انتظار فرج ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ می‌باشد.

سؤال: چگونه و چرا رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ انتظار فرج دوازدهمین جانشین بحق خود حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ را بالاترین جهاد امتش در راه خداوند متعال دانست؟

پاسخ: هرگاه معنی و حقیقت انتظار را دانسته باشیم، خواهیم دانست که چگونه انتظار فرج، بالاترین جهاد امت اسلامی در راه خداوند متعال می‌باشد.

حقیقت انتظار را با یک مثال ساده أما پرمحتوایی می‌توان بدست آورد:

هرگاه شخصی، کسی را دعوت به شام یا نهار در منزلش نماید، و هر گونه وسایل پذیرائی را برای مهمانش فراهم سازد، و برای ورود مهمان به منزلش دقیقه شماری کند، أما مهمان در ساعت معین نیاید، و میزبان تلفن زند، جواب نشنود، ماشین خود را بفرستد، خبری نشود، از وقت بگذرد، مهمان نیاید، و میزبان نگران نیامدن مهمان عزیزش باشد، در آن حال می‌توان گفت: این میزبان در انتظار مهمانش می‌باشد.

أما اگر کسی، شخصی را در منزلش دعوت کند، و هیچگونه وسیلهٔ پذیرائی را برای مهمان فراهم نسازد، و در منزلش را ببندد و خود نیز بخوابد، آیا می‌توان گفت: این کس هم در انتظار مهمان است؟ اکنون ما چگونه و با چه وسائل پذیرائی در انتظار میهمان یعنی حضرت صاحب زمان خود هستیم که اگر بیاید پذیرائیش کنیم؟ با این همه غفلت و گناه؟ با این همه ظلم و فحشاء؟ با این همه تباهکاری‌ها و نادرستیها؟ و با این همه نابکاریها و آلودگیها و... از منتظران هستیم؟؟!!!

اگر کسی که میان مستراح افتاده لباسش آلوده، صورتش آلوده، تمام بدنش به کثافات آلوده شده است، آیا چنین کسی را نزد سلطان می‌برند؟ آیا کسی که بخواهد نزد سلطانی رود، خود را شستشو نمی‌کند، لباس نو نمی‌پوشد، و خود را معطّر نمی‌کند؟؟

آیا ما با این همه غفلت و خواب و... در انتظار حضرت صاحب‌الزّمان هستیم؟ آیا ما را با این همه آلودگیهای گناه و معصیت که به مراتب بیش از آلودگیهای کثافات مستراح است نزد سلطان جهان می‌برند؟ و راهمان میدهند؟؟؟.

آیا با این چشمهای گناهکار، با این گوشهای خلاف‌کار، با این زبانهای زیانکار، و با این دست و پاهای جنایتکار و... در انتظار و دیدار امام زمان معصوم از هر خطا و گناه هستیم؟؟

بدون تردید! اگر ما در حدّ یک میزبان، در انتظار میهمان، در انتظار امام زمان«علیه السلام» باشیم، این خود بالاترین جهاد امت اسلام در راه خداوند متعال که عین جهاد با نفس است پس زمینه‌سازی برای ظهور حضرت مهدی«علیه السلام» جز تهذیب، تزکیه و تقوای نفس نیست

روایت دوم: مرحوم برقی درکتاب شریف «محاسن» از محمد بن فضیل روایت کرده که گفت: فرج را از حضرت رضا«علیه السلام» پرسیدم: حضرت«علیه السلام» فرمود: آیا انتظار فرج، فرج نیست؟

خداوند متعال می‌فرماید: «**قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ**» یونس: (۱۰۱).

یعنی: ای رسول ما به مردم بگو: پس شما در انتظار (فرج آخرین جانشینم مهدی من«علیه السلام») باشید، چه اینکه من نیز با شما در انتظار (فرج صاحب‌الزّمان«علیه السلام») هستم (تا بیاید که اوست مأمور به ریشه کن ساختن شرک و ضلالت، و کفر و جهالت، و فساد و خیانت و... و مأمور به تشکیل حکومت واحدهٔ جهانی، و باهتزاز درآوردن پرچم عدل و داد در پهنهٔ گیتی، و مأمور به تبدیل انسان متمدن (حیوان دو پای متوحش) را به تمدّن انسانی (انسان کامل).

روایت سوم: مرحوم برقی روایت دیگری را از حضرت رضا«علیه السلام» نقل کرده که فرمود:

«چه نیکوست صبر و شکیبائی در انتظار فرج، آیا نشنیده‌ای که خداوند متعال فرمود:

«**وَارْتَقِبُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقيبٌ - وَانْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ**» هود: ۹۳ و ۱۲۲).

یعنی: «و شما منتظر باشید که من هم با شما در انتظارم - و شما در انتظار باشید که ما هم از منتظرانیم».

امام«علیه السلام» فرمود: «پس بر شما باد به صبر زیرا که فرج بعد از نومیدی می‌آید، و بتحقیق که بودند پیش از شما که از شما صبرکننده‌تر بوده‌اند».

روایت چهارم: مرحوم نعمانی در کتاب معتبر «غیبت» از علاء بن سیابه روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود: «کسی از شما (شیعیان ما) بمیرد در حالی که منتظر فرج ولیّ أمر (مهدی«علیه السلام») باشد مانند کسی است که در خیمهٔ حضرت قائم«علیه السلام» باشد».

روایت پنجم: و نیز مرحوم نعمانی در روایت دیگر از أبوبصیر نقل کرده که روزی حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:

«آیا شما را خبر ندهم به چیزی که قبول نمی‌کند خداوند متعال عملی را از بندگانش مگر به آن؟ گفتم: بلی! پس فرمود: شهادت: «**أَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ**» و اقرار به آنچه خداوند متعال أمر فرموده، و دوستی ما(أهل بیت رسول خدا«صلی الله علیه و آله») و بیزاری از دشمنان ما (أئمه) مخصوصاً انقیاد برای ایشان، و ورع و اجتهاد و آرامی، و انتظار فرج حضرت قائم«علیه السلام»، آنگاه فرمود:

بتحقیق برای ما دولتی است که خداوند متعال آنرا هر زمانی که خواست می‌آورد، و هرکس که دوست دارد از أصحاب قائم﴿علیه السلام﴾ باشد باید در انتظار فرج او و دارای ورع و محاسن أخلاقی باشد، پس اگر قبل از ظهور آن حضرت﴿علیه السلام﴾ بمیرد برای او أجر و ثوابی مثل أجر کسی است که درک محضر آن جناب﴿علیه السلام﴾ را نموده باشد، پس بکوشید در اطاعت خداوند متعال و عمل صالح، و در انتظار فرج ولیّ‌عصر مهدی﴿علیه السلام﴾ باشید هنیئاً هنیئاً گوارا باشد، گوارا باشد برای شما أی گروهی که مورد عنایت و رحمت الهی میباشید».

روایت ششم: مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» از حضرت صادق﴿علیه السلام﴾روایت‌کرده‌که فرمود: «ورع و عفت و صلاح و درانتظار فرج آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بودن از دین أئمۀ مصومین (اثنی عشر)﴿علیهم السلام﴾ است».

روایت هفتم: و نیز مرحوم صدوق در همین کتاب از حضرت علیّ بن موسی الرضا﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: أفضل أعمال امت من: انتظار فرج، و فرج مهدی﴿علیه السلام﴾ را از خداوند متعال خواستن است».

روایت هشتم: مرحوم برقی در «محاسن» از حضرت امام أمیر المؤمنین علیّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «أفضل عبادت مؤمن: انتظار بردن فرج حق است».

روایت نهم: و نیز از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «هرکه انتظار ظهور حجّت دوازدهمی را بکشد، مانند کسی است که شمشیر خود را برهنه کرده، و در پیش روی رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ دفع دشمنان از آن حضرت نماید».

روایت دهم: مرحوم شیخ صدوق در «کمال الدین» از حضرت أمیر مؤمنان علیّ﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «منتظر قائم ما مانند کسی است که در راه خداوند متعال در میان خون خود غلطیده باشد».

روایت یازدهم: مرحوم طبرسی (مازندرانی) درکتاب شریف «احتجاج» روایت کرده که توقیعی از جانب حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ به محمد بن عثمان (دومین نائب خاص آن حضرت﴿علیه السلام﴾) رسید که در آخر آن آمده: «برای تعجیل فرج من، بسیار دعا کنید که فرج شما در آن است».

روایت دوازدهم: و نیز از أبو خالد کابلی روایت کرده که حضرت امام زین العابدین«علیه السلام» فرمود: «طولانی می‌شود غیبت دوازدهمین ولیّ خداوند متعال از اوصیاء رسول خدا«صلی الله علیه و آله» و امامان بعد از او. أی أبوخالد به تحقیق که أهل زمان غیبت او، و اعتقاد دارندگان به امامت او و منتظرین فرج و ظهور آن حضرت«علیه السلام» أفضل أهل هر زمانند، زیرا خداوند متعال عطا فرموده بـه آنـان از عـقل و فـهم و معرفت آن مقدارکه غیبت نزد آنان به منزلهٔ مشاهده گردیده، و حق تعالی ایشان را به منزلهٔ کسانی قرارداده که در پـیش روی رسـول خـدا«صلی الله علیه و آله» بـا شـمشیر جـهاد میکردند، ایشـانند دوسـتان مـا از روی اخـلاص و شـیعیان مـا از روی صـدق، و خوانندگان مردم را به سوی دین خداوند متعال در پنهان و آشکارا هستند، و فرمود: انتظار فرج از أعظم فرج است».

۱۷۲- منتظران راستین کیانند؟

پر واضح و روشن است که جوامع بشری بر أساس فطرت بطور عـموم در انتظار مصلح کل بسر می‌برند، و همهٔ مسلمانان جهان بطور خاص از مـصلح کـل سخن مـی‌گویند، و تـمام شـیعیان بـطور أخـص، صـحبت از مـهدی مـنتظر امـام زمان«علیه السلام» می‌کنند، و بسیاری از آنها در انتظار فرج آن حضرت«علیه السلام» هستند، أما منتظران راستین چه تعدادند، ما در اینجا در صدد بیان آن نیستیم، تنها می‌توان با ذکر قضیّهٔ تشرف مرحوم شیخ عليّ حـلاّوی بـمحضر حـضرت وليّ‌عـصر«علیه السلام» اشاره‌ای اجمالی نمود تا درسی باشد برای کسانی که بخواهند از حدّ شعار بواقع شعور پرداخته و در صف منتظران راستین قرار گیرند:

۱۷۳- قصهٔ شیخ عليّ حلاّوی با حضرت وليّ‌عصر«علیه السلام»:

مرحوم شیخ عليّ اکبر نهاوندی در کتاب شریف «العـبقری الحسـان: ج ۲» حکایتی را در تشرف شیخ عليّ حلاّوی بمحضر حضرت وليّ‌عصر«علیه السلام» آورده که ما اجمال آنرا بیان می‌کنیم:

«شیخ عليّ حلاّوی که از أهل حلّهٔ عراق و مردی بسیار زاهد و أهل تقوی و

ایمان و عبادت بود پیوسته در انتظار ظهور حضرت مهدی«علیه‌السلام» بود، وی در دعاء و نیایش خطاب بحضرت ولیّ عصر«علیه‌السلام» عرض می‌کرد: اکنون که مخلصین و منتظران فرج آن جناب در همه جا همانند برگهای درختان، و قطرات باران زیادند، و در همین حلّه هزاران نفر در انتظار فرج تو هستند، پس چرا ظهور نمی‌کنی تا دنیا را پر از عدل و داد نمائی؟

تا اینکه روزی شیخ علیّ حلاّوی ببیابان رفته و همین سخن را تکرار میکرد که ناگهان شخصی را بشکل عرب بدوی مشاهده کرد و فرمود: جناب شیخ چرا این همه عتاب و خطاب میکنی؟ عرض کرد: خطابم بحجّت وقت امام زمانم«علیه‌السلام» است که با وجود این همه منتظران مخلصی که در این عصر دارد، و در همین حلّه هزاران فرد در انتظارش بسر می‌برند، با این همه ظلم و ستم و گناه و معصیت که عالَم را فرا گرفته، ظهور نمی‌کند؟ پس آن مرد عرب فرمود: یا شیخ منم صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام»، آن قدر عتاب و خطاب مکن، و مطلب نه آنستکه تو میگوئی...

زیرا اگر سیصد و سیزده نفر أصحاب و منتظران راستین من وجود میداشتند، قطعاً ظهور میکردم، و تو که میگوئی تنها در حلّه هزاران نفر با اخلاص در انتظار فرج من هستند، تنها تو و فلان شخص قصّاب چنین هستید نه دیگران، سخن زیاد است، ولی عمل نه، صورت فراوان أمّا سیرت هیچ، شعار زیاد است ولی شعور بسیار کم.

یا شیخ اگر بخواهی واقع أمر بر تو روشن گردد، از میان هزاران نفر منتظران حلّه، کسانی را که به نظر تو مخلص‌ترین آنها هستند انتخاب کن، و شب جمعه این مخلص‌ترین را با آن قصّاب جهت توسل و دعاء در منزل خود دعوت نما، و قبل از تشکیل جلسهٔ دعاء در صحن حیاط منزلت دو بزغاله را بپشت بام منزلت ببر، وقتی آنها در صحن حیاط منزلت اجتماع کردند نوری از آسمان در جوّ و فضا، ظاهر می‌شود که تمام آفاق را پر می‌کند، و آن نور متوجّهٔ خانهٔ تو می‌شود و بر پشت بام تو فرود می‌آید، در آن هنگام من از پشت بام، آن قصّاب را صدا میزنم و بپشت بام فرا می‌خوانم، سپس خواهی دید که چندنفر از مخلص‌ترین منتظران باقی خواهندماند.

شیخ عليّ حلاّوی از بیابان بحلّه بازگشت، و از میان هزاران منتظر، چهل نفر را که بنظرش از مخلص‌ترین آنها بوده‌اند انتخاب نمود، و شب جمعه، آنـها را بـا قصّاب، جهت توسل و دعاء بمنزلش دعوت کرد، و همهٔ آنها با طهارت و مـعطّر اجتماع نمودند، و در صحن حیاط منزل شیخ عليّ حلاّوی رو بقبله مشغول دعاء و توسل و گریه و زاری شدند، که در این هنگام نوری از آسمان، فضاء را پر کرده و بطرف منزل شیخ عليّ روی آورده و بر پشت بام شیخ فرود آمد، و همهٔ اینها با دیدن چنین صحنه‌ای، بی‌اختیار با ضجّه و ناله فریاد یا صاحب‌الزّمان سر دادند.

در حال شور و هیجان همه، صدائـی از پشت بـام بگـوش هـمه رسـید، و حضرت وليّ عصر﴿علیه السلام﴾ نام قصّاب را برده و او را بپشت بام فرا خواند، قـصّاب بپشت بام رفت، پس از لحظه‌ای، حضرت وليّ عصر﴿علیه السلام﴾ بقصّاب دستور داد تا یک بزغاله را در پشت بام، نزدیک ناودان که خونش از ناودان بطرف صحن حیاط منزل شیخ سرازیر میشد سر ببرد، قصّاب، بزغاله را سر برید، وقتی آن چهل نفر، خون تازه را که از ناودان بصحن حیاط ریخته شده مشاهده کردند، گمان نمودند که حضرت وليّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ قصّاب را بقتل رسانید، و این خون تازه، خون او است.

پس از چند لحظهٔ دیگر، آن حضرت﴿علیه السلام﴾ شیخ عـليّ را از صـحن حـیاط بپشت بام فرا خواند، شیخ وقتی به پشت بام آمد، قصّاب را که در محضر حضرت وليّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ بود صحیح و سالم دید، حضرت﴿علیه السلام﴾ بقصّاب فرمود: بزغالهٔ دوم را سر ببر، وقتی بزغالهٔ دوم سر بریده شد، و خون تازه‌ای از ناودان بصحن حیاط ریخته شد، و آن چهل نفر، خون دوم را مشاهده کردند، یقین نمودند که این خون تازه، خون شیخ عليّ است، و با خودگفتند: اگر ما بمانیم نوبت ما هم خواهد رسید، از اینرو پا بفرارگذاشتند از صحن منزل شیخ خارج شدند.

در این هنگام، حضرت وليّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ به شیخ عليّ فرمود: برو پائین، ببین در صحن خانه‌ات چند نفر از مخلص‌ترین منتظران را خواهی دید، وقتی شیخ از پشت بام، بصحن خانه وارد شد، حتّی یک نفر از آن چهل نفر مخلص‌ترین منتظران را ندید، پس شیخ بسطح بام بازگشت، و فرار آنها را بعرض حضرت﴿علیه السلام﴾ رسانید.

حضرت فرمود: یا شیخ از این پس، اینقدر عتاب و خطاب بما نکن، این بود چهل نفر از مخلص‌ترین از میان هزاران نفر منتظران حلّهٔ تو، پس چه شد آنکه می‌گفتی؟ چه شد که غیر از تو و قصّاب کسی نماند؟ بدان بر همین نحو است جاهای دیگر ... سپس حضرت﴿علیه السلام﴾ از نظر شیخ غائب شد، و شیخ عليّ پس از آن در همانجا قبّه‌ای ساخت، و آنرا مقام صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ نامید که هم اکنون مزار عام و خاص است».

۱۷۴- منتظران راستین، متّقیان و برادران رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ هستند:

روایات صحیحهٔ بسیاری از أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه در مدح کسانی که در زمان غیبت حضرت وليّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ در ظلمات جهل و گمراهی و نفاق و گناه گرفتار، و آلودهٔ فتنه و فساد و جنایت و... نشده، و در دامهای گوناگون شیاطین با چهره‌های مختلف نیافتاده، و دیانت را فداء دنیا، و کرامت را با دنائت مبادله نکرده‌اند آمده است که ایشانند مقصود از آیه کریمهٔ:

«اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ - أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» البقرة:۳-۵).

یعنی: أهل تقوی کسانی هستند که (بولی عصر امام زمان﴿علیه السلام﴾ در زمان غیبت) بغیب ایمان آورده باشند - آنها بحقیقت رستگارانند.

و رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ آنها را برادران خود خوانده، و أجر و ثواب فراوانی (جهت تحمل زحمات و فشارها و مشقتها و سختیها و... در حفظ و حراست دین و دفاع از نوامیس قرآن کریم) به آنان وعده فرموده است.

مرحوم شیخ طوسی درکتاب شریف «غیبت» روایت کرده از مفضل که گفت: «ذکر نمودیم قائم﴿علیه السلام﴾ را نزد حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾: چگونه خواهد بود کسی که بمیرد از اصحاب ما در حالی که در انتظار فرج امام زمان﴿علیه السلام﴾ باشد؟ پس حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: وقتی که حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ ظهور کند، کسی از طرف آن حضرت﴿علیه السلام﴾ بر سر قبر مؤمن که در انتظار فرج آن حضرت﴿علیه السلام﴾ بوده

می آید، پس به او می‌گوید: ای فلان! بتحقیق ظاهر شد صاحب تو، پس اگر خواهی زنده گردی و ملحق شوی، پس ملحق شو، و اگر میخواهی که باقی بمانی بر نعمتهای الهی پس باقی بمان».

در دعاء متقن شریف ندبه می‌خوانیم:

«أَيْنَ بَقِيَّةُ اللّٰهِ الَّتي لاٰ تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهٰادِيَهِ؟ أَيْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دٰابِرِ الظَّلَمَةِ؟ أَيْنَ الْمُنْتَظَرُ لِإِقٰامَةِ الْأَمْتِ وَ الْعِوَجِ؟ أَيْنَ الْمُرْتَجٰى لِإِ زٰالَةِ الْجَوْرِ وَ الْعُدْوٰانِ؟ أَيْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْديدِ الْفَرٰآئِضِ وَ السُّنَنِ؟ أَيْنَ جٰامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوٰى؟ أَيْنَ بٰابُ اللّٰهِ الَّذي مِنْهُ يُؤْتٰى؟ أَيْنَ وَجْهُ اللّٰهِ الَّذي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيٰآءُ؟ ... - هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمُنٰا مِنْكَ بِعدِةٍ فَنَحْظٰى؟ مَتٰى نَرِدُ مَنٰاهِلَكَ الرَّوِيَّةَ فَنَرْوٰى؟

مَتٰى نَنْتَقِعُ مِنْ عَذْبِ مٰائِكَ فَقَدْ طٰالَ الصَّدٰى؟ مَتٰى نُغٰاديكَ وَ نُراوِحُكَ فَنُقِرُّ عَيْناً؟ مَتٰى تَرٰانٰا وَ نَرٰاكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِوآءَ النَّصْرِ تُرٰى؟ أَتَرٰانٰا نَحُفُّ بِكَ وَ أَنْتَ تَأُمُّ الْمَلأَ وَ قَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلاً، وَ أَذَقْتَ أَعْدآءَكَ هَوٰاناً وَ عِقٰاباً، وَ أَبَرْتَ الْعُتٰاةَ وَ جَحَدَةَ الْحَقِّ وَ قَطَعْتَ دٰابِرَ الْمُتَكَبِّرينَ وَ اجْتَثَثْتَ أُصُولَ الظّٰالِمينَ، وَ نَحْنُ نَقُولُ: اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمينَ».

یعنی: کجاست بقیة اللّٰه تعالی که بیرون از خاندان رسالت«ﷺ» نیست؟ کجاست آن آماده شده برای ریشه‌کن ساختن ستمکاران؟ کجاست آن منتظر برای راست کردن کجی‌های فکری و ناراستی‌های اعتقادی؟ کجاست مرکز امید مظلومان و ستمدیدگان برای برانداختن کاخهای ظلم و ستم؟ کجاست آن ذخیره شده برای تازه کردن فرائض فراموش شدهٔ دین، و احیاء سنتهای رسولان پیشین؟ کجاست جمع کنندهٔ سخن‌ها بر تقوی؟ کجاست باب الهی که (باید انسان در نیل به کمال انسانی) از آن در وارد شود؟ کجا است وجه خداوند سبحان که أولیاء خدا بسوی او رو کنند ؟

آیا روزی جدائی ما بفردای وصال می‌پیوندد تا بهره‌مند شویم؟ کی بر چشمه‌های سیراب کننده‌ات در آئیم و سیراب گردیم؟ کی از آب فیض گوارایت سود بریم، که بتحقیق تشنگی بدرازاکشید؟ کی بامداد و پسین به محضرت شرفیاب

می‌شویم، تا چشم ما بجمالت روشن می‌گردد؟ کی باشد ما را به بینی و ما تـو را ببینیم و حال آنکه پرچم نصرتت افراشته و نمایان باشد؟ آیا زمانی فرا می‌رسد که ما گردت باشیم و تو امام مردم همهٔ جهان باشی، و حال آنکه زمین را پر از عدالت کرده باشی؟ و خواری و کیفر را به دشمنانت بچشانی؟ و ریشهٔ سرکشان و منکران حق را از بیخ و بن، کنده باشی؟ و دُم متکبران را بریده باشی؟ و ریشـهٔ سـتمکاران را در آورده باشی؟ و حال آنکه ما با چنین أعمالت بگوئیم: حمد و ستایش مخصوص خدائی است که پروردگار جهانیان است.

و در زیارت حضرت صاحب الأمر«عليه السلام» میخوانیم:

«إِذْ أَنْتَ نِظٰامُ الدّينِ وَ يَعْسُوبُ الْمُتَّقينَ وَ عِزُّ الْمُوَحِّدينَ وَ بِذٰلِكَ أَمَرَني رَبُّ الْعٰالَمينَ فَلَوْ تَطٰاوَلَتِ الدُّهُورُ، وَ تَمٰادَتِ الْأَعْمٰارُ لَمْ أَزْدَدْ فيكَ إِلاّٰ يَقيناً، وَ لَكَ إِلاّٰ حُبّاً، وَ عَلَيْكَ إِلاّٰ مُتَّكَلاً وَ مُعْتَمَداً، وَ لِظُهُورِكَ إِلاّٰ مُتَوَقَّعاً وَ مُنْتَظَراً وَ لِجِهٰادي بَيْنَ يَـدَيْكَ مُتَرَقَّباً».

یعنی: چه اینکه تو نظام دین مبین اسلام و پیشوای متقیان، و عزّت یگـانه پرستانی، و باین اعتقاد أمر کرد مرا پروردگار جهانیان، پس هر چند روزگار طولانی و عمرها بلند گردد، من جز یقین دربارهٔات نیفزایم، و جز دوستی تو و اتکاء و اعتمادم به حضرتت نیفزایم، و توقع و انتظارم برای ظهورت بیشتر گـردد، و تـوقع و امـید جهادم در رکابت أفزون شود.

و در همین زیارت می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ طٰالَ الْاِنْتِظٰارُ، وَ شَمِتَ مِنّٰا (بِنٰاخ) الْفُجّٰارُ، وَ صَعُبَ عَـلَيْنَا الْاِنْـتِصٰارُ، اَللّٰهُمَّ أَرِنٰا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيْمُونَ في حَيٰاتِنٰا وَ بَعْدَ الْمَنُونِ اَللّٰهُمَّ إِنّي أَدينُ لَكَ بِالرَّجْعَةِ بَيْنَ يَدَيْ صٰاحِبِ هٰذِهِ الْبُقْعَةِ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ يٰا صٰاحِبَ الزَّمٰانِ».

یعنی: خداوندا انتظار ما بندگانت بفرج ولیّت امام زمان«عليه السلام» طول کشید، و فاجران ما را بر این انتظار طولانی شماتت کردند، و بر ما انتقام از آنها دشوار شد، خداوندا بنما بر ما چهرهٔ میمون و مبارک ولیّت امام زمان«عليه السلام» را در زمان حیات ما و پس از مرگ ما، خداوندا بتحقیق من معتقدم برجعت (زنده شدن پس از مرگ و

بازگشت بدنیا) جهت درک محضر صاحب این بقعه پس از ظهورش، الغوث (ای فریاد رس بفریادم برس) یا صاحب‌الزّمان؟

چه نیکو گفت شاعر نیک بیان:

بیا ای امام هدایت شعار — که بگذشت، غم از انتظار

ز روی همایون بیفکن نقاب — عیان ساز رخسار چون آفتاب

برون آی از منزل اختفاء — نمایان کن آثار مهر و وفا

مرحوم حرانی در کتاب شریف «تحف‌العقول» از حضرت موسی‌بن‌جعفر﴿علیه‌السلام﴾ روایت کرده که فرمود:

«أَفْضَلُ العِبادَةِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ اِنْتِظارُ الْفَرَجِ».

یعنی: برترین عبادت پس از معرفت، انتظار فرج حضرت مهدی﴿علیه‌السلام﴾ است.

۱۷۵- انتظار فرج و خود سازی:

پر واضح و روشن است که هرگاه کسی در انتظار دیدار یاور و یکی از برجستگان و مهمترین شخصیتهای جهانی باشد، آمادگی لازم در حدّ توان را برای خود در دیدار با آن شخصیت عظیم فراهم میسازد، و با چنین آمادگی از پیش فراهم شده در انتظار ورود یا دیدار او باقی میماند، و این آمادگی در میان جامعه، خود نشانهٔ انتظار دیدار با آن شخصیت است، بگونه‌ای که اکثر مردم حتی بدون پرسش آنرا درک می‌کنند.

بدون تردید! انتظار فرج و ظهور حضرت ولیّ عصر امام زمان﴿علیه‌السلام﴾ از برجسته‌ترین نمود و بهترین علامت و روشن‌ترین نشانهٔ شیعیان راستین، و بهترین وسیلهٔ خودسازی در زمان غیبت حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾ بشمار می‌رود، چنانچه حرکت و قیام شیعیان راستین هنگام بردن و ذکر لفظ «القائم» از برجسته‌ترین نمودهای توجّه خاص شیعه بمفهوم آن لفظ، و علامت و نشانهٔ انتظار فرج بحساب می‌آید.

مرحوم محدّث علاّمۀ نوری مازندرانی درکتاب شریف «نجم الثاقب» (باب دهم - مطلب ششم) فرمود:

«برخاستن از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت﴿علیه السلام﴾ خصوص اگر به اسم مبارک «قائم»﴿علیه السلام﴾ باشد، چنانچه سیرۀ تمام أصناف امامیه کَثَّرَهُمُ اللّٰهُ تعالی بر آن مستقر شده در جمیع بلاد از عرب و عجم و ترک و هند و دیلم».

سپس مضمون روایتی را نقل کرده که:

«روزی در مجلس حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ اسم مبارک آن جناب (ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾) برده شد، پس حضرت صادق﴿علیه السلام﴾ به جهت تعظیم و احترام آن برخاست».

و در باب یازدهم بحث سوم فرمود:

«روز عاشوراء که روز سر أفراز شدن حضرت حجّت﴿علیه السلام﴾ از جانب خداوند عزّ و جل به لقب «قائم» است. چنانچه ابن قولویه درکامل الزیاره روایت کرده از محمد بن حمران که گفت: حضرت صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: چون شد از أمر حسین بن عليّ﴿علیه السلام﴾ آنچه شد، ناله و فریاد کردند ملائکه بسوی خداوند عزّ و جل، و گفتند: ای پروردگار ما چنین می‌کنند با حسین برگزیدۀ تو، و پسر پیغمبر تو﴿صلی الله علیه و آله﴾! فرمود: پس وا داشت خداوند برای ایشان ظل قائم﴿علیه السلام﴾ را و فرمود: به این مقام، انتقام می‌کشم برای حسین﴿علیه السلام﴾ از آنهایی که بر او ظلم کردند.

و مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» و «علل الشرایع» از ابی حمزۀ ثمالی روایت کرده که گفت: «از حضرت امام محمد باقر﴿علیه السلام﴾ سؤال کردم: یابن رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ آیا همۀ شما قائم بحق نیستید؟ فرمود: بلی همۀ ما قائم به حق هستیم، عرض‌کردم: پس چگونه حضرت صاحب الأمر را قائم نامیدند؟ فرمود: چون جدّم حضرت امام حسین﴿علیه السلام﴾ شهید شد، ملائکه در درگاه الهی صدا بگریه و ناله بلند کردند، و گفتند: ای خداوند و سیّد ما آیا از قتل برگزیدۀ خود، و فرزند پیغمبر پسندیدۀ خود، و بهترین خلق خود غافل می‌شوی؟

پس خداوند متعال بسوی ملائکه وحی کرد که ای ملائکه من قرار گیرید و آرام باشید، قسم به عزّت و جلال خود که هر آینه از ایشان هر چند بعد از زمانها باشد انتقام خواهم کشید، پس خداوند متعال حجابها را برداشت، و نور امامان از فرزندان حسین﴿علیه السلام﴾ را به ایشان نمود، و ملائکه به آن شاد و مسرور شدند، پس یکی از آن (۹) نور را دیدند که در میان آنان ایستاده بود به نماز مشغول بود، خداوند متعال فرمود: به ایستاده «قائم» از قاتلان حسین﴿علیه السلام﴾ انتقام خواهم گرفت».

۱۷۶- قیام چیست؟ و قائم کیست؟

در اینجا بدو مطلب اجمالاً اشاره می‌کنیم:

۱- قیام برای چیست؟

۲- قائم کیست؟

(۱) قیام حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ جهت رشد و شکوفائی استعدادها، و تکمیل عقلها و فکرها و أندیشه‌ها، قیام برای بیرون آوردن انسان از خود بیگانگی بخود آشنائی، قیام جهت نجات جامعهٔ انسانی از انحطاط و گمراهی، و جهل و نادانی، قیام برای رهائی انسان از زیر بار ظلم و استبداد، قیام، جهت زدودن شرک و گناه و کفر وفساد، و ظلم و نفاق.

قیام، جهت بیان اسرار دو نظام طبیعت و دیانت، و آفرینش و شریعت برای تمام جوامع بشری، قیام برای برافراشتن پرچم توحید و یکتاپرستی بر پهنهٔ گیتی، و رساندن انسان به کمال انسانی، قیام برای اقامهٔ عدل و داد بر بسیط زمین، و صلح و صفا و صمیمیت بین بندگان خداوند سبحان و قیام برای بهره‌مندی و برخوردار ساختن همهٔ انسانها از نعمتهای الهی در ابعاد گوناگون مادی و معنوی، روحی و جسمی، دنیوی و اخروی و ... است.

(۲) و أما لفظ «القائم» (قیام کننده) از ألقاب خاصّهٔ مشهورهٔ متداولهٔ حضرت ولیّ عصر امام زمان﴿علیه السلام﴾ است، و این اسم آن حضرت در «زبور سیزدهم» و در کتاب «برلیوموا» می‌باشد، و معنی آن: بر پا دارندهٔ فرامین الهی و دستورات آسمانی بین تمام جوامع بشری است، و بمعنی بر پا شونده در فرمان حق تعالی است، زیرا آن حضرت﴿علیه السلام﴾ پیوسته شب و روز مهیای ظهور و اجرای فرامین الهی می‌باشد.

مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف «ارشاد» از حضرت علیّ بن موسی الرضا﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «چون حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ برخیزد و قیام نماید، مردم را به اسلام جدید و تازه بخواند» تا آنکه فرمود: «و او را قائم نامیدند زیرا او قیام بحق خواهد نمود».

و مرحوم شیخ طوسی در کتاب شریف «غیبت» از ابی سعید خراسانی روایت کرده که گفت: از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ پرسیدم: آیا مهدی﴿علیه السلام﴾ همان قائم است؟ فرمود: آری. تا اینکه فرمود: قائم نامیده شد زیرا او بر می‌خیزد و قیام می‌کند، بعد از آنکه می‌میرد، بدرستی که او برای أمر عظیمی برمی‌خیزد».

مراد از اینکه می‌میرد: یعنی دین مبین اسلام می‌میرد، دیانت ابزار کار سیاست بازان قرار می‌گیرد، قرآن کریم مهجور، و سنّت رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ متروک می‌گردد، و اهل ایمان و تقوا در انزوا و محصور و محبوس، و از دیار خود تبعید و دور می‌گردند، و فرمانروایان نابکار با چهرهٔ دین، بر خلاف موازین اسلام و بنام اسلام بر مردم حکومت می‌کنند، و اکثریت مردم به آن تن داده گروهی باور کنند، و عده‌ای مهر سکوت بر لب نهند، و زندگی چند روز دنیا را از خاص و عام بر زنده بودن همیشگی آخرت ترجیح دهند، امام زمان﴿علیه السلام﴾ با قیام خود دین و أهلش، و انسانیت را زنده می‌کند، چنانچه در دعاء ندبه میخوانیم:

«أَیْنَ الْمُتَخَیَّرُ لِإِعٰادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِیعَةِ؟ أَیْنَ الْمُؤَمَّلُ لِإِحْیٰاءِ الْکِتٰابِ وَ حُدُودِهِ؟ أَیْنَ مُحْیِي مَعٰالِمِ الدّینِ وَ أَهْلِهِ؟؟؟ ...».

یعنی: کجا است انتخاب شده برای بازگرداندن کیش و آئین الهی (که متروک و بدست فراموشی سپرده شده)؟ کجا است آرزو شده برای زنده کردن قرآن کریم و حدودش (که مهجور و نادیده گرفته شده)؟ کجا است زنده کنندهٔ آثار دین (که فدای متاع دنیا گردیده و أثری از آن جز اسم نمانده) و زنده کنندهٔ أهل دین (که در انزوا و حبس و حصر و دور از دیار بدست فرمانروایان نابکار و حاکمان زر و زور و تزویر جان سپرده و یا گمنام گشته‌اند)؟

درس سی و چهارم:

۱۷۷- توسل به حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ در أماکن و أوقات مخصوص به آن حضرت﴿علیه السلام﴾:

امروز: (پنجشنبه ۲۶ محرم الحرام سال ۱۴۱۷ هـ‌ق = ۱۳۷۵/۳/۲۴ هـ‌ش) در این اطاق (۵) در بستهٔ سالن (۷) آموزشگاه زندان اوین تهران در سخت‌ترین شرایط که هم اکنون (۹۳) روز در اینجا بر من میگذرد میخواهم بچهار مطلب بسیار مهم که سخت مورد نیاز همهٔ مؤمنان و منتظران راستین حضرت ولیّ‌عصر أرواحنا له الفداء و ما محبوسان مخصوصاً در چنین شرایط می‌باشد بطور فشرده و اختصار اشاره کنم:

الف: نیاز مبرم مؤمنان و صالحان و شیعیان و مستضعفان و محرومان، و ستمدیدگان و ارادتمندان و منتظران راستین و... به توسل بحضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ در زمان غیبت آن حضرت﴿علیه السلام﴾.

دعاء و توسل بحضرت ولیّ‌عصر صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ در شناخت و معرفت بخداوند سبحان، و رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و جانشینان بحقش صلوات اللّه علیهم اجمعین، و معرفت و شناخت اصولی بامام زمان، مدار دهر و نوامیس عصر حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ و ایمان راسخ و حفظ آن، و توفیق طاعت، و عمل صالح، و دوری از گناه و معصیت، و استقامت و پایداری در راه حق، و صبر و شکیبائی در احقاق حق و...

دعاء و توسل به آن حضرت در تعجیل در فرج و ظهورش و درک محضرش بصورت انسان و یاریش با مال و جان و... دعاء و توسل به آن حضرت﴿علیه السلام﴾ جهت دفع کید و مکر شیاطین جنّ و انس، و دفع و رفع شر أشرار و سرکشان و ستمگران و

مستبدان و نابکاران و حاکمان زر و زور و تزویر، و دفع و رفع شبهات و وسوسه‌ها و فتنه‌ها و فسادها و شدائد و سختیها و فشارها و رنجها و بلاها و مصائب و أهوال و أمراض گوناگون آخرالزمان و...

بدون تردید! یکی از مهمترین وظائف حتمی و تکالیف قطعی أفراد مؤمن و مسلمان و شیعه و منتظران راستین در زمان غیبت حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» - پس از فراگیری اصول دین و معتقدات خود را بر أساس أدلهٔ متقنهٔ عقلیه و نقلیه - دعاء و تضرّع و مسئلت از خداوند سبحان در حفظ ایمان، و حمایت ازکیان اسلام، و دفاع از نوامیس دین، و حراست از ولایت أهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات اللّه، و صلابت در معتقدات، و پایداری و استقامت و صبر و شکیبائی در بیان حقائق اسلام و معارف قرآن کریم، و دفع شبهات شیاطین، و زنادقهٔ مسلمین و وساوس کافران و مضلّین وگمراهان و منافقین می‌باشد.

چه اینکه آنان کفر و نفاق، و فتنه و فساد و ضلالت و زندقهٔ خود را با نقاب دین می‌پوشانند، و حق را با باطل خلط کرده و همانند گرگی با لباس میش، و چون ماری خوش خط و خال أما زهر آگین، و مثل دانه‌ای که صیاد در زیر دام خوش هیئت و رنگی پنهان می‌کند، پیوسته در صدد صید ضعفاء و تشکیک در أذهان انسان‌ها، و وسوسه در دل أفراد، و القاء أباطیل خود را با چندکلمهٔ بی محتوای زرق و برق دار بر قلوب جوانها، و در فروبردن جوامع بشری را درگرداب فتنه‌ها و فسادها، و فحشاء و ضلالتها، و جهالتها وکج اندیشیها و... بر آمده‌اند.

براستی آن چنان امور در این زمان بر أهل دیانت و ولایت مشکل و مشتبه شد که مضامین بسیاری از روایات وارده از اهل بیت وحی «علیهم السلام» بر آن صادق است که از جملهٔ آنها:

مرحوم نعمانی درکتاب شریف «غیبت» از حضرت امام صادق«علیه السلام» روایت کرده که فرمود:

«بدرستی که از برای صاحب این أمر غیبتی است که متمسّک بدین خود در زمان غیبت، مانند کسی است که بدست خود خار درخت خاردار را بتراشد تا

صاف و هموار شود، آنگاه امام﴿علیه السلام﴾ اندکی سر مبارکش را به زیر انداخت، سپس سر بلند کرد و فرمود: بتحقیق از برای صاحب این أمر غیبتی است، پس هر آینه بپرهیزید از خداوند متعال در زمان غیبت او، و هر آینه متمسّک باشید به دین خود، و از این جهت به خواندن دعا در حفظ دین خود در چنین زمانی أمر فرمودند».

از وظائف منتظران راستین، و ارادتمندان بحضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ در هر کجای عالَم که باشند آنستکه، در سختیها و گرفتاریها، در بلاها و ناراحتیها، و در رنجها و أمراض و... و در روی آوردن شبهات و فتنه‌ها و فسادها و دیگر حوائج و خواسته‌های مشروع از امور دین و دنیا از آن حضرت﴿علیه السلام﴾ استمداد جسته و باو استغاثه نمایند که باذن و قدرت الهی حوائج و خواسته‌های هر کس را بأندازهٔ قابلیت و استعداد با رعایت صلاح نظام عباد و بلاد و... برمی‌آورد، و هیچگاه آن حضرت﴿علیه السلام﴾ غافل از أحوال أحدی از آنان نمی‌باشد، بلکه عالم و آگاه به أحوال همهٔ مردم از مؤمن و کافر، از موحد و مشرک، از مصلح و مفسد، از مخلص و منافق، از مطیع و عاصی، از عالم و جاهل، از زن و مرد، از سفید و سیاه، از غنی و فقیر، از شریف و دنی، و از قوی و ضعیف که آگاه بأحوال تمام موجودات عالم ... می‌باشد.

چنانچه توقیعی از جانب آن حضرت﴿علیه السلام﴾ برای مرحوم شیخ مفید فرستاده شد که در آن آمده است:

«گرچه ما در مکان خودمان منزل کرده‌ایم که دور است از مساکن ظالمین بر حسب آنچه بما نمایانده آنرا خداوند متعال از صلاح برای ما، و برای شیعه و مؤمنین ما در آن، مادامی که دولت دنیا برای فاسقین باشد، پس بتحقیق که علم ما محیط است به خبرهای شما، و غائب نمیشود از علم ما هیچ چیز از أخبار شما، و معرفت ما به بلائی که بشما می‌رسد».

۱۷۸- نجات از سختیها و هلاکت با استغاثه بحضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾:

مرحوم محدث علامهٔ نوری مازندرانی در کتاب شریف «نجم الثاقب» از أبوالوفا شیرازی نقل کرده که وی گفت: «من در حبس ابی عليّ الیاس با ضیق حال

بسر می‌بردم که قصد قتل مرا کرده بود، پس بسوی خداوند متعال شکایت کردم، و متوسل بمحمد و آلش«صلی الله علیه و آله» شدم، رسول خدا«صلی الله علیه و آله» را در خواب دیدم که به من فرمود: چون درمانده و گرفتار شدی پس استغاثه کن به حجة بن الحسن المهدی«علیه السلام» که او تو را در می‌یابد، و او فریاد رس و پناه است برای هر کس که باو استغاثه کند».

این حقیر مکرر در سختترین شرایط زندگی چه در حبسها و در زندانها، و تبعید از وطن، و چه در حضر و سفر، و چه در امور دینی و علمی و مادی و عملی بحضرت ولیّ عصر«علیه السلام» استغاثه نمودم که بسرعت نتیجه گرفتم، و جا دارد یکی از توجهات آن حضرت«علیه السلام» را در اینجا یادآور شوم:

این حقیر با پنج نفر (یکی راننده و چهار نفر روحانی) با یک ماشین سواری (سال ۱۳۷۰ هق) در یک شب برفی زمستان از مازندران، از جادهٔ فیروزکوه بتهران می‌آمدیم، بر اثر برف سنگین، ماشینها در جاده، کم تردد داشتند و بکندی حرکت می‌کردند، نزدیک نصف شب بود که بنزدیکی پل ورسک رسیدیم، ماشین از جاده منحرف شد، و با آمدن برف سنگین ما زیر برف ماندیم که جانها بلب آمده بود، و هلاکت نزدیک شده بود، در حال استیصال، یکباره استغاثه بحضرت ولیّ عصر«علیه السلام» نمودم که بلافاصله و بصورت صد در صد غیر عادی نجات یافتیم که برای أحدی از همراهان ابهامی در غیر عادی بودن أمر نبوده است، و ما تفصیل این جریان را در جای دیگر از کتاب خود نقل کرده‌ایم.

در آخر استغاثه بحضرت قائم عجل اللّٰه تعالی فرجه می‌خوانیم:

«فَاشْفَعْ لي في نَجاحِها فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحاجَتي لِعِلْمي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللّٰهِ شَفاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقاماً مَحْمُوداً فَبِحَقِّ مَنِ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ وَ ارْتَضاكُمْ لِسِرِّهِ وَ بِالشَّأْنِ الَّذي لَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ سَلِ اللّٰهَ تَعالىٰ في نُجْحِ طَلِبَتي وَ إِجابَةِ دَعْوَتي وَ كَشْفِ كُرْبَتي».

یعنی: پس ای صاحب‌الزّمان شفاعت کن برایم نزد خداوند متعال در بر آوردن حاجتم، پس من بتو روی آوردم برای نیل به حاجتم، چه اینکه می‌دانم

بتحقیق تو نزد خداوند متعال شفاعت پذیرا، و مقام ستوده‌ای داری، پس تو را سوگند می‌دهم بحق خداوندی که شما (أهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّٰه علیهم أجمعین) را مخصوص کار خود ساخته، و برای راز خود پسندیده و قَسَم به مرتبه‌ای که برای شما است نزد خداوند متعال میان شما و خودش، بخواه از خداوند متعال برآمدن در خواست من، و پذیرش دعای من، و برطرف کردن گرفتاری از من.

بدون تردید! خوان إحسان، وجود و کرم، و فضل و نعم، و توجّه و عنایت حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ که زمان در اختیار او است، در هر نقطه از نقاط عالَم برای هر پریشان درمانده، وگم شدهٔ وامانده، و متحیّر و سرگردان و... گسترده و باب آن باز است، و شارعش عام، با صدق اضطرار و حاجت و عزم با صفای طویت و اخلاص سریرت می‌باشد، اگر مضطر و درمانده باشد نجاتش دهد، اگر نادان و جاهل باشد شربت علمش بخشد، اگر گمراه وگم شده باشد، براهش رساند، و اگر بیمار و زمین‌گیر باشد لباس عافیتش پوشد...

او ولیّ عصر، صاحب أمر، امام زمان، مدار دهر، و نوامیس عصر قائم‌الزمان است، نه تنها میان عباد حاضر، و ناظر بر احوال بندگان خداوند متعال، و قادر بر کشف بلاها و رنجها، و دفع سختیها و حوادث و... و عالم به اسرار و خفایا است که اشراف بر کائنات، و وسیلهٔ اتصال بین زمین و آسمان است که در دعاء ندبه می‌خوانیم:

«أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمٰآءِ».

زیرا او به جهت غیبت و ستر و حجاب از مردم از منصب امامت و ولایت و حجیّت و خلافتش عزل نشده، و از لوازم وآداب ریاست الهیّه خود دست نکشیده، و از قدرت ربانیّهٔ خویش عجز و ناتوانی بهم نرسانیده است، و اوست مشیّت الهیّه که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مٰا تَشٰآؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰآءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِينَ»التکویر:۲۹).

یعنی: و شما اهل بیت وحی﴿علیهم السلام﴾ نمی‌خواهید چیزی را مگر اینکه آنرا خداوند متعال می‌خواهد که پروردگار جهانیان است.

حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» هر گاه بخواهد به اذن و قدرت الهی، مشکلات را که اندر دلها افتاده حلّ می‌کند بی‌آنکه از راه دیده وگوش چیزی به آنجا برساند، و با رعایت و حفظ مصالح عام و خاص حوائج را برآورده و گرفتاریها را برطرف می‌سازد، با اعتقاد باینکه آن حضرت«علیه السلام» عالم و قادر بر انجام مراد با نبودن موانع، بلکه با اعتقاد باینکه او واسطهٔ فیض الهی ببندگان، و وسیلهٔ تقرّب بسوی خداوند متعال است که خود فرمود:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسیلَةَ وَ جاهِدُوا في سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»المائده: ۳۵).

یعنی: ای کسانی که ایمان بخداوند متعال آورده‌اید، از خداوند سبحان بترسید، و بخداوند متعال توسل جوئید بوسیلهٔ (اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّٰه علیهم اجمعین) و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

۱۷۹- توسل بحضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» در اماکن مشرفه:

ب: دعاء و توسل بحضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» در اماکن مشرفه که احتمال حضور آن حضرت«علیه السلام» در آنجاها بیشتر است: طبق صریح بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت وحی«علیهم السلام» آنکه: همانطوری که خداوند متعال بعضی از انبیاء و مرسلین و اولواالعزم، و بعضی از افراد انسان، و بعض حیوانات و نباتات و ثمرات و جمادات ... را بر بعضی دیگر از نوع خود فضیلت و برتری داده است، بعضی از قطعات زمین را بر بعضی، و بعضی از اماکن را بر دیگر اماکن چون خانهٔ کعبه، و مسجدالحرام، و عرفات و مشعر و منی، و مسجد النبی«صلی الله علیه و آله» و مسجد کوفه و حآئر حسینی«علیه السلام» و مشاهد مشرّفه ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، و قم مقدّسه و مسجد مقدّس جمکران، و دیگر اماکن مکرّمه و... را بر دیگر اماکن فضیلت و برتری داده است که احتمال حضور حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» در آن اماکن عالیه بیش از دیگر اماکن می‌باشد که قطعاً دعاء نیز در آن اماکن باستجابت نزدیکتر از دیگر اماکن خواهد بود، از اینرو حضور در آن جاها بسیار تأکید و ترغیب شده است.

پس سزاوار است زیارت و حضور در آن اماکن مشرفه گرچه نبینند و یا نشناسند حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» را در آنها، زیرا اقامهٔ آن حضرت«علیه السلام» در مکانی، موجب نزول رحمت و برکات و فیوضات و توجهات و الطاف خاصّهٔ الهیّه می‌باشد، و به برکت مجاورت، و بودن با آن معدن خیر و برکت، لطف عام و فیض و رحمت الهی شامل حال او گردد، گرچه مستحق آنها نباشد، چنانکه در بودن با افراد شرور و رذل و خبیث و... که مورد غضب و لعن و نفرین الهی هستند، خوف نزول عذاب، و شمول غضب و لعن و دوری از رحمت الهیّه است اگر بر آن نابکاران وارد شود.

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» فرمود: در اخبار صحیحه از ائمهٔ معصومین«علیهم السلام» آمده است: «هرکس در خواب ببیند رسول خدا یا یکی از ائمهٔ اطهار«علیهم السلام» را که وارد شهر یا قریه‌ای شده، پس بتحقیق که آن شهر و قریه در امان الهی است، و آن معصوم«علیه السلام» امان است برای اهل آن شهر و قریه از آنچه میترسیدند، و حذر میکردند، و وسیله‌ای است برای آنان در رسیدن به آرزو و امیدشان».

و مرحوم کلینی درکتاب شریف «کافی» روایت کرده از محمدبن مسلم که گفت: روزی در مدینه نزد قاضی نشسته بودم که امام باقر«علیه السلام» یا امام صادق«علیه السلام» بر من گذشت، فردا خدمت آن حضرت«علیه السلام» رفتم، بمن فرمود: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن دیدم؟ عرض کردم: فدایت گردم بدرستی که این قاضی مرا اکرام و احترام می‌کند، پس بسا می‌شود که نزد او توقف کرده مینشینم، فرمود: چه چیز تو را ایمن داشته از اینکه غضب الهی و لعنتی فرود آید، پس فرا گیرد اهل مجلس را؟.

بعضی از علمای برجستهٔ باولاء گفته‌اند:

«مصاحبت و رفاقت و ارادت و الفت شیعهٔ راستین با غاصبان خلافت و پیروانشان و با مخالفین ولایت خاندان رسالت علیهم صلوات اللّه همآنند مصاحبت و آلوده شدن بقذارات درونی از: کفر و نفاق و ضلالت، و بیرونی از: بول و غائط و دیگر نجاست در حال نماز است».

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطانُ لَهُ قَریناً فَسآءَ قَریناً» النساء: ۳۸).

یعنی: و هرکه را شیطان همنشین و یار است، وی یار و همنشین بسیار بدی خواهد داشت.

و می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ» التوبه: ۱۱۹).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند متعال بترسید و راه تقوی و پرهیزکاری را پیشه کنید، و از بزهکاران و نابکاران و گمراهان دوری کنید، و با راستگویان و رستگاران و مؤمنان راستین همدم و همنشین باشید.

و از جاهائی که حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ حاضر می‌شود، بر جنازهٔ اهل ایمان و تقوی، و اهل خیر و صلاح و اهل فضل وکمال و... می‌باشد.

۱۸۰- دعاء توسل بحضرت ولیّعصر﴿علیه السلام﴾ در اوقات مخصوصه:

ج: بدون تردید! دعاء و توسل به حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ در اوقات مخصوصهٔ به آن حضرت﴿علیه السلام﴾ باستجابت نزدیکتر از دیگر اوقات می‌باشد.

همانطوری که بعضی از اماکن بر اماکن دیگر برتری دارد، بعضی از ازمان و اوقات بر بعضی دیگر نیز برتری دارد، چون شب قدر و شب و روز جمعه و عاشوراء و نیمهٔ شعبان المعظم، و شبها و روزهای أعیاد و وفیات و ولادتهای اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

بعضی از زمانها و اوقات اختصاص به حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ دارد که سزاوار بلکه لازم است توجّه و دعاء وتضرّع و استغاثه و توسل و عمل به مراسم عبودیت را بیشتر از دیگر اوقات نمائیم. در اینجا به تعدادی از ازمنه و اوقاتی که مخصوص بحضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ است و در دعاء و توسل باید رعایت نمود بطور اختصار اشاره می‌کنم:

۱۸۱- ۱- شب نیمهٔ شعبان چه شبی است؟

شب و روز نیمهٔ شعبان‌المعظم که ولادت با سعادت مدار دهر و نوامیس عصر، و ولیّ امر، و صاحب‌الزّمان﴿ع﴾ در آن بوده است کسی که عصارهٔ تمام نبوتها و رسالتها و امامتها و ولایتها، و عصارهٔ همهٔ کتب آسمانی و سنتهای أنبیاء و رسولان الهی، و زنده کنندهٔ تمام زحمات از بین رفتهٔ آنان، و از بین برندهٔ همهٔ ظلمتها و ستمها و ضلالتها، و نابرابریها و فتنه‌ها و فسادها و جهالتها و.... و گسترش دهندهٔ مفهوم ایمان و توحید و حق و... بر همهٔ دلها، و باهتزار درآورندهٔ پرچم عدل و داد و انصاف و صفا و صمیمیت و أمانت و صداقت و وفا و.... در سراسر گیتی، و در بر کنندهٔ لباس انسانیت را بر همهٔ انسانها، و شکوفائی و رشد دهندهٔ همهٔ استعدادها و لیاقتها و رسانندهٔ همهٔ عقلها و اندیشه‌ها و فکرها ... بکمالات انسانی.

و برخوردار کنندهٔ جوامع بشری را از نعمتها و رحمتها و فیوضات و الطاف و... الهیه است که در هیچ عصری از أعصار أنبیاء و مرسلین و أوصیاء و حاکمان و فرمانروایان و... تحقق نیافته است، حتی برای سلیمان بن داود﴿ع﴾ که گفت:

«**رَبِّ اغْفِرْلِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لاٰ يَنْبَغِي لِأَحدٍ مِنْ بَعدي**» ص: ۳۵).

یعنی: پروردگارا! بیامرز مرا، و عطا کن بمن ملک (سلطنت) را که سزاوار نباشد برای احدی بعد از من.

خداوند متعال در جوابش نفرمود: تمام خواسته‌ات را برآوردیم باینکه عطا نکنیم احدی را بعد از تو همآنند آنچه تو خواستی یا بیش از آن بلکه فرمود:

«**فَسَخَّرْنٰا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخٰآءً حَيْثُ أَصٰابَ وَ الشَّيٰاطِينَ كُلَّ بَنّٰاءٍ وَ غَوّٰاصٍ وَ آخَرينَ مُقَرَّنينَ فِي الْأَصْفٰادِ**» ص: ۳۶-۳۸).

یعنی: پس ما باد را مسخّر و تحت فرمان او قرار داده‌ایم تا بأمرش هرکجا که بخواهد برود، و همچنین شیاطین را مسخّر او ساخته‌ایم، تا برای او بناهای عالی بسازند، و برای او از دریاها گوهرها بیرون آورند، وگروه دیگر از شیاطین و دیوان و گمراه کنندگان را که در صدد اضلال مردم بوده‌اند، بدست او به غل و زنجیر کشانیدیم.

۱۸۲- نکات قابل توجه:

در قصهٔ سلیمان بن داود﴿ع﴾ نکات و دقائقی است که از جملهٔ آنها:

۱- خواستهٔ سلیمان﴿ع﴾ سلطنت و تشکیل حکومت در سراسر جهان نبود، بلکه محدود بمحیط وسیعی از کشورهای آنزمان بوده است.

۲- خداوند متعال باد را مسخّر او قرار داده نه زمان را، وی با بادکه تحت شرایط زمان بود بهرکجاکه میخواست سفر میکرد، از اینرو خود، بلقیس و تخت و تاجش را نیاورد، بلکه آصف بن برخیاکه در نزدش علمی ازکتاب بود آورد: «**قٰالَ الَّذي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتٰابِ أَنَا آتيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ**»النحل: ۴۰).

۳- عالم بأسرار در حدّ وسیعی نبوده است چه رسد بأسرار تمام دو نظام آفرینش و شریعت، چنانچه در قضیّهٔ هدهد معلوم میشود: «**وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقٰالَ مٰالِي لاٰ أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كٰانَ مِنَ الْغٰآئِبينَ**» النمل: ۲۰).

۴- نابکاران زمان سلیمان﴿ع﴾ به غل و زنجیر کشیده می شدند.

۵- سلیمان﴿ع﴾ پرچم عدل و داد را در سراسر گیتی با هتزاز درنیاورده بود، و تشکیل حکومت واحدهٔ جهانی نداده بود.

۶- سلیمان﴿ع﴾ عصارهٔ همهٔ نبوتها و رسالتها و امامتها وکتب آسمانی و سنن پیشینیان و احیاءگر آنان نبوده است وصدها امور و مطالب دیگر و... که بیان آنها در این مختصر نگنجد.

أما قائم آل محمد﴿ع﴾ وليّ‌عصر، مدار دهر، نوامیس عصر، صاحب‌الزّمان، صاحب‌الامر، و امام زمان و حاکم بر زمان است،که دیانت را بر تمام ارواح و عقول و افکار و... حاکم، و حکومت را بر همه کالبدها و جسمها و... حاکم می‌کند، و جوامع بشری را با بینش و آگاهی به دو بُعد: اعتقاد و اقتصاد بحد کمال انسانی میرساند، و حکومت سلیمان﴿ع﴾ هیچگاه قابل مقایسه با حکومت حضرت وليّ‌عصر﴿ع﴾ نخواهد بود، چه اینکه اوست مخصوص فرمودهٔ خداوند سبحان: «**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ**» الصف: ۹) که دین مبین اسلام را بر تمام ادیان غلبه‌می دهد.

فضائل و کمالات و خصائص، و روایات صحیحهٔ وارده در شأن حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» و فضیلت شب و روز نیمهٔ شعبان المعظم بقدری زیاد است که بیان آنها نیاز بنوشتن چندین جلد کتاب دارد که در این مختصر نگنجد.

در اینجا بذکر چند جمله از دعاء شب نیمهٔ شعبان المعظم اشاره می‌کنیم:

«اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنٰا هٰذِهِ وَ مَوْلُودِهٰا، وَحُجَّتِكَ وَمَوْعُودِهَا الَّتِي قَرَنْتَ إِلىٰ فَضْلِهٰا فَضْلاً، فَتَمَّتْ كَلِمَتُكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِكَ وَلاٰ مُعَقِّبَ لِآيٰاتِكَ ...».

یعنی: خداوندا بحق این شب ما (شب نیمهٔ شعبان المعظم) و بحق نوزاد این شب (امام زمان«علیه السلام») و بحق حجّت تو و موعود آن که قرین ساختی بفضل آن فضلی وصف ناشدنی، پس تمام شد کلمهٔ تو براستی و عدالت که تبدیل کننده‌ای برای کلمات تو، و پس گردی برای آیات تو نیست.

شب نیمهٔ شعبان المعظم چنین شبی است وصف ناشدنی که باید این شب و روز را همهٔ ارادتمندان به حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» بطور اخصّ، و همهٔ مسلمین جهان بطور أعم، بلکه تمام جوامع بشری غنیمت بشمارند که روزی عظمت و فضیلت آنرا خواهند دانست که تاکنون، زمان، چنین وقتی را بخود ندیده است.

۱۸۳- فضیلت نیمهٔ شعبان المعظم:

مرحوم ابن قولویه در کتاب شریف «کامل الزیارات» باسنادش از ابی حمزه روایت کرده که حضرت إمام چهارم علیّ‌بن الحسین«علیهما السلام» فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُصٰافِحَهُ مِأَةُ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفُ نَبِيٍّ، فَلْيَزُرْ قَبْرَ أَبِي عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ«علیه السلام» فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبٰانَ، فَإِنَّ أَرْوٰاحَ النَّبِيّينَ عَلَيْهِمُ السَّلاٰمُ يَسْتَأْذِنُونَ اللهَ فِي زِيٰارَتِهِ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ، مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُواالْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ. قُلْنٰا: مَنْ هُمْ؟ قٰالَ: نُوحٌ وَ إِبْرٰاهِيمُ وَ مُوسىٰ وَ عيسىٰ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعينَ، قُلْنٰا لَهُ: مٰا مَعْنىٰ أُولُواالْعَزْمِ؟ قٰالَ: بُعِثُوا إِلىٰ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهٰا جِنِّهٰا وَ إِنْسِهٰا».

یعنی: هرکس دوست داشته باشد که با یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر مصافحه کند، پس باید قبر حضرت ابی عبدالله الحسین«علیه السلام» را در نیمهٔ شعبان زیارت نماید، زیرا ارواح تمام پیامبران الهی جهت زیارت قبر حضرت امام حسین«علیه السلام» از خداوند متعال اذن می‌گیرند تا زیارتش کنند که از جملهٔ آنها پنج تن

اولوالعزم از رسولان الهی می‌باشند. گفتیم: اولوالعزم کیانند؟ فرمود: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد درود و رحمت الهی بر همهٔ آنها.

گفتیم: معنی اولوالعزم چیست؟ فرمود: بعثت آنها جهانی، و برای تمام جن و انس بوده است.

۱۸۴- ۲- شب قدر چه شبی است؟:

از اوقات مخصوصه و برتر بر دیگر اوقات، شب قدر است که مردّد بین سه شب یعنی نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوّم ماه مبارک رمضان است، شب ظهور قدر و منزلت ومقام و میمنت، و شب بروز عظمت وجلالت و ولایت و امامت و سلطنت وحکومت حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ و نزول روح و ملائکه آسمانی در آن شب بر صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ - بقدری که بر زمین جای تنگ شود - برای تقدیر امور سال بندگان خداوند سبحان از رزقها و أجلها، از بلاها و حوادث و از امراض و احوال و... خداوند متعال می‌فرماید: «**لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ**».

در تفسیر علیّ‌بن ابراهیم قمی رحمة اللّه تعالی علیه با سندهای معتبر از حضرت امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام روایت کرده که در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ «**فيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكيمٍ**» الدخان: ۴).

یعنی: در آن شب مبارک قدر هر امری از امور بندگان خداوند متعال با حکمت الهی، معیّن و ممتاز می‌گردد، فرمودند: خداوند متعال تقدیر می‌کند هر امری از حق و باطل، و آنچه واقع می‌گردد را در این سال، و از برای خداوند متعال در آن بداء و مشیّت است که پیش أندازد آنچه راکه بخواهد، و تأخیر اندازد آنچه را که بخواهد، از اجل‌ها ورزق‌ها و بلاها و أعراض و أمراض و... زیاده کند در آن‌ها آنچه راکه بخواهد، وکم کند آنچه راکه بخواهد، و می‌دهد آنرا به رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ و می‌دهد رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ آنرا به أمیرالمؤمنین﴿علیه السلام﴾ و می‌دهد آنرا أمیرالمؤمنین﴿علیه السلام﴾ به ائمهٔ اطهار یکی پس از دیگری﴿علیهم السلام﴾ تا اینکه آن به صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ می‌رسد و در آن بداء و مشیّت و تقدیم و تأخیر را شرط می‌کند.

و در روایت دیگر آمده که:

«خداوند متعال تقدیر می‌کند در شب قدر أجلها و رزقها را، و هر امری که در طول سال حادث و واقع می‌شود: از موت و حیات، یا ارزانی و گرانی، یا خیر و شر - تا آنکه فرمود﴿علیه السلام﴾ - ملائکه و روح‌القدس بر امام زمان﴿علیه السلام﴾ نازل می‌شود و می‌دهند به او آنچه را که نوشته‌اند از این امور».

روایات صحیحه در فضیلت شب قدر بقدری زیاد است که جای ذکر آنها در بیان مختصر ما نیست پس بر هر انسانی لازم است شب قدر را قدر بداند و بسیار محترم و غنیمت بشمارد، و در دعاء و استغفار و توبه و طلب توفیق علم و عمل و ایمان و معرفت و عبادت، و استغاثه و توسل بحضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ سعی فراوان و شب زنده‌دار باشد.

شبی که حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ از غروب آفتاب تا طلوع آن با ملائکه مقربین محشور، و فوج فوج بمحضرش تشرف مییابند، و بر او درود و سلام می‌کنند، و تقدیرات الهی راکه برای او و سایر مخلوقات و بندگان خداوند سبحان مقدّر شده بر او عرضه می‌نمایند.

پس سزاوار نیست در چنین شبی مردم جهان و خاصّه شیعیان تأسّی بامام زمان و ولیّ أمر خود ننمایند، و شب را بغفلت یا بگناه به سر برند، شبی که تقدیرات جمیع امور از عمر و مال، از حیات و موت، از فرزند و ثروت، از عزّت و صحّت، و از توفیق أعمال خیر و عبادت و بندگی و علم و عمل صالح و سائر امور دین و دنیای همهٔ مردم ... و اصلاح تمام أحوال سال در این شب خواهد بود که ممکن است نام کسی در دیوان اشرار و اشقیاء نوشته باشد، أما با حفظ حرمت این شب و با دعاء و عبادت و توسل و استغاثه و توبه و استغفار و... در آن، سرنوشت تغییر یابد، و در زمرهٔ أبرار و سعادتمندان نوشته شود.

درس سی و پنجم:

۱۸۵- ۳- فضیلت و برتری شب جمعه بر دیگر شبها:

یکی دیگر از شبها و روزهای با فضیلت و برتر از دیگر شبها و روزها، شب و روز جمعه می‌باشد که از جهات متعدد، اختصاص و تعلّق به حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» دارد:

اول: آنکه ولادت با سعادت آن حضرت«علیه‌السلام» در روز جمعه پانزدهم شعبان المعظم سال (۲۵۵ هق) بوده است.

دوم: آنکه ظهور آن حضرت«علیه‌السلام» روز جمعه خواهد بود، که انتظار فرجش در آن روز بیش از روزهای دیگر است.

و در زیارت مخصوص به آن جناب«علیه‌السلام» در روز جمعه می‌خوانیم:

«یٰا مَوْلایَ یٰا صٰاحِبَ الزَّمٰانِ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَیْكَ وَ عَلیٰ آلِ بَیْتِكَ، هٰذٰا یَـوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ یَوْمُكَ الْمُتَوَقَّعُ فیهِ ظُهُورُكَ، وَ الْفَرَجُ فیهِ لِلْمُؤْمِنینَ عَلیٰ یَدَیْكَ، وَ قَتْلُ الْكٰافِرینَ بِسَیْفِكَ ...».

یعنی: ای آقای من ای صاحب‌الزّمان! درود خداوندی بر تو و بر آل تو باد، این روز جمعه، و آن روز تو است که ظهور تو در آن روز انتظار کشیده می‌شود، و فرج برای مؤمنین بدست تو در آنروز حاصل می‌گردد، و قتل کافران (جباران و ملحدان و منافقان و مستبدان) با شمشیر تو در آن روز خواهد بود.

در واقع عید بودن روز جمعه، و شمردن آنرا به عنوان یکی از اعیاد چهارگانه، بواسطهٔ ولادت با سعادت آن حضرت«علیه‌السلام» در آنروز از یکسو، و ظهور آن حضرت«علیه‌السلام» نیز در آنروز از سوی دیگر می‌باشد روزی که چشم و دل مؤمنان و مخلصان بوجود مقدّس مصلح کل روشن و مسرور می‌گردد، روزی که زمین از لوث

وجود شرک و بت پرستان، و کفر و هواپرستان، و از نفاق و منافقان، و ظلم و ستمگران، و استبداد و مستکبران، و از طغیان و طغیانگران و.... پاک گردد، روزی که تنها یک پرچم توحید و یکتاپرستی و عدل و داد بر پهنهٔ گیتی به إهتزاز در آید، و انسان حقیقت انسانیّت خود را درک کند، و دیانت برکل جوامع بشری حاکم گردد.

آری چنین روزی روز عید معرفت و توحید و عبادت، روز عید کمال و انسانیت، روز عید حق و حقیقت، روز عید عدل و عدالت، روز عید صفا و صمیمیت و... و روز دستیابی انسان بهویّت خویش است.

مرحوم سید بن طاوس در کتاب شریف «جمال الاسبوع» از حضرت موسی‌بن جعفر امام هفتم﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که به محمدبن سنان در روز جمعه فرمود: آیا خوانده‌ای در این روز، دعاء واجب را؟ عرض کردم: کدام است؟ فرمود: بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْيَوْمُ الْجَديدُ الْمُبارَكُ الَّذي جَعَلَهُ اللهُ عيداً لِأَوْلِيآئِهِ الْمُطَهَّرينَ مِنَ الدَّنَسِ الْخارِجينَ مِنَ الْبَلْوىٰ ...».

یعنی: سلام و درود بر تو باد ای روز تازهٔ مبارکی که خداوند متعال آنرا از برای اولیائش عید قرار داده است چه اینکه آنان پاک شدگان از قذارات جسمی و روحی، و بیرون شدگان از فتنه و فساد و گناه و طغیانند و...

روایات صحیحه در این باب بسیار است که در بیان مختصر ما نگنجد، پس سزاوار است بمآخذ رجوع شود.

۱۸۶- ۴- روز عاشوراء روز قیام حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾:

روز عاشورا یکی از روزهای بسیار با عظمت، و از روزهائی است که بر دیگر روزها برتری دارد، روز سرأفراز شدن حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ از جانب خداوند متعال است که ملقّب به لقب «القائم» شد و ما در درس بیست و هفتم و (سی وسوم) به آن اشاره کرده‌ایم، باید حرمت و منزلت خاص این روز عظیم الهی را حفظ نمود.

۱۸۷- ۵- روز عید نوروز، روز ظهور حضرت مهدی«علیه‌السلام»:

از روزهای با فضیلت که بر دیگر روزها برتری دارد روز عید نوروز است که روز ظهور حضرت مهدی«علیه‌السلام» می‌باشد، و ما ان شآءاللّٰه تعالی در بحث آینده اجمالاً به آن اشاره خواهیم نمود.

۱۸۸- اوقات مخصوص بحضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام»:

پس از آنکه اجمالاً اشاره‌ای ببعضی از اماکن مشرفه، و ایام ولیالی مخصوصهٔ بحضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» نمودیم، لازم است اجمالاً ببعض از اوقات مخصوصهٔ به آن حضرت«علیه‌السلام» که از اینرو بر دیگر اوقات برتری دارد نیز اشاره کنیم:

۱- از هنگام زرد شدن آفتاب تا غروب آن از هر روز از روزهای هفته اختصاص و تعلق به حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» دارد که بهترین وقت ذکر و دعاء و زیارت و توسل و استغاثهٔ به آن حضرت «علیه‌السلام» در هر روز می‌باشد.

خداوند متعال رسولش «صلی‌الله‌علیه‌وآله» را بذکر و تسبیح در آن وقت أمر فرمود:

«وَ اذْكُرِ إسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصيلاً» الانسان: ۲۵).

یعنی: و ای رسول ما! نام پروردگارت را هر صبح و شام یادکن.

و فرمود:

«وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ» غافر: ۵۵).

یعنی: و ای رسول ما! شبانگاه و صبح هنگام، به تسبیح و ذکر و ستایش پروردگارت پرداز.

أصیل و عشی به ساعت آخر روز، و ابکار بساعت اول روز اطلاق می‌گردد.

علمای اهل فن هر روز از ایام سال از طلوع فجر تا غروب آفتاب را به دوازده بخش تقسیم کرده‌اند به نحوی که بر حسب اختلاف فصول فرقی نکند، و هر قسمی را منسوب به امامی از ائمه دوازدهگانهٔ معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین دانسته‌اند.

مرحوم سیدبن طاوس فرمود: هر ساعتی از روز مختص است بیکی از ائمه علیهم السلام، و از برای او دو دعاء می‌باشد، و هر یک از آن امامان، مثل نگاهبان و

حامی است از برای ساعت خود به مقتضای روایات ... پس ساعت اوّل روز مختص است بمولای ما حضرت أمیر مؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ و شمرده‌اند تا دوازدهم را که مختص است بمولای ما حضرت مهدی﴿عليه السلام﴾، و شایسته است انسان دعاء کند در هر ساعتی از آن ساعات به آنچه مخصوص اوست از دعاها ... خواه طولانی‌ترین روز تابستان، یاکوتاهترین روز زمستان باشد، زیرا دعاها بر حسب مقتضای روایات به دوازده بخش تقسیم می‌شوند مقدار روز هر چه باشد.

پس هرگاه کسی قصد سفرکند، و یا در مسیر راه پس از توقف، قصد حرکت دارد، و یا در سفر از جائی بجائی می‌رود، در هنگام حرکت به بیند چه ساعتی از روزکه بدوازده تقسیم گردد، اختصاص و متعلق بکدام امام دارد، و یا در منزل خود، و یا اگر محل اقامه و یا در اماکن مشرفه حاجتی دارد متوسل به آن امام شود، و بسویش استغاثه کند، و حوائج خود را از او ﴿عليه السلام﴾ بخواهد، او بأمر و اذن الهی حمایت کننده و نگهدارنده و برآورنده می‌باشد.

۲- عصر روز دوشنبه اختصاص به حضرت وليّ‌عصر﴿عليه السلام﴾ دارد که اعمال بندگان خداوند سبحان بر آن حضرت﴿عليه السلام﴾ در آن وقت عرضه می‌گردد.

۳- عصر روز پنجشنبه که در آن وقت نیز اعمال بندگان خداوند سبحان بر امام زمان﴿عليه السلام﴾ عرضه می‌گردد، چنانکه در عصر هر امام معصومی﴿عليه السلام﴾ اعمال بر آنجناب عرضه میشده است، و در زمان حضرت رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ بر آنجناب﴿صلى الله عليه وآله﴾ عرضه میگردید.

روایات وارده از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در این باب بسیار است که از آن جمله: مرحوم طبرسی مازندرانی در تفسیر شریف «مجمع البیان» در ذیل آیهٔ کریمهٔ: «**وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ**» التوبه:۱۰۵).

یعنی: و ای رسول ما بگو بمردم جهان: هر عملی که انجام دهید (بد یا خوب) خداوند متعال آنرا بشما نشان خواهد داد، و هم رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ ومؤمنان بر آن آگاه خواهند شد.

فرمود: أصحاب ما روایت کردند که: أعمال امت در هر دوشنبه و پنجشنبه بر رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ عرضه می‌شود، پس آنها را می‌شناسد، و همچنین عرضه

می‌شود بر أئمه هدی علیهم السلام پس می‌شناسند آنها را، و ایشانند مقصود از قول خداوند متعال: «وَالْمُؤْمِنُونَ».

سزاوار است که انسان این دو قسمت را بیش از اوقات دیگر، محافظت و رعایت و حرمت نهد، و طلب توفیق علم و عمل، و ایمان و استقامت، و صبر وصلابت در دین، و توفیق حمایت از ولایت خاندان رسالت علیهم صلوات اللّه، و طلب خیر و برکت و صحّت و سلامت، و أمنیت و سعادت دنیا و آخرت از حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» نماید که به مقتضای عقل سلیم و نقل صحیح: باید وقت عرض عبد بر سلطان، مستعدّ و متحفّظ باشد، به خلاف غیر آن از اوقات ... أگر چه مؤمن باید پیوسته مستعد و متحفّظ باشد.

و نیز سزاوار است که همهٔ انسانها، مخصوصاً ارادتمندان و منتظران بفرج آن حضرت«علیه السلام» متذکر و عارف باشند به حرمت کسی که أعمالشان بر او عرضه می‌شود، و در حدّ توان، تفقّد و اصلاح نمایند أعمال خود را، و بدانند که در اوقات مخصوصه، أعمالشان بوسیلهٔ ملائکه (حفظهٔ أعمال) بر ولیّ أمرشان امام زمان«علیه السلام» که عالم بأسرار و دلهای انسانها است عرضه می‌گردد، و او«علیه السلام» آنها را بر خداوند متعال عرضه می‌دارد، مبادا میان أعمال ارادتمندان و دوستان و پیروان و منتظران فرج، عمل زشت و گناهی باشد که باعث خجلت و افسردگی خاطر شریف حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» گردد، چنانکه اگر عمل زشت فرزندی بر پدرش عرضه شود باعث شرمندگی پدر می‌گردد.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کردست و او شرمسار

فرزند صالح و خوب و نگهدارندهٔ حرمت پدر کسی است که: اگر بداند که أعمال و گفتارش در هر سالی یکبار بر پدرش عرضه می‌شود، کاری نکند که باعث خجلت، و افسرده خاطر شدن، و شرمندگی پدر گردد، چه رسد باینکه هر هفته عرضه شود، پس ارادتمندان و منتظران بفرج آن حضرت«علیه السلام» باید با دلیل عقل و نقل، اعتقاد راسخ و ایمان کامل داشته باشند که رفتار و گفتار و کردارشان، توسط ملائکه (حفظهٔ أعمال) ثبت و ضبط خواهد شد: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ كِراماً كاتِبِينَ يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ» الانفطار: ۱۰-۱۲).

یعنی: و بتحقیق بر شما انسانها، نگهبانانی هستند که مراقب أعمال شمایند، می‌نویسند أعمال شما را و هر چه عمل کنید آنها بأعمال شما واقف و آگاهند.

در هر هفته دو روز: دوشنبه و پنجشنبه بر ولیّ أمر و امام زمان عرضه می‌گردد، آنزمانی ارادتمند آن حضرت﴿علیه السلام﴾ خواهیم بود که حرمتش را شناخته نگهش داریم.

ارادتمندان راستین با شناخت و حفظ حرمت، با علم و عمل، با ایمان و تقوی، با اداء فرائض و سنن و آداب، با ترک محرمات و مکروهات، با توبه و استغفار، با تضرّع و دعاء و استغاثه و توسل به آن حضرت﴿علیه السلام﴾ در اماکن مشرفه، و ایام ولیالی مبارکه، و اوقات مخصوصهٔ به آن جناب ﴿علیه السلام﴾ به سعادت ملاقات و شرف حضور حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ در خواب یا بیداری نائل آیند، و در زمرهٔ خاصّان آن حضرت﴿علیه السلام﴾ قرارگیرند.

۱۸۹- راه‌های تشرف بمحضر حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾:

علمای راستین طرقی را برای تشرف بمحضر حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ نقل فرموده‌اند که أهم آنها عبارت است از:

الف: تزکیهٔ نفس، و شناخت و معرفت کامل بخداوند متعال و ایمان مستقرّ، و اخلاص و عبادت و بندگی تنها برای خداوند سبحان.

ب: توبه و استغفار و تضرّع و انابه با رعایت واجبات و ترک محرمات بمدت چهل روز.

ج: رفتن چهل شب چهارشنبه بمسجد سهله.

د: بیتوته و عبادت چهل شب جمعه در مسجد کوفه.

ه: زیارت حضرت سیدالشهداء﴿علیه السلام﴾ در چهل شب جمعه. و دیگر طرق مدوّنه درکتب مربوطه ...

و: مرحوم عیاشی در تفسیر شریف خود از حسین بن أبی علاء روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**مَنْ قَرَأَ سُورَةَ بَنِي إِسْرٰائيلَ فِي كُلِّ لَيْلَةِ جُمْعَةٍ لَمْ يَمُتْ حَتّىٰ يُدْرِكَ الْقٰائِمَ وَ يَكُونَ مِنْ أَصْحٰابِهِ**».

یعنی: هر کس سورهٔ بنی اسرائیل (إسراء) را در هر شب جمعه تلاوت کند قبل از مرگش، حضرت وليّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ را درک خواهد نمود و از زمرهٔ أصحابش بشمار می‌رود.

۱۹۰- بیان فضائل و کمالات در أدعیه و زیارات:

در اینجا بخشی از أدعیه وأذکار و توسلات و زیارات و استغاثهٔ مربوط به حضرت وليّ‌عصر امام زمان﴿علیه السلام﴾ را با اینکه جایش در کتب مربوطه می‌باشد یادآور می‌شویم که غرض از آن بیان فضائل و کمالات وخصائص و علائم ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ و أحوال مردم جهان و أوضاع جوامع بشری قبل از ظهور و بعد از آن تا دامنهٔ قیامت، و بیان راه کمال و انحطاط، و معرّفی انسان‌های تکامل یافته و منحط در دو زمان غیبت و ظهور و دیگر مطالب بسیار مهم بلسان دعاء و ذکر و توسل و زیارت و استغاثه آمده و در غیر آنها نیست که می‌توان با دقت نظر و تأمل در آنها یافت می‌باشد.

و اینکه حالات دعاء و ذکر و توسل و... حالات ارتباط و اتصال و توجّه خاصّی است که می‌توان به بسیاری از حقائق و معارف و أسرار و حِکَم دست یافت که در غیر آن میسّر و ممکن نیست، پس باید در این حالات مخصوصه با دیدهٔ سر نگریست، و با دیدهٔ دل اندیشید، و باگوش سر شنید و با منشار عقل به دست آورد، و از قالب حیوان دو پا خارج و ازگرداب انحطاط رهائی یافته، و لباس انسانیت در بر کرده و در مسیر کمال گام نهاد.

براستی اگر با ژرف نگری و اندیشه و فکر دعاء نکنیم، اگر با توبه و استغفار و انابه بسوی خالق یکتا باز نگردیم، و اگر با دست توسل و تضرّع و استغاثه دامن صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ را نگیریم در گرداب ضلالت و گمراهی، در وادی جهالت و نادانی و در قعر دنائت و پستی و... فرو خواهیم رفت، و در صف انسانهای گرگ‌صفت و گرگهای انسان نما قرار خواهیم گرفت، زمانی که همهٔ ارزشها به بی‌ارزشی، و همهٔ خوبیها به بدی، و همهٔ دوستیها به دشمنی تبدیل می‌گردد، و خلاصه دین مبین اسلام همآنند پوستین وارونه پوشیده می‌شود.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب شریف «غیبت» با سندهای معتبرهٔ صحیحه روایت کرده که شیخ أبو عمرو عمروی رحمةاللّٰه تعالی علیه أولین نائب حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» املاء فرمود به أبو علیّ محمدبن همام، و أمر فرمود او را که مداومت نماید این دعاء را در غیبت حضرت صاحب الامر«علیه السلام»:

«**اَللّٰهُمَّ عَرِّفْني نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اَللّٰهُمَّ عَرِّفْني رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اَللّٰهُمَّ عَرِّفْني حُجَّتَكَ، فَإِنْ لَمْ تُعَرِّفْني حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ ديني ...**».

یعنی: خداوندا خودت را بمن بشناسان زیرا تو اگر خود را بمن نشناسانی، من رسولت«صلی الله علیه وآله» را نخواهم شناخت، بار خدایا رسول خود را بمن بشناسان زیرا اگر تو رسولت «صلی الله علیه وآله» را بمن نشناسانی نمیتوانم حجتت را بشناسم، خداوندا حجّت خود را بمن بشناسان چه اینکه اگر تو حجت خود را بمن نشناسانی از دینم بدر شوم و گمراه گردم».

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «کمال الدین» از عبداللّٰه بن سنان روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود: «زود است برسد بشما شبهه در دین، پس میمانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده، و نجات نمییابد از آن شبهه مگر کسی که بخواند دعاء غریق را، عرض کردم: دعاء غریق چیست؟ فرمود: می‌گوئی: «**يٰا اَللّٰهُ يٰا رَحْمٰنُ يٰا رَحيمُ يٰا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبي عَلىٰ دينِكَ**» پس عرض کردم: «**يٰا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصٰارِ ثَبِّتْ قَلْبي عَلىٰ دينِكَ**» پس امام«علیه السلام» فرمود: بتحقیق خداوند عزّوجل مقلّب قلوب و أبصار هست ولکن بگو همانطوریکه من می‌گویم: «**يٰا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبي عَلىٰ دينِكَ**».

پس نباید در متن أدعیه و أذکار و زیارات و... دخل و تصرّف، وکم یا زیاد نمود چنانچه در روایات نیز چنین است.

در روایت صحیحه از حضرت امام صادق«علیه السلام» آمده که فرمود: «هر کس بعد از نماز صبح و ظهر جمعه و غیر جمعه بگوید: «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ**» نمیرد تا اینکه حضرت قائم«علیه السلام» را درک نماید».

البته با اجتناب از محرّمات و عمل بواجبات و صلابت در دین.

در دعای شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان روایت شده از ائمهٔ معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین که فرمودند: «در شب بیست وسوّم از ماه رمضان ایندعاء را در حال سجده و قیام و قعود، و بر هر حالی که هستی در تمام ماه و هر چه ممکنت شود، و هر زمانی که یادت بیاید در تمام عمرت، پس از ستایش خداوند متعال را بعظمت و بزرگی، و فرستادن صلوات بر محمد و آلش میگوئی:

«اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوٰاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلىٰ آبٰائِهِ فِي هٰذِهِ السّٰاعَةِوَ فِي كُلِّ سٰاعَةٍ وَلِيّاً وَ حٰافِظاً وَ قٰائِداً وَ نٰاصِراً وَ دَليلاً وَ عَيْناً حَتّىٰ تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فيهٰا طَويلاً».

یعنی: خداوندا بوده باش برای ولیّت حجةبن الحسن -که صلوات تو بر او و بر پدرانش باد - در این ساعت و در هر ساعت از ساعات شب و روز، سرپرست و نگهدار و پیشوا و یاور و رهنما و دیده‌بان تا بنشانی او را در زمین خود برغبت مردم باو و اطاعت از او، و او را در زمین برای مدت طولانی بهره‌مند سازی».

حقیر چندین سال قبل که نه ایندعاء شریف را می‌خواندم، و نه از حفظ بودم شبی در عالم رؤیا ببنده فرمودند: «این دعاء: **اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ** ... را بخوان، وقتی با همین خواب بیدار شدم، دعا را حفظ بودم که تاکنون با توفیق الهی مداومت می‌نمایم.

از توسلات مأثورهٔ مجرّبه، استغاثهٔ بحضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ در وقت گرفتاری و غم و اندوه و سختیها و فشارهای مادی و معنوی، و ناراحتیهای جسمی و روحی می‌باشد، که اوست مفزع مؤمنان و معین ارادتمندان و عصمت مخلصان، و حامی منتظران و... پس بعد از توبه و استغفار و انابه بسوی خداوند غفّار، و سلام بر ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ بخواهید از آن جناب تا شفاعت نماید نزد خداوند منّان در رفع گرفتاریها و قضاء حوائج مشروعه و... پس در هر کجا که باشید، پس از تطهیر و طهارت دو رکعت نماز توسل و استغاثه به آن حضرت﴿علیه السلام﴾ بخوان در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ «**إِنّٰا فَتَحْنٰا لَكَ فَتْحاً مُبيناً**» و در رکعت دوم بعد از حمد سورهٔ «النصر» را سپس زیر آسمان رو بقبله ایستاده بگو:

«سَلامُ اللّٰهِ الْكامِلُ التّامُّ الشّامِلُ الْعامُّ، وَ صَلَواتُهُ الدّآئِمَةُ وَ بَرَكاتُهُ القائِمَةُ التّامَّةُ عَلىٰ حُجَّةِاللّٰهِ وَ وَلِيِّهِ في أَرْضِهِ وَ بِلادِهِ وَ خَليفَتِهِ عَلىٰ خَلْقِهِ وَ عِبادِهِ، وَ سُلالَةِ النُّبُوَّةِ وَ بَقِيَّةِ الْعِتْرَةِ وَ الصَّفْوَةِ صاحِبِ الزَّمانِ، وَ مُظْهِرِ الْايمانِ، وَ مُلَقِّنِ أَحْكامِ الْقُرْآنِ، وَ مُطَهِّرِ الْأَرْضِ، وَ ناشِرِ الْعَدْلِ فِي الطُّولِ وَ الْعَرْضِ، وَ الْحُجَّةِ الْقائِمِ الْمَهْدِيِّ الْامامِ الْمُنْتَظَرِ الْمَرْضِيِّ (الْمُرْتَضىٰ الطّاهِرِ خ) وَ ابْنِ الْأَئِمَّةِ الطّاهِرينَ، اَلْوَصِيِّ بْنِ الْأَوْصِياءِ الْمَرْضِيّينَ الْهادِي الْمَعْصُومِ ابْنِ الْأَئِمَّةِ الْهُداةِ الْمَعْصُومينَ.

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مُعِزَّالْمُؤْمِنينَ الْمُسْتَضْعَفينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مُذِلَّ الْكافِرينَ الْمُتَكَبِّرينَ الظّالِمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَوْلايَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ اَميرِالْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ الْأَئِمَّةِ الْحُجَجِ الْمَعْصُومينَ، وَ الْإِمامِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعينَ .

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَوْلايَ سَلامَ مُخْلِصٍ لَكَ فِي الْوَلايَةِ، اَشْهَدُ اَنَّكَ الْإِمامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلاً وَ فِعْلاً، وَ اَنْتَ الَّذي تَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، فَعَجَّلَ اللّٰهُ فَرَجَكَ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَكَ، وَ قَرَّبَ زَمانَكَ، وَ كَثَّرَ أَنْصارَكَ وَ اَعْوانَكَ، وَ أَنْجَزَ لَكَ ما وَعَدَكَ فَهُوَ أَصْدَقُ الْقائِلينَ، وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ يا مَوْلايَ يا صاحِبَ الزَّمانِ يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ حاجَتي كَذا وَ كَذا (بجای کذا و کذا حاجات خود را ذکر کند سپس بگوید):

«فَاشْفَعْ لي في نَجاحِها (إِنْجاحِها خ) فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحاجَتي لِعِلْمي أَنَّ لَكَ عِنْدَاللّٰه شَفاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقاماً مَحْمُوداً، فَبِحَقِّ مَنِ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ وَ ارْتَضاكُمْ لِسِرِّهِ، وَ بِالشَّأْنِ الَّذي لَكُمْ عِنْدَاللّٰهِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ، سَلِ اللّٰهَ تَعالىٰ في نُجحِ طَلِبَتي وَ إِجابَةِ دَعْوَتي وَ كَشْفِ كُرْبَتي».

سپس حاجات خود را بخواهید که باذن اللّٰه تعالی برآورده می‌گردد.

و در زیارت ائمهٔ سرّ من رآی ﴿علیهم‌السلام﴾ میخوانیم:

«وَ اَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يا رَبِّ بِإِمامِنا وَ مُحَقِّقِ زَمانِنا اَلْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، وَ الشّاهِدِ وَ الْمَشْهُودِ، وَ النُّورِ الْأَزْهَرِ وَ الضِّياءِ الْأَنْوَرِ، الْمَنْصُورِ بِالرُّعْبِ، وَ الْمُظَفَّرِ بِالسَّعادَةِ، فَصَلِّ عَلَيْهِ عَدَدَ الثَّمَرِ وَ أَوْراقِ الشَّجَرِ وَ أَجْزاءِ الْمَدَرِ، وَ عَدَدَ الشَّعْرِ وَ الْوَبَرِ، وَ عَدَدَ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ، وَ أَحْصاهُ كِتابُكَ، صَلاةً يَغْبِطُهُ بِها الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ.

اَللّٰهُمَّ وَ احْشُرْنا في زُمْرَتِهِ وَ احْفَظْنا عَلىٰ طاعَتِهِ، وَ احْرُسْنا بِدَوْلَتِهِ، وَ أَتْحِفْنا بِوِلايَتِهِ، وَ انْصُرْنا عَلىٰ أَعْدائِنا بِعِزَّتِهِ وَ اجْعَلْنا يا رَبِّ مِنَ التَّوّابِينَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

و در زیارت حضرت صاحب الامر«علیه السلام» میخوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ، وَ الْعالِمِ الَّذي عِلْمُهُ لايَبِيدُ، اَلسَّلامُ عَلىٰ مُحْيِي الْمُؤْمِنِينَ وَمُبِيرِ الْكافِرِينَ. اَلسَّلامُ عَلىٰ مَهْدِيِّ الْأُمَمِ وَ جامِعِ الْكَلِمِ، اَلسَّلامُ عَلىٰ خَلَفِ السَّلَفِ وَ صاحِبِ الشَّرَفِ، اَلسَّلامُ عَلىٰ حُجَّةِ الْمَعْبُودِ وَ كَلِمَةِ الْمَحْمُودِ، اَلسَّلامُ عَلىٰ مُعِزِّ الْأَوْلِياءِ وَ مُذِلِّ الْأَعْداءِ، اَلسَّلامُ عَلىٰ وارِثِ الْأَنْبِياءِ وَ خاتَمِ الْأَوْصِياءِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْقائِمِ الْمُنْتَظَرِ، وَ الْعَدْلِ الْمُشْتَهَرِ، اَلسَّلامُ عَلَى السَّيْفِ الشّاهِرِ وَ الْقَمَرِ الزّاهِرِ وَ النُّورِ الْباهِرِ، اَلسَّلامُ عَلىٰ شَمْسِ الظَّلامِ وَ بَدْرِ التَّمامِ، اَلسَّلامُ عَلىٰ رَبِيعِ الْأَنامِ وَ نَضْرَةِ الْأَيّامِ، اَلسَّلامُ عَلىٰ صاحِبِ الصَّمْصامِ وَ فَلّاقِ الْهامِ، اَلسَّلامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ وَ الْكِتابِ الْمَسْطُورِ.

اَلسَّلامُ عَلىٰ بَقِيَّةِ اللّٰهِ في بِلادِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلىٰ عِبادِهِ، اَلْمُنْتَهىٰ إِلَيْهِ مَوارِيثُ الْأَنْبِياءِ، وَلَدَيْهِ مَوْجُودٌ آثارُ الْأَصْفِياءِ، الْمُؤْتَمَنِ عَلَى السِّرِّ وَ الْوَلِيِّ لِلْأَمْرِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذي وَعَدَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ، وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعْثَ، وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، وَ يُمَكِّنَ لَهُ، وَ يُنْجِزَ لَهُ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ.

أَشْهَدُ يا مَوْلايَ أَنَّكَ وَ الْأَئِمَّةَ مِن آبائِكَ أَئِمَّتي وَ مَوالِيَّ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ، أَسْئَلُكَ يا مَوْلايَ أَنْ تَسْئَلَ اللّٰهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ في صَلاحِ شَأْني، وَ قَضاءِ حَوائِجي، وَ غُفْرانِ ذُنُوبي، وَ الْأَخْذِ بِيَدي في دِيني وَ دُنْيايَ وَ آخِرَتي لي، وَ لِإِخْواني وَ أَخَواتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ كافَّةً إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

درس سی و ششم:

۱۹۱- أوضاع آخرالزمان قبل از ظهور حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام»:

روایات صحیحه بسیاری از خاندان عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اجمعین در پیرامون وضع انسان و احوال مردم جهان بطور عموم، و وضع اسلام و أوضاع مسلمین بطور خاص، و أحوال شیعیان و منتظران راستین حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» بطور أخص در آخرالزمان وارد شده است که ذکر آنها در بحث کوتاه ما نگنجد از اینرو ما به بخشهائی از خطبه‌های حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین امیرالمؤمنین علیّ‌بن ابیطالب«علیه السلام» و چند روایت دیگر که هم منشاء همهٔ فتنه‌ها و فسادها و ضلالتها وگمراهیها، و جهالتها و نادانیها، و انحطاط مسلمین بعد از رحلت رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» و انحطاط جوامع بشری تاکنون، و هم أوضاع مسلمین و أحوال مردم جهان آخرالزمان قبل از ظهور حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» را بیان می‌دارد، اشاره می‌کنیم:

۱- أمیر مؤمنان علیّ«علیه السلام» - در یکی از خطبه‌های ملاحم - فرمود:

«وَ أَخَذُوا یَمِیناً وَ شِمٰالاً: طَعْناً فِي مَسٰالِكِ الْغَيِّ، وَ تَرْكاً لِمَذٰاهِبِ الرُّشْدِ، فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوا مٰا هُوَ كٰائِنٌ مُرْصَدٌ، وَ لاٰ تَسْتَبْطِئُوا مٰا يَجِيءُ بِهِ الْغَدُ، فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمٰا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْهُ، وَ مٰا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبٰاشِيرِ غَدٍ، يٰا قَوْمِ هٰذٰا إِبّٰانُ وُرُودِ كُلِّ مَوْعُودٍ وَ دُنُوٍّ مِنْ طَلْعَةِ مٰالاٰ تَعْرِفُونَ، أَلاٰ وَ إِنَّ مَنْ أَدْرَكَهٰا مِنّٰا يَسْرِي فِيهٰا بِسِرٰاجٍ مُنِيرٍ، وَ يَحْذُو فِيهٰا عَلىٰ مِثٰالِ الصّٰالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهٰا رِبْقاً، وَ يُعْتِقَ فِيهٰا رِقّاً، وَ يَصْدَعَ شَعْباً، وَ يَشْعَبَ صَدْعاً، فِي سُتْرَةٍ عَنِ النّٰاسِ لاٰ يُبْصِرُ الْقٰائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تٰابَعَ نَظَرَهُ، ثُمَّ لَيُشْحَذَنَّ فِيهٰا قَوْمٌ شَحْذَ الْقَيْنِ النَّصْلَ، تُجْلىٰ بِالتَّنْزِيلِ أَبْصٰارُهُمْ، وَ يُرْمىٰ بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسٰامِعِهِمْ، وَ يُغْبَقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ».[1]

۱- نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۵۰ ص ۴۵۷).

یعنی: و دین بدنیافروشان و هواپرستان، پس از رحلت رسول‌اللّه«صلی الله علیه و آله» راههای جهل و نادانی و انحطاط وگمراهی را از هر طرف: از راست و چپ گرفتند، و آنها را بسوی مردم گشودند و افراد را براه ضلالت و جامعه را به راه انحطاط سوق دادند، و راههای علم و بینش و کمال و رستگاری را بستند، و افراد را از راههای مستقیم و هدایت و جوامع را از خیر و سعادت بازداشتند، و خود درگرداب فتنه و فساد و ظلم و طغیان و استبداد و عصیان فرو رفتند، و مردم را نیز درگرداب ضلالت و جهالت و دنائت و... فرو بردند.

خود شاهراه حق و هدایت و خیر و سعادت را رها کردند، و جامعه را نیز از آن باز داشتند (أمیر مؤمنان عليّ«علیه السلام» که خطابش بحاضرین و آیندگان بود، و چون شنوندگان از این بیان حضرت «علیه السلام» بشگفت آمده زمان وقوع، و پیدایش این وقایع و پیش آمدهای تلخ را از حضرت«علیه السلام» جویا شدند فرمود:

«شتاب نداشته باشید، آثار این فتنه‌ها و فسادها وکجرویها و ظلمها و طغیانها و ضلالتها و جهالتها و تباهکاریهای امروز در تاریخ بشری، آینده و فردا پیدا خواهد شد، و آنچه که فردا واقع می‌شود (بعد از این آشکار می‌گردد) دیر مشمارید، زیرا چه بسا شتاب کنندهٔ به چیزی، چون آنرا دریابد آرزوکند که کاش به آن نرسیده بود (اگر آثار فتنه‌ها و فسادها و ستمها را در زمانهای بعد میدیدید آرزو میکردید که کاش در آن زمان، دنیا نبودید و نمیدیدید، چنانچه آنهایی که آتش فتنه‌ها دامن آنانرا گرفته و زمانش را دیدند آرزو می‌کنند که کاش نبودند و آتش فتنه‌ها دامان آنها را نگرفته و آنان را درکام خود فرو نمی‌برد) و چه بسا نزدیک است امروز آثار و نشانه‌های فردا (رسیدن آن وقائع و نشانه‌های آن فتنه‌ها ازکردار مردم این زمان آشکار است).

ای مردم! این وقت، زمان آمدن هر مؤعودی است، وگاه نزدیک شدن دیدار فتنه‌هائی که شما از آن آگاه نیستید (اکنون پس از رحلت رسول اللّه «صلی الله علیه و آله» فتنه‌گران که آتش فتنه را در سقیفه بر افروختند، و حق مرا غصب کردند، و فرد ناشایسته و نالایقی را به جای رسول‌خدا«صلی الله علیه و آله» نشانده‌اند، و هر ناکسی ادعاء مقام خلافت و جانشینی رسول خدا«صلی الله علیه و آله» می‌کند، و راه فساد و فحشاء و ظلم و خیانت و جنایت

و ضلالت و جهالت را از هر سو بسوی مردم گشوده‌اند، و شاهراه حق و هدایت و خیر و سعادت و کمال و انسانیت را بسته و مسدود نمودند، آن آتش فتنه آنچنان زبانه خواهد کشید که نه تنها خانهٔ وحی را که خیمه‌های فرزندم حسین﴿علیه السلام﴾ و دامن اطفال را در کربلاء که دامن جوامع بشری را تا ظهور فرزندم مهدی﴿علیه السلام﴾ خواهد سوزانید، و همه را در کام خود فرو خواهد برد، و هر چه از زمان بگذرد، خواهید یافت آنچه را که بشما خبر می‌دهم).

ای مردم بدانید و آگاه باشید! کسی که از ما اهل بیت وحی (ولیّ‌عصر امام زمان﴿علیه السلام﴾) آن فتنه‌ها و فسادها و ستمها و... را دریابد، در تاریکی آن ضلالتها و جهالتها و... با چراغی روشن و تابنده (با نور امامت و ولایت) بر عقلها و فکرها و قلبها و اندیشه‌ها در پهنهٔ گیتی سیر می‌کند، و بر روش انبیاء و رویّه رسولان الهی، و سیرهٔ اوصیاء معصومین رفتار می‌نماید، تا بند اسارت را ازگردن انسانیت بگشاید، و جوامع بشری را از گرداب ضلالت و دنائت و انحطاط نجات داده، و افراد را که با زنجیر جهل، و غل گمراهی باسارت در آمدند آزاد سازد، و جمعیت (گمراه و باطل را که قابل اصلاح نیستند) پراکنده و نابود سازد، و پراکندگی (اهل حق و هدایت و خیر و سعادت) را گِرد هم آورد.

این مصلح کل، و نجات بخش انسانیت را از اسارت انسانهای گرگ انسانیت آن چنان در پنهانی از مردم بسر می‌برد که أثر و نشانهٔ او را جوینده نمی‌بیند، هر چند در پی او نظر افکند، و تعقیبش نماید، (هیچکس او را نخواهد دید، و اگر ببیند نخواهد شناخت، اگر چه سعی فراوان و کوشش بسیار بکار برد، مگر خاصّ از خواص که شایستگی درک محضرش و لیاقت ملاقاتش را داشته باشند و حکمت الهیه بر آن قرارگیرد).

پس گروهی از مردم در آن فتنه‌ها آزموده و امتحان و صیقلی می‌شوند (راه حق و هدایت و سعادت و رستگاری، و راه صلاح و خیر و کمال را یافته برای پیروی از حضرت ولیّ‌عصر صاحب‌الزّمان ﴿علیه السلام﴾ آماده هستند) همآنند صیقل دادن آهنگر شمشیر را بطوری که دیده‌های دل آنان بنور حقائق و حِکَم و معارف و أسرار و

أحکام و... قرآن کریم جلاء داده شده و روشن گردد، و تفسیر و مفاهیم، و معانی قرآن مجید در گوشهای دلشان جاگرفته شود، حقائق و معانی قرآن کریم را از اهلش بیاموزند، با دست مبارک حضرت ولیّ عصر«علیه‌السلام» در شب، جام حکمت نوشانده شوند، بعد از آنکه در بامداد آشامیده باشند (یعنی تمام اسباب سعادت و رستگاری و علم و عمل، و خیر و سعادت و صلاح و کمال برای آنان در آشکار و نهان آماده گردد، و لباس انسانیت در برکرده به کمال انسانی نائل آیند).

۱۹۲- أوضاع و أحوال بد مردم آخر الزمان:

۲- أمیر مؤمنان علیّ«علیه‌السلام» در یکی دیگر از خطبه‌های ملاحم از فتنه‌ها و فسادها و گمراهیها و نادانیها و تباهکاریها و اوضاع و احوال بد مردم آخر الزمان خبر می‌دهد:

«رٰایَةُ ضَلاٰلَةٍ قَدْ قٰامَتْ عَلیٰ قُطْبِهٰا، وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعَبِهٰا، تَکیلُکُمْ بِصٰاعِهٰا، وَ تَخْبِطُکُمْ بِبٰاعِهٰا، قٰائِدُهٰا خٰارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ، قٰائِمٌ عَلَی الضَّلَّةِ، فَلاٰ یَبْقیٰ یَوْمَئِذٍ مِنْکُمْ إِلاّٰ ثُفٰالَةٌ کَثُفٰالَةِ الْقِدْرِ، أَوْ نُفٰاضَةٌ کَنُفٰاضَةِ الْعِکْمِ، تَعْرُکُکُمْ عَرْکَ الْأَدیمِ، وَ تَدُوسُکُمْ دَوْسَ الْحَصیدِ، وَ تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنُ مِنْ بَیْنِکُمُ اسْتِخْلاٰصَ الطَّیْرِ الْحَبَّةَ الْبَطینَةَ مِنْ بَیْنِ هَزیلِ الْحَبِّ.

أَیْنَ تَذْهَبُ بِکُمُ الْمَذٰاهِبُ، وَ تَتیهُ بِکُمُ الْغَیٰاهِبُ، وَ تَخْدَعُکُمُ الْکَوٰاذِبُ؟ وَ مِنْ أَیْنَ تُؤْتَوْنَ وَ أَنّیٰ تُؤْفَکُونَ؟ فَلِکُلِّ أَجَلٍ کِتٰابٌ، وَ لِکُلِّ غَیْبَةٍ إِیٰابٌ.

فَاسْتَمِعُوا، مِنْ رَبّٰانِیِّکُمْ وَ أَحْضِرُوهُ قُلُوبَکُمْ، وَ اسْتَیْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِکُمْ، وَ لْیَصْدُقْ رٰائِدٌ أَهْلَهُ، وَ لْیَجْمَعْ شَمْلَهُ، وَ لْیُحْضِرْ ذِهْنَهُ، فَلَقَدْ فَلَقَ لَکُمُ الْأَمْرَ فَلْقَ الْخَرَزَةِ، وَ قَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْغَةِ، فَعِنْدَ ذٰلِکَ أَخَذَ الْبٰاطِلُ مَآخِذَهُ، وَ رَکِبَ الْجَهْلُ مَرٰاکِبَهُ، وَ عَظُمَتِ الطّٰاغِیَةُ وَ قَلَّتِ الدّٰاعِیَةُ، وَ صٰالَ الدَّهْرُ صِیٰالَ السَّبُعِ الْعَقُورِ، وَ هَدَرَ فَنیقُ الْبٰاطِلِ بَعْدَ کُظُومٍ، وَ تَوٰاخَی النّٰاسُ عَلَی الْفُجُورِ، وَ تَهٰاجَرُوا عَلَی الدّینِ، وَ تَحٰابُّوا عَلَی الْکَذِبِ، وَ تَبٰاغَضُوا عَلَی الصِّدْقِ، فَإِذٰا کٰانَ ذٰلِکَ کٰانَ الْوَلَدُ غَیْظاً، وَ الْمَطَرُ قَیْظاً، وَ تَفیضُ اللِّئٰامُ فَیْضاً، وَ تَغیضُ الْکِرٰامُ غَیْضاً.

وَ کٰانَ أَهْلُ ذٰلِکَ الزَّمٰانِ ذِئٰاباً، وَ سَلاٰطِینُهُ سِبٰاعاً، وَ أَوْسٰاطُهُ اُکّٰالاً، وَ فُقَرآؤُهُ أَمْوٰاتاً، وَ غٰارَ الصِّدْقُ، وَ فٰاضَ الْکَذِبُ، وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسٰانِ، وَ تَشٰاجَرَ النّٰاسُ بِالْقُلُوبِ، وَ صٰارَ الْفُسُوقُ نَسَباً، وَ الْعَفٰافُ عَجَباً، وَ لُبِسَ الْاِسْلاٰمُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوباً». (۱)

یعنی: این بیرق فتنه و فساد و ضلالت و گمراهی که بر قطب و میان و عمق ضلالت بر افراشته شده (منتهی می‌شود به پرچم فتنه و فساد و ضلالت و گمراهی در آخر الزمان قبل از ظهور صاحب‌الزّمان«علیه السلام» و این فتنه و فساد رفته با شعبه‌ها و شاخه‌هایش در بسیط زمین پراکنده شده همه جا را فرا خواهد گرفت، ای مردم این فتنه شما را با پیمانهٔ خود وزن می‌کند (آتش آن دامن همهٔ شما را خواهد گرفت، و شعله‌اش شما را درکام خود فرو خواهد برد، و درگرداب ضلالت و جهالت و انحطاط گرفتار خواهد نمود) و با دست قهّار و بی‌رحم خود (همچون چارپای چموش) شما را خواهد کوبید، و خوار و ذلیلتان خواهد نمود.

پرچمدار و قائد و رهبر آن از ملّت اسلام خارج، و بر عمق ضلالت وگمراهی محکم ایستاده است، پس در آن روز از شما مسلمانان باقی نمی‌ماند مگر ته مانده‌ای (بسیار کم) مانند آنچه در ته دیگ پس از خالی کردن دیگ باقی میماند، یا خرده‌ای چون خردهٔ دانه‌ای که در ته جوالی پس از خالی کردن و تکان دادن میماند، ای مردم آخر الزمان بدانید و آگاه باشید که: پرچم ضلالت وگمراهی و جهالت و نادانی و انحطاط و پستی میمالد شما را همآنند مالیدن چرم دبّاغی، و میکوبد شما را همچون کوفتن کِشت دِرو شده.

(شما را بمنتهی دَرَجه، خفیف و خوار و ذلیل و منحط میسازد) مؤمن یکتا پرست را که زیر پرچم ضلالت و فتنه قرار نگرفته (برای ایذاء و أذیت و تحقیر و آزردن آن) از میان شما جدا می‌کند، مانند پرنده‌ای که دانهٔ فربه و درشت را از میان دانه‌های لاغر و ریز بیرون میکشد.

ای مردم این راههای باطل وگمراهی و تزویر و نادانی و... شما را بکجا می‌برد؟ (و شما بدون أندیشه و فکر چون حیوان دو پا بدنبال رهبر و قائد و

۱- نهج‌البلاغه: خطبة ۱۰۷ ص ۳۲۳- ۳۲۴).

پرچمدار ضلالت و گمراهی بکجا میروید؟) و تاریکیهای جهل و نادانی، شما را چگونه حیران و سرگردان می‌نماید؟ و وعده‌های دروغین رهبر و قائد و پرچمدار فتنه و ضلالت چسان شما را میفریبد؟ و از چه راههائی شما را در آتش فتنه گرفتار و درگرداب ضلالت فرو میروید، پس برای هر مدتی سرنوشتی، و برای هر غائبی باز گشتی است، این فتنه‌ها و فسادها، این ضلالتها و گمراهی‌ها، و این جهالتها و نادانیها، و این دنائتها و پستیها و این ذلتها و انحطاطها و... که آتش آن از سقیفه روشن و شعله‌ورگردید در زمان معین در آخر الزمان واقع خواهد شد.

پس ای مردم! از عالم ربّانی (امام معصوم﴿علیه السلام﴾) خودتان پند و اندرز بشنوید، و دلهای خود را برای قبول و پذیرش گفته‌هایش آماده سازید، و هرگاه شما را صدا زند از خواب غفلت بیدار شوید، و باید پیشرو و جلودار هر قومی به پیروانش راست گوید (در پند و اندرز و وعده خیانت نکند، و با تزویر، جامعه را رهبری نکند) و پراکندگی خویش را با صداقت خود جمع آوری نماید (أفکار بیهودهٔ کذب و تزویر و خیانت بخود راه ندهد) و ذهن و زیرکیش را آماده سازد تا واقع را به پیروانش منتقل نماید.

پس آن عالم ربّانی (امام معصوم﴿علیه السلام﴾) أمر دین و دنیا را برای شما شکافت همچون شکافتن دانهٔ مهره و باطن آنرا بیان نمود، و پوست کند آنرا مانند کندن پوست درخت برای بیرون آوردن صمغ (هر أمری از دین و دنیا را برای شما واضح و آشکار نمود) پس هنگامی که پرچم فتنه و ضلالت بر پا گردد، باطل و نادرستی در مواضع خود جای گیرد، جهل و نادانی بر مرکبهایش سوار شود (باطل همه جا را فرا گرفته و جهل حاکم گردد) و طغیان و تزویر و فتنه بسیار شود، و دعوت کنندهٔ براه حق کم گردد و روزگار حمله آورد همآنند حملهٔ درّندهٔ گزنده (خونریزی بسیار واقع شود) و شتر نر باطل پس از خاموشی بصدا درآید (مست شود یعنی باطل قوّت گیرد).

و مردم آخر الزمان در طغیان و فجور و عصیان و فحشاء و... با هم و همدست و با یکدیگر برادر شوند، و در أمر دین از هم جدا و دورگردند، و در دروغ و تزویر با یکدیگر دوست، و در راستی و أمانت دشمن گردند (با معصیت کاران و جنایتکاران

برادر و یار، و با صالحان و نیکان دور و بیزار شوند) پس در چنین زمان، فرزندان باعث خشم و غصّه پدرگردند (از اینرو پدران و مادران درصدد تقلیل نسل وکمی اولاد برآیند و حاکمان زر و زور و تزویر مردم را در تقلیل نسل و جلوگیری از اولاد دار شدن تشویق نمایند) و باران موجب حرارت وگرماگردد (مردم از آن بهره نبرده که خسران و زیان می‌بینند) و مردمان منحط و رذل فراوان، و انسان کامل و نیک کمیاب شوند.

و اهل و مردمان آخر الزمان همچون گرگها، خون آشام، و فرمانروایان آخرالزمان همآنند درندگان، و افراد میانه و ضعیف الحال طعمه‌های گردنکشان درنده گردند، و فقراء از سختی و ناتوانی در حکم مردگان می‌باشند، و در آنزمان راستی از بین رفته، و دروغ در میان مردم شایع گردد، و دوستی آنهاتنها بزبان، و دشمنی آنان با هم از درون دلها و عمق جانها است، و فسق و فجور (زنا در بین آنها افتخار و) باعث نَسَب شود، و عفّت و پاکدامنی موجب شگفت گردد.

و دین مبین اسلام همآنند پوستین وارونه پوشیده شود (اسلام را علیه اسلام، و با تیشه اسلام به ریشهٔ اسلام می‌زنند، و اسلام را وسیله و ابزار توجیه جنایات و ضلالتها و فتنه‌ها و ظلمها و فسادهای خود قرار می‌دهند، و به اسم اسلام، اسلام را مشوّه، و همآنند گرگان به لباس میش به نابودی گلّه، و متلبّس به لباس اسلام بر خلاف موازین و دستورات و أحکام اسلام عمل می‌کنند، و اسلام را باستخدام حکومتهای زور و زر و تزویر در می‌آورند و به نام اسلام از حلقوم فرمانروایان زر و زور و تزویر سخن می‌گویند).

۱۹۳- فتنه‌گران به آتش فتنه میسوزند:

۳- مرحوم صدوق درکتاب شریف «ثواب الاعمال» به أسنادش از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ فرمود:

«سَيَأْتي عَلىٰ اُمَّتي زَمٰانٌ، لاٰيَبْقىٰ مِنَ الْقُرْآنِ إِلاّٰ رَسْمُهُ، وَ لاٰ مِنَ الْاِسْلاٰمِ إِلاّٰ إِسْمُهُ، يُسَمُّونَ بِهِ وَ هُمْ أَبْعَدُ النّٰاسِ مِنْهُ، مَسٰاجِدُهُمْ عٰامِرَةٌ وَ هِيَ خَرٰابٌ مِنَ الْهُدىٰ، فُقَهٰاءُ ذٰلِكَ الزَّمٰانُ شَرُّ فُقَهٰاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمآءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ».[1]

۱- ثواب الاعمال: ص ۳۰۱ حدیث ۴، و البحار: ج ۵۲ ص ۱۹۰ حدیث ۲۱).

یعنی: زمانی خواهد آمد بر امت من که باقی نماند از قرآن کریم مگر گفتگو در پیرامون آن (بدون عمل بدستوراتش) و باقی نماند از دین مبین اسلام مگر اسمش (که برای أبراز توجیه جنایات خود بکار گیرند) آنها خود را مسلمان می‌نامند، در حالی که دورترین و بیگانه‌ترین مردم نسبت به آن هستند، مسجدهای آنها آباد و مزین بزینتهای فراوان است أما از هدایت و معنویت خالی است، فقهاء آن زمان بدترین فقهائی هستند که آسمان بر آنها سایه انداخته است، چه اینکه از آنها فتنه‌ها برخیزد، و بسوی آنها برمی‌گردد (و خود در آتش فتنه‌ها خواهند سوخت).

ناگفته نماند: همهٔ علمای دینی چنین نخواهند بود بلکه در آخرالزمان فتنه‌ها ازگروهی از فقهاء بر خواهد خاست که خود درکام آن فرو خواهند رفت و آتش آنها دامن آنان را خواهد گرفت، گرچه تأثیر بسیار نامطلوب در أفکار جامعه خواهد گذاشت، و أکثر مردم را نسبت بهمهٔ علمای دینی و رهبران راستین مذهبی بدبین خواهد نمود، از اینرو از آنان میگریزند.

چنانچه د رکتاب «جامع الاخبار» روایت شده که رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«سَيَأْتِي زَمٰانٌ عَلىٰ أُمَّتِي يَفِرُّ النّٰاسُ مِنَ الْعُلَمآءِ كَمٰا يَفِرُّ الْغَنَمُ مِنَ الذِّئْبِ إِذٰا كٰانَ كَذٰلِكَ إِبْتَلاٰ هُمْ بِثَلاٰثَةِ بَلآءٍ: اَلْأَوَّلُ يَرْفَعُ الْبَرَكَةَ عَنْ اَمْوٰالِهِمْ، وَ الثّٰاني سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ سُلْطٰاناً جٰائِراً، وَ الثّٰالِثُ يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيٰا بِلاٰ ايمٰانٍ».(۱)

یعنی: بر امّت من زمانی خواهد آمد که فرارکنند مردم از علمای دینی همآنند فرار کردن گوسفند از گرگ، در چنین زمانی، خداوند متعال گرفتار کند آنانرا به سه بلاء: اول برکت را از اموال آنها برمی‌دارد، دوم شخص بیدادگری را بر آنان چیره و مسلط سازد، و سوم، بی‌ایمان از دار دنیا بروند.

۱۹۴- آخرالزمان، مردم در امر دین رو بنقصانند:

۴- مرحوم کلینی درکتاب شریف (اصول کافی - کتاب الحجة- باب فی الغیبة- حدیث ۱) بأسنادش از یمان تمّار روایت کرده که گفت: ما در خدمت امام صادق«علیه السلام» نشسته بودیم، بما فرمود: براستی برای صاحب الامر (امام زمان«علیه السلام») غیبتی است، هر کس در زمان غیبتش بدینش متمسک شود همآنند

۱- جامع الاخبار: ص ۱۳۹)، و الملاحم للهمدانی: ص ۵۰).

کسی است که شاخهٔ خار مغیلان را دست کشه کند، این چنین با دست خود ممثّل نمود، کدام یک از شما شاخهٔ خار مغیلان را بدست خود میچسباند، سپس اندک زمانی سرش را بزیر انداخت، و سپس فرمود: صاحب این امر یک غیبتی دارد، باید هر بندهٔ خدا، در آن زمان راه تقوی و پرهیزکاری را پیشه کند، و سخت بدینش بچسبد و رهایش نکند.

و حضرت مولی الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«عليه السلام» در اینکه مردم در آخرالزمان در أمر دین رو بنقصانند فرمود:

«فَإِذٰا كٰانَ ذٰلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدّينِ بِذَنَبِهِ، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ كَما يَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَريفِ».(۱)

یعنی: هرگاه مردم در أمر دین رو بنقصان روند، یعسوب الدین حرکت کند، پس مؤمنان راستین از اطراف جهان بدورش اجتماع کنند، چنانکه پاره‌های ابر در فصل پاییز گرد آمده بهم می‌پیوندند.

این روایت را مرحوم سیدبن طاوس در «ملاحم و فتن» با سندهای متعدّد و مرحوم شیخ طوسی درکتاب شریف «غیبت» از حضرت امام صادق«عليه السلام» روایت کرده که حضرت امیر مؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود: «مردم در آخرالزمان پیوسته در امر دین رو بنقصانند تا آنکه گفته نمیشود: «اللّٰه» یعنی نام خداوند متعال براستی برده نمیشود، گرچه با لغلغهٔ زبان شعار دهند تا کارهای زشت و بد خود را با آن توجیه کنند، و گفته نشود که: آنها کافر یا مشرکند، پس هرگاه چنین زمانی فرا برسد، یعسوب الدین با أتباعش بر اعتقاد بحق خود، ثابت و پا بر جا می‌گردند، پس خداوند متعال گروهی از مردم را از اطراف زمین بسوی او برأنگیزد تا بگردش جمع شوند، همآنند أبرهای پائیز گرد آمده بهم می‌پیوندند، أمیر مؤمنان عليّ«عليه السلام» فرمود: قسم بخداوند متعال میشناسم اسمهای آنان، و قبیله‌های آنها را، و میدانم اسم امیرشان را، و خداوند بر میگزیند آنانرا بنحوی که می‌خواهد، بر میگزیند از قبیله یک مرد، و دو مرد، و شمرد تا به (۹) رسید، پس جمع می‌شوند از آفاق سیصد و سیزده نفر بعدد اهل بدر.

۱- نهج‌البلاغه: از بخش کلمات قصار إمام«عليه السلام» رقم ۱ ص ۱۲۰۲).

و این است قول خداوند عزّ و جل: «أَيْنَمٰا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَميعاً إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ» البقرة: ۱۴۸).

یعنی: هرکجا باشید، خداوند متعال می‌آورد همهٔ شما را، زیرا خداوند متعال بر هر چیز توانا است. حتّی آنکه مرد دستهایش را گرد زانو حلقه کرده و شک می‌کند، در یکدیگر، پس آنرا می‌گشاید تا اینکه خداوند متعال او را به آنجا می‌رساند.

ما این روایت را از «ملاحم و فتن» با سندهای متعدد در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۵۴ ص ۱۵۰ - ۱۵۶» تحت عنوان «الفتنة و المضلّة» آورده و شرحش نمودیم.

مرحوم محمد بن حسن حرّ عاملی درکتاب شریف «اثبات الهداة» بأسنادش از محمدبن مسلم روایت کرده که گفت: «**سَئَلَ رَجُلٌ اَباعَبْدِاللّٰهِ﴿علیه السلام﴾ مَتىٰ يَظْهَرُ قٰائِمُكُمْ؟ قٰالَ: إِذٰاكَثُرَتِ الْغَوٰايَةُ وَ قَلَّتِ الْهِدٰايَةُ وَ كَثُرَ الْجَوْرُ وَ الْفَسٰادُ، وَ قَلَّ الصَّلاٰحُ وَ السَّدٰادُ، وَ اكْتَفَى الرِّجٰالُ بِالرِّجٰالِ وَ النِّسٰآءُ بِالنِّسٰآءِ وَ مٰالَ الْفُقَهٰآءُ إِلَى الدُّنْيٰا وَ اَكْثَرُ النّٰاسِ إِلَى الأَشْعٰارِ وَ الشُّعَرآءِ ...**».[1]

یعنی: مردی از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ پرسید: در چه زمان قائم شما آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ ظهور خواهد کرد؟ امام ﴿علیه السلام﴾ فرمود: زمانی که ضلالت وگمراهی در جامعه بسیار شود، و هدایت و ارشاد کم گردد (رهبران دینی در هدایت و ارشاد جامعه و مسؤلیّت خود کوتاهی کنند) و ستم و فساد زیاد شود، و صلاح و سخن حق و عدالت و صواب کم گردد، و مردها با مردها و زنها با زنها آمیزش و إطفاء شهوت کنند، و فقهاء میل به متاع دنیا پیدا کنند و دلبستهٔ بشهوت و شهرت و شکم گردند، و اکثر مردم (بر اثر انحراف فقهاء از آنها رو برگردانند و) رغبت بشعرها و شاعران پیدا کنند (و ازکلام خداوند متعال وکلمات اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه غفلت کنند و ازگویندگان و وعاظ و خطباء دوری جویند).

۱- ج ۳ ص ۵۷۰).

درس سی و هفتم:

۱۹۵- از علائم ظهور حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾:

روایات وارده از دو طریق شیعه و عامه در علائم ظهور حضرت مهدی امام زمان﴿علیه السلام﴾ بقدری زیاد است که نیاز بکتابت چندین جلد کتاب در این خصوص دارد که در بیان مختصر ما نگنجد، از اینرو بذکر چند روایت در اینجا بسنده می‌کنیم:

۱- مرحوم عیاشی در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: «**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْاَمْوالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرينَ**» البقره:۱۵۵).

یعنی : و هر آینه شما مؤمنان را بنوعی از ترس و گرسنگی وزیان مالی و جانی، و کمبود میوه‌ها می‌آزمائیم ،وای رسول ما بشارت ده به آنانی که در این راه، صبر و شکیبایی را اختیار کرده و استقامت و پایداری خود را نشان داده‌اند.

از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: پرسیدم امام باقر﴿علیه السلام﴾ را از معنی این آیهٔ کریمه، فرمود: این گرسنگی یکی خاص و یکی عام است، اما عامش در شام واقع می‌شود، وخاصش در کوفه که مخصوص دشمنان آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌باشد پس خداوند متعال آنها را با گرسنگی هلاک می‌کند ،واما ترس پس آن در شام واقع می‌شود زمانی که قائم (مهدی﴿علیه السلام﴾) قیام کند ،وگرسنگی قبل از قیام قائم﴿علیه السلام﴾ خواهد بود، و اینست معنی:«**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ**».

۲- مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین »باسنادش از محمدبن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق﴿علیه السلام﴾ می‌فرمود:«بتحقیق پیش از قیام قائم﴿علیه السلام﴾ نشانه هائی است از جانب خداوند متعال برای مؤمنان عرض کردم:

فدایت شوم چیست آن علائم«علیه السلام»؟ فرمود: آن فرمودهٔ خداوند عزوجل: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ - یعنی مؤمنان قبل از خروج قائم«علیه السلام» - بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ»است .امام«علیه السلام» فرمود: خداوند متعال می‌آزماید مؤمنان را بچیزی از ترس از فرمانروایان فرزندان فلان در آخر حکومتشان، ومی‌آزماید آنها را بگرسنگی بواسطهٔ گرانی متاع و اجناس و مایحتاج آنها، و بکسادی تجارتها، وکمی رشد اقتصادی آنها، وزیان از نفسهای آنان (کشتارها در جنگ و اعدامها و مرگهای ناگهانی و أمراض گوناگون ...).

امام«علیه السلام» فرمود: زیان جانی یعنی مرگهای سریع ،وکمبود ثمرات یعنی بهره گیری کم از زراعتها و محصولات و... بشارت بده صابران را در این زمان بتعجیل خروج قائم، سپس امام صادق«علیه السلام» خطاب بمحمدبن مسلم کرده وفرمود: این است تاویل قرآن کریم که خداوند متعال می‌فرماید: «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّٰهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» آل عمران: ۷).

یعنی : ونمیداند تاویل قرآن کریم را مگر خداوند متعال وراسخان در علم (که آنها تنها اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه می‌باشند).

۳- مرحوم شیخ مفید درکتاب شریف «ارشاد» باسنادش از ابی بصیر روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:«إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ«علیه السلام» لَسَنَةٌ غَيْدَاقَةٌ يَفْسُدُ فِيهَا الثِّمَارُ وَالتَّمْرُ وَ النَّخْلُ فَلاَ تَشُكُّوا فِي ذٰلِكَ».[1]

یعنی : بدرستی که پیش از قیام حضرت مهدی«علیه السلام» هر آینه سال بارانی زیادی است که انواع محصولات وخرما ودرختان خرما فاسد می‌گردند،پس در این شک نکنید.

۱۹۶- کسوف و خسوف در آخر الزمان:

در بعضی از روایات صحیحه از اهل بیت عصمت طهارت علیهم السلام آمده است که: یکی از علائم ظهور حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» کسوف و گرفتگی

آفتاب در هنگام طلوعش، و خسوف و گرفتگی ماه در شب بیست وسوم ماه، و بروز فتنه‌ها و بلاها و فسادها و... در جوامع بشری و بر اهل مصر و... می‌باشد.

اما کسوف خورشید، هنگام طلوعش: روز دوم آبانماه سال (۱۳۷۴ هش = ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۴۱۶ هـ ق) واقع شد که عدّه‌ای از خبرنگاران و فیلم برداران ایرانی، و ازکشورهای مختلف جهان، در بلندی واقع در بیرجند جهت بهتر رؤیت‌کردن و فیلم برداری نمودن اجتماع کردند، و صحنه و جریان را با تلویزیون و رسانه های گروهی نشان داده و پخش کرده‌اند، و من در آنزمان در بند ویژهٔ روحانیت در زندان ساحلی قم حبس بودم، و من نه تنها صحنه را در همان ساعت که مستقیما بوسیله تلویزیون پخش می‌شده دیدم، بلکه با بعضی از زندانیها بوسیلهٔ شیشهٔ دودی از پنجرهٔ اطاق بند زندان، قرص خورشید را هنگام طلوع که همآنند دو شاخک هلال بود مشاهده کردم.

مرحوم سید بن طاوس درکتاب «مضمار» از محمدبن عليّ طبرازی باسند معتبر از حماد بن عثمان روایت کرده که گفت: وارد شدم بر حضرت امام صادق«علیه السلام» در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان، پس امر فرمود، حصیری آوردند، آنگاه ایستاده ومشغول نماز شد، و پیوسته نماز بجای می‌آورد ،ومن نیز در نزدیکی آن حضرت مشغول نماز شدم، تااینکه از نماز فارغ شدیم، امام«علیه السلام» پس از نماز شروع کرد بدعا نمودن، و من هم آمین میگفتم، تا اینکه فجر طالع شد، پس امام«علیه السلام» اذان گفت، و بعضی از غلامان خود را برای نماز صبح فرا خواند، پس ما پشت سر آن حضرت«علیه السلام» ایستادیم.

و امام«علیه السلام» اقامه نماز فرمود، و شروع کرد به خواندن نماز صبح، و ما به آن حضرت«علیه السلام» اقتداء نمودیم در رکعت اول پس از سورهٔ «**حمد**» سورهٔ «**اِنّا اَنْزَلْناهُ...**» را قرائت کرد، و در رکعت دوم، پس از «**حمد**» سورهٔ «**قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ...**» را خواند، پس از نماز تسبیحات حضرت فاطمهٔ زهرآء سلام‌اللّه علیها گفت و صلوات بر محمد و آلش فرستاد سپس برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات اولین و آخرین دعاء نمود و آنگاه سر به سجده نهاد، و من نمی شنیدم از امام«علیه السلام» مگر نفسی.

پس از یک ساعت طولانی شنیدم که می‌فرمود :«**لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ وَالْاَبْصٰارِ ...**»تا آخر دعا ودر أواخر آن فرمود: «**اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ اَنْ تَأْذَنَ لِفَرَجِ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ اَوْلِیٰائِکَ وَ اَصْفِیٰائِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَ بِهِ تُبیدُ الظّٰالِمینَ وَ تُهْلِکُهُمْ عَجِّلْ ذٰلِکَ یٰا رَبَّ الْعٰالَمینَ ...**».

وقتی امام«علیه السلام» از دعا فارغ شد ،سر را بلند کرد ،عرض کردم :فدایت شوم آیا دعا میکنی به فرج کسی که به فرج او فرج اصفیاء خدا و اولیاء او است؟ آیا نیستی تو همان شخص؟ فرمود: نه آنکس: قائم آل محمد«علیهم السلام» است.

عرض کردم: آیا برای خروج او علامتی هست؟ فرمود: آری، از علائم ظهور قائم‌آل محمد«صلی الله علیه و آله» کسوف آفتاب در وقت طلوعش دو ثلث ساعت از روز می‌باشد، و یکی دیگر از علائم ظهور: خسوف ماه در شب بیست و سوم ماه می‌باشد، و از دیگر علائم ظهور فتنه و فساد بر اهل مصر و بروز بلاء و قحطی است.

امام«علیه السلام» فرمود: ای حماد به آنچه که برای تو بیان نمودم اکتفاکن، و شب و روز در انتظار صاحب خود باش، زیرا خداوند متعال هر روز درکاری است «**کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ**» الرحمن :۲۹) و او را کاری از کاری مشغول نسازد، اینست پروردگار عالمیان ،و تقویت اولیاء او باوست، و آنان از عظمت حالش ترسانند.

مرحوم صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» باسنادش از ابی بصیر روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:کسوف خورشید روز پنجم ماه رمضان قبل از قیام قائم«علیه السلام» خواهد بود.

و مرحوم نعمانی درکتاب شریف «غیبت» از ابی بصیر روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود: علامت خروج مهدی«علیه السلام» کسوف آفتاب در سیزدهم و چهاردهم ماه رمضان است.

جمع بین دو روایت آنستکه:کسوف مکرر در ماه رمضان: پنجم و سیزدهم و چهاردهم در چند سال متوالی یا بفاصله واقع می‌گردد.

مرحوم شیخ محمدبن حسن حر عاملی درکتاب شریف «اثبات الهداة» از ام‌سعیداحمسیه روایت کرده که گفت: باامام صادق﴿؏﴾ عرض کردم: فدایت گردم از علائم خروج قائم﴿؏﴾ برایم بیان فرما؟ امام﴿؏﴾ فرمود: از علامت‌های خروج قائم﴿؏﴾ گرفتگی ماه در شب بدر از ماه رجب است.

۱۹۷- طلوع آفتاب از مغرب در آخرالزمان:

مرحوم عليّ بن ابراهیم قمی در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: «**وَ قٰالُوا لَوْلاٰ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قٰادِرٌ عَلىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ**» انعام: ۳۷).

یعنی: و کافران گفتند: چرا بر محمد معجزه و حجتی از طرف پروردگارش فرود نیامد؟ ای پیامبر ما به آنها بگو: بدرستی که خداوند متعال قادر است بر اینکه آیتی بر من فرستد (و میفرستد چنانچه فرستاد) ولکن بیشتر مردم نمیدانند (که همهٔ آیات قرآن کریم آیت و معجزه است بعلاوهٔ دیگر معجزات ... و اینکه کار خداوند متعال بر أساس مصلحت است نه بدلخواه مردم نادان).

روایت کرده که حضرت امام باقر﴿؏﴾ فرمود: و می‌نمایاند به شما آیات خود را در آخرالزمان که از آن آیات: جنبنده در زمین «**دٰابَّةٌ فِي الْاَرْضِ**» و دجّال، و نزول عیسی بن مریم﴿؏﴾ از آسمان، و طلوع خورشید از مغرب می‌باشد.

۱۹۸- نداء آسمانی در ماه رمضان در آخرالزمان:

یکی دیگر از علائم ظهور حضرت وليّ عصر﴿؏﴾ نداء آسمانی در ماه مبارک رمضان در آخرالزمان است، مرحوم نعمانی درکتاب شریف «غیبت» بأسنادش از داود دُجاجی روایت کرده که حضرت امام باقر﴿؏﴾ فرمود: پرسیده شد أمیرالمؤمنین عليّ﴿؏﴾ از معنی آیهٔ کریمهٔ: «**فَاخْتَلَفَ الْاَحْزٰابُ مِنْ بَيْنِهِمْ**» مریم:۳۷).

پس أمیر مؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: با ظهور سه چیز در انتظار ظهور حضرت مهدی باشید، پس گفته شد: یا أمیرالمؤمنین﴿علیه السلام﴾ آن سه أمر چیست؟ فرمود: ۱- اختلافی که بین مردم أهل شام واقع شود. ۲- پرچمهای سیاهی که از طرف خراسان برافراشته گردد. ۳- نداء آسمانی که در ماه رمضان بگوش همگان رسد. پس گفته شد: نداء آسمانی در ماه رمضان چیست؟ پس فرمود: آیا نشنیده‌اید فرمودهٔ خداوند عزّ و جل را در قرآن‌کریم: «**اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعينَ**» الشعراء: ۴).

یعنی: أی رسول ما غم مدارکه ما اگر بخواهیم فرو میفرستیم بر آنان از آسمان آیتی را، پس همه به جبر گردن تقبّل بزیر بار ایمان فرود آورند.

آیتی که دختران را از پشت پرده‌ها بیرون آورد، و خوابیده‌ها را بیدار کند، و بیداران را بفزع در آورد.

و نیز به أسنادش از داود بن سرحان روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: سالی که صیحهٔ آسمانی بگوش همگان می‌رسد، پیش از آیتی در ماه رجب واقع می‌شود، داود گوید: عرض کردم: آن آیت چیست؟ فرمود: صورتی که در ماه پیدا می‌شود، و دستی آشکارا.

و نیز بأسنادش از عبدالله بن سنان روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: ندای آسمانی (قبل از ظهور مهدی﴿علیه السلام﴾) حتمی، و خروج سفیانی حتمی، و خروج یمانی حتمی، و قتل نفس پاک (پیام آور حضرت﴿علیه السلام﴾ برای مردم مکه) حتمی، و طلوع و آشکار شدن کفی از آسمان حتمی است و فرمود: و ندای آسمانی در ماه رمضان خوابیده را بیدار می‌کند، و بیدارها را بفزع در می‌آورد، و دختران را از پشت پرده خارج می‌کند.و مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «کمال الدّین» بأسنادش از أبی حمزهٔ ثمالی روایت کرده که گفت: بامام صادق﴿علیه السلام﴾ عرض کردم: حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ می‌فرمود: خروج سفیانی حتمی است، امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: بلی، و اختلاف فرزندان عباس حتمی است و قتل نفس زکیّه حتمی است، و خروج قائم حتمی است، پس گفتم: این ندای آسمانی چگونه می‌باشد؟

فرمود: منادی از آسمان در أول روز نداء می‌کند: أی مردم جهان آگاه باشید و بدانید! اینکه حق با مولی أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ و شیعهٔ او است، سپس ابلیس در آخر روز نداء می‌کند: أی مردم دنیا! آگاه باشید! حق باسفیانی و پیروان او است، پس در این هنگام کسانی که شناخت اصولی بحق و أهلش ندارند، در حق و أهلش تردید خواهند نمود.

و مرحوم نعمانی درکتاب شریف «غیبت» بأسنادش از شرحبیل روایت کرده که سؤال کردند از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ از قائم﴿علیه السلام﴾ پس فرمود: بتحقیق قائم﴿علیه السلام﴾ پیش از آنکه منادی از آسمان نداء کند قیام نخواهد نمود، ندائی که أهل شرق و غرب عالم حتی دختران پشت پرده آنرا خواهند شنید.

و مرحوم شیخ صدوق درکتاب «کمال الدین» بأسنادش از حارث بن مغیره روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: صیحه‌ای که در ماه رمضان واقع خواهد شد، مصادف با شب جمعه بیست وسوم ماه رمضان است.

۱۹۹- زمان ظهور حضرت صاحب‌الزمان﴿علیه السلام﴾:

اما اینکه حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ در چه سالی ظهور می‌کند در روایات صحیحه نیامده است، و أما ماه و روز ظهور آن حضرت﴿علیه السلام﴾ در روایات متعدد و أدعیه وارد شده که آن روز عید نوروز، مصادف با روز عاشوراء همزمان با روز جمعه خواهد بود، و آن روز ظهور و غلبهٔ وليّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ بر دجّال می‌باشد.

مرحوم ابن فهد حلی درکتاب «مهذّب البارع» روایت نمود از معلّی بن خنیس از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ که فرمود: «روز نوروز روزی است که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ عهد و میثاق گرفت از مردم، برای أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ در غدیر خم، پس آنان اقرار نمودند بولایت مولا أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ پس خوشا بحال آنکه ثابت بماند بر آن، و وای بر آنکه بشکند آن عهد را، و آن روزی است که فرستاد رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در آن روز مولا أمیر مؤمنان عليّ﴿علیه السلام﴾ را بوادی

جن، پس عهد و میثاق گرفت از آنان، و آن روزی است که ظفر یافت در آن روز بر أهل نهروان و کشت ذوالثدیه را.

و آن روزی است که ظهور می‌کند قآئم آل محمد«عجل الله» در آنروز، و ظفر می‌دهد او را خداوند متعال بر دجّال، پس بردار میکشد او را بر کناسهٔ کوفه، و هیچ روز نوروزی نیست مگر آنکه ما در انتظار فرج قائم آل محمد «عجل الله» هستیم، زیرا آن روز از أیام ما می‌باشد که فُرس آنرا محافظت نمودند، و شما یعنی عرب آنرا ضایع نمودید».

مرحوم علامهٔ مجلسی در کتاب «بحارالأنوار: ج ۵ ص ۲۳۷» از معلّی روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود: «روز نوروز روزیست که خداوند در عالم ذر از انسان پیمان گرفت که او را بپرستند، و شریک برای او قرار ندهند و بأولیائش ایمان آورند».

۲۰۰- عید نوروز و عاشورا، و جمعه روز ظهور حضرت صاحب‌الزمان«علیه السلام»:

ناگفته نماند که: روز ظهور حضرت وليّ‌عصر«علیه السلام» روز عید نوروز، مصادف با روز عاشوراء همزمان با روز جمعه در بسیاری از سالها اتفاق نمیافتد، و این بدان معنی نیست که در غیر آن نباید در انتظار فرج آن حضرت«علیه السلام» بود، زیرا غیر از ظهور آن جناب«علیه السلام» که هم اکنون (۱۱۶۲) سال هجری قمری از ولادتش میگذرد آیات و علائم پیش از ظهور و مقارن آن برای حضرت«علیه السلام» می‌باشد که در همهٔ آنها بداء وجود دارد، و قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تأخیر و تأویل به چیز دیگر هست که از أهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم أجمعین رسیده باشد، و حتی اموری که در شمار محتوم آمده قابل تغییر می‌باشد، و بداء در آن راه دارد که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ» الرعد:۳۹).

یعنی: خداوند متعال هرچه از أحکام یا حوادث عالَم را بخواهد محو، و هر چه را که بخواهد اثبات می‌کند، و أصل کتاب (آفرینش) مشیّت اوست.

چنانچه مرحوم نعمانی درکتاب شریف «غیبت» از أبی هاشم داود بن قاسم بن جعفری روایت کرده که گفت: «بودیم در خدمت حضرت أبی جعفر محمد بن عليّ الرضا﴿علیه السلام﴾ پس سخن از سفیانی و آنچه در روایت آمده که أمر او از محتوم است به میان آمد، پس عرض کردم به أبو جعفر﴿علیه السلام﴾: آیا خداوند متعال در أمر محتوم، بداء دارد؟ حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: آری، پس عرض کردم به آن جناب که پس می‌ترسم خداوند متعال بداء فرماید در أمر قآئم﴿علیه السلام﴾ حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود: بدرستی که أمر قائم‌از میعادی است که به آن وفا خواهد شد و تبدیل و خُلفی در آن راه ندارد، و خداوند متعال خُلف نمی‌فرماید میعاد را».

احتمال دارد که هر کدام از آن روزها،مربوط به یکی از حالات آن حضرت﴿علیه السلام﴾ باشد، چون خروج از قریهٔ کرعه، یا ظهور در مکّهٔ معظّمه، یا زمان قهر و غلبهٔ بر دشمنان و مخالفان، و قتل سرکشان، یا استقرار درکوفه که مقرّ حکومت او است.

مرحوم شیخ مفید درکتاب «ارشاد» از أبی بصیر روایت کرده که گفت: حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «منادی از طرف خداوند متعال ندا می‌کند به اسم حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ در شب بیست و سوم ماه رمضان، و خروج می‌کند در روز عاشوراء و آن روزی است که کشته شد در آن روز حسین بن عليّ﴿علیهما السلام﴾».

۲۰۱- قیام حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ و انتقام از بنی امیه وپیروان آنها:

مستفاد از بسیاری از روایات آنستکه: از مقاصد عظیمه و فوائد جلیلهٔ ظهور حضرت وليّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ در روز عاشوراء: خونخواهی و انتقام از قاتلین جدّ بزرگوارش حسین بن عليّ و أصحاب و یاران با وفایش و اسارت أهل بیتش صلوات اللّٰه علیهم أجمعین و انتقام از پیروان قاتلان بلکه از نسل بنی امیه و پیروان آنها است

که راضی بجنایات پدرانشان بوده‌اند، و شفا دادن قلوب مؤمنان است، بلکه حزن و اندوه ملائکه از صحنهٔ خونین کربلا بپایان نمی‌رسد مگر در آن روز.

مرحوم عیاشی در تفسیرش روایت کرده از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ که فرمود: این آیهٔ کریمهٔ: «**وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنٰا لِوَلِيِّهِ سُلْطٰاناً**» الاسراء: ۳۳).

یعنی: «و کسی که مظلوم کشته شود (خونش بناحق ریخته شود) پس ما بتحقیق برای ولیّ مظلوم، حکومت و تسلّط بر قاتل قرار داده‌ایم» در شأن حسین بن عليّ﴿علیه السلام﴾ نازل شد، تا انتقام گیرد ولیّ دم حسین﴿علیه السلام﴾ از ظالم «**فَلاٰ يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ اِنَّهُ كٰانَ مَنْصُوراً**» یعنی آن منتقم اسراف نمی‌کند در قتل و انتقام از ظالم، زیرا آن ولیّ﴿علیه السلام﴾ منصور از جانب خداوند متعال است.

امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود: «حسین بن عليّ﴿علیه السلام﴾ مظلوم کشته شد، و مائیم أولیاء او، وقتی قائم از ما خروج کند، طلب می‌کند خون حسین﴿علیه السلام﴾ را پس می‌کشد تا اینکه (مردم نادان) می‌گویند: امام زمان﴿علیه السلام﴾ اسراف کرده در کشتن ظالمان، و امام باقرفرمود: مقتول مظلوم حسین﴿علیه السلام﴾ است، و ولیّ او قائم﴿علیه السلام﴾ است، و اسراف در قتل آن است که بکشد غیر قاتل او را «**اِنَّهُ كٰانَ مَنْصُوراً**» پس بدرستی که دنیا بپایان نمی‌رسد مگر آنکه یاری شود به مردی از آل رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ که پر کند زمین را از عدل و داد، پس از آنکه پر شده از ظلم و جور».

در زیارت محکم عاشورا می‌خوانیم:

«**فَأَسْئَلُ اللّٰهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقٰامَكَ وَ أَكْرَمَنِي أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثٰارِكَ مَعَ اِمٰامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ﴿صلی الله علیه و آله﴾ - وَ أَسْئَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقٰامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ وَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثٰارِكُمْ مَعَ اِمٰامٍ هُدىً ظٰاهِرٍ نٰاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ**».

و در دعاء متقن ندبه میخوانیم:

«**أَيْنَ الطّٰالِبُ بِذُحُولِ الْاَنْبِيٰاءِ وَ اَبْنٰاءِ اَلْاَنْبِيٰاءِ؟ أَيْنَ الطّٰالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلاٰءِ؟ أَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلىٰ مَنِ اعْتَدىٰ عَلَيْهِ وَ افْتَرىٰ؟**».

و در تفسیر عليّ بن ابراهیم قمی رحمة اللّه علیه روایت شد که: «**أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ**» الحج: ۳۹) در شأن حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ نازل شده است، بدرستی که وقتی خروج کند خون حسین بن عليّ﴿علیه السلام﴾ را مطالبه کند».

و در غیبت فضل بن شاذان رضوان اللّه تعالی علیه روایت شده که: «شعار أصحاب آن حضرت﴿علیه السلام﴾: «**يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ**» است».

و ائمهٔ معصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین و أصحابشان مکرر در نثر و نظم، خود را تسلّی می‌دادند از آن مصیبت عظیمه و رزیهٔ جلیله به ظهور قائم آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ پس روز عاشوراء هم روز ظهور حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ و هم مقصد أعظم برداشتن کرب و اندوه، وگرفتن انتقام از أصحاب سقیفهٔ شؤمه و پیروان و سرسپردگان آن، و از قاتلان حضرت امام حسین و أهل بیت و یارانش صلوات اللّه علیهم أجمعین، و انتقام از روندگان راه سقیفه و یزید بن معاویة بن أبی سفیان علیهم الهاویة و النیران در أزمان ... می‌باشد.

پس روز عاشوراء اختصاص به حضرت وليّ عصر﴿علیه السلام﴾ دارد که باید اهتمام نمود در آن بعد از اداء مراسم تعزیت و تأسی به آن حضرت﴿علیه السلام﴾ درگریه و زاری بر آن مصیبت عظمی، و در لعن و نفرین و طلب هلاکت دشمنان محمد و آلش علیهم صلوات اللّه و طلب نصرت و ظفر و ظهور و تعجیل در فرج حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ که در اعمال و آداب روز عاشوراء اشاره شده است.

بنابراین از نظر سال، روز عید نوروز، و از نظر ماه در ماه محرم، و روز عاشوراء، و از نظر هفته، روز جمعه روز ظهور حضرت وليّ عصر﴿علیه السلام﴾ می‌باشد، اما در چه سالی؟ و در محرم چه سالی؟ وکدام جمعه؟ خداوند متعال می‌داند، و ما باید در هر حال در انتظار فرج آن حضرت﴿علیه السلام﴾ بوده و برای فرج آن حضرت﴿علیه السلام﴾ و ثبات قدم خود بر این اعتقاد دعا کنیم.

در اعمال روز جمعه می‌خوانیم:

«**هٰذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ الْمُتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ، وَالْفَرَجُ فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ يَدِكَ**».

و در دعاء ندبه می‌خوانیم:

«لَيْتَ شِعْري اَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوٰى؟ بَل اَيُّ اَرْضٍ تُقِلُّكَ اَوْ ثَرٰى اَبِرَضْوٰى اَوْ غَيْرِهٰا؟ اَمْ ذي طُوىً...».

و در دعاء درغیبت امام زمان(عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ فَثَبِّتْني عَلٰى دِينِكَ، وَ اسْتَعْمِلْني بِطٰاعَتِكَ، وَ لَيِّنْ قَلْبي لِوَلِيِّ اَمْرِكَ، وَ عٰافِني مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ، وَ ثَبِّتْني عَلىٰ طٰاعَةِ وَلِيِّ اَمْرِكَ الَّذي سَتَرْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ، وَ بِاِذْنِكَ غٰابَ عَنْ بَرِيَّتِكَ، وَ اَمْرُكَ يَنْتَظِرُ، وَ اَنْتَ الْعٰالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ بِالْوَقْتِ الَّذي فِيهِ صَلاٰحُ وَلِيِّكَ فِي الْاِذْنِ لَهُ بِاِظْهٰارِ اَمْرِهِ، وَ كَشْفِ سَتْرِهِ فَصَبِّرْني عَلىٰ ذٰلِكَ حَتّٰى لاٰ اُحِبَّ تَعْجِيلَ مٰا اَخَّرْتَ، وَ لاٰ تَأخِيرَ مٰا عَجَّلْتَ، وَ لاٰ كَشْفَ مٰا سَتَرْتَ وَ لاَ الْبَحْثَ عَمّٰا كَتَمْتَ، وَ لاٰ اُنٰازِعُكَ في تَدْبيرِكَ، وَ لاٰ اَقُولُ: لِمَ؟ وَ كَيْفَ؟ وَ مٰا بٰالُ وَلِيِّ اَمْرِكَ لاٰ يَظْهَرُ، وَ قَدِ امْتَلَأَتِ الْاَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَ اُفَوِّضُ اُمُوري كُلَّهٰا اِلَيْكَ».

حافظ سلیمان قندوزی حنفی از مشاهیر علمای عامه درکتاب «ینابیع المودة» اشعاری از شیخ صدر الدین قونوی آورده است:

یقوم بأمر لله في الارض ظاهراً

علی رغم شیطانین یمحق الکفر

یؤید شرع المصطفی و هو ختمه

و یمتد من میم باحکامها یدری

و مدته میقات موسی و جنده

خیاری الوری فی الوقت یخلوعن الحصر

علی یده محق اللئام جمیعهم

بسیف قوی المتن علك ان تدری

حقیقة ذلك السّیف والقائم الذی

تعین للدین القویم عليّ الامر

لعـــمری هـــوالفــرد الذی بـان ســرّه
بکـــل زمـــان فـــی مـــظاه یســـری
تســـمّی بأســـماء المـــراتب کـــلها
خـــفآءً و اعـــلاناً کـــذلك الی الحشـــر
ألیس هـــــوالنـــور الأتـــمّ حـــقیقة
و نـــقطة مـیم مـنه إمـدادهـا یـجری
یـــفیض عـلی الاکـوان مـاقد افـاضه
عـــلیه آله العـــرش فـــی ازل الدهـــر
فـــما ثـــمّ إلاّ المـــیم لاشـــیء غـیره
و ذوالعـــین مـن نـوابـه مـفرد العـصر
هـــوالروح فـا عـلمه و خـذ عـهده اذا
بـــلغت الی مـــدّ مـــدید مـن العـمر
کأنك بـــــالمذکور تـــــصعد راقـــیاً
الی ذروة المـــجد الأثـیل عـلی القـدر
و مـــــا قـــــدره الا الوف بـــحکمة
عـــلی حـــدّ مـرسوم الشـریعة بـالامر
بـذا قـال اهـل الحـل والعـقد فـاکـتفی
بـــنصّهم المـــثبوت فـی صـحف الزبـــر
فـــان تـــبغ المـــیقات الظـــهور فـإنه
یکـــون بـــدور جـامع مـطلع الفـجر
بشـمس تـمدّ الکـل مـن ضـوء نـورها
و جـــمع دراری الاوج فـیها مـع البـدر
و صـل عـلی المـختار مـن آل هـاشم
مـــحمد المـــبعوث بـــالنهی و الامـــر

درس سی و هشتم:

۲۰۲- قیام و ظهور ناگهانی حضرت مهدی«علیه السلام» و کیفیت آن:

روایات وارده از دو طریق شیعه و عامه در این باب بسیار است که در بیان اجمالی ما نگنجد، پس ما به ذکر چند روایت در اینجا اکتفا می‌کنیم:

الف: مرحوم صفار درکتاب شریف «بصائر الدرجات» به اسنادش از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: سؤال کردم از حضرت امام باقر«علیه السلام» **«فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ اَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتّیٰ اِذا فَرِحُوا بِما اُوتُوا اَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَاِذاهُمْ مُبْلِسُونَ فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ»** الانعام: ۴۴-۴۵).

یعنی: پس چون آنچه (از نعم الهی) که به آن ظالمان و ستمگران تذکر داده شده همه را فراموش کردند، ما هم درهای هر نعمت را (جهت اتمام حجت) بروی آنهاگشودیم، تا به نعمتهائی که به آنها داده شده شادمان و مغرور شدند، پس ناگهان آنها را به کیفر اعمالشان گرفتار نمودیم که آن هنگام خوار و ناامید گردند، پس ریشهٔ گروه ظالمان و فرمانروایان زر و زور و تزویرکنده شد، و ستایش تنها برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

حضرت امام باقر«علیه السلام» فرمود: **«وَ اَمّا قَوْلُهُ تَعالیٰ: (حَتّیٰ اِذا فَرِحُوا بِمااُوتُوا اَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَاِذا هُمْ مُبْلِسُونَ) يَعْني قِيامَ الْقائِمِ«علیه السلام»»**.

ب: مرحوم عليّ بن محمد خزاز رازی معروف به قمی درکتاب شریف «کفایة الاثر فی النصّ علی‌الائمة الاثنی عشر» ازکمیت شاعر معروف اهل بیت وحی علیهم السلام روایت کرده که گفت: وارد شدم بر آقایم حضرت امام باقر«علیه السلام» پس

عرض کردم: یابن رسول اللّـه«صلى الله عليه وآله» ابیاتی در شأن شما اهل بیت عصمت و طهارت«عليهم السلام» سروده‌ام آیا اجازه می‌فرمائی تا بخوانم، پس امام«عليه السلام» فرمود: آنها ایام بیض است، گفتم: آنها تنها در شأن شما است، فرمود: بخوان، پس خواندم، پس چون رسیدم تا اینجا «**مَتىٰ يَقُومُ الْحَقُّ فيكُمْ؟ مَتىٰ يَقُومُ مَهْدِيكُمُ الثّاني؟ ... لَقَدْ سُئِلَ رَسُول اللّٰهِ«صلى الله عليه وآله» عَنْ ذٰلِكَ**».

پس امام«عليه السلام» فرمود: «**فَقٰالَ النَّبِيُّ«صلى الله عليه وآله»: اِنَّمٰا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السّٰاعَةِ لاٰ تَأْتِيكُمْ اِلاّٰ بَغْتَةً**».

یعنی: این است و جز آن نیست مَثَل قیام و ظهور مهدی«عليه السلام» همان مَثَل قیام قیامت است که نمی‌آید شما را مگر ناگهانی.

ج: مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «عیون الاخبار: ج ۲ باب ۶۶ حدیث ۳۵» به اسنادش از عبدالسلام بن صالح هروی روایت کرده که گفت: شنیدم از دعبل بن عليّ خزاعی که می‌گفت: چون قصیدهٔ خود را نزد مولایم حضرت عليّ بن موسی الرضا«عليه السلام» خواندم که اولش:

مدارس آیات خلت من تلاوة　　　و منزل وحی مُقفِر العَرَصات

بود پس چون به اینجا رسیدم:

خروج امام لا محالة خارج　　　یقوم علی اسم اللّـه والبرکات

یُمَيِّزُ فینا کلّ حقّ و باطل　　　و یجزی علی النعمآء و النقمات

حضرت امام رضا«عليه السلام» گریهٔ سختی کرد، سپس سرش را بلند و به من فرمود: روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری نمود، پس آیا می‌دانی این امام کیست؟ و چه زمان قیام خواهد نمود؟ و اما در چه زمان، پس اخبار از وقت است (که معلوم نیست) پس پدرم به من خبر داد از پدرانش علیهم السلام که از رسول اللّٰه«صلى الله عليه وآله» پرسیدند:

«**يٰا رَسُولَ اللّٰهِ مَتىٰ يَخْرُجُ الْقٰائِمُ مِنْ ذُرِّيَتِكَ؟ فَقٰالَ«صلى الله عليه وآله»: مَثَلُهُ كَمَثَلِ السّٰاعَةِ الَّتِي لاٰ يُجَلِّيهٰا لِوَقْتِهٰا اِلاّٰ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ لاٰ يَأْتِيكُمْ اِلاّٰ بَغْتَةً**»[1].

۱- عیون الاخبار: ج ۲ ص ۲۶۹)

یعنی: از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ پرسیده شده: چه زمان، ذریهٔ تو قائم﴿علیه السلام﴾ قیام می‌کند؟ پس رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: مَثَل قائم، مَثَل قیام قیامت است که کسی جز خداوند متعال نتواند آن را ظاهر و روشن کرد، آن ساعت (شأنش) در آسمانها و زمین بس سنگین و عظیم است و نیاید شما را مگر ناگهانی.

۲۰۳- کیفیت ظهور حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾:

مرحوم علامهٔ مجلسی در کتاب شریف «بحار الانوار» از مفضل بن عمر روایت کرده که سؤالاتی از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ نموده که از جملهٔ آنها: عرض کردم: ای آقای من، حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ از کجا قیام و چگونه ظهور می‌فرماید؟ فرمود: ای مفضل او تنها ظاهر می‌شود، و تنها به خانهٔ خداوند متعال می‌آید، و تنها وارد کعبه می‌گردد، و آن روز را به تنهایی به شب می‌رساند، پس زمانی که شب فرا برسد و تاریکی آن همه جا را فراگیرد، و مردم به خواب روند، جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه از آسمان نزد او فرود می‌آیند، و جبرئیل﴿علیه السلام﴾ به او عرض می‌کند: ای آقای من سخنت مقبول، و فرمانت جاری و مطاع است.

آن حضرت﴿علیه السلام﴾ دست مبارک خود را به صورتش کشد و گوید:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنَا الْاَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشٰآءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعٰامِلينَ» الزمر: ۷۴).

یعنی: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که وعدهٔ خویش را استوار فرمود، و زمین را در قبضهٔ ما گذاشت، در هرکجای بهشت که بخواهیم منزل می‌گیریم، چه نیکو است اجر و جزای عمل کنندگان.

حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ بین رکن و مقام می‌ایستد، و به آواز بلند صدا می‌زند: ای گروه نقبای من و ای خاصان (پیش گامان در امر من) و ای آنان که خداوند متعال شما را پیش از ظهور من برای یاری و نصرت من ذخیره کرده از صمیم قلب و صفای دل، و اطاعت کامل نزد من آئید.

پس صدای مبارک آن حضرت﴿علیه السلام﴾ در شرق و غرب عالَم به آنها می‌رسد که بعضی از آنان در محراب عبادت مشغول و بعضی دیگر در رختخواب خود می‌باشند، به همین یک صدا همه آواز مبارکش را می‌شنوند، دعوتش را اجابت کرده و به مکهٔ معظمه روی می‌آورند، در زمانی بس اندک بقدر بهم زدن چشم، همهٔ آنان پیش او بین رکن و مقام حاضر شوند، خداوند متعال امر فرماید نوری از زمین تا آسمان ستون وار کشیده شود، و به آن نور، همهٔ مؤمنین که در روی زمین زندگی می‌کنند روشنائی گیرند، و نوری از آن به درون خانه‌های مؤمنان خواهد تابید، و دلهای آنها به تابش آن نور خرم و خرسند می‌گردد، اما آنها نمی‌دانندکه قائم ما اهل بیت علیهم السلام ظهور فرموده ولی صبح می‌کنند در حالی که پیش روی آن حضرت﴿علیه السلام﴾ ایستاده‌اندکه شمارهٔ آنان سیصدو سیزده نفر بعدد اصحاب حضرت رسول الله﴿صلی الله علیه و آله﴾ روز بدر می‌باشد.

و مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» به اسنادش از جابربن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «مهدی از فرزندان من، اسم او اسم من، وکنیهٔ اوکنیهٔ من است او شبیه ترین مردم به من از نظر خُلق و خِلقت است، برای او غیبت و حیرتی است که ملتها در زمان غیبتش گمراه می‌شوند، سپس ظهور می‌کند، همآنند شهاب فروزان آسمانی، پر می‌کند زمین را از عدل و داد همانطوریکه از جور و ستم پر شده باشد.

۲۰۴- اول کسی که با حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ بیعت می‌کند کیست؟

مرحوم عیاشی در تفسیر خود از ابان بن تغلب روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**اِنَّ اَوَّلَ مَنْ یُبایِعُ الْقائِمَ جَبْرَئیلُ﴿علیه السلام﴾ یَنْزِلُ عَلَیْهِ فِی صُورَةِ طَیْرٍ اَبْیَضَ فَیُبایِعُهُ، ثُمَّ یَضَعُ رِجْلاً عَلَی الْبَیْتِ الْحَرامِ، وَ رِجْلاً عَلَی الْبَیْتِ الْمُقَدَّسِ، ثُمَّ یُنادِی بِصَوْتٍ رَفیعٍ یَسْمَعُ الْخَلائِقُ: «اَتیٰ اَمْرُ اللّٰهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ»** النحل: ۱).

یعنی: به تحقیق اول کسی که با حضرت قائم آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بیعت می‌کند جبرئیل است که به صورت پرنده‌ای سفید از آسمان بر او﴿علیه السلام﴾ نازل می‌شود، پس با او بیعت می‌کند، سپس یک پای خود را بر بام کعبه، و پای دیگرش را بر بام بیت المقدس می‌گذارد، سپس با صدای بلند فریاد می‌زند بطوری که همهٔ خلائق (از جن و انس و حیوان و...) صدای جبرئیل را می‌شنوند که می‌گوید: امر خدائی فرارسید پس عجله نکنید (و به زودی ردّش نکنید).

۲۰۵- خطبهٔ حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ نزد کعبهٔ معظمه:

مرحوم علامهٔ مجلسی در کتاب شریف «بحارالانوار: ج ۵۲ - باب ۲۶ حدیث ۸۱ ص ۳۰۷» از ابی بصیر روایت کرده که حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ - در حدیث طولانی - فرمود: «حضرت قائم آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾) به اصحابش می‌فرماید: ای قوم به درستی که اهل مکه مرا اراده نمی‌کنند (از من پیروی نمی‌کنند و بیعت نمی‌نمایند) ولکن من از طرف خداوند متعال به سوی آنان فرستاده شدم تا حجت را بر آنان تمام کنم به چیزی که برای همانند من سزوار است پس حجت را بر آنان تمام نماید، آنگاه حضرت﴿علیه السلام﴾ مردی از اصحابش را فرا می‌خواند و به او می‌فرماید: برو به سوی اهل مکه، و به آنان بگو: ای اهل مکه من فرستادهٔ فلانی به سوی شما هستم و او به شمامی‌گوید: همانا ما اهل بیت رحمت الهی، و معدن رسالت و خلافت هستیم.

و ما ذرّیهٔ محمد و سلالهٔ انبیاء الهی می‌باشیم، و به تحقیق بر ما ظلم شده، و هتک حرمت گردیده و جفا شده و حق ما ربوده شده از زمان رحلت پیغمبر ما﴿صلی الله علیه و آله﴾ تا امروز، پس ما امروز در احقاق حقمان از شما یاری می‌جوئیم، یاریمان کنید.

پس وقتی این جوان چنین سخن بگوید و پیام حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ را به مردم مکه برساند، اهل مکه او را بین رکن و مقام سر می‌برند، و این است نفس زکیّه (که قتلش حتمی است) پس هرگاه خبر قتل و ذبح نفس زکیه به حضرت﴿علیه السلام﴾

برسد، به اصحابش می‌فرماید: آیا به شما خبر ندادم که اهل مکه با من بیعت نخواهند کرد، پس اهل مکه حضرت﴿علیه السلام﴾ را رهایش نمی‌کنند بلکه تعقیبش می‌کنند، تا اینکه حضرت از مکه خارج می‌شود، پس فرود می‌آید از عقبهٔ طُوی با سیصد و سیزده نفر مرد بعدد اصحاب بدر، تا اینکه به مسجد الحرام می‌آید، پس در مقام ابراهیم﴿علیه السلام﴾ چهار رکعت نماز بجا می‌آورد، و پشتش را به طرف حجر الاسود می‌کند.

سپس حمد و ستایش خداوند متعال می‌گوید، و رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ را به یاد می‌آورد و درود بر او می‌فرستد و سخن می‌گوید آنچنان که تاکنون کسی چنین سخنی نگفته باشد.

پس اول کسی که دست خود را بر دست او می‌نهد و با او بیعت می‌کند جبرئیل و میکائیل است، و می‌ایستد با آن دو رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امیرالمؤمنین﴿علیه السلام﴾ پس کتاب جدیدی را به او می‌دهند که آن کتاب بر عرب سخت است، کتابی که تازه مهر خورده است، پس به او می‌گویند: طبق این کتاب عمل کن، و بیعت می‌کنند با او سیصد نفر، و کمی از اهل مکه.

سپس از مکه خارج می‌شود، تا اینکه می‌باشند در مثل حلقه، ابوبصیر می‌گوید: به امام باقر﴿علیه السلام﴾ عرض کردم: حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد که جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ آن حضرت﴿علیه السلام﴾ می‌باشد، سپس پرچم آشکار را تکان می‌دهد و آن را باز می‌کند، و آن پرچم رسول خدا﴿علیه السلام﴾ سحابه (همانند ابر سایه افکن است) و زره رسول اللّٰه﴿صلی الله علیه و آله﴾ که حلقه‌های آن یک اندازه بوده راگرفته و شمشیر حضرت عليّ﴿علیه السلام﴾ ذوالفقار را بکمر می‌بندد.

و ابن حماد از جابر روایت کرده که حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود: «حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ هنگام عشاء در مکه ظهور می‌کند، و با او پرچم رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و پیراهن و شمشیرش، و نشانه‌ها و نور و بیان است، پس هرگاه نماز عشاء را خواند با صدای بلند ندا می‌کند: ای مردم شما را به یاد خداوند متعال می‌آورم، و جایگاه شما نزد پروردگارتان را یادآور می‌شوم، پس خداوند متعال گرفت حجت خود را و بر شما تمام کرد، و انبیائش را به سوی شما فرستاد، و کتابش را بر شما نازل کرد، و

شما را امر کرد که کسی را شریک او قرار ندهید. و طاعت خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه و آله» را محافظت کنید، و زنده کنید آنچه را که قرآن زنده کرد و بمیرانید چیزی را که قرآن میرانده است، و در راه حق و هدایت یاور و تنها در دژ تقوی و پرهیزکاری پناه برید، زیرا دنیا به فناء و زوالش نزدیک شد، و اعلان وداع نمود، پس به تحقیق من شما را به سوی خداوند متعال و رسولش«صلی الله علیه و آله» و عمل به کتابش و نابودی باطل، و احیاء سنتش دعوت می‌کنم.

پس ظهور می‌کند میان سیصد و سیزده نفر مرد بعدد اهل بدر بدون وعده‌ای از پیش، آنان نزد آن بزرگوار گرد آیند همانند پاره‌های ابر که در فصل پائیز گرد هم آمده به هم می‌پیوندند، آنان زاهدان در شب، و شیران در روز هستند، پس خداوند متعال سرزمین حجاز را برای حضرت مهدی«علیه السلام» فتح می‌کند و زندانیان بنی هاشم را آزاد می‌کند، و پرچم‌های سیاه کوفه را فرود می‌آورد، پس برای بیعت به سوی مهدی«علیه السلام» می‌فرستد، و مهدی«علیه السلام» لشکر خود را به اطراف جهان می‌فرستد، و ستم و ستمگران را نابود می‌کند، و حکومتش در تمام بلاد استوار می‌شود، و خداوند متعال بدست او «علیه السلام» قسطنطنیه را فتح می‌کند.

مرحوم محمد بن حسن حرّ عاملی در کتاب شریف «اثبات الهداة» از ابی خالد روایت کرده که حضرت امام باقر«علیه السلام» در تفسیر آیهٔ کریمهٔ «**﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً﴾** البقرة: ۱۴۸).

یعنی: در خیرات سبقت گیرید هرکجا که باشید خداوند متعال شما را حاضر می‌کند.

فرمود: مراد از خیرات ولایت اهل بیت عصمت و طهارت«علیهم السلام» است، و مراد از آنها که هرکجا باشند حاضر شوند آن سیصد و سیزده نفر اصحاب قائم‌اند، و آنها امت معدود هستند، سوگند به خداوند متعال آنها همانند پاره‌های ابر فصل پائیز در یک ساعت گرد هم آیند.

و از طریق عامه در کتاب «بیان الشافعی ص ۵۱۱ باب ۱۵» به اسنادش از عبدالله بن عمر روایت کرده که رسول خدا«صلی الله علیه و آله» فرمود: «**يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ وَ عَلَىٰ رَأْسِهِ غَمَامَةٌ، فيها مُنادٍ يُنادي: هٰذَا الْمَهْدِيُّ خَليفَةُ اللّٰهِ فَاتَّبِعُوهُ**».

یعنی: خروج و ظهور می‌کند مهدی﴿علیه السلام﴾ و حال آنکه بر بالای سرش ابری است که در میان آن منادی ندا می‌کند: این مهدی خلیفهٔ خداوند متعال است، از او پیروی کنید».

و نیز از طریق عامه درکتاب «تلخیص المتشابه: ج ۱ ص۴۱۷» به اسنادش از عبدالله بن عمر روایت کرده که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ وَ عَلىٰ رَأْسِهِ مَلِكٌ يُنٰادي: اَنَّ هٰذَا الْمَهْدِيُّ فَاتَّبِعُوهُ**».

یعنی: ظهور می‌کند مهدی﴿علیه السلام﴾ و حال آنکه بر بالای سرش ملکی است که ندا می‌کند: به درستی این مهدی است، پس پیروی کنید او را.

و از طریق شیعه درکتاب «اثبات الهداة» روایت شده است: «**يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمانِ، عَلىٰ رَأْسِهِ غَمٰامَةٌ تُظِلُّهُ مِنَ الشَّمْسِ، تَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمٰا دٰارَ، يُنٰادي (تُنٰادي خ) بِصَوْتٍ فَصيحٍ: هٰذا الْمَهْدِيُّ**».

یعنی: ظهور می‌کند در آخر الزمان، در حالی که بر بالای سرش ابری است ، سایه بانی است او را از آفتاب، همراه اوست هر جا که برود، ندا می‌کند به صوت فصیح (که هر قوم و ملت و زبانی آن را می‌فهمد): این است مهدی﴿علیه السلام﴾.

و از طریق عامه درکتاب «ابن حماد: ص ۹۹» از ابی سعید خدری روایت شده که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**تَأْوي اِلَيهِ اُمَّتُهُ كَمٰا تَأْوِي النَّحْلَةُ (اِلىٰ) يَعْسُوبِهٰا، يَمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلاً كَمٰا مُلِئَتْ جَوْراً، حَتّىٰ يَكُونَ النّٰاسُ عَلىٰ مِثْلِ اَمْرِهِمُ الْاَوَّلِ، لاٰ يُوقِظُ نٰائِماً وَ لاٰ يُهْرِقُ دَماً**».

یعنی: امّت حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ به سوی او پناه برند وگرد او جمع شوند و درکنارش قرار گیرند، همانطوری که زنبور عسل با ملکهٔ خود درکندو منزل می‌گیرند، او﴿علیه السلام﴾ زمین را پر از عدل کند همان طوری که پر از جور شده است، تا اینکه مردم به صفای باطنی و فطرت و سیرت خود که حق و عدالت و انسانیت است بازگردند، که پس از این، خوابیده‌ای بناحق بیدار، و خونی بناحق ریخته نشود.

درس سی و نهم:

هشتمین معنی «العصر»

۲۰۶- عصر حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» چه عصریست؟

هشتمین معنی «العصر» عصر حضرت ولیّ عصر«علیه‌السلام» و زمان قیام صاحب‌الزّمان حجّةبن الحسن العسکری دوازدهمین جانشین بحق خاتم الأنبیآء و آخرین حجت خدا در سلسلهٔ حجت‌های الهی صلوات اللّه علیهم اجمعین می‌باشد.

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» به اسنادش از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: پرسیدم از حضرت امام صادق«علیه‌السلام» تفسیر قول خداوند عزّوجل: «والعصر» را فرمود: «العصر» عصر خروج قائم«علیه‌السلام» است.

خداوند متعال به عصر ولیّ عصر«علیه‌السلام» سوگند یاد کرد که او عصارهٔ جمیع نبوّتها و رسالتها و امامتها و ولایتها، و عصارهٔ تمام کتابهای آسمانی و سنتهای پیامبران الهی می‌باشد.

در زیارت آن حضرت«علیه‌السلام» می‌خوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلىٰ بَقِيَّةِ اللّهِ في بِلادِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلىٰ عِبادِهِ، اَلْمُنْتَهىٰ اِلَيْهِ مَواريثُ الْأَنْبِيٰآءِ، وَلَدَيْهِ مَوْجُودُ آثارُ الْاَصْفِيٰآءِ، اَلْمُؤْتَمَنُ عَلَى السِّرِّ، وَالْوَلِيُّ لِلْاَمْرِ».

و در اعمال شب نیمهٔ شعبان: **«مَدارُ الدَّهْرِ وَ نَواميسُ الْعَصْرِ».**

وقتی خداوند سبحان به واسطهٔ منزلت والا و عظمت عصر به آن سوگند یاد کند، پس چه خواهد بود منزلت والا و مجد و عظمت، و مقام و جلالت و عزت ولیّ‌عصر و صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام»؟

و اما آن عصر و زمان چه عصر و زمانی است که دوازدهمین جانشین بحق رسول اللّه«صلّی الله علیه و آله» ولیّ عصر و صاحب زمان و نوامیس عصر و امام آن می‌باشد؟

آن عصر خارج شدن انسان از خود بیگانگی بخود آشنائی، و از صورت به سیرت و از ظاهر به باطن خود، و عصر بازگشت انسان به صفای درونی و فطرت و طبیعت و سرشت و انسانیت خود است.

عصر شکوفائی استعدادها، و زمان رشد عقلها و فکرها و خردها و اندیشه‌ها، عصر ظهور عصارهٔ همهٔ نبوّتها و رسالتها و ولایتها و امامتها، و زمان بروز تمام مفاهیم کتابهای آسمانی، و مبانی همهٔ سنتهای رسولان الهی، عصر بروز شعورها، و غلبهٔ آنها بر شعارها، و زمان بیان حقائق دین و مفاهیم قرآن کریم، و معارف اسلام، و عصر آموزش حکمتها و آموختن احکام و اجرای حدود الهی، و زمان کشف اسرار نظام هستی در دو بُعد تکوین و تدوین و طبیعت و شریعت.

عصر نزول ملائکهٔ آسمانی و ظهور جن، و زمان نزول ادریس و عیسی علیهما السلام از آسمان و عصر ظهور الیاس و خضر«علیهما السلام» از زمین، و ظهور اصحاب کهف و عده‌ای از مؤمنان راستین، و زمان رجعت جمعی از مردگان برای یاری صاحب‌الزّمان«علیه السلام»، عصر تسخیر آسمان و زمین، و خورشید و ماه و ستارگان، و زمان تسخیر بادها و ابرها و دشتها و کوهها، و دریاها و حیوانات و... عصر نزول برکات آسمانی، و زمان بروز دفینه‌های زمین برای انسانها، عصر حکومت انسان بر زمان، و عقل بر شهوت، و علم بر جهل، و زمان بروز انسانیت و سیرت و صفای باطن انسانها، و عصر حکومت انسانیت و فضیلت و عدالت و شرافت و کرامت و عظمت و شخصیت و مجد بر انسانها، و زمان حکومت انسان بر دنیا.

عصر رهائی انسان از چگونه زندگی کردن، و چگونه زیستن، و زمان آموختن چگونه بودن و چگونه ماندن ، عصر رهائی انسان از خودبیگانگی، و رهائی انسان از گرگ انسان‌نما بودن، و زمان خودی شدن انسان به خود، انسان شدن انسان با انسان، عصر غلبهٔ همهٔ فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی بر تمام رذائل اخلاقی و

امیال و هواهای نفسانی، و زمان غلبهٔ تمدن بر توحش، عصر بروز سیرتها بر صورتها، وزمان ظهور غیرتها و ستر مکشوفات و... عصر تحقق همهٔ ناباوریها و آمالها و خواسته‌ها و آروزهای به حق، و زمان بروز همهٔ ارزشـها، و افول و محو همهٔ بی‌ارزشیها و...

۲۰۷- حضرت مهدی«علیه السلام» در خطبهٔ غدیر خم:

بر هیچ صاحب اندیشه و نظری پوشیده نیست که هیچ خبر و حدیث و روایتی در دین مبین إسلام غیر از خبر أصل بعثت حضرت رسول اللّٰه«صلی الله علیه و آله» از نظر سند و تواتر در حدّ خطبهٔ غدیر خم نیست، خبری که بیش از یکصد و بیست هزار نفر شنوندهٔ آن بوده‌اند، و مهاجرین و أنصار و تابعین و صدها رواة و هزاران مورخ از شیعه و عامه درکتب معتبرهٔ خود نقل کرده‌اند، در همین خطبه، حضرت رسول أکرم«صلی الله علیه و آله» در موارد عدیده‌ای با صراحت در بارهٔ حضرت مهدی، ولیّ عصر، صاحب‌الزّمان«عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف» فرمود:

«مَعٰاشِرَ النّٰاسِ! اَلنُّورُ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيَّ مَسْلوُكٌ، ثُمَّ فِي عَلِيٍّ، ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقٰآئِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ‌اللّٰهِ، وَ بِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنٰا، لِأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنٰا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرِينَ وَالْمُعٰانِدِينَ وَالْمُخٰالِفِينَ وَالْخٰآئِنِينَ وَالْآثِمِينَ وَالظّٰالِمِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعٰالَمِينَ - مَعٰاشِرَ النّٰاسِ! إِنِّي نَبِيٌّ، وَعَلِيٌّ وَصِيٌّ، أَلاٰ إِنَّ خٰاتَمَ الْأَئِمَّةِ مِنّٰا: اَلْقٰآئِمُ الْمَهْدِيُّ، أَلاٰ إِنَّهُ الظّٰاهِرُ عَلَى الدِّينِ أَلاٰ إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّٰالِمِينَ، أَلاٰ إِنَّهُ فٰاتِحُ الْحُصُونِ وَ هٰادِمُهٰا، أَلاٰ إِنَّهُ قٰاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرك.

أَلاٰ إِنَّهُ مُدْرِكٌ بِكُلِّ ثٰأرٍ لِأَوْلِيٰآءِ اللّٰهِ، أَلاٰ إِنَّهُ النّٰاصِرُ لِدِينِ اللّٰهِ، أَلاٰ إِنَّهُ الْغَرّٰافُ مِنْ بَحْرٍ عَمِيقٍ، أَلاٰ إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ، وَكُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ، أَلاٰ إِنَّهُ خِيَرَةُ اللّٰهِ وَ مُخْتٰارُهُ، أَلاٰ إِنَّهُ وٰارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِهِ، أَلاٰ إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُنَبِّهُ بِأَمْرِ إِيمٰانِهِ، أَلاٰ إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ، أَلاٰ إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ، أَلاٰ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ، أَلاٰ إِنَّهُ الْبٰاقِي حُجَّةً، وَ لاٰ حُجَّةَ بَعْدَهُ، وَلاٰ حَقَّ إِلاّٰ مَعَهُ، وَلاٰ نُورَ إِلاّٰ

عِنْدَهُ، ألاٰ إِنَّهُ لاٰ غالِبَ لَهُ، وَلاٰ مَنْصُورَ عَلَيْهِ، ألاٰ إِنَّهُ وَلِيُّ اللّهِ في أَرْضِهِ وَحَكَمُهُ في خَلْقِهِ، وَأَمينُهُ في سِرِّهِ وَ عَلاٰنِيَّتِهِ ...

مَعاشِرَ النّاسِ! أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكاٰةَ كَما أَمَرَكُمُ اللّه عَزَّ وَجَلَّ لَئِنْ طالَ عَلَيْكُمُ الاٰمَدَ فَقَصَرْتُمْ اَوْ نَسِيتُم، فَعَلِيٌّ وَ لِيُّكُمْ وَ مُبَيِّنٌ لَكُمُ الَّذي نَصَبَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدِي، وَمَنْ خَلَقَهُ اللّهُ مِنّي وَ أَنَا مِنْهُ، يُخْبِرُكُمْ بِما تَسْئَلُونَ عَنْهُ، وَيُبَيِّنُ لَكُمْ ما لاٰ تَعْلَمُونَ، ألاٰ إِنَّ الْحَلاٰلَ وَالْحَرامَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ اُحْصِيَها وَاُعَرِّفُها، فَآمُرُ بِالْحَلاٰلِ، وَأَنْهىٰ عَنِ الْحَرامِ فِي مَقامٍ واحِدٍ، فَأُمِرْتُ أَنْ آخُذَ بِالْبَيْعَةِ مِنْكُمْ وَالصَّفْقَةِ لَكُمْ بِقَبُولِ ما جِئْتُ بِهِ عَنِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ في عَلِيٍّ أَميرِالْمُؤْمِنينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذي مِنّي وَ مِنْهُ اُمَّةٌ قائِمَةٌ، مِنْهُمُ الْمَهْدِيُّ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ الَّذي يَقْضِي بِالْحَقِّ ...» إلى آخر خطبه

۲۰۸- عصر ظهور حق بر باطل و ایمان بر کفر:

عصر حضرت ولیّ عصر«عليه السلام» عصر ظهور حق بر باطل، و توحید بر شرک، و ایمان بر کفر، و اخلاص بر نفاق، و زمان بروز عدل بر ظلم، و قسط بر ستم، و انصاف بر نابرابریها، عصر غلبهٔ صفا و محبت بر عداوت، و رفاقت و صمیمیت بر حسادت، و صداقت بر کذب، و زمان غلبهٔ فضیلت بر رذالت، و شرافت بر دنائت، و امانت بر خیانت و صلاح بر فساد، و عصر غلبهٔ دولت به حق بر دولت باطل است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «روضهٔ کافی - حدیث ۴۳۲» در معنی قول خداوند عزّوجّل:

«وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً» الاسراء: ۸۱).

از حضرت امام باقر«عليه السلام» روایت کرده که فرمود: «هرگاه قائم آل محمد«صلى الله عليه وآله» قیام کند، دولت باطل نابود می‌گردد».

خداوند متعال می‌فرماید:

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ» الانبياء: ۱۸).

یعنی: بلکه، همیشه حق را بر باطل غالب و پیروز می‌گردانیم، پس باطل در نهایت محو و نابود می‌گردد.

و مرحوم عیاشی در تفسیر آیهٔ کریمهٔ «**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**» التوبة: ۳۳). از أبی مقدام روایت کرده که حضرت امام باقر«علیه السلام» فرمود: «**إِنَّ ذٰلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْقٰائِمِ«علیه السلام»**».

و مرحوم طبرسی مازندرانی در تفسیر شریف «مجمع البیان» از حضرت امام باقر«علیه السلام» روایت کرد، که فرمود: «**إِنَّ ذٰلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَلاٰ يَبْقىٰ أَحَدٌ إِلاّٰ أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ«صلی الله علیه و آله»**».

و مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب شریف «اثبات الهدای» از محمد بن حمران روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود: «**إِنَّ الْقٰائِمَ مِنّٰا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطْوىٰ لَهُ الْأَرْضُ، وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ كُلُّهٰا، وَ يُظْهِرُ اللّٰهُ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْكَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، ثُمَّ ذَكَرَ جُمْلَةً مِنْ عَلاٰمٰاتِهِ ثُمَّ قٰالَ: فَعِنْدَ ذٰلِكَ خُرُوجُ قٰائِمِنٰا**».

یعنی: بتحقیق قائم ما آل محمد«صلی الله علیه و آله» یاری شده بر أثر رعب در دلهای مشرکان و کافران و... و تأیید شدهٔ بیاری خدائی است، که زمین در اختیار او قرار گرفته، و گنجها برایش ظاهر می‌گردد، و خداوند متعال دینش را بدست او بر تمام أدیان غالب میسازد گرچه مشرکان از آن کراهت دارند، سپس پاره‌ای از علامات ظهور و قیام حضرت قائم«علیه السلام» را بیان فرمود، سپس فرمود: در این زمان قائم ما خروج خواهد کرد.

و در روایت دیگر آمده است که حضرت امام صادق«علیه السلام» این بیت شعر را می‌خواند، و تکرار می‌کرد:

لِكُلِّ أُنٰاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقَبُونَهٰا   وَ دَوْلَتُنٰا في آخِرِالدَّهْرِ يَظْهَرُ

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «کمال الدین» بأسنادش از أبی بصیر روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» در قول خداوند عزوجل: «**هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْكَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**» الصف: ۹) فرمود: بخداوند متعال سوگند! هنوز تأویل این آیهٔ کریمه ظاهر و تحقق نیافته است، و تحقق نخواهد یافت تا اینکه قائم أهل بیت وحی«علیهم السلام» ظهور کند،

پس زمانی که قائم«علیه‌السلام» خروج کند، هیچ کافر بخداوند بزرگ و نه مشرک به امامی باقی نمی‌ماند مگر اینکه کراهت دارد خروج قائم«علیه‌السلام» را حتی اگر کافر یا مشرکی در دل سنگی پنهان شود آن سنگ به سخن در خواهد آمد و می‌گوید: أی مؤمن در درون من کافری پنهان شد، پس مرا بشکن و کافر را بکش.

و حضرت مولی الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«علیه‌السلام» در ظهور حضرت وليّ عصر«علیه‌السلام» و تشکیل دولت حقه به دست مبارک آن حضرت«علیه‌السلام» فرمود:

«لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيا عَلَيْنا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلىٰ وَلَدِها، وَ تَلاٰعَقيبَ ذٰلِكَ: «وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ» القصص:۵)[۱].

یعنی: هر آینه دنیا بازگردد بر ما آل محمد«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و در اختیار ما قرارگیرد و مهربانی نماید، همانند بازگشت شتر بدخو و چموش وگازگیر به بچّهٔ خویش. و در پی آن أمیر مؤمنان عليّ«علیه‌السلام» این آیهٔ کریمه را تلاوت نمود که خداوند متعال فرمود: «و ما اراده کردیم که بر آن طائفهٔ مستضعف در روی زمین منّت گذارده و آنها را در روی زمین پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان زمانها بگردانیم».

۲۰۹- عصر خارج شدن قرآن کریم از مهجوریت، و سنت رسول‌الله«صلی‌الله‌علیه‌وآله» از متروکیت:

عصر حضرت وليّ عصر«علیه‌السلام» عصر خارج شدن قرآن کریم از مهجوریت، و سنّت رسول اللّه«صلی‌الله‌علیه‌وآله» از متروکیت، و زمان تجسّم روح قرآن مجید و درک حقیقت آن و بیان معانی سنّت رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و عمل به آن، عصر ظهور علوم و فنون مکنونه، و زمان کمال عقلها وشعورها و خردها و فکرها و اندیشه‌ها، و تقویت قوای ظاهری و باطنی انسانها، عصر بیان واقعیتها و اسرار درونی‌ها، و زمان غلبهٔ علم بر جهل، و نور بر ظلمت، و حکومت اسلامی، بر اسلام حکومتی، و سیاست دینی بر

۱- نهج البلاغة: از حکم امام«علیه‌السلام» رقم ۲۰۰ ص ۱۱۸۰).

دین سیاسی، و غلبهٔ حکومت قرآنی بر قرآن حکومتی، و انقلاب اسلامی بر اسلام انقلابی، و جمهوری اسلامی، بر اسلام جمهوری، و شورای اسلامی بر اسلام شورائی، و صدارت اسلامی بر اسلام صدارتی و... و زمان طلوع کمال و رستگاری و افول انحطاط و نادرستی است.

عصر غلبهٔ نیکان بر دَدان و أبرار بر أشرار، و آزادی بر استبداد و... و زمان غلبهٔ عقل بر شهوت، و هدایت بر ضلالت، و سعادت بر شقاوت، و طاعت بر طغیان و... عصر تحقق حقیقت عدل و گسترش عدالت در پهنهٔ گیتی، و زمان راست شدن همهٔ کجیها و نادرستیها، و محو بیدادها و بیدادگریها، عصر توالد و تناسل مظاهر ایمان و تقوی و علم و عمل صالح، و زمان ریشه کن کردن کفر و فجور و فتنه و فساد، عصر ظهور عزّت أولیاء خدا، و زمان ذلّت و نابودی دشمنان خدا، و زمان ستر عیوب خوبان و کشف عیوب بدان و نفاق منافقان، عصر تازه کردن سنتهای الهی و أداء واجبات، و بازگرداندن ملت و شریعت واحده، و زنده کردن کتاب و حدود الهی، و زنده نمودن آثار دینی و أهلش و ...

و عصر شکستن شوکت سرکشان و متمردان، شکستن هیبت مستبدان و مستکبران، و شکستن سطوت استثمارگران و سیاستبازان، و ظالمان و ستمگران، و زمان در هم کوبیدن بناهای شرک و نفاق، وکفر و فساد، و فتنه و طغیان و... و عصر بیرون آوردن أصحاب سقیفهٔ سخیفه و بنیانگزاران جهل و ضلالت و تفرقه و گمراهی و... را در اسلام از قبرها جهت محاکمه و مجازات و... و زمان نابود کردن أهل فسق و گناه، و بریدن ریشه‌های گمراهی‌ها و تفرقه‌افکنیها، و قطع رشته‌های دروغ و افتراء، و از بیخ و بن برکندن أهل عناد و لجاج و انحراف و نادانی و... است.

در زیارت حضرت امام حسن عسکری علیه أفضل صلوات اللّه و أکمل تحیاته میخوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَباالْإمامِ الْمُنْتَظَرِ، اَلظّاهِرَةُ لِلْعاقِلِ حُجَّتُهُ، وَ الثّابِتَةُ فِي الْیَقینِ مَعْرِفَتُهُ، اَلْمُحْتَجَبُ عَنْ أَعْیُنِ الظّالِمینَ، وَ الْمُغَیَّبُ عَنْ دَوْلَةِ الْفاسِقینَ، وَ الْمُعیدُ رَبُّنا بِهِ الْإِسْلامَ جَدیداً بَعْدَ الْاِنْطِماسِ، وَ الْقُرْآنَ غَضّاً بَعْدَ الْإِنْدِراسِ».

یعنی: سلام و درود بر تو ای یازدهمین حجت خدا و جانشین بحق رسول اللّه«صلی الله علیه وآله» ای پدر دوازدهمین حجت خدا و آخرین جانشین بحق رسول اللّه«صلی الله علیه وآله» علیهم السلام امام منتظر که حجتش بر هر خردمندی ظاهر و عیان است، و معرفتش برای اهل معرفت، بیقین ثابت است، او در پردهٔ از دیدهٔ ستمکاران و جباران است، و او از دید دولت فاسقان و فرمانروایان نابکار پنهان و نهان است، اوست آنکه باز میگرداند پروردگارما بوسیلهٔ او اسلام را تازه و جدید غیر از اسلامی که مشوّه قبل از ظهورش در بین مردم بوده است، و بازمیگرداند پروردگار ما بوسیلهٔ او قرآن کریم را نو، و باطراوت بعد از مهجوریت و کهنگی‌اش در بین مردم ...».

۲۱۰- عصر در هم کوبیدن کاخهای ظلم و بیدادگری:

عصر حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» عصر در هم کوبیدن کاخهای ظلم و ستم و بیدادگری، و عصر نابودی پایگاههای قدرتهای پوشالی و دروغین، و عصر بهم ریختن ستونهای استبداد و استکبار، و زمان شکافتن فرق سرها و بخاک مالیدن پیشانی و دماغهای ظالمان و ستم پیشگان و خیره سران است، عصر نقش بر آب شدن نقشه‌های توطئه گران، و زمان کشف مکر و حیلهٔ مکاران و حیله‌گران، عصر هلاکت فرعونها و نابودی فرعونیان زمان، و زمان ویرانی قصرهای بیدادگران و فرمانروایان زر و زور و تزویر، و عصر اختفاء جباران و گردنکشان، و زمان پنهان شدن فتنه گران و در بدرشدن مفسدان و آوارگی مزدوران و... است.

عصر حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» عصر دستگیری و تعقیب همهٔ ناکسان، و حدّ زدن منافقان و فاسقان، و گردن زدن گرگان بلباس میشان، و جاهلان و مزدوران و عالم نمایان، و زمان سوزاندن منبرهای یاوه سرایان از حلقوم حاکمان زر و زور و تزویر، عصر بخاک ذلت کشاندن دین بدنیا فروشان، مدّاحان و توجیه گران جنایات فرمانروایان نابکار، و زمان ریختن خون ناپاکان و خون خواران، عصر ظهور عزّت و خلوص، و بروز شکیبائی و شوکت مؤمنان و عالمان راستین، و زمان إفشاء

خباثتهای درونی و بستن درهای تزویر و نیرنگ و خدعه و تحمیق مردمان نادان ...

و عصر دریدن پرده‌های کفر و نفاق، و فتنه و فساد، و زمان سرنگونی پرچمهای فحشاء و دین سازان و بدعت گزاران، و بازیگران با کتاب اللّه و سنت رسول اللّه «صلّی الله علیه و آله» و عصر بدار آویختن مفسّران قرآن کریم با هواها و أمیال و خواهشهای نفسانی، و تأویل کنندگان آیات قرآنی را با أفکار انحرافی و آراء شیطانی، و زمان فروپاشی دژ دژخیمان و ازکار افتادن سلاحهای مخرّب مستکبران و... است.

در دعای شریف ندبه میخوانیم:

«أَيْنَ الْمُنْتَظَرُ لِإِقٰامَةِ الْأَمْتِ وَ الْعِوَجِ؟ أَيْنَ الْمُرْتَجىٰ لِإِزٰالَةِ الْجَوْرِ وَ الْعُدْوٰانِ؟ أَيْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرٰآئِضِ وَ السُّنَنِ؟ أَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ لِإِعٰادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيعَةِ؟ أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ لِإِحْيٰآءِ الْكِتٰابِ وَ حُدُودِهِ؟ أَيْنَ مُحْيِي مَعٰالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ؟ أَيْنَ قٰاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ؟ أَيْنَ هٰادِمُ أَبْنِيَةِ الشِّرْكِ وَ النِّفٰاقِ؟ أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَ الْعِصْيٰانِ وَ الطُّغْيٰانِ؟ أَيْنَ حٰاصِدُ فُرُوعِ الْغَيِّ وَ الشِّقٰاقِ؟ أَيْنَ طٰامِسُ آثٰارِ الزَّيْغِ وَ الْأَهْوٰآءِ؟ أَيْنَ قٰاطِعُ حَبٰآئِلِ الْكِذْبِ وَ الْإِفْتِرٰاءِ؟ أَيْنَ مُبِيدُ الْعُتٰاةِ وَ الْمَرَدَةِ؟ أَيْنَ مُسْتَأْصِلُ أَهْلِ الْعِنٰادِ وَ التَّضْلِيلِ وَ الْإِلْحٰادِ؟ ...».

یعنی: «کجاست بقیة اللّه که بیرون از خاندان هدایتگر رسالت نیست؟ کجاست آماده برای ریشه‌کن ساختن ستمکاران؟ کجاست منتظر برای راست کردن کجی و ناراستی؟ کجاست مرکز امید برای برانداختن بیداد ستم؟ کجاست ذخیره برای تازه نمودن فرائض و سنن دین؟ کجاست انتخاب گشته برای بازگرداندن کیش و آئین آسمانی؟ کجاست آرزو شده برای زنده کردن قرآن کریم و حدودش؟ کجاست زنده کنندهٔ دین و اهلش؟ کجاست شکنندهٔ شوکت تعدّی کنان؟ کجاست ویران کنندهٔ بنیادهای شرک و نفاق؟ کجاست نابودکنندهٔ أهل فسق و گناه و سرکشی؟ کجاست دروکننده شاخه‌های گمراهی و اختلاف؟ کجاست محو کنندهٔ

آثار کج فکری و هواپرستی؟ کجاست برندهٔ رشته‌های دروغ و افتراء؟ کجاست نابودکنندهٔ سرکشان و متمرّدان؟ کجاست از بن برکن اهل عناد و گمراهی و بی‌دینی؟».

۲۱۱- عصر عزّت مؤمنان و ذلّت کافران:

عصر حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ عصر عزّت مؤمنان و ذلّت کافران و زمان عزّت دوستان و ذلّت دشمنان خداوند سبحان می‌باشد، عصر تقوی و پرهیزکاری و کمال انسانی، و زمان گشوده‌شدن درهای علم و معرفت بروی بندگان الهی، و عصر جلوهٔ حلقهٔ اتصال بین خالق و مخلوق و زمان پیروزی توحید بر شرک و ایمان برکفر و هدایت بر ضلالت و صلاح بر فساد و... است.

در دعای متقن ندبه می‌خوانیم:

«أَيْنَ مُعِزُّ الْأَوْلِيٰاءِ وَ مُذِلُّ الْأَعْدٰاءِ؟ أَيْنَ جٰامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوٰى؟ أَيْنَ بٰابُ اللّٰهِ الَّذي مِنْهُ يُؤْتٰى؟ أَيْنَ وَجْهُ اللّٰهِ الَّذي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيٰاءُ؟ أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمٰاءِ؟ أَيْنَ صٰاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نٰاشِرُ رٰايَةِ الْهُدٰى؟ أَيْنَ مُؤَلِّفُ شَمْلِ الصَّلٰاحِ وَ الرِّضٰا؟ أَيْنَ الطّٰالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيٰاءِ وَ أَبْنٰاءِ الْأَنْبِيٰاءِ؟ أَيْنَ الطّٰالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلٰاءِ؟ أَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلٰى مَنِ اعْتَدٰى عَلَيْهِ وَ افْتَرٰى؟ أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذي يُجٰابُ إِذٰا دَعٰى؟ أَيْنَ صَدْرُ الْخَلٰائِقِ ذُوالْبِرِّ وَ التَّقْوٰى؟؟؟».

یعنی: «کجاست عزّت بخش دوستان خداوند متعال و خوارکنندهٔ دشمنان خداوند سبحان؟ کجاست جمع کنندهٔ جامعهٔ بشری را برکلمهٔ تقوٰی و پرهیزکاری؟ کجاست دَرِ علم و معرفت خدائی که تنها باید از آن در وارد شده و به علم و معرفت دست یافت؟ کجاست وجه خدائی که بسوی او روکنند دوستان خدا؟ کجاست وسیلهٔ پیوست میان زمین و آسمان؟ کجاست صاحب روز پیروزی حق بر باطل، و توحید بر شرک و... و بر افرازندهٔ پرچم هدایت؟ کجاست جمع آوری کن جامهٔ صلاح و رضایت؟ کجاست انتقام گیرندهٔ خون پیامبران و پیامبر زادگان از خون خواران؟ کجاست جویندهٔ خون شهیدان کربلاء از یزید و یزیدیان؟ کجاست پیروزمند بر هرکسی که بر او تعدّی نموده و افتراء بسته؟ کجاست مضطرّی که چون

دعا کند اجابت شود؟ کجاست صدر مخلوقات که صاحب برّ و تقوی است؟؟؟».

در دعای حضرت امام زمان«علیه السلام» -که قبل از زیارت جامعه در مفاتیح آمده- می خوانیم:

«اَللّٰهُمَ اشْعَبْ بِهِ الصَّدْعَ، وَ ارْتُقْ بِهِ الْفَتْقَ، وَ أَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ، وَ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَ زَيِّنْ بِطُولِ بَقٰائِهِ الْأَرْضَ، وَ أَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَ انْصُرْهُ بِالرُّعْبِ، وَ قَوِّ نٰاصِرِيهِ، وَ اخْذُلْ خٰاذِلِيهِ، وَ دَمْدِمْ مَنْ نَصَبَ لَهُ، وَ دَمِّرْ مَنْ غَشَّهُ، وَ اقْتُلْ بِهِ جَبٰابِرَةَ الْكُفْرِ وَ عُمَدَهُ وَ دَعٰائِمَهُ، وَ اقْصِمْ بِهِ رُؤُسَ الضَّلاٰلَةِ، وَ شٰارِعَةَ الْبِدَعِ، وَ مُمِيتَةَ السُّنَّةِ، وَ مُقَوِّيَةَ الْبٰاطِلِ، وَ ذَلِّلْ بِهِ الْجَبّٰارِينَ، وَ أَبِرْ بِهِ الْكٰافِرِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ فِي مَشٰارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغٰارِبِهٰا، وَ بَرِّهٰا وَ بَحْرِهٰا، وَ سَهْلِهٰا وَ جَبَلِهٰا، حَتّٰى لاٰ تَدَعَ مِنْهُمْ دَيّٰاراً وَ لاٰ تُبْقِيَ لَهُمْ آثٰاراً».

یعنی: خداوندا بر هم آر بوسیلۀ وجود ولیّ عصر«علیه السلام» شکستگی بندگانت را، و رفوکن بوسیلۀ او پاره گی جامعه انسانی را، و بمیران بوسیلۀ او بیدادگری را، و پدیدارکن میان جامعه بوسیلۀ او عدالت را، و زینت بخش بطول بقایش زمین را، و تأییدش کن بیاری کردنت، و یاریش فرما بترس و ایجاد وحشت در دل دشمنان، و نیروبخش یاری کنندگانش را، و واگذارکسانی راکه یاریش نکردند، و نابودکن هرکه با او دشمنی ورزید، و از بن برکن نیرنگ بازان با او را، و بکش بدست او سرکشان کفر و پیش گامان ضلالت و رکنهایش را.

و بشکن بوسیلۀ ولیّ عصر«علیه السلام» سران ضلالت وگمراهی و بدعت گزاران در دین را، و در هم کوب، محو کنندگان سنّت را، و نابودکن، تقویت کنندگان باطل را، و رام کن به وسیلۀ ولیّ عصر (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) گردنکشان را، و برأنداز به وسیلۀ او کافرانرا و همۀ ملحدان وکج اندیشان و منحرفان را در تمامی شرق و غرب عالم، و حتی آنهایی که در خشکی و دریا و بیابان و دشت وکوه زندگی می کنند، تا نگذاری از آنها دیّاری را، و باقی نگذاری برای آنها آثاری ازکفر و الحاد و گمراهی و نادانی را.

و در همین دعا می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ مِنْهُمْ بِلادَكَ وَ اشْفِ مِنْهُمْ عِبادَكَ، وَ أَعِزَّ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَحْيِ بِهِ سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ دارِسَ حُكْمِ النَّبِيِّينَ، وَ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحى مِنْ دينِكَ، وَ بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ حَتّى تُعيدَ دينَكَ بِهِ، وَ عَلى يَدَيْهِ جَديداً غَضّاً مَحْضاً صَحيحاً لاٰعِوَجَ فيهِ، وَ لاٰ بِدْعَةَ مَعَهُ، وَ حَتّى تُنيرَ بِعَدْلِهِ ظُلَمَ الْجَوْرِ، وَ تُطْفِيَ بِهِ نيرانَ الْكُفْرِ، وَ تُوضِحَ بِهِ مَعاقِدَ الْحَقِّ وَ مَجْهُولَ الْعَدْلِ، فَاِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ، وَ اصْطَفَيْتَهُ عَلى غَيْبِكَ، وَ عَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ بَرَّأْتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ الرِّجْسِ، وَ سَلَّمْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ - وَ تَجْمَعُ لَهُ مُلْكَ الْمَمْلَكاتِ كُلِّها: قَريبِها وَ بَعيدِها وَ عَزيزِها وَ ذَليلِها، حَتّى تُجْرِيَ حُكْمَهُ عَلى كُلِّ حُكْمٍ، وَ يَغْلِبَ بِحَقِّهِ عَلى كُلِّ باطِلٍ...».

یعنی: خداوندا پاک کن از ملحدان و ناپاکان بلادت را، و شفا ده با نابودی آنها دل بندگان صالحت را، و عزّت بخش به وسیلهٔ ولیّ‌عصر«عليه السلام» مؤمنان را، و زنده کن به وسیله او سنتهای رسولانت را، و بازرسی فرما حکم پیامبرانت را، و تازه‌کن به وسیلهٔ او آنچه را که از دینت محو شده، و عوض شده از حُکمت، تا بازگردانی دینت را به وسیلهٔ او، و بدستش دینی تازه، خرّم، خالص و درست شود تاکجی در آن نباشد، و نه بدعتی در آن، و تا روشن سازی به نور عدلش تاریکیهای بیداد را، و خاموش گردانی بواسطهٔ او آتش کفر را.

و روشن نمائی به وسیله ولیّ‌عصر«عليه السلام» مشکلات حق، ومجهولات عدل را زیـرا او هـمان بـندهٔ تـوست کـه بـرای خـود اخـتصاص داده‌ای، و بـرای غـیبت برگزیده‌ای، و او را ازگناهان حفظ نمودی، و از عیبها پاک و منزّه و دور ساختی، و از پلیدی درون (شرک و کفر و نفاق) پاکش نمودی، و از چـرکهای بـیرونی (گـناه و معصیت) سالم نگهش داشتی... و اینکه فـراهـم سـازی بـرای او تسـلّط بـر هـمهٔ کشورهای جهان را: کشورهای نزدیک و دور، و با عزّت و ذلیل آنها را،تـا جـاری سازی حکمش را بر تمامی حکمها، و تا چیره و غالب شود حق او بر همهٔ باطلها.

درس چهلم:

۲۱۲- معانی حکومت:

لازم میدانم در آغاز بحث امروز اشاره‌ای کوتاه و بسیار فشرده به چند معنای حکومت از نظر لغت، و در لسان دیانت، و اصطلاح سیاست منهای دیانت داشته باشیم:

ألف: حکومت از نظر لغت. ب: حکومت در لسان دیانت. ج: حکومت در اصطلاح سیاست منهای دیانت.

أما اول: حکومت دارای معانی متعددی است که ما همهٔ آنها را در تفسیر کبیر «البصآئر» آورده‌ایم که از جملهٔ آنها به معنی داوری کردن، فیصله دادن، استقرار، ثبوت، اتقان و قاطعیت در رأی آمده است.

و أما دوم: حکومت در لسان دیانت به معنی ایجاد نظم و حفظ آن با دو منطق عقل و دین، یعنی فن کشور داری و تدبیر و أندیشه در اداره و تنظیم امور داخلی و خارجی کشور بر أساس دو منطق عقل و دین که کسی جز حکیمان الهی با دو حکمت نظری و عملی بر أریکه آن تکیه نتوان زد، حکومتی که در تمام أبعادش خالی از حکمت نبوده، و جز به مصحلت انسانیت نیندیشد، حکومتی که تنها از راه حکمت الهی به نظام أحسن علمی عدالت در نظام آفرینش راه می‌یابد، و الگوی آن عدالت الهی را در جوامع بشری بر بسیط زمین تا حدود امکانات طبیعی و توان بشری رهنمون می‌سازد.

حکومتی که از راه حکمت الهی میان حوادث متغیر و رویدادهای ناپایدار جهان طبیعت، و حقائق عالم شریعت و أسرار ثابت دیانت، همگونی برقرار سازد،

و ارتباطات طبیعی، و اختلافات استعدادها و توانها و طبقات را حفظ کند، و هر کسی را در حدّ توان و شایستگی خود نگه‌می‌دارد، بطوری که هیچ کسی در آن با بینش و آگاهی لازم پا ازگلیم خود بیرون ننهاده، و بر دیگری سرکشی وکج مداری پیشه نکند.

چنین حاکم، حکومت را در خدمت دیانت، و اجرای فرامین آن بکارگیرد، چنین حکومتی (سیاستی) هرگز از دیانت جدا نیست، و دیانت نیز از درون ذاتش، خواستار چنین حکومت است، چنانچه انسانیت انسان هرگز از عقل جدا نیست، و عقل نیز از عمق طبعش خواستار انسانیت انسان است و مادر بحث‌های پیشین اشاره کردیم که:جامعه همآنند یک انسان است که سلامت وکمال او به سه چیز بستگی دارد: **ألف**: عقل سلیم، مدبّر، فرمانده و مطاع. **ب**: قلب سالم و محرّک و فرمانبردار عقل. **ج**: أعضاء سالم و متحرک و مطیع.

دیانت برای جامعه به منزلهٔ عقل سلیم، و حکومت همآنند قلب سالم است، و أفراد، نقش أعضاء را بازی می‌کنند. بر این نوع از حکومت ناکسان دست نیاویزند.

و أما سوم: حکومت در اصطلاح سیاست و علوم سیاسی منهای دیانت یعنی ایجاد نظم و حفظ آن با نیروی قهاره و چماق در آستین، و با زور و زر و تزویر و بعبارت دیگر: یعنی فرمانروائی زبرستان بر زیردستان، و خودکامگی مهتر بر کهتر «**اَلْحُکْمُ لِمَنْ غَلَبَ**» و بر این نوع حکومت جز ناکسان با زبردستی به آن دست نیاویزند، و سابقهٔ آن به سابقهٔ تاریخ جوامع بشری باز می‌گرددکه عقل سلیم و دین صحیح نقشی در آن ندارند.

در چنین حکومت، جز صورت انسان (حیوان دوپا) مشاهده نشود و سیرت و انسانیّت در آن بیگانه‌اند، و خودکامگی بر جامعه، حاکم، و در نهایت جامعه به انحطاط کشیده شده و حاکم سقوط می‌کند، و این نوع از حکومت بر أساس هوای نفس و شهوت استوار است که از آغاز زندگی بشر برکرهٔ خاکی آغاز شده است، از آغاز زندگی بشر، از هر یک از دو نوع از حکومت: حکومت بر أساس دو منطق عقل و دیانت، و حکومت بر پایهٔ هوای نفس و شهوت - چه اینکه انسان بین دو نیروی

متضاد: عقل و شهوت قرارگرفته - سخن رفته و تاکنون ادامه یافته است نه از زمان سقراط و بقراط و أفلاطون و امثال آنها که سقراط زده‌ها توهّم نموده‌اند.

پر واضح و روشن است نیاز جامعه به حکومت همآنند نیاز جسم به قلب فعّال است که به آغاز حیاتش بازمی‌گردد وحضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«عليه السلام» به این نیاز طبیعی بشر از آغاز زندگی‌اش اشاره فرموده است:

«وَ اِنَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ أَميرٍ بَرٍّ أَوْ فاجِرٍ»(۱)

یعنی داشتن سیستم حکومتی برای جامعهٔ انسانی یک ضرورت است خواه رهبر این حکومت فردی از هر جهت خوب و مؤمن باشد که بر أساس دو منطق عقل و دین بر مردم حکومت کند، و یا شخصی فاجر و نابکار باشد که با زور و زر و تزویر بر مردم فرمانروائی نماید.

نوع دوم از این حکومت هیچگاه ثبات و چهرهٔ ثابتی ندارد و همواره در حال تلوّن و چند چهره‌گی است، چه اینکه از دیانت جدا است و هرگز سازشی با دیانت نخواهد داشت.

و خلاصهٔ کلام آنکه: دیانت هیچگاه از (سیاست) جدا نیست، همانطوری که عقل از انسانیت جدا نیست، ولی ممکن است سیاست باشد و دیانت نباشد چنانچه ممکن است انسان باشد و عقل و انسانیت نباشد مثل أکثر مردم در أکثر زمانها.

یکی از اشتباهات بسیار بزرگ و فاحش دوگروه موافق و مخالف این است که: دسته‌ای بکلی دیانت را از سیاست (حکومت) جدا می‌دانند و می‌گویند: دیانت هیچگونه نظری بحکومت و کشور داری ندارد، و دستهٔ دیگر در مقابل آن گروه می‌گویند: سیاست عین دیانت، و دیانت عین سیاست است در حالی که نه این تساوی درست است و نه آن تباین، بلکه بین آندو عموم و خصوص مطلق است،

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ ۴۰ ص ۱۲۵).

یعنی هرکجا دیانت باشد، سیاست خواهد بود، ولی سیاست ملازم با دیانت نیست چنانچه أکثر یا همۀ سیاستهای دنیا که از دیانت جدا هستند.

و به عبارت دیگر باید گفت: همانطوری که نظام آفرینش و تکوین از سیاست آفریدگار جهان جدا نیست، نظام شریعت و تدوین نیز از سیاست رحمان جدا نیست، پس دیانت با این زاویه، عین سیاست و مساوی با آن است، و أما دیانت با سیاست شیطانی که حکومتهای قریب به اتفاق فرمانروایان دنیا بر آن استوار است: تباین کلّی دارد.

۲۱۳- حکومت واحدۀ عدل جهانی حضرت ولیّ عصر«عليه السلام»:

با بررسی دقیق و تحقیق عمیق در تاریخ نبوّتها و رسالتها و امامتها و سیرۀ علمای دینی ورهبران راستین مذهبی واضح و روشن است که بر اساس حکمتها و علل و مصالح عام جوامع بشری هیچ یک از انبیاء و رسولان الهی و اوصیاء و جانشینان به حق آنها و علمای راستین دینی مأمور به تشکیل حکومت در جامعه نبوده‌اند و تعدادی از آنان همچون حضرت یوسف و داود و سلیمان و رسول‌الله«صلى الله عليه وآله» ده سال در مدینه و امیرالمؤمنین«عليه السلام» پنج سال درکوفه که با فراهم شدن زمینه، حکومت تشکیل داده‌اند از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نکرده‌اند در حالی که بدون تردید همۀ آنان - بدون تشکیل حکومت - به وظایف و مأموریتهای خود به تمام معنی عمل کرده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«**قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاٰتِ رَبِّهِمْ**»الجن: ۲۸).

یعنی: به تحقیق رسولان الهی پیامهای پروردگارشان را به مردم کاملاً رسانیده‌اند. چه اینکه تمام رسولان إلهی برای اتمام حجّت بر مردم مبعوث شده‌اند، و تماماً ابلاغ رسالت نمودند.

خداوند متعال می‌فرماید: «**رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنّٰاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ**» النساء ۱۶۵).

یعنی: رسولان را فرستادیم تا نیکان را به رحمت ابدی خداوند متعال بشارت دهند و بدان را از قهر و عذاب الهی بترسانند تا آن که پس از فرستادن رسولان برای مردم حجتی بر خداوند متعال نباشد. (تا نگویند چرا برای هدایت و ارشاد و انذار ما پیامبری نفرستاده است).

و می‌فرماید:

«فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاَغُ الْمُبِينُ» النحل:۳۵).

یعنی: برای رسولان الهی جز تبلیغ رسالت و اتمام حجّت تکلیفی نیست.

تنها معصوم از میان تمام معصومین از انبیاء و مرسلین و اوصیاء صلوات اللّه علیهم اجمعین که مامور به تشکیل حکومت - جهت اتمام حجت بر تمام حکمرانان و فرمانروایان جهان در تمام اعصار - و آنهم جهانی وگسترش عدل و داد در بسیط زمین و مأمور به واقعیات و به ریشه‌کن ساختن کفر وگمراهی و جهل و نادانی و ظلم و استبداد و... از پهنه گیتی است، حضرت ولیّ‌عصر، صاحب الامر، امام زمان«علیه السلام» آخرین حجت الهی و خاتم أوصیآء«علیهم السلام» می‌باشد.

یکی از مهمترین حکمتها وعلل و مصالح غیبت حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» سیر زمان برای تشکیل حکومت از طبقات مختلف جوامع بشری می‌باشد که باید حتّی مدعیان دین و ایمان و علم و عمل حکومت تشکیل دهند و حجّت بر آنان تمام شود تا - پس از ظهور حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» و تشکیل حکومت - نگویند: اگر ما هم حکومت تشکیل می‌دادیم، چنین بود، و یا در آغاز ظهور با بهانه‌هایی با آن حضرت«علیه السلام» مخالفت ننمایند.

مرحوم شیخ طوسی درکتاب شریف «غیبت» از أبی صادق روایت کرده که حضرت امام باقر«علیه السلام» فرمود:

«دَوْلَتُنٰا آخِرُ الدُّوَلِ، وَ لَمْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتٍ لَهُمْ دُوْلَةٌ اِلاّٰ مَلَكُوا قَبْلَنٰا لِئَلاّٰ يَقُولُوا اِذٰا رَأَوْا سيرَتَنٰا اِذٰا مَلَكْنٰا سِرْنٰا مِثْلَ سيرةِ هٰؤُلاٰءِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ «وَالْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ» الاعراف ۱۲۸).

یعنی: دولت و حکومت ما خاندان رسالت آخرین دولت و حکومتی خواهد بود که دنیا آن را به خود خواهد دید و هیچ قوم و قبیله‌ای که باید بر مردم حکومت کنند و دولت تشکیل دهند، باقی نمی‌ماند مگر آنکه پیش از حکومت ما باید حکومت کنند، تا اینکه وقتی حکومت و دولت به حق و عدل ما را دیده‌اند نگویند: اگر ما هم دولت و حکومت تشکیل می‌دادیم مانند اینها بر مردم حکومت می‌کردیم و این است معنی فرمودهٔ خداوند عزّ و جلّ.

«**وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**» عاقبت امر برای متقین است.

۲۱۴- جامعهٔ تکامل یافته با حکومت واحدهٔ حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام»:

بدون تردید! هیچ جامعه‌ای پیش از حکومت به عدل و دولت به حق حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» تکامل یافته نخواهد بود و دنیا از آغاز خلقت و حکومت تاکنون چنین جامعهٔ تکامل یافته واحدهٔ جهانی را به خود ندیده است.

می‌توان یک جامعهٔ متمدّن کامل انسانی و تکامل یافته واحدهٔ جهانی را به یک راننده پشت فرمان یک ماشین که به حکم عقل سلیم حرکت می‌کند و یا به یک انسان کامل که دارای عقل کامل مدبّر و حاکم و مطاع، و دارای قلب سالم قوی محرّک، و مطیع تحت فرمان عقل، و دارای جسم صحیح مرکب از قوای باطنی و دورنی، و اعضای ظاهری و بیرونی، متحرک تحت فرمان عقل و تحریک قلب می‌باشد تشبیه نمود، که هر یک بدون تجاوز بر دیگری در محدودهٔ معین، و مدار خاصّ خود (چون أجزاء نظام هستی «**كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ**» یس:۴۰). بأداء تکالیف و وظائف خاص خود مشغولند:

دو نیروی (۱۵۰) گانهٔ متضاد باطنی: حلم و غضب، خوف و رجا، و رحمت و نقمت و... و ظاهری: چشم و گوش و زبان و بینی و دست و پا و... در چنین صورتی می‌توان آن انسان را انسانی کامل و تکامل یافته نامید که مفهوم انسانیّت در او متحقّق گشته و دارای هویّت إنسانی است.

انسانی که هر یک از نیروهای درونی و بیرونی، باطنی و ظاهری را در جای خود بکار می‌گیرد: حلم ... را در جای خود، و غضب را... در جای خود، و چشم ... را در جای خود، و گوش ...را در جای خود و برای آنچه که آفریده شده است، و چنین چشمی جز خدا نبیند، و چنین گوشی جز سخن خدا نشنود، و چنین زبانی که

جز سخن راست و حق نگوید، چنین انسانی چگونه بودن و چگونه ماندن خود را که حکمت وجودی او، و معنی و مفهوم انسانیت اوست را آموخته، و از حیوان دوپا بودن خارج ، و در صورت و سیرت یک انسان تکامل یافته به شمار می‌رود که البته در هر زمانی چنین انسانی، کمیاب و تعداد آن بسیار اندک است: «**وَ قَلیلٌ مِنْ عِبٰادِیَ الشَّکُورُ**» سبأ: ۱۳).

هرگاه سیصد و سیزده نفر چنین انسانهای تکامل یافته در میان جوامع بشری یافت گردند بدون تردید حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ ظهور خواهد نمود که اینان پیش گامان جامعهٔ تکامل یافته می‌باشند.

دیانت در جامعهٔ بشری به منزلهٔ عقل کامل مدبّر حاکم و فرماندهٔ مطاع، و حکومت در آن چون قلب سالم قویّ محرّک، و مطیع و مجری فرامین عقل، و أفراد آن همآنند قوای (۱۵۰) گانهٔ متضاد درونی و باطنی، و أعضای ظاهری و بیرونی متحرک به تحریک قلب فعّال می‌باشند، که تنها در این صورت جامعهٔ متمدن انسانی، کامل و تکامل یافته خواهد بود.

همانطوری که اشاره کردیم: طبق نصّ قرآن کریم و روایات متواتره از أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین تمام أنبیاءو رسولان و أوصیاء معصومین علیهم السلام و علمای راستین دینی تنها مأمور به تبلیغ دیانت و ارشاد و هدایت و مأمور به ظواهر امور در بین جوامع بشری بوده‌اند، و همه آنها به وظایف و تکالیف بسیار سنگین خود عمل نموده‌اند،و هیچ یک از آنان ناموفق در أداء وظائف نبوده‌اند، و هیچ یک از آنان مأمور به تشکیل حکومت و به بیان واقع‌امور غیراز آنچه را که بیان‌کرده‌اند نبوده‌اند گرچه معصومین آنان به واقع‌امور نیز واقف‌بوده‌اند.

با اینکه آنها در تمام أزمان، حکومتها و فرمانروایان دنیا را به تسلیم در مقابل فرامین الهی فرا می‌خواندند و «**أَسْلِمُوا تَسْلِمُوا**» می‌گفتند، و مردم را به اطاعت از دیانت دعوت می‌کردند، أما تعدادی از آنان که به اقتضای زمان و شرایط لازم حکومت محدوده تشکیل داده‌اند از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نکرده است، و دارای ولایت تکوینی و عالم بواقعیات و اسرار عالَم بوده‌اند أما مأمور به إعمال و إبراز آنها نبوده‌اند، بلکه تنها در موارد خاص از ولایت تکوینی استفاده، و در مواقع لازم، واقع را بیان می‌فرموده‌اند.

و همهٔ آنها از طرف خداوند منّان مژده و بشارت یک جامعهٔ متمدن کامل انسانی جهانی راکه آرزوی همهٔ انسانهاست، و بر أساس فطرت در انتظار آن بوده و هستند راکه دیانت در آن چون عقل کامل... و حکومت همآنند قلب محرّک، و افراد آن چون قوای درونی و بیرونی و ظاهری و باطنی و أعضاء یک انسان، متحرک و فعّال، باشند داده‌اند.

۲۱۵- وعدهٔ الهی به تحقق جامعهٔ تکامل یافته:

بدون تردید از آغاز زندگی بشر در کرهٔ خاکی و تشکل اجتماع و تشکیل حکومت تاکنون نه کسی جامعهٔ تکامل یافتهٔ انسانی را دیده و نه شنیده و نه نوشته و نه تحقق یافته است، و هنوز انسان در آرزو و انتظار وقوع و پیدایش آن به سر می‌برد که قطعاً متحقق خواهد شد چه اینکه وعدهٔ الهی تخلف ناپذیر است که خود فرمود:

«وَعَدَ اللّٰهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ...» النور: ۵۵).

یعنی: خداوند متعال به کسانی از شما بندگان که (به خداوند سبحان و ولیّ عصر«علیه السلام») ایمان آورده و کارهای نیکو کرده‌اند وعده فرموده (که در ظهور ولیّ عصر«علیه السلام») در پهنهٔ زمین خلافت دهد.

و فرمود:

«وَعْدَ اللّٰهِ لاٰ یُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰیَعْلَمُونَ» الروم: ۶).

یعنی: این وعدهٔ الهی است، و خداوند متعال هرگز خلف وعده نکند، ولکن أکثر مردم در هر عصر و زمان و مکان از آن آگاه نیستند.

وعدهٔ تخلّف ناپذیر الهی تحقق می‌یابد أما بدست مبارک مدار دهر و نوامیس عصر، و صاحب‌الزّمان و مبلی السرائر ... زیرا تنها اوست مأمور به تشکیل حکومت واحدهٔ عدل و داد در بسیط زمین، و مأمور به رساندن انسان را به آرزویش، و به آنچه که بر أساس فطرت در انتظارش بوده است، و مأمور به بهره‌گیری از ولایت تکوینی در آسمان و زمین، و مأمور به اظهار واقعیات، و ابراز أسرار دو نظام تکوین و تدوین، دو نظام طبیعت و شریعت و آسمان و زمین، وکشف أسرار دلها و دفائن زمین و ... است.

حکومتی که انسان در آن به حکمت وجودی خود در این دنیا پی می‌برد که آن چگونه شدن و چگونه بودن انسان در دنیائی که ظرف کمال انسانی است نه عین کمال، و چگونه ماندنش در آخرتی که ظرف بروز کمال و بهره‌گیری از آن است نه ظرف کمال.

خداوند متعال می‌فرماید:

«اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ - وَ ذٰلِكَ هُوَالْفَوْزُ الْعَظيمُ» التوبه: ۱۱۱).

یعنی: به تحقیق خداوند متعال خریداری کرده از مؤمنان، جان‌ها و مال‌هاشان را به بهاء بهشت - و این است کمال و پیروزی بزرگ انسانی.

و انسان در چنین حکومتی، حکمت وجودی حیوان را که چگونه زندگی کردن و چگونه زیستن برای انسان، و حکمت وجودی دنیا را می‌فهمد.

۲۱۶- زمینهٔ حکومت واحدهٔ عدل جهانی و بعضی از خصائص حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام»:

طبق آیاتی از قرآن‌کریم، و بسیاری از روایات وارده از دو طریق شیعه و عامه: حضرت ولیّ عصر«علیه‌السلام» دارای خصائص و زیاده‌هائی نسبت به تمام أنبیاء و رسولان الهی و أوصیاء معصومین آنان صلوات اللّٰه علیهم أجمعین از حضرت آدم«علیه‌السلام» تا حضرت خاتم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» می‌باشد که از آن جمله: بشارت همهٔ آنها از طرف خداوند متعال است که: شخص معظمی در خزانهٔ قدرت و عظمت و جلالت خود ذخیره کرده تا در آخرالزمان که همهٔ آنان از تبلیغ دیانت و ارشاد و هدایت فارغ گردند، وکفر و ضلالت و نفاق و شرارت و فتنه و جهالت و دنائت و فساد و رذالت، و فحشاء و شقاوت و... بر جوامع بشری غالب و دامنگیر أفراد آنها گردد.

در چنین زمانی خداوند متعال أسباب سلطنت و حکومت واحدهٔ جهانی را برای صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام» فراهم ساخته، و زمان و زمانیان را برای او مسخّرگرداند، تا همهٔ جهانیان را هدایت، و لباس انسانیّت بر انسانها بپوشاند، و همه را به

آرزوهاشان که در انتظارش بوده‌اند برساند، و هیچ قریه و آبادی و مجمع و فردی در پهنهٔ گیتی نماند مگر آنکه صدای «لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ» بحقیقت معنایش از او بگوش رسد.

مرحوم عیاشی در تفسیرش از حضرت امام موسی بن جعفر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود:

«لاٰ یَبْقیٰ فِی الْمَشٰارِقِ وَ الْمَغٰارِبِ أَحَدٌ اِلاّٰ وَحَّدَ اللّٰهَ».

یعنی: در شرق و غرب عالَم، کسی باقی نمی‌ماند مگر آنکه یکتا پرست شود (که توحید و یکتاپرستی حکمت خلقت عالم و ارسال رسولان الهی است): که فرمود: «خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَیْ أُعْرَفَ» و فرمود:

«وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ اِلاّٰ نُوحی اِلَیْهِ أَنَّهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ» الانبیاء:۲۵).

یعنی: و ای رسول ما هیچ رسولی را پیش از تو به رسالت نفرستادیم، جز آنکه به او وحی کردیم که همانا بجز من خدائی نیست تنها مرا به یکتائی پرستش کنید و بس.

آفریدگار جهان آثار و نتائج خدمات جمیع حجتهای خود را به دست آخرین حجّتش ظاهر خواهد ساخت که البته چنین ریاست کبرٰی و خلافت عظمٰی را تهیّهٔ أسباب باید، و استعداد و قابلیت خاصّی می‌خواهد که عظمت و بزرگی شأن آن به أندازهٔ این شغل عظیم و خدمت بزرگ باشد که موکول به آن شخص معظم شده، و مختصّ به آن جناب گردیده است، پس تمام مقدمات و ذی‌المقدمات از خصائص کسی است که زمان به او اختصاص دارد، و أما مقدارکم وکیف، و قدر و منزلت آنرا جز خداوند جلّت عظمته کسی نداند که در دعای ندبه می‌خوانیم:

«بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِیَّةُ شٰائِقٍ یَتَمَنّیٰ مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَکَرٰا فَحَنّٰا بِنَفْسی أَنْتَ مِنْ عَقیدِ عِزٍّ لاٰ یُسٰامیٰ بِنَفْسي أَنْتَ مِنْ أَثیلِ مَجْدٍ لاٰ یُجٰارٰی بِنَفْسي أَنْتَ مِنْ تِلاٰدِ نِعَمٍ لاٰ تُضٰاهیٰ بِنَفْسي أَنْتَ مِنْ نَصیفِ شَرَفٍ لاٰ یُسٰاوٰی...».

یعنی: جانم به فدایت أی کسی که آرزو و آرمان هر مرد و زن مؤمن هستی که برای نیل به آن فریاد زنند و پیوسته بنالند؟ جانم به فدایت أی آنکه عقد عزّت و عظمت و جلالتی که خداوند متعال برای تو بسته، کسی را أندیشهٔ رسیدن به پایان بزرگی آن نیست؟ جانم به فدایت أی کسی که بنیاد مجد و عظمت و بزرگی‌ات آنچنان است که هم قطاری ندارد، جانم به فدایت أی آنکه در قلّه‌ای از نعمت دیرینهٔ الهی قرارگرفتی که هیچکس را در آن راهی نیست، جانم به فدایت أی کسی که قرین شرافتی هستی که هیچ صاحب شرافتی با آن برابری نمی‌کند.

مرحوم عیاشی در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: «**وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً**» آل عمران:۸۳).

یعنی: هر که در آسمان و زمین است خواه و ناخواه مطیع فرمان آفریدگار جهان است.

روایت کرده از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ که فرمود: «هرگاه قائم ما آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ خروج کند نمی‌ماند جائی از زمین مگر آنکه ندا کنند در آن به شهادت: «**لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ**».

۲۱۷- ایمان و یکتاپرستی در حکومت واحدهٔ جهانی حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾:

مرحوم عیاشی در تفسیر همین آیهٔ کریمه روایتی را از ابن بکیر آورده که حضرت موسی بن جعفر﴿علیه السلام﴾ در تفسیر آن فرمود: «این آیه در شأن قائم ما آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ نازل شده است، و اوست که یهود و نصاری و صابئین و زنادقه وکفّار را در شرق و غرب زمین بیرون می‌آورد، پس اسلام را بر آنان عرضه می‌دارد، پس هرکس به رغبت خویش اسلام را بپذیرد، أمر می‌کند او را به نماز و زکات، و آنچه که باید یک مسلمان انجام دهد، و هر کس از آنها از روی عناد و لجاج اسلام نیاورد گردنش را خواهد زد تا در هیچ جا از شرق و غرب زمین کسی نماند مگر یکتاپرست موحد.

راوی (ابن بکیر) عرضه کرد: فدایت شوم خلق در آن زمان بیشتر از همین کفارند، پس باید گردن همهٔ آنها زده شود؟ امام«علیه‌السلام» فرمود: چون خداوند متعال اراده أمری را فرماید، زیاد را کم، وکم را زیاد فرماید».

یعنی: با آگاهی و بینشی که در آن زمان به مردم جهان داده می‌شود اکثر آنان با کمال میل و رغبت دین مبین اسلام را با دست مبارک حضرت ولیّ عصر«علیه‌السلام» می‌پذیرند، از این رو تعداد کم مؤمنین، زیاد، و تعداد زیاد کافرین، کم می‌شود، و این تعداد کم اگر با عناد و لجاج و خباثت باطنی، اسلام را نپذیرند، و سدّ راه و مانع پیشرفت اسلام گردند، گردن زده می‌شوند تا زمین از لوث وجود کفر و نفاق، و شرک و فساد پاک گردد، و توحید و اخلاص و عدل و داد در سراسر گیتی گسترش یابد، و جامعهٔ انسانی به علت غائی خلقت عالم که آن انسانیت انسان است نائل آید.

زیرا حضرت ولیّ عصر«علیه‌السلام» برای حکومت یک دین واحد الهی برکل افکار، و تشکیل یک حکومت واحدهٔ عدل خدائی بر پهنهٔ گیتی و رساندن انسان را بعلت غائی خلقتش ظهور می‌کند، و این جز با کفر زدائی و زدودن فتنه و فساد از وجه زمین میسّر نباشد، پس باید کفر و نفاق و شرک و عناد، و فتنه و فساد از بسیط زمین زدوده شود، تا دین قیّم و خالص الهی بر همه حاکم گردد، و آن دین فطرت است که خداوند سبحان انسان را بر اساس آن آفرید.

و این یا با بینش و آگاهی دادن به مردمی میسّر خواهد بود که استعداد پذیرش حق و نیل به کمال انسانی، و بازگشت به فطرت خویش را از دست نداده و مظهر کفر و فتنه و فساد نشده‌اند، و یا با ریشه کن کردن کسانی که درصدد بینش و آگاهی نیستند، و آنچنان در گرداب کفر و فتنه و فساد فرو رفته و منحط شده‌اند که هیچ راهی جز نابودی ندارند، چه اینکه فتنه سخت‌تر و فسادش بیشتر از قتل است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ - وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لاٰ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلّٰهِ»

البقرة: ۱۹۱-۱۹۳).

یعنی: و فتنهٔ فتنه جویان سخت‌تر و فسادش بیشتر از قتل آنها است (همچون عضو فاسدی که باعث فساد و نابودی دیگر أعضای یک جسم می‌گردد) و فتنه جویان را بکشید تا اینکه فتنه‌ای نباشد و دین تنها برای خداوند متعال باشد.

این است دین قیّم و خالص بر اساس فطرت که خداوند متعال غیر آنرا نخواهد پذیرفت و فرمود:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النّٰاسَ عَلَيْهٰا لاٰ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ» الروم: ۳۰).

«أَلاٰ لِلّٰهِ الدّينُ الْخٰالِصُ» الزمر: ۳).

«اِنَّ الدِّينَ عِنْدَاللّٰهِ الْاِسْلاٰمُ - وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلاٰمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» آل عمران: ۱۹ و ۸۵).

حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» با ظهورش یک حکومت واحدهٔ جهانی بر أساس یک دین واحد تشکیل می‌دهد و یک پرچم عدل را بگستردگی پهنهٔ گیتی بر بسیط زمین باهتزاز در خواهد آورد.

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «عیون الاخبار» از حضرت علیّ بن موسی الرضا«علیه‌السلام» روایت کرده که فرمود: چون حضرت مهدی«علیه‌السلام» خروج کند زمین به نور پروردگارش روشن شود، و میزان عدل، میان مردم گذاشته شود، پس به أحدی ظلم نمی‌کند».

هم سلیمانست اندر دور ما   که دهد صلح و نماند جور ما

و مرحوم شیخ مفید درکتاب شریف «ارشاد» روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه‌السلام» فرمود: «هر گاه قائم«علیه‌السلام» خروج نماید، به عدل حکم می‌کند و مرتفع می‌شود در أیّام او جور، و ایمن می‌گردد به او راهها، و زمین برکات خود را بیرون می‌آورد، و هر حقی به سوی أهلش برمی‌گردد، و باقی نمیماند أهل دینی جز آنکه اسلام آورده و مؤمن گردد.

در زیارت حضرت صاحب الامر(علیه السلام) می‌خوانیم:

«وَاقْصِمْ قاصِميهِ، وَاقْصِمْ بِهِ جَبابِرَةَ الْكُفْرِ، وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كانُوا مِنْ مَشارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغارِبِها، بَرِّها وَ بَحْرِها وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ أَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ (صلی الله علیه و آله) - اَللّٰهُمَّ وَ اَعِزَّ بِهِ الدِّينَ بَعْدَ الْخُمُولِ، وَ اَطْلِعْ بِهِ الْحَقَّ بَعْدَ الْأُفُولِ، وَ اَجْلِ بِهِ الظُّلْمَةَ، وَاكْشِفْ بِهِ الْغُمَّةَ، اَللّٰهُمَّ وَ آمِنْ بِهِ الْبِلادَ، وَاهْدِ بِهِ الْعِبادَ، اَللّٰهُمَّ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً إِنَّكَ سَمِيعٌ مُجِيبٌ».

یعنی: و ای خدا بشکن پشت کسانی (دشمن دوست‌نما) راکه پشت ولیّت امام زمان(علیه السلام) را می‌شکنند، و با دست ولیّت پشت جباران کافر را بشکن و به وسیلهٔ او کفّار و منافقان و همهٔ ملحدان را هر جاکه باشند بکش، در شرق یا در غرب زمین در بیابان یا در دریا، و به وسیلهٔ او زمین را از عدل پرکن و به وسیلهٔ ولیّت امام زمان(علیه السلام) دین پیغمبر خاتمت را بر تمام ادیان غلبه‌ده - خداوندا به وسیلهٔ او دین اسلام را پس ازگمنامی (بر اثر ترک عمل به موازینش) عزیزکن و ظاهر نما و جلوه بده حق را پس از غروبش و پرتو بخش به وسیلهٔ او تاریکی را و به وسیلهٔ او غمها را از دل بندگان صالحت برطرف ساز.

خداوندا به وسیلهٔ ولیّت، بلاد (کشورهای جهان) را آرام ساز و به وسیلهٔ او بندگان را هدایت فرما، خداوندا به وسیلهٔ او زمین را از عدل و داد پرکن چنان که پر شده است از ظلم و بیداد زیرا توئی شنوا و اجابت کنندهٔ دعاها.

درس چهل و یکم:

۲۱۸- دیانت اصل، و حکومت فرع، و حضرت ولیّ‌عصر أرواحنا له‌الفدآء مامور به واقعیات است:

همانطوری که قبلاً اشاره کردیم: دیانت به منزلۀ عقل مطاع است و حکومت همانند قلب فعّال محرک، و افراد جامعه چون اعضای متحرک کالبد یک انسان به شمار می‌روند، زمانی یک انسان، کامل خواهد بود که دارای عقل مدبّر کامل و قلب محرّک سالم و جسم متحرّک صحیح باشد که نقص در هر یک، باعث نقص در کمال انسان خواهد بود، و جامعۀ تکامل یافته و متمدّن، جامعه‌ای است که دیانت در آن، اصل و اساس، و حکومت، فرع و مجری فرامین، و جامعه، مطیع و فرمانبر باشد و چنین جامعه‌ای را جز در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» نمی توان انتظار داشت.

مرحوم فضل بن شاذان از حضرت مولی‌الموحّدین امام المتّقین امیر المؤمنین عليّ بن ابیطالب«علیه السلام» روایت کرده که فرمود:

«اَلْاِسْلاٰمُ وَ السُّلْطٰانُ الْعٰادِلُ اَخْوٰانِ لاٰ يَصْلَحُ وٰاحِدٌ مِنْهُمٰا اِلاّٰ بِصٰاحِبِهِ الْاِسْلاٰمُ اُسٌّ وَ السُّلْطٰانُ الْعٰادِلُ حٰارِسٌ وَ مٰا لاٰ اُسَّ لَهُ فَمُنْهَدِمٌ وَ مٰا لاٰ حٰارِسَ لَهُ فَضٰايِعٌ فَلِذٰلِكَ اِذٰا رَحَلَ قٰائِمُنٰا لَمْ يَبْقَ اَثَرٌ مِنَ الْاِسْلاٰمِ وَ اِذٰا لَمْ يَبْقَ اَثَرٌ مِنَ الْاِسْلاٰمِ لَمْ يَبْقَ اَثَرٌ مِنَ الدُّنْيٰا».

یعنی: دین مبین اسلام و سلطان (حاکم، رهبر، و فرمانروای) عادل همانند دو برادر (از هم جدا نشدنی) هستند که کمال هریک به دیگری بستگی دارد، اسلام اصل و اساس کمال، و سلطان عادل، نگهبان (اسلام دژ، و سلطان عادل، دژبان) آن است و هر چیزی که دارای اصل و ریشه و اساس نباشد منهدم و نابود می‌گردد و هر چیزی که نگهدارنده و نگهبان (و دژی که دژبان) نداشته باشد تلف و ضایع می‌شود

پس از این جهت هرگاه قائم ما از دنیا برود اثری از اسلام باقی نخواهد ماند چنانچه دژی که دژبان نداشته باشد دژ نیست، و هرگاه اثری از اسلام باقی نماند اثری از دنیا باقی نخواهد ماند.

طبق آیات قرآن کریم و روایات صحیحه وارده از اهل بیت عصمت و طهارت«علیهم السلام» آنکه در تمام ادیان الهی دیانت، اصل و حکومت، فرع بر آن بوده است و تمام پیامبران الهی مامور به تبلیغ دین و عمل به ظواهر امور بوده‌اند و مامور به تشکیل حکومت نبوده‌اند مگر آنکه زمینهٔ آن فراهم گردد چون حکومت یوسف و داود و سلیمان«علیهم السلام» و ده سال حکومت رسول اللّٰه «صلی الله علیه و آله» و پنج سال حکومت امیر المومنین«علیه السلام» و حتی موسی بن عمران با این که (۳)فرمانروای طغیانگر یعنی فرعون و قارون و هامان را به هلاکت رسانید فرعون را در دریا غرق نمود و قارون را در زمین فرو برد و هامان را نابود کرد، ولی چون مأمور به تشکیل حکومت نبود، حکومتی تشکیل نداده است.

و أما حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» در عین اینکه مأمور به تبلیغ دین است، و دیانت در نزدش أصل، و حکومت، فرع بر آن می‌باشد، مأمور به تشکیل حکومت نیز هست، زیرا تنها او در بین تمام انبیاء و رسولان الهی و أوصیاء آنان علیهم السلام مأمور به بیان واقع امور در تمام أبعاد می‌باشد که حکومت بازوی اجرائی، و با در خدمت دیانت قرارگرفتن بتواند به واقع عمل کند، و جامعهٔ بشری را از لوث کفر و أنواع شرک و نفاق پاک، و همهٔ أفراد را به کمال انسانی برساند، و تا حکومت در خدمت دیانت و بازوی اجرائی آن قرار نگیرد، مفهوم انسانیت در سراسر گیتی متحقق نخواهد شد که خداوند متعال آنرا به بندگانش وعده فرموده است:

«وَعَدَ اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَني لا يُشْرِكُونَ بي شَيْئاً» النور:۵۵).

یعنی: خداوند متعال به مؤمنان راستین از شما و صالحان و شایستگان وعده فرموده که آنانرا بتحقیق خلیفه گرداند، چنانکه خلیفه گردانید کسانی را که پیش از اینان بوده‌اند، و علاوه بر خلافت، البته متمکن خواهد ساخت آنانرا در دینی که آنرا

برای آنان پسندید، تا با قدرت حکومت که در خدمت و بازوی دیانت باشد، طبق واقع حکم نمایند، و بدون تردید! خداوند متعال خوف و ترس آنان از دشمنان را به أمن تبدیل خواهد نمود، و أمر فرماید تا تنها مرا پرستش و عبادت کنند، و هیچ نوعی از أنواع شرک برای من قرار ندهند.

۲۱۹- سه نعمت الهی بر امت اسلامی در حکومت حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾:

مرحوم طبرسی مازندرانی در تفسیر شریف (مجمع البیان) فرمود: روایت از أهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این است که: آیهٔ کریمهٔ «**وَعَدَ اللّٰهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ ...**» در حق حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ می‌باشد.

و مرحوم عیاشی روایت کرده از حضرت امام سجاد﴿علیه السلام﴾ که این آیهٔ کریمه را تلاوت کرده و آنگاه فرمود: «آنان واللّٰه شیعیان ما أهل بیت هستند، و این کار یعنی این سه احسان بزرگ (خلافت و دیانت و أمنیت به علاوهٔ عبادت تنها برای خداوند سبحان) به آنان داده می‌شود با دست مردی از ما، و او مهدی این امت است».

در زمان حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ تقیه و خوف مومنان از فرمانروایان نابکار، و بیم موحدان از مشرکان و کافران، و ترس مخلصان از منافقان و گردنکشان و... با نابودی آنان برداشته می‌شود، و عبادت و بندگی تنها برای خداوند متعال، و سلوک در امور دنیا و دین حسب نوامیس الهیّه و فرامین آسمانیّه میسّر می‌گردد.

بدون تردید! این خلافت الهی و حکومت صالحان در سراسر جهان تاکنون تحقق نیافته است، حکومتی که در آن عزّت و رفعت مؤمنان ، و عبادت و بندگی تنها برای آفریدگار جهان، و حکومتی که در آن ذلّت و هلاکت کافران و ملحدان، و خواری و نابودی منافقان و مستکبران جهان باشد، و آن تنها حکومت حضرت ولیّ عصر امام زمان ﴿علیه السلام﴾ است که آنرا در خدمت دیانت قرار داده و بر حسب واقع حکم می‌کند، و حکومتش فراگیر بسیط زمین از شرق و غرب، و از برّ و بحر، و از معموره و خراب و... گردد، و جائی نماند که حکمش جاری و أمرش نافذ نباشد.

و مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «کمال الدین» روایت کرده که امام صادق﴿علیه السلام﴾ بعد از ذکر نوح﴿علیه السلام﴾ و انتظار مؤمنان فرج را - فرمود: «تا اینکه خداوند متعال به آنان استخلاف و تمکین را عطا فرماید که همچنین است قائم﴿علیه السلام﴾ زیرا ایام غیبت او﴿علیه السلام﴾ ممتدّ می‌شود تا اینکه حق خالص، وکدورت از ایمان مرتفع گردد، به مرتدّ شدن هرکس از شیعه که طینت او خبیث باشد، و بیم نفاق و شرک خفی از او برود زمانی که ببینند استخلاف و تمکین را، و أمری راکه در عهد حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ منتشر می‌شود ببینند.

راوی عرض کرد: کسانی هستند که گمان می‌کنند: این آیهٔ کریمه در حق أبی بکر و عمر و عثمان و مولا أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب﴿علیه السلام﴾ نازل شده است؟

امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: اینان کوردلانی هستندکه هدایت نخواهند شد، در چه زمان وکجا متمکّن شد دینی که پسندید آنرا خداوند متعال و رسولش﴿صلی الله علیه و آله﴾ به انتشار أمر آن در امت، و رفتن خوف از دلهای آنان، و مرتفع شدن شک از سینه هاشان در عهد یکی از آن ثلاثه، و در عهد أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ به ارتداد مسلمانان و فتنه‌ها که برانگیخته شد در عهد ایشان، و جنگها که واقع گردید در میان ایشان وکفّار».

و مرحوم عیاشی روایت کرده که حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود: «حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ و أصحابش (با مشرکان سرکش، و فرمانروایان ستمگر، و دشمنان معاند و مخالفان لجوج) مقاتله می‌کنند واللّٰه تا خلق خدا به یکانگی خالق اقرار کنند، و چیزی را برای او شریک قرار ندهند، حتی آنکه پیرزن ضعیفی از مشرق ارادهٔ مغرب می‌کند و أحدی او را نمی‌ترساند».

۲۲۰- سلطان عادل کیست؟

مرحوم فضل بن شاذان درکتاب شریف «غیبت» از فضالة بن أیوب از عبداللّٰه بن سنان روایت کرده که گفت: پدرم پرسید از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ از سلطان عادل؟ امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: او آن کسی است که خداوند متعال اطاعت و فرمانبرداری از او را بعد از أنبیاء و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنّیان واجب گردانید، و او سلطانی

است بعد از سلطانی تا آنکه منتهی شود به سلطان دوازدهم، پس مردی از أصحاب آن حضرت﴿علیه السلام﴾ عرض کرد: وصف نما برای ما ایشانرا که کیستند ای فرزند رسول خدا﴿علیه السلام﴾؟ امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: ایشان از آن کسانند که خداوند متعال دربارهٔ آنان فرمود: «اَطیعُوا اللّٰهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ» النساء: ۵۹).

امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: و آنان کسانی هستند که خاتم آنها آن کسی است که عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ در زمان دولت او از آسمان فرود می‌آید، و در پشت سر او نماز گذارد، و اوست آن کسی که دجّال را خواهد کشت، و خداوند متعال بدست او مشارق و مغارب زمین را مفتوح گرداند، و سلطنت او تا روز قیامت ادامه دارد.

و مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف «ارشاد» روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «هرگاه برخواست قائم آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ حکم می‌کند میان مردم به حکم داود﴿علیه السلام﴾ و محتاج به بیّنه نمی‌شود، چون خداوند متعال الهام می‌کند او را، پس حکم می‌کند به علم خود (بر واقع أمر) و هر قومی را به آنچه در دل خود مخفی کرده‌اند خبر می‌دهد».

و مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «کمال الدین» روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «خداوند متعال بر میانگیزانند باد را که نداء می‌کند به هر وادی که: این مهدی حکم می‌کند به حکم داود و سلیمان و نمی‌خواهد بیّنه بر حکم خود».

و مرحوم نعمانی در کتاب شریف «غیبت» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «منادی آن حضرت﴿علیه السلام﴾ ندا می‌کند که این مهدی حکم می‌فرماید به حکم داود و سلیمان، سؤال نمی‌کند از مردم بیّنه‌ای را».

و مرحوم محدّث علامهٔ نوری مازندرانی در کتاب شریف «نجم الثاقب باب چهارم - مدرک بیستم از عامه» نقل فرمود:

«قاضی جواد ساباطی که نصرانی بود، و مسلمان شد در کتاب «براهین ساباطیّه» که ردّ بر نصاری است از کتاب «أشعیا» نقل کرده قول او را که گفت:

«اندذیر شل کم قورث ارا دوات آف ذی ستم آف حبیبی‌اند برنج شل کرداوت آف هز رو فس اند ذی سیرت آف کوسل اند سبت ذی سپرت آف نالج اند

اف ذی لارداند شل سیک هم اکوک اندر ستیزان ذی فیزاب لار داند شل مات حج افتر ذی سیت اف هزاپس نیر زر بروف افترذی بیر یک اف هزیر».

یعنی: پس زود است که بیرون بیاید از قنس الاسی شاخه‌ای، و بروید از عروق آن شاخه و زود است که مستقر شود بر او روح ربّ یعنی روح حکمت و معرفت، و روح شورٰی و عدل، و روح علم و خشیت خداوند، و میگرداند او را صاحب فکر وقّاد مستقیم در خشیت پروردگار، پس حکم نمی‌کنند از روی ظاهر و مجرّد شنیدن، و بعد از ابطال قول یهود و نصاری در تأویل این کلام گفته که: «این نصّ صریح است دربارهٔ مهدی(علیه السلام) زیراکه مسلمین اجماع کردند که: او **رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ** حکم نمی‌کند به مجرّد سمع و ظاهر و مجرّد شنیدن بلکه ملاحظه نمی‌کند مگر باطن را، و اتفاق نیافتاده این از برای أحدی از أنبیاء و أوصیاء».

۲۲۱- در زمان حضرت صاحب‌الزّمان(علیه السلام) آراء و هواهای نفسانی بـهدی و قرآن باز می‌گردد:

در بسیاری از روایات صحیحه وارده از أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه آمده است که در آخرالزمان هواپرستان و دین به دنیا فروشان آراء و هواهای نفسانی خود را معیار در امور دینی قرار میدهند، و هدی و قرآن کریم را بر آن تطبیق می‌دهند، و هرگاه حضرت وليّ‌عصر(علیه السلام) ظهور کند، خط بطلان بر آراء و هواهای نفسانی آنها کشیده و هدی و قرآن مجید را محور قرار می‌دهد.

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب(علیه السلام) در خطبه‌ای که در آن به پیش آمدهای سخت و به ظهور حضرت وليّ عصر(علیه السلام) اشاره دارد می‌فرماید:

«يَعْطِفُ الْهَوٰى عَلَى الْهُدٰى اِذٰا عَطَفُوا الْهُدٰى عَلَى الْهَوٰى، وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ اِذٰا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ».[1]

۱- نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۳۸ ص ۴۲۴).

یعنی: «زمانی که امام منتظر«علیه السلام» از پس پردهٔ غیبت بیرون آید: هوای نفس را به هدایت و رستگاری برمی‌گرداند، زمانی که (رهبران دورغین دینی، و توجیه گران جنایات فرمانروایان ستمگر، و سخنگویان از حلقوم حاکمان زر و زور و تزویر) هدایت و رستگاری را بر هواها و أمیال نفسانی تبدیل کرده و تطبیق دهند، و امام زمان«علیه السلام» رأی و أندیشه‌های نادرست را به قرآن کریم برمی‌گرداند، در حالی که (رهبران دین بدنیا فروشان و...) قرآن کریم را به رأی و اندیشه نادرست خود تفسیر و تأویل نمایند».

خداوند متعال دربارهٔ آنان می‌فرماید:

«فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ» آل عمران: ۱۸۷).

یعنی: پس آن دین به دنیا فروشان، قرآن کریم را پشت سر أنداخته و آیات الهی را ببهای اندک دنیائی فروختند، پس چه بد معامله‌ای کرده‌اند.

و حضرت أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» در همین خطبه بفتنه‌های نزدیک به ظهور حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» اشاره کرده فرمود:

«حَتّىٰ تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلىٰ سَاقٍ بَادِياً نَوَاجِذُهَا، مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا، حُلْواً رَضَاعُهَا، عَلْقَماً عَاقِبَتُهَا، أَلَا وَ فِي غَدٍ وَ سَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلىٰ مَسَاوِي أَعْمَالِهَا، وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيذَ كَبِدِهَا، وَ تُلْقِي إِلَيْهِ سِلْماً مَقَالِيدَهَا، فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السِّيرَةِ وَ يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ».

یعنی: «تا اینکه جنگ و خونریزی سختی (قبل از ظهور وليّ عصر «علیه السلام») به آیندگان از شما روی آورد بطوری که چون شیر درندهٔ خشمگین، دندانهایش را آشکار گرداند (جنگهایی واقع می‌گردد که آمادهٔ هلاکت و نابودی و أکثر مردم را در کام خود فرو خواهد برد) و یا مانند شتری که دارای پستانهای پر از شیر که (آن جنگها مانند پستانهای شتر، پستانهایش پر از شربت مرگ است) نوشیدن شیر آن (در آغاز أمر بکام کسانی که وارد کارزار می‌شوند، و امید فتح و پیروزی دارند) شیرین است، و در آخر کار که زدو خورد و کشتن و کشته شدن، و مصائب آن، همه را فرا گیرد تلخ و بدمزه و رنج آور و زهر آگین است.

ای مردم بدانید و آگاه باشد، آنچه را که امروز به شما خبر می‌دهم، در آیندهٔ فردا واقع خواهد شد، و بزودی فردا چیزی که امروز از آن خبر نداشته و آنرا نمیشناسید خواهد آمد، حاکمی (امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) از غیر طایفهٔ پادشاهان، کارگردانان و فرمانروایان آنها را ببدی أعمال و زشتی کردارشان باز خواست و مؤاخذه می‌نماید، و زمین پاره‌های جگرش را برای حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ بیرون خواهد آورد.

(تمام کانهای خود از طلا و نقره و عتیقه‌ها و دیگر جواهر و... را آشکار، و در دسترس آن حضرت﴿علیه السلام﴾ قرار می‌دهد، و کلیدهایش را تسلیم آن بزرگوار می‌نماید، و سراسر گیتی در اختیار صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ قرار میگیرد).

پس او﴿علیه السلام﴾ عدالت و دادگستری در روش مملکت داری را به شما مینمایاند، و قرآن مهجور و سنّت متروک را زنده می‌کند».

و در زیارت حضرت صاحب الامر﴿علیه السلام﴾ میخوانیم:

«سَلامٌ عَلیٰ آلِ یس، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا داعِیَ اللّٰهِ وَ رَبّانِی آیاتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا بابَ اللّٰهِ وَ دَیّانَ دِینِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا خَلِیفَةَ اللّٰهِ وَ ناصِرَ حَقِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا حُجَّةَ اللّٰهِ وَ دَلِیلَ اِرادَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا تالِیَ کِتابِ اللّٰهِ وَ تَرْجِمانِهِ...».

یعنی: درود و سلام بر آل یس، و درود بر تو ای دعوت کنندهٔ بندگان به سوی خداوند سبحان، و ربّانی آیاتش، درود بر تو أی دَرِ علم و حکمت خدا و دیّان دینش، درود بر تو ای خلیفه خدا در پهنهٔ گیتی، و یاور حقش، درود بر تو أی آخرین حجّت خداوند متعال بر خلقش و دلیل ارادهٔ او بر دو نظام تکوین و تدوین، درود بر تو ای تلاوت کنندهٔ کتاب الهی دو نظام طبیعت و شریعت و بیانگر آن ...».

أعظم فوائد ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ تکمیل قوّهٔ علمیّه و عملیّهٔ خلق است که همان بفعلیت رساندن دو قوهٔ عقل نظری و عملی می‌باشد که با بیان اسرار دو نظام آفرینش و شریعت و قرارگرفتن زمان در اختیار صاحب الزّمان﴿علیه السلام﴾ میسّر گردد.

درس چهل و دوم:

۲۲۲- زمان در اختیار حضرت صاحب الزّمان «علیه السلام»:

آفریدگار جهان، نظام هستی را با میزان زمان که خود میداند آفریده است و فرمود:

«خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ - وَ جَعَلَ فيها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَكَ فيها وَ قَدَّرَ فيها أَقْواتَها في أَرْبَعَةِ أَيّامٍ - فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ في يَوْمَيْنِ» فصّلت:۹-۱۲).

یعنی: «خداوندی که زمین را در دو روز آفرید - و کوهها را روی زمین برافراشت، و انواع برکات و منابع بسیاری در آن قرار داد، و قوت و أرزاق اهل زمین را با آفرینش زمین در چهار روز مقدّر و معیّن فرمود - آنگاه نظم هفت آسمان را در دو روز استوار فرمود» که مجموع آنها در شش روز انجام شده است که فرمود:

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما في سِتَّةِ أَيّامٍ» ق:۳۸).

یعنی: و بحقیقت ما تمام آسمانهای هفتگانه و زمین و آنچه بین آنها است همه را در مدت شش روز آفریده‌ایم.

و زمانی برای آغاز و پایان هر موجودی از آسمان و زمین، از خورشید و ماه و ستارگان و کهکشانها، از ملائکه و جن و شیاطین، از انسان و حیوان، و از نباتات و جمادات و... خواه زمان طولانی یا کوتاه باشد معین کرده است که فرمود:

«اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا في أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى» الروم:۸).

یعنی: آیا با تمام وجود نیندیشیده‌اند که آفریدگار جهان آسمانها و زمین و هر آنچه در بین آنهاست همه را جز بحق (و بر اساس حکمت و مصلحت) و بوقت و حدّ و زمان معیّن نیافریده است؟

از آن جمله: حضرت صاحب‌الزّمان، ولیّ‌عصر، مدار دهر، بقیة اللّه الأعظم حجة بن الحسن العسکری دوازدهمین جانشین بحق رسول‌اللّـه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و آخـرین حجّت الهی در بسیط زمین می‌باشد.

اما در سیر زمان، موجودات عالم بدو دسته تقسیم می‌گردند:

دستۀ اول: محکوم زمانند، و زمان، حاکم بر آنها، که با سیر طبیعی بپایان عمر خود میرسند، و تحت شرایط زمان حرکت مـی‌کنند، و ایـن قـاعده شـامل أکـثر ممکنات، بلکه قریب باتفاق همۀ موجودات در نظام هستی می‌گردد.

دستۀ دوم: حاکم بر زمانند، و زمان محکوم آنها، یا آنها با سیر طبیعی و تحت شرایط زمان - بر اساس مصالح و عللی - حرکت نمی‌کنند، و به پایان عمر خود بصورت طبیعی نمی‌رسند، اگر چه هر دو دسته نزد آفریدگار جهان از دائرۀ زمان، خارج نیستند.

۲۲۳- فرق بین حرکت نور با برق چیست؟

از دیر زمان تاکنون عده‌ای گمان بر این دارند که: نور همان برق، و برق همان نور، و حرکت آندو یکی است، در حالی که ایندو دو لفظ، و از دو مادّه، و دارای دو معنی و دو أثر و حرکت می‌باشند. چه اینکه نور در حرکت و سرعت خود تحت شرایط زمان قرارگرفته که هر ثانیه، سیصد هزارکیلومتر راه طی می‌کند، اما حرکت و سرعت برق تحت شرایط عادی زمان نیست، زیرا آغاز و پایان حرکت و سرعتش همراه با یک جهش و فجأه می‌باشد.

از اینرو رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در سیر صعودی و نزولی و سفر فضائی به آسمانها و عرش و کرسی، و سدرة المنتهی و سرادقات وتاحجب با براق بوده است که از برق اشتقاق یافت، یعنی با یک خطور قلبی اما با جسم بـه آخـرین نـقطۀ امکـان حرکت، و حضور اشرف موجودات و علت غائی نظام هستی گام نهاد،وبا یک اراده و خطور قلبی نیز به زمین بازگشت، که اگر با سرعت نور بود میلیونها سال نوری طول می‌کشید.

و همچنین عروج ادریس نبیّ«علیه السلام» به آسمانها و حیاتش در آنها تا زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» و فرود آمدنش جهت یاری آن حضرت«علیه السلام» از قبیل حرکت‌برق، و از سیر طبیعی و تحت شرایط زمان خارج است که آفریدگار جهان فرمود:

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً وَ رَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً» مریم: ۵۶-۵۷).

یعنی: و ای رسول ما یاد کن در کتاب خود، احوال ادریس را که او شخصی بسیار راستگو، پیغمبری عظیم الشان بود ،وما او را به آسمانها بالا برده و در مکانی بس بلند و رفیع قرار داده‌ایم .

و نیز عروج عیسی بن مریم«علیه السلام» به آسمانها و حیاتش در آ نها تا زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» و فرود آمدنش برای نصرت حضرت ولیّ‌عصر (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) چنین است که خداوند سبحان می‌فرماید:

«بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً»النساء: ۱۵۸).

یعنی: بلکه خداوند متعال عیسی بن مریم«علیه السلام» را بسوی خود بالا برد (و در آسمانها نگهش داشت) و پیوسته خداوند متعال مقتدر، وکارش همه بر اساس حکمت است.

و همچنین نزول و صعود، و إیاب و ذهاب ملائکهٔ آسمانی و حضور أئمهٔ معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین در دائرهٔ امکان در یک آن واحد، و احضار آصف بن برخیا، بلقیس و تخت و تاجش را برای سلیمان بن داود علیهما السلام کمتر از یک چشم بر هم زدن:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» النمل: ۴۰).

یعنی: بسلیمان«علیه السلام» گفت آنکس (آصف بن برخیا) که در نزدش علمی از کتاب الهی (اسم اعظم) بود: «من تخت و تاج بلقیس را با خودش، پیش از آنکه تو چشم بازت را بهم آوری، و یا چشم بسته‌ات را باز نمائی نزدت حاضر میکنم».

و حرکت ارواح در عالم خواب، و سرعت خطورات قلبی من و شما در عالَم بیداری از قبیل سرعت برق است نه سرعت نور، مثلاً اگر شما روزی با دستگاههای پیشرفتهٔ آینده، با سرعت نور «هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر» بمدت چندین سال حرکت و طیّ مسافت، تحت شرایط زمان، خود را بیکی از کهکشانها برسانید، این مسیر طولانی را با یک حرکت خطور قلبی (همانند سرعت برق - با یک جهش) که خارج از سیر طبیعی و شرایط زمان است طی خواهید کرد.

منتهی ما توان بردن جسم با خطور قلبی را در زمان غیبت حضرت صاحب‌الزّمان«عليه السلام» نداریم، اما در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«عليه السلام» حرکات جسم بدورترین یا نزدیکترین نقطهٔ مورد نظر انسان تکامل یافته، با یک اراده و خطور قلبی خواهد بود، چنانچه حرکات و سیر اهل بهشت در آن چنین می‌باشد.

۲۲۴- حضرت صاحب‌الزّمان«عليه السلام» حاکم بر زمان و از سیر طبیعی زمان خارج است:

حضرت ولیّ عصر«عليه السلام» بر اساس مصالح و حکمتها و علل از زمان ولادت تا زمان رحلت از دنیا، صاحب‌الزّمان، و قائم الزمان، و امام زمان، و مدار دهر و نوامیس عصر می‌باشد که از سیر طبیعی زمان، خارج، و حاکم بر زمان، و زمان محکوم او تا آخر الزمان خواهد بود، زیرا کسی که ولیّ عصر، صاحب الامر، صاحب‌الزّمان، قائم الزمان، امام زمان، مدار دهر، و نوامیس عصر باشد محکوم عصر و زمان نخواهد بود، که هیچ مالک و صاحب و ولیّ و... محکوم مملوک، و متاع و عبد و بندهٔ مولّی علیه خود نمی‌شود.

در اعمال شب نیمهٔ شعبان‌المعظّم می‌خوانیم:

«سَيْفُ اللّٰهِ الَّذي لاٰ يَنْبُو، وَ نُورُ اللّٰهِ الَّذي لاٰ يَخْبُو، وَ ذُو الْحِلْمِ الَّذي لاٰ يَصْبُو، مَدٰارُ الدَّهْرِ، وَ نَوٰامِيسُ الْعَصْرِ».

یعنی: ولیّ عصر«عليه السلام» شمشیر خدائی است، شمشیری که کند نمی‌گردد، و نور الهی است که خاموش نمی‌شود، و دارای حلم و بردباری است که از جا در نمی‌رود، او مدار نظام آفرینش و قطب عالم امکان، و نوامیس زمان است».

بقای زمان بوجود صاحب‌الزّمان﴿ﻉ﴾ بستگی دارد، همچون چرخش سنگ آسیاب بقطب و مدارش، بدون صاحب، زمانی نخواهد بود، بدون ولیّ، عصری نیست، و بدون صاحب، امری، و بدون ناموس، عصر معنی نخواهد داشت.

و در دعاء ندبهٔ شریف میخوانیم:

«أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصَلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمآءِ؟».

یعنی: کجا است وسیلهٔ پیوست میان زمین و آسمان؟

چگونه بدون وسیلهٔ پیوست میان دو شیء مرتبط با هم، شیيء باقی میماند؟

و در کتاب شریف «معجم أحادیث الامام المهدی﴿ﻉ﴾ حدیث ۱۵۱۲» از حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین علیّ‌بن‌ابیطالب﴿ﻉ﴾ روایت شده است که فرمود:

«وَ يَصْفُو لَهُ الزَّمَانُ وَ يَسْمَعُ كَلامَهُ».

یعنی: «زمان در اختیار صاحب‌الزّمان﴿ﻉ﴾ و زمان گوش بفرمان او است».

و مرحوم شیخ طوسی درکتاب شریف «غیبت» روایت کرده از حضرت امام باقر﴿ﻉ﴾ که فرمود:

«يَسيرُ بِسيرَةِ سُلَيْمانِ بْنِ داوُدَ، يَدْعُو الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ فَيُجيبانِهِ، وَ تُطْوى لَهُ الْأَرْضُ، فَيُوحِي اللّٰهُ إِلَيْهِ فَيَعْمَلُ بِأَمْرِ اللّٰهِ».

یعنی: حضرت صاحب‌الزّمان﴿ﻉ﴾ سیره‌اش همانند سیرهٔ سلیمان بن داود﴿ﻉ﴾ است، آفتاب و ماه را فرا می‌خواند، پس آن دو در فرمان او می‌باشند، و زمین در اختیار او قرار میگیرد، پس خداوند متعال بسویش وحی می‌کند، پس او﴿ﻉ﴾ به أمر خداوند سبحان عمل می‌کند».

و در همین روایت حضرت باقر﴿ﻉ﴾ فرمود:

«يَأْمُرُ اللّٰهُ تَعالَى الْفَلَكَ بِاللُّبُوثِ وَ قِلَّةِ الْحَرَكَةِ فَتَطُولُ الْأَيّامُ لِذلِكَ وَ السِّنُونَ، قالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ الْفَلَكَ إِنْ تَغَيَّرَ فَسَدَ؟ قالَ: ذٰلِكَ قَوْلُ الزَّنادِقَةِ، فَأَمَّا الْمُسْلِمُونَ فَلا سَبيلَ لَهُمْ إِلى ذٰلِكَ، وَ قَدْ شَقَّ اللّٰهُ تَعالَى الْقَمَرَ لِنَبِيِّهِ﴿ص﴾ وَ رَدَّ الشَّمْسَ مِن قَبْلِهِ لِيُوشَعِ بْنِ نُونٍ﴿ﻉ﴾ وَ أَخْبَرَ بِطُولِ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ أَنَّهُ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ».

یعنی: خداوند متعال أمر می‌کند چرخش زمان را به آرامی و کمی حرکت، پس از اینرو روزها و سالها طولانی می‌شود، راوی گفت: باامام﴿علیه السلام﴾ عرض کردم: مردم می‌گویند: اگر چرخ زمان تغییر یابد نظم زمین و زمان بهم میریزد؟ امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: این سخن بیدینان است أما مسلمانان راستین چنین نخواهند گفت، چه اینکه خداوند متعال ماه را برای رسول خاتمش دو نیم کرد، و آفتاب را برای یوشع بن نون پیش از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ برگردانید، و خداوند سبحان خبر داد بطولانی بودن روز قیامت که هر روز آن همسان هزار سال طبیعی و بحساب شما است که زندگی میکنید یا بحساب آخرت (و حال‌آنکه زمین و زمانی برهم نخورده است).

٢٢٥- وجه الله تعالی امام زمان﴿علیه السلام﴾ حلقهٔ اتصال میان زمین و آسمان:

همانطوری که نیروی جاذبه وسیلهٔ اتصال و پیوست میان کرهٔ زمین و دیگر کرات آسمانی می‌باشد، که بوسیلهٔ نیروی جاذبه هر یک ازکرات در مدار خود با نظم خاصی درگردشند:

«وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهٰا - وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنٰاهُ مَنٰازِلَ - لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهٰا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّيْلُ سٰابِقُ النَّهٰارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» یس:٣٨-٤٠).

یعنی: و خورشید تابان در مدار معینی دائم بی هیچ اختلافی درگردش است - و نیزگردش ماه را در منازل معیّن مقدرکرده‌ایم - نه (درگردش منظم عالَم) خورشید بر ماه پیشی گیرد، و نه شب بر روز سبقت، و هر یک در مدار معینی در این فضای بی‌پایان شناور و در چرخشند.

که اگر این نیروی جاذبه و باز دارنده و نگهدارندهٔ هرکره در مدارش نباشد، تمامی آنها از مدار خود خارج، و نظام متلاشی می‌گردد، و اگر بند تسبیح نباشد، دانه‌های تسبیح نظم خود را از دست داده هرکدام بجائی پراکنده می‌گردند که در این صورت تسبیحی نخواهد بود، زیرا تسبیح زمانی است که بوسیلهٔ بند و نخی دانه‌های آن وصل و منظم گردند، و اگر دو مولکول اکسیژن و هیدروژن چه پس از ترکیب که بشکل آب جلوه می‌کند و آغاز حیات و بقاء هر موجود زنده به آن مرتبط است که آفریدگار جهان فرمود:

«وَ جَعَلْنٰا مِنَ الْمٰاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلاٰ يُؤْمِنُونَ» الانبیاء:٣٠).

یعنی: حیات هر موجود زنده را از آب قرار دادیم (پس حدوث و بقاء هر موجود زنده به آب بستگی دارد) پس چرا بخداوند متعال ایمان نمیاورند.

و چه دو مولکول مجزای از هم که هوا را بوجود می‌آورند و استمرار و بقاء حیات هر موجود زنده به آن بستگی دارد نباشد، موجود زنده‌ای روی زمین نخواهد بود.

از اینرو در قرآن کریم از وجود مقدس ولیّ عصر صاحب‌الزّمان«علیه السلام» به آب گوارا و زلال تعبیر و تشبیه شده است که می فرماید:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» الملك: ۳۰).

یعنی: ای رسول ما به مردم بگو: بدیدهٔ تأمل بنگرید که اگر آب که مایهٔ زندگی شما از آغاز تا پایان است، صبحگاهی بزمین فرو رود، جز خداوند متعال کیست که باز برای شما آب گوارا پدید آورد؟

پس آغاز کرات و طول حیات و چرخش و نظم آنها با وجود قوهٔ جاذبه، و اطلاق تسبیح و نظم آن بابند و نخ آن، و آغاز حیات هر موجود زنده و بقای آن با آب و هوا که از دو ملکول اکسیژن و هیدروژن فراهم می‌گردد؛ ارتباط تنگاتنگ دارد، و آغاز عصر و بقاء زمان نیز بوجود ولیّ عصر، و مدار دهر و صاحب زمان بستگی دارد، چه اینکه او وجه اللّٰه تعالی و حلقهٔ اتصال بین خداوند سبحان و بندگان، و پیوست اتصال میان زمین و آسمان است ، اگرچه این حلقه را (همانند قوهٔ جاذبه) جهت مصالح و عللی تا زمانی نبینیم اما باید پیوسته در جستجوی آن باشیم، و در دعاء شریف ندبه، ندبه کنیم:

«أَيْنَ وَجْهُ اللّٰهِ الَّذي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءِ؟ أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ؟».

۲۲۶- حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» متأثر از عصر نیست، وعصر بدون ولیّ، عصرنیست:

طول زمان و گردش شب وروز، و سیر أفلاک درمدار... دربنیه و مزاج ، و أعضاءِ و قوای ظاهری و باطنی، و هیأت و صورت و سیرت حضرت صاحب‌الزمان«علیه السلام» تأثیر ندارد، و صاحب‌الزمان«علیه السلام» متأثر از زمان نیست، اینک

که سال: (۱۴۱۷ هق) است و (۱۱۶۲) سال هجری قمری از عمر شریف آنجناب﴿علیه السلام﴾ می‌گذرد هم اکنون در سن سی الی چهل سالگی زندگی می‌کند، و در زمان ظهورش ـ که خداوند متعال میداند کی خواهد بود ـ نیز برهمین سن خواهدبود، و آن حضرت﴿علیه السلام﴾ چون معمرین پیشین جهان از أنبیاء و رسولان الهی و دیگر معمرین نخواهد بود که یکی هدف تیر پیری قرار گیرد:

«وَ هٰذابَعْلِي شَيْخاً» هود: ۷۲).

این شوهرم که دوران پیری را می‌گذراند.

و دیگری به گلایه از ضعف پیری و سفیدی موی سر پردازد:

« رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً» مریم: ۴).

یعنی: زکریای پیغمبر عرض کرد: پروردگارا استخوان (و ارکان حیات) من سست گشت و فروغ پیری بر سرم بتافت.

حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ در طول عمر به معمرین جهان شباهت دارد تا مردم در زمان غیبتش تردید نکنند، نه در تأثر از زمان چه اینکه غیر از او کسی از پیامبران و جانشینان آنها صاحب‌الزّمان نبوده‌اند تا متأثر از زمان نباشند.

مرحوم شیخ صدوق از ابوالصلت هروی روایت کرد که گفت: «پرسیدم از حضرت رضا﴿علیه السلام﴾ : علامت قائم شما چیست؟ و چگونه خروج می‌کند؟ فرمود: علامتش آنستکه: عمرش طولانی است اما بصورت و سیمای جوان تابه مرتبه‌ای که هر بینندهٔ آن حضرت﴿علیه السلام﴾ گمان می‌کند که در سن چهل سالگی یا کمتر از آن می‌باشد، و دیگر از علائم و نشانه های آن حضرت﴿علیه السلام﴾ اینستکه: به‌گذشتن شبها و روزها برآن جناب﴿علیه السلام﴾ پیری و ضعف و ناتوانی بر آن حضرت﴿علیه السلام﴾ راه نمی یابد، تا زمانی که اجل صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ برسد».

مرحوم شیخ طوسی درکتاب شریف «غیبت» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود:«صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ بصورت جوان موفق ۳۰ ساله ظاهر می‌شود».

و در روایت دیگر از آن حضرت﴿علیه السلام﴾ آمد ه است که فرمود: «هرگاه خروج کند قائم﴿علیه السلام﴾ هرآینه مردم او را انکارکنند، در حالی که آن حضرت﴿علیه السلام﴾ بصورت جوانی موفق ظاهر می شود».

و در روایت دیگر از آن حضرت«عليه السلام» آمده است که فرمود: «از اعظم بلیه آنکه صاحب‌الزّمان«عليه السلام» بصورت جوانی خروج می‌کند، و حال اینکه مردم او را پیری کبیرالسن گمان می‌کنند».

شاید مراد از جوان موفق آن باشد که: اعضاء حضرت ولیّ عصر«عليه السلام» متوافق و خلقتش معتدل و زیباست یا کنایه از توسط در جوانی یا آخر آن باشد که زمان توفیق تحصیل و بروز کمال است.

در زیارت حضرت صاحب‌الأمر«عليه السلام» می‌خوانیم:

«اَلْوَلِيُّ الَّذي لا تُدافَعُ، ذَخَرَكَ اللّهُ لِنُصْرَةِ الدِّينِ وَ اِعْزازِ الْمُؤْمِنينَ، وَالْاِنْتِقامِ مِنَ الْجاحِدينَ الْمارِقِينَ ـ وَالسَّلامُ عَلَى الْمُدَّخَرِ لِكَرامَةِ اَوْلِياءِ اللّهِ وَ بَوارِ اَعْدائِهِ ـ وَ أَنَّكَ حَيٌّ لا تَمُوتُ حَتّىٰ تُبْطِلَ الْجِبْتَ وَ الطّاغُوتَ».

یعنی: ای مهدی فاطمه«عليه السلام» تو ولیّ عصر زمانی، ولیی که تا آخرالزمان از مقام ولایت بر کنار نمی‌شوی، و با هیچ نیرو و قدرتی دفع نمی‌گردی، زیرا هیچ نیرویی توان رویارویی با تو را ندارد، چه اینکه خداوند متعال تو را ذخیره‌ای برای یاری دین، و عزت بخشیدن بمؤمنان، و انتقام از منکران و خارجین از دین الهی بر گزیده است ـ و سلام و درود برتو ای ذخیرهٔ الهی برای گرامی شدن دوستان خداوند سبحان، و ریشه کن کردن و نابودی دشمنانش و... و بدرستی که تو ای مدار دهر و صاحب‌الزّمان زنده‌ای و نمیمیری تا اینکه جبت و طاغوت (حاکمان زر و زور و تزویر و فرمانروایان نابکار) را از میان برداری.

ما در اینجا نمی خواهیم کسانی را که استثناءً متأثر از زمان نشده، و یا زمان تأثیر کمتری در آنها داشته است برای تأیید و یا دلیل بر عدم تأثیر زمان در صاحب‌الزّمان«عليه السلام» بیاوریم: بلکه به عنوان تقریب بذهن بذکر چند مورد می‌پردازیم چه اینکه غیر از حضرت ولیّ عصر«عليه السلام» همه زمان است و زمانی و او تنها ولیّ عصر و صاحب‌الزّمان«عليه السلام» است:

۱ـ شیعه و عامه ذکر کرده‌اند: از جمله معجزات رسول‌اللّه«صلى الله عليه وآله» آن بود: هرحیوانی که حضرت«صلى الله عليه وآله» برآن سوارمی شد، آن حیوان در همان سن که در آن حال داشت می‌ماند.

۲- ابن اثیر در کتاب «اسدالغابة» نقل کرد: وقتی عمروبن حمق خزاعی رسول خدا«صلی الله علیه و آله» را سیراب نمود، حضرت«صلی الله علیه و آله» در حق او دعاء کرد و فرمود: «اَللّٰهُمَّ مَتِّعْهُ بِشَبٰابِهِ» پس هشتاد سال براو گذشت که در ریش او موی سفید دیده نشده بود. بلکه بسا باشد که از حالت پیری به جوانی برگردانند، بلکه خدا همهٔ پیران اهل بهشت را جوان نماید و سپس وارد بهشت نماید.

۳ـ میبدی در شرح دیوان گفت:« خداوند متعال دندان و ارکان خضر را پیش از بعثت خاتم الانبیاء«صلی الله علیه و آله» هر پانصد سال تجدید می‌کرد، و بعد از بعثت رسول‌خدا«صلی الله علیه و آله» در هر صد و بیست سال تجدید می‌کند.

همانطوری حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» در زمان غیبت متأثر از زمان نیست، زمان پس از ظهورش غیر ازدیگر زمانها، و اهل زمانش نیز غیر از اهل دیگر زمانها خواهند بود.

۲۲۷- مؤمنان در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام»:

با براهین عقلیهٔ قاطعه و نقلیهٔ واضحه مبرهن است که زمان حکومت حضرت صاحب‌الزمان«علیه السلام» از آن جهت، زمان خاص، و بر دیگر زمانها امتیازات فراوانی دارد، و اهل آن زمان نیز بر اهل دیگر زمانها امتیازات فراوان در ابعاد گوناگون اعتقادی و اقتصادی، مادی و معنوی و اخلاقی و اجتماعی و جسمی و روحی و... دارند که زمان صاحبش را یافته و در اختیارش قرارگرفته است.

ما در اینجا تنها بذکر چند روایت بسنده می‌کنیم:

۱ـ مرحوم علامهٔ مجلسی درکتاب شریف (بحارالانوار: ج ۵۲ ص ۳۹۱ باب ۲۷ حدیث ۲۱۳) از عبدالله بن مسکان روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام صادق«علیه السلام» که می فرمود:

«اِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي زَمٰانِ الْقٰائِمِ، وَ هُوَ بِالْمَشْرِقِ لَيَرٰى اَخٰاهُ الَّذي فِي الْمَغْرِبِ، وَ كَذٰا الَّذي فِي الْمَغْرِبِ لَيَرٰى اَخٰاهُ الَّذي فِي الْمَشْرِقِ».

یعنی: در زمان قائم آل محمد«صلی الله علیه و آله» مؤمنی که در مشرق زمین زندگی می‌کند، هرآینه برادر مؤمن خود راکه در مغرب زمین زندگی می‌کند می‌بیند، و آنکه

در مغرب زندگی می‌کند، برادرش را که در مشرق زمین زندگی می نماید می‌بیند.

این دیدن اهل ایمان و تقوی از مشرق زمین، اهل ایمان و تقوای مغرب زمین را با دستگاه تلویزیون و امثال آن نیست که بعضیها گمان کرده‌اند که در روایات اخبار بغیب و آینده و پیشرفت های علمی داده شده است بلکه در روایات حقائق دیگری را بیان می‌دارد که به مراتب بالاتر از اخبار به پیشرفتهای علمی، در آینده زمان است و آن این است که: در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام» زمان در اختیار اهل آن زمان است که پرده بکنار می‌رود و زمین همانند کف دست انسان می‌گردد، نگاه دورترین نقطهٔ زمین برای اهل ایمان با نگاه کف دست یکسان است، و آن تنها با اراده و خطور قلب و سرعت برق انجام می‌شود که اهل بهشت نیز چنین هستند که نیاز به تلفن و تلویزیون و رادیو و طیاره و ماهواره و گیرنده و فرستندهٔ امروزی نیست.

۲- مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» به اسنادش از ابی‌بصیر روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه‌السلام» فرمود:

«إِنَّهُ اِذْ تَنٰاهَتِ الْأُمُورُ إِلیٰ صٰاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللّٰهُ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالیٰ (لَهُ) كُلَّ مُنْخَفَضٍ مِنَ الْأَرْضِ، وَ خَفَضَ لَهُ كُلَّ مُرْتَفَعٍ مِنْهٰا، حَتّیٰ تَكُونَ الدُّنْيٰا عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ رٰاحَتِهِ، فَأَيُّكُمْ لَوْ كٰانَتْ فِي رٰاحَتِهِ شَعْرَةٌ لَمْ يُبْصِرْهٰا؟».

یعنی: و به درستی که هرگاه امور عالم به صاحب امر«علیه‌السلام» بازگردد، خداوند تبارک و تعالی پستیها و بلندیهای زمین را برای صاحب الامر«علیه‌السلام» برمی‌دارد، تا اینکه تمام دنیا در نگاهش همانند کف دستش خواهد بود، پس کدام یک از شما اگر درکف دستش موئی باشد آن را نمی‌بیند و از آن ناآگاه نمی‌باشد؟

۳- مرحوم کلینی درکتاب شریف «الروضة: ص ۲۴۰-۲۴۱ حدیث ۳۲۹» به اسنادش از ابی ربیع شامی روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام صادق«علیه‌السلام» که گفت:

«اِنَّ قٰائِمَنٰا اِذٰا قٰامَ مَدَّ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِشِيعَتِنٰا فِي اَسْمٰاعِهِمْ وَ اَبْصٰارِهِمْ حَتّیٰ (لاٰ) يَكُونَ بَيْنَهُمْ، وَ بَيْنَ الْقٰائِمِ بَرِيدٌ، يُكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ اِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكٰانِهِ».

یعنی: به تحقیق قائم ما اهل بیت وحی علیهم السلام هرگاه قیام کند، خداوند عزّ و جل نیروی شنوائی و قوهٔ دید شیعیان ما را آنچنان زیاد می‌کند که نیازی به رابط بین خود و امام زمانشان در شنیدن سخنان و دیدن آن حضرت«علیه السلام» ندارند، بلکه حضرت صاحب الامر«علیه السلام» در هرکجای عالم که باشد با آنها سخن می‌گوید، و آنها (بدون دستگاه فرستنده و گیرندهٔ امروز) می‌شنوند، و او را در هرکجا که باشند و باشد (بدون دستگاه تصویری) یکدیگر را می‌بینند.

۴- مرحوم محمد بن حسن حرّ عاملی درکتاب شریف «اثبات الهداة» از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه السلام» فرمود:

«اِذٰا قٰامَ الْقٰائِمُ اِسْتَنْزَلَ الْمُؤْمِنُ الطَّیْرَ مِنَ الْهَوٰاءِ فَیَذْبَحُهُ فَیَشْوِیهِ، وَ یَأْکُلُ لَحْمَهُ وَ لاٰ یُکْسِرُ عَظْمَهُ، ثُمَّ یَقُولُ لَهُ: اِحْیَ بِإِذْنِ اللّٰهِ، فَیَحْیٰی وَ یَطِیرُ، وَ کَذٰلِکَ الظِّبٰاءُ مِنَ الصَّحٰارِي، وَ یَکُونُ ضَوْءَ الْبِلاٰدِ وَ نُورَهٰا وَ لاٰ یَحْتٰاجُونَ اِلیٰ شَمْسٍ وَ لاٰ قَمَرٍ، وَ لاٰ یَکُونُ عَلیٰ وَجْهِ الْاَرْضِ مُؤْذٍ وَ لاٰ شَرٌّ وَ لاٰ سَمٌّ وَ لاٰ فَسٰادٌ اَصْلاً لِاَنَّ الدَّعْوَةَ سَمٰاوِیَّةٌ لَیْسَتْ بِأَرَضِیَّةٍ، وَ لاٰ یَکُونُ لِلشَّیْطٰانِ فِیهٰا وَسْوَسَةٌ وَ لاٰ عَمَلٌ وَ لاٰ حَسَدٌ وَ لاٰ شَيْءٌ مِنَ الْفَسٰادِ ...».

یعنی: وقتی قائم آل محمد«صلی الله علیه و آله» قیام کند، مؤمن در آن زمان پرنده را از هوا به زمین می‌کشد، پس آن را ذبح کرده و بریانش می‌کند، وگوشتش را می‌خورد، و استخوانش را نمی‌شکند، سپس خطاب به استخوان کرده می‌گوید: به اذن خداوند متعال زنده شو، پس زنده می‌شود و به هوا پرواز می‌کند (نظیر کاری که ابراهیم«علیه السلام» در دنیا انجام داد:

«خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلیٰ کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً» البقرة: ۲۶۰) و عملی که عیسی بن مریم«علیه السلام» در دنیا انجام می‌داد:

«اَنِّي اَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِاِذْنِ اللّٰهِ» آل‌عمران: ۴۹) و نظیرکاری که مؤمن در بهشت انجام خواهد داد: **«وَ لَحْمِ طَیْرٍ مِمّٰا یَشْتَهُونَ»** الواقعة: ۲۱).

و مؤمن در آن زمان همین کار را به آهوان صحراها خواهد کرد، و در آن زمان روشنی و نور شهرها بوجود مؤمن است و مردم نیاز به آفتاب و ماه ندارند(یعنی مؤمن آنچنان در جامعه درخشش دارد که بخورشید و ماه نیاز نیست چنانچه در بهشت چنین است که خداوند متعال می‌فرماید:

«یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ بِاَيْمَانِهِمْ ـ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ» الحدید:۱۲-۱۳).

نه اینکه در زمان صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام» آفتاب و ماه نیست و در آن زمان صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام» هیچ مؤذی و شرّ و سمّ و فسادی نیست، چه اینکه در آن زمان دعوت آسمانی است نه زمینی، و در آنزمان شیطان توان وسوسه را ندارد چه اینکه خود گفت: **«لَأُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ اِلاَّ عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»** الحجر: ۴۰-۳۹) وقتی در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام» همه مؤمن باشند و شیطان توان وسوسه آنها را نداشته باشد که خداوند متعال فرمود:

«اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» الحجر: ۴۲) اینان مؤمنان و مخلصانند که وسوسهٔ شیطان در آنان راه ندارد از اینرو در آن زمان عمل زشت و حَسَد و فساد در جامعهٔ انسانی و تکامل یافته وجود ندارد.

خلاصه آنکه: در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام» بقدری افق ایمان بالا است که همه چیز تحت الشعاع ایمان، و همه تحت فرمان اهل ایمان است، و آن زمان، زمان ظهور و تبلور انسانیت، و زمان چگونه بودن انسان، و چگونه زیستن حیوان است، عصر نزول ملائکه و ادریس و عیسی از آسمان، و ظهور الیاس و خضر و جن و اصحاب کهف در زمین، و رجعت یاران حضرت صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام» از دل زمین است، و زمان تسخیر ابر و باد و مه و خورشید و فلک برای انسان، و ظهور علوم و فنون و کشف اسرار دو نظام طبعیت و شریعت و آسمان و زمین است، و عصر کمال عقلها و فکرها و اندیشه ها، و قوای ظاهری و باطنی، و زمان توالد و تناسل شیعیان در جهان، و نزول برکات از آسمان و خروج دفائن از زمین است.

درس چهل و سوم:

۲۲۸ـزمان چگونه بودن انسان و چگونه زیستن حیوان :

در روایات صحیحهٔ بسیاری از دو طریق شیعه و عامه آمده است که در زمان حضرت صاحب‌الزمان﴿علیه السلام﴾ شرکها و کفرها،ضلالتها و جهالتها، فتنه‌هاو فسادها، شرارتها و قساوتها، تجاوزها و غارت گریها، ظلمها و ستمها، بی‌انصافیها و بی‌عدالتیها، استبدادها و استثمارگریها و... از میان جوامع بشری رخت بر می‌بندند، و ریشه کن می‌گردند، و بجای آنها توحید و ایمان، علم و حکمت، حق و اخلاص، عدل و داد، انصاف و امانت، صفا و صمیمت، اخوت و محبت، و صداقت و وفاء بر کل جامعه حاکم می‌شود، و انسان ناأهل، اهل می‌گردد.

و همچنین ترس و و حشت، تجاوز و عداوت، و درندگی و شرارت و... از میان حیوانات بر داشته می‌شود، و همهٔ آنها اهل می‌گردند، و بدون تجاوز بعضی بربعضی دیگر، با صلح و صفا و الفت با هم زندگی می‌کنند، و حیوانات نااهل نیز چون انسانهای نااهل، اهل می‌گردند، و چون انسانهای اهل با هم زندگی می‌نمایند.

۲۲۹- دو پرسش:

در اینجا پرسشهای متعددی بنظر می‌رسد که طرح و پاسخ به آنها از حوصلهٔ بیان مختصر ما خارج است ، و ما تنها به دو سؤال و پاسخ آن اجمالا اشاره می‌کنیم:

۱ـآیا منشأ نااهل شدن حیوانات در تاریخ بشری، نااهل بودن انسان است؟ یا بعکس آن می‌باشد؟

۲ـآیا در زمان حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ نخست انسان ناأهل، اهل می‌گردد، سپس حیوانات ناأهل، أهل می‌گردند؟ یا بعکس آن می‌باشد؟

پاسخ: به هر دو پرسش در ضمن یک بیان روشن می‌شود:
طبق نص آیات قرآن کریم و روایات صحیحهٔ واردهٔ از اهل بیت وحی علیهم صلوات اللّه آنکه: خداوند متعال دنیا را ظرف کمال و آزمون، و متاع آنرا برای انسان آفریده است:

«هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً» البقره: ۲۹).

یعنی: او خدایی است که همهٔ موجودات‌روی زمین را برای شما آفریده است.

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّمٰوٰاتِ وَ ما فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ اِنَّ في ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». الجاثیه:۱۳).

یعنی: خداوند متعال آنچه که در آسمانها و آنچه در زمین است، همه را مسخر شما گردانید،البته در این کار الهی نشانه‌هائی از علم و حکمت و تدبیر و قدرت خداوند متعال است برای کسانی که تفکّر نمایند.

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیر المؤمنین عليّ بن ابیطالب«عليه السلام» فرمود:

«فَفيها اخْتُبِرْتُمْ وَ لِغَيْرِها خُلِقْتُم».[1]

یعنی: «شما در دنیا آزموده میشوید، و برای غیر دنیا یعنی آخرت آفریده شده‌اید».

باید انسان در این ظرف بیاموزد که چگونه باید باشد تا به کمال مطلوب انسانی برسد، و پس از طی این آزمون، و گذر از این کانال و رهائی از این ظرف، چگونه در ظرف دیگر یعنی آخرت، ظرف بروز کمال و گرفتن نمرهٔ آزمون که انسان برای آن آفریده شده، بماند:

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً» النحل:۹۷).

یعنی: هر کس از مرد و زن، کار نیکی بشرط ایمان بخداوند متعال در دنیا انجام دهد، ما البته در آخرت زندگی خوش و با سعادت جاودانه به او خواهیم داد.

«وَ إِنَّ الدّٰارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوٰانُ» العنکبوت: ۶۴).

یعنی: و بتحقیق زندگی ابدی هر آینه در دار آخرت است.

۱- نهج البلاغه: از کلمات‌الامام«عليه السلام» رقم ۱۹۴ ص ۶۵۳).

و حضرت أمیر مؤمنان عليّ﴿؏﴾ فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلاَّ الْجَنَّةَ فَلاٰ تَبِيعُوهٰا إِلاّٰ بِهٰا».[١]

یعنی: همانا برای نفسهای شما بهائی جز بهشت نیست، پس آنها را جز به آن بهاء نفروشید.

و فرمود﴿؏﴾:

«وَ لَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيا لِنَفْسِكَ ثَمَناً وَ مِمّٰا لَكَ عِنْدَ اللّٰهِ عِوَضاً».[٢]

یعنی: بد تجارتی است که خود را و بهشتی که خداوند متعال آنرا برای تو قرار داده بفروشی و به بهای آن، متاع ناچیز دنیا را بگیری.

بدون تردید! جوامع بشری تاکنون آنچنان که باید نیاموخته‌اند که دنیا ظرف چگونه بودن و چگونه شدن است که کمال انسان در چگونه بودن است نه در چگونه زیستن و چگونه مردن، و نفهمیده‌اند که دنیا ظرف چگونه بودن، و آخرت ظرف چگونه ماندن انسان است، و ندانسته‌اند که دنیا ظرف آزمون و کمال است نه عین کمال، و نه زمان گرفتن نمرهٔ آزمون.

حضرت أمیر مؤمنان عليّ﴿؏﴾ فرمود:

«وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لاٰ حِسٰابَ، وَ غَداً حِسٰابٌ وَ لاٰ عَمَلَ».[٣]

یعنی: و بتحقیق دنیا ظرف عمل و آموختن است نه روز حساب و بازخواست، و آخرت روز حساب و بازخواست، و روز نمره دادن آموخته‌های دنیا است، و ظرف بروز کمال نه روز عمل و زمان آموختن.

براستی انسان آنچنان که باید نیاموخت که: دنیا برای انسان آفریده شده است، نه انسان برای دنیا، و نیاموخت که شرف دنیا به انسان است نه شرف انسان بدنیا، زیرا شرف ظرف به مظروف و شرف مسکن به ساکن است، نه شرف مظروف به ظرف، و نه شرف ساکن به مسکن: **«شَرَفُ الْمَكٰانِ بِالْمَكِينِ»** نه **«شَرَفُ الْمَكِينِ بِالْمَكٰانِ»**.

١- نهج البلاغه: از مواعظ إمام﴿؏﴾ رقم ۴۴۸ ص ۱۲۹۵).

٢- نهج البلاغه: خطبهٔ ۳۲ ص ۱۰۷).

٣- نهج البلاغه: خطبة ۴۲ ص ۱۲۸).

نیاموخت که باید در دنیا چگونه بودن را بیاموزد تا در آخرت چگونه بماند، چه اینکه کجا بودن تابع چگونه بودن است، و نیاموخت که چگونه زندگی کردن، و چگونه زیستن برای حیوانات است که همه برای انسان آفریده شده‌اند، و نیاموخت که اگر انسان چگونه بودن را بیاموزد، حیوانات بر أساس طبیعت، چگونه زیستن و چگونه مردن خود را برای انسان خواهند دانست.

در زمان حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾ به همهٔ انسان‌ها چگونه بودن در دنیا، آموزش داده می‌شود که با این آموزش، خود چگونه مردن خود را فهمیده و چگونه ماندن در آخرت را درک خواهد کرد، و با آموزش انسان چگونه بودن را، چگونه زندگی کردن، و چگونه زیستن حیوان بدون تعلیم و آموزش بروز می‌کند، زیرا تمام حیوانات از اهلی و وحشی بر أساس طبیعت می‌دانند که آنها برای انسان آفریده شده‌اند.انسانی که چگونه بودن خود را بیاموزد و بداند و اهل شود، و از حیوان دو پا بودن خارج گردد، هرگاه انسان، چنین شد، همهٔ حیوانات چگونه زیستن خود را برای چنین انسانی از خود نشان میدهند، و جنگ و جدال، و ستیز و عداوت، و وحشت و درندگی و... از میان آنها برداشته خواهد شد.

پس هرگاه انسان نا أهل، أهل شود، حیوانات ناأهل، أهل می‌گردند، پس منشأ ناأهل شدن حیوانات ناأهل بودن جوامع بشری و انسانها است، در زمان حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾ جوامع بشری و تمام انسانها اهل می‌گردند، و همه با صفا و صمیمیت و... زندگی خواهند نمود، و در این صورت همهٔ حیوانات بالتبع با صلح و صفا و... زیست می‌نمایند، چنانچه قبل ازکشته شدن هابیل چنین زیست میکردند، پس از این بیان، پاسخ بهر دو پرسش معلوم شد.

۲۳۰- چگونه گرگان و گوسفندان با هم زندگی می‌کنند؟

روایات بسیاری از دو طریق شیعه و عامه وارد شده است که در زمان حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾ حیوانات: گرگ و گوسفند، گاو و شیر، و موش و گربه، و انسان و مار و... با هم زندگی خواهند نمود، چه اینکه آفریدگار جهان عداوت و

دشمنی را از میان آنها - بر اثر برداشته شدن عداوت و دشمنی از میان أفراد انسان - برمی‌دارد، گرگ تا آن زمان گرگ است که انسان، خود گرگ انسان باشد، و هرگاه انسان از کج شدن و از کجیها راست شود، تمام کجیها برای او راست می‌گردد.

۲۳۱- چرا تاج سلیمان کج شد؟

در نقل آمده است: روزی سلیمان بن داود﴿عليه السلام﴾ در میان باغی بس عظیم و وسیع، روی تختی، زیر درختان نشسته بود و از لشگریانش (جن و انس و شیاطین و طیور و وحوش و ...) سان میدید و از جلویش رژه می‌رفتند، در این هنگام از لا به لای شاخه‌های درختان، آفتاب بر پیشانی سلیمان﴿عليه السلام﴾ تابید که وی را آزار میداد، پرنده‌ای بدون فرمان سلیمان﴿عليه السلام﴾ با بازکردن پرها و گشودن بالهای خود جلوی تابش مستقیم آفتاب بر پیشانی سلیمان را گرفت، سلیمان وقتی دید آفتاب بر پیشانیش نمی‌تابد، سر را بلند کرد، دید پرنده‌ای با گشودن بالهایش، جلوی تابش مستقیم آفتاب را گرفت، سلیمان﴿عليه السلام﴾ (بجای شکر خداوند متعال در مقابل این نعمتها) در دلش گفت: براستی عجب قدرتی دارم، که بدون فرمان، از من فرمان می‌برند؟

در این هنگام تاجی که بر سر سلیمان﴿عليه السلام﴾ بود، به طرف راست کج شد، وی تاج را روی سرش راست نمود، وقتی دست را بر داشت، تاج به طرف چپ کج شد، سلیمان﴿عليه السلام﴾ خطاب به تاج کرد و گفت: ای تاج! مگر نمی‌بینی که همه در فرمان من هستند، و بدون فرمان از من فرمان می‌برند، چرا تو روی سرم کج می‌شوی؟ تاج به سخن آمد و گفت: ای سلیمان تو هم اکنون کج شدی، من هم کج می‌شوم، تو در مقابل قدرت خدا کیستی؟ چرا قدرت را از خود دانستی؟

سلیمان﴿عليه السلام﴾ از روی تخت بزیر آمد، و صورت روی خاک زمین نهاد و گفت: «رَبِّ ظَلَمْتُ نَفْسي» پروردگارا من بر خود ظلم کردم که بکجی دلم تاج سرم کج شد.

سلیمان﴿علیه‌السلام﴾ صورت را از روی خاک برداشت و تاجش راست شد، و سلیمان﴿علیه‌السلام﴾ روی تخت بازگشت، آنگاه تاج راست شده را بطرف چپ و راست کج می‌کرد، تاج روی سرش راست می‌شد، سلیمان﴿علیه‌السلام﴾ خطاب به تاج کرد و گفت: چرا اکنون کج نمی‌شوی؟ تاج بسخن آمد وگفت: چون تو راست شدی، من هم راست می‌شوم، چه اینکه راستی وکجی من براستی وکجی تو بستگی دارد.

پس وقتی عداوت و دشمنی بین افراد انسان و جوامع بشری ظاهر گشت، خداوند متعال عداوت و دشمنی را میان حیوانات پدید آورد.

دمیری درکتاب «**حیاة الحیوان**» آورده: «زمانی که خداوند متعال امر کرد نوح﴿علیه‌السلام﴾ را به اینکه درکشتی از هر جفتی دو فرد (نر و ماده) را حمل کند «**قُلْنَا احْمِلْ فیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ**»هود: ۴۰) نوح﴿علیه‌السلام﴾ عرض کرد: پروردگارا چگونه شیر باگاو، وگرگ وگوسفند، و روباه وکبوتر و... را در یک کشتی حمل کنم که بین آنها عداوت و دشمنی است، پس خداوند متعال به نوح وحی کرد و فرمود: چه کسی بین آنها دشمنی انداخت؟ نوح گفت: تو ای پروردگار من، خداوند سبحان فرمود: پس همان من هستم که بین آنها الفت پدید می‌آورم که هیچیک دیگری را نیازارد و ضرری نزند.

خداوند متعال بواسطهٔ أهل شدن انسانها، الفت بین آنها برقرار می‌کند که می‌فرماید: «**فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً**» آل عمران: ۱۰۳)

۲۳۲- صلح و صفا میان حیوانات در زمان حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾:

روایات در این زمینه بسیار است، و ما تنها بذکر ترجمهٔ هفت روایت در اینجا جهت اختصار بسنده می‌کنیم:

۱- مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «خصال» از حضرت امام أمیرالمؤمنین علیّ﴿علیه‌السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «هرگاه قائم ما خروج کند، صلح و صفا در میان درندگان و بهائم برقرار می‌گردد حتی اینکه زن راه می‌رود میان عراق و شام، نمیگذارد پای خود را مگر برگیاه، و بر سر او زینتهای اوست، به هیجان نمی‌آورد او را درّنده‌ای و نمی‌ترساند او را أحدی».

۲- در «تأویل الآیات» روایت شده که: «گوسفند وگرگ وگاو و شیر و مار و انسان از یکدیگر مأمون می‌باشند».

۳- در کتاب «بشارة الاسلام» از حضرت امام أمیر مؤمنان علیّ«علیه السلام» روایت شده که فرمود: «بوجود ما خداوند متعال آفرینش جهان را آغاز و بنام ما بپایان می‌برد، و به ما آنچه که می‌خواهد محو و اثبات می‌نماید، و فشارهای دنیای گزندهٔ ناسازگار را دفع می‌کند، و ببرکت وجود ما أبر باران می‌بارد، پس بخداوند سبحان مغرور نباشید، آن بارانی را که خداوند متعال در شکم ابرها باز داشته، هنوز از آسمان نازل نکرده است و نمی‌بارد.

و زمانی که قائم«علیه السلام» ما قیام فرماید، آسمان قطره‌های خود را نازل می‌کند، و زمین گیاههای خود را میرویاند، کینه از دل بندگان زائل می‌شود، و درندگان و بهائم با هم صلح می‌کنند، زن از عراق تا شام می‌رود، و قدم خود را جز بر گیاه و سبزه نمی‌گذارد، و بر سر خود زنبیل برداشته درنده‌ای او را مشوّش نمی‌کند، و نه از آدمی می‌هراسد»

۴-در روایت دیگر از حضرت امام«علیه السلام» آمده که در قصّهٔ حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» آمده فرمود: «گوسفند با گرگ در یک مکان زیست می‌کنند، و بازی می‌کنند اطفال با مارها و عقربها که أذیت نمی‌کنند آنانرا به چیزی، و می‌رود شرّ و می‌ماند خیر».

۵- مرحوم طبرسی در کتاب شریف «احتجاج» از حضرت امام أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» روایت کرده که فرمود: «در زمان مهدی«علیه السلام» سازش کنند درندگان، و سایر حیوانات، و همهٔ آنها مطیع أصحاب آن حضرت«علیه السلام» شوند».

۶- از حضرت امام باقر«علیه السلام» روایت شده که فرمود: «گویا می‌بینم أصحاب مهدی«علیه السلام» را که احاطه نمودند ما بین خافقین را، نیست چیزی مگر آنکه منقاد ایشان شود، حتّی درندگان زمین، و درندگان طیور، هر چیزی طلب خشنودی ایشان می‌کنند حتی اینکه زمین فخر می‌کند و می‌گوید: گذشت امروز بر من مردی از اصحاب قائم«علیه السلام»».

۷- در روایت دیگر از حضرت امام أمیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» آمده که فرمود: «در زمان مهدی«علیه السلام» وحوش مأمون می‌شوند به نحوی که می‌چرند در اطراف زمین مثل أنعام آنها».

۲۳۳- مهلت شیطان تا ظهور حضرت صاحب‌الزّمان«عليه السلام»:

وقتی خداوند متعال، شیطان را أمر بسجده بر حضرت آدم«عليه السلام» نمود، وی نافرمانی کرد، خداوند سبحان او را از درگاهش راند، شیطان از خداوند متعال مهلت خواست تا روز قیامت فرزندان و نسل آدم«عليه السلام» راکه از او پیروی کنند إغوا وگمراه نماید، و اما کسانی که ایمان بخداوند متعال آورده و طوق بندگیش را برگردن خود نهاده‌اند، راهی برای شیطان بر آنها نخواهد بود، خداوند متعال تقاضای مهلت شیطان را تا وقت معلوم پذیرفت نه تا روز قیامت که هدف شیطان بود.

خداوند متعال فرمود:

«وَ إِذْ قُلْنٰا لِلْمَلاٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْلِيسُ أَبىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كٰانَ مِنَ الْكٰافِرِينَ» البقره: ۳۴).

یعنی: و ای رسول ما بیاد آر! زمانی راکه فرمان دادیم به فرشتگان که سجده کنید بر آدم، همه سجده کردند مگر شیطان که امتناع و تکبّر ورزید، و از فرقهٔ کافران گردید.

و فرمود:

«قٰالَ يٰا إِبْلِيسُ مٰا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰالِينَ قٰالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قٰالَ فَاخْرُجْ مِنْهٰا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلىٰ يَوْمِ الدِّينِ قٰالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ قٰالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ...» ص:۷۵-۸۳).

یعنی: خداوند متعال به شیطان فرمود: ای ابلیس تو را چه چیز مانع شد که به موجودی که بدست قدرت خود آفریدم سجده نکنی آیا تکبر و نخوت تو راگرفته یا از زمرهٔ بلند پروازان بی پر و بالی؟ شیطان گفت: من از آدم بهترم چه اینکه تو مرا از آتش (نورانی سرکش) و او را ازگِل (تیرهٔ پست) آفریدی، خداوند متعال فرمود: از درگاه رحمت و بهشت خارج شو، که تو بر اثر نافرمانی از فرمان ما راندهٔ درگاه رحمت ما شدی، و بهشت جای نافرمانان نیست، و بتحقیق بر تو است لعنت من تا روز جزای اعمال (قیامت).

شیطان گفت: پروردگارا (چون مرا از درگاه رحمتت بر اثر نافرمانیم راندی) مهلتم ده که تا روز قیامت زنده بمانم (تا بندگانت را تا روز قیامت گمراه کنم) خداوند متعال فرمود: تو را مهلت دادم اما نه تا روز قیامت، بلکه تا روز معیّن و وقت معلوم.

شیطان گفت: پس بعزّت و جلال تو سوگند که تمام خلق را گمراه خواهم کرد، مگر خاصّان بندگانت که دل از غیر تو بریده، و برای تو خالص شده‌اند.

خداوند متعال فرمود:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» الحجر:۴۲).

یعنی: هرگز تو را بر بندگان با اخلاص من تسلط و غلبه نخواهد بود، لکن اقتدار و سلطهٔ تو تنها بر مردم نادان و گمراهی است که از تو پیروی می‌کنند.

طبق روایات وارده از اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اجمعین: شیطان که بر اثر امتناع از سجده بر آدم اولین کافر به خداوند سبحان گردید، و تا وقت معلوم برای اغواء پیروانش مهلت داده شده و رهبر کافران و پیروانش قرار گرفته است، آن وقت معلوم، وقت ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ است، چه اینکه در زمان حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ همهٔ بندگان خداوند سبحان مؤمن و مخلص می‌گردند که برای شیطان بر آنها راهی نیست، از اینرو شیطان از رهبری کفر و إغواء، منعزل می‌شود و از وسوسه باز می‌ایستد، و عداوت و دشمنی از میان انسانها و حیوانات برداشته می‌شود، و برکات از آسمان و زمین، جامعهٔ انسانی تکامل یافته را احاطه کرده و همه غرق در نعمتهای الهی می‌گردند.

خداوند متعال فرمود:

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» الاعراف: ۹۶).

یعنی: و چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند، ما هر آینه درهای برکات را از آسمان و زمین بر روی آنها می‌گشادیم.

مرحوم سید بن طاوس در کتاب شریف «سعد السّعود» در ضمن بیان در خواست ابلیس که: پروردگارا به من مهلت ده تا روزی که خلق مبعوث می‌شوند، و

جواب خداوند که: نه، ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز معیّن و وقت معلوم، و آن روزی است که من حکم نمودم، تا پاک نمایم زمین را آن روز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آن وقت، بندگانی را برای خود که آزمودم دلهای آنانرا برای ایمان، و پر نمودم آنها را به ورع و اخلاص و یقین و تقوی و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و زهد در دنیا، و رغبت در آنچه که نزد من است بعد از هدایت.

و می‌گردانم آنان را نگاهبان آفتاب و ماه یعنی برای عبادت شب و روز، و خلیفه خواهم نمود ایشانرا در زمین، و توانائی دهم ایشانرا بر آن دینی که پسندیده‌ام آنرا برای آنها، آنگاه عبادت کنند تنها مرا، و چیزی را شریک من قرار ندهند، نماز را در وقتش خوانند، و زکات را در زمانش اداء کنند، و امر بمعروف و نهی از منکر نمایند، و بیاندازم در آن زمان امانت را بر زمین، پس ضرر نرساند چیزی چیزی را، و نترسد چیزی از چیزی، آنگاه هوام و مواشی در میان مردم، آزادانه راه می‌روند بدون اینکه بعضی از آنها بعضی را أذیت کنند، و بردارم نیش هر صاحب نیشی از هوام و غیر آنها را، و ببرم زهر هر حیوانی راکه میگزد.

و برکات را از آسمان و زمین نازل کنم، و زمین از نیکویی نبات خود بدرخشد، و همهٔ ثمرها و انواع طیبهٔ خود را بیرون دهد، و رأفت و مهربانی را در میان ایشان حاکم سازم، پس با یکدیگر مواسات کنند، و بالسّویه قسمت نمایند، پس بی نیاز شود فقیر و برتری نکند بعضی بر بعضی، و کبیر بر صغیر رحم کند، و صغیر، کبیر را احترام نماید، و بحق متدین شوند، و به او انصاف دهند، و حکم کنند، ایشانند اولیای من، و برای ایشان پیغمبر و رسول را برگزیدم و برای آنها اولیاء و أنصاری قرار دادم.

این بهترین امتی هستند که برای نبیّ مصطفای خود، و أمین مرتضای خود اختیار نمودم این وقتی است که حجب نمودم آنرا در علم غیب خود، و لابد است که او واقع شود و هلاک نمایم تو را در آن روز با سواران و پیادگانت و تمام لشگریانت، برو تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم، و آثار مذکوره در این اثر شریف تاکنون ظاهر نشده، و مطابق اخبار خاصه و عامه از خصائص حضرت ولیّ عصر «علیه السلام» بشمار می‌رود».

درس چهل و چهارم:

۲۳۴- هزاران ملائکه و جن در خدمت حضرت صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام»:

در لسان أدعیه و زیارات، و أذکار و روایات صحیحهٔ بسیاری وارده از أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین آمده است که: خداوند متعال هزاران ملائکه و جن را هنگام ظهور حضرت ولیّ عصر«علیه‌السلام» به یاریش می‌فرستد تا در خدمت آن حضرت«علیه‌السلام» باشند، و ما جهت رعایت اختصار تنها بذکر معنی چند تا از آنها در اینجا اکتفاء می کنیم:

۱ـ مرحوم عیاشی در تفسیر آیهٔ کریمهٔ:«**بَلیٰ اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ**».

یعنی: بلی اگر شما مؤمنان راه صبر و شکیبائی و تقوا و پرهیزکاری را در پیش گیرید، و کافران بر سر شما شتابان و خشمگین بریزند، خداوند متعال برای حفظ و نصرت شما پنج هزار فرشته را با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام است (یا دارای عمامه‌های مخصوصند) به مدد شما می‌فرستد.

و بأسنادش از ضریس بن عبدالملک روایت کرده که حضرت امام باقر«علیه‌السلام» فرمود: «همانا ملائکه‌ای که حضرت محمد«صلی‌الله‌علیه‌وآله» را در روز بدر (جنگ بدر) یاری کردند در زمین باقی مانده و هنوز به آسمان بالا نرفته اند، و نخواهند رفت تا اینکه صاحب این أمر (امام زمان«علیه‌السلام») را یاری کنند، و عدد آنها پنج هزار می باشد».

۲ـ در خبر طولانی ازمفضل آمده که گفت: بامام صادق«علیه‌السلام» عرض کردم: ای سید من آیا ظاهر می شوند ملائکه و جن برای مردم در و قت ظهور صاحب‌الزّمان«علیه‌السلام»؟ فرمود: آری، قسم بخدای مفضل، و مخاطبه می‌کنند و سخن می‌گویند با مردم در آن زمان، همانطوری که گفتگومی‌کند مردی با همنشین خود،

عرض کردم: ای سید من آیا ملائکه و جن سیر می کنند با صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ فرمود: آری والله ای مفضل، و هر آینه فرود می آیند در زمین هجرت: ما بین کوفه و نجف وعدد اصحاب آن حضرت﴿علیه السلام﴾ در آن وقت چهل و شش هزار نفر از ملائکه، و شش هزار نفر از جن می باشند».

۳ـ در روایت دیگر فرمود: «و به مثل آن (یعنی چهل و شش‌هزار نفر) از جن با ملائکه یاری می‌دهد خداوندمتعال، ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ را و بدست او فتح می‌نماید».

۴ـ مرحوم نعمانی درکتاب شریف «غیبت» از ابو بصیر روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ در ضمن حالات حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ فرمود: «می‌آید بر او سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک.

ابو بصیر گفت: عرض کردم: آیا همه اینها ملائکه هستند ؟ فرمود: آری آن ملائکه ای که درکشتی با نوح﴿علیه السلام﴾ بودند، و آنهایی که با ابراهیم﴿علیه السلام﴾ بودند آن زمانی که او را در میان آتش انداختند، و آنهایی که با موسی﴿علیه السلام﴾ بودند زمانی که دریا برای بنی اسرائیل شکافته شد، و آنهایی که با عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ بودند زمانی که خداوند متعال او را به آسمان بالا برد.

و چهار هزار ملائکهٔ مسوّمین یعنی نشان‌کرده شده به عمامه های زرد که با رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بودند، و هزار ملائکه مردفین یعنی از پس یکدیگر در آمده، و سیصدو سیزده ملک که در بدر بودند، و چهار هزار ملک که نازل شدند، و اراده داشتند که یاری کنند حضرت ابا عبدالله الحسین بن علیّ﴿علیهما السلام﴾ را، پس آنانرا در مقاتله با دشمنان اذن نداد، وآنهایی که در نزد قبر آن حضرت﴿علیه السلام﴾ هستند ژولیده مور و غبار آلوده و بر او تا روز قیامت گریه می کنند.

و رئیس آنها ملکی است که او را منصور می گویند، پس هیچ زائری آن حضرت﴿علیه السلام﴾ را زیارت نمی کند مگر آنکه او را استقبال می کنند، و هیچ مودعی او را وداع نمی کند مگر آنکه او را مشایعت می کنند، و مریض نمی شود احدی مگر آنکه او را عیادت می کنند، و نمی میرد از آنان کسی مگر آنکه بر جنازهٔ او نماز می گذارند و استغفار می نمایند برای او بعد از مردنش، و همه اینها در زمین هستند، و در انتظار فرج و ظهور حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ تا وقت خروجش می باشند».

نا گفته نماند: اختلاف در تعداد ملائکه و جن در روایات بر اثر اختلاف در موارد و مواقع، و همچنین اختلاف عدد آسمانی و زمینی آنها می باشد، چنانچه بر رسول خدا﴿ﷺ﴾ در موارد مختلف از جنگ ملائکه بعدد هزار و سه هزار و پنج هزار نازل می شدند، بنابراین تضاد و اختلاف در نفس روایات که باعث تردید در آنها شود نیست.

۲۳۵- نزول ملائکه بر غیر انبیاء و رسولان الهی:

نزول ملائکه آسمانی بصورت انسانها حتی بر غیر انبیاء و رسولان الهی اصالت و ریشهٔ قرآنی دارد که هیچگونه مورد اختلاف در بین صاحبان ادیان و مذاهب و فرق مختلف نیست زیرا قرآن کریم به صراحت بیان فرمود که: ملائکه آسمان بر حضرت ابراهیم﴿ع﴾ و لوط نبی﴿ع﴾ نازل شده اند:

«وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرٰاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقٰالُوا سَلاٰماً - وَ آتَيْنٰاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ » الحجر (۵۱-۶۴).

یعنی: و ای رسول ما! مردم را از حکایت فرشتگان مهمانان ابراهیم﴿ع﴾ آگاه ساز، زمانی که آن مهمانان بر ابراهیم﴿ع﴾ وارد شدند و بر او سلام دادند - و فرشتگان به لوط گفتند:

ما بحق و راستی بسوی تو آمده‌ایم، و آنچه برای تو می گوئیم صدق محض است.

و حتی با ساره زن ابراهیم﴿ع﴾ گفتگو کردند:

«فَأَقْبَلَتْ إِمْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهٰا وَ قٰالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ قٰالُوا كَذٰلِكِ» الذاریات ۲۹-۳۰).

یعنی: (هنگامیکه فرشتگان با ابراهیم﴿ع﴾ سخن می گفتند و بشارت غلام حلیم به او می‌دادند) زن ابراهیم (سارا) با فریاد شادمانی روی به آنها آورد، و سیلی بصورت خود زد و گفت: من زنی پیر و نازا هستم (چگونه بچه آرم؟!) فرشتگان گفتند: خدای تو چنین فرموده است.

و بر زکریا﴿علیه السلام﴾ در میان محراب، بشارت یحیی﴿علیه السلام﴾ را داده اند :

«فَنادَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيىٰ مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ» آل عمران : ۳۹).

یعنی : پس فرشتگان نداکردند زکریا را، و حال آنکه زکریا در محراب مشغول عبادت بود: همانا خداوند تو را بولادت یحیی بشارت می دهد، در حالی که او بنبوّت عیسی گواهی می‌دهد.

و فرشتگان بر مریم﴿علیها السلام﴾ نازل شده، و به او بشارت عیسی﴿علیه السلام﴾ را داده‌اند:

«فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيّاً قالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيّاً قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلاماً زَكِيّاً» مریم: ۱۷-۱۹).

یعنی : پس ما روح خود (یعنی روح القدس که فرشته اعظم است) را بر مریم (بصورت زیبا) مجسم ساختیم، مریم وقتی آن روح زیبای مجسم را دید گفت : من از تو بخدای رحمن پناه میبرم که تو پرهیز کاری کنی و با این حسن و زیبائی خیال زشتی دربارهٔ من نکنی، روح القدس در پاسخ مریم گفت: من فرستاده خدای توام، آمده‌ام به أمر او به تو فرزندی بسیار پاکیزه و پاک سیرت ببخشم.

«وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلىٰ نِساءِ الْعالَمِينَ» آل عمران :۴۲).

یعنی : و ای رسول ما بیادآر زمانی را که فرشتگان بر مریم نازل شده و باو گفتند: ای مریم همانا خداوند متعال تو را برگزید، و بر زنان جهان برتری داده است.

و در جنگ بدر سه هزار و پنج هزار ملائکه بررسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ نازل شده و بیاری مؤمنین شتافته و آنانرا بر مشرکین پیروز نمودند:

«وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ بَلىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» آل عمران :۱۲۴-۱۲۵).

یعنی: و بحقیقت، خداوند متعال شما مؤمنان را در جنگ بدر یاری کرد، و بر دشمن پیروز نمود با آنکه شما در مقابل دشمن ضعیف بودید، پس از خداوند متعال بترسید، باشد که شکر نعمتهایش را بجای آرید، ای رسول ما بیادآر زمانی را که بمؤمنان می‌گفتی: آیا خداوند متعال بشما مدد نفرمود که سه هزار فرشته را بیاری شما فرستاد؟ بلی اگر شما راه صبر و شکیبائی و تقوٰی و پرهیزکاری را در پیش گیرید، و کافران برشما هجوم آورند خداوند متعال برای حفظ و یاری شما پنج هزار فرشته را با پرچم هائی که نشان مخصوص سپاه اسلام است بمدد شما خواهد فرستاد.

« إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ – إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» الانفال :۹-۱۲).

یعنی: ای مؤمنان بیاد آرید زمانی راکه استغاثه و زاری بپروردگارتان میکردید که شما را بر دشمن پیروزگرداند، پس دعاء شما را اجابت کرد، و وعده داد که: من سپاه منظم از هزار فرشته را بمدد شما می فرستم ای رسول ما بیادآر زمانی را که پروردگار تو بفرشتگان وحی کرد: من با شما هستم، مؤمنان را ثابت بدارید که همانا من ترس شما را در دل کافران می افکنم، تاگردن هاشان را بزنید، و همهٔ انگشتانشان را قطع کنید.

۲۳۶- در نزول ملائکه بر حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» جای وسوسه نیست :

با توجه به آیات کریمهٔ یاد شده و دیگر آیات و روایات صحیحه که در بیان مختصر ما نگنجد جای هیچگونه تردید در نزول ملائکه بر حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» نیست، نزول ملائکه بر مدار دهر و نوامیس عصر که عصارهٔ همهٔ نبوّتها و رسالتها و ولایتها و امامت‌ها، و عصارهٔ تمام کتب آسمانی و سنن انبیاء و رسولان پیشین الهی، و تشکیل دهندهٔ حکومت جهانی و برکنندهٔ ریشهٔ همهٔ

شرکها و کفرها و ضلالتها و جنایتها و فتنه ها و فسادها و ستمها و نابرابریها و بخاک مالندهٔ دماغ همهٔ فرمانروایان و مستبدان و مزدوران و جبّاران و مستکبران و ستم پیشگان و استثمارگران را در سراسر گیتی.

و به اهتزاز در آورندهٔ پرچم عدل و داد را در بسیط زمین، و در برکنندهٔ لباس انسانیت را بر أندام همهٔ انسانهای شایسته، و گردآورندهٔ تمام انسانها را زیر یک پرچم توحید و اخلاص و صفاو صمیمیت و اخوت و محبت و صداقت و امانت و سعادت و کمال انسانیت، زیرا اوست اصل و ملقب به:

صاحب‌الزّمان، و صاحب الأمر، صاحب الکرّةالبیضاء، صاحب دولةالزهراء، صاحب الدار، صاحب‌الناحیة، و ولیّ‌عصر، و قائم‌الزمان، و قیّم‌الزمان، و امام زمان، و امیرالأمیرة، و بلدالامین، و برهان‌اللّٰه، و بقیة‌اللّٰه، و حجة‌اللّٰه فی ارضه، و خاتم الأوصیآء، و الخلف‌الصالح، و رب الأرض، و سدرةالمنتهی، و طالب التّراث، و غایة الطالبین و غایةالقصوٰی، و فردوس‌الأکبر، و الفرج‌الأعظم، و کلمة الحق و لسان الصدق، و میزان الحق، و منتقم، و مُظهِر الفضائح، و مُبلی السرائر، و مبدء الآیات، و نورالأصفیآء، و نورالأتقیآء، و ولی اللّٰه الاعظم، و یدالباسطة، و یعسوب الدین ...

در أعمال نیمهٔ شعبان المعظم می‌خوانیم:

«...وَالْمَـلائِکَةُ شُهَّـدُهُ، وَاللّٰـهُ نـاصِرُهُ وَمُـؤَیِّدُهُ اِذٰا آنَ مـیعٰادُهُ وَالْمَـلائِکَةُ أَمْدٰادُهُ...».

یعنی: و ملائکه گواه بر ظهور حضرت صاحب‌الزّمان مهدی فاطمهٔ زهراء علیهما افضل صلوات اللّٰه و اکمل تحیاته و الثناء هستند، و خداوند متعال یاور و مؤیّد امام زمان﴿علیه السلام﴾ است، زمانی که زمان ظهورش فرابرسد، فرشتگان الهی مددش کنند ...

و در دعاء افتتاح هر شب از ماه مبارک رمضان می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ وَ صَلِّ عَلیٰ وَلِیِّ اَمْرِکَ الْقٰائِمِ الْمُؤَمَّلِ، وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ، وَ حُفَّهُ بِمَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبینَ وَ أَیِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ یٰا رَبَّ الْعٰالَمینَ ...».

یعنی: خداوندا درود و رحمت فرست بر ولیّ امر خود که اوست قائم به حق، و مورد امید همهٔ امیدواران، و آرزوی تمام آرزومندان، و او است مظهر عدل تو در پهنهٔ گیتی که همهٔ پاکان در انتظار فرج او هستند، و بار خدایا حفظ و دوره‌اش فرما با فرشتگان مقربان درگاهت، و یاری و تأییدش فرما با روح‌القدس ای پروردگار جهانیان.

و در دعاء روز دحو الارض: «بیست و پنجم ذوالقعدة» می‌خوانیم:

«... اَللّٰهُمَّ وَ عَجِّلْ فَرَجَ اَوْلِيٰائِكَ، وَارْدُدْ عَلَيْهِمْ مَظٰالِمَهُمْ، وَ اَظْهِرْ بِالْحَقِّ قٰائِمَهُمْ، وَاجْعَلْهُ لِدِينِكَ مُنْتَصِراً، وَ بِاَمْرِكَ فِي اَعْدٰائِكَ مُؤْتَمِراً، اَللّٰهُمَّ احْفُفْهُ بِمَلاٰئِكَةِ النَّصْرِ، وَ بِمٰا اَلْقَيْتَ اِلَيْهِ مِنَ الْاَمْرِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، مُنْتَقِماً لَكَ حَتّٰى تَرْضىٰ، وَ يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ عَلىٰ يَدَيْهِ جَدِيداً غَضّاً، وَ يَمْحَضَ الْحَقَّ مَحْضاً، وَ يَرْفُضَ الْبٰاطِلَ رَفْضاً، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلىٰ جَمِيعِ آبٰائِهِ، وَاجْعَلْنٰا مِنْ صَحْبِهِ وَ اُسْرَتِهِ، وَ ابْعَثْنٰا فِي كَرَّتِهِ حَتّٰى نَكُونَ فِي زَمٰانِهِ مِنْ اَعْوٰانِهِ، اَللّٰهُمَّ اَدْرِكْ بِنٰا قِيٰامَهُ، وَ اَشْهِدْنٰا اَيّٰامَهُ، وَ صَلِّ عَلَيْهِ، وَارْدُدْ اِلَيْنٰا سَلاٰمَهُ وَ السَّلاٰمُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكٰاتُهُ».

یعنی: خداوندا شتاب کن در فرج دوستانت بظهور ولیّ أمرت امام زمان﴿علیه السلام﴾ و برگردان بر آنها ظلمها و ستمهایی که بر آنان شد، و ظاهر فرما به حق، قائم ایشانرا، و قرار ده او را یاور دینت، و قرار ده او را به امرت فرمانروا در میان دشمنانت، خداوندا پر کن اطراف ولیّ أمرت امام زمان﴿علیه السلام﴾ را از فرشتگان یاری دهندهٔ او، و به آنچه که القا کردی بر او از فرامین و دستورات خود در شب قدر، تا انتقام گیرد برای تو از کسانی که بر تو ظلم کرده‌اند از مشرکان و کافران و جباران و ستم‌پیشه‌گان و...

تا اینکه راضی شوی، و برگردد دین تو بوسیلهٔ او، و بدست او تازه و خرم شود آنگونه که بر انبیاء و رسولان خود فرستادی، و تا اینکه خالص گردد حق، خالص شدنی که هیچگونه شائبهٔ باطلی در آن نباشد، و متروک و محو گردد باطل، محو شدنی که هیچگونه اثری از آن نباشد.

خداوندا درود و رحمت فرست بر ولیّ عصر، صاحب امرت«عليه السلام» و بر تمام پدران پاک و معصومش، و قرار ده ما را از یاران و کسان خاصش، و مبعوث فرما، ما را در برگشتن و ظهورش، تا اینکه باشیم ما در زمانش از یارانش ... خداوندا برسان ما را به قیامش تا درک کنیم زمان ظهورش را، و دورانش را نصیب ما گردان، و درود و رحمت بی‌پایان خود را بر او فرست، و برگردان به سوی ما سلامش را، و سلام بر او و بر آباء طاهرینش، و رحمت و برکات الهی بر او باد.

و در صحیفهٔ سجادیه (دعاء چهل و هفتم از دعاهای صحیفه در روز عرفه) آمده است:

«اَللّٰهُمَّ فَاَوْزِعْ لِوَلِيِّكَ شُكْراً مٰا اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَ اَوْزِعْنٰا مِثْلَهُ فيهِ، وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰاناً نَصيراً، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسيراً، وَ اَعِنْهُ بِرُكْنِكَ الْاَعَزِّ، وَاشْدُدْ اَزْرَهُ، وَ قَوِّ عَضُدَهُ، وَ رٰاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَاحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَانْصُرْهُ بِمَلاٰئِكَتِكَ، وَامْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْاَغْلَبِ...».

یعنی: خداوندا پس الهام کن به ولیّ أمرت امام زمان«عليه السلام» شکر و سپاس آنچه را که بر او انعام فرمودی، و مانند آن شکر و سپاس را (بر آنچه که به ما انعام فرمودی) به سبب آن حضرت«عليه السلام» به ما الهام کن، و او را از جانب خود سلطنت و توانائی که یاری دهنده است عطا فرما، و برای او (هر مشکل و بسته شده‌ای را) بگشای گشودن آسانی (که رنج در آن نباشد) و او را به تواناترین تکیه‌گاهت یاری فرما، و توانائیش را محکم و استوارگردان، و بازویش را توانائی بخش، و بدیدهٔ (مراقبت) خود رعایت و حفظش فرما، و به نگهداریت نگهش دار، و به فرشتگانت (در هر دو زمان غیب و ظهورش) یاریش نما، و به لشگر و سپاهت (از آسمان و زمین) که غلبه‌کننده‌ترین لشگرها هستند کمکش فرما.

ای حجّت حق مهدی موعود

بگذار که یک شام دگر محرم اسرار تو باشم

تا آخر هستی بصف لشگر احرار تو باشم

صدبار در این راه اگر زنده شوم باز بمیرم

این پیشه جان و دل ما شد خریدار تو باشم

درس چهل و پنجم:

۲۳۷- طوائفی از یاران آسمانی و زمینی حضرت ولیّ عصر(علیه السلام):

مستفاد از آیات قرآن کریم، و روایات صحیحه، و أدعیه و أذکار، و زیارات وارده از لسان اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین آنستکه: یاران حضرت صاحب‌الزّمان(علیه السلام) نخست به دو دسته تقسیم می‌گردند:

دستهٔ اول: یاران آسمانی آن حضرت(علیه السلام) بشمار می‌روند که خود بدو طائفه تقسیم می‌شوند:

اول: طوائف ملائکه از قبیل روح‌القدس، جبرئیل و ملائکهٔ مقرّبین، و دیگر ملائکه می‌باشند که در زمان ظهور حضرت صاحب‌الزّمان(علیه السلام) از آسمان بزمین آمده یاریش می‌کنند.

طائفهٔ دوم: انسان‌ها هستند، و آنها ادریس و عیسی بن مریم(علیهما السلام) می‌باشند، و هم اکنون هزاران سال است که در آسمانها زنده، و در زمان ظهور حضرت ولیّ عصر(علیه السلام) از آسمان به زمین آیند و به آن حضرت اقتداء نمایند و پشت سرش نماز میخوانند، و امتهای جهان را بایمان و پیروی از حضرت صاحب‌الزّمان(علیه السلام) دعوت، و آن جناب را در مقابل دشمنانش یاری می‌کنند.

ادریس نبی که به عبری «هرمس» و «هرمس الهرامسة» نیز می‌گویند، قبل از نوح نبی(علیه السلام) مبعوث برسالت شده بود، و خداوند متعال او را به آسمان بالا برد که فرمود: «**وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا وَ رَفَعْناهُ مَكاناً عَلِيًّا**» مریم: ۵۶-۵۷).

یعنی: و ای رسول ما! بیاد آر درکتاب خود، احوال ادریس راکه او شخص بسیار راستگو و پیغمبری عظیم الشأن بود و در آسمان در مکان بلندی قرارش داده‌ایم.

بعضی‌ها ادریس﴿علیه السلام﴾ را همان الیاس نبیّ ﴿علیه السلام﴾ دانسته‌اند که این بر خلاف نص قرآن کریم و روایات صحیحه و أدعیه می‌باشد، و دلیل بر عدم تعمّق آنها در کتاب و سنّت و تاریخ و معارف اسلام است.

در أعمال نیمهٔ ماه رجب المرجب (دعاء امّ داود) آمده است:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ هٰابِیلَ وَ شَیْثَ وَ اِدْرِیسَ وَ نُوحٍ - وَ یُونُسَ وَ اِلْیاسَ ...».

و مرحوم قمی در تفسیر خود بأسنادش از عبد الملک بن هارون روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ از پدرش﴿علیهما السلام﴾ روایت فرمود که حضرت امام حسن مجتبی﴿علیه السلام﴾ - در گفتگوئی که بین او و سلطان روم شد - فرمود: «عمر عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ در دنیا (۳۳) سال بود که خداوند متعال او را به آسمان بالا برد، و (در زمان ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ از آسمان بزمین در دمشق فرود می‌آید، و دجّال را بقتل می‌رساند».

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «کمال الدین» روایت کرده که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «قسم به آنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاد اگر نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می‌کند خداوند متعال آن روز را تا خروج کند در آن روز فرزندم مهدی﴿علیه السلام﴾ و فرود آید روح‌اللّٰه، عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ و نماز بخواند خلف او﴿علیه السلام﴾».

و در روایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین﴿علیه السلام﴾ - در حدیث دجّال - که فرمود: «خداوند متعال دجّال را می‌کشد در شام در عقبهٔ أفیق بدست کسی که نماز می‌خواند پشت سر او مسیح عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾».

این روایت منافات با روایت سابق ندارد چه اینکه عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ بأمر حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ دجّال را بقتل می‌رساند، پس نسبت قتل دجال بهر یک (از باب بَنَی الْأَمیرُ) درست است.

دستهٔ دوم: یاران زمینی حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ بشمار می‌روند که خود به چهار گروه تقیسم می‌شوند:

گروه أول: ملائکهٔ زمینی هستند که مأمور به اجرای فرامین و دستورات خداوند متعال در زمین می‌باشند، و در زمان ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ ظاهر و مجسّم می‌شوند، و چون ملائکهٔ آسمانی بیاری آن جناب﴿علیه السلام﴾ می‌شتابند.

گروه دوم: هزاران نفر از طائفهٔ اهل ایمان و تقوی از طوائف مختلف جنّ هستند که در هنگام ظهور حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ ظاهر و مجسّم شده بیاریش برخاسته و در خدمت آنجناب﴿علیه السلام﴾ می‌باشند.

گروه سوم: أنواعی از حیوانات هستند، که نه تنها همهٔ حیوانات از حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ اطاعت می‌کنند، بلکه انواعی از آنها به یاری آن حضرت﴿علیه السلام﴾ برمیخیزند که از جملهٔ آنها سگ اصحاب کهف می‌باشد.

گروه چهارم: انسان‌ها هستند که خود به سه طائفه تقسیم می‌گردند:

طائفهٔ اول: مردگان از ملل و ازمنهٔ مختلفه در تاریخ بشری از انبیاء و مرسلین و اوصیاء و متّقین و شهداء و مؤمنین و صلحاء و مخلصین که از جملهٔ آنها سلمان فارسی و ابودجّانهٔ أنصاری و مالک اشتر و... می‌باشند که زنده می‌گردند، و به یاری حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ می‌شتابند.

طائفهٔ دوم: خوابیدگانند (که نه مردگان و نه در شمار زندگانند) و آنها اصحاب کهف می‌باشند:

«اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً - وَ تَحْسَبُهُمْ اَيْقاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصيد - قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ ...». الکهف: ۹-۲۶).

یعنی: ای رسول ما! تو پنداری که قصّهٔ أصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه آیات قدرت و عجائب حکمتهای ما واقعهٔ عجیبی است؟ - وگمان میکنی آنها بیدارند، و حال آنکه آنها در خوابند، و ما آنها را به پهلوی راست و چپ میگردانیم، و سگ آنها نیز دو دست بر در آن غار گسترده و با آنها خوابیده است - بگو بمردم (اگر از تو از مدت آن پرسیدند) خداوند متعال بزمان اقامت آنها در غار داناتر است.

مرحوم عیاشی در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: **«وَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ»** الاعراف: ۱۵۹). از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «هرگاه قائم آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ قیام کند (۲۷) نفر مرد از پشت کعبه خروج کنند که پانزده نفر آنها از قوم حضرت موسی بن عمران﴿علیه السلام﴾ می‌باشند که به حق هدایت جسته و به آن بازمی‌گردند (یعنی بحضرت ولیّ عصر﴿صلی الله علیه و آله﴾

ایمان آورده و مردم را به ایمان باو﴿علیه السلام﴾ دعوت می‌کنند) و هفت نفر از آنها از اصحاب کهف می‌باشند، و پنج نفر دیگر آنها: یوشع بن نون وصیّ حضرت موسی﴿علیه السلام﴾ و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و أبو دجانهٔ انصاری و مالک اشتر می‌باشند.

و مرحوم شیخ مفید در آخر کتاب شریف «ارشاد» همین روایت را آورده و بجای «مؤمن آل فرعون» «مقداد» و آخر روایت: «**فَيَكُونُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ اَنْصاراً وَ حُكّاماً**» را نقل کرده است یعنی آنها یاران و حاکمان نزد حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ بشمار می‌روند. (یعنی بفرمان آن حضرت﴿علیه السلام﴾ آنها حکام در بلاد می‌گردند).

طائفهٔ سوم: زندگان هستند، و اینان بدو دسته تقسیم می‌شوند:

دستهٔ اول: از انبیاء و صلحاء می‌باشند چون الیاس نبی و حضرت خضر صالح﴿علیهما السلام﴾.

خداوند متعال دربارهٔ الیاس﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«**وَ اِنَّ اِلْيٰاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ**» الصافات: ۱۲۳).

یعنی: و بتحقیق الیاس هر آینه یکی از رسولان الهی بود.

و دربارهٔ خضر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«**فَوَجَدٰا عَبْداً مِنْ عِبٰادِنٰا اٰتَيْنٰاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنٰا وَ عَلَّمْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا عِلْماً - ذٰلِكَ تَأْوِيلُ مٰا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً**» الکهف: ۶۵-۸۲).

یعنی: پس یافتند موسی و وصیّش یوشع بن نون، بنده‌ای (خضر) از بندگان صالح ما را (که جویای او بودند) که او را رحمت و لطف خاصّی عطا کردیم، و هم باو از نزد خود علم لدنی آموختیم - اینست مآل و باطن کارهائی که تو (ای موسی) طاقت و ظرفیت بر انجام آن را نداشتی.

مرحوم کلینی درکتاب شریف «اصول کافی -کتاب الحجة - باب فی شأن إنا أنزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها، حدیث اول» بأسنادش از حضرت امام محمد تقی﴿علیه السلام﴾ نقل کرده که حضرت امام باقر و امام صادق﴿علیهما السلام﴾ با الیاس نبیّ﴿علیه السلام﴾ در مقابل کعبهٔ معظّمه ملاقات کردند.

مطالب این حدیث بسیار قابل توجه می‌باشد که بواسطهٔ طولانی بودن آن ما از ذکرش در اینجا صرفنظر کردیم، سزاوار است منتظران حضرت ولیّ عصر﴿علیه‌السلام﴾ به آن مراجعه فرمایند.

ثعالبی که از مشاهیر عامه است درکتاب «عرایس‌التیجان» به اسناد خود نقل کرده از مردی از اهل عسقلان که گفت: «راه می‌رفتم در اُردُن در وسط روز، پس مردی را دیدم، پس به او گفتم: یا عبداللّٰه تو کیستی؟ پس با من سخن نگفت: بار دیگر گفتم: ای عبداللّٰه تو کیستی؟ گفت: من الیاس نبی هستم، پس در این هنگام در من رعشه افتاد، پس گفتم: بخوان خدای راکه بردارد از من آنچه راکه از جواب تو در من پدید آمد یعنی رعشه، تا حدیث تو را بفهمم؟

گفت: پس الیاس نبی﴿علیه‌السلام﴾ دعاکرد برای من به هشت کلمه: «یا بِرّ، یا رحیم، یا حنّان، یا منّان، یا حیّ، یا قیّوم» و دو کلمهٔ دیگر با لفظ سریانیه که آن را نفهمیدم، پس خداوند از من رعشه را برداشت، آنگاه کف دست خود را میان دو کتف من گذاشت، پس سردی بالذتی را میان دو پستانم یافتم، پس گفتم: آیا هم اکنون بر تو وحی می‌شود؟ فرمود: از روزی که حضرت محمد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ مبعوث به رسالت شد بر من وحی نمی‌شود، عرض کردم: اکنون چند نفر از پیامبران الهی زنده هستند؟ فرمود: چهار نفرکه دو نفر در آسمان، و دو نفر در زمین زندگی می‌کنند، اما دو نفر آسمانی: ادریس و عیسی بن مریم هستند، و اما دو نفر زمینی: الیاس و خضر می‌باشند.

سپس گفتم: خضر درکجا است؟ فرمود: در جزیره‌های دریا، گفتم: آیا تو او را ملاقات می‌کنی؟ گفت: آری گفتم، کجا؟ فرمود: در موسم حج، سپس گفتم: من دوست دارم ملاقات تو را؟ گفت: هرگاه مرا دیدی پس دیدی مرا یعنی برای دیدن من وقتی و مکانی معین نیست، پس الیاس گفت: می‌خواهم در ماه مبارک رمضان در بیت المقدس اعتکاف نمایم، در این هنگام درختی بین من و الیاس نبی﴿علیه‌السلام﴾ حائل شد، پس به خدا سوگند ندانستم که چگونه رفت».

دستهٔ دوم: مؤمنان مخلص، و منتظران راستین حضرت ولیّ عصر﴿علیه‌السلام﴾ می‌باشند که تعداد آنها سیصد و سیزده نفر می‌باشد، و اینان زندگان، و حاضران و موجودین زمان ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾ هستند که طبق روایات

صحیحه، آنها از عجم و أکثر (حدود دویست نفر) از آنان ایرانی می‌باشند، حتی اسامی آنان آمده، و چه تعدادی از کدام منطقه می‌باشند نیز ذکر شده است، مثلاً از قم چند نفر، و از خراسان چند تن، و از مازندران و طالقان چند نفر ...

مرحوم نعمانی در کتاب شریف «غیبت» از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرموده است: «اصحاب قائم﴿علیه السلام﴾ سیصد و سیزده نفر از فرزندان عجم می‌باشند، که بعضی از آنان در روز با آشنائی بنام و نام پدر و نسب و شمائل، بر أبر سوار می‌شوند و بمکّه برده می‌شوند، و بعضی در رختخواب خویش خوابیده بطور نابهنگام در مکه دیده می‌شوند، بدون میعاد و سابقهٔ قرار داد».

۲۳۸- سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت امام زمان﴿علیه السلام﴾ اهل کجایند؟

در اینجا این سؤال اجتناب ناپذیر است: چرا یاران حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ عجم، و اکثر آنها ایرانی می‌باشند؟

این پرسش پاسخ‌های متعدد و فراوانی در ابعاد مختلف: جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، روانکاوی، روانشناسی، اعتقادی، اجتماعی، اخلاقی، تاریخی و تربیتی و... دارد، و ما در تفسیر کبیر «البصائر» ضمن آیهٔ کریمهٔ: «**بَقِيَّةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**» هود: ۸۶). در ابعاد گوناگون آن، تفصیلاً بحث کردیم که در بیان مختصر ما نگنجد.

اما برای اینکه شما نیز در پیرامون آن، فکر و اندیشهٔ خود را، آن هم در اطاق در بستهٔ سالن (۷) زندان اوین تهران بدون دسترسی به مآخذ و مدارک بکار اندازید، ما چهار سؤال دیگر را نیز بر آن می‌افزائیم، تا پاسخ بسؤال اول را در ضمن پاسخ بسؤال دوم و این چهار سؤال که خود باید در این اطاق دربسته که تنها ارتباط انسان با آفریدگار جهان و حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ می‌تواند برقرار شود بگوئید و بیابید:

ألف: بدیهی و بسیار واضح و روشن است که: رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ و تمام ائمهٔ معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین عرب اصیل بوده‌اند، چرا رسول اللّٰه ﴿صلی الله علیه و آله﴾ تنها دربارهٔ سلمان فارسی، عجم اصیل ایرانی فرمود: «**سَلْمٰانُ مِنّٰا اَهْلَ الْبَيْتِ**»؟.

ب: چرا اکثر علمای بزرگ از قبیل مفسّران و محدّثان و محققان در علوم و فنون مختلفه، و مراجع تقلید شیعهٔ جهان در طول یازده قرن از اواخر قرن سوم تا اواخر قرن چهاردهم هجری قمری همچون عليّ بن ابراهیم قـمیها، و کـلینیهای رازی، و شیخ صدوقها، و شیخ طوسیها، و شیخ طبرسیها، و علامهٔ مجلسیها، و شیخ انصاریها تا آیة اللّه بروجردی ایرانی بودهاند؟.

ج: چرا تنها ایران، از نظر جمعیت، اکثریت آنرا شیعهٔ دوازده امامی تشکیل می‌دهد؟.

د: چرا از چندین قرن پیش تاکنون، تنها در قانون اساسی کشور ایران، مذهب رسمی ملت آن، مذهب شیعه اثنی عشری جعفری حقّه می‌باشد؟؟؟.

باید در چنین جائی (اطاق در بسته، و قطع ارتباط انسان با بندگان خداوند سبحان) با استعانت به آفریدگار جهان، و استغاثه بحضرت صاحب‌الزّمـان﴿ع﴾ نیک اندیشید تا واقع را بدست آورده پاسخ صحیح را از عمق جان بر اساس فطرت و واقع پیدا نمود، و دیگران با ژرف نگری، و دیدهٔ انصاف قضاوت نمایند.

باید اندیشید و با دیدهٔ انصاف قضاوت نمود که: چرا عجم بسرعت بقرآن عربی ایمان آورده در حالی خداوند سبحان می‌فرماید: اگر ما همین قرآن عربی را بر عجم نازل می‌کردیم، و یا قرآن را به زبان عجمی نازل می‌نمودیم عرب به آن ایمان نمی‌آورد:

«**وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى‏ بَعْضِ الْاَعْجَمينَ فَقَرَاَهُ عَلَيهِمْ ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنينَ**» الشعراء: ۱۹۸-۱۹۹).

یعنی: و اگر ما این قرآن را بر بعضی از مردم عجم نازل می‌کردیم، پس رسول عجم زبان، قرآن عربی را بر عرب زبان قرائت می‌کرد، عرب زبانان به قرآن عربی که عجم زبان آن را بر آنها قرائت کرده ایمان نمی‌آوردند.

«**وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً اَعْجَمِيّاً لَقالُوا لَوْلا فُصِّلَتْ آياتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ**» فصلت: ۴۴).

یعنی: و اگر ما همین قرآن را (با تمام حقائق و معارفش) به زبان عجمی بر پیغمبر عربی نازل می‌کردیم، هر آینه عربها می‌گفتند: (چرا آیات این کتاب مفصل و

روشن به زبان عربی نیامد) ای عجب آیا کتاب عجمی به رسول عربی نازل می‌شود؟

بدون تردید! این آیات کریمه پاسخ به تمام سئوالات مطروحه و غیر مطروحه می‌باشد که تنها با تعقل و تفکر و دیدهٔ انصاف می‌توان آنها را یافت.

در بحثهای سابق اشاره نمودیم که: خداوند متعال بر اساس مصالح و حکمتها و علل، بعضی از انبیاء و رسولان خود را بر بعض دگر از انبیاء و رسولان خود، و بعضی از انسانها را بر بعض دیگر، و بعضی از زمانها و مکانها و... را بر بعضی دیگر برتری داده است.

بدون تردید! سرزمین ایران، و ملت آن، مورد توجه خاص الهی بوده و می‌باشند که می‌توان به عنوان الگو و حجت بر دیگر ممالک و ملل جهان مطرح گردد، چنانچه از دیر زمان، ممالک و ملل جهان، ایران زمین و ملت آن را با دیدهٔ خاصی نگریسته و می‌نگرند که این نگرش نسبت به دیگر ممالک و ملل اطراف آن نبوده و نیست که این خود نیاز به بحث‌های طولانی در ابعاد مختلف دارد که جایش در این مختصر نیست.

۲۳۹- امتیازات ایران و ایرانی در دین و ایمان و علم بر دیگر ملل جهان:

ما در اینجا تنها به ذکر پنج روایت که از طریق اعاظم عامه درکتب معتبره نزد آنان آمده بسنده می‌کنیم تا شما نیک بیاندیشید و بحق قضاوت کنید:

۱- عبدالرزّاق در (کنزالعمّال ج ۱۱ ص ۶۶ حدیث ۱۹۹۲۳) به اسنادش از ابی هریره روایت کرده که رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) فرمود: «**لَوْ کٰانَ الدّینُ عِندَ الثُّرَیّٰا لَذَهَبَ اِلَیْهِ رَجُلٌ - اَوْ قٰالَ رِجٰالٌ - مِنْ اَبْنٰاءِ فٰارْسٍ حَتّیٰ یَتَنٰاوَلُوهُ**».

یعنی: اگر دین حق (اسلام) در ستارهٔ ثریا می‌بود، هر آینه مرد یا مردانی از فرزندان فارسی زبان به آنجا سفر می‌کردند، تا اینکه به دین حق (اسلام) برسند.

۲- ابن ابی شیبه در (ج ۱۲ ص ۲۰۷ حدیث ۱۲۵۲۶) به اسنادش از ابی هریره روایت کرده که رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) فرمود: «**لَوْ کٰانَ الدّینُ مُعَلَّقاً بِالثُّرَیّٰا لَتَنٰاوَلَهُ اُنٰاسٌ مِنْ اَبْنٰاءِ فٰارْسٍ**».

یعنی: اگر دین مبین اسلام در ستارهٔ ثریا معلق بود، هر آینه مردمی از فرزندان فارسی زبان به آن دست می‌یافتند.

۳- احمد بن حنبل در (مسند ج ۲ ص ۲۹۶-۲۹۷) به اسنادش از ابی هریره روایت کرده که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**لَوْ کانَ الْعِلْمُ بِالثُّرَیّا لَتَناوَلَهُ اُناسٌ مِنْ اَبْناءِ فارْسٍ**».

۴- احمد بن حنبل در (ج ۲ ص ۴۱۷) به اسنادش از ابی هریره روایت کرده که گفت: ما در خدمت رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بودیم که سورهٔ جمعه بر او نازل شد، پس چون آیهٔ «**وَ آخَرینَ مِنْهُمْ لَمّا یَلْحَقُوا بِهِمْ**» را قرائت فرمود، مردی عرض کرد، آنها کیانند یا رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾؟ پس رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ جوابش نداد تا اینکه آن مرد دو یا سه بار سؤالش را تکرار کرد، و در میان جمع ما سلمان فارسی بود، پس رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ دستش را بر سلمان نهاد و فرمود: «**لَوْ کانَ الْایمانُ عِنْدَ الثُّرَیّا لَنالَهُ رِجالٌ مِنْ هٰؤُلاٰءِ**».

یعنی: اگر ایمان در ستارهٔ ثریا هم باشد، مردانی از تیرهٔ فارس زبان به آن می‌رسند.

۵- ترمذی در (سنن ج ۵ ص ۳۸۴ باب ۴۸ حدیث ۳۲۶۱) به اسنادش از ابی هریره روایت کرده که گفت: گروهی از اصحاب رسول اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ پرسیدند: «**یٰا رَسُولَ اللّٰهِ مَنْ هٰؤُلاٰءِ الَّذینَ ذَکَرَ اللّٰهُ اِنْ تَوَلَّیْنا اِسْتَبْدَلُوا بِنا ثُمَّ لَمْ یَکُونُوا اَمْثالَنا؟**».

یعنی: ای رسول خدا آنها کیانند که خداوند متعال ذکر فرمود: که اگر ما روی از دین حق برگردانیم، قومی غیر از ما روی بدین حق خواهند آورد که مانند ما بی ثبات در دین حق نیستند؟

ابوهریره گوید: سلمان فارسی که در کنار رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود، رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ دستی به پای سلمان زد و فرمود: این و اصحابش، سوگند به کسی که جانم به دست اوست «**لَوْ کانَ الْایمانُ مَنُوطاً بِالثُّرَیّا لَتَناوَلَهُ رِجالٌ مِنْ فارْسٍ**».

در (فتوحات الهیه: ج ۴ ص ۱۵۵) آمده: «**و قال المحاسبی: فَلاٰ اَحَدَ بَعْدُ مِنْ جَمیعِ اَجْناسِ الْاَعٰاجِمِ اَحْسَنُ دیناً، وَ لاٰ کٰانَتْ مِنْهُمُ الْعُلَمٰاءُ اِلاَّ الْفُرْسُ**».

یعنی: و محاسبی گوید: پس تاکنون کسی پیدا نشده از میان تمام قبائل و طوائف و فِرَق عجمها، بهتر و نیکوتر در دین، و نه علمای دینی از میان آنها مگر فارسی زبان (پس فارسی زبانها در علم و دین و ایمان بر دیگر عجمها برتری دارند).

خلاصهٔ کلام: از روایات پنجگانه‌ای که از طریق اعاظم عامه درکتب معتبره نزد آنها آمده و گفتهٔ محاسبی که از أعلام عامه بشمار می‌رود آنکه: فارسی زبانهای ایرانی در سه چیز: دین و ایمان و علم بر غیرشان از عرب و دیگر عجمهای جهان برتری وامتیاز دارند، واین جز توجه خاص الهی به ایران نمی‌تواند باشد، از اینرو حدود (دویست نفر) از سیصد و سیزده نفر از أصحاب خاص حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ ایرانی و بقیه غیر ایرانی می‌باشند، و البته این بدان معنی نیست که آن حضرت﴿علیه السلام﴾ أصحاب غیر خاص، چه ایرانی و چه غیر ایرانی نداشته باشد.

۲۴۰- شایستگی ملت و مملکت ایران برای پرورش انسان و صدور آن در سراسر جهان:

بر صاحبان خرد و اندیشه و نظر، و محققان در فلسفهٔ جغرافیای طبیعی و انسانی، و فلسفهٔ تاریخ و سیره و تراجم و رجال، و فلسفهٔ زندگی فردی ایرانی پوشیده نیست که تنها ملّت و مملکت ایران از میان تمام کشورهای جهان این بایستگی و شایستگی لازم را دارند که در هر عصر و زمان، انسان تولید کنند، و به سراسر جهان صادر نمایند، و از این راه معارف عالیهٔ اسلام و حقائق دین و مذهب شیعه را بگوش جهانیان برسانند اگرچه علمای دینی و پژوهشگران باین نکتهٔ بسیار دقیق و مهم و قابل توجه، کمتر اندیشیده و یا أصلاً نیاندیشیده‌اند اما امروز باید این حقیقت والای انسانی و امتیاز کمال نفسانی نخست برای ملّت ایران بازگو شود تا بهتر خود را بشناسد که تنها او و مملکت او است که این چنین بایستگی و شایستگی را در میان ملل سراسر جهان دارند از اینرو فرمانروایان و مردم دنیا در تاریخ بشری با دید خاصی به ایران و ایرانی می‌نگریستند.

علمای دینی و رهبران مذهبی در نشر فرهنگ و معارف عالیهٔ آسمانی و مذهب حق شیعه و حقائق دینی نباید تنها بگفتار و تبلیغات بسنده کنند، باید به تکثیر نسل شیعه توجّه خاصّی نمایند، که اگر این نکتهٔ بسیار مهم و اساسی مورد توجه و عمل پیشینیان قرار میگرفت بدون تردید می‌توان گفت: نصف جمعیت

فعلی دنیا یعنی سه میلیارد را از طریق نسل، شیعه تشکیل می‌داد.

طبق تحقیقات عمیق و بررسیهای دقیق، هم اکنون که حدود سیصد میلیون شیعه در سراسر جهان زندگی می‌کنند، چه عرب زبان یا زبانهای دیگر ... قریب به اتفاق آنها از نسل ایران می‌باشند که مهاجرت کرده‌اند.

پر واضح است که سادات با تبلیغات بسیادت نرسیده‌اند بلکه از طریق تکثیر نسل بوده، و طبق سرشماری که ما در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «کوثر» جلد ۵۹ تفسیر کبیر البصائر آورده‌ایم، هم اکنون حدود پنجاه میلیون نفر سیّد مرد در دنیا زندگی می‌کنند که اگر بر همین تعداد، زنهای سیده را اضافه کنیم که اگر بیشتر نباشند، کمتر نخواهند بود صد میلیون نفر سید از نسل حضرت مولی أمیرالمؤمنین عليّ مرتضی «علیه السلام» و صدیقهٔ طاهره، فاطمهٔ زهراء «علیها السلام» خواهند بود.

بدون تردید! کشور پهناور فعلی ایران می‌تواند با یک میلیارد جمعیت از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان با صدور و فرستادن میلیونها نفر انسان تکامل یافته به دیگر کشورها که الگو در دو بُعد اعتقادی و اقتصادی برای همهٔ ملل دنیا تنها مشروط بدو شرط می‌باشد:

اول: آنکه تربیت و تعلیم ایرانی بر اساس دو اصل کتاب و سنّت استوار باشد.

دوم: حکومت در خدمت دیانت باشد، نه دیانت در خدمت حکومت و نه حکومت بیگانه از دیانت، کشور ژاپن یک پنجم مساحت ایران با سه برابر جمعیت از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان بشمار می‌رود در حالی که از نظر اعتقادی کفر، و از نظر منابع اقتصادی در مقابل ایران بسیار ناچیز است.

کنترل جمعیّت که ملت شیعهٔ ایران ناآگاهانه، بیشترین توجه را به‌آن دارند، ودیگر ادیان و مذاهب کمترین توجهی به آن ندارند، یک فاجعهٔ جبران ناپذیر و خیانتی بسیار عظیم بملّت و مملکت و مذهب و نسل شیعه می‌باشد، که در مدت یک قرن، می‌تواند، نسل هشتاد و پنج درصد فعلی شیعه را به پانزده درصد تقلیل دهد و پانزده در صد فعلی غیر شیعه را به هشتاد و پنج در صد برساند گویا تنها نسل شیعه زیادی بر روی زمین است که باید بنام تنظیم خانواده کنترل شود، کنترل جمعیت یعنی کنترل و ممانعت از نشر اسلام... خداوندا! بنده آنچه که باید إجمالاً گفتم و حجت را بر علماءدینی و مسئولین و شیعهٔ ایران تمام‌کردم تو هدایتمان فرما.

۲۴۱- خیزش یاران حضرت صاحب‌الزمان«علیه السلام» از مردگان و زندگان:

روایات در این باب بسیار است، که در بیان مختصر ما نگنجد، از اینرو بجهت رعایت اختصار تنها بنقل معنای چند روایت در اینجا اکتفاء می‌کنیم:

۱- مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف «ارشاد» از حضرت امام صادق«علیه السلام» روایت کرده که فرمود: «چون ظهور امام زمان«علیه السلام» نزدیک شود، باران ببارد بر مردم در جمادی الآخرة، و ده روز از ماه رجب، بارانی که خلائق مانند آنرا ندیده‌اند، پس خداوند متعال میرویاند به آن باران، گوشت مؤمنین و بدن‌هاشان را در قبورشان، و گویا من نظر می‌کنم بسوی آنها که روی آورند قبل از جهینه، می‌افشانند خاک را از موهایشان».

۲- فضل بن شاذان رحمة‌الله علیه در کتاب شریف «غیبت» روایت کرده که: «حضرت عليّ بن موسی الرضا«علیه السلام» فرمود: شب بیست و سوم ماه رمضان به اسم حضرت قائم«علیه السلام» ندا کنند، و او در روز عاشورا قیام نماید، پس باقی نماند خفته‌ای مگر آنکه برخیزد و بایستد، و ایستاده‌ای نباشد مگر آنکه بنشیند، و نشسته‌ای نباشد مگر آنکه برخیزد بر دو پای خود از آن آواز، و آن آواز جبرئیل خواهد بود، و خواهند گفت به مؤمن در قبرش: ظهورکرد صاحبت، پس اگر می‌خواهی به او ملحق شو، و اگر می‌خواهی مقیم باشی بر جای خود ساکن باشد».

۳- مرحوم نعمانی در کتاب شریف «غیبت» روایت کرده که حضرت امام باقر«علیه السلام» - در خبری - فرمود: «ندا می‌کند منادی از آسمان به اسم حضرت قائم«علیه السلام» و میشنود کسی که در مشرق است، وکسی که در مغرب است، نمی‌ماند خوابیده‌ای مگر آنکه بیدار می‌شود، و نه ایستاده‌ای مگر آنکه می‌نشیند، و نه نشسته‌ای مگر آنکه بر می‌خیزد از خوف آن صدا، و فرمود: آن صدا از جبرئیل در ماه رمضان در شب جمعهٔ بیست و سوم است».

۴- فضل بن شاذان رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف «غیبت» از حضرت امام رضا«علیه السلام» روایت کرده که فرمود: «چون قائم ظهورکند، و داخل کوفه شود، خداوند متعال مبعوث گرداند از ظهر کوفه یعنی وادی السلام هفتاد هزار صدیق راکه می‌شنوند، و آنها از أصحاب و یاران آن حضرت«علیه السلام» می‌باشند».

۵- مرحوم علامهٔ مجلسی در کتاب شریف «بحار» روایت کرده که حضرت أمیرالمؤمنین ﴿علیه السلام﴾ - در خبر طولانی - فرمود: «خداوند مبعوث گرداند فَتَیه را از کهف آنان با سگ ایشان، و از آنها روایت شده که او را تمنیحا، و دیگری بکمینا، و این دو تن شاهدند برای حضرت قائم﴿علیه السلام﴾».

۶- مرحوم سید بن طاووس روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «هرکس بخواند خداوند متعال را چهل صباح به این عهد، او از أنصار ما خواهد بود، پس اگر مرد پیش از ظهور حضرت مهدی ﴿علیه السلام﴾ خداوند متعال بیرون می‌آورد او را از قبر. و دعاء معروف است که أول آن دعاء عهد اینست:

«اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظیمِ، وَ رَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفیعِ، وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ...»».

۷- مرحوم صدوق در کتاب شریف «کمال الدین» از حضرت امام صادق ﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «صاحب این أمر مستور می‌شود ولادتش از این خلق تا اینکه نبوده باشد درگردن او بیعتی، زمانی که خروج کند، و خداوند عزّوجل در یک شب کار او را اصلاح فرماید».

۸- و نیز از حسن بن فضال روایت کرده که حضرت امام رضا﴿علیه السلام﴾ فرمود: «گو یا می‌بینم شیعه را در وقت مفقود شدن چهارم از فرزندانم که جستجو می‌کنند او را از زیستگاه، پس نمی‌یابند او را. حسن بن فضال گفت: عرض کردم: چرا أی فرزند رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾؟ فرمود: به جهت آنکه امام ایشان غائب می‌شود از آنان، عرض کردم: چرا غائب می‌شود؟ فرمود: برای اینکه نبوده باشد برگردن او بیعتی، چون برخیزد و قیام نماید با شمشیر».

۹- مرحوم نعمانی در کتاب شریف «غیبت» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «هرگاه خروج نماید حضرت قائم﴿علیه السلام﴾ فرود می‌آید از آسمان برای أنصار و أصحاب آن حضرت﴿علیه السلام﴾ شمشیرهای قتال که بر هر شمشیری ثبت شده اسم مرد و اسم پدرش».

۱۰- مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف «اختصاص» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: هرگاه قائم﴿علیه السلام﴾ خروج نماید می‌آید برحبهٔ کوفه، پس به پای مبارک خود اشاره می‌کند، و آن جناب بدست خود اشاره به موضعی می‌کند، آنگاه می‌فرماید: حفر کنید این جارا، پس حفر می‌کنند، و از آنجا

بیرون می‌آورند دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر، و دوازده هزار خود که برای هر خودی دو رو است، آنگاه می‌طلبد دوازده هزار از موالیان و عجم را، و آنها را می‌پوشاند بر آنان، آنگاه می‌فرماید: هرکس که نباشد بر او مثل آنچه بر شما است بکشید او را».

چه اینکه باید فتنه‌گران و مفسدان وکسانی که مانع از نیل انسان به کمال، و جوامع بشری به تمدّن انسانی هستند از سرراه برداشته شوند تا دین الهی خالص، و انسان به کمال و سعادت برسد.

۲۴۲- یاری حیوانات چگونه است؟

حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» در روایتی فرمود:

«حیوانات از قائم آل محمد«صلی الله علیه و آله» اطاعت و یاریش می‌کنند».

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ» المدثّر: ۳۱).

یعنی: و أی رسول ما!کسی جز پروردگارت از لشگریان بی‌حدّش آگاه نیست.

و می‌فرماید:

«وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً» الفتح: ۷).

یعنی: و أی مردم بدانید! آسمانها و زمین همه سپاه و قوٰی و لشکریان خداوند سبحانند، و خداوند متعال بسیار مقتدر، و بتدبیر نظام آفرینش و شریعت عالم و دانا است.

مراد از یاری نمودن أنواعی از حیوانات هوائی و زمینی، و خشکی و دریائی و... حضرت وليّ‌عصر«علیه السلام» را آن نیست که با فرمانروایان طغیانگر، با مخالفان سرکش، با جباران ستمگر و با دشمنان معاند و... جنگ و نبرد می‌کنند، بلکه خداوند متعال جنود آسمانی و زمینی خود را بر آنان مسلط می‌کند آنگونه که یک پشه را بر نمرود، و ملخ و شپش و قورباغه و خون را بر فرعون و فرعونیان، و پرستو(أبابیل) را بر أصحاب فیل مسلّط ساخت، و آنانرا بأندک زمانی از پای درآورده و هلاکشان نمود.

دربارهٔ فرعون طغیانگر مصر و سرسپردگانش فرمود:
«فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ» الاعراف: ۱۳۳).

یعنی: پس به کیفر کفر فرعون و فرعونیان، فرستادیم بر آنها طوفان و ملخ و شپشک و قورباغه و خون را (تبدیل شدن آب بخون و افتادن خون در میان غذای آنها) همهٔ اینها نشانه‌های آشکار از قهر و غضب الهی بر آنان بود.

و دربارهٔ أصحاب فیل فرمود:
«وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ» الفیل: ۳-۵).

یعنی: و برای هلاک أصحاب فیل، خداوند قهار، مرغان(پرستو) را فرستاد، تا آن سپاه را به سنگهای سجیل سنگ باران کردند، و بدنهاشان را چون علفی که زیر دندان حیوان خرد شده باشد گردانید.

حتی یک کلاغ، یک قورباغه، یک مار و یک پشه و... هرگاه از جانب خداوند قهار مأموریت نابودی و هلاکت یک ملّت و جمعیتی را بیابند بأندک زمانی نابودشان می‌کنند، یادتان نمی‌رود که در أواسط همین خرداد ماه و تیرماه امسال (۱۳۷۵ ﻫ ش) چند روز، چند نوع از حیوانات بنقاط مختلف تهران حمله کردند که در روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی خبر دادند:

۱- یک أفعی بسیار خطرناک سمی، ساعت ۱۱ و بیست دقیقه روز شنبه ۱۳۷۵/۴/۹ در چهار سوق بزرگ بازار تهران وحشت آفرید و بباغ وحش منتقل شد. نقل از روزنامهٔ اطلاعات دوشنبه: (۷۵/۴/۱۱ ص ۲ شمارهٔ ۲۰۸۰۲)

۲- یک (بز مجّه) بزرگ ۷۰ سانتی بوزن ۳ کیلو(شبیه بسوسمار) به میدان مرکزی میوه و تره‌بار تهران حمله کرد، و بوسیلهٔ سازمان آتش‌نشانی صید و بباغ وحش منتقل شد. نقل از روزنامهٔ اطلاعات پنجشنبه (۷ تیرماه سال ۱۳۷۵ ص ۱۳ شمارهٔ ۲۰۷۹۹).

۳- قورباغه‌ها بمنطقهٔ یوسف آباد تهران حمله کردند.
۴- یک کلاغ ... یک منطقهٔ تهران را بوحشت انداخت.
۵- یک مارمولک ... وحشت آفرید.

درس چهل و ششم:

۲۴۳- ابرها و بادها و... در اختیار حضرت صاحب‌الزمان«علیه‌السلام»:

آفریدگار جهان در قرآن کریم می‌فرماید: ما آسمانها و ستارگان و خورشید و ماه و شب و روز و بادها و أبرها، و زمین و دریاها و نهرها و خشکه‌ها و صحراها و بیابان و حیوانات و نباتات و جمادات و... را برای انسان مسخر نمودیم:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ - وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» لقمان: ۲۰ و ۲۹).

یعنی: آیا شما مردم بحس مشاهده نمی‌کنید که خداوند متعال موجوداتی را که در آسمانها و زمین است برای شما مسخر کرده است؟

«اَللّٰهُ الَّذي سَخَّرَلَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَ سَخَّرَلَكُمْ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَميعاً مِنْهُ إِنَّ في ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» الجاثية: ۱۲-۱۳).

یعنی: خداست آنکه برای شما دریا را مسخر کرد تا کشتی بامر او آسان بر روی آب حرکت کند، و از آن (بتجارت و سفر) از فضل خداوند متعال روزی طلب کنید باشد که شکر نعمتش بجای آرید و اوست که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را مسخر شما گردانید، همانا در این کار برای مردم اندیشمند نشانه‌هائی (از علم و حکمت، و تدبیر و قدرت و... الهی) است.

«وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ في ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَ هُوَ الَّذي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ فيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» النحل: ۱۲ و ۱۴).

یعنی: و آفریدگار جهان شب و روز و آفتاب و ماه را برای شما مسخر گردانید، و ستارگان آسمان همه بأمر الهی مسخر شمایند، البته در این کار نشانه‌هائی از علم و حکمت و تدبیر و عظمت خداوندی برای أهل خرد پدیدار است - و اوست خدائی که دریا را برای شما مسخر ساخت تا از گوشت تازهٔ (ماهیان حلال) آن تغذیه کنید، و از زیورهای آن استخراج نمائید، و تن را بیارائید، وکشتی‌ها را در آن برانید تا (بتجارت و سفر) از فضل خدا روزی طلبید تا شاید شکر نعمتهای الهی را بجای آرید.

«وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَآءِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» البقرة: ۱۶۴).

یعنی: و در وزیدن بادها بهر طرف، و در خلقت أبر که میان آسمان و زمین مسخر است هر آینه نشانه‌هائی از علم و حکمت و عظمت و جلالت خداوند متعال برای کسانی است که نیک بیندیشند.

۲۴۴- چگونگی تسخیر زمین و آسمان و... برای انسان:

بدون تردید! خداوند منّان، نظام آفرینش از آسمان و زمین و آنچه در آنها است را برای انسان آفریده، نه انسان را برای آنها که فرمود:

«هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» البقرة: ۲۹).

یعنی: اوست خدائی که آفرید برای شما همهٔ آنچه راکه در زمین است.

أما معنی تسخیر آنها را برای انسان چیست؟ و آنها چگونه مسخّر انسان می‌باشند؟؟؟

آیا آنها همانند غلامان و نوکران، و مزدبگیران و عمّال و مزدوران و... حلقه بگوش انسانند؟ یا چون أسبها و الاغها وگوسفندها وگاوها و پرندگان أهلی‌اند؟ و یا مانند دو چرخه و ماشین وکشتی و طیّاره، و دیگر أبزار و وسائل تحت فرمان انسان هستند که انسان بهر نحوی که بخواهد فرمان دهد، و بهرکجا که بخواهد بکارگیرد، و هر زمان که اراده کند حرکت نماید؟؟؟

یا به معنی اینستکه: آنها بأمر آفریدگار جهان با نظم خاص، و محدودهٔ خاص در حال حرکت، و بوظائف خاص خود عمل می‌کنند که فوائد و منافع و آثار و خواص این حرکت و نظم و عمل و... به انسان بازمی‌گردد:

«فَقُلْنٰا لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيٰا طَوْعاً أَوْكَرْهاً قٰالَتٰا أَتَيْنٰا طآئِعِينَ» فصلت: ۱۱).

یعنی: پس بأمر نافذ تکوینی گفتیم: أی آسمان و زمین همه با شوق و رغبت یا با جبر و کراهت بسوی آفریدگارتان (در اطاعت فرمان حق) بشتابید، آنها با زبان تکوینی عرضه داشتند: ما با کمال شوق و میل بسوی آفریدگارمان می شتابیم.

آنها با شوق و رغبت تکوینی بسوی آفریدگار جهان می‌شتابند، تا انسان در حدّ لازم و نیاز خود از آنها بهره گیرد، و آنها بر انسان طغیان نکنند، تا انسان با شوق و رغبت تشریعی بسوی خداوند سبحان بشتابد که در صورت تخلف انسان، اگر خداوند متعال بیکی از کوچکترین آنها فرمان نابودی انسان را بدهد کافی است.

أما تسخیر به این معنی که: آنها تحت فرمان انسان، بهر نحوی که بخواهد فرمان دهد و بهره‌گیرد تاکنون برای أحدی از أنبیاء و رسولان الهی و أوصیاء معصومین صلوات اللّٰه علیهم أجمعین تحقق نیافته است، چه رسد بدیگران، البته تنها بعضی از آنها در یک حد محدود برای بعضی از أنبیاء ظاهر شد چون تسخیر کوها و پرندگان:

«وَ سَخَّرْنٰا مَعَ دٰاوُدَ الْجِبٰالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ» الانبیاء: ۷۹).

یعنی: و مسخر نمودیم برای داود﴿علیه السلام﴾ کوهها راکه با او تسبیح می‌گفتند، و پرندگان را برای او مسخر نمودیم و ما این معجزات راازاو پدید آورده‌ایم.

و چون تسخیر أبرها و بادها وجن و شیاطین و پرندگان و ردّ آفتاب برای سلیمان‌بن داود﴿علیه السلام﴾:

«وَ حُشِرَ لِسُلَيْمٰانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ» النحل:۱۷).

یعنی: و سپاهیان سلیمان ازگروه جن و انس و مرغان، هر سپاهی تحت فرمان، رئیس خود، در رکابش حاضر شدند.

«وَ لِسُلَيْمٰانَ الرِّيحَ عٰاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بٰارَكْنٰا فيهٰا وَ كُنّٰا بِكُلِّ شَيْءٍ عٰالِمِينَ» الانبياء: (۸۱).

یعنی: ما برای سلیمان﴿ع﴾ باد تند سیر صرصر را مسخرکردیم، تا به أمر او بدان سرزمین شامات که برای جهانیان به آن برکت دادیم حرکت کند، و ما به همهٔ امور نظام آفرینش و مصالح بندگان دانائیم.

«وَ لِسُلَيْمٰانَ الرِّيحَ غُدُوُّهٰا شَهْرٌ وَ رَوٰاحُهٰا شَهْرٌ وَ أَسَلْنٰا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ - يَعْمَلُونَ لَهُ مٰا يَشٰاءُ مِنْ مَحٰارِيبَ وَ تَمٰاثِيلَ وَ جِفٰانٍ كَالْجَوٰابِ وَ قُدُورٍ رٰاسِيٰاتٍ.» سبأ: ۱۲-۱۳).

یعنی: و ما باد را برای سلیمان مسخر نمودیم تا (بساطش را) صبح هنگام یکماه راه برد، و هنگام عصر، یکماه و معادنی مانند معدن مس گداخته (یا نفت و گاز یا دیگر معادن) را برای او جاری ساختیم، و بعضی از دیوان باذن پروردگار در حضورش بخدمت پرداختند - آن دیوان برای سلیمان هر چه می‌خواست عمل می‌کردند و فرمانش می‌بردند از قبیل ساختن کاخ و عمارات و معابد عالی و ظروف بزرگ، و از حوضها و نقوش و تمثالها و دیگهای عظیم که در زمین کارگذاشته بودند.

«فَسَخَّرْنٰا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخٰاءً حَيْثُ أَصٰابَ وَ الشَّيٰاطِينَ كُلَّ بَنّٰاءٍ وَ غَوّٰاصٍ وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفٰادِ» ص: ۳۶-۳۸).

یعنی: ما باد را برای سلیمان مسخرکردیم، تا بأمر او هرجا که بخواهد به آرامی روان شود، و دیو و شیاطین راکه هم بناهای عالی می‌ساختند و هم از دریا جواهرات گرانبها بیرون می‌آوردند نیز مسخر أمر اوکردیم، و دیگر شیاطین نافرمان را بدست او در غل و زنجیرکشیدیم.

اینها همه در حدّ محدود، آن هم در قلمرو حکومت و فرمانروائی سلیمان﴿ع﴾ در بخشی از زمین بوده است گرچه تمام أنبیاء و رسولان الهی و أوصیاء معصومین آنان علیهم صلوات الله حسب درجاتشان قدرت بر تسخیر و تصرف و تحت فرمان در آوردن کائنات را باذن الهی داشته‌اند، و در موارد لازم

تسخیر و تصرف می‌کردند که از آن بولایت تکوینی تعبیر می‌شود، أما این تسخیر و تصرف و ابراز قدرت در مواقع و موارد خاص، و در زمان وحدّ خاص بود.

۲۴۵- زمین و آسمان در تسخیر حضرت صاحب‌الزمان«علیه‌السلام»:

أما حضرت ولیّ عصر«علیه‌السلام» که ولیّ أمر، مدار دهر، نوامیس عصر، صاحب‌الزّمان، و یدالله الباسطه است، تسخیر مطلق به حقیقت معنی در دائرهٔ امکان برای اوست، و آنچه از نظام طبیعت که خداوند سبحان برای انسان آفریده است تحت فرمان، و مسخّر او بأمر الهی می‌باشد روایات صحیحه در این باب بسیار است که ذکر همهٔ آنها در بیان مختصر ما نگنجد، پس ما به شش روایت در اینجا اشاره می‌کنیم:

۱- مرحوم شیخ مفید درکتاب شریف «اختصاص» و مرحوم صفّار درکتاب شریف «بصائرالدرجات» با سندهای متعدد روایت کرده‌اند که: حضرت امام باقر«علیه‌السلام» فرمود: «آگاه باشید که ذوالقرنین را میان دو أبر مخیّر کردند، پس ذلول یعنی رام را برگزید، و برای صاحب أمر شما صعب ذخیره شد. راوی پرسید: صعب کدام است؟ فرمود: آن أبری که در آن رعد و صاعقه یا برق باشد، پس صاحب شما بر آن سوار می‌شود، آگاه باشید که آن جناب«علیه‌السلام» بر آن سوار می‌شود، پس بالا می‌برد او را در راههای هفت آسمان و هفت زمین که پنج تای از آنها معمور است، و دوتای از آنها خراب است».

و حرکت آن حضرت«علیه‌السلام» بسرعت برق است نه سرعت نورکه قبلاً اشاره کردیم و حضرت«علیه‌السلام» فرمود: أبر صعب آنستکه در آن برق باشد، چه اینکه اگر به سرعت نورکه هر ثانیه سیصد هزارکیلومتر راه طی می‌کند؛ باشد تنها سفر به آسمان أوّل میلیونها سال نوری بطول می‌أنجامد.

۲- و نیز روایت کرده‌اند که حضرت امام صادق«علیه‌السلام» فرمود: «خداوند متعال ذوالقرنین را میان دو أبر ذلول و صعب مخیّرکرد، پس اختیار نمود ذلول را، و آن أبری است که در آن رعد و برق نیست، و اگر صعب را اختیار می‌نمود از برای او این اختیار نبود، زیراکه خداوند متعال ذخیره کرد آنرا برای قائم«علیه‌السلام»».

خداوند متعال دربارهٔ ذوالقرنین می‌فرماید:

«يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْ‌ءٍ سَبَباً ـ قالَ هٰذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي» الکهف: ۸۳-۹۸).

یعنی: ای رسول ما دربارهٔ ذوالقرنین از تو سؤال می‌کنند، پاسخ ده که من بزودی حکایت او را برای شما ذکر خواهم کرد، ما او را در زمین تمکین و قدرت بخشیدیم، و از هر چیزی رشته ای بدست او داده‌ایم ـ ذوالقرنین گفت: این قدرت و تمکین از لطف و رحمت خاص خدای من است.

۳ـ مرحوم صدوق در کتب «علل و عیون الأخبار و کمال الدین» روایت کرده که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در ـ خبر طولانی ـ فرمود: « در شب معراج به ساق عرش نظر کردم، پس دیدم دوازده نور را، در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن اسم وصیّی از اوصیاء من بود، اول آنان عليّ بن ابيطالب و آخر آنها مهديّ امّت من بود.

گفتم: پروردگارا اینها اوصیاء من، پس از من می‌باشند؟ خطاب آمد ای محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ اینها أولیاء و أصفیاء و حجت‌های من، بعد از تو برخلق می‌باشند، و آنان أوصیاء تو و خلفاء تو، و بهترین خلق من، بعد از تو می باشند، قسم به عزت و جلال خود که هر آینه البته ظاهرکنم بوسیله آنان دین خود را، وبلند می‌کنم بوسیلهٔ آنها کلمهٔ خود را، و پاک خواهم نمود بوسیلهٔ آخرینشان زمین خود را از دشمنانم، و البته مالک گردانم او را بر مشرق‌ها و مغرب‌های زمین، و هر آینه البته مسخر می کنم برای او بادها را، و هموار میسازم البته برای او ابرهای سخت را.

و البته بالا میبرم او را در اسباب یعنی راههای آسمانی، و یاری میکنم او را به لشگر خود، و قوت دهم او را با ملائکه خود تا بالاگیرد دعوت من، و جمع شوند همهٔ خلائق برتوحید من، آنگاه دوام دهم سلطنت او را، و روزگار سلطنت را به نوبت میان أولیای خود گذارم تا روز قیامت».

۴ـ مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» روایت کرد که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «بعد از ذکر سلطنت ذی القرنین ـ بزودی خداوند متعال جاری

می‌فرماید سنت او را در قائم از فرزندان من، می رساند او را بمشرق و مغرب زمین تا اینکه نمی ماند موضعی از دشت و کوه که ذوالقرنین در آن قدم گذاشته، مگر آنکه او﴿علیه السلام﴾ در آنجا قدم گذارد».

۵ـ و نیز روایت کرده از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ که در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: «**سیرُو فیهٰا لَیٰالِیَ وَ أَیّاماً آمِنینَ**» سبأ: ۱۸).

یعنی: سیر و سفر کنید در این ده‌ها و شهرها شب و روز ها با ایمنی کامل (تا از همهٔ نعمتهای الهی بهره‌مند گردید).

فرمود: مراد قائم ما أهل بیت است، یعنی در عهد آن حضرت﴿علیه السلام﴾ هرکس در شب و روز به هرجا رود ایمن و محفوظ است».

۶- مرحوم فضل بن شاذان درکتاب شریف «غیبت» روایت کرده از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ که فرمود: «قائم ما ﴿علیه السلام﴾ حکم و رفتار به سیر و سلوک سلیمان بن داود﴿علیه السلام﴾ را دارد، و آفتاب و ماه را می‌خواند، پس اجابت می‌کنند او را، و پیچیده می‌شود برای او زمین، و وحی می‌شود به او پس عمل می‌کند طبق وحی بأمر خداوند متعال».

۲۴۶- عمل آصف بن برخیا و حضرت صاحب‌الزمان ﴿علیه السلام﴾ با اسم أعظم الهی:

طبق نص قرآن کریم: نزد آصف بن برخیا علم بعضی ازکتاب الهی بوده‌است که در روایات از آن، علم به یک حرف از حروف هفتاد و سه گانهٔ اسم أعظم خداوند متعال تعبیر شده است، و او توانست با این یک حرف: ملکهٔ سبأ: بلقیس را با تخت و تاجش از صنعای یمن به بیت‌المقدس که حدود دوماه راه بود درکمتر از یک چشم برهم زدن برای سلیمان بن داود﴿علیه السلام﴾ حاضر کند:

«**قٰالَ الَّذي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتٰابِ أَنَا آتيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ اِلَيْكَ طَـرْفُكَ**» النمل: ۴۰).

یعنی: «آصف بن برخیا که در نزدش علم به بعضی از کتاب الهی (عالم بیک حرف از حروف ۷۳گانهٔ اسم أعظم) بود به سلیمان«علیه السلام» گفت: من پیش از آنکه تو چشم بازت را برهم بزنی، بلقیس را با تخت و تاجش نزدت حاضر می‌کنم».

که امروز با همهٔ ادّعاهای پرسر و صداهای پیشرفت علم، نمی‌توانند یک خودکار را به آنگونه از جائی بجائی منتقل کنند!

و نیز طبق نصّ قرآن کریم و روایات صحیحه بلکه متواتره از دو طریق شیعه و عامه، تمام علم کتاب الهی نزد حضرت مولی‌الموحدین امام‌المتّقین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبیطالب«علیه السلام» بود که خداوند سبحان او«علیه السلام» را شاهدی بین خود و بندگانش معرّفی کرد و فرمود:

«قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ» الرعد: ۴۳).

یعنی: أی رسول ما! به کافران بگو: تنها بین من و شما کافیست که خداوند متعال و کسی که عالم بتمام کتاب الهی است، شاهد باشند.

که در نزد عالم بتمام کتاب خداوند (۷۲) حرف از اسم أعظم الهی بود، و این علم از حضرت امام أمیرالمؤمنین عليّ«علیه السلام» بیازده امام معصوم پس از او، یکی پس از دیگری تا به آخرین آنها حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» منتقل شده‌است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف(اصول کافی -کتاب الحجة - باب ما اعطی الأئمة«علیهم السلام» من اسم اللّٰه الاعظم حدیث۱) بأسنادش از جابر روایت کرده که حضرت امام باقر«علیه السلام» فرمود: «بتحقیق اسم أعظم خداوند متعال بر (۷۳) حرف است، و همانا یک حرف از آنرا آصف (بن برخیا) می‌دانست و آنرا بزبان آورد، و زمین میان او و میان تخت بلقیس تاشد و بهم درنوردیده‌شد، تا آنکه تخت و تاج بدستش رسید، و سپس زمین بحال خود برگشت، و این کار درکمتر از یک چشم بهم زدن انجام گرفت، و هفتاد دو حرف از اسم أعظم، نزد ما أهل بیت عصمت و طهارت«علیهم السلام» است، و یک حرف از آن مخصوص بخداوند متعال است که برای خویش در علم غیبت برگزیده است«**وَ لاٰ حَوْلَ وَ لاٰقُوَّةَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ**».

آصف بن برخیا با یک حرف از (۷۳) حرف اسم أعظم الهی در یک مورد توانست چنین کند که قطعاً با همان یک حرف توان أنجام أمثال آنرا نیز داشته است، أما حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ با (۷۲) حرف اسم أعظم الهی در زمانش در دو نظام تکوین و تدوین، و طبیعت و شریعت عمل خواهد نمود که أئمهٔ معصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین با وجود علم به آن (۷۲) حرف مأمور به عمل نبوده‌اند مگر در مواقع خاص.

مرحوم کلینی در کتاب شریف: «اصول کافی - کتاب الحجة - باب ما عند الأئمة من آیات الأنبیاء علیهم السلام حدیث ۱» بأسنادش از محمد بن فیض روایت کرده که حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود: «عصای موسی﴿علیه السلام﴾ از آنِ آدم﴿علیه السلام﴾ بود که بدست شعیب پیغمبر افتاد، سپس بموسی بن عمران رسید، و همان عصا نزد ما است، و بهمین تازگی من آن را بررسی کردم، مانند روزی که از درختش برکنده‌اند سبزاست، و این همان عصا است که هرگاه از آن عصا چیزی بپرسند سخن می‌گوید، و این عصا آماده است برای قائم ما﴿علیه السلام﴾ و با آن همان کار را خواهد کرد که موسی﴿علیه السلام﴾ می‌کرد، و آن عصا خوفناک و هراس آور است، و هرچه جادو کنند، آنرا خواهد بلعید، و هرچه فرمانش دهند انجام دهد، و چون یورش برد ببلعد هرچه را جادو کرده‌اند، دو شعبه (چون دوکام) از او باز شود که یکی روی زمین، و دیگری بر سقف باشد، و میان آن دو چهل ذراع (بیست گز) فاصله باشد، و با زبان خود آنچه جادو کنند بکام خود فرو برد».

مراد از بلعیده شدن أشیاء توسّط عصای حضرت موسیٰ﴿علیه السلام﴾ این است که بدست حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ همهٔ نیرنگها، ضلالتها، کفرها، و تزویرها، قشونها و ساز و برگ‌های جنگی و قدرتهای پوشالی فرمانروایان نابکار را از کار می‌اندازد و باطل خواهد نمود، چنانچه در دست موسی﴿علیه السلام﴾ سحر و جادوی سحرهٔ فرعون را باطل کرد، و حقا نیت موسی﴿علیه السلام﴾ را ثابت نمود.

درس چهل و هفتم:

۲۴۷- ظهور علوم و فنون و کشف اسرار آسمان و زمین در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام»:

روایات صحیحه و اذکار و زیارات و ادعیه وارده از لسان اهل بیت وحی صلوات الله علیهم اجمعین در ظهور علوم و فنون جدیده، و بیان حقائق و معارف و حِکَم تازه، و کشف اسرار آسمان و زمین و.... بسیار است که بیان یک درصد آنها هم در بحث مختصر ما نگنجد، و ما تنها در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱- حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین امیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«علیه السلام» - در خطبهٔ (۱۳۸) سیره و روش حضرت صاحب‌الزمان«علیه السلام» را بیان می‌دارد و - می‌فرماید:

«يَعْطِفُ الْهَوٰى عَلَى الْهُدٰى، اِذٰا عَطَفُوا الْهُدٰى عَلَى الْهَوٰى، وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ اِذٰا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ، حَتّٰى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلٰى سٰاقٍ بٰادِياً نَوٰاجِذُهٰا، مَمْلُوَّةً اَخْلاٰفُها، حُلْواً رَضٰاعُها، عَلْقَماً عٰاقِبَتُهٰا، اَلاٰ في غَدٍ - وَ سَيَأْتي غَدٌ بِمٰا لاٰ تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوٰالي مِنْ غَيْرِهٰا عُمّٰالَهٰا عَلٰى مَسٰاوي اَعْمٰالِهٰا، وَ تُخْرِجُ لَهُ الْاَرْضُ اَفٰالِيذَ كَبِدَهٰا، وَ تُلْقي اِلَيْهِ سِلْماً مَقٰاليدَها، فَيُريكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السّيرَةِ، وَ يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتٰابِ وَ السُّنَّةِ». (۱)

یعنی: (زمانی که حضرت وليّ‌عصر«علیه السلام» ظهور کند) هوای نفس را به هدایت بازگرداند (هدایت را معیار و اساس کار، و هوای نفس را تابع آن گرداند) زمانی که مردم هدایت را بر هوای نفس برگردانده (هوای نفس معیار کارشان، و هدایت را تابع آن قرار داده باشند) و همچنین آراء و افکار و اندیشه‌ها را به

۱- نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۳۸ ص۴۲۴-۴۲۵).

قرآن‌کریم بازگرداند (قرآن کریم معیار، و آراء را بر آن تطبیق داده و به سنجد که غیر قابل تطبیق را بدور اندازد) زمانی که مردم قرآن را تابع آراء و افکار خود قرار دهند (طبق آراء و امیال نفسانی خویش عمل می‌کنند).

در آن زمان جنگ و خونریزی سختی به (آیندگان از) شما روی آورد، بطوری که (چون شیر درندهٔ خشمگین) دندانهایش را آشکار گرداند (جنگهائی واقع می‌گردد که همه، آمادهٔ نابودی دیگری است و یا چون شتری ماند) دارای پستانهای پر از شیر که (آن جنگ همانند پستان شتر، پستانهایش پر از شربت مرگ است) نوشیدن آن (در اول امر به کام کسانی که وارد کارزار می‌شوند و در آرزوی پیروزی هستند) شیرین است، و در آخر کار (که مصائب جنگ همه را فرا گرفته) تلخ و بد مزه و رنج آور است.

آگاه باشید! (آنچه به شما خبر می‌دهم) همهٔ آنها در فردا (پس از این) واقع خواهد شد، و به زودی فردا با چیزی که نمی‌شناسید (و از آن خبر ندارید) خواهد آمد، حاکمی از غیر طائفهٔ پادشاهان (حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام») که کارگردانان آنها را به بدی اعمال و کردارشان باز خواست می‌نماید، و زمین در زمانش پاره‌های جگرش را برای او بیرون خواهد آورد (تمام کانها از طلاها و نقره‌ها و غیر آنها از دفائن آشکار شده و در دسترس آن حضرت«علیه السلام» قرار می‌گیرد) و کلیدهایش را تسلیم آن بزرگوار می‌نماید (همهٔ شهرها و کشورهای جهان به تصرف او در خواهد آمد) پس عدالت و دادگستری در روش مملکت داری را به شما می‌نماید، و (قوانین و فرامین) متروکهٔ ازکتاب و سنت را زنده می‌کند (حقائق و معارف و اسرار شریعت را بیان و احکام دین را اجراء می‌فرماید).

۲- در زیارت حضرت صاحب الامر«علیه السلام» خطاب به آن جناب می‌خوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَ الْغَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْواسِعَةُ وَعْداً غَيْرَ مَكْذُوبٍ - اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حافِظَ اَسْرارِ رَبِّ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللّٰهِ مِنَ الصَّفْوَةِ الْمُنْتَجَبينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ الْاَنْوارِ الزّاهِرَةِ، اَلسَّلامُ

عَلَيْكَ يَابْنَ الْاَعْلاٰمِ الْباٰهِرَةِ، اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يَابْنَ الْعِتْرَةِ الطّاٰهِرَةِ، اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا مَعْدِنَ الْعُلُومِ النَّبَوِيَّةِ، اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا باٰبَ اللّٰهِ الَّذي لاٰ يُؤْتىٰ اِلاّٰ مِنْهُ، اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا سَبيلَ اللّٰهِ الَّذي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ - وَ اَنَّكَ خاٰزِنُ كُلِّ عِلْمٍ، وَ فاٰتِقُ كُلِّ رَتْقٍ، وَ مُحَقِّقُ كُلِّ حَقٍّ، وَ مُبْطِلُ كُلِّ باٰطِلٍ - اَلسَّلاٰمُ عَلَى الْحَقِّ الْجَديدِ، وَ الْعاٰلِمِ الَّذي عِلْمُهُ لاٰيَبيدُ.

اَلسَّلاٰمُ عَلىٰ مُحْيِي الْمُؤْمِنينَ، وَ مُبيرِ الْكاٰفِرينَ. اَلسَّلاٰمُ عَلىٰ مَهْدِيِّ الْاُمَمِ وَ جاٰمِعِ الْكَلِمِ، اَلسَّلاٰمُ عَلىٰ خَلَفِ السَّلَفِ، وَ صاٰحِبِ الشَّرَفِ، اَلسَّلاٰمُ عَلىٰ حُجَّةِ الْمَعْبُودِ وَ كَلِمَةِ الْمَحْمُودِ، اَلسَّلاٰمُ عَلىٰ مُعِزِّ الْاَوْلِياٰءِ وَ مُذِلِّ الْاَعْداٰءِ، اَلسَّلاٰمُ عَلىٰ واٰرِثِ الْاَنْبِياٰءِ وَ خاٰتَمِ الْاَوْصِياٰءِ ...».

یعنی: درود و سلام بر تو ای نشانهٔ نصب شده به دست آفریدگار جهان برای هدایت و اصلاح امور و اقامهٔ عدل در میان بندگان در آخر الزمان، و ای علم قالب‌ریزی شدهٔ الهی به اسرار دو نظام تکوین و تدوین، و ای فریاد رس بندگان شایستهٔ خدا، و ای مظهر رحمت واسعهٔ الهی بر اهل زمین و آسمان، تو وعدهٔ خدائی، و مژدهٔ رسولان الهی به بندگان هستی که هرگز دروغ و تخلف در آن راه ندارد.

درود بر تو ای حافظ اسرار پرودرگار جهانیان در نظام آفرینش، درود بر تو ای باقی ماندهٔ خدائی از میان زبدهٔ برگزیدگان الهی، درود بر تو ای پسر نورهای درخشان خدایی در نظام هستی، درود بر تو ای پسر نشانه‌های فروزان مجد و عظمت و جلال و قدرت و تدبیر و حکمت الهی، درود بر تو ای پسر عترت پاک رسول خدائی، درود بر تو ای معدن علوم پیامبر الهی، درود بر تو ای دَرِ خدائی که نتوان به سوی خدا رفت جز از آن در، درود بر تو ای راه الهی که هرکس از غیر از این راه به سوی خدا رفت هلاک و نابود گردید.

و به تحقیق تو ای مدار دهر، و نوامیس عصر، و صاحب امر الهی، خزانه‌دار هر علم و دانشی، و تو گشایندهٔ هر دَرِ بسته‌ای، و تو برپادارنده، و بیان کننده و رسانندهٔ هر حقی را به صاحبانش هستی، و تو نابود کنندهٔ هر باطلی.

درود بر حق تازهٔ الهی، درود بر عالمی که علمش تمام نشود، درود بر زنده کننده و حیات بخش مؤمنان، و نابودکنندهٔ کافران، درود بر مهدی همهٔ امتهای انبیاء و مرسلین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، و جامع تمام کلمات آسمانی که بر رسولان الهی نازل شده و غیر آن، درود بر خلف صالح پیشینیان، و صاحب شرف، درود بر حجت معبود یکتا، وکلمهٔ محمود خدا، درود بر عزت بخش دوستان خدا، و خوار و ذلیل کنندهٔ دشمنان خدا، درود بر وارث تمام علوم و فنون، و وارث همهٔ فضائل اخلاقی وکمالات نفسانی جمیع انبیاء و خاتم همهٔ اوصیاء علیهم صلوات اللّٰه».

۲۴۸- علم حضرت ولیّ عصر«علیه‌السلام» به اسرار دو نظام طبیعت و شریعت:

آیاکسی که مدار دهر، و نوامیس عصر، و قائم الزمان، و صاحب‌الزّمان، و ولی أمر، و مبلی السّرائر، و یداللّه الباسطة و ... می‌باشد ممکن است عالم بتمام مراتب علوم و درجات فنون، آگاه بجمیع معارف و حِکَم، و عالم بحقائق و أسرار آسمان و زمین، آگاه به نهفته‌های دلها و فکرها و أندیشه‌های انسانها، و عالم بدفائن زمین نباشد؟! آیا ممکن است مدار دهر، از واقع دهر، نوامیس عصر از حقیقت عصر، و ولیّ أمر از أسرار أمر و صاحب‌الزّمان، عالم بأسرار زمان، و امام زمان از اوضاع و احوال زمان آگاه نباشد؟؟؟

۳ـ مرحوم قطب الدین راوندی درکتاب «خرائج» از حضرت امام صادق«علیه‌السلام» روایت کرده که فرمود «علم بیست و هفت حرف است، پس جمیع آنچه که پیامبران و رسولان الهی آورده‌اند تنها دو حرف بود، و مردم تاکنون نیاموختند مگر همین دو حرف را، اما هرگاه قائم ما«علیه‌السلام» خروج کند پس بیرون می‌آورد بیست و پنج حرف دیگر را، و آنها را بمردم می‌آموزد، و ضمیمه می‌فرماید به آنها دوحرف را تا منتشرنماید در میان جوامع‌بشری در بسیط زمین تمام علوم را».

۴ـ مرحوم صفار درکتاب شریف «بصائر الدرجات » از حضرت امام‌صادق«علیه‌السلام» روایت کرده که فرمود: «در ذوابهٔ شمشیر رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» صحیفهٔ کوچکی بود، و مولا أمیر مؤمنان علیّ بن ابیطالب«علیه‌السلام» پسرش

حسن﴿عليه السلام﴾ را طلبید، پس آن صحیفه را به او داد، وکاردی نیز باو داد، سپس فرمود، بااین کارد، این صحیفه را بازکن؛ اما نتوانست آنرا بازکند، پس إمام أميرالمؤمنين عليّ﴿عليه السلام﴾ آنرا بادست مبارک خود بازکرد، آنگاه به حسن﴿عليه السلام﴾ فرمود: بخوان پس حسن﴿عليه السلام﴾ خواند: الف، با، سین، لام، و حرفی بعد از حرفی.

سپس امام أميرالمؤمنين عليّ﴿عليه السلام﴾ آنرا پیچید و به پسرش حسین﴿عليه السلام﴾ داد پس او نیزنتوانست آنرا با کارد بازکند، پس امام أمیر مؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ آنرا برای حسین﴿عليه السلام﴾ بازکرد، سپس فرمود: آنرا بخوان؛ پس حسین﴿عليه السلام﴾ چنانچه حسن﴿عليه السلام﴾ خوانده بود خواند، آنگاه أمیر مؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ آنرا پیچید و به پسرش محمد حنفیه داد تا با کارد بازکند، پس نتوانست آنرا بازکند، پس امام أميرالمؤمنين عليّ﴿عليه السلام﴾ آنرا برایش بازکرد و فرمود: بخوان پس نتوانست چیزی را از آن استخراج کرده بداند.

پس امام أمیر مؤمنان عليّ﴿عليه السلام﴾ آنراگرفت پیچید، و بر ذوابهٔ شمشیر رسول خدا﴿صلى الله عليه وآله﴾ آویزان نمود، راوی پرسید: در آن صحیفه چه بوده است؟ حضرت امام صادق﴿عليه السلام﴾ فرمود: در آن حروفی هست که باز می‌کند هر حرفی از هزار باب علم را، و فرمود: بیرون نیامد از آن تاکنون مگر دو حرف».

ناگفته نماند: با توجه به برتری بعضی از انبیاء و رسولان الهی بر بعض دیگر که خداوند متعال فرمود: «**تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ**» الاسراء:۵۵).

یعنی: و هر آینه ما بعضی از انبیاء را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم.

و فرمود: «**تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ**» البقرة: ۲۵۳).

یعنی: این رسولان الهی، برخی را بر بعضی دیگر فضیلت و برتری داده‌ایم.

روایت سابق، نفی علم از انبیاء و اوصیاء﴿عليهم السلام﴾ به آن «۲۵» حرف نمی‌کند، بلکه آنان مأمور به بیان آن نبوده‌اند، چنانچه حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین امیرالمؤمنین عليّ﴿عليه السلام﴾ عالم به اسرار آسمان بیش از زمین بوده اما بیان نفرموده‌اند، و مراد از اینکه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین﴿عليهما السلام﴾ نتوانستند باکارد آن صحیفهٔ نبویه را بازکنند، این است که: با وجود امام حی و زنده،

امام دیگر آن را باز نخواهد کرد، و از اینکه حسنین علیهما السلام آن را خوانده‌اند، و محمد حنفیه نتوانست از آن چیزی بفهمد، زیرا آن را تنها امام معصوم﴿علیه السلام﴾ می‌تواند بفهمد، و غیر امام باید از امامش بیاموزد.

و شاید غرض حضرت امام أمیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ از این جریان آن بود که: با وجود امام حیّ، نباید امام دیگر اظهار امامت کند، گرچه امام باشد، و کسی که نتواند از صحیفهٔ نبویه چیزی بفهمد او نمی‌تواند امام باشد، و اینکه درک مفهوم آن از شئونات و خصائص امام معصوم﴿علیه السلام﴾ است، و از اینکه حسنین ﴿علیهما السلام﴾ بقیهٔ (۲۵) حرف را بیان نکرده‌اند، چون باید تا زمان ظهور حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ مکتوم بماند چه اینکه نشر بقیهٔ حروف صحیفهٔ نبویه از خصائص صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ است که پس از ظهورش آنها را در میان جوامع بشری نشر خواهد داد.

در دعاء ندبه می‌خوانیم:

«اَیْنَ اَعْلاٰمُ الدّینِ وَ قَواٰعِدُ الْعِلْمِ؟ اَیْنَ بَقِیَّةُ اللّٰهِ الَّتی لاٰ تَخْلُوا مِنَ الْعِتْرَةِ الْهٰادِیَةِ؟ - یَابْنَ الْاَعْلاٰمِ اللاّٰئِحَةِ! یَابْنَ الْعُلُومِ الْکاٰمِلَةِ!».

یعنی: کجایند نشانه‌های روشن دین مبین اسلام؟ و کجایند رکنها و پایه‌های علم آسمانی؟ کجاست بقیّة اللّٰه که بیرون از خاندان هدایت یافتگان خاص رسالت نیست؟ ای پسر اعلام و برجستگان آشکار! ای فرزند نفس عِلمهای کامل آسمانی که هرگز جهل و خطا در آنها راه ندارد!

نکتهٔ بسیار دقیق و لطیف: تعبیر به نفس علم: «یابن العلوم» و نه عالم است که خبر از واقع داده است مثل: «زید عدل» که کذب و خطأ و سهو و نسیان در آن راه ندارد، نه خبر از وقوع مثل: «زید عادل» که کذب و خطا و.... در آن راه دارد.

آری تنها حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾ مأمور به واقع و بیان سیرتها است که تمام انبیاء و رسولان الهی و اوصیاء آنان همه مأمور به ظاهر و بیان صورتها بوده‌اند.

درس چهل و هشتم:

۲۴۹- کمال عقول و افکار و تقویت قوای ظاهری و باطنی در زمان حضرت صاحب‌الزّمان(علیه السلام):

مستفاد از آیات قرآن کریم، و روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین این است که: در تاریخ بشری تاکنون تنها دو حرف از (۲۷) حرف از علوم و فنون، از معارف و حِکَم، از اسرار و احکام، از حقائق و مفاهیم، و از مبانی و معانی و... از لسان انبیاء و رسولان الهی و اوصیاء و جانشینان آنها با توجه به درجات عقول مردم، و معیارگزینش تعلیم و تعلّم بیان گردیده است، اما پس از انبیاء ... علیهم السلام همین دو حرف با آراء فاسده و افکار باطله، و امیال و هواهای نفسانی انسانهائی خلط شده، و حقیقت خود را آنچنان که بود از دست داده است.

خداوند متعال دربارهٔ آنان می‌فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلَّذينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْديهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَليلاً»(البقرة: ۷۹).

یعنی: پس وای بر آن کسانی که با دستهای خود (طبق امیال و هواهای نفسانی و آراء و افکار باطلهٔ خویش) چیزی می‌نویسند، و آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهند، تا به متاع ناچیز دنیا برسند.

و می‌فرماید:

«يا اَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - وَ اِنَّ مِنْهُمْ لَفَريقاً يَلْوُنَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الْكِتابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰه وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» آل عمران: ۷۱ و ۷۸).

یعنی: ای اهل کتاب چرا حق را با باطل خلط می‌کنید، تا چراغ حقیقت را به

باد شبهات خاموش کنید، و حال آنکه شما به حقیقت امر واقفید - و هماناگروهی از اهل کتاب، قرائت کتاب آسمانی را تغییر و تبدیل می‌دهند تا آنچه را که از پیش خود خوانده‌اند ازکتاب خدا محسوب دارند، در حالی که آن تحریف شده ازکتاب خدا نیست، و آنها می‌گویند: این آیات از جانب خدا نازل شده و حال آنکه از جانب خدا نازل نشده، و بر خداوند سبحان دانسته، دروغ می‌بندند.

از این رو هم‌اکنون هیچ کس حتی کسانی که اساس کار تحقیقات آنها در درک حقائق فروع دین بر اساس دو اصل کتاب و سنت می‌باشند، نمی‌توانند بگویند: آنچه می‌گویند: عین واقع است بلکه طریق به واقع می‌باشد، لذا قول و فعل و تقریر آنها حجت نیست و حال آنکه قول و فعل و تقریر معصوم از نبیّ و رسول و ولیّ«علیه السلام» حجت قاطع است، چه اینکه پس از معصوم علوم مختلطه بدون توجه به معیارگزینش، و بدون توجه به تناسب و توازن بین استعدادها و عقلها و فکرها و اندیشه‌ها و... در آموزش علوم و... به افرادی آموخته شد که چه‌بسا آن افراد، علومی را آموخته‌اند که علم آنان بیش از عقلشان بوده است، چنانچه بسا افرادی که عقل آنان بیش از علمشان می‌باشد.

اما در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» نخست حقائق از اباطیل و خرافات جدا می‌گردند، سپس عقلها و فکرها و اندیشه‌ها و استعدادها و... به همان نسبت اضافهٔ (۲۵) حرف بر دو حرف رشد یافته، و بالا می‌رود، و افراد آن زمان، علوم و فنون و معارف و حِکَم و حقائق و اسرار دو نظام تکوین و تدوین را در حدود عقلهای رشد یافته و... می‌آموزند.

روزی که به برکت وجود حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» کینه‌ها و حسدها و دشمنیها و... که از روزکشته شدن هابیل به دست قابیل تاکنون طبیعت ثانویهٔ بنی آدم شده، از دلها بیرون رود، و عقلها و فکرها و اندیشه‌ها کامل گردد، و استعدادها رشد یابد و شکوفا شود و انسان به کمال انسانی، و ایمان کامل برسد.

۲۵۰- کمال ایمان به کمال عقل ارتباط دارد که تنها در زمان حضرت صاحب‌الزمان«علیه السلام» میسّر می‌شود:

در روایت از زراره آمده است که گفت: به امام صادق«علیه السلام» عرض کردم: «می‌ترسم ما از مؤمنین نباشیم؟ امام«علیه السلام» فرمود: برای چه؟ عرض کردم: برای

آنکه در میان خود کسان و آشنایان کسی را نمی‌یابم که بوده باشد برادر او و در نزدش برگزیده‌تر و محبوبتر از درهم و دینار، و می‌یابم درهم و دینار را محبوبتر در نزد خود از برادری که جمع نموده میان ما و او موالات امیرالمؤمنین«علیه السلام» فرمود: نه چنین است، شماها مؤمن هستید، ولکن کامل نخواهید کرد ایمانتان را تا اینکه خروج کند قائم«علیه السلام» پس در آن زمان خداوند تبارک و تعالی عقول شما را جمع می‌نماید».

مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» از حضرت امام باقر«علیه السلام» روایت کرده که فرمود: «هرگاه قائم ما«علیه السلام» قیام کند خداوند متعال دست خود را بر سربندگانش می‌گذارد، پس به سبب آن عقلهای آنان را جمع می‌نماید، و به آن، حلم آنها کامل می‌گردد».

و مرحوم کلینی درکتاب شریف «کافی» به اسنادش از سعید بن حسن روایت کرده که حضرت امام باقر«علیه السلام» به من فرمود: «آیا می‌آید احدی از شماها نزد برادر خود، پس داخل می‌کند دست خود را درکیسهٔ او پس حاجت خود را بر می‌دارد، و آن برادر او را منع نمی‌کند؟ گفتم: چنین شخصی را در میان خود نمی‌شناسم! پس حضرت«علیه السلام» فرمود: پس چیزی نیست در این حال، یعنی مقام وکمالی برای آنان نیست، عرض کردم: آیا این حال برای آنان هلاکت است؟ فرمود: نه، به درستی که این گروه هنوز عقلهاشان به ایشان داده نشده است».

و مرحوم شیخ مفید درکتاب شریف «اختصاص» روایت کرده که کسی به حضرت باقر«علیه السلام» عرض کرد: «اصحاب ما درکوفه جماعت بسیاری هستند، پس اگر امر می‌فرمودی ایشان را هر آینه اطاعت می‌کردند، و متابعت می‌نمودند؟ پس فرمود: آیا یکی از ایشان نزد کیسهٔ برادرش می‌آید، و حاجت خود را از آن می‌گیرد؟ گفت: نه، فرمود: پس ایشان به خونهای خود بخیل‌ترند، آنگاه فرمود: به درستی که مردم در آرامی و آسایشند با ایشان مناکحه می‌کنیم، واز یکدیگر ارث می‌بریم، و حدّ بر ایشان اقامه می‌کنیم، و امانت آن را ردّ می‌کنیم، اما چون قائم«علیه السلام» برخیزد آن وقت وضعی به میان می‌آید که مرد بر سر کیسهٔ برادر خود می‌آید، و حاجت خود را از آن برمی‌دارد، پس او را منع نمی‌کند».

و مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «کمال الدین» روایت کرده که امیرالمؤمنین عليّ﴿علیه السلام﴾ فرمود: «از صفات مهديّ﴿علیه السلام﴾ آن است که دست خود را بر سر عباد و بندگان خدا می‌گذارد پس مؤمنی نمی‌ماند مگر آنکه قلبش از پارهٔ آهن محکم‌تر می‌شود، و خداوند به او قوت چهل مرد را بدهد».

و در «خصال» روایت کرده که آن حضرت﴿علیه السلام﴾ فرمود - در ضمن وقایع ایام حضرت مهدی﴿علیه السلام﴾ -: «هر آینه کینه و عداوت از دلهای بندگان خدا برود».

و مرحوم اربلی در «کشف الغمّة» روایت کرده که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «این مقام که خدای متعال می‌گرداند، بی‌نیازی را در دلهای مردم».

پر واضح و روشن است وقتی آن دو صفت خبیثه: کینه و عداوت از دلها ریشه‌کن گردد، و این صفت پسندیدهٔ بی‌نیازی جای آن دو را بگیرد خلائق آسوده خواهند شد.

و مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «کمال الدین» از ابان بن تغلب روایت کرده که حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «می‌آید در این مسجد شما یعنی مسجد مکه، سیصد مرد که می‌دانند اهل مکه که پدران و اجداد آنان متولد نشدند، با ایشان شمشیرهائی است که مکتوب است بر هر شمشیری کلمه‌ای و مفتوح می‌شود از هر کلمه هزار کلمه».

و مرحوم نعمانی درکتاب شریف «غیبت» ذیل این روایت را اینگونه نقل کرد: «بر هر شمشیری هزارکلمه مکتوب است که هر کلمه، مفتاح هزارکلمه است».

و در خطبهٔ مخزون حضرت امیر مؤمنان﴿علیه السلام﴾ آمده که فرمود: «در زمان مهدی﴿علیه السلام﴾ علم در دلهای مؤمنان قذف می‌گردد، پس محتاج نمی‌شود مؤمن به علمی که در نزد برادر اوست، و در آن زمان ظاهر می‌شود تأویل این آیهٔ کریمهٔ: «**يُغْنِ اللّٰهُ كُلاًّ مِن سَعَتِهِ**» النساء: ۱۳۰)

یعنی: «خداوند متعال هر یک را به رحمت واسعهٔ خود بی‌نیاز می‌گرداند».

۲۵۱- تقویت قوای ظاهری و باطنی در زمان حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه السلام﴾:

بدون تردید! در زمان حضرت وليّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ که زمان تبلور انسانیت، زمان نیل انسان به اوج کمال انسانی، زمان بیرون آمدن انسان از خود بیگانگی و بخود

آشنایی، زمان خارج شدن انسان از چگونه زندگی کردن و چگونه زیستن، به چگونه بودن و چگونه ماندن، زمان ظهور علوم جدید و فنون تازه، و زمان بیان معارف و حِکَم، زمان بیان حقائق و معانی و زمان بیان اسرار و احکام و... نو، نه تنها عقلها، فکرها، اندیشه‌ها، و استعدادها و ... برای درک آنها به همان نسبت سیر صعودی می‌کنند که تمام قوای ظاهری و باطنی، و نیروی جسمی و روحی افراد جهت بهره‌مندی از نعمتهای بیشمار تازهٔ الهی به همان نسبت قویتر می‌گردند، و ضعف‌ها و سستیها، و مرضها و بلاها و آفتها از آنان دور می‌شود.

در این باب روایات صحیحهٔ بسیار از دو طریق شیعه و عامه آمده است که ذکر آنها در این بیان مختصر ما نشاید، پس به بیان چند روایت تنها از طریق شیعه در اینجا بسنده می‌کنیم:

۱- مرحوم کلینی در کتاب شریف «کافی» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «هرگاه قائم ما﴿علیه السلام﴾ خروج و قیام کند، خداوند متعال نیرو و قوّتی در گوشها و چشمهای شیعیان ما قرار می‌دهد تا اینکه می‌شود میان ایشان و قائم﴿علیه السلام﴾ به قدر چهار فرسخ، پس با ایشان سخن می‌گوید، و آنان می‌شنوند، و نظر می‌کنند به سوی آن جناب﴿علیه السلام﴾ و می‌بینند او را».

۲- مرحوم فضل بن شاذان در کتاب شریف «غیبت» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «به درستی که مؤمن در زمان قائم﴿علیه السلام﴾ در مشرق است هر آینه می‌بیند برادر مؤمن خود را که در مغرب است، و همچنین آنکه در مغرب است می‌بیند برادر مؤمن خود را که در مشرق است».

۳- مرحوم راوندی در کتاب «خرائج» از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «هرکس درک کند قائم اهل بیت مرا از هر عاهتی و آفتی شفا خواهد یافت، و از هر ضعفی، قوی خواهد شد».

۴- مرحوم نعمانی در کتاب «غیبت» از حضرت امام سجاد﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «هرگاه برخیزد قائم﴿علیه السلام﴾ ببرد خداوند عزّوجل از هر مؤمنی آفت را، و برگرداند به او قوت را».

ناگفته نماند: شفای امراض، و دفع آفات و رفع بلیّات و... از مؤمنان در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» نه مانند شفا دادن انبیاء و رسولان الهی و اوصیاء معصومین آنان علیهم السلام می‌باشد که گاهی برای اثبات نبوت و رسالت و امامت و اتمام حجت بر مخالفان و ملحدان، بر کافران و منافقان، و بر دشمنان و منکران و... دست به امر خارق‌العاده می‌زدند و اعجاز می‌کردند، چون شفا دادن عیسی بن مریم«علیه السلام» کور مادرزاد، و برص و پیسی و لال را، بلکه شفای مرضها و دفع بلاها و آفتها، و رفع ضعفها و سستیها، و تقویت قوای روحی و جسمی، و ظاهری و باطنی و... از آثار ظهور موفور السّرور، و طلوع طلعت غرّاء و تشریف و تقدیم مراسم قدوم و تهیّهٔ آداب لقاء و درک فیض شرف، و حضور حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» می‌باشد.

همانند بهشتیان که اول در چشمهٔ حیات جاودانه، و چشمهٔ مطهّره شست و شو شوند، و تن را چون جان از هر عیب و نقصی پاک سازند، که با تطهیر جسم و طهارت روح توان پاگذاشتن در محفل مقربان، و شنیدن تحیت خزنهٔ جنت را داشته باشند: «**سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ**» الزمر: ۷۳).

یعنی: سلام بر شما ای مؤمنان راستین! چه عیش ابدی پاک و خوشی نصیب شما گردید پس داخل بهشت شوید، و برای همیشه از نعمتهای آن بهره‌مند شوید.

پس فرق و فاصله ما بین این دو شفاء ... بیش از فرق و فاصله ما بین ارض و سماء است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف «کافی» به اسنادش از عبدالملک بن اعین روایت کرده که گفت: «برخاستم از نزد حضرت ابی جعفر امام باقر«علیه السلام» پس تکیه دادم بر دستم، پس گریستم، و عرض کردم: آرزو داشتم که درک نمایم این امر را یعنی سلطنت ظاهر ائمهٔ اطهار«علیهم السلام» را، و در من قوتی باشد؟

پس امام«علیه السلام» فرمود: آیا راضی نیستید که دشمنان شما بکشند بعضی؛ بعضی را و شما در خانه‌هاتان آسوده باشید، اگر امر چنان شد، یعنی فرج عظیم آمد

داده می‌شود به هر مردی از شما قوت چهل مرد، وگردانده می‌شود دلهای شما مانند پارهٔ آهن، اگر خواستید به آن قوّت، کوه را بکنید خواهید کند، و شمائید قوّام (برپادارندگان) زمین و خُزّان (خزانه داران) او».

و مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «کمال الدین» از حضرت امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «نگفت جناب لوط نبی﴿علیه السلام﴾ به قوم خود: «**لَوْ اَنَّ لي بِكُمْ قُوَّةً اَوْ آوي اِلىٰ رُكْنٍ شَديدٍ**» هود: ۸).

یعنی: (لوط نبی﴿علیه السلام﴾ چون دید پند و اندرزش در قومش اثری ندارد) گفت: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود، یا آنکه از شرّ شما به رکن محکمی پناه می‌بردم». مگر در قیاس و آرزوی قوت قائم﴿علیه السلام﴾ و ذکر نکرد مگر قوّت اصحاب او را که داده می‌شود به یک مرد از ایشان، قوت چهل مرد، و قلب یک مرد از آنها محکم‌تر است از پاره‌های آهن: اگر مرور کنند به کوههای آهنین آن کوهها از هم پاشیده می‌گردد، از کار باز ندارند شمشیرهای خود را تا وقتی خداوند متعال راضی باشد».

و مرحوم صفّار در کتاب شریف «بصآئر الدرجات» از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «چون واقع شود امر ما، و بیاید مهدی ما، می‌شود یک مرد از شیعیان ما جری‌تر از شیر، و برنده‌تر از نیزه، پایمال می‌کند دشمن ما را با پای خود، و می‌زند او را با کف خود، و این در وقت نزول رحمت خداوند متعال و فرج او بر بندگان است».

یکی از القاب خاصهٔ حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه السلام﴾ «یداللّٰه الباسطة» یعنی دست قدرت و نعمت الهی است که با دست او می‌گستراند فیض و رحمت و رافت و توجه و عنایت خاص و عام خود را بر بندگانش، و وسعت دهد روزی را بر آنان، و دفع نماید بلاها و ... را از آنها.

درس چهل و نهم:

۲۵۲- توالد و تناسل، و نزول برکات از آسمان و بروز دفائن از زمین در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام»:

آفریدگار جهان در مواضعی از قرآن کریم به نزول برکات از آسمان و احاطهٔ آن از زمین به همهٔ بندگانش بطور اعم، و به اهل کتاب به طوراخص وعده فرموده‌است به شرط ایمان و تقوی و عمل به فرامین آسمانیش و فرمود:

«وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰی آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ بَرَکٰاتٍ مِنَ السَّمٰآءِ وَالْاَرْضِ» الاعراف: ۹۶).

یعنی: و اگر مردم جهان از هر شهر و دیار و گوشه و کنار، همه ایمان به خداوند سبحان می‌آوردند، و راه تقوی و پرهیزکاری را اختیار می‌کردند، البته ما درهای برکات خود را از آسمان و زمین بر روی همهٔ آنها می‌گشودیم و همه غرق در نعمتهای ما می‌شدند.

و فرمود:

«وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْکِتٰابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَکَفَّرْنٰا عَنْهُمْ سَیِّئٰاتِهِمْ وَ لَاَدْخَلْنٰاهُمْ جَنّٰاتِ النَّعِیمِ، وَ لَوْ اَنَّهُمْ اَقٰامُوا التَّوْرٰاةَ وَ الْاِنْجیلَ وَ مٰا اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَاَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ» المائدة: ۶۵-۶۶).

یعنی: و چنانچه اهل کتاب ایمان به خداوند سبحان می‌آورند و راه تقوی پیشه می‌کردند، ما هر آینه گناهانشان را مستور، و محققاً آنها را داخل در بهشت و از نعمتهای آن برخوردار می‌ساختیم، و اگر آنها به دستورات تورات و انجیل، و قرآنی که به وسیلهٔ حضرت محمد«صلی الله علیه و آله» بر آنها نازل شده عمل می‌کردند البته از هرگونه نعمتی از بالای سر و زیر پا (نعمتهای آسمان و زمین) از جانب پروردگارشان برخوردار می‌شدند.

این وعدهٔ الهی در غیر زمان حضرت صاحب‌الزّمان﴿؏﴾ است که زمان بیان معنی تنها دو حرف از معانی (۲۷) حرف می‌باشد، که معانی تمامی (۲۷) حرف به تمام و کمالش در زمان نوامیس عصر و مدار دهر که خود صاحب‌الزّمان﴿؏﴾ هست بیان می‌گردد، زمان ظهور ایمان، زمان میزان تقوی، زمان معیار عمل صالح، زمان عصارهٔ همهٔ رسالتها و نبوتها و ولایتها، زمان عصارهٔ همهٔ کتب آسمانی، و همهٔ سنتهای رسولان الهی، زمان کمال عقلها و قوهٔ درکها، و زمان فزایش فکرها و اندیشه‌ها و استعدادها، زمان سیر صعودی و کمال آنها در بالاترین افق غیر قابل تصور انسانهای مأنوس به معانی دو حرف از (۲۷) حرف، و زمان فزایش تمام قوای ظاهری و باطنی، و فزایش همهٔ نیروهای جسمی و روحی انسانها تا چهل برابر انسانهای کنونی.

زمانی که تمامی معانی (۲۷) حرف به تمام معنی خالص، بیان و عمل شود در آن زمان نزول برکات آسمان، و احاطهٔ نعمتهای الهی از زمین، و خارج شدن دفینه‌های زمین برای انسان، و به همان نسبت توالد و تناسل آشکار خواهد شد، اما توالد ایمان و تقوی، و تناسل صدق و صفا چقدر خواهد بود؟ خداوند متعال می‌داند و اهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

در اینجا روایات وارده از دو طریق شیعه و عامه به قدری زیاد است که نقل آنها نیاز به کتابت چندین جلد کتاب دارد، پس ما جهت رعایت اختصار تنها به ذکر معنی چند روایت در اینجا بسنده می‌کنیم:

۱- مرحوم شیخ صدوق درکتاب شریف «امالی» از عبداللّٰه بن عباس روایت کرده که رسول خدا﴿ص﴾ فرمود: «چون مرا به آسمان هفتم بره‌ادند، و از آنجا به سوی «سدرة المنتهی» و از سدره به سوی حجابهای نور، ندائی از جانب پروردگارم به من شد که: ای محمد تو بندهٔ منی، و من پروردگار تو، پس از برای من خضوع، و تنها مرا عبادت کن، و بر من توکل، و به من اعتماد نما، من راضی شدم به تو که بنده و حبیب و رسول و نبی من باشی، و به برادر تو علیّ﴿؏﴾ که خلیفه و باب علم تو باشد، پس او حجت من بر بندگانم می‌باشد، و اوست پیشوای خلق من بعد از تو، به

او شناخته می‌شوند دوستان من از دشمنانم، و به او جدا می‌شود حزب شیطان از حزب من.

و به واسطهٔ او برپا می‌شود دین من، و حفظ می‌گردد حدود من، و نافذ می‌شود احکام من، و به تو و به ائمه از فرزندان او رحم می‌کنم بندگان و کنیزان را، و به قائم از شما معمور و آباد می‌کنم زمین خود را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید خود، و به وجود قائم«علیه السلام» پاک می‌کنم زمین را از دشمنان خود، و میراث می‌دهم آن را به اولیاء خود، و به او پَست و خوار می‌گردانم کلمهٔ آنان را که به من کافر شدند، و کلمهٔ خود را به وجود او بلند گردانم، و به او زنده می‌کنم و حیات می‌بخشم بندگان خود، و بلاد خود را به علم، و از برای او ظاهر می‌سازم گنجها و ذخیره‌ها را که در زمین دفن گردیده‌اند، و ظاهر می‌کنم برای او اسرار و ضمائر را با ارادهٔ خود، و امداد می‌کنم او را به ملائکهٔ خود که او را مؤید شوند بر إنفاذ امر من، و اعلان دین من، این است ولیّ من به حق، و مهدی بندگان من براستی».

۲- مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف «ارشاد» از حضرت امام صادق«علیه السلام» روایت کرده که فرمود: «چون قائم«علیه السلام» خروج کند، ظاهر سازد زمین گنجهای خود را، تا آنکه می‌بینند مردم آن گنجها را بر روی زمین».

۳- مرحوم نعمانی در کتاب شریف «غیبت» از حضرت امام باقر«علیه السلام» روایت کرده که فرمود: «هرگاه که برخیزد قائم اهل بیت«علیهم السلام» تقسیم می‌کند بیت المال را بالسویه بین مردم - تا اینکه فرمود -: و جمع می‌شود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن».

۴- از عبداللّٰه بن عباس روایت شده که گفت: «و اما قائم«علیه السلام» آن کسی است که پُر می‌کند زمین را از عدل، چنانکه پر شده از جور، و مأمون می‌شوند بهائم از درندگان، و میاندازد زمین پاره‌های جگرش را. راوی پرسید: جگر زمین چیست؟ گفت: مانند ستون از طلا و نقره».

باریدن باران به موقع در فصول چهارگانه، و روئیدن گیاهان و رشد درختان، و زیادی ثمرات و دیگر نعمتهای زمینی، و نزول برکات آسمانی در زمان حضرت

صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾ به گونه‌ای خواهد بود که از مغایرت این حالت زمین در آن زمان، با حالت آن، پیش از آن زمان، راست آید فرمودهٔ خداوند متعال:

«یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ وَ السَّمٰوٰاتُ» ابراهیم: ۴۸).

یعنی: روزی که زمین (به امر الهی پس از ظهور حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه‌السلام﴾) به غیر این زمین تبدیل گردد، و هم در آسمانها دگرگونی پدید آید.

۵- مرحوم نعمانی در کتاب شریف «غیبت» از کعب روایت کرده که: «مهدی﴿علیه‌السلام﴾ چنین کند».

پس مراد تبدیل صورت زمین است در عهد حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه‌السلام﴾ به صورتی دیگر به جهت گسترش عدل در بسیط زمین، وکثرت باران وگیاه و درختان و ثمرات و سایر برکات ... .

۶- مرحوم اربلی در کتاب «کشف الغمة» روایت کرده که رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمود: «متنعّم می‌شوند امت من در زمان مهدی﴿علیه‌السلام﴾ به نعمتی که هرگز مانند آن متنعّم نشده بودند از بِرّ و فاجر پیش از این، و می‌فرستد آسمان برایشان باران پی در پی را، و ذخیره نمی‌کند زمین چیزی از نبات خود را».

و در روایت دیگر: «نمی‌گذارد زمین ازگیاه خود چیزی را مگر آنکه آن را پی در پی می‌فرستد، و نمی‌گذارد زمین ازگیاه خود چیزی را مگر آنکه ظاهر می‌کند آن را تا اینکه آرزو می‌کنند مردگان را، یعنی کاش زنده می‌شدند و می‌دیدند».

۷- مرحوم طبرسی درکتاب شریف «احتجاج» روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیّ﴿علیه‌السلام﴾ در قصهٔ حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه‌السلام﴾ - فرمود: «در عهد او﴿علیه‌السلام﴾ بیرون می‌آورد زمین گیاه خود را و نازل می‌کند آسمان برکت خود را».

۸- مرحوم شیخ مفید درکتاب شریف «اختصاص» روایت کرده که رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمود: «چون زمان خروج قائم﴿علیه‌السلام﴾ شود منادی از آسمان ندا کند که: ای مردم منقطع شد از شما مدت جباران، و امروز ولیّ‌أمر شما بهترین امت محمد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ شده است - تا اینکه فرمود -: پس در آن زمان جوجه گذارند مرغان در آشیان خود، و ماهیها در دریاهای خود، ونهرها جاری شود، و بسیار شود آب چشمه‌ها، و برویاند زمین چند برابر ثمر و رزق خود را».

۹- در روایت دیگر از رسول خدا«صلی الله علیه و آله» - در قصهٔ حضرت ولیّ عصر«علیه السلام» - فرمود: «مسرور می‌شود به او اهل آسمان و اهل زمین، و مترغان و وحشیان و ماهیان در دریا، و زیاد می‌شود باران در دولت مهدی«علیه السلام» وکشیده می‌شود نهرها، و مضاعف می‌کند زمین ثمر خود را، و بیرون می‌دهد گنجهایش را».

۱۰- مرحوم علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: **«مُدْهٰامَّتٰانِ»** (الرحمن: ۶۴). از حضرت امام صادق«علیه السلام» روایت کرده که فرمود: «در زمان مهدی«علیه السلام» متصل می‌شود ما بین مکه و مدینه از نخل».

۱۱- در خطبه‌ای از حضرت امیرالمؤمنین علیّ«علیه السلام» که فرمود: «در زمان مهدی«علیه السلام» زمین نورانی یا خورسند می‌شود به عدل او، و آسمان باران خود را (به موقع) می‌دهد، و درخت (پیوسته) ثمر خود را می‌دهد، و زمین زینت می‌دهد خود را برای اهلش».

۲۵۳- کثرت توالد و تناسل در زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام»:

مرحوم عیاشی در تفسیر خود از حضرت امیرمؤمنان علیّ بن ابیطالب«علیه السلام» روایت کرده که - در ضمن حالات ایام سلطنت حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» - فرمود: «قسم به آنکه دانه را شکافته و جان را آفریده، هر آینه زندگی می‌کنند اصحاب مهدی«علیه السلام» در زمانش ملوک وار، آسوده خاطر، در ناز و نعمت، و بیرون نمی‌رود مردی از اصحاب آن حضرت«علیه السلام» تا اینکه متولد شود از صلب او هزار پسر که مأمونند از هر بدعت و آفت و مفارقت از دین، عامل به کتاب خداوند، و سنت رسولش«صلی الله علیه و آله» که نابود و فانی شده بر آنان آفات و شبهات، یعنی هرگز به آفتی در ایمان و به شبهه‌ای در دین هرگز گرفتار نمی‌شوند».

۲۵۴- قابل ذکر است:

ما نمی‌خواهیم در اینجا زمان حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» و اهل آن زمان را با زمان، و اهل پیش از زمان ظهورش مقایسه کنیم، تا از این طریق، روایت «هزار

پسـر» را تـوجیه نـمائیم، چـه ایـنکه فـاصله و فـرق بـین زمـان حـضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾ و اهل آن زمان، با زمان و اهل پیش از زمان ظهورش همان فاصله و فرق بین حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾ و فرمانروایان قبل از زمان ظهورش می‌باشد که همان فرق بین عدل و ظلم، بین داد و ستم، بین نور و ظلمت، بین علم و جهل، بین کمال و انحطاط، بین هدایت و ضلالت، و بین سعادت و شقاوت و... و همان فاصله بین زمین و آسمان است.

زیرا زمان در زمان حضرت صاحب‌الزّمان﴿علیه‌السلام﴾ در اختیار صاحب‌الزّمان و او حاکم بر﴿علیه‌السلام﴾ زمان است، و زمان محکوم صاحبش، و در خدمت اهل زمانش می‌باشد، و اما زمان در غیر آن زمان، حاکم، و فرمانروایان و حکمرانان محکوم، و مردم در خدمت زمانند.

و دیگر آنکه: وقتی افراد معمّر در زمان خود را در نظر بگیریم که با صد و صد و بیست سال عمر خود، بیش از صد نفر از نسل: فرزند و نوه و نبیرهٔ و... خود را دیده و هم اکنون در نقاط مختلف ایران و دنیا هستند و می‌بینند، با توجه به تبلیغات بسیارگسترده در تحدید و تقلیل نسل، و سعی فراوان - از طرق گوناگون بر اثر کوتاه نظری اولاً، و ضعف ناتوانی در ادارهٔ کشور ثانیاً، اختصاص دادن ذخائر و منابع و بیت المال را به خود ثالثاً... - در جلوگیری از تکثیر نسل از یک سو، و از سوی دیگر با توجه به طول حکومت حضرت ولیّ‌عصر﴿علیه‌السلام﴾ و طول عمر اصحابش و ترغیب و عمل به موازین دین مبین اسلام در تعدد ازدواج و تکثیر نسل، عدد هزار پسر، نباید برای انسانی عاقل و خبیر تعجب‌آور و یا عدد زیادی باشد.

گرچه این زمان و اهلش - چنانچه گفتیم - قابل مقایسه با آن زمان و اهلش نخواهند بود.

مرحوم فضل بن شاذان درکتاب شریف «غیبت» با سند صحیح از حضرت علیّ بن موسی الرضا﴿علیه‌السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «هرگاه قائم ما اهل بیت

رسول‌اللّه﴿صلی الله علیه و آله﴾ قیام کند، روشن می‌گردد زمین به نور او، و بی نیاز می‌شوند بندگان از نور آفتاب و ماه، و تاریکی می‌رود، و عمر می‌کند مرد در مُلْک آن جناب﴿علیه السلام﴾ تا اینکه متولد می‌شود برای او هزار پسر که متولد نمی‌شود در آنها برای او دختری، و ظاهر می‌کند زمین گنجهای خود را تا اینکه می‌بینند مردم آنها را بر روی زمین، و بجوید هر فردی از شما کسی را که بپذیرد عطیه و صدقات و زکوات و فطر را اما نیابد احدی را که قبول کند آن را، و مردم بی‌نیاز شوند به سبب آنچه که خداوند متعال از فضل خود به آنان روزی داده است».

مراد از اینکه برای هر یک از اصحاب آن حضرت﴿علیه السلام﴾ هزار پسر متولد می‌شود، آن نیست که برای آنان اصلاً دختری متولد نمی‌گردد، بلکه مراد آن است که: آنقدر نسل در آن زمان زیاد می‌شود که هر یک از اصحاب دارای هزار پسر خواهد بود -که دختران در شمار این هزار نیستند -که به عنوان قدر و زینت بیان می‌گردد: «**اَلْمالُ وَ الْبَنُونُ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنیا**» الکهف: ۴۶).

یعنی: مال و پسران زیب و زینت زندگانی دنیا هستند.

مرحوم راوندی درکتاب «خرائج» از حضرت امام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت کرده که فرمود: «چون قائم﴿علیه السلام﴾ خروج کند، و اراده نماید که متوجه کوفه شود، منادی آن حضرت ندا کند: آگاه باشید کسی حمل نکند طعامی و نه آبی را با خود، و آن حضرت﴿علیه السلام﴾ حمل نماید حَجَر موسی بن عمران﴿علیه السلام﴾ را که جاری شده بود از آن دوازده چشمهٔ آب، و فرود نمی‌آیند اصحاب آن حضرت﴿علیه السلام﴾ در منزلی مگر آنکه آن جناب نصب می‌فرماید آن سنگ را، و جاری می‌شود از آن چشمه‌ها، پس هر که گرسنه باشد سیر می‌شود، و هر که تشنه باشد سیراب می‌گردد، و آن سنگ توشهٔ آن حضرت﴿علیه السلام﴾ است تا وارد نجف شوند، پشت کوفه چون فرود آمدند، در ظهر کوفه، جاری می‌شود از آن پیوسته آب و شیر، پس هر که گرسنه باشد سیر می‌شود، و هر که تشنه باشد سیراب می‌گردد».

۲۵۵- پوشیده نماند:

حَجَر حضرت موسی﴿علیه السلام﴾ و جریان چشمه از آن و نزول منّ و سلوٰی از آسمان برای موسی﴿علیه السلام﴾ بود که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ اَوْحَیْنٰا إِلیٰ مُوسیٰ اِذِ اسْتَسْقٰاهُ قَوْمُهُ اَنِ اضْرِبْ بِعَصٰاکَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتیٰ عَشْرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ اُنٰاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنٰا عَلَیْهِمُ الْغَمٰامَ وَ اَنْزَلْنٰا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوٰی» الاعراف: ۱۶۰).

یعنی: و چون امّت موسی﴿علیه السلام﴾ در آن بیابان بی‌آب از او آب طلبیدند تا از عطش نجات یابند، ما به موسی﴿علیه السلام﴾ وحی کردیم که عصای خود را بر سنگ زن، پس چون زد، دوازده چشمهٔ آب از آن جاری شد (که هر چشمه به یک طائفه مخصوص شد) و هر طائفه آبشخور خود را داشتند (این یک معجزه بود که در آن بیابان به موسی﴿علیه السلام﴾ کرامت شد، و معجزهٔ دیگر در آن بیابان آنکه) به وسیلهٔ ابر بر سر آنها سایه افکندیم، و نیز برای آنها مرغ مخصوص بریان شدهٔ آسمانی فرستادیم تا تغذیه کنند (و ازگرسنگی نجات یابند).

و جریان شیر و آب از نهر و شتر برای صالح نبیّ﴿علیه السلام﴾ بود که خداوند متعال می‌فرماید:

«قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَةٌ لَهٰا شِرْبٌ وَ لَکُمْ شِرْبُ یَوْمٍ مَعْلومٍ» الشعراء: ۱۵۵).

یعنی: گفت صالح نبیّ﴿علیه السلام﴾ به قومش ثمود: این ناقه (شتر ماده که از کوه بیرون آمد) معجزهٔ من است آب نهر را روزی ناقه بنوشد، و روزی دیگر را شما بنوشید (و در نوبت ناقه به جای آب از شیر ناقه بهره‌مند شوید).

نوشیدن شتر، آب نهر را در یک روز، و نوشیدن آن جمعیت به جای آب از شیر یک شتر هر دو معجزه بوده است.

ناگفته نماند: جریان دو نهر از آب و شیر پیوسته در ظهرکوفه که مقرّ سلطنت حضرت ولیّ عصر﴿علیه السلام﴾ از حَجَر موسی بن عمران﴿علیه السلام﴾ که در آغاز ظهور با آن حضرت﴿علیه السلام﴾ است، و إلاّ پس از آن زمین و زمان و آسمان در اختیار آن جناب﴿علیه السلام﴾ می‌باشد که تنها اوست صاحب‌الزّمان عجّل اللّه تعالی فرجه‌الشریف.

درس پنجاه:

۲۵۶- زمان حکومت حضرت ولیّ‌عصر «علیه‌السلام» و مروری کوتاه به معانی بیست‌گانۀ «العصر»:

روایات در پیرامون مدّت سلطنت و حکومت حضرت ولیّ‌عصر«علیه‌السلام» مختلف است، در بعضی از روایات هفت سال، و در بعضی نوزده سال، و در بعضی سیصد و نه سال آمده است که مدت درنگ اصحاب کهف درکهفشان بود: «**وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلٰاثَ مِأَةٍ سِنِينَ وَازْدٰادُوا تِسْعاً**» الکهف: ۲۵).

یعنی: اصحاب کهف، درکهف خویش سیصد و نه سال درنگ کرده‌اند.

مرحوم شیخ مفید درکتاب شریف «ارشاد» از عبدالکریم خثعمی (جعفری) روایت کرده که گفت: به امام صادق«علیه‌السلام» عرض کردم: قائم«علیه‌السلام» چند سال بر مردم سلطنت خواهد نمود؟ فرمود: هفت سال، سالی که روزهای آن برای او آنچنان طولانی می‌شود که هر سالش برابر ده سال از سالهای شما می‌باشد، پس مدت سلطنت او هفتاد سال است.

مرحوم نعمانی درکتاب شریف «غیبت» به اسنادش از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که حضرت امام صادق«علیه‌السلام» فرمود: «قائم«علیه‌السلام» نوزده سال و چند ماه سلطنت می‌کند».

فضل بن شاذان رضوان الله تعالی علیه درکتاب شریف «غیبت» از حضرت امام باقر«علیه‌السلام» روایت کرده است که فرمود: «قائم«علیه‌السلام» سیصد و نه سال سلطنت می‌کند، چنانچه اصحاب کهف درکهف خود درنگ کردند، زمین را از عدل و داد پُر می‌کند، چنانکه از ظلم و جور پر شده، و خداوند متعال برای او شرق و غرب زمین

را فتح می‌کند، و مردم (اهل عناد و لجاج و فتنه‌گران و مفسدان...) را می‌کُشد تا آنکه نماند مگر دین محمد «صلّی الله علیه و آله»».

خداوند متعال فرمود:

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» الانفال: ۳۹).

یعنی: ای مؤمنان، کافران، منافقان، مفسدان و فتنه جویان را نابود کنید، تا در زمین فتنه و فسادی نماند، و آئین همه، دین خداوند متعال باشد.

۲۵۷- بیان دو جمع بین روایات:

وجوهی را می‌توان در جمع بین روایات بیان نمود، و ما به جهت رعایت اختصار تنها به ذکر دو وجه در اینجا بسنده می‌کنیم، و وجوه دیگر در تفسیر کبیر «البصائر: ج ۱۱» بیان گردیده است:

۱- مدت حکومت واحدهٔ عدل جهانی حضرت ولیّ‌عصر«علیه السلام» هفت سال برابر هفتاد سال می‌باشد، و اما ادامهٔ این حکومت با رجعت بعضی از ائمهٔ معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین نوزده سال برابر سیصد و نه سال می‌باشد که به روز قیامت منتهی می‌شود.

۲- حکومت نوزده سالهٔ عدل جهانی حضرت صاحب‌الزّمان«علیه السلام» بقدری پُربار و با برکت و زمان آن به کندی پیش می‌رود که به منزلهٔ سیصد و نه سال زمان مکث اصحاب کهف در کهفشان می‌باشد.

مرحوم علی‌اصغر بروجردی در کتاب «ضیاء النور یا نور الانوار» از کتاب «شاکموین» که به اعتقاد کفرهٔ هند پیغمبر کتابست نقل کرده است: «دولت جهان و حکومت در آن به فرزند سید خلائق دو جهان کشِن بزرگوار تمام شود، اوست که بر کوههای مشرق و مغرب فرمان دهد، و بر أبرها سوار شود، و فرشتگانرا در اختیار او قرار دهند و دین خدا یکی شود».

و ازکتاب «ناسک» که یکی از صاحبان شریعت کفرهٔ هنود است نقل کرده که: «دنیا تمام می‌شود به پادشاهی در آخر الزمان که پیشوای ملائکه و آدمیان، و از فرزندان پیغمبر آخر الزمان«صلی الله علیه و آله» است، و حق و صدق و صفا با اوست، و زمین‌ها را در سلطهٔ خویش درآورد و از آسمانها و زمین‌ها خبر دهد».

و از ماهی شورکه از هنود هند است درکتابش می‌نویسد: «پادشاهی در آخر الزمان ظهور می‌کند که رهبر انسانها و نام او منصور است، و جهان را در تسخیر خود در خواهد آورد، و همه کس از مؤمن وکافر را می‌شناسد».

۲۵۸- مروری کوتاه به معانی بیست گانهٔ «العصر»:

ما تاکنون در پنجاه درس، هشت معنی از معانی «العصر» را تا حدودی مشروحاً بیان کردیم، بعلاوهٔ آنکه در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» دوازده معنی دیگر برای «العصر» در تفسیر کبیر «البصائر: ج۵۸» آورده‌ایم، لازم می‌دانم در اینجا به مجموع بیست معنی اشاره کنیم:

۱- مراد از «العصر» معنی مصدری آن است که آن فشار در دو نظام تکوین و تدوین است که خود وسیلهٔ تعالی و تکامل موجودات، و از آن جمله انسان می‌باشد.

۲- مراد از «العصر» معنی اسم مصدری آن است که آن انسان متعالی و تکامل یافته در سایهٔ عقل و دین است.

۳- مراد از «العصر» سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» می‌باشد که عصاره‌ایست از مجموع قرآن کریم، پس قسم به سورهٔ مبارکهٔ «والعصر» سوگند به مجموع قرآن مجید است.

۴- مراد از «العصر» مجموع قرآن کریم می‌باشد که عصاره و فشرده و مکمل (۱۰۳)کتاب آسمانی می‌باشد که بر (۱۰۳) رسول از میان (۳۱۳) رسولان الهی نازل شده‌اند.

۵- مراد از «العصر» سنّت رسول‌اللّٰه«صلی الله علیه و آله» می‌باشد که عصاره و فشرده و مکمل

تمام سنن انبیاء و رسولان الهی پیشین باضافهٔ آنچه که جوامع بشری در تمام ابعاد گوناگون زندگی نیازمند هستند می‌باشد.

۶- مراد از «العصر» وجود و ولایت حضرت مولی‌الموحّدین امام‌المتّقین امیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب«علیه السلام» است که مبیّن قرآن کریم، و عصارهٔ رسالت رسول اللّه«صلی الله علیه و آله» بوده است.

۷- مراد از «العصر» وجود مقدّس حضرت وليّ‌عصر«علیه السلام» می‌باشد که او خلاصهٔ دو نظام طبیعت و شریعت است.

۸- مراد از «العصر» عصر حضرت وليّ‌عصر«علیه السلام» می‌باشد.

۹- مراد از «العصر» عصر رسالت رسول خدا«صلی الله علیه و آله» می‌باشد که عصر طلوع دین کامل بر جوامع بشری تا روز قیامت بوده است.

۱۰- «العصر» یعنی دهر که پاره‌ای از زمان است.

۱۱- «العصر» یعنی عمر انسان که بعضی از دهر است.

۱۲- «العصر» یعنی شب و روز.

۱۳- «العصر» یعنی از زوال ظهر تا غروب آفتاب.

۱۴- «العصر» یعنی از هنگام فضیلت نماز عصر تا وقت غروب آفتاب.

۱۵- «العصر» یعنی آخرین ساعت از ساعات روز تا هنگام سرخی آفتاب.

۱۶- «العصر» یعنی وقت نماز عصر.

۱۷- «العصر» یعنی نفس نماز عصر.

۱۸- «العصر» معنایش «و ربّ العصر» به تقدیر «ربّ» می‌باشد.

۱۹- «العصر» یعنی نوائب عصر که انسان را به ضلالت و انحطاط، و خسران و هلاکت و نابودی سوق می‌دهد.

۲۰- «العصر» یعنی انسانیت انسان که خاصیت هر انسان، و قدر و منزلت و مقام و هویّت و شخصیت و ارزش هر فرد به آن است، همچون میوه‌ای که ارزش و خاصیت آن به عصارهٔ آن است، و همانند بادام و پسته و گردو ... که خاصیت و ارزش آنها به مغز و عصارهٔ آنها می‌باشد.

۲۵۹- سوگند آفریدگار جهان به انسانیت انسان:

آفریدگار جهان به حقیقت و شخصیت، و مقام و منزلت، و بهاء و عصارهٔ انسان که انسانیت، هویّت و کمال او به آن است سوگند یاد کرد که: انسان بی‌انسانیت و بی هویّت همانند چشم بی انسان، و همچون تفالهٔ میوهٔ بی عصاره، و مثل میوهٔ خشک بی آب، و مانند بادام بی‌مغز، و انسان بی‌کمال، همانند مغز بادام تلخ که نه تنها خاصیت خود را ندارد، بلکه مضرّ نیز خواهد بود: «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ**»

۲۶۰- ارکان انسانیت و کمال انسان:

سپس با بیانی اعجازآمیز به چهار اصل و رکن که زیربنای ساختمان انسانیت و هویّت و أرکان و پایه‌های کمال انسان را تشکیل می‌دهد و نقص یا فقدان یکی از آنها موجب نقص در آن ساختمان می‌گردد اشاره فرموده است:

الف: ایمان به آنچه که باید به آن ایمان آورد: ایمان به آفریدگار جهان، ایمان به عدل الهی، ایمان به تمام انبیاء و رسولان الهی، و بهمهٔ کتب آسمانی، ایمان به امامت و ولایت تمام اوصیاء معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، و ایمان به روز قیامت و حساب و جزاء با براهین عقلیهٔ قاطعه، و ادلهٔ نقلیهٔ واضحه.

ب: عمل صالح: آنچه که مورد پسند نزد پروردگار عالمیان باشد: خواه فعل - همآنند فرائض و طاعات، و مستحبّات و خیرات و مبرّات در أبعاد گوناگون و... و خواه ترك - همچون کبائر و محرّمات و مکروهات و... که در کتاب خداوند متعال (قرآن کریم) و در سنّت رسول اللّٰه(صلّی الله علیه و آله) وارده از طریق أهل بیت وحی علیهم صلوات اللّٰه بیان گردیده است، باشد.

ج: دیگران را سفارش بپذیرش و عمل بحق نمودن، و پذیرش خود، سفارش دیگران او را بپذیرش و عمل بحق نمودن، یعنی هم سفارش و توصیه کننده باشد، و هم سفارش و توصیه پذیر در راه حق باشد. و بعبارت دیگر: حق‌بین، حق‌جو، حق‌پذیر و حق‌گو باشد.

د: صبر و بردباری و استقامت و شکیبائی در ایمان، و عمل صالح، و دعوت بحق و حق پذیری، و دیگران را نیز به صبر و بردباری و استقامت و شکیبائی در این امور توصیه و سفارش کردن،و توصیه و سفارش صبر دیگران را پذیرفتن، یعنی هم خود سفارش کننده، و هم سفارش صبرپذیر از دیگران در امور سه‌گانه باشد.

پس نخستین رکن انسانیت، و أولین أساس کمال انسان، ایمان از درون:«قلب» انسان آغاز می‌شود،و دومین رکن انسانیت و أساس کمال، عمل صالح از بیرون: «جوارح» بروز می‌کند، و تا انسان خود را از دورن و بیرون نسازد نمی‌تواند گام مؤثری در جهت ساختار محیط خود بردارد، پس باید نخست از خود خودیها و درون أفراد یعنی ساخته‌شدگان آغازشود (آنچنانکه ایمان نیز از درون فرد آغاز می‌شود) که نخستین گام آن، ساختن افرادی ساخته شده برای ساختن خارج از محیط می‌باشد، و آن ثبات ساخته شدگان بر ساختگی خود می‌باشد، و این جز از درون ساخته شدگان میسر نمی‌باشد.

بدون تردید! تا انسان از درون فردی، و افراد از درون جمعی ساخته نشوند نمی‌توانند راه ساخته شدن را به افراد و جامعه بیاموزند، و جهانی را آنچنان که باید بسازند.

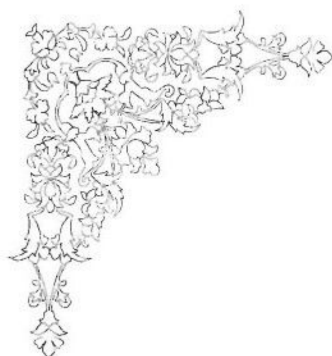
سفارش و پذیرش افراد اهل کمال، حق را از یکدیگر تنها راه تعهد آنها به عمل بر اساس حق و ثبات و فداکاری در راه حق و احقاق حق، و حکومت حق بر آنان می‌باشد، چه اینکه تا حق حاکم بر افراد نگردد، ایمان و عمل صالح بدون تعهد به حق نه ثبات و استمرار دارد و نه آنچنان که باید انسان ساز است، چه بسا افرادی به راستی ایمان آورده و اعمال صالحه انجام داده‌اند، اما چون تعهد جمعی و ثبات در راه حق نداشته‌اند، در یک حرکت فکری و اجتماعی، خود را باخته و چهره عوض کرده و در مسیر خلاف حق قرارگرفته‌اند.

بدون تردید! کمال هر چیز به تعهد و ثبات و استمرار بر آن است، از این رو تواصی به حق سومین رکن کمال انسان به شمار آمده است، که همان طرفداری پیوسته، و حمایت مستمر و پایبندی دائم بحق است که بدون صبر و شکیبائی، استقامت و بردباری میسّر نگردد، از اینرو صبر رکن چهارم کمال انسان به شمار آمد.

می‌توان در جمع بین روایات و أقوالی که در معانی بیستگانهٔ «والعصر» آمده است، گفت: إطلاق کلمهٔ «العصر» باعتباراتی قابل تطبیق بر هر یک از این معانی می‌باشد ولکن روایات وارده بر قول ششم و هفتم و هشتم نظر دارد بدون اینکه منافاتی بین آنها باشد.

ان شاء اللّٰه تعالی از فردا بسراغ انسان کامل می‌رویم أما با نور الهی: قرآن کریم و ولایت أهل بیت وحی صلوات اللّٰه علیهم أجمعین که هر دو همآنند یک انسان کامل مرکّب از روح و جسم سالم هستند که سعی بدون آندو با هم نه تنها سعی بی‌حاصل که مضرّ هم خواهد بود، ان شاء اللّٰه تعالی با آندو با هم: «قرآن کریم و أهل بیت وحی» انسان کامل را خواهیم یافت که نه تنها خود دارای انسانیّت و خاصّیت و هویّت انسانی و کمال می‌باشد که مظهر انسانیت، و معیار کمال انسانی است.

آنکه در روز روشن با چراغ خویش بدنبال انسان می‌گشت و می‌گفت: «از دیو و دَدْ ملولم و انسانم آرزوست» با چراغ خدائی نرفت، که با چراغ کورسوز دوپای حیوانی رفت، و هرگز هم نیافت، و کسی بدون نور الهی هرگز انسان نخواهد شد، و نه انسانی را می‌تواند بیابد و ان بلغ من العلم ما بلغ، والسلام علی من اتبع الهدی، و صلّی اللّٰه علی محمّد و أهل بیته المعصومین طریق النجاة، و لا سیّما ولیّ عصر و نوامیس الدّهر أرواحنا و ارواح العالمین له الفداء. و ما توفیقی إلاّ باللّٰه العلی العظیم و الحمد للّٰه رب العالمین حمداً یرضاه من عباده.




فهرست




شماره	عنــــاویــن	صفحه
	درس هشتم:	۹۹
۳۶	حضرت مولی أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام» مظهر علمی و عملی کتاب خدا و سنّت رسول‌الله «صلی الله علیه و آله».	۹۹
۳۷	چه کسی غیر از مولی أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام» شایستهٔ مقام امامت و خلافت بوده است؟!	۱۰۲
۳۸	حضرت مولی أمیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام» وبینش وآگاهی کامل بواقعیات...	۱۰۴
	درس نهم:	۱۰۷
۳۹	شناخت هر چیزی در دو نظام تکوین و تدوین بر شناخت ضدّش متوقف است.	۱۰۷
۴۰	انسان دو بعدی و تضاد ...	۱۱۰
۴۱	طبیعت انسان و طبیعت آب زلال.	۱۱۱
۴۲	شناخت اصولی حق و باطل بر شناخت اصولی اهل آن دو بستگی دارد.	۱۱۳
	درس دهم:	۱۱۶
۴۳	مخالفان وآفات دین مبین اسلام را از بیان حضرت أمیر مؤمنان عليّ «علیه السلام» بشناسید.	۱۱۶
۴۴	صحابهٔ راستین و دروغین کیانند؟	۱۱۹
۴۵	صحابهٔ دروغین در دام شیاطین:	۱۲۰
۴۶	مفاسد اسلام شورائی...	۱۲۱
۴۷	فتنه‌ها و بدعتها بعد از رحلت رسول الله «صلی الله علیه و آله».	۱۲۲
۴۸	هیچکس با اهل بیت وحی «علیهم السلام» مقایسه نمیشود.	۱۲۴
	درس یازدهم:	۱۲۸
۴۹	یک نکتهٔ تازه و بسیار مهم عمیق علمی.	۱۲۸
۵۰	سبک شناسی روایات چیست؟	۱۲۹
۵۱	فوائد و آثار علمی سبک شناسی چیست؟	۱۲۹
۵۲	نهج‌البلاغه معجزهٔ خالدهٔ قولی ولایت حضرت امیرالمؤمنین عليّ «علیه السلام».	۱۳۲



